احساس صادق

و

اشباع کاذب

تحلیل وقایع تاریخی افغانستان از (۱۳۱۲ تا ۱۳۸۰ هـ ش)
در شعاع معجزهٔ علم و ایمان

داکتر الف: خراسانی

مشخصات کتاب

نام کتاب	احساس صادق و اشباع کاذب
نویسنده	داکتر الف. خراسانی
کمپوزر	حلیمه علی زاده (بنیاد انتشارات جیهانی)
ناشر	کتاب فروشی کچکن
نوبت چاپ	اول
سال چاپ	تابستان ۱۳۸۰
تیراژ	۱۰۰۰ نسخه



فهرست

فصل دوم

فصل سوم

به نام خدا

یادداشت ناشر:

حوادث بیست واند سال اخیر، پدیده یی نیست که جدا و مجرد از حوادث سالهای پیشین و حتا یک قرن اخیر بررسی شود. افغانستان در سدهء بیست عرصهء رویداد های گوناگونی بوده است که همه دست بدست هم داده جریانات تلخ و ناگوار دهه های اخیر را بر مردم و تاریخ ما تحمیل کرده است. این حوادث از دیدگاهها و زاویه های گوناگون شرح و بسط شده جناحها و جریانهای مختلف سیاسی و اجتماعی، به خصوص در چند سال پسین به چاپ و نشر کتابها و رساله های خورد و کوچک پرداخته اند؛ اینک در کنار دیگر رساله ها، آقای «خراسانی» نیز مروری بر این حوادث نموده در ضمن نظرات و برداشتهای خاص شان را پیرامون مسایل و موضوعات اسلامی نیز ارائه کرده اند. آنچه در این کتاب مطرح شده است طبیعتاً خالی از کمی ها و کاستیها نخواهد بود و نویسندهء محترم خود براین نکته سخت معتقد و معترف هستند. کتاب فروشی کچکن به عنوان ناشر و پخش کنندهء این اثر، امیدوار است چاپ این کتاب بتواند بر حوادث چند دههء اخیر کشور روشنی افگنده خواننده را تا ژرفای رویداد ها بکشاند و از این طریق خدمتی، هر چند ناچیز به جامعهء فرهنگی و کتاب خوان کشور بنماید..

والسلام

کتاب فروشی کچکن

بسم الله الرحمن الرحیم

والعصر - ان الانسان لفی خسر

(قسم به تاریخ که انسان در زیان است)

مقدمه:

افغانستان را به خون کشیده اند و اندوه سترگی در دلهای مردم خانه کرده است؛ چه تلخ است و چه سوزناک، مرثیهٔ غم انگیز کشوری و مردمی که دژخیمان خدای نشناس، بیرحمانه برپیکر رنجورشان، تیغ جور و جفا فرو برده اند.و چه اندوهبار است، سرنوشت ملتی که سالیان متمادی برای رسیدن به سرچشمهٔ زلال پاکیزگی و طهارت، تلاش و تقلا کرد و فرود و فراز روزگاران را با شکم گرسنه و پاهای برهنه در نوردید، مگر بجای دست یا زیدن به روشنان آب، به مرداب سراب رسید.

دریغا که فرجام ملت ما سخت اندوهبار و الم انگیز است و اکنون چنان در ورطهٔ هول انگیز تاریخ قرار گرفته است که هرلمحه یی امکان دارد به مرگ محتومی مواجه گردد، عمق و شگاف فاجعه به اندازه یی سهمگین و رعب آور است که حتی نسل هایی را که پدیدار نشده اند، در زنجیر ها و سلاسل بردگی، به اسارت برده است!.

اژدهای وحشی جنگ هنوز میغرد و نسل های سرزمین ما را بکام مرگ و نیستی فرو میکشاند، جهل و نادانی، بیماری و ناتوانی، عسرت و تنگدستی، عقده و حقارت، فحشا و منکرات ،قتل و اعدام، چوروچپاول، غارت و تاراج، بغی و تجاوز و هزاران هزار پدیدهٔ زشت و نکتبار دیگر، بیداد میکند.

امروز، دزدان شرف و قطاع الطریقان ننگ و ناموس، با چراغ خروج کرده اند ! درنیمه های شب نه، بل در روشنان روز، به چپاول و غارت و تجاوز و تعدی می پردازند، میدرند و میبُرند و می کُشند! و هرچند باری یکی میرود و دیگری می آید، همه در حلقه های بردگی و بندگی بیگانگان نفس می کشند، همه دروغ می گویند و منافقت مینمایند، خدعه می کنند و نیرنگ می بازند، و به نحوی از انحا عزم را جزم کرده اند که همهٔ ارزشهای وجودی و مقدسات و مقدرات میهن عزیز را به تاراج برند و به بهای اندکی حراج کنند، همه جاسوس اند و عمال اجنبی! بیدریغ کفران میکنند و سربرسجدهٔ غیر می سایند، نه خدای را شرم میدارند و نه قرآن را، همه خلقی اندو پرچمی، شعله یی اند و افغان ملتی،

الحدیدی اند و التقاطی!، گاهی بگونهٔ مبرهن برضد خدا و پیامبر(ص) به پرخاش در میآیند و زمانی در پشت ماسک اسلام و دین مبین خنجرهای زهرآگینی را بر پیکر ملت و مردم حوالت مینمایند.

شگفتا که این بخون تشنگان تاریخ به هیأت پروفیسور و پوهاند و داکتروانجنیر و ملا و طالب، بپا برمیخیزند و به خونریزی وخونخواری وکشتار مردم می پردازند و خانه ها و کاشانه ها و مراتع را در لهیب وحشتبار آتش و آهن به خاکستر مبدل مینمایند و مزارع و چراگاه ها را لگد مال سم ستوران شان می کنند! دین و آئین و مذهب و قرآن را به مضحکه و ملعبه میگیرند و برضد خدا و فطرت و معیارهای الهی اعلام محاربه و جنگ مینمایند!

و مادراین رساله، رسالت خویش دانستیم که به حکم فطرت و دین الهی پرده از چهره های مسخ شدهٔ تاریخ برگیریم و ملت اغفال شده و غفلت زده را به حقایقی چند آشنا سازیم تا تکانی و تحرکی در بدنهای سحرشده و دماغهای افسون شدهٔ آنها ایجاد شود و خون غیرت و حمیت، در رگهای کرخت و خشکیدهٔ آنها به جریان و جوشش و غلیان در آید و از دخمه های سرد و رعب انگیز یأس و ناامیدی برون جسته، فاکتور های نفرت و نفرین شان را بسوی هرچه دژخیم و جلاد و قاتل است، متوجه نمایند، دژخیمانی که دست و دامان شان بوی وحشتناک خون و آتش و باروت میدهد، جلادانی که سالهاست با قساوت و بیرحمی برحلقوم ملتی بزرگ، تشنه و مظلوم، تیغ جور و جفا و مرگ و نیستی کشیده اند.

به این ملحوظ، دست بدامان قرآن بردیم و یکی از معجزات شگرف و حیرت برانگیز قرآن را درمورد «**علم و ایمان**» یا به عبارهٔ دیگر«**تخصص و تعهد**» و یا«**دانش و بینش**» به ارزیابی نشستیم و راه را برای کسانی باز کردیم، تا دراین مورد بیشتر از پیش به تحقیق و پژوهش بپردازند و در شعاع جاودانی آن به حل بزرگترین و غامض ترین معضلات اجتماعی و سیاسی فایق آیند و ساحهٔ تطبیق آنرا برهمهء امور زندگانی بسط و گسترش بدهند.

باید متذکر شد، موضوع «**علم و ایمان**» از دیر باز بوسیلهٔ دانشمندان علوم اسلامی از جنبه های گوناگونی روشناس شده است و ممکن است در مورد، تحلیل ها و ارزیابی های در خور تمجید نیز صورت گرفته باشد، مگر به شیوه یی که ما آن را بررسی کرده ایم، در نوع خویش انقلاب آفرین و تأمل برانگیز و قابل دقت است، و نوعی ابتکار در وسعت مفهوم علم و ایمان بوده که بگونهٔ منطقی فرمول بندی شده است و چهره های **موحدین، مشرکین و منافقین** را بطرز واضح و ملموس مبرهن میسازد و مسیر مبارزه و ایستادگی و شناخت و آگاهی را به آدمی میفهماند.هنگامیکه **علم با ایمان** تو ام باشد، افراد و جوامع به سرعت نردبان ترقی و تعالی و بلوغ فکری و روحی را می پیمایند و عملکردشان را جاودانه میسازند، برعکس اگر **علم** سوای **ایمان** و **ایمان** سوای **علم** بخواهد به سیر خویش ادامه دهد، گویی انفجاری در کاینات رخ میدهد که همهٔ هستی ها و موهبت ها را به نابودی می کشاند و پیام مرگ و نیستی به ارمغان میآورد.

نوشته یی که درمقابل شما قرار دارد، شامل **سه بخش** است:

بخش اول: تحلیلی از تاریخ خونبار افغانستان از عصر سلطنت محمد ظاهر شاه تا عروج گروه های طالبان می باشد، که چگونه سرد مداران مزدور و فاقد رحم و مروت و تهی شده از **علم و ایمان**، مسیر علم را از ایمان سوا قراردادند و علم و ایمان را به بیراهه کشانیدند و توده های عظیم افغانستان را به سوی راه گمی و تیره روزی و بدبختی و جهالت سوق دادند و دمار از روزگار مردم در آوردند و احساس صادقانهٔ ملتی مظلوم و تهیدست را اشباع کاذبانه کردند، دراین بخش هرگز ادعا نگردیده که تاریخ به رشتهٔ تحریر در آمده است، بلکه به صورت گذرا، تحلیل کوتا از عملکرد های سردمداران جور و جفا و طراحان اصلی فاجعهٔ افغانستان به وضاحت شده است، فاجعه یی که تا هنوز همچون اژدهایی نسل ها و هستی های مادی و معنوی مردم افغانستان را می بلعد و نابود مینماید، خواننده دراین بخش به چهره هایی آشنایی می یابد که چگونه برای درهم شکستن اسلام و محو افکار اسلامی تا آخرین نفس رسالت خویش را اجرا کردند و هنوز هم دارند اجرا مینمایند.

بخش دوم: تشریح و توضیح معجزهٔ آسمانی «**علم و ایمان**» از دیدگاه قرآن بزرگ است، این فصل بایستی در بخش اول قرار میگرفت، اما نسبت تسلسل مطالب اسلامی با بخش پیوست قرار داده شد، از جانب دیگر، خواننده بعد از مرور تحلیل کوتاهی از تاریخ، به موهبت و عظمت فلسفهٔ قرآنی در مورد **علم و ایمان** خوبتر و عمیقتر می تواند دسترسی پیدا کند، دراین بخش قرآن میخواهد بشر را متوجه کلماتی بسازد که در ظاهر کوتاه و موجز اند اما در مفهوم جهانهایی از اصول لایتغیر الهی را برملا مینمایند و رمز کامیابی و سرفرازی و خوشبختی را باز گو میکنند.

بخش سوم: جهان بینی اسلامی است، و از ساختن جامعهٔ انسانی و الهی، متمدن و نیرومند و زنده بحث می کند، جامعه یی که پیامبرصلی الله علیه وسلم در محور علم و ایمان ساخت و فرمول آن را برای بشریت تقدیم کرد، در حقیقت این بخش شامل سیرت پیامبر(ص) و یاران گرامی ایشان بوده و به طرز جدید، انقلابی و فکر برانگیز ارائه گردیده است و همینگونه الگو ها و نمونه های متعالیی که پیامبر(ص) به بشریت معرفی کردند که برای اولین بار با شیوهٔ ویژه تقدیم خوانندگان میگردد و با منطق علمی و مستدل، عظمت و جایگاه یاران پیامبر(ص) را واضح میسازد و زبان یاوه گویان را می بندد، از جانب دیگر این بخش در حقیقت تفسیر سورهٔ الفاتحه نیز می باشد، سعی بعمل آمده است مبرهن شود که پیامبر(ص) چگونه امتی مرده و فاقد روح تحرک و تکامل را به حیات جاودانی آشنایی بخشیدند و پرده های ظلمت افزای جهالت و کوردلی و انباز انگاری را دریدند و بشریت را به سرمنزل نورانی مقصود رسانیدند و احساس صادقانهٔ انسانها را اشباع صادقانه کردند، دراین بخش به این سوال نیز جواب داده شده که چگونه می توانیم سرزمین ویران و فاقد روح و تحرک را مجدداً احیا کنیم و در اندام خشکیدهٔ آن نیرو و انرژی لازم را به جریان آوریم.

این بخش شامل موضوعات فوق العاده حساس و شگفت آور قرآنی است که بعد از مطالعهٔ آن، آدمی تهییج می شود، بار دیگر به دقت تمام آنرا مرور کند و لذت وافر بر گیرد، مختصراینکه؛ موضوعات ذکر شده دراین کتاب، سلی محکمی است برچهرهٔ اینهمه شاعر و نویسنده و افسرو پروفیسور و پوهاند و داکتر و انجنیر و استاد پوهنتون و رهبر و قاید و امیر قلابی و نام نهادی که با تمامت وسایل برضد موحدین به پا خاستند، گاهی بگونهٔ **مشرکین** عمل کردند و زمانی بگونهٔ **منافقین**. اگر علم و تخصص داشتند برضد ایمان و تعهد شوریدند و اگر ایمان و تعهد عقیم و سترون و دروغین داشتند برضد علم و دانش و تخصص عمل کردند، گاهی خواستند میهن و ملت را بدامان روسها و کشورهای کمونستی هل بدهند و زمانی سعی نمودند میهن و ملت را اسیر و بردهٔ امریکا و کشورهای غربی و حواریون آنها بسازند، که در هردو صورت با دین پیامبر(ص) و ملت مظلوم افغانستان جفاهای نا بخشودنی کردند.

درنوشتن این کتاب، از اندیشه های متعالی، از کتابهای علمی و از تفاسیر ارجمند، بویژه «**تفسیر نمونه**» سود فراوان برده شده است و خوبترین و ناب ترین مطالب برای ایجاد یک انقلاب فکری و روحی و فرهنگی مطمح نظر بوده است تا بتواند درین برههٔ حساس که یک خلای عمیق فکری و علمی و فرهنگی برمردم افغانستان بخصوص بر نسل جوان حاکم گردیده است، چونان مشعل فروزان راه را از چاه نشاندهی نماید.



فصل اول

عناصر«علم و ایمان»

عناصر«علم و ایمان» و «تخصص و تعهد» را که قرآن معظم بـرای بشریت مبرهن مـی سازد چنـان وسایل و اهداف متعالی، متقن و نورانی و مستدل هستند که در هرزمانه و درهر برهه یی از تاریخ توسل و دست یابی به آنهاسرنوشت و فرجام انسان و کاینات را رقم میزند و برعکس جفا و سـهل انگـاری و بـی تفاوتی در مقابل آن ، سرنوشت و فرجام انسان و کاینات را تیره و تار و نابود مینماید.

ساحهٔ عملی«علم و ایمان» از دید گاه دین مقدس اسلام برهمه چیز سیطره کرده است و به حدی این ساحه گسترده و فراخ است که هیچ مرز و افقی بران نمیتوان تصـور کـرد، درحقیقـت قانونیسـت کلـی و فراگیر و با طیف لایتنهاهی که در تمامی ابعاد زند گی انسان و جهان قـابل تطبیـق اسـت، هـم در جوامـع اسلامی وهم در جوامع غیر اسلامی.

فاکتوری که این ساحه را متشنج و مشوب می سازد و روحیهٔ تطبیقی آنرا دگر گون مینمـاید آنسـت که بگونه غیر فطری از آنها استفاده شود، یا به عبارهٔ دیگر(**علم**، بدون **ایمان**) و(**ایمان**، سوای **علم**) بکار انداخته شود و از همین جاست که تمامی انسجام و هماهنگی ها بر هم میخورد، انسان و جهان و کاینات دگر گون میشوند، فاجعه ها و مصیبت های عظیمی پدید میآیند و افراد و جوامع، سـخت درهـم کوبیـده میشوند.

امروز همهٔ رنجهای بشریت، تمامی فجایع کشورها و مردم ها، چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی از تطبیق غیر فطری(**علم و ایمان**) تبارز کرده است.

بگونهء مثال: کشور متمدن امریکا در نظـر میگیریم، کشـوری کـه علـم و دانـش و تخصـص را بـه بلندترین ستیغ ترقی و تعالی آن رسانیده اسـت، یـا بـه سـخن دیگـر، عـروج علـم و دانـش و تخصـص و تکنالوژی و اقتصاد و امثال آنرا مـا در امریکـا مـی توانیـم مشـاهده کنیـم. دانشـمندان آن لجـام برکـرات دیگری انداخته اند و هرروزی، اختراعات و اکتشافات شـگرفی پدیـد مـی آورنـد و موانـع و مشـکلات عدیده و عمده یی را از جلو پای آدمی برمیدارند؛ دراین کشور همهٔ آحـاد انسانی از سـواد کـافی بـهره مندند و هیچ فرد بالغی را نمی یابی که کسب علم و دانش و تخصص نکرده باشد.

«بیل کلنتن» رئیس جمهور امریکا که به آرای اکثریت مردم آن کشور، بدرون «کاخ سپید» راه یابیده است، بدون تردید، سرآمد اقران است، فردیست که متخصص شناخته شده و به همین جهت شخص طراز اول آن کشور گردیده است، اما با کمال تأسف که این شخصیت متخصص که بدیل و همتایی ندارد، از عنصر ایمان و تعهد و بینش خالی است، وقتی به کرسی اقتدار تکیه میزند، با یکی از خانمهای کارمند ریاست جمهوری بنام **«مونیکالیونسکی»** به فحشا و زنا دست می یازد، و کوس رسوایی او جهان را دچار شگفتی میکند، و خفت و خواری به ارمغان می آورد.

و به همین ترتیب با فشار تکمه هایی به صد ها راکت و میزاییل به سودان و افغانستان شلیک مینماید که جان هزاران نفر را میگیرد و مکانهای متعددی را به خاک و خون می کشاند.

عنصر ایمان در کنار علم و تخصص و دانش به آدمی مسوولیت و احساس اعطا مینماید و مسیر کاربرد علم و تخصص را نشاندهی و برملامیسازد، علم را برصراط فطری آن بکار می اندازد و وسیلهٔ تخصص را بدستهای پاک و مؤمن می دهد، اگر عنصر ایمان حذف گردد، علم و تخصص لاابالی و بی لجام میگردند، همانند شمشیر برانی که بدست افراد سادیست و دیوانه گذاشته شود، می برد و می درد و درهم میکوبد.و امروز که جهان بشری بر پرتگاه تباهی و اضمحلال قرار گرفته بدان علت است که وسایل علم و تخصص و دانش بدستهای جنایتکار افراد بی ایمان و فاقد تعهد و اخلاق و شرف و عاری از مسوولیت و امانت سپرده شده است و آنها انسان و جهان را به خواری وخفت و کشیده اند.

ایمان یا باور و اعتقاد یک بینش خشک و بیروح نیست، بلکه یک شناخت و معرفت فکری، علمی و عملی است، شناخت معبود واقعی با تمامی اوصاف و جاگزین کردن این ایدیالوژی در اعماق دل و جان، ریشه دار کردن این شناخت و ارزش و فرهنگ در تمامی ذرات و حجرات بدن، تهی کردن خانهٔ وجود از غیر و جاگزین کردن عشق خدا در تمامی سلول های وجود است، ایمان اگر در اعماق دل و جان نفوذ کند، شعاعات آن همچون چراغی که در درون اتاقی افروخته باشد و از روزنه ها و پنجره ها بیرون بتابد، در اعمال انسان خواهد درخشید و از همهٔ اندام ها و اعضای او انعکاس خواهد کرد؛ برعکس کفر و بی ایمانی سرچشمهٔ عدم احساس مسوولیت، قانون شکنی، فراموش کردن ارزشهای اخلاقی بوده و این امور سبب از بین رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان، بهدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و برهم خوردن تعادل اجتماعی میگردد.

از جانب دیگر در قرآن بزرگ به ده ها آیت خجسته موجود است که پرده از اسرار شگفت و سرنوشت حزن انگیز انسان برمیدارد:

ولکن اکثرالناس لایشکرون ،بقره،۲۴۳، (ولی اکثر مردم شکر گزار نیستند)

به این معنی که تعهد ندارند.

ولکن اکثرالناس لایعلمون ،اعراف،۱۸۷ ویوسف ۴۰، (ولی اکثر مردم نمی دانند)

به این معنی که علم ندارند.

ولکن اکثرالناس لایؤمنون ،هود،۱۷، (ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.)

به این معنی که فاقد علم و ایمان هستند.

ومااکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین ،یوسف ۱۰۳، (اکثر مردم هرچند کوشش کنی و تلاش نمایی ایمان نمی آورند) به این معنی که نه علم می پذیرند و نه ایمان.

فابی اکثر الناس الاکفورا ،اسراء۸۹،(اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند) به این معنی که عناصر(علم وایمان) را حاشا مینمایند.

وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ،انعام،۱۱۶،

(اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی، ترا از راه خدا منحرف و گمراه میسازند)

به این معنی که نه علم دارند و نه ایمان!

قرآن سخن از اکثریت مردم میزند، اکثریت مردمی که در جوامع زندگانی مینمایند، اما به نحوی از انحا جاهل، بی خبر، غافل، بی علم، بی تعهد، فاقد درایت و بصیرت و بینش هستند اگر علم و تخصص داشته باشند اما فاقد ایمان و تعهد و معنویت باشند، بازهم گمراه و گمراه کننده هستند و اگر تعهد و ایمانی عقیم و سترون داشته باشند اما از علم و دانش و تخصص تهی دامن باشند، بازهم نظراتشان، افکار شان و اندیشه هایشان جنبهٔ انحرافی خواهد داشت و انسان و جهان را به سوی پرتگاه گمراهی و ضلالت هل خواهد داد.

به همین جهت برای برپایی یک حکومت واقعی، به کرسی نشاندن یک رئیس جمهور ویا انتخاب یک رهبر و زعیم که با عناصر«علم و ایمان» آراسته باشد، هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه توده ها و کتله های عظیم بشریت را که در جهالت و نادانی زمین گیر شده اند، به زیور علم و ایمان و دانش و بینش آراسته گردند وانگهی به اکثریت آرای این جوامع واقعی، دموکراسی سالم و حکومت مردمی روی کار بیاید.

دراکثریت کشورهای اسلامی که توده ها از تعهد و ایمان بهره مندند مگر از کاروان علم و دانش به عقب مانده اند و در اکثریت کشورهای غربی که توده ها از علم و تخصص و دانش به مدارج بلندی رسیده اند، مگر از تعهد و ایمان بگونهٔ کامل تخلیه شده اند، آرا و نظریات این اکثریت ها فجایع و بدبختی های بزرگی برای آنها بار آورده است، وقایدینی را که این توده های جاهل به اکثریت آرا به مقام های شامخ رسانده اند و زمام خود و کشورشان را به آنها سپرده اند، یا وطنفروش و جاسوس بوده اند و یا زناکار و دایم الخمر ویا ظالم و ستمگر.

از این آیات مبارک قرآن عظیم الشأن چنین استنباط میگردد که داشتن **(علم و ایمان)** و **(تخصص و تعهد)** جزو لاینفک نظام زندگانی فرد و اجتماع می باشد، اگر این نیروها را نداشته باشند، روند زندگانی شان به سوی پستی و قهقرا خواهد رفت.

با ظهور و پیشرفت «علم و تخصص و دانش» درجهان بشریت، معجزات قرآن بـه تدریج یکی پی دیگری برملا میشوند وزنگ خطر را در دنیای کفر و ذلت به صدا درمیآورند، پیشرفت ساینس و تکنالوژی و بلوغ علم و تخصص در تمامی ساحات اجتماعی از حقانیت دین مبین اسلام پرده برمیدارد، کلام ملکوتیی که صدها سال قبل به وسیله پیامبر امی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برای بشریت ارمغان داده شد و امروز کلمه کلمه و آیه آیهٔ آن نشان میدهد که به اندازهٔ یک اتم در آن تردید وجود ندارد و حرف حرف و کلمه کلمهٔ آن قانونیست مستدل و فنا ناپذیر؛ مگر مسلمانان چنان در خواب غفلت فرو رفته اند که حتی برای لحظه یی هم چشمان شان را نمی گشایند، تا جهان پیرامون شانرا هوشیارانه و آگاهانه بنگرندو دوست را از دشمن تشخیص بدهند و عظمت بربادرفته و موهبت های وجودی تاراج شدهٔ شانرا احیا کنند!

استعمار جهانی با فراست و کیاست شیطانی سعی میورزد تا بیشتر از پیش مسلمانان جهان را تخدیر کند و خواب جاهلانهٔ شانرا متداوم بسازد، تا هرگز بیدار نشوند استعمار جهانی یا دشمنان اسلام مستقیما با عقیده و ایمان و علم و دانش و فرهنگ مسلمانان می جنگد، تجاوزات و تهاجم ها و لشکرکشی ها و دسایس شان درسرزمین های اسلامی فقط و فقط برای نابودی دین پیامبر(ص) اسلام و مسلط ساختن کفر و ذلت بود، درهم کوفتن خلافت عثمانی، ظهور اتاترک در ترکیه، غصب سرزمین مقدس فلسطین، تشکیل کشور صهیونیست اسراییل درمیان کشورهای عربی، تسلط احزاب کمونستی بعث در سرزمین های عراق و سوریه، تجزیهٔ کشور یمن به بخش های شمالی و جنوبی وسیطرهٔ حزب کمونیست بر آنها، تهاجم و تجاوز شوروی در افغانستان تماما جنگ تمام عیار در مقابل افکار و اندیشه های اسلامی از سوی کفار و عوامل آنها محسوب میگردد که علنا با ایمان و تعهد اسلامی در مصاف بودند.

کشورهای بلاک کمونیستی به سردمداری اتحاد جماهیرشوروی سابق، محراق و نقطهٔ عطف تهاجم شان را بالای «**عنصر ایمانی**» کشورهای اسلامی متمرکز ساخته بودند، و با تهی کردن ملتها از ایمان و تعهد سعی میورزیدند که جوامع اسلامی را به شرک بکشانند، و برای رسیدن به این ماмول نامقدس دست با انواع ترفندها در متن ملتهای مؤمن زدند و با باز کردن جای پایی تلاش ورزیدند ایمان توده ها را به تاراج برند و جهان بینی غیر علمی و ضد الهی و مارکیستی شانرا به ملتهای مؤمن تحمیل کردند و اکثریت افراد جوامع را مشرک ساختند و در جهل مضاعف و مرکب و مطلق به نابودی و اضمحلال کشیدند، عوامل آنها علنا برضد خدا و تمامی مقدسات الهی به پرخاش در می آمدند و با همهٔ معیار های فطری و الهی در تصادم و ستیز واقع می شدند و همینگونه کشورهای بلاک سرمایه داری capitalism

که در رأس آن ایالات متحدهٔ امریکا قرار دارد با تهاجم فرهنگی و اقتصادی در کشورها نفوذ می کنند، چون کشورهای اسلامی بیشتر متعهد و مؤمن هستند تا متخصص، به این جهت مبارزه علیه دین و مذهب و عقیدهٔ جوامع توأم با واکنش های شدید بوده و سبب مقاومتهای حاد میگردد، فلهذا جهان غرب مبارزه علیه عنصر ایمانی جوامع را مناسب ندانسته محراق توجهٔ شان را بیشتر به **(عنصرعلمی)** جوامع معطوف میدارند و سعی میورزند که سیر فکر و اندیشه ها را درین کشورها چنان به خود معطوف بدارند که میراث فرهنگی خود شان را به بوتهٔ فراموشی بسپارند و برهمهٔ سنت های علمی، تاریخی، اجتماعی، مذهبی و ملی شان پشت پا بزنند و در بردگی فکری غرب همه چیز را به طاق نسیان بگذارند، این بردگی فکری به مرور زمان ملتها را به (سیکولریزم) متمایل نموده از عنصر ایمانی نیز تهی دامن می سازد زیرا آنها هرچه میدانند و هر چه می بینند، فقط مظاهر دنیای مدرن و پیشرفت های علمی آنها است، جوامعی که دراین بردگی دست و پا میزنند فقط با ظواهر و نمود و نمایش علمی فریب خورده اند درحقیقت استعمار نوین خواسته است که احساس صادقانهٔ آنها را یک اشباع کاذب نماید؛ بگونهٔ مثال: اگر کودکی گرسنه شود، گریه میکند، این یک احساس صادقانه است و وقتی مادر پستانش را به دهان کودک میگذارد تا او را شیر بدهد، یعنی آنچیزیکه کودک به آن ضرورت احساس میکند. این یک اشباع صادقانه است، یا به عبارهٔ دیگر احساس صادقانه بایستی اشباع صادقانه گردد که یک امر فطری است، زمانیکه کودک اشباع شود، آرام میگردد. اما برخلاف زمانیکه کودک گرسنه است و گریه میکند و مادر بجای پستانش به اصطلاح «چوشک» را بدهان طفل میگذارد، ممکن است طفل مؤقتا آرام گیرد، اما گرسنگی و عطش او رفع نمیشود و بار دیگر گریه را آغاز میکند، در حقیقت احساس صادقانهٔ کودک، اشباع کاذب شده است.

و همینگونه احتیاج و ضرورت بشر به خدای واقعی یک احساس صادقانه است که از درون و ضمیرو نهاد آدمی می جوشد و پیامبر(ص) می آید و خدای واقعی و یگانه را به بشریت می شناساند، در حقیقت احساس صادقانهٔ انسان را، اشباع صادقانه مینماید، اما زمانیکه آدمی در دام شیاطین انسی و جنی می افتد و بجای خدای واحد و یگانه، بت های رنگارنگ را به او عرضه میدارند، در حقیقت احساس صادقانهٔ انسان را اشباع کاذبانه نموده اند و خدایان دروغین را برای او معبود معرفی کرده اند. زمانیکه احساس صادقانهٔ انسان، اشباع صادقانه گردد، حق تأمین شده و عدالت برپا میگردد، زیرا معنی عدالت آن است که هر چیزی در جای خودش قرار بگیرد، برعکس زمانیکه احساس صادقانه، اشباع کاذبانه گردد، بدون تردید، عدالت تأمین نگردیده و فاجعه ها بظهور خواهد پیوست.

و بدین ترتیب استعمار نوین از در منافقت و غبن با جوامع برخورد می کند و بیشتر افراد منافق تربیه و پرورش مینماید. استعمارچه در هیات کمونیستی آن باشد و چه در چهرهٔ سرمایه داری آن باعث ایجاد شرک و نفاق در جوامع اسلامی میگردد و مشرک و منافق جوامع و ملتها و امت ها را به ذلت و تباهی و

غارت و چپاول میکشند و مرام استعمار که همانا غارت ثروتها و دارایی های مادی و معنوی بشریت است به وسیله مشرک و منافق به منصهٔ شهود در می آید و در فرجام علم و ایمان و تخصص و تعهد را حاشا می کند.

عصر سلطنت. زمینه ساز ذلت

در دوران سلطنت و محمد ظاهر شاه که از سال۱۳۱۲هـ.ش آغاز و تا سال۱۳۵۲ هـ.ش ادامه یافت و چهار دههٔ کامل را در نوردید، مردم افغانستان ظاهرا در یک آرامش و امنیت نسبی حیات به سر می بردند، کاروان ترقی و تعالی در تمامی کشور ها به سرعت جلو میرفت و مظاهر روز افزون تمدن چشم های بشریت را خیره مینمود، مگر آهنگ حرکت این قافله درافغانستان بطرز فجیعی بطی وسست بود، و دست های پرقدرت مرئی و نامرئی لجام این قافله را بدقت کامل در اختیار داشتند و با وسواس و نگرانی، هرگام آنرا بررسی و ارزیابی مینمودند و هرگز اجازه نمیدادند، سرعت این کاروان مضاعف گردد و کاروانیان به سرمنزل مقصود برسند.

چهل سال بریک ملت بزرگ و مؤمن و با شهامت گذشت و اما با تدبیر استعمار و با آگاهی و شناخت از روان و خوی وطینت مردم و جامعه بزرگ افغانستان و به عبارهٔ دیگر با آگاهی از روانشناسی و جامعه شناسی افغانستان، با دسایس، طرحها و حیل متنوع، این ملت بزرگ را در یک فقر تمام عیار مادی و معنوی نشانیدند و بیرحمانه تخم نفاق و بدبینی را در سرزمین دلهای اقوام و ملیت های با هم برادر افغانستان پاشیدند، و از آن سوی خط دیورند، اقوام و ملیتهایی را آوردند و در دورترین نقاط شمال افغانستان جابجا ساختند تا فرهنگهای نا متجانس با گذشت روز و ماه و سال با هم در تصادم قرار بگیرند و از جانب دیگر ملتی را بر ملیت دیگر علنا برتری ورجحان دادند تا باعث متراکم شدن عقده ها، حقارتها و حسادتها در میان جوامع و قبایل افغانستان گردد.

جو اجتماعی و فرهنگی شهر ها را با روستا ها در یک تضاد وحشت انگیز قرار دادند، پدیده ها و ظواهر منفی بیگانه گان را که با معیار های دین مبین اسلام در تضاد مبرهن قرار داشت، در شهر ها مخصوصا شهر کابل پیاده ساختند و بنام کشف و رفع حجاب، نسل جوان، به ویژه زنها و دوشیزگان را از نعمت چادر و شلوار محروم ساختند.

دخترها و زنها در تمامی ادارات دولتی، مکاتب، لیسه ها، دانشگاهها، دارالمعلمین ها و پیداگوژی ها و دیگر انستیتوت های تعلیمی و تخنیکی و در شهر و بازار بدون روسری و بدون تنبان با لباسهای میدی و ماکسی و امثال آن مصروف فعالیت بودند و هر روز با تبلیغات وسیع از طریق رادیو و جراید دولتی از حقوق غصب شدهٔ آنها سخن به میان کشیده میشد، و از برابری و حقوق مساوی با مردان غوغا براه می

انداختند تا بدینوسیله زنها را علیه مردان بشورانند و حریم خانواده ها را به تشنج دچار بسازند بی عفتی و بی سیرتی زنان مسلمان افغان را رمز تمدن و ترقی و تعالی و روشنفکری می دانستند؟

بازارها پر از امتعهٔ خارجی بود و تاجر بیشتر سامان آرایش زنها و وسایل و سامان بازی اطفال را وارد میکردند و اکثریت امتعهٔ آنها را مواد استهلاکی و مصرفی تشکیل میدادند. صنایع داخلی رشد بسیار پائین داشت و صادرات افغانستان را تماما مواد خام همچون پشم و پوست و پنبه، میوه جات، گاز و همچنان قالین باب تشکیل میداد که به قیمت بسیار نازل تر از معیار بین المللی در مارکیت های جهان به فروش میرسیدند.

در فاصلهء ده یا بیست کیلو متر دورتر از شهر کابل، زندگی مردم به قرون اولیهٔ تاریخ برمیگشت!، هیچگونه مظاهر تمدن و تسهیلات مدرن از قبیل برق، ترانسپورت، تلفن و تیلگراف و امثال آن در دسترس مردم قرار نداشت، مردم اکثرا به مزدورکاری، زراعت و مالداری و دکانداری و بار بری اشتغال داشتند و شبها با چراغهای تیلی حیات به سر میبردندو (قلبه گاو) هنوز پیشرفته ترین وسیلهٔ شخم زدن زمین به حساب می آمد.

پادشاه به عیاشی و تن آسانی مشغول بود و شخصی بنام **رحیم غلام بچه**، شرایط زنبارگی او را مهیا میکرد و پادشاه را به عفت دری نوامیس مردم وامیداشت، نوشیدن شراب جزء زندگی روز مرهٔ شاه بود و در اواخر سلطنت به دودکردن حشیش نیز معتاد شده بود.

در چهل سال دورهٔ سیاه و ظلمانی ظاهرشاه، استعمار بین المللی به کمک دستیاران داخلی شان، به سهولت توانستند ملت بزرگی را چون موریانه از درون بجوند و قدم به قدم از همهٔ اصالت های (علمی و ایمانی) تجزیه اش نمایند. برای این که نسل جوان را تهی از عنصر ایمان و عقیده و جوهر ها و ارزش های وجودی و فطری بسازند و از سرتا به پا در لجن و رسوب فکری و فرهنگی آلوده اش نمایند و حرکت و تپش و پویش او را که نیروی خداداد و قهاری بود و می توانست چرخ زمانه و گردون را دگرگون نماید، در مسیر منفی و ضد الهی به جریان بیندازند، در شهرها- هوتلها، کافی ها، ریستورانت ها و سینما ها را یکی بعد دیگری برای ارضای شهوترانی های بی بند و بار و لجام گسیخته افتتاح میکردند! هوتل پروانه، هوتل آریانا، هوتل ماکسیم، هوتل مارکوپولو، و هوتل بدنام(شهر غلغله) را برخ جوانان و نو باوگان کشور گشودند که در آنها دختران جوان و نیمه لخت و برهنه با تعارف شراب و دعوت مشتریان به فساد اخلاقی و به لجن کشیدن نسل نوین، بدترین جنایت و فجایع را پدید میآوردند. هوتل شهر غلغله که در شهر نو کابل موقعیت داشت، به یک فاسق خانه و فاحشه خانه عمومی مبدل گردیده بود که بعد ها در زمان صدارت مرحوم موسی شفیق این هوتل مسدود گردید سینما های شهر کابل مخصوصا سینمای آریانا، سینمای پارک و امثال آن برنامهٔ ویژه در شبهای مبارک جمعه روی دست میگرفتند و افراد بیشماری را بسوی خود می کشیدند و فلم های ضداخلاق و شرف را به نمایش

عرضه میکردند و همینگونه در شبهای ماه مبارک رمضان که ماه قدر و عزت و بخشش و تلالوی رحمت های بیکران پروردگار بزرگ است، ماهی که یکشب آن از هزار ماه بهتر است، ماهی که همهٔ پلیدی های روحی و معنوی انسان را می شوید و تطهیر میکند، بجای اینکه مردم را بیشتر از پیش به عبودیت پروردگار توانا تهییج و تشویق نمایند، تار رمز تکامل و آفرینش خویشرا در یابند، سرود خوانان و نوازندگان اعم از احمدظاهر، ظاهرهویدا، هماهنگ، پرستو، هنگامه، مهوش و امثال اینها، مردم را به(حدیث لهو) و منکرو فحشا تا نیمه های شب، شب زنده داری میدادند! و اعلام میداشتند که در فلان هوتل به احترام ماه مبارک رمضان، فلان خوانندهٔ مشهور کنسرت میدهد.!

پارکهای شهرنو کابل و پارک زرنگار مرکز خرید و فروش مواد مخدر، چرس و تریاک بود و جوانان به خاکستر نشسته در زیر هر بوتهٔ گلی به دود کردن چرس مصروف بودند، شهر نو کابل پر از بیروبار جوانان و دختران و زنان بود و در هر دکان و کافی و هوتلی مشروب خرید و فروش میگردید واکثریت جوانان به اصطلاح نشه میکردند!

درموسم گرما تپه ها و دره های سرسبز پغمان و باغهای استالف و تاکستانهای شمال کابل مرکز تجمع و پیک نیک و عیاشی افراد بی بندو بار میگردید که از سر شب تا به صبح میخواندند و میرقصیدند و همینگونه هوتل های کلوپ عسکری، کلوپ مطبوعات، هوتل انترکانتی ننتال، هوتل باغ بالا و امثال آن برای مجالس عروسی و شب نشینی های ثروتمندان به استعاره گرفته میشد که زنها و دخترهای نیمه برهنه با مردان میرقصیدند و به همین ترتیب ده ها کار دیگری که در آن عنصر ایمانی و وجدانی جوانان و مردم افغانستان را به تاراج میبردند.

تضاد میان مکتب و مدرسه:

دراین چهل سال دورهٔ حکومت محمد ظاهرشاه که افغانستان امن ترین سرزمین در جهان محسوب میگردید و هیچگونه خطر تهاجم خارجی بگونه بارز و ملموس افغانستان را تهدید نمیکرد سردمداران سلطنت، اگر واقعا به خدای خویش تعهد میداشتند، اگر واقعا ایمان به وحدانیت الله در وجود آن ها موجود می بود، بدون تردید طلایی ترین برهه را در تاریخ افغانستان ثبت می کردند و بسیار به سهولت می توانستند در رشد فکری و ذهنی و علمی و ایمانی ملت مظلوم افغانستان مصدر خدمات فراموش ناشدنی شوند و از فرزندان پاکدل و صاحبدل افغانستان بزرگترین شخصیت ها، بزرگترین مردان و زنان تاریخ بشری بسازند. مگر دریغا که چنین نشد، بلکه با چنان هنرمندی و زیرکی تمام در تجرید، تذلیل، تحمیق و تحقیر مردم و حاکم ساختن فضای جهل و نادانی و بیسوادی رول شانرا به منصهٔ اجرا گذاشتند، که تا به امروز پشت تاریخ را میلرزاند و وجدان بشری را ناراحت و غمگین میسازد.

طبق احصائیهٔ سازمان ملل متحد، در زمان شاه، ۲-۳ درصد افراد با سواد در افغانستان زندگی میکردند و ۹۸ در صد دیگر در دنیای جهل و بیسوادی حیات بسر میبردند، زیرا سردمداران دولتی از یکسو فساد اخلاقی را در جامعه رشد میدادند تا ایمانها را به تاراج برند و از سوی دیگر با پیاده کردن طرحها و پلانها و پالیسی های غلط و اغفالگرانه و انحرافی تعلیمی در معارف افغانستان، میخواستند استعداد های خلاق را به محاق بکشانند و مسیر ترقی و تعالی علم و دانش و فرهنگ را بطی و بی محتوی و میان تهی بسازند، به همین ملحوظ معارف رشد نکرد و جهل و بیسوادی پا برجا ماند، از سوی دیگر مکتب را از مدرسه سوا قرار داده بودند و دوگونه نصاب تعلیمی را دراین دو پایگاه علمی و تربیوی تطبیق میکردند، در مکاتب و لیسه ها بیشترمضامین ساینسی و اجتماعی و عصری به تدریس گرفته می شد و در مدارس بگونهٔ کامل مضامین دینی را بـه شاگردان تدریس میکردند و از مضامین عصری خبری نبود، در مکاتب برعلاوهٔ مضامین جدید، مضامین دینیات، عقاید و تفسیر نیز گنجانیده شده بودند، مگر آنقدر فشرده و کوتاه و سطحی بودند که متعلمین از آنها چیزی درک نمیکردند و در هفتهٔ یکبار به آنها رسیدگی میکردند، در حقیقت وجود و عدم این مضامین معادل بودند، زیرا متعلمین هیچگونه علاقه یی به آن نمیگرفتند، از سوی دیگر به جز از مضامین ساینسی و اجتماعی. مضامین انگلیسی که روزانه در جدول جا داشت، عربی، پشتو، دری، سپورت و غیره نیز شامل بودند که متعلم را گیج و سرسام میساخت، وقتی از لیسه ها فارغ می شدند، تقریبا هیچ چیزی در دماغ نداشتند، جز اینکه تا اندازه ای خواندن و نوشتن را میدانستند. صباح الدین کشککی در ص ۱٤٥ کتاب دهه قانون اساسی می نگارد:

«حکومت برای رشد معارف قدم هایی برداشت و از نظر کمیت تعداد شاگردان و استادان معارف را به حد قابل توجهی بالا برد، اما، چون معارف افغانستان هرگز هدفمند نبود، از این رو وسعت دایرهٔ معارف برپاشیدگی و بی نظمی آن می افزود. معارف افغانستان در دوره های اخیر، مخصوصا با بـه میان آمدن قانون اساسی دورهٔ ظاهر شاهی، هرگز به هدف مشخص پیش برده نمی شد، این امر مشخص نشده بود که فارغ صنف ششم، صنف دوازدهم و دوره های عالی چه قسم انسانی بار بیاید.»

او ادامه می دهد:

«علوم اسلامی فقط در فهرست کتب درسی دیگر جای داشت و دران هرگز این مفکوره در نظر گرفته نشده بود که باید فرهنگ اسلامی محور اساسی همهٔ تحصیلات قرار گیرد.

علوم تجربی در معارف افغانستان به شکلی تدریس می شد که به تدریس تاریخ علوم بیشتر شباهت داشت، تازه های علوم معاصر در معارف تدریس نمی شد و غالبا کتابهای معارف در قسمت علوم تجربی ترجمه هایی بود از کتب درسی ترکیه و یا هند برتانوی و در آن از تحولات محیرالعقول علمی معاصر بحثی به میان نمی آمد.

علوم اجتماعی نیز برمبنای تفرقه اندازی بین افغانستان و همسایگان مسلمان آن و بی ارزش جلوه دادن جهاد های اسلامی بود که همهٔ اینها در مجموع برای تربیت ناسالم جوانان پایهٔ خوبی به حساب می رفت.»

و به همین گونه در نصاب تعلیمی مدرسه ها، بیشتر روی مضامین فقه و صرف ونحو ابرام میگردید و مضامین مبارک تفسیر و حدیث در درجه های بعدی قرار میگرفتند. طالبی که از مدرسه فارغ می شد از دنیای بیرون چیزی نمیدانست و سواد او هرگز رشد نکرده بود، از مضامین علمی و جدید، همچون فزیک و کیمیا و بیولوژی و مثلثات و امثال آن هرگز بویی نمی برد، حتی قرآن را بصورت تجویدی قرائت کرده نمی توانست! در تفسیر قرآن فقط صرف و نحو و شان نزول و ظواهر آیات را میدانست اما از بطون قرآن، از محکمات و متشابهات قرآن، از معانی و مفاهیم سمبولیک قرآن چیزی بیاد نداشت، و همین گونه در احادیث پیامبر(ص) به گونهٔ سطحی آگاهی داشت و چندین حدیث را از برکرده بود، اما چیزی که بیشتر به آن علاقمند بود، مضمون مبارکهٔ فقه بود درمورد وضو و نماز، زکات و روزه و حج بیشتر از نگاه فقه، آگاهی سطحی بهمرسانیده بود.

فرزند مکتب از همهٔ قیود آزاد بود، او با تفسیر وحدیث و احکام و فقه و منطق و فلسفهٔ اسلام کاملا بیگانه بود، اگر در خانواده یی که صبغهٔ مذهبی بیشتری داشتند، زاده می شد، بحکم فطرت وجو و فضای مذهبی خانواده، احترام عمیق و ایمان قوی نسبت به همگنان داشت و اگر خانوادهٔ مذهبی نه می بود، یا به عبارهٔ دیگر جو و فضای دینی کمتر در آنجا حاکم می بود، به زودترین فرصت در محیط آلودهٔ خارج از خانواده درمیان مفاسد اخلاقی گم میگردید.

فرزند مدرسه، بیشتر متعهد بود و تعهد او با تحجر آمیخته؛ زیرا شیوه تدریس و نحوهٔ تعلیم مدرسه او را ناپخته بار آورده بود و فرزند مکتب را به نظر سؤ و پراز شک و تردید می نگریست و خودش را با او بیگانه و اجنبی!

فرزند مکتب، بیشتر متخصص بود! و تخصص او خام و بی محتوی، فقط از ظواهر علوم بویی برده بود و آنرا با تعهد، هرگز در رابطهٔ منطقی دیده نمی توانست، بهمین لحاظ، تعهد را تردید میکرد و تأثیرات آنرا بالای روابط زندگی کوچک و حقیر میشمرد!.

فرزند مدرسه، اگر چه تعهد رشتهٔ کارش بود، اما هرگونه علمی را رد میکرد، چون خودش از آن علوم بی بهره بود، بآن کینه می ورزید.

فرزند مکتب، چون از نگاه تعهد بی مایه بود، تیپ ابالی و هرزه داشت! لباس های سبک می پوشید، موهای سرش را مثل(بیتلها) می گذاشت، به موسیقی و سرود و آواز عشق داشت از مد روز پیروی و اطاعت میکرد، به آسانی و سهولت در دام هوسهای آتشین و عشقهای زود گذر اسیر می شد، هنرمندان فلم های هندی و امریکایی را می شناخت، هفتهٔ چند بار به سینما و تیاتر میرفت، ادمان میکرد تا وجودش

را خوشگل بسازد، عطر و ادکلن استفاده مینمود تا بر دیگران فخر بفروشد، میگفت و میخندید، و مست و طبع خوش بود، کتابهای پلیسی و جاسوسی و عشقی امیرعشیری، پرویزقاضی سعید، میکی اسپلین، جیمزباند یا مامور۰۰۷، ارونقی کرمانی، جواد فاضل و غیره را مطالعه میکرد، به جنگ و ستیز و دعوا علاقمند بود و گاهگاهی بدمعاشی مینمود، طالب و ملا و مولوی را کهنه فکر می پنداشت! **فرزند مدرسه**، باوقار بود، به دستار و لباس سپید محبت داشت و آنرا لباس پیامبر (ص) میدانست، نمازش کمتر قضا می شد و بیشتر پابند عبادات بود، با جامعه کمتر انس میگرفت، کمتر لبخند میزد، کتاب فقه در زیر بغل داشت، مسجد بیحد مورد تکریم او بود، و بیشتر در آنجا زندگی میکرد، علوم روز و عصر را باعث گمراهی مردم میدانست، از نگاه مالی در مضیقه بود و از فجایع محیط و جامعه دلخون اما راه حل آنرا نمیدانست! فرزند مکتب را خوش نداشت و او را بد اخلاق و فاسد و هرزه می پنداشت، بیشتر گوشه گیر و منزوی بود، و بدینسان تضاد و دشمنی در میان **مکتب و مدرسه** تبارز میکرد و به تدریج نضج می یافت و حاد میگردید، یکی از فقر علمی رنج می برد و دیگری از فقدان تعهد، یکی دیگری را کهنه فکر می دانست و دیگری آن یکی را روشنفکر بی ایمان!

دههٔ مشروطیت و خلای مهیب فرهنگی:

چون به اثر فشارهای بین المللی و جو نامساعد حالات اجتماعی داخلی، شاه مجبور شد ریفورم هایی پدید بیاورد و دههٔ مشروطیت یا دههٔ قانون اساسی در کشور تبارز کرد، پارلمان پدیدار شد، قانون اساسی توشیح گردید، شاه غیر مسوول و واجب الاحترام تثبیت گردید، از همین جا بود که تغییرات شگرف و وحشت انگیزی رو نما شد و آنانیکه در خفا فعالیت میکردند از قوه به فعل در آمدند.

● **حزب دموکراتیک** با ایدیالوژی مارکسیزم- لینینزم تأسیس گردید، که رهبری آنرا نورمحمد تره کی و معاونیت آنرا ببرک کارمل بعهده داشت، در سال ۱۹٦٤ اولین شمارهٔ **جریدهٔ خلق** که ناشر افکار کمونیست ها بود، منتشر گردید، این حزب در سال۱۹٦۷ به دو گروه **خلق** و **پرچم** انشعاب کرد، که رهبری حزب خلق به عهدهٔ تره کی و رهبری پرچم به عهدهٔ ببرک کارمل بود، هردو حزب، جاسوس اتحاد جماهیر شوروی بودند و ظاهرا با هم بنا به امر ماسکو سخت دشمنی می ورزیدند!، درگروه خلق اکثریت پشتونها و درگروه پرچم اکثریت فارسی زبانها اجتماع نموده بودند.

● حزب دیگری بنام(**حزب دموکراتیک نوین**) یا(سازمان جوانان مترقی) به سرکردگی «رحیم محمودی» نیز فعال گردیده بود و نشریهٔ آن بنام(**شعلهٔ جاوید**) در سال۱۹٦۸ آغاز به نشرات کرد، این حزب پیرو خط(پیکنگ) بوده از کمونستان دو آتشه و متعصب متشکل می شد که بعد ها این حزب نیز به چندین گروه کمونیستی دیگری منشعب گردید.

● به همینگونه گروه کمونیستی دیگری بنام«**جمعیت عـوام**» بـه سرکردگی عبدالکریـم فـرزان، معصومه عصمتی، ذبیح اله عصمتی و عبدالقیوم وردک ایجاد گردیـد کـه سـه نفـر اخیرالذکر از جملهٔ مؤسسین بودند، ارگان نشراتی این گروه بنام (**صدای عوام**) بود که در مـارچ۱۹٦۷ بـه نشـرات خویش آغاز کرده بود.

● گروه دیگری که نظرات نشنلیستی و سوسیالیستی داشت بنام(**افغان سوسیال دموکرات**) عـرض اندام کرد که رهبری آنرا غلام محمد فرهاد مشهور به(پاپا) بعهده داشت و ارگان نشراتی آن بنام«**افغـان ملت**» یاد میگردید.

● همچنین گروه اسلامی بنام«**جمعیت جوانان مسلمان**» به وسیله پوهاند غلام محمد نیازی اسـتاد دانشکدهٔ شرعیات در سال۱۹٦۵ تأسیس گردید که بعد ها پروفیسور برهـانالدین ربـانی بـه حیـث رهـبر **جوانان مسلمان** منتخب شد و بخش نظامی را گلبدین حکمتیار جلو می برد.

● سیاستی را که ظاهر خان و حواریون آن در افغانستان تعقیب می کردند براساس (**شرک و نفـق**) پایه گذاری شده بود، از یک سو در دین زدایی ملت افغانستان و حقیر کـردن موهبـت هـای اسـلامی بـه شدت سعی و تلاش میورزیدند تا نسل جوان و نیروی فعال اجتماع را در باتلاق بداخلاقی و شهوترانی به اختناق بکشند و همهٔ ارزش های وجودی آنها را به یغما برند، و از سوی دیگر با ایفـای نقـش منـافقت و دورنگی و دورویی باعث اغفال ذهنیت های مردم میشدند، از یکسـو طـالب و مـلا تربیـه میکردنـد و از سوی دیگر کمونیست و دشمنان خدای! و با ایجاد تفرقه و تضاد در میان آنها آب را گل آلود میساختند، آنهمه تخمه های نفاق و شرک را که غرس کرده بودند، در دههٔ مشروطیت آهسته آهسته جوانه میزد، و ملت مسلمان و مظلوم افغانستان به این چهره های خطرناک و مهیب اجتماع آشنایی بیشتر می یابیدند، اما فرجام حوادث را نمی توانستند تحلیل نمایند، بعضی ها که بینش و تجربهٔ بیشتر داشتند، توفان سـهمگینی را درآتیهٔ سیاسی کشور پیش بینی مینمودند، توفانی که همهٔ هستی ها ، ثروتها، موهبت ها و ارزش هـای مادی و معنوی کشور را در کام مرگ و نیستی فرو می برد، سـردمداران سـلطنی بـرای در تـاریکی قـرار دادن جامعهٔ بزرگ افغانستان همهٔ وسایل نشراتی و مطبوعاتی و رسانه های جمعی را کاملا دربنـد قـدرت خود داشتند، هنوز دستگاه تلویزیون را در افغانستان وارد نکرده بودند زیرا می خواستند. مردم بـه سـینما ها رجوع نمایند، چند روز نامه و مجله ایکه در کابل و ولایات بـه نشـر میرسید تمامـا در اختیـار وزارت اطلاعات و کلتور دولت شاهی قرار داشتند.

درکابل روزنامهٔ اصلاح و روزنامهٔ انیس که ارگان نشراتی دولت بودند و به زبان های دری و پشـتو بدست نشر سپرده می شدند و افراد اندکی به آن علاقمندی داشتند، روزنامهٔ هیواد ویژه افراد پشـتو زبـان بود و روزنامه کابل تایمز به زبان انگلیسـی نشـر مـی گردیـد کـه سـفارتهای خـارجی مقیـم کـابل از آن استفاده می کردند. علاوه بر آن جریدهٔ پامیر که هفته وار به چـاپ میرسـید ناشـر عملکردهـای شـاروالی

کابل شناخته می شد، مجلهٔ ژوندون که هرهفته به دست نشر سپرده میشد، یگانه مجلهٔ اجتماعی و خانواد گی بود که به سویهٔ تمام کشور به نشر میرسید، مگر فاقد مطالب ارزنده و مضامین بکر بوده و از هر نگاه یک مجلهٔ عقیم و بی روح به حساب می آمد.

مجلهٔ پشتون ژغ با صفحات محدود هرماه از سوی ریاست رادیو افغانستان به نشر میرسید که بعد از مجلهٔ ژوندون، مردم با نام آن آشنایی داشتند، هکذا مجله یی ماهانه از طرف انجمن نسوان بنام(میرمن) انتشار می یافت که ویژهٔ خانمها بود، همینگونه مجلهء(پیام حق) که هرماه از سوی وزارت اوقاف منتشر می شد و مجلهٔ عرفان که از سوی وزارت معارف در سال دو سه مراتبه زیور طبع به خود میگرفت، بعد ها هفته نامهء بنام (لمر) در قطع و صفحات کوچک انتشار می یافت.

اینها همه دارو مدار فرهنگی عصر سلطنت بود تمامی کتابفروشی های کابل از کتابهای ایرانی و ناولهای نوسیندگان آنها مملو شده بودند و به ده ها مجلهٔ ایرانی مانند« اطلاعات هفتگی»، «سپید وسیاه»، «روشنفکر»، «زن روز»، مجله هایی برای کودکان و غیره درتمامی شهر های افغانستان به وفرت پیدا می شد و آنانیکه ذوق مطالعه داشتند، بجای نشرات بی محتوی و سست و مبتذل دولتی از آنها استفاده میکردند، نشرات دولتی افغانستان شکل فورمالیته داشت و درپائین ترین تیراژ در سطح جهان منتشر می شدند و کمترین خوانندگان را در سطح بین المللی به خویش اختصاص داده بودند، هر جوان مکتبی و دانشگاهی افغانی ناولهای گمراه کن و انحرافی نویسندگان ایرانی را که پر از مطالب مستهجن عشقی و پلیسی بودند، مطالعه میکردند که این موضوع نیز در فاسد ساختن و گمراه کردن نسل جوان افغانستان به استعاره گرفته شده بود.

نویسند گان مستعد افغانستان نمی توانستند کتاب و یا آثار شان را منتشر کنند، زیرا همه وسایل و اجازهٔ نشر به دست دولت بود، با آنهم اگر به زحمت فراوان توفیق می یافتند که بعضی آثار شانرا چاپ کنند، بایستی مطالب و مفاهیم آنرا به ذوق دست اندر کاران دولتی مسخ میکردند و کتاب با قطع و صحافت بسیار نامرغوب از مطبعه بیرون می شد، و مردم بجای خریداری آن، کتابهای پر کشش، مرغوب و جذاب ایرانی را ترجیح میدادند، نویسندگان بزرگ مجبور بودند از طریق انجمن تاریخ و یا پشتو تولنه دست به تألیف کتابهای تاریخی بزنند، و کتابهای تاریخی زیادی که به نفع سیاسی در بار بود ووقایع و حوادث در آن به گونهٔ مسخ شده و تحریف شده جلوه میکرد، انتشار می یافتند، یک تعداد نویسندگان متعهد و دانشمند، تحت سرپرستی مرحوم استاد خلیل اله خلیلی سخنسرای بزرگ افغانستان در آن محیط اختناق فرهنگی همت کردند و تفسیرمبارک کابلی را که از اردو ترجمه شده بود به ملت افغانستان تقدیم داشتند که تا به امروز یگانه تفسیر مقبول مردم افغانستان می باشد.

خلاصه یک خلای مدهش علمی و فرهنگی ایجاد شده بود، مردم و به ویژه قشر جوان افغانستان که عطش مطالعه و فراگیری داشتند، اجبارا به سوی کتابها و نشرات بیگانه رو می آوردند و دماغهای شانرا با

تراوشات فکری آنان انباشته میکردند، نشرات سیل آسای کشور ایران، نوعی تهاجم فرهنگی بود که به افغانستان اعمال میگردید، آنجا آزادی بیان و مطبوعات وجود داشت و دراینجا ازین موهبت اثری نبود، آنها درد های خودشان را داشتند و اینجا دردهای دیگری وجود داشت، دست اندرکاران دولتی میخواستند احساس صادق مردم افغانستان را اشباع کاذب نمایند، آنجا مردم تشیع بودند و اینجا تسنن، آنجا مردم می دانستند که امریکا چه به روزگار شان می آورد و اینجا مردم درک میکردند که روسها چه به روز گارشان خواهند آورد، در حقیقت این تهاجم فرهنگی نه از سوی ایران، بلکه به اشارهٔ روسها که در افغانستان برنامه هایی داشتند، انجام میگرفت تا ذهنیت ها را به سوی دیگری معطوف کنند ومردم افغانستان ، به جای روسها، امریکایی ها را نشانه بگیرند و مسیر مبارزه و فکتورهای نفرت شانرا تغییر بدهند.

با آغاز دههٔ قانون اساسی در کشور و ظهور گروههای کمونیستی، نشنلیستی و اسلام گراها و امثال آن ، به جراید آزاد اجازهٔ نشرات داده شد، خلقی ها، پرچمی ها، شعله یی ها، افغان ملتی ها و دیگر گروههای ضد اسلام و ضد فطرت و آئین الهی، ناگهان به تحرک و فعالیت در آمدند قلم های ناپاک و غیر مؤمن شانرا برای تبلیغ و ترویج فرهنگ و ایدیالوژی بیگانگان بسیج کردند، و ازین خلای مدهش فرهنگی و علمی که در افغانستان حاکم ساخته شده بود، برای پیشبرد مقاصد پلید و خائینانهٔ شان استفاده های وسیع و تمام عیار بردند.

ببرک کارمل که پست ترین، فرومایه ترین و ذلیل ترین چهره در تاریخ بشریت بود، اناهیتا راتب زاد که به حیث فاحشهٔ بین المللی و به حیث خواهر و خانم ببرک کارمل شناخته میشد! بارق شفیعی و سلیمان لایق شاعران و نویسندگان مزدوری که شعر و هنر را به لجن کشیده و آنرا در ستایش شیطان و نکوهش یزدان بکار میبردند، دستگیر پنجشیری، شخصیت بی ضمیری که جز لینین و مارکس و انگلز در قاموس زندگی ننگینش چیز دیگری وجود نداشت و همینگونه ده ها کمونیست بدنهاد و بی ضمیر و خدا نشناس که پیشقراولان تهاجم فرهنگی روسها و دیگران، در افغانستان بودند و در جراید خلق و پرچم و شعلهٔ جاوید و صدای عوام و افغان ملت و امثال آن قلم میزدند و در راه زدایش دین و آئین پیامبر(ص) و تهی کردن دلها و وجدانها از ایمان و تعهد و بینش و بصیرت لحظه یی مضایقه نمی کردند.

همان گونه که قبلا تذکار داده شد، فرزندان مکتب که از موهبت لایزال تعهد و ایمان و ایدیالوژی به دور نگهداشته شده بودند، مگر در ضمیر و فطرت خویش کمبودیهایی برای تکامل و زندگانی شان احساس مینمودند، با اشباع کاذب از تبلیغات پرزرق و برق کمونیستها به سرعت در کنار آنها تجمع میکردند.

رهبران کمونیستی بخاطریکه روند این سرعت را مضاعف بسازند و جذاب و پرکشش جلوه بدهند، به زودی فاکتور فحشاء و بی بندوباریهای جنسی را چنان در میان آنها گسترش دادند که چونان آتش

مهیب در درون جنگل، دختران جوان مکتب و پسرهای لاابالی لیسه ها و نهاد های تعلیمی، در درون سازمانهای حزبی خلق و پرچم و شعله و دیگر مکتبهای ضد بشری، بی پروا به معاشقه می پرداختند و پرده های ناموس و عفت دختران سازمانی را میدریدند، و لکه های ننگ و بدنامی در جبین و دامان خانواده ها به ودیعه می گذاشتند، خلقی ها و پرچمی ها و شعله یی ها بخاطریکه عضو تازه وارد را کاملا از پرویزن آزمایش بیرون کشیده باشند و معیار اعتماد و اطمینان شانرا تثبیت کرده باشند، دراولین جلسات سازمانی گاهگاهی قرآن مجید را بی حرمت می ساختند و برگهای این کتاب مبارک را پرپر مینمودند و یا به سوی همدیگر پرتاب میکردند، تازمانیکه کاملا پاره پاره میگردید و آنگاه واکنش عضو جدید را مشاهده مینمودند که در مقابل این عمل وحشیانه و سخت وجدان سوز و تکان دهنده چگونه عمل میکند؟ عصبانی میشود؟ لبخند میزند؟ بی تفاوت باقی میماند؟ و یا با ایشان همداستان میگردد؟ وانگهی نظر به واکنش منفی و یا عکس العمل مثبت عضو جدید، ترتیبات کار شانرا میگرفتند، بسیاری از جوانان را که اندکی مقاومت نشان میدادند، به وسیلهٔ دختران سازمانی در دام هوسها و عشق های لجن گرفته چنان گرفتار می ساختند که تعقل و تفکر شانرا حاشا می کردند و دست بهر فاجعه ای رعب انگیزی میزدند. از استعمال مواد مخدر و مشروب گرفته تا سوزاندن برگهای هستی آفرین قرآن و پرتاب کردن این کتاب مقدس از کلکین اتاق به صحن حیاط و امثال آن که قلم از یاد آوری آن لرزه براندام میگردد و بدینترتیب صدها جوان را کاملا دین زدایی میکردند و در حلقهٔ بردگی و باتلاق فساد و پلیدی فرو میبردند، جوانانی که چنین پرورش می شدند، هیچ معیاری برای آنها مقدس نبود، نه خدا را می شناختند، نه وطن را نه مردم را، در مقابل همه چیز به پرخاش در می آمدند، کمونیست ها، جوانان را به شرک می کشیدند و برعلیه خدا و دین پیامبر(ص) به پرخاش وامیداشتند و نفاق و پراگندگی و تضاد را در جامعه بار می آوردند، فرهنگ شرک و نفاق، بسیاری از نیرو های جوان کشور را از نگاه فکری و اندیشوی به استحاله کشید و دشمنان سرسخت و آشتی ناپذیر برای ملت مؤمن افغانستان بار آورد، زیرا آنها عنصر ایمان را کاملا از دست داده و از نگاه علمی بگونهٔ کاذب اشباع شده بودند.

اسلام موروثی:

بافت اجتماعی مردم افغانستان از نگاه تعهد و ایمان طوری ترکیب شده بود که اکثریت مردم با هر ملیت و قومی که تعلق داشتند، همه پیرو دین مبارک اسلام بودند، بگونهٔ عمومی اضافه از نود در صد ملت افغانستان را اهل تسنن و فیصدی باقیمانده را پیروان مذهب تشیع، پیروان مذهب اسماعیله و اهل هنود تشکیل میدادند.

ازسوی دیگر از نگاه داشتن علم و تخصص همانگونه که قبلا تذکار به عمل آمد فیصدی اندکی از مردم افغانستان در زیر چتر سواد و علم و دانش به سر می بردند و کتله های عظیم بشری و توده های

ملیونی مردم افغانستان کاملا از زیور علم و دانش و سواد به صورت عمدی محروم ساخته شده بودند، اما از دیدگاه عقیده و تعهد و ایمان، همگی پیرو دین مبین اسلام شمرده می شدند، ایمان و باور این توده های ملیونی در ضمیر و نهاد آنها حک شده بود و در رگ و پی و خون و سلول های وجود شان عجین؛ عقیده و ایمان و تعهد و عشق و جذبات اینها به گونهٔ فطری و میراثی بود.

لبهٔ تیز تیغ هجوم فرهنگی دشمنان افغانستان در قدم اول متوجه همان قشر انگشت شمار تحصیل کرده بود، تا آنها را از همهٔ سجایای اخلاقی و انسانی به گونهٔ کامل تخلیه نموده و چنان در دامهای شیطانی خویش اسیر شان سازد تا وسیلهٔ مستعدی باشند برای پیشبرد اهداف بعدی آنها و آنگاه در قدم بعدی سلطه و سیطره برتوده های وسیع ملت بود که در تاریکی های جهل و بیسوادی نگهداشته شده بودند. توده های وسیعی که علم نداشتند اما ایمان شان بگونهٔ میراثی بود.

مسلمان سنتی پدرش مؤمن بود، لاجرم او نیز مسلمان بود، او میدانست که بایستی سر سجود و نیاز به درگاه ایزد متعال بساید و از غیر او تبرا بجوید، اما اینرا نمیدانست که فلسفهٔ این عبودیت چیست؟ خداوندی که معبود اوست، غنی مطلق است و هیچ ضرورتی به عبودیت بندگانش هم ندارد، پس چرا او را به عبودیت خویش فرا خوانده است؟

او میدانست که بایستی زکات دارایی ها و ثروتهایش را بپردازد اما اینرا نمی دانست که مفهوم و فلسفهٔ زکات چیست؟ در زندگی او ودیگران چه انقلابی ایجاد مینماید؟

او میدانست که بایستی در سال یکماه روزه بگیرد و دهان از خورد و نوش ببندد، اما اینرا نمیدانست که فلسفهٔ روزه و مفهوم ماه صیام چیست؟ و تأثیرات شگرف آن بر وجود و روح خودش و دیگران چگونه است؟ با این فاقه کشیدنها از او چه میخواهند؟

او میدانست که بایستی با داشتن استطاعت، فریضهٔ حج را به انجام رساند، اما اینرا نمی دانست که مفهوم و فلسفهٔ این گردهمایی جهانی چیست؟ حج چگونه آدمی را تطهیر میکند؟ تأثیرات آن برروح و جسم فرد و جامعه چه می باشد؟

به او گفته بودند که روزانه پنج بار بایستی نماز بخواند، اما اینرا نمیدانست که چرا نماز صبح را بایستی دو رکعت، نماز پیشین و عصر و خفتن را چهار رکعت و نماز شام را سه رکعت ادا کند، و به همین صورت هزاران موضوع عبادی دیگر که مستقیما بالای حیات و زندگانی اش در دنیا تأثیرات شگرف و منطقی ایجاد میکرد، اما او از آن کاملا بی خبر بود، او نماز و دیگر عبادات را فقط برای به دست آوردن بهشت و نرفتن به دوزخ ادا مینمود و با چشمان بسته وسعهٔ صدر این فرامین را به باور نشسته بود و صادقانه در عمل پیاده میکرد اما چون علمی نداشت، در مقابل بسیاری مسایل از دادن جوابهای منطقی به خویشتن عاجز می ماند اما در عمق دل و ضمیرش حقانیت دین را باور کرده بود و میدانست که نمیداند، به این جهت دست بدامان کسانی میزد که بیشتر از او می فهمیدند، در نظر او عالم دین یا به

عبارهٔ دیگر طالب و ملا و مولوی، آنکه پایهء روحانی داشت، قدوه و الگو و پیشوا و رهبر و امام و شخصیت منحصر به فرد و ایده آل بود، هر سوال او را جواب میداد و راه و طریقهٔ دین را به او می فهمانید، حرفهای آنها در عمق دل و ضمیر او جا می گرفت، عبا و قبای او را رمز دینداری و شخصیت علمی او میدانست.

و به این ترتیب عالم دین، جایگاهش را در دل ملیونها انسان داشت و پایگاهش را در میان مردم و جامعهء علم دین به او پایگاه مردمی داده بود و مورد تکریم تودهٔ مسلمان قرار داشت. اما عالم دین یا فرزند مدرسه یا ایده آل ملیونها(مسلمان موروثی) آنکه پایهء روحانی داشت همانگونه که در موردش نگاشتیم، شعاع علمیتش را محدود ساخته بودند، او درچار دیواری تحجر دست و پا میزد، از جریانات و روند حوادث و از سیاستها و مکر های دشمنان اسلام و از انقلاب ساینس و تکنالوژی، از فلسفه ها و مکاتب غیر الهی که در هر گوشهٔ جهان همچون جذام در پیکر مؤمنین رخنه کرده بودند و بر افکار و اندیشه های دینی و اسلامی شبیخون میزدند و از درون و بیرون سلول سلول وجود شان را می جویدند و خورد میساختند و همه موهبت ها و ارزشها و فرهنگها را از آنها به یغما میبردند، آگاهی نداشت، او از قرآن و حدیث و فقه و احکام و منطق و فلسفهٔ الهی فقط ظواهر را می دانست اما از شرح و فلسفه و تحلیل وتأویل و منطق علمی و جهان بینی الهی که می توانست در هر مقطع از زمان ومکان، در مقابل هرگونه حوادث و وقایع، بدستش چراغی و شمشیری بودیعه بگذارد، آگاهی و علمیت نداشت:

او از تفسیر قرآن و تأویل حدیث به شدت هراسان بود، زیرا بیم داشت که کلام خداوند و حدیث پیامبر(ص) را بگونه دیگر تحریف نسازد و آیات آسمانی الهی را تأویل به رای ننماید، به این جهت اسرار و رموز و اعجاز زندگی ساز قرآن، مسکوت و ناشنیده باقی ماند و دروازه های تحقیق و پژوهش و فتوی و اجتهاد همانگونه مسدود.

او فقه را برهمه علوم رجحان میداد و تمامت عمر مستعار خویشرا روی مساله ها سپری مینمود! اگر چه امام شافعی(رح)، امام مالک(رح) و امام حنبل(رح) را بزرگترین پیشوایان مذاهب سنت و الجماعت میشمرد و به فرد فرد آنها احترام و عقیدهٔ عمیق و خالصانه قایل بود، مگر مذهب امام ابو حنیفه(رح) را برهمهٔ آنها برتری و عظمت میداد و در توصیف امام ماورای تصور غلو مینمود وسعی فراوان داشت تا مردم از مذاهب شافعی و مالکی و حنبلی چیزی نفهمند، زیرا میترسید که مبادا از مقایسهٔ این مذاهب در ذهنیت ها شکوک و شبهات حادث گردد. و بدین ترتیب، ملا خودش را به حصار کشید و ملیون ها مسلمانان را که اسلام موروثی داشتند و پیرو و مطیع و منقاد او بودند، نیز در حصار لاعلمی به اسارت کشید او از موهبت امامت و رهبری توده ها که خداوند به او عطیه فرموده بود، کاملاً بی خبر بود و اگر اطلاعی هم داشت، آنرا صرفاً در محدودهٔ چند حرکت عبادی و چند موعظهٔ تکراری به استعاره گرفت.

او فراموش کرده بود که اسلام به جسم آدمی اهمیت نمیدهد، به رنگ و نژاد و لسان و قومیت و ملیت و

لباس و جامه و زیور و زیبایی های ظاهری، بهایی قایل نیست بلکه معیار برتری را در تقوی و رشد فکری و آگاهی و تفکر و تعقل آدمی میداند، اسلام میخواهد دماغها به تحرک در آیند، اندیشه ها انقلاب کنند، تفکر ها زمام امور را به دست بگیرند و با تفکر و تعقل و تدبر و سیاست مسیر تاریخ، مسیر جهان و مسیر آخرت را دگر گون سازند.

* * *

جوانان مسلمان

فاکتور ها و عواملی همچون نفوذ سریع بیدینی در کشور، تهی شدن انسانها از ایمان و اخلاق و شرف، پروژهٔ گمراه سازی و مشرک سازی نسل جوان به وسیلهٔ کمونستهای خلقی و پرچمی و شعله یی و امثال آن ، تهاجم فرهنگی روسها و اعضایK.G.B، عدم کار آیی های قشر روحانی و تحجر فکری و دگم گرایی آنان، بی سوادی و جهل عمومی مردم و داشتن اسلام موروثی توده ها، فقر، بیماری و عدم دسترسی مردم به وسایل ضروری زندگی و ده ها عامل دیگر ، ایجاب میکرد که بایستی انقلاب و دگر گونی بزرگی پدید آید که همه چیز را از ریشه و اساس باز سازی کند، پیشوایانی تبارز کنند که با اعجاز (علم و ایمان) و (تخصص و تعهد) و(بشارت و انذار)، پیامبرانه بپا برخیزند و در کالبد سرد و کرخت اجتماع روح تازه بدمند و در رگهای مردهٔ آنها خون غیرت و حمیت را به جریان وادارند و توده های عظیم و ملیونی افغانستان را که در سراشیب ذلت و تباهی قرار گرفته اند، نجات داده و به صراط مستقیم رهبری نمایند چنان علمای دینی و پاسدارن قرآن و شریعت تربیه و پرورش کنند که بحق وارثین پیامبر(ص) باشند و جامعه را به علم و ایمان و دانش و بینش برسانند و خود، پیشوا و امام و الگوی بشریت شوند.

این قیام و تحرک سنت تاریخ است، زیرا آنجا که باطل است، حق یورش می برد و آنجا که حق است، باطل به پرخاش در می آید! سردمداران شرک و نفاق و کفر و الحاد، به دقت و وسواس متوجه ظهور این سنت تاریخ بودند تا همچون شیطان از راست و از چپ و از پیشرو و از عقب دست به تهاجم و توطئه زنند!...

نظر به همین ضرورت تاریخ چهره های دیگری در متن اجتماع پدید آمدند که از گروه روحانی و مکتبی در بسیاری اوصاف متفاوت بودند، اینها هم در محیط مکتب دیده می شدند و هم در محیط مدرسه، بسیاری از آنها در خارج از محیط افغانستان مخصوصاً در کشورهای عربی همچون مصر و عربستان سعودی تحصیل نموده بودند و دید و بینش شان ابعاد دیگری یافته بود، هم قشر روحانی بودند و هم غیر روحانی و با مطالعه و پژوهش در آثار بزرگان مکتب اسلام و مبارزهٔ مسلمانان علیه استعمار نوین، به خصوص کشورهای بلوک، کمونیزم و بلوک، سرمایه داری، از پوستهٔ تحجر بیرون برآمده

بودند و جهان را با دید وسیعتر می نگریستند و یگانه راه نجات را ازین مخمصه چنگ زدن به قرآن مجید می دانستند.

به همین ملحوظ اولین هستهٔ این حرکت مسلمانان روشن بین به نام(جوانان مسلمان) در سال ۱۹۶۵ به وسیلهٔ پروفیسور غلام محمد نیازی، استاد فاکولتهٔ شرعیات در پوهنتون کابل تشکیل گردید که شوکهٔ سهمگینی بود برای دشمنان فطری اسلام. خلقی ها و پرچمی ها و شعله یی ها دچار رعب و هراس شدند و بیدرنگ دست به تبلیغات خائینانه زدند تا این حرکت نو بنیاد را سبوتاژ نموده در نطفه خنثی نمایند، به تدریج جوانان مؤمن، انقلابی و با درد و با درک که بارزه های (علم و ایمان) در وجود آنها موجود بود، دراطراف آن حلقه زدند، نشریه یی بنام «گهیح» که مؤسس آن مولانا منهاج الدین گهیح بود و ناشر افکار و اندیشه های جوانان مسلمان شمرده می شد به نشر آغاز نمود و صفحهٔ زرینی در تاریخ مبارزات اسلامی میهن عزیز گشود.

تأسیس (جوانان مسلمان) پاسخی بود از سوی آرمان امت مؤمن افغانستان برضد دشمنان دین مبین اسلام همچون خلقی ها، پرچمی ها و شعله یی ها و امثال آنان که جبههٔ کفر و مضلت و شرک و نفاق را رهبری مینمودند و عزم جزم کرده بودند که استقلال میهن را تاراج کنند و فرزندان افغانستان را جوقه جوقه به پرتگاه بیدینی و الحاد و بی خدایی سوق دهند وسطیرهٔ دشمنان ازلی اسلام را در کشور مظلوم افغانستان مسلط بسازند، با تأسیس جوانان مسلمانان، جامعهٔ مبارز به دو کتگوری اسلام و کفر، توحید و شرک و حق و باطل، مجزا گردید.

پیروان کفر و بیدینی، تهی از ایمان و شرف بودند، و سرشار از همهٔ وسایل مادی. اکثریت آنها، ثروتهای هنگفت داشتند و فرزندان رؤسا و وزرا و جنرالها بودند! و هیچگاه رنج گرسنگی و اندوه خانه بدوشی را نکشیده بودند، در خانه ها و منازل و اپارتمان های لوکس، باساز و آواز و رقص و سرود، شب نشینی ها و شراب و شرارت و شهوت بزرگ شده بودند و نیروهای دولت ظاهر شاهی با تمام قوت از آنها حمایت میکردند. داکتر فاروق اعظم در کتاب(افغانستان: یک درس و آزمایش) درص۹۶ می نگارد: «کمونستها در کدر های بلند رتبهٔ کشور گماشتگانی داشتند و بنابر آن، حفاظت می شدند. همچنان آنها مطمین بودند که روسها از ایشان حمایت می کنند.»و اگر گاهگاهی بعضی از آنها را موقتاً توقیف مینمودند، فقط برای اغفال ذهنیت های مردم مؤمن و خوش قلب افغانستان بود، و بعد از یکی دو روز با کمال احترام و عزت رهایشان می ساختند، کشورهای جهنمی کمونیستی به سردمداری ابرقدرت شوروی و کشور پهناور چین، علناً با ایشان روابط داشتند بودیجهٔ سالیانه، به دسترس آنان می گذاشتند، اکثر متعلمین مکاتب، محصلین دانشگاهها و استادان پوهنتون ها و انستیتوت های علمی با تمامی قوت از آنها حمایت و پشتیبانی میکردند. صباح الدین کشککی در کتاب دههٔ قانون اساسی ص ۱۶۱ می نویسد:

«در تمام دورهٔ دموکراسی، چپی ها توانستند شرایط خود را هم برادارهٔ پوهنتون و هم برسایر مقامات دولت بقبولانند، شاگردان چپی اتحادیهٔ محصلان و استادان چپی اتحادیهٔ استادان را تحت استیلای خود داشتند.» و در صفحه ۱۶۲ می نگارد:

«فضل ربی «پژواک» که در سال ۱۹۷۰ از عهده اش به حیث رئیس دانشگاه استعفاء کرده بود و(داکتر سعید افغانی) بالنوبه بحیث رئیس و معاون اتحادیه استادان پوهنتون مقررشد(برای افغانی بعد از روی کار آمدن کمونستها، نقش عمده ای در قوهٔ قضاییه داده شد و آخر الامر از طرف مسلمانان کشته شد.) و بدین ترتیب هم اتحادیهٔ محصلان و هم اتحادیهٔ استادان پوهنتون کاملاً تحت نفوذ چپی ها قرار گرفت.» و اینها همان قشر محدود با سواد و تعلیم یافته و متخصص و بادانشی بودند که از خون ملت افغانستان می مکیدند و بعد پیکره های فاقد معنویت و اخلاق شان را پروار و پربار می ساختند با سلاح علم و دانش برضد ملت مظلومی که چشم امید از آنها داشتند، در چلینج بی امان می ایستادند و بدستور دشمنان اسلام تیغ جور و جفا برگلوی فرزندان این کشور پرمصیبت و رنج می کشیدند.

بنیان و اساس کار این حرکت های ضد مردمی و ضد الهی، همانا از بن کشیدن ریشه های فرد و جامعه، نابود ساختن همهٔ معیارها و اصول های انسانی و درهم شکستن موهبت های وجودی، استعدادها و به بردگی کشیدن ذهنی و فکری یک ملت بزرگ و مسلمان بود. آنها می خواستند تا سیطره و تسلط بیگانگان برکشور تسجیل شده؛ هویت اسلامی افغانستان نابود گردد به جای کتاب آسمانی که آیه آیهٔ آن نور و روشنایی و فلاح و رستگاری است، نظرات سخیف و پوچ و مبتذل لینن، مارکس و انگلیز و مائو برکشور مؤمن و مسلمان افغانستان حاکم گردد!. فاروق اعظم در کتابش(افغانستان یک درس و یک آزمایش) ص۷۸ می نویسد:

(کمونستها آنقدر گستاخ شدند که شاگردان را به ادای نماز و روزه موقع نمی دادند، در عوض سعی می ورزیدند تا در مسجد پوهنتون کانسرت دایر نمایند.)

اما پیروان و حواریون مکتب اسلام و توحید، میخواستند، جلو کفر و بدعت و بیدینی را بگیرند، در مقابل تهاجم فکری دشمن به مبارزهٔ تمام عیار برخیزند و تمامی دست اندر کاران شر و فساد را زمین گیر و زبون بسازند (جوانان مسلمان) روز به روز در جامعه راهش را باز میکرد و افراد مؤمن و با درد و با درک به تدریج این حلقه را وسیعتر می ساختند.

اقشار روحانی و غیر روحانی که با جهان بینی خجستهٔ اسلام آشنایی داشتند و فرزندان نخبهٔ مکتب و مدرسه بودند، دوش به دوش هم علیه کفار داخلی و خارجی به چلنج بی امان صف کشیده بودند، اینها کمتر متحجر و دگم به نظر می رسیدند، اسلام را دین حکمروایی و سیادت و سیاست، و مبارزه دانسته و برعلاوهٔ دسترسی به فقه شریف، آگاهی و علم و دانش وافر نیز در تفسیر قرآن مجید و احادیث پیامبر گرامی اسلام داشتند و از سیاستهای روز و مقاصد و اهداف پلید کفار جهانی بگونه واقعی در پرتو قرآن،

می فهمیدند و همچون عالمان مبتحر دینی با قلمها و با بیانهای شان روح و فکر تازه در کالبد و دماغهای جوانان پرشور مسلمان می دمیدند و اغراض و اهداف شوم دشمنان اسلام را افشا میکردند و چهره های وحشت انگیز و مشمئز کنندۀ خلقی ها، پرچمی ها و شعله یی ها و دیگر گروههای فاقد عقیده و ایمان و ایدیالوژی الهی را برملت مؤمن افغانستان می شناسانیدند این افراد که صادقانه علیه هجوم فرهنگی و فکری و عقیدتی کفار می رزمیدند، سخت از سوی دولت شاهی زیر فشار و تعقیب قرار میگرفتند و اکثرا بگونۀ زیرزمینی و گاهگاهی هم به صورت مبرهن و علنی، به پرخاش در می آمدند و ماسک از چهرۀ دشمنان اسلام بر میداشتند و نبرد سخت لفظی و فرهنگی میان مسلمانان و گروههای کمونیستی و وابسته روز به روز تشدید می شد و حتی در صحن لیسه ها و دانشگاهها به جنگ تن به تن می انجامید. جنگ میان مشرک و موحد بود و مشرکین و کمونیست ها در همین آوان یعنی زمستان ۱۹۷۲مولانا منهاج الدین گهیځ مؤسس جریدۀ «گهیځ» را که آرمان و افکار انقلابی اسلامی را در کشور پخش و نشر میکرد، بیرحمانه به شهادت رسانیدند، فقدان او خلای مدهش علمی در میان مسلمانان ایجاد کرد، در سال۱۹٦۷ که نوراحمد اعتمادی به حیث نخست وزیر افغانستان انتخاب گردید، گروههای کمونیستی به خصوص پرچمی ها و خلقی ها جدی تر گردیدند و فعالیت های ضد اسلامی شان مضاعف گردید، زیرا از قراین چنین بر می آمد که اعتمادی تمایل به روابط نزدیکتر با روسها دارد، به این جهت در مقابل عملکرد بی محابای خلقی ها و پرچمی ها بیشتر از سکوت و اغماض کار میگرفت، در همین سالها بارق شفیعی شاعر و نویسندۀ اجیر کمونیستی به مناسبت سالگرد لینین، تصویر او را در جریدۀ پرچم چاپ و به روح پلید او درود و تحیات نثار کرد!؟ این موضوع روحانیون و مسلمانان کشور را سخت آزرده خاطر ساخت و در مقابل این گستاخی و جرات و پررویی کمونستها به پا خاستند و در مسجد پل خشتی و دیگر اماکن مقدسه دست به تظاهرات و تحصن زدند.

این حرکت پرخاشگرانه، ملیونها مسلمان را به وجد و شور و انقلاب آورد و هزاران عالم و ملا و مولوی را که کینۀ دیرینه با فرزندان مکتبی داشتند از تمامی ولایات افغانستان جوقه جوقه و بدون داشتن کدام برنامۀ مشخص روانۀ کابل نمود، آنها شجاعانه خشم و نفرت شان را علیه حکومت اعتمادی و دشمنان اسلام به خصوص خلقی ها و پرچمی ها و شعله یی ها و دیگر گروههای ضد بشری و ضد فطری بر ملا نمودند و مصمم شدند تا زمانی به پرخاش خویش ادامه دهند که دولت شاهی مجبور شود، کفار و اجیران بیگانۀ روسی را دستگیر و به سزای اعمال شان برساند.

مدت یک هفته مسجد مبارک پل خشتی مرکز این حرکت و قیام بود و مردم مسلمان و متدین شهر کابل در خدمت این علمای دینی از بذل هرگونه کمک های مادی و معنوی دریغ نمیکردند و به خصوص مشکل اعاشۀ هزاران مهمان تازه وارد را با جبین باز بعهده گرفته بودند. هنوز مدت زیادی

نگذشته بود که رادیوی ماسکو علنا اخطار داد که علمای مذهبی افغانستان در مسجد پل خشتی به توهین لینن و رهبران شوروی می پردازند و بایستی در اسرع وقت به این حرکت خاتمه داده شود!

دولت شاهی ظاهر خان باشنیدن این اخطاریهٔ شوروی، لـرزه براندام شد و شبی با گسیل هزاران عسکر و پلیس و سلاحهای ثقیله، به مسجد پل خشتی هجوم آوردند و علما را به زور و عنف و باقنداق کاری، و اهانت و بیحرمتی از مسجد خارج کردند و موتر هاییکه قبلا در چمن حضوری تهیه و پارک نموده بودند، آورده و در حصهٔ سراجی و جادهٔ میوند، آنها را با لت و کوب سوار بس ها نموده و به ولایات موبوطهٔ شان روانه کردند، علما با شعار های کوبندهٔ الله اکبر، و مرگ برکمونیزم، مرگ برخلقی ها و پرچمی ها و شعله یی ها، مرگ بر حکومت اعتمادی و امثال آن در آن نیمه های شب، شهر را به لرزه در آورده بودند... و بدینترتیب از برپایی یک نهضت و قیام بزرگ جلو گیری به عمل آمد، ملاها و علمای دینی، وقتی رفتند، چنان خاموش شدند که گویی هرگز نیامده بودند، جریده پرچم مصادره شد، اما دشمنان اسلام را هیچکسی چیزی نگفت؟

مجادلهٔ مسلمانان تحصیلکرده و کمونیستان طرفدار بیگانگان به تدریج نضج میگرفت و کمونستها بخصوص در محیط های علمی و اکادمیک بیشتر از پیش نفوذ میکردند و همینگونه در ادارات دولتی افراد کمونیست جابجا می شدند، گروه جوانان مسلمان نیز منسجم می شدند، اما چون دولت با ایشان دشمنی میورزید این حرکت خیلی بطی جلو میرفت، زمانیکه موسی شفیق به حیث صدراعظم تعیین گردید، گروه کمونستها و کشورهای پشتیبان آنها را دچار وحشت کرد، به خاطریکه موسی شفیق جدا با کمونستها دشمنی می ورزید و یک شخصیت مسلمان و اسلام گرا بود، به ابتکار او صدای گلبانگ محمدی از رادیوی افغانستان پخش گردید، و علیه مفاسد اخلاقی که همچون بیماریی مسری جامعه را به حالت نزع کشیده بود، مبارزه آغاز گردید، ریستورانت شهر غلغله را که در جوار مسجد حاجی یعقوب در شهر نو قرار داشت، مسدود ساخت، و همینگونه تیاتر مرستون را که از آن برای اشاعه فحشا استفاده میگردید، امرانسدادش را صادر کرد و در سیاستهای خارجی خویش بعضی روشهایی را پیش گرفت که روسها را دست پاچه نمود، و بعضی قرار دادهایی با کشورهای غربی به امضاء رسانید که باعث رنجش شوروی گردید.

صباح الدین کشککی در کتاب دهٔ قانون اساسی در صفحهٔ ۹۶ می نگارد:

«حکومت شفیق همچنان امر تخریب یک کلیسا را در شهر کابل، با وجود مخالفتهای بعضی سفارتهای خارجی و یک تعداد افغانها، صادر کرد. این کلیسا در امتداد سرک دارالامان در نزدیک سفارت شوروی بطور قاچاق ساخته شده بود، خارجیان، مطابق به قانون افغانستان حق خریداری جایداد های غیرمنقول را نداشتند، ولی ارباب کلیسا، این زمین را از (نصیراحمد شنسب) خریداری کرده بودند و شاروالی کابل، تحت ریاست (محمدکبیر نورستانی) هم امر فروش زمین و هم امر اعمار کلیسا را به

نصرانیان داده بود، هنگامیکه شفیق امر تخریب کلیسا را صادر کرد، یکتعداد از انجینیران افغانی نامه ای مشترک به او نوشتند و از شفیق خواستند تا از تخریب کلیسا، که به قول ایشان یک(شهکار) مهندسی در کابل می باشد خود داری شود، شفیق ازین رویهٔ انجنیران خیلی برآشفته شد، و امر محاکمهٔ همهٔ اشخاصی را صادر کرد که دراین کار دست داشتند، زیرا حکومت میخواست در دعوای خود برضد مامورین ادارات مسوول ثابت کند که در اصدار اوامر راجع به اعمار کلیسا(که صریحا مخالف احکام اسلام بود) و تورید مواد آن از خارج از مواد قانون تخلف نموده اند و رشوت ستانی در آن دخیل بود.»

کشککی علاوه میکند: «خبر مربوط به این موضوع توسط نگارنده(کشککی جریدهٔ کاروان را در اختیار داشت و وزیر اطلاعات و کلتور بود) با مشورهٔ وزارت عدلیه آمادهٔ نشر ساخته و قرار بود به روز ۲۷ سرطان(۱۳۵۷) از طریق آژانس باختر به نشر سپرده شود که به روز ۲۶ سرطان محمد داؤد دست به کودتا زد.»

شفیق در دورهٔ صدارتش، گلبدین حکمتیار را که به اتهام قتل یکی از محصلین کمونیست شعله یی بنام «سیدال سخندان» در زندان به سر می برد، از محبس رهایی بخشید، و همینگونه با تأمل و تأنی و با آگاهی از اوضاع و حالات و شرایط حاکم در هر ساحه، قدم میگذاشت و دست کفار و ملحدین خلقی و پرچمی و شعله یی و دیگر گروههای اسلام دشمن را به تدریج کوتاه مینمود، کمونیست ها او را یک اخوانی تمام عیار می پنداشتند.

موسی شفیق، شخصیت برازنده ای بود که هم تحصیلات اکادمیک داشت و دگری یافتهٔ امریکا بود و هم در دانشگاه الازهر مصر به علوم و فلسفهٔ اسلامی دست یافته بود، و عناصر علم و ایمان و تخصص و تعهد در وجود او پیدا بود، با شخصیت جذاب و اندیشه های والایی که داشت در اندکترین زمان ممکن فعالیت های فوق العاده و چشمگیر ارایه نمود، کفار خلقی و پرچمی و باداران خارجی آنها را شدیدا دچار بیم و هراس نمود. مگر سوال ایجاد میشود که چرا خاندان سلطنتی او را به این مقام برگزیده بودند و اکنون نیز تحملش میکردند؟ مگر نه اینکه آنها اساس سیاستهای شانرا روی منافقت و دین زدایی ملت افغانستان گذاشته بودند؟

از نوشته ها، تفسیر ها و تحلیل های مؤرخین دهه های اخیر برمی آید که بجز از پادشاه، تمامی اعضای خاندان سلطنتی موجودیت او را تحمل کرده نمی توانستند، از محمد داود گرفته تا جنرال عبدالولی داماد محمد ظاهرشاه، برخلاف آراء و عقاید موسی شفیق بودند و از سوی دیگر شوروی و اجیران معلوم الحال آنها جدا او را دشمن طرحها و نقشه های شیطانی خود می پنداشتند؛ مگر پادشاه ابرام داشت که او به وظیفه اش ادامه دهد و کاملا از او حمایت و پشتیبانی میکرد، و شفیق هم ازین موقعیت حساس به نحو احسن و بازیرکی و تدبر و اگاهی استفاده میبرد، زیرا پادشاه به وضوح میدید که پایه های سلطنت فرتوت او دیگر سست شده است و مار های خوش خط و خالی را که در آستین

پروریده نزدیکست بدور گلویش حلقه بزنند، اجیران روسی و خلقی ها و پرچمی ها در درون سرای او نقب زده بودند و او میدانست که دیر یا زود پایه های سلطنت او درهم خواهد شکست و همچون غریقی در میان لجه های بیرحم تاریخ نابود خواهد شد، فلهذا موجویت موسی شفیق و عملکرد های او برای بقای سلطنت امر لازم شمرده می شد تا به وسیلهٔ او دست بیگانگان را کوتاه بسازد و کمونیست ها را از دورو برش پراگنده نماید، در حقیقت او از موسی شفیق به حیث یک سپر استفاده مینمود تا خودش را در عقب آن مخفی نماید.

بهر صورت پالیسی های مزورانهٔ خاندان شاهی چنان جامعه را از حالت تعادل و توازن بیجا ساخته بود که تلاشهای مؤمنانهء موسی شفیق به تنهایی نمی توانست کار ساز باشد، زیرا پلها در عقب ویران شده بودند و برهر گردنه یی دزدان عزت و شرف و قطاع الطریقان اجنبی به ترصد نشسته بودند، برای قلع و قمع آنها به یک زمان طولانی و یک حرکت بنیادی ضرورت بود، کمونیست ها و اجیران بیگانه، خطر را درک کرده بودند و مصمم شدند پیش از آنکه نقشه های سالها شیطنت نقش برآب شود، دست به عمل زنند.

کودتای ۲۶ سرطان و تأسیس اولین جمهوریت:

کمونیست های پرچمی به رهبری محمد داود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کودتا کردند و طومار سیاه رژیم شاهی را در هم پیچیدند و رژیم جمهوریت را در افغانستان اعلام داشتند.

سردار محمدداود که شخص خودخواه و قدرت طلبی بود در سال ۱۹۵۳ مطابق ۱۵ سنبلهٔ ۱۳۳۲ باری نخست وزیر افغانستان بود و همه میدانستند که او تمایل وافر به شورویها دارد و از همان زمان بود که مداخلات شوروی با عقد قرار دادها و معاهدات اقتصادی در داخل افغانستان به تدریج باز گردید و افغانستان آهسته آهسته در سیطره استعمار اقتصادی شوروی در آمد، نه تنها توفیق پرداخت قروض شوروی را نیافت که بلکه دو درصد ربع آنرا که ملیونها دالر میگردید، پرداخته نتوانست، هرچند سالی، هیأتی به اتحاد شوروی میرفت و تأدیه قروض را به آینده موکول میکرد و تا سال۱۹۹۲ این قروض به تعویق افتیده بودند، یعنی نسل هاییکه هنوز پدیدار نشده بودند، در اسارت قروض شوروی محکوم گردیدند. از سوی دیگر داود خان در زمان صدارتش اردوی افغانستان را با سلاحهای زنگ زده و مندرس شوروی که از بقایای جنگ جهانی دوم بودیعه مانده بودند تجهیز کرده، افراد بیشماری را برای آموزش و تحصیل در رشتهٔ نظامی به روسیه فرستاده بود که با تخصص نظامی و تعهد کمونیستی مجددا به افغانستان بر گشته و در اردوی افغانستان جا بجا گردیده بودند، در میان آنها افراد اندکی نیز بودند که روسها نتوانسته بودند مغز ها و اندیشه های شانرا بشویند وکسانیکه از دوران صدارت و عملکردها و پالیسی های محمد داود آگاهی داشتند، به وضوح میدانستند که توفان مهیبی در آتیهٔ سیاسی کشور رو

نما خواهد شد و استعمار نظامی سیاسی روسها اوضاع را سخت منقلب خواهد کرد، آنها داود خان را یک سردار خودخواه و دیوانه می پنداشتند، اما اکثریت توده های وطن که ازین سیاستها و استعمار اقتصادی، استعمار سیاسی و استعمار نظامی بویی نمیبردند کودتای داود را که یک کودتای سفید بود به گرمی و از عمق دل به استقبال نشستند و ازین تغییر شگرف تاریخی اظهار شادمانی و رضایت کردند.

باید متذکر شد که داؤد خان رسما عقاید و آرا کمونستی نداشت و همچنان شخص عیاش و تنبلی نبود، حتی گفته می توانیم آرزوی خدمت گزاری به مردم و میهن را نیز در سر می پرورانید، مگر او سیاستمداری بود لجوج که برای رسیدن به قدرت و سطیره با سرنوشت افغانستان نیز بازی مینمود و هیچگاه از عواقب و فرجام کار بیمی بدل راه نمیداد، به همین جهت با تفاهم و تبانی روسها ائتلافی با خلق و پرچم، بخصوص با ببرک کارمل بست و کودتای ۲۶ سرطان را به منصهٔ شهود در آورد.

داود برای اغفال مسلمانان آگاه افغانستان، در روزهای نخستین کودتا، به انقلابش شعار انقلاب اسلامی زد و در تمامی چهار راهها و جاه های مزدحم و پرشلوغ شهر لوحه ها و بورد هایی نصب کرد که در آن از جمهوری اسلامی افغانستان تبلیغ به عمل آمده بود چندی بعد که حاکمیتش تسجیل شد، آنهمه لوحه و شعار های تبلیغی را از اماکن مزدحم برچیدند!

زمانیکه محمدداود کابینهٔ دولت خویشرا اعلام نمود از جملهٔ سیزده تن اعضای کابینهٔ او ، هشت نفر آن کمونستهای طرفدار روس به ویژه پرچمی ها بودند که از آن جمله می توان از محمد خان جلالر، عبدالحمید محتاط، پاچاگل وفادار و غلام جیلانی باختری نام برد، حتی معاونیت مقام صدارت به حسن شرق سپرده شده بود که فکر میشد به حیث نمایندهٔ ادارهٔ استخبارات(کی،جی،بی) شوروی کار میکند و این خود به خود ماهیت و اهداف کودتا را به مردم افغانستان ثابت مینمود.

داود یکی دو هفته بعد بیانیه یی در رادیو ایراد کرد به عنوان (خطاب به مردم) که در نوع خویش به مردم افغانستان بی سابقه بود و در آن از پیاده کردن ریفورم هایی یاد شده بود که همه آرزوی آنرا داشتند و بیصبرانه منتظر شگوفاشدن آن ریفورمها بودند.

داود اکثریت والی ها، ولسوال ها و اراکین دولتی را در ولایات افغانستان از کمونستهای پرچمی مقرر و تعیین نمود و ادارات دولتی بخصوص ادارات تعلیمی، علمی، ونظامی و اقتصادی را از وجود کمونستها انباشته ساخت!

در حقیقت آنهمه جرثومه های شرو فسادی را که سردمداران سلطنت در دورهٔ چهل سال اقتدار شان در پیکر افغانستان غرس کرده بودند و در دههٔ دیموکراسی به جوانه زدن آغاز کرده بود در کودتای ۲۶ سرطان به ثمر نشست!.

کمونیست ها بزودترین فرصت بعد از کودتای ۲۶ سرطان محمدداود آرام نه نشستند و دست به اقدامات عاجل زدند تا از یکطرف قدرت خویشرا تحکیم ببخشند و از سوی دیگر خواستند رقبای

سیاسی شانرا به وسیلهٔ محمدداود از سر راه بردارند و از جانب دیگر سردار داود را به تجرید بکشانند تا در دستهای آنها همچون موم به هر شکلی در آید، به این لحاظ اولین اقدام آنها توطیه برای محمد هاشم میوند وال که یک سوسیال دموکرات میانه رو و از جملهٔ نخست وزیران دورهٔ دموکراسی بود، آغاز گردید. میوندوال شخص صبور و سیاستمدار هوشیاری بود و از سویی متهم به روابط با سرویس استخباراتی امریکا بنام(آی، اس، آی) شمرده می شد، دولت او را دستگیر و بعدا با شکنجه های گوناگون اعدامش کردند و برای مردم طوری وانمود ساختند که گویا میوندوال دست به خود کشی زده است.

این واقعهٔ بیرحمانه، وجاهت محمد داود را در میان اقشار ملت تنزیل داد و زنگ خطر را برای دیگران نیز به صدا در آورد. وهمین گونه جناب مولانا فیضانی که یک روحانی انقلابی و یک شخصیت برازندهٔ علمی کشور بود و با بیانیه های پرشور و فکر برانگیزش و کتابهایش که می توانست قشر جوان و تشنه به عقاید اسلام را به تحرک وادارد، و به اتهام اینکه قیام روحانیون را در مسجد پل خشتی پشتیبانی مینمود، از سوی کفار بزدل و ناجوانمرد خلقی و پرچمی دستگیر و بعدا به شهادت رسانیده شد.

همچنان غلام محمد نیازی مؤسس اولین گروه اسلامی بنام(جوانان مسلمان) از خانه اش دستگیر و بیرحمانه از سوی دولت به شهادت رسید و در حدود چند صد نفر از فعالین جوانان مسلمان را دستگیر که بعد ها یا اعدام کردند و یا به حبس دوام دار محکوم ساختند و به صدها تن دیگر را مجبور کردند که مخفی شوند و یا به مهاجرت بروند، پولیس به دانشگاه حمله آورد تا برهان الدین ربانی را دستگیر نماید، مگر استاد بوسیلهٔ شاگردانش مؤفق به فرار شده راهی پاکستان گردید، چندی بعد گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود که شاگردان انجری بودند نیز مؤفق به فرار گردیده به پروفیسور ربانی پیوستند، و استاد عبدالرب رسول سیاف بوسیله پولیس دستگیر و روانهٔ زندان شد. و بدینترتیب گروه (جوانان مسلمان) را پراگنده و یا به عبارهٔ دیگر تار و مار ساختند.

پروفیسور ربانی، انجنیر مسعود و انجنیر حکمتیار که به پاکستان پناهنده شده بودند، مصمم گردیدند که (تنظیم اسلامی) را مجددا احیا و باز سازی نمایند و برعلیه محمد داود و حواریون کمونیستی آن به پرخاش در آورند، بهمین جهت در سال۱۹۷۵ در حالیکه دولت محمد داود سالگرد ۲۶سرطان را جشن گرفته بود، تحریکاتی را در ولسوالی پنجشیر، نهرین، بغلان و بعضی مربوطات سمت شمال پیاده ساختند، اگر چه این تحریکات نتایجی در برنداشت، مگر به دولت سردار محمد داود و رفقای پرچمی او حالی کرد که راه پرخطری در قبال دارند!

بعد از این وقایع داود متوجه میشود که گروه مسلمانان در قیام برعلیه دولت او منظم میشوند و از سوی دیگر آنها در کشوری رحل اقامت افگنده اند که از سردارمحمدداؤد خاطرات تلخ و دشمنی تاریخی بدل دارد و کودتای او و پیوند او با اتحاد جماهیر شوروی سخت آنکشور را پریشان ساخته

است، از جانب دیگر کاملاً درک میکند که کمونستهای پرچمی طرفدار شوروی او را حلقه کرده اند و در لباس دوستی با او جفا مینمایند، شخصیت سیاسی و اتوریتهٔ ملی او را زیر سوال می برند و به تدریج او را با همه دشمن می سازند. او که معیار همهٔ اندیشه هایش برمحور قدرت خواهی و برتری طلبی و خود خواهی میچرخید، نگران آن بود که مبادا رقبای او از طریق ارتش به قیام مسلحانه دست بزنند، زیرا کودتای ۲٦ سرطان طریق دستیابی به قدرت را برای همه مبرهن ساخته بود، به این لحاظ خطر مهیبی را از اردو متوجه خود می دید، طوریکه پشتش را میلرزانید.

از طرف دیگر کمونست های پرچمی مصر بودند که سردار عبدالولی داماد ظاهرشاه که در حادثهٔ گشودن آتش برمظاهر چیان در دهه دموکراسی متهم شده بود به اعدام محکوم گردد، سردارعبدالولی که بعداز کودتای ۲٦ سرطان در زندان دولت به سرمی برد و رقیب قدیمی خانگی و سیاسی محمدداود به حساب می آمد، کمونستها می خواستند با اعدام او، دشمنی عمیق میان خانوادهٔ سلطنتی ایجاد نمایند، تا بدینوسیله محمد داود بکلی تجرید گردیده بیشتر از پیش در دستهای کمونستها آلهٔ قرار گیرد. مگر داود خان به این توطیه بزرگ و تکان دهنده بتدریج پی برد، با آنکه محکمه، سردار عبدالولی را به اعدام محکوم کرده بود، او را از زندان آزاد و با اقاربش به روم، نزد ظاهرشاه فرستاد.

جنرال نبی عظیمی یکتن از کمونستان پرچمی که در پیروزی کودتای۲٦ سرطان با سردار داود همکاری کرده و از جملهٔ کسانی است که در جریان محاکمهٔ سردار عبدالولی حضور داشته است در کتاب(اردوسیاست) در صفحه ۱۱٤ مینگارد که داؤدخان او را احضار و جداً امر کرد که دوسیهٔ سردارعبدالولی را ببندند و در اخیر ادامه میدهد: «ولی معلوم نشد که این تغییر اراده در تصمیم سردار داود ناشی از فشار فامیلی بود و یا کشش های قومی و هم خونی، عواطف او را برانگیخته و احساسات انتقام جویی و عقده های قبلی اش را نسبت به وی فروکش داده بود!»، نبی عظیمی که کتابش را در برائت پرچمی ها و روسها نگاشته است میخواهد بازیرکی خودش را در تغافل زند و بدینگونه ذهنیت نسل های آینده را بسوی دیگری منحرف بسازد که گویا پرچمی ها دراین توطئه سهیم نبوده اند.

داودخان بعد از رفع مشکل سردارعبدالولی بیدرنگ به تصفیهٔ اردو پرداخت و به زودی ارتش را از افراد معلوم الحال پرچمی، خلقی، شعله ای و دیگر گروههای ضددولتی بگونه یی پاکسازی کرد که نقاط کلیدی و حیاتی در دست های آنها نباشد، اما از قراین چنین برمی آمد که این تصفیه و پاکسازی، خام و نامکمل بود و خلقی ها و دیگر اجیران بیگانه هنوز نقطه های کلیدی و اساسی را دردست داشتند، بخاطریکه بعدها زمینهٔ سرنگونی او را فراهم آوردند. کابینهٔ دولتی را نیز از وجود کمونستها تخلیه، و اکثر آنها را تنزیل رتبه داده و یا به کشورهای دیگر به حیث دپلومات روانه کرد و یا در نقاط غیر موثر بکار گماشت و در عوض آنها افرادی را که فکر میکرد مورد اعتماد او هستند، روی کار آورد، و بهمین

ترتیب ده ها والی و ولسوال و علاقه دار و دیگر عوامل کمونیستی را از تمامی ولایات افغانستان تا حد وسع و توان سبکدوش و یاتغییر و تبدیل کرد.

محمدداود همینکه تا اندازه ای از اوضاع داخلی فکرش جمع گردید تصمیم گرفت در سیاست خارجی خویش تغییرات بنیادی وارد آورد، به این لحاظ عزمش را جزم کرد تا سیطرهٔ استعمار شوروی را در افغانستان کاهش دهد و بسوی جهان غرب روی آورد. به این جهت درماه جون۱۹۷٤ به ماسکو سفر کرد و بعد از اخذ ٤۲۸ ملیون دالر کمک اقتصادی شوروی با مقامات آن کشور تبادل افکار نموده در مورد مساله پشتونستان که شورویها میخواستند سردارداود را به بهانهٔ آن علیه پاکستان بشورانند با بی علاقگی برخورد کرد و چنین وانمود کرد که بایستی با همسایگان روابط حسنه به میان بیاید.

بعدا در سال۱۹۷۵ راهی تهران شد و با شهنشاه ایران تبادل افکار نموده و از تغییر پالیسی خود به او خبرداد، ایرانی ها از او بگرمی استقبال کردند و کمکی به مبلغ دو ملیارد دالر را برای افغانستان وعده دادند، داؤد بعد از بستن معاهدات اقتصادی، تجارتی و تبادل فرهنگی و غیره به وطن مراجعت کرد و از طریق هرات داخل افغانستان شد و در استدیوم ورزشی خطاب به شهریان هرات، علنا گروههای کمونیستی و گروههای اسلامی را بباد انتقاد گرفت و آنها را سد راه خوشبختی افغانستان وانمود کرد.

درسال ۱۹۷٦ ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان را به کابل دعوت کرد و مذاکراتی با شرایط سهل در پیشگرفتند که حتم میرفت با برآورده شدن آنها، افغانستان از ادعایش راجع به مسالهٔ پشتونستان چشم می پوشید و خط دیورند را به رسمیت می شناخت، مگر برای پاکستان دشوار بود که به محمد داود اعتماد بکند.

بعدا در اواخر سال۱۹۷٦ به ترکیه، عربستان سعودی، مصر و دیگر کشورهای عربی مسافرتهایی کرد که همهٔ آن کشورها با حرارت و گرمی زیاد از او استقبال نمودند و وعدهٔ هرگونه همکاری را به او دادند، مصر و عربستان سعودی حاضر شدند همهٔ دیون افغانستان را بپردازند، بشرط آنکه او از سیطرهٔ شوروی خارج گردد.

محمدداود بعد ازین سفر ها که سراپا با مؤفقیت توأم بود و معاهدات قابل توجه اقتصادی، تجارتی، علمی، فنی و زراعتی و غیره را با کشورهای دیگر به امضا رسانیده بود و دنیا را با خود همنوا میدید در سال۱۹۷۷ تصمیم گرفت همهٔ احزاب را منحل و غیر قانونی اعلام نماید او فقط یک حزب را در افغانستان به رسمیت شناخت که به نام (غورحنگ ملی) بود. او غورحنگ ملی را تأسیس کرد و تمام دست اندرکاران دولتی را از رئیس گرفته تا مرئوس اعضای آن دانست و وزیر داخلهٔ وقت را به پیاده کردن مرام آن مسوولیت داد.

محمدداود(غورحنگ ملی) را نه بر اساس (تخصص و تعهد) و (علم و ایمان) بنانهاد بلکه به اساس سباهی لشکر و مرام نشنلیستی و ملیت پروری ایجاد کرد، در حقیقت داود با الهام از کشورهای تک

حزبی همچون اتحاد شوروی، عراق، لیبیا، مصر و غیره میخواست ادارهٔ افغانستان را جلو بیندازد و اساس کارش را در محور تعصب ملی و یا ملیت پرستی یا به عبارهٔ دیگر «**افغانیزم**» استوار سازد، همانگونه که اعراب، عربیسم را در کشور های شان رونق دادند و نتیجهٔ دلخواه حاصل نکردند، زیرا تعصب ملی یا غرور ملیّ تا اندازه ای می تواند جوش و خروش مقطعی فکری در میان ملتها ایجاد نماید، مگر به زودی این جوش و خروش و بزرگ کردن رگهای گردن به خاموشی و سردی مـی گراید و صدمات جبران ناپذیری هم به ودیعه میگذارد. ملیت پرستی احساس صادق و آرمان های واقعی یک ملت را، اشباع کاذب و دروغین می کند و توده ها را در دایره های تنگ و تاریک نفرت و انزجار به محاصره می کشد و روابط خونی و نژادی وپیوند های تاریخی ضابطه های متعالی و انسانی را تحت الشعاع قرار داده، اتصال و پیوند آدمی را با جهان بشری منقطع می سازد، از سوی دیگر ملیت پرستی نوعی جاهلیت است که توده ها را در تکبر و غرور میان تهی و هواهای بیهودهٔ نفسانی به تجرید می کشد.

محمد داود که خود برتربینی و قدرت خواهـی یکـی از خصوصیات وجودی اش بـود، بـه جـز از پالیسی ها و عملکردهای خودش به چیز دیگری نمی اندیشید، اصلاً درین فکر نبود که ملت و توده های عظیم جامعهٔ افغانستان به چه ضرورت مبرم دارند، زیرا مردم افغانستان بیشتر از همه به آگاهی و علم و ایمان و تعهد نیاز داشتند،تا ریشه های این همـه بدبختی هـا را پیدا نموده در قطع آن مساعی نمایند، دوست را از دشمن مشخص بسازند و چهره های نا مسلمان و فرومایهٔ پرچمی و خلقی و شعله ای و افغان ملتی و امثال آنرا که کشور را به پرتگاه تباهی کشانیده بودند کاملاً بشناسند و به کنه و ضمیر و باطن آنها علم بیابند و فرزندان شان را نگذارند که در ساحهٔ مقناطیسی این دشمنان دین و میهن کشیده شوند و برای چند روپیهء بی ارزشی کشور شانرا به بیگانگان حراج نمایند.

خطر مهیبی که کشور را تهدید میکرد، همانا مقاصد و اهداف پلید و آزمندانهٔ شوروی بـود که میخواست بوسیله اجیران فرومایه و شرف باختهء پرچمـی و خلقـی فرهنگ شرک و بی خدایی را در افغانستان به ودیعه آورد و ملت بایستی برای مقابلـه بـا ایـن تـهاجم ضـد الـهی آماده میگردیـد و بجـای (غورحنگ ملی) که یک تجربهٔ ناکام، مندرس و متبذل بود، بایستی (غورحنـگ اسلامی) را پدیـد مـی آورد، شخصیت های مؤمن و مسلمان را که آزرده گردیده بودنـد، نـوازش مینمـود تـا همـهٔ تـوده هـای مسلمان در کنار او بسیج می شدند و درمقابل تهاجم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی کفار بخصوص شوروی ها بپا برمیخاستند و او را در هیچ مرحله یی تنها نمی گذاشتند و تاپای جـان از او و آرمـان هـای اسلامی دفاع مینمودند مگر داود به خاطر آنکه تمایل داشت به سـوی غـرب رونمـاید، برخلاف آرمـان یک ملت اسلامی فاکتورهای تهاجمش را برعلیه مسلمانان نیز بسیج کرده بود و بـه اثرتوطیـه و دسـایس اجیران روسی، بهترین فرزندان مسلمان افغانستان را به شهادت رسانید و از سوی دیگر چون پرچمی ها و خلقی ها برضد او دست به خیانت و سبوتاژ میزدند، مجبور شد که در مقابل آنها نیز بـه مجادلـه و مقابلـه

برخیزد و مقابله با کفار خلقی و پرچمی مقابله با شوروی و هم پیمانان او به حساب می آمد، در حالیکه مسلمانان را به فجیع ترین وضعی از کنار خود رانده بود، از جانب دیگر حزبی را که برای انسجام یک ملت روی دست گرفته بود، یک حزب میان تهی، بی محتوی و جعلی و فاقد انگیزه های ایمان و تعهد شمرده می شد وهمهٔ صفوف آن از چهره های منفور، منافق و مشرک جامعه با ایدیالوژیها و فرهنگ های نا متجانس اشغال گردیده بودند به این جهت به وضاحت درک میگردید که این سردار لجوج و خود خواه فاجعهٔ بزرگی پدید میآورد.

از یکطرف (غورحنگ ملی) هیچگونه وجاهتی کسب نکرد و از سوی دیگر جواسیس کی، جی، بی بخصوص محمد خان جلالر وزیر مالیه که در سفرهای ایران، ترکیه، مصر و عربستان سعودی با او همراه بود، از همه قرارداد های پنهانی و صحبت های محرمانهٔ داود خان برای روسها گزارش داده و آنها را در جریان تصمیمات و اراده های آتیهٔ محمدداود خان قرار داد، روسها که مترقب اوضاع سیاسی افغانستان بودند تلاش وسیع و گسترده ای را آغاز کردند و اولاً دوحزب خلق و پرچم را در سال۱۹۷۷ بار دیگر آشتی داده منسجم نمودند و به وسیلهٔ آنها ترور هایی را در افغانستان دامن زدند تا اوضاع داخلی را پرآشوب جلوه بدهند و انرشی و بی امنیتی را در شهر ها حادث بسازند، در سال۱۹۷۷ (انعام الحق گران) پیلوت شرکت آریانا را ترور کردند، چندی بعد، علی احمد خرم وزیر پلان را به قتل رسانیدند، و همینطور انجنیر شیرآقا رئیس فابریکه سمنت جبل السراج را کشتند، و بالاخره در ماه اپریل۱۹۷۸ «میراکبر خیبر» یکی از تیوریسن های سالخوردهٔ کمونیست خلقی و پرچمی را به دستور روسها به یار عدم رهسپار کردند،«میراکبرخیبر» که یک ایجنت سرسپردهٔ روسها و غلام حلقه بگوش کمونیزم بود و دیگر موهبتش به نزد روسها به اختتام رسیده بود، همانند هزاران هزار غلام دیگر که سرنوشت شان بدستهای باداران شان می باشد، به سرنوشت فجیعی دچار گردید، اصلاً روسها می خواستند تا با کشتن این ایجینت شان به اهداف ذیل برسند:



۱- بگویند که دولت در کشتن اپوزیسون دست دارد.
۲- زمینهٔ شورش خلقی ها و پرچمی ها را در شهر ها مساعد بسازند.
۳- زمینهٔ سرنگونی داودخان را موجه جلوه بدهند.

کمونستهای خلقی و پرچمی تمامی جنود شان را فراخواندند که در تشییع جنازهٔ میراکبرخیبر اشتراک ورزند، جنازه را به طرف شهدای صالحین بدرقه کردند و دست به تظاهرات علیه حکومت زدند، ببرک کارمل، نورمحمدتره کی، حفیظ الله امین، اناهیتا راتب زاد و دیگران بیانیه های روسی و کمونیستی دادند و هرچه که بردل داشتند با نفرت و کینه و انزجار برسر حکومت محمد داود خالی کردند وشهر را در انرشی و تلاطم فرو بردند، دولت از دور نظاره میکرد و دست به هیچ عملی نمیزد، فردای آنروز رادیوی افغانستان اعلام کرد که: نورمحمدتره کی، ببرک کارمل، دکتورشاه ولی، دستگیر

پنجشیری و یکتعداد دیگر از دشمنان عزت و شرف مردم افغانستان را دستگیر کرده است، زیرا باعث انرشی و تصادم در میان مردم شده اند اینها کمونیست هاو جواسیس بیگانه ها هستند، و دولت چنین تصمیم داشت که به زودترین فرصت آنها را به جوخهٔ اعدام بسپارد، به این جهت به تمام ادارات دولتی مکاتیبی صادر کرد تا نظرات شان را به دولت اطلاع بذهند، مردم مؤمن افغانستان از تهٔ دل از چنین اقدام انقلابی داود خان مسرور شده بودند وخوشنودی و مسرت شان را ابراز میداشتند و مسلمانان یکی به دیگری مبارکی می گفتند، اگر داود توفیق می یابید که آن جانیان فرومایه را بـه جوخـهٔ اعدام بسپارد، بدون تردید صفحهٔ تاریخ و مسیر تاریخ دگرگون میشد و تمامی مقاصد و اهداف پلید روسها نقش برآب میگردید و سردار محمدداود بزرگترین شخصیت والای تاریخ می شد، مگر اشتباه او در آن بود که دشمن را با خودخواهی ذاتی ایکه داشت دست کم گرفت و در حراست آنها سهل انگاری کرد و در اعدام آنها تعلل به خرچ داد، فردای آنروز کودتای روسی به وقوع پیوست، طیارات شوروی برفراز شهر کابل هویدا گردیدند و ارگ جمهوری و بارکهای نظامی را با قساوت و بیرحمی بمباردمان کردند، کمونستهای خلقی و پرچمی از طریق زمین بداخل شهر هجوم آورده، ریاست جمهوری را به توپ بستند، دوهزار جوان را که سردارمحمدداود از میان هزاران عساکر دولتی برای گارد ریاست جمهوری انتخاب نموده بود دست به مقاومت زدند و مردانه وار حتی چند بار دشمن را به شکست مواجه ساختند، مگر بمباردمان شوروی بدون وقفه ادامه داشت و کار دفاع و تحصن را مشکل میساخت، بالاخره در روز سوم کودتا، تمامی افراد گارد در ریاست جمهوری بـه شهادت رسیدند و دشمنان خونخوار و درنده صفت خلقی و پرچمی بدرون قصرریختند و محمد داود را با چهل نفر خانوادهٔ سلطنتی نابود کردند، تنها در اطراف قصر جمهوری یا ارگ سلطنتی به تعداد ده هزار جوان به اثر فیر های مدهش سلاحهای ثقیله و بمباردمان هوایی به شهادت رسیده بودند که مردم بیگناه شهری نیز در آن شامل بودند، اما رساله ها و کتابهایی را که دشمنان سرزمین افغانستان نگاشته اند، باوقاحت وپررویی و فرومایگی سعی ورزیده اند که تلفات را در اطراف قصر و ارگ جمهوری خیلی ناچیز جلوه بدهند، و همین گونه هزاران انسان دیگر در میدان هوایی خواجه رواش، میدان هوایی بگرام، در فرقه۷، در قرارگاه قوای مرکز، در دارالامان، در تپهٔ تاج بیگ، در فرقه ۱۱ شیرپور و دیگر جاها که در مقابل اجیران روسی با شهامت مقابله نموده به شهادت رسیده بودند که مجموع آنها رقم درشتی را ارائه میکند، و خلقی ها و پرچمی ها میخواهند با ناچیز جلوه دادن این تلفات مدهش بازهم برطینت درنده خویی خویش و جنایات تکان دهندهٔ شان، پرده بیندازند! و بدینترتیب سردار محمد داود، این مرد ماجرا ساز و بی باک با انقلابش به تاریخ پیوست، او با عملکردهایش، افغانستان را به تار نازکی بسته نمود که بالاخره پاره شد و بردامن روسها سقوط کرد، آنروز منحوس را که هفتم ثور۱۳۵۷ یا ۲۷ اپریل ۱۹۷۹ بود، ملت افغانستان و جهانیان هرگز فراموش نمی کنند، روزیکه سرآغاز بدبختی ها، ویرانیها، قتل ها و قتال های مهیبی در تاریخ

گردید و سرنوشت خورد و بزرگ افغانستان به تیرگی و سیاهی رقم زده شد، و واجب وجب خطهٔ افغانستان در میان آتش و آهن به جهنم سوزان مبدل گردید، روزیکه شرک و بی خدایی برسرزمین افغانستان یورش آورد و چیره گردید، روزیکه فرزندان ناپاک و نامشروع و خون آشام و شرف باخته و بی ضمیر، فاقد ننگ و ناموس و غیرت و شهامت برملیونها مردم پاکنهاد و خطهٔ مبارک افغانستان سیطره و تسلط یافتند، روزیکه در افغانستان چراغ ایمان کم نور شد و سیاهی و تیرگی شرک و کفر و جهالت برهمه جا بال گسترد.

کودتای خونین ۷ ثور

کمونستهای خلق و پرچم با کمک و تبانی مستقیم ماسکو بر اریکهٔ قدرت تکیه زدند، نام جمهوری افغانستان را به جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان تعویض کردند، کابینهٔ دولت خویشرا اعلام نموده نورمحمدتره کی را به حیث رئیس جمهور، صدراعظم و رئیس شورای انقلابی، ببرک کارمل را به حیث معاون رئیس جمهور، معاون صدراعظم و معاون شورای انقلابی، حفیظ الله امین را نیز به حیث معاون صدراعظم و وزیر خارجه برگزیدند و وزرای دفاع، داخله، زراعت، صحت عامه، معارف، مالیه، اطلاعات و کلتور، امور اجتماعی، عدلیه، معادن، سرحدات، آب و برق، تجارت، فواید عامه، و تعلیم و تربیه را معرفی نمودند.

تمامی چهره ها کم و بیش برای ملت مظلوم افغانستان شناخته شده بودند همگی جاسوس، همه سفاک و بی عاطفه و همه سرسپردهٔ شوروی و کمونیست های مشهور و طراز اول بودند. شوروی اولین کشوری بود که جمهوری دموکراتیک را به رسمیت شناخت و به تأسی از آن تمامی کشورهای بلاک کمونیزم، بعداً امریکا، هندوستان و پاکستان و دیگران نیز این دولت مزدور را به رسمیت شناختند.

سیل کارشناسان و مشاورین روسی، و دیگر کشورهای کمونیست و مشاورین حزب تودهٔ ایران به افغانستان سرازیر شدند و در امورات نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مصروف مداخله گردیدند.

حکومت کمونیستی خلق و پرچم برای امحای دین و ایمان و عقیده، سیاستهای داخلی شانرا روی دو محور عیار نمودند:

۱. از بین بردن مغز های متفکر.
۲. روسی ساختن و به شرک کشیدن جامعهٔ افغانی.

در عصر سردارمحمدداود زندان بزرگ و مخوف پل چرخی با طرح و دیزاین بسیار با شکوهی اعمار گردیده بود، محمدداود میخواست که تمامی زندانیان مرکز و ولایات را که مجموعاً ۲۴ هزار نفر می شدند، در آنجا جمع آوری نماید، و کارگاه های قالین بافی، صنایع دستی، کاغذ سازی و دیگر فابریکه های کوچکی را در آنجا جا به جا نموده بود تا زندانیان به حیث کارگر در آنجا مصروف کار

شوند و زمانیکه موعد حبس آنها سپری گردد، با توشه ای به جامعه راه یابند و از طریق حلال و مشروع امرار معاش نمایند، و این یک طرح انسانی و اخلاقی بود، متأسفانه که سردارمحمدداود نتوانست به این آرزو جامهٔ عمل بپوشاند و زندان بزرگ پل چرخی به دست کمونستهای خلقی و پرچمی افتید.

آنها بی درنگ دروازه های تمامی زندانها را گشودند و ۲٤ هزار زندانی که از تمام افغانستان موجود بودند، همه را از بند رها ساختند، درمیان آنها ممکن بعضی انسانهای بی گناهی هم بودند، مگر اکثریت چنان چهره های مدهش و خطرناکی محسوب می شدند که دست های شان به خون ده ها تن انسان معصوم و بیگناه آلوده گردیده بود، دزدان، قطاع الطریقان و افرادیکه به زحمت بسیار و با مصرف و هزینه های هنگفت، بدام افتیده بودند همه را رها ساختند و با رقص و پایکوبی دوسیه های آنها را در روی سرکها و درچوک دهمزنگ به آتش کشیدند، در حقیقت خلقی ها و پرچمی ها خواستند، بدینوسیله، محراق میکروبی و چرکینی را در شریان جامعه به جریان در آورند، مردم از این همه اجراآت عجیب و شگرف، حیرت زده و انگشت به دندان مانده بودند و نمی فهمیدند که چرا زندانیان جنایی را به این همه سادگی و سهولت رها کرده اند؟ و بعضی ها چنین می پنداشتند که خلقی ها و پرچمی های کمونیست بدینوسیله می خواهند به مردم بفهمانند که حکومت های سابقه. همه ظالم و مستبد بودند و مردم را بدون داشتن کدام گناهی به اسارت کشیده اند.

مگر دیری نپایید که فلسفهٔ رهایی زندانیان را همهٔ مردم افغانستان درک کردند، آنها زندانها را تخلیه کرده بودند تا قاتل ها، جانیان، اراذل و اوباش و قطاع الطریقان در اجتماع زندگانی نمایند و بجای آنها افراد پاک و صدیق و وطندوست، مسلمان و با دیانت و بادرد و با درک و اقشار مظلوم افغانستان راهی زندانها شوند، و همین است جهان بینی کفر و مضلت!.

به زودی انقلاب وحشت انگیزی از بگیر و ببند آغاز گردید، هزاران هزار انسان بی گناه و مومن به زندانها افگنده شدند، نقطهٔ عطف و مرکز توجه کمونیست ها در درجهٔ اول افراد مؤمن و مسلمان افغانستان بودند که بایستی دستگیر و زندانی می گردیدند و به زود ترین فرصت به شهادت رسانیده می شدند، کمونستها می دانستند که فرهنگ شان ، فرهنگ شرک است، فرهنگ ضد الهی است با همهٔ معیار های فطری و الهی سرجنگ دارند، بایستی برضد تمامی معیار های الهی و انسانی و فطری بجنگند، با خدا، با قرآن ، با پیامبر(ص)، با مؤمن و با تمامی مقدسات و موهبت های الهی که دماغها را به تحرک در می کشند، اندیشه ها و افکار را به انقلاب میآورند و افکار و امیال و نقشه ها و طرحها ، دسایس و سیاستهای دشمنان خدا و شیاطین انسی و جنی را می شناسند، به محاربه برخیزند، به این جهت با اولین تهاجم افراد با سواد و بادانش و با تخصص وتعهد را به محاصره کشیدند و بعد بیرحمانه و ناجوانمردانه به جوخه های اعدام سپردند، آنهاییکه اندیشه داشتند و تفکر و تعقل میکردند، این مغز ها و دماغها، آنهمه اندیشه ها و افکار که سرمایه ها و ثروتهای ملی و معنوی و الهی مردم افغانستان بودند، هرروز، هرهفته و

هر ماه و سال از سوی دژخیمان کمونیست شناسایی گردیده و نابود می شدند، هزاران هزار روحانی و داکتر و انجنیر و معلم و استاد و پروفیسور و پوهاند و مامور و مدیر و رئیس و وزیر و تحصیلکرده، بیرحمانه از دم تیغ انتقام کشیده شدند.

زندان پلچرخی به مهیب ترین شکنجه گاه تاریخ مبدل شد، که از در و دیوار و فضای آن بوی مرگ و نیستی و تباهی به مشام میرسید و خونین ترین حوادث و وقایع و رعب انگیزترین فجایعی ایکه پشت بشریت را میلرزانید و وجدان و ضمیر آدمی را به درد می آورد به وسیلهٔ عمال کافر و بیدین و مشرک خلقی و پرچمی به منصهٔ شهود در آمدند، آنها، مغز ها و دماغهای متفکر را منفجر نمودند و عزم کرده بودند تا سری و دستاری را برجای نگذارند که اندیشه ها و افکارش بملت ها درس قیام و پایداری و پیام رهبری و امامت و سیاست و مقاومت و رستاخیز ارایه نماید، آنانیکه به طینت پلید دشمنان خدا آشنایی داشتند و از مقاصد و اهداف و عملکردهای کمونستها و باداران شان آگاهی کامل داشتند، به زودترین فرصت به دست کفار قسی القلب خلقی و پرچمی از میان برداشته شدند،

به پسران و دختران سازمانی اجازه داده شده بود تا هر کسی را که به زعم خود شان ضد انقلاب کمونیستی تشخیص میدهند به سرویسهای استخباراتی معرفی بدارند و درازای هرنفری که آنها راپور میدهند، مبلغ پنجصد افغانی مزد بگیرند، باین لحاظ یک پسر یا دختر سازمانی در یکروز حتی صدها نفر را به ادارات جهنمی استخباراتی تسلیم میدادند و روزانه به هزاران هزار افغانی مزد و شیرینی میگرفتند، اینها حتی بر نزدیکترین دوستان و اقوام و خویشان خود نیز رحم نمیکردند و آنها را بدست جلادان رژیم می سپردند و حق الزحمهٔ خود را دستیاب میکردند. بعد ها هرکسیکه کارت حزب خلق و پرچم را داشت، و عضو این باند آدمکشان بود می توانست به حکم خویش افراد را از بین ببرد و یا به سازمان جاسوسی و پولیسی بنام «**اگسا**» بسپارد.

رژیم کمونیست، سازمان استخباراتی پولیسی شانرا بنام«اگسا» (دافغانستان دگتو ساتندوی) مسمی کرده بودند و شخص خون آشامی را بنام اسدالله سروری که در سبعت و درنده خویی هماوردی نداشت در راس آن گماشته بودند، این شخص نهایت قسی القلب، بیرحم، جلاد و بی عاطفه بود و با جدیت تمام برنامهٔ ترور و اختناق رژیم کمونیستی را جلو میبرد، او شبکهٔ مخوفی که از سرویس استخباراتی KGB کاپی گردیده بود، روی کار آورد و با انواع شکنجه های وحشتناک افرادی راکه بدون مجوز قانونی به اسارت کشیده بودند، محاکمه می کرد، اولین سوال از زندانی این بود که آیا به کدام گروه اسلامی ارتباط دارد یا نه؟ چرا عضو حزب دموکراتیک خلق نیست؟ و همینگونه سوالهای بیجا و بی مورد و بهانه های متنوع، که سرنوشت زندانی را به بن و بست می کشیده رژیم کافر و ضد خدا، انواع شکنجه های طاقت فرسایی را برزندانیان بیگناه اعمال میکردند که حتی ازیاد آوری آن موبر اندام انسان راست میشود، بگونهٔ مثال:

- با پنجه بکس به سرو صورت زندانی می کوبیدند و طوریکه بعضی ها حکایت مینمایند دژخیمان رژیم در موقع شکنجهٔ زندانی با بوتهایی که در پوزهٔ آن تیغهٔ مخصوص فولادی نصب گردیده بود به شکم و پا و کمر افراد میزدند که اکثرا باعث خونریزیهای درونی و زخم های مدهش و شکستن استخوانهای اندام میگردید.
- زندانی را با جریان ولتاژ قوی برق تعذیب مینمودند که در افراد مسن و دارای عوارض قلبی سکتگی های آنی رخ میداد.
- کمونستها قربانی های شانرا در میز نانخوری و یا در ستونهای چوبی می بستند و بعد انگشتان دستهای شانرا بآن میخکوب میکردند.
- دژخیمان رژیم، موی سر، ریش و بروت زندانی را چنان بسوی خود می کشیدند که گاهی اوقات جلد بدن زندانی را نیز با خویش می کند.
- افرادیرا که ریش های غلو و انبوه داشتند، همچون روحانیون، مولوی صاحبان و مجاهدین، بیرحمانه محاسن شانرا با گوگرد آتش می زدند و برزخمهای زندانی شراب می پاشیدند.
- دندانهای زندانی را با چکش می شکستاندند.
- ناخن های زندانی را با انبور می کشیدند.
- گوشت بدن زندانی را با انبور مخصوص می کندند.
- زندانی را روی منقل برقی آتشین ایستاده میکردند.
- شوک شدید برقی در آلهٔ تناسلی مردان می دادند.
- زندانی ها را از (رفع حاجت) شدیدا ممانعت میکردند.
- زندانی ها را ساعتهای متوالی بی خوابی میدادند.
- آلات برقی همچون آبجوشی آتشین را در بدن زندانی می چسپانیدند.
- با دختران و زنان در حضور برادرها، مادرها، شوهر ها و پدران شان تجاوز میکردند.
- بوتل مشروبات شان را در شرمگاه زندانی ها فرو میبرند.
- زندانی را با طناب بسته کرده از طیارات برسر کوهها می انداختند.
- دست و پای زندانی را یکجا با سنگهای وزنین بسته کرده، در دریای کوکچه می انداختند.
- افراد زندانی را در قطار ها ایستاده نموده تیر باران میکردند.
- صدها زندانی را در پلیگونها زنده بگور میکردند.
- از جوانان نیرومند زندانی تا آخرین قطره خونیکه در بدن داشتند، خون می کشیدند و برمجروحین ارتش سرخ بذل میکردند.و بهمین گونه، صدها و هزاران نوع فجایع دیگر که قلم از نوشتن آن ها لرزه براندام میگردد و موی بوبدن راست می سازد، در تمام دورهٔ قدرت خلقی ها و پرچمی ها برزندانی ها

و افراد بیگناه ومظلوم افغانستان اعمال می شد. از این کشتن ها و قتل های بیدریغ و مغیوب کردن افراد، این موضوع به اثبات می رسد که روسها و اجیران آنها پلانهای وسیع تصفیوی داشتند، تصفیهٔ گسترده ایکه طیف آن تمامی آحاد ملت افغانستان را در برمیگرفت، همهٔ نفوس افغانستان از زن و مرد، پیر و جوان و از همهٔ اقشار و طبقات و ملت های گونه گون افغانستان که بایستی از پرویزن تصفیهٔ آنها می گذشتند. در حقیقت نسلی که در افغانستان زندگی میکرد، ایده آل آنها نبود، زیرا این نسل در عمق دل و ضمیر شان، عشق و ایمان به خدای عزوجل نقش بسته بود، نسلی که با چشمان بسته، اما سینه های فراخ، در مقابل دشمنان خدا با صفوف مرصوص بپا می ایستادند، نسلی که فقر علمی اما غنای وجدانی داشتند، نسلی که با هیچ نیرو و حربه ای کمونستها نمی توانستند گوهر ایمان را از نهانخانهٔ دلهای آنها بربایند و با هیچ حیله و ترفندی آنها را تابع و مطیع و فرمانبردار آرمانها و هوس های خویش بسازند بنابر این کوتاهترین راه حل معضله آن بود که این نسل را به نابودی و اضمحلال بکشانند و فقط خط امان به آنهایی بدهند که در محور خواسته ها و جاذبه های افکار مشرکانهٔ شان قرار میگرفتند.

بهمین جهت کمونستها، کمر کشتار تمامی آحاد ملت مظلوم افغانستان را بسته بودند زیرا آنها عزم کرده بودند نسلی بسازند که طراز نوین باشد، به آرمانها و اندیشه های غیر فطری شان سرسازش داشته باشند و در مقابل همهٔ فرامین شیطانی شان تمکین نموده، خضوع نمایند.

حفیظ الله امین یا به عبارهٔ دیگر استالین افغانستان، در یک بیانیهٔ رادیویی با وقاحت اعلام کرده بود: «یگانه آرزوی من آنست که ببینم سوسیالزم در میهن محبوبم روزی تحقق پذیرفته است و برای آن آرمان، قربانی های بیدریغی ضرورت است، برای ما فرقی نمی کند، اگر تمام افغانستان نابود شود، فقط به اندازهٔ نفوس کابل اگر با ما همنوا باشند کافی است.»

از سوی دیگر سردمداران کمونیستی که فاقد ایمان وایدیالوژی الهی بودند و به وجود خداوند توانا و به فرارسیدن روز آخرت و حساب و کتاب وحشر و نشر، به اندازهٔ ذره یی ایمان و باور نداشتند و حیات و زندگانی در جهان بینی آنها فقط همین چند روز محدود و مؤقت دنیایی پنداشته می شد، وحیف میدانستند که این زندگانی مستعار و زود گذر سوای خور و خواب و شهوت سپری گردد، پس آنانیکه سد راه این امیال و آرزوهای نفسانی آنها قرار می گرفتند، بزعم آنها افراد جاهل، متحجر، کهنه فکر، غیر متمدن، و اصلاح ناپذیر ارزیابی میگردیدند که لذت زندگی را در نمی یابیدند و بایستی با قوت وحدت از سر راه آنها کنار زده می شدند، زیرا حوصله چانه زدن نداشتند، فرصت اندک و کاروان عمر در گذر بود و از همین جاست که به یکی دیگر از ابعاد معجزه آسای ایمان در ایدیالوژی مبارک اسلام پی می بریم که ایمان به آدمی وسعت روح، وسعت زندگی و حوصلهٔ بلند و صبر و مبارزه و پایداری در مقابل شداید دنیایی اعطاء میکند، پدیدهٔ مرگ در قاموس اسلام به معنی فنا شدن و نابودی

مطلق نیست، بلکه نوعی زندگی دیگر است ، یک گام تکاملی جدید است به سوی یک زندگی نوین، یک آفرینش دیگر است برای جهان دیگر، تختهٔ پرشی است ازین جهان به دنیای مافوق تصور، با ظهور مرگ یک انقلاب دیگری در متن آفرینش پدیدار میگردد آدمی به جهان دیگری راه می یابد که همه چیز به مفهوم وسیع کلمه تکامل کرده اند و این زندگی اخروی همچنان در ابعاد دیگری به تکامل خویش ادامه میدهند تا بدانجا که با دیدار معبود در مدارج عظیم الشان تکامل قرار میگیرد.

آنانیکه با این ایدیالوژی پرورش و تربیت شده اند، هیچگاه در مقابل مشکلات و پرابلمهای حاد زندگانی مایوس و ناامید نمیشوند و تا اخرین لحظات حیات به مبارزه و ایستادگی می پردازند و اجر و ثواب و مزد آنرا از خدای توانا و دادگر استدعا مینمایند، در حقیقت ایمان به آدمی روح مقاومت و ایثار وامید به زندگی ارزانی میکند و مسیر حیات را تداوم و وسعت می بخشد. برعکس آنانیکه زندگی را فقط همین چند روز ناپایدار و متزلزل دنیا می پندارند و مرگ را سقوط همهٔ پدیده ها، اشخاص نا امید و مایوس، دستپاچه و دلمرده ای بیش نیستند که فقط به آن می اندیشند که چگونه این چند روز محدود حیات ناپایدار را با عیش و کامرانی سپری نمایند و زمانیکه می بینند، عمر می گذرد و آنها همچنان به مشکلات و پرابلمها دست به گریبان هستند و دیگران به نعمت و آرامی زندگی مینمایند، عقده ها، حقارتها، حسادتها و دشمنی ها و پرابلم های روحی و روانی، چنان آنها را به محاصره و زبونی می کشانند که برای نجات ازین مخمصهٔ زندگی دست به هر کار ناشایسته یی میزنند، همهٔ معیار ها را درهم می شکنند، در مقابل هر امری بغاوت مینمایند، از چور و چپاول و غبن و کلاهبر داری گرفته تا کشتن و به خاک و خون کشیدن افراد دیگر برای تشفی و ارضای روحی شان ابایی ندارند وقتی بازهم می بینند که محدودیت ها را شکستانده نمی توانند و نقطهٔ آخرین زندگی رانیز تلخ و نافرجام و سقوط میدانند، یأس و ناامیدی به شدت آنها را مستأصل نموده، اکثریت این افراد دست به خود کشی و انتحار میزنند.

آری فقدان ایمان و عدم باور و تعهد، افراد و جوامع را از نعمت حیات محروم و تهی میسازد هم فرد را به مرگ می کشاند وهم جامعه را ویأس و ناامیدی را چنان برجهان چیره مینماید که فرزندان آن در مقابل هر پدیده ای و هر واکنشی، همچون بید میلرزند.

اگر به تاریخ جهان نظر بیندازیم و فقدان عنصر ایمان را در عمق افراد و جوامع ببنیم، به سهولت در می یابیم که نبود ایمان چه فجایعی در جهان بار آورده است، (تنها در جنگ بین المللی دوم ۳۵ ملیون نفر کشته شد و ۲۰ ملیون نفر از داشتن دست و پا محروم گردیدند، ۱۷ ملیون لیتر خون انسان برزمین ریخت و ۱۲ ملیون نفر از ضایعهٔ سقط جنین به خانوادهٔ بشر آسیب وارد گشت، ۱۳ هزار مکتب و لیسه و ۶هزار دانشگاه و ۸ هزار لابراتوار منهدم و ویران گردید و ۳۹۰ هزار ملیارد گلوله در هوا منفجر شد، آمار تلفات سنگین و مخارج سرسام آور این جنگها را فقط خدای توانا می داند. بدون شک، آنگاه که بشر زندگی خود را از برنامه های خدایی الهام نگیرد و یاوه بافیهای مردمی چون خود را، برنامهٔ زندگی

قرار دهد ناگزیر در مسیر کنونی خواهد افتاد و بسر منزل فنا و نابودی کشانیده خواهد شد و همچنان که دراین روزگار مشاهده میکنیم، در دایره ای از آتش و خون گرفتار میشود، رنج می برد؛ استغاثه می کند وراه نجات نمی یابد.) به نقل از کتاب(آینده در قلمرو اسلام) سید قطب،ص ۵۰

خلقی ها و پرچمی ها که برای اهداف نامقدسی باهم وحدت نموده بودند، تاکشوری را به تاراج برند و به قتل فرزندان آن دست و دامان شان را آلوده سازند و ایدیالوژی کفر و شرک و بدعت را روی کار آورند با قتل و کشتار های فجیع وحشت های بزرگ آفریدند، شخصیت های بزرگی همچون محمد موسی شفیق، عبدالعلی وردک، نوراحمداعتمادی، صلاح الدین غازی، غلام حیدر رسولی، وفی الله سمیعی، وحید عبدالله، جنرال عبدالقادر خلیق، و دیگران را که در سیاست و حکومت مردمان بلند مرتبه ای بودند، بدون کدام محاکمه ای از دم تیغ کشیدند، همینگونه به خانوادهٔ حضرات مجددی که فرزندان روحانی میهن بودند چنان یورش بیرحمانه بردند که چهل یا پنجاه نفر زن و مرد و کودک را به شهادت رسانیدند، به شخصیت های بزرگ نورستان همچون محمداسماعیل خان غرزی، جنرال محمد صفرخان غرزی و دیگران نیز نبخشودند، نه تنها آنها را که تمامی اعضای خانوادهٔ شان را از دم تیغ خونبار کشیدند.

از جانب دیگر حکومت کمونیستی رقبای سیاسی شانرا که در گروههای دیگری همچون شعلهٔ جاوید، افغان ملت و امثال آن برضد خویش تشخیص میدادند نیز گرفتار و به جوخهٔ اعدام می سپردند، توفان سهمگین کشتارها، اعدام ها، قتل ها ، ترورها چنان به تدریج قوت گرفت که برهیچکس رحم کرده نمیشد، از شاگرد نانوا گرفته تا باربر شهر، از زن و مرد، پیروجوان، شیخ و شاب، همه و همه در این توفان مهیب از رِیشه ها کنده شدند و خانواده های بیشماری از میان برداشته شدند، کشتار های وحشیانه و قصابی های رعب انگیز عموماً از طرف شبها و در دل تاریکیها به منصهٔ اجرا در می آمد، حفیظ الله امین میگفت: چون دشمنان مادر تاریکی توطئه می چینند، بایستی در تاریکی نابود گردند، جنرال نبی عظیمی که یک پرچمی جنایت کار است در کتاب اردو و سیاست در ص۱٦۸ از زبان رحمت الله یکی از دوستان جنایتکارش چنین یاد مینماید:«بارها از صحبت های تلفنی میراجان(مدیر روابط خصوصی دفاع) و فضل قادر (رئیس روابط خارجه دفاع) با رئیس هیأت تحقیق (جیلانی)، رئیس لوژستیک وزارت دفاع، شنیده بود که آنها پروگرام کشتار شبانهٔ خود را به زبان روسی از یکدیگر چنین جویا می شدند kak nozoga, cezoghr (هوا امروز چطور است؟) فیر خواهیم کرد! خواهیم کشت!»

چرا روس ها دو حزب خلق و پرچم ساختند؟

در سال۱۹۷۸ حزب خلق و پرچم در مساله تصاحب قدرت دچار انشعاب شدند، حفیظ الله امین از جناح خلق روز بروز به یکه تازی اش می افزود و پرچمی ها را که قصد کودتا داشتند بزودی از اقتدار

عزل نمود، ببرک کارمل را در پراگ، نوراحمد نور را در واشنگتن، اناهیتا را در بلگـراد، عبدالوکیل را در لندن، محمود بریالی را در کراچی و داکتر نجیب را در تهران به حیث دپلوماتها از وطن اخـراج و بـه اصطلاح تبعید کردند و چندی بعد این وظایف را نیز از آنها گرفته از عضویت حـزب دموکراتیـک نـیز اخراج کردند و جنرال عبدالقادر، جنرال شاهپور احمدزی و سلطان علـی کشتمند، را راهـی زنـدان پـل چرخی ساختند و پرچمی های دیگری همچون سلیمان لایق، بارق شفیعی، نظام الدیـن تـهذیب و امثال آنرا تنزیل رتبهٔ حزبی دادند!

تمام این حرکات و این زدو بندهای سیاسی بوسیلهٔ مشاورین روسـی سـازماندهی مـی شـد تارقابت های شدید سیاسی را در میان خلق و پرچم ایجاد نمایند و از هر کدام به نحو احسن بتوانند استفاده نمـوده اهداف سری و مرموز خویشرا جلو ببرند، در حقیقت روسها می توانستند تنها یک حزب طرفدار ماسکو در افغانستان بسازند مگر اینکه چرا دوحزب خلق و پرچم را پدید آوردند و بعـد در میـان آنـها اختـلاف ایجاد کردند سوالیست که بایست جواب داده شود. روسها از ترکیب و بافت اجتماعی افغانستان آگـاهی داشتند، وطبق پژوهش زبان شناسان تقریباً ٤٧ زبان در افغانستان بوسیلهٔ ملیت های متنوع افغانسـتان تکلـم کرده می شد، اما بگونهٔ رسمی دو زبان دری و پشتو در افغانستان قبول شده بود که همهٔ ملیت های شامل در جامعهٔبزرگ افغانستان با این دو لسان می توانستند مشکلات شان را رفع نمایند، ملیت هاییکه از لحاظ زبان قرابت بیشتر به پشتونها داشتند، بیشتر متمایل به آنها بودند و ملیت هاییکه از لحاظ زبان قرابت بیشتر با تاجیکها داشتند بیشتر متمایل به آنها بوده و دری تکلم میکردند، به این جـهت خلقـی هـا بیشـتر (صـد درصد) تقریباً از میان ملیت پشتون و اقوام متمایل بآنها ترکیب شده بودند پرچمی ها بیشتر از ۹۷ در صد از میان افراد تاجیک و ملیت های متمایل به آن ساخته شده بودند، یا به عبارهٔ دیگر پرچمی هـا بیشـتر در بخش شمال غربی افغانستان و خلقی ها بیشتر در زون جنوب شـرقی افغانسـتان طرفـدار داشـتند، بـه ایـن جهت روسها با ایجاد خلق و پرچم میخواستند بر همهٔ ملیت های ساکن در افغانستان سیطره داشته باشند و از سوی دیگر ایجاد اختلاف در میان آنها بخاطر اهدافی بود که در نظر داشتند:

۱- از وحدت ملیت های افغانستان جلوگیری نمایند و همیشه تقابل و تضاد را در میان آنها دامن بزنند.

۲- ایجاد جو و فضایی که در آن ملیت ها یا به عبارهٔ دیگر خلقی ها و پرچمی بخاطر رقابت با همدیگر مسابقه بدهند و هر کدام بیشتر از پیش با خوش خدمتی به ماسکو به نفع روسها کار نمـایند، بـه همیـن جهت باروی کار آوردن یک گروه ، گـروه دیگـر را در انـزوا و تضـاد قـرار میدادنـد، وقتـی اهـداف روسها تا اندازهٔ زیاد برآورده می شد و گروه برسر اقتدار باعث نفرت و انزجار مردم میگردیـد، گـروه دیگری را که تازه نفس بود برسریر اقتدار می نشانیدند و بوسیلهٔ این گروه چنـان طرحـها و اهدافـی را جلو می بردند که مردم را به ستوه آورده، بـه گـروه اولـی محتـاج میکردنـد و بدینطریـق بعـد از تـه و بالاکردن این گروههای مزدور در مدت چندین سال می توانستند تمـامی اهـداف شانرا در افغانسـتان

تحقق بخشند و مردم افغانستان را چنان زبون و ناتوان بسازند که همچون موم در دست روسها به هرشکلی در بیایند و خوی غلامی و بندگی در حجره حجره وسلول سلول وجود شان عجین گردد. اگرچه روسها بعد از عملکرد خلقی ها وپرچمي ها (که استعداد پرچمی ها را بیشتر یافتند) دراین طرحهای شان اندکی تعدیل آوردند. مگر روح فرضیهٔ شان را بکمال احسن توانستند تطبیق نمایند که در سطور آینده از آن صحبت خواهیم کرد.

با زندانی ساختن اعضای حزب پرچم و طرد بسیاری از آنها از نقاط کلیدی دولت، یکتعداد پرچمی ها را نیز در زندانها تعذیب و شکنجه نمودند، خلقی ها که اکنون همهٔ اقتدار به دستهای شان بود از طرف روسها جداً اذعان می شدند که به پرچمی های زندانی آسیبی وارد نیاورند، مگر بازهم یکتعداد آنها از سوی رژیم خلقی به قتل رسیدند،(اسدالله سروری) بخاطر ابراز نفرت و انزجار خلقی هاو به نمایندگی از سوی حزب دموکراتیک خلق با همسر سلطان علی کشتمند در مقابل دیدگان او عمل قبیح تجاوز جنسی را مرتکب شد و همین گونه به صدها فجایع دیگر که خلقی ها از رفقای پرچمی خود دریغ نکردند.

جنایتهای اجتماعی کمونستها

این کشتار ها و قتل ها جامعه را از محور آن خارج میکرد، سلسلهٔ عظیم مهاجرتها آغاز گردیده بود، از تمام ادارات دولتی، از نهادهای تعلیمی و از بارکها و پادگانها نظامی هزاران هزار نفر روزانه از شهرها می گریختند و به پاکستان و یا به کشور ایران مهاجرت می کردند، در پاکستان گلبدین حکمتیار، پروفیسور برهان الدین ربانی،جهاد را علیه حکومت کمونیستی اعلان نموده بودند، مردم جوخه جوخه به آنها می پیوستند جهاد مسلحانه در تمام ولایات افغانستان به تدریج نضج می یافت و قوام میگرفت و خلقی ها و روس ها را به شدت پریشان میساخت.

روسها نیز پیشرفته ترین سلاحها را برای پیشبرد برنامهٔ قتل ملت افغانستان وارد میکردند و هرروز تعداد مشاورین نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی شوروی ازدیاد می یافتند و تقریباً تمامی پلانهای رزمی و سیاسی از طریق سفارت شوروی راه اندازی میگردید و بوسیلهٔ عمال خلقی و پرچمی اجرا میگردیدند، خلقی ها برای روسی ساختن جامعه تپ و تلاشهای وسیعی را آغاز کرده بودند، ریاستهای سیاسی در چوکات اردو و امنیت به تأسی از کاپی سازی سیاستهای شوروی تأسیس گردیده بودند و تبلیغات وسیع کمونیستی و سوسیالیستی را در اردو و دیگر نهادهای نظامی به پیش می بردند و محاکم اختصاصی اردو را پدید آوردند که در آن نمایندگان امنیت و داخله نیز سهیم بودند و به شدت در سرکوبی سربازان غیر حزبی مصروف تصفیهٔ گستردهٔ قوای نظامی گردیده بودند، بخاطر روسی ساختن جامعه، برنامهٔ نام نهاد مبارزه با بی سوادی را شروع کرده بودند و اعلام میکردند که بایستی پنجاه فیصد

مردم را در ظرف سه سال با سواد بسازند، زنان و مردان معمر و جوانان را بزور و عنف به این مراکز مـی کشیدند و در بارهٔ تاریخ سوسیالیزم، کارنامه های لینین و اهداف کمونیزم و حزب دموکراتیک خلق به مردم لکچر میدادند که هیچکسی بویی از آنها نمی برد و اکثریت مـردم را بدینوسیله از کـار و کاسبی محروم میساختند و بفقر و فاقه و تنگدستی میکشیدند، سازمانهای حزبی را درتمامی مکاتب و لیسه هـا و دانشگاهها دایر نموده بودند و دختران و پسران را به انـواع حیـل در آن جاهـا جمـع میکردنـد و اهـداف ماتریـالیزم دیـالکتیک و جامعهٔ سوسـیالزم را تشـریح مـی نمودنـد، در مکـاتب و لیسـه هـا و دانشـگاهها مضمونی را بنام فلسفهٔ دیالکتیک به صورت جبری تدریس می نمودند.

تاریخ پنجهزار سالهٔ افغانستان را ملغی قرار دادند و روز هفتم ثور سال۱۳۵۷ را به مثابـهٔ آغـاز تـاریخ نوین افغانستان مسمی نمودند، و بدینترتیب تمامی هویت اسلامی و ملی و شخصیت تاریخی افغانستان را انکار کردند و خواستند هر آن چیزیکه میراث گذشتگان است و افتخار حیات ملی افغانسـتان مـی باشـد بباد فراموشی و نسیان سپرده شود، تره کی کتابی بنام «**زندگی نوین**» نوشت که از سرتاقدم آن سـخنها و لاطایلات پوچ و بیهودهٔ کمونیزم در آن گنجانیده شده بود و همـه از کتابـهای روسـی و ترجمـه هـای حزب تودهٔ ایران بود که تره کی آنها را اقتباس نموده بود بعـداً حفیـظ الله امیـن نیز کتـاب بـه اصطـلاح تاریخی نوشت که سراپا دروغ و در تمامت آن تعریف و تمجید از حزب کمونیست شـوروی و انقـلاب اکتوبر و اهداف حزب دموکراتیک گنجانیده شده بود، این کتابـها مجانـاً توزیع میگردیدنـد و مـردم را جبراً به خواندن آنها می کشیدند، مگر هزاران هزار نسـخه هـای آنـرا مـردم دستیاب نموده حریـق مـی ساختند.

فرامین مضحک و غیر اسلامی تره کی یکی پی دیگری صادر میگردید و سعی فراوان میگردید کـه جامعه را بوسیلهٔ این فرامین به سوی سوسـیالزم و جامعـهء کمونیسـتی جلـو ببـرند، فرمانـها یـی در مـورد ازدواج، درمورد رهن و گروی، درمورد غصب زمین از مردم به اصطلاح فیودال و توزیع آن به دهقانـان و دیگر فرامین عجیب و غریب که باعث رنجش و اندوه مردم میگردیـد و نفـرت و انزجـار را علیـه ایـن اجّیران روسی برمی انگیخت، حفیظ الله امین در مورد شخصیت تره کی بیش از حد و اندازه غلو مینمود و بدین طریق میخواست نفرت و انزجار مردم را علیه او مضاعف بسازد و در ذهنیت ها منفـور تـر جلـوه بدهد، گاهی به او معلم توانا خطاب میکرد، گاهی از او نابغهٔ شرق می ساخت و گاهی اعلام میکـرد کـه تره کی تغییری در اساسات مارکسیزم لینییزم پدید آورد، زیرا لینن از طریق توده ها جلـو رفـت و حـزب کمونیست را بـه پـیروزی رسـانید، امـا تـره کـی از طریـق قـوای مسلح خلق افغانسـتان توانسـت حـزب کمونیست را در افغانستان بودیعه آورد و انقلاب ثور را به پیروزی برساند.

خلقی ها بخاطر روسی ساختن جامعه به تأسیس **سازمان پیشاهنگان** و **سازمان جوانـان** پرداختنـد، سازمان پیشاهنگان در تمامی مکاتب ابتدایی کشور شاخه هایی داشت و اطفـال را بـه شـیوهٔ «کمسـمول»

شوروی تربیت میکردند و مشاورین روسی بدقت بازرسی داشتند. خلقی ها میخواستند از یکطرف اطفال را با ایدیالوژی کمونیزم مغز شویی نمایند و از سوی دیگر برای آیندهٔ خویش ازین اطفال، کمونیست های آتشین بار بیاورند، اطفال را با تصاویر لنین، مارکس و انگلز، تره کی، حفیظ الله امین و غیره آشنایی می دادند و از پیشرفت های شوروی به آنها سمعی و بصری می فهمانیدند واطفال را آموزش میدادند تا اطلاعات خانواده های خویشرا بیاورند و شیرینی بگیرند. به اطفال رقص و موسیقی و ترانه های کمونیستی می آموختند و سالانه یک تعداد کثیر آنها را برای بازدید از سازمانهای کشورهای بلاک کمونیستی به شوروی و اقمار آن میفرستادند تابیشتر از پیش به شوروی و ایدیالوژی کمونیزم علاقمند شوند.

سازمان جوانان نیز کاپی شده از سازمانهای کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی بود، دراینجا جوانان به جمع آوری اطلاعات پرداخته و برای دولت جاسوسی میکردند و مستقیماً با سرویسهای استخباراتی دولت رابطه داشتند، و هزاران نفر را به قتل گاهها میفرستادند، سازمان جوانان، متعلمین و محصلین را به دفاع انقلاب مامور می ساختند و دیگران را بوسیلهٔ آنها به حزب می کشانیدند تا به نفع آنها کار نمایند، جوانان بیشتر کارهای داوطلبانه مینمودند، به جبهات میرفتند، به عساکر زخمی خون میدادند، برنامه های رقص و سرود را به مناسبت های گوناگون برپا مینمودند، سازمانهای مختلف جوانان، اعم از دختران و پسران لیسه ها تشکیل یافته بود و در هر لیسه، دفتری داشتند که مسوولیت تبلیغ و دعوت کمونیستی را اجرا میکردند، جوانان در معاشرت خویش آزاد و لاقید گذاشته شده بودند، دختران و پسرهای جوان به معاشقه میپرداختند، شراب میخوردند و تفنگ بدوش میگرفتند، بدون اینکه در صنوف خویش حاضر گردند، بگونهٔ درماتیک به صنوف بالا ارتقاء میکردند.

وزارت امور اجتماعی را به سازمان دموکراتیک زنان مسلمی کردند که زنی بنام دل آرا محک مسوولیت آنرا بعهده داشت، کار اینها تماماً سازماندهی مارش ها و میتنگ ها بود و سعی بعمل می آمد اختلاط زن ها با مردها بعمل بیاید، روزی مارشی را ترتیب دادند که تماماً از دختران و زنان تشکیل شده بودند، آنها را از نزدیک سینمای کارتهٔ پروان تا پارک زرنگار مارش دادند، و به دختران و زنان دستور داده شده بود که در تمامت راه برقصند و پایکوبی نمایند، و همین گونه در روز برافراشتن بیرق خلقی، هزاران دختر سازمانی را با رقاصی و فحاشی از دیدگاه مردم گذشتاندند، شیوع بداخلاقی و ناموس دری زنان و دختران سازمانی چه در لیسه ها و چه در دانشگاهها و چه در مؤسسات دولتی امر رایج و رایگان گردیده بود، به دوکتوران شفاخانه ها امر گردیده بود که دختران حاملهٔ سازمانی را رایگان کورتاژ و سقط جنین نمایند.

رادیو و تلویزیون به شدت به نشر فحاشی و بداخلاقی برنامه هایشان را تنظیم میکردند، رقص های دختران و زنان بی عفت خلقی و خارجی را نمایش می دادند، فیلم های روسی که تماماً با ایدیالوژی

کمونیزم ساخته شده بودند نمایش داده می شدند، نویسندگان اجیر مطابق امیال و آرزوهای کمونیستها و مطابق با سیاستهای روسی سازی درامه ها و نمایشنامه ها می ساختند تا نسل جوان را تخدیر کنند، رادیوی افغانستان از صبح تا دوازده بجه شب نشرات پخش میکرد و تماما در نشر مضامین سوسیالیستی و تفسیر های سیاسی کمونیستی و برنامه های مبتذل خلقی و قف شده بودند.

تلویزیون تقریبا همه شب از ساعت شش شام تا یازدهٔ شب و روز های جمعه از هشت صبح تا دوازدهٔ ظهر نشرات داشت، تمامی پروگرامها غیر اسلامی و غیر اخلاقی بودند هر خواننده ایکه به تلویزیون آواز میخواند، با یستی بگونه حتمی چند آهنگ خلقی ثبت میکرد.

تلویزیون، بیانیه های مبتذل، بی محتوی و خسته کنندهٔ تره کی و شاگرد وفادار او حفیظ الله امین را پخش میکرد که ساعتهای متوالی را در برمیگرفت.

سیاست خارجی دولت را دوستی بیحد و حصر با اتحاد شوروی و بلاک کمونیزم و مبارزه برضد امپریالیزم امریکا و جهان غرب و کشورهای عربی و دشمنی با ممالک همسایه همچون پاکستان، ایران و کشور پهناور چین تشکیل میداد! دوستی با کشور شوراها که از آن بنام همسایهٔ بزرگ شمالی یاد میگردید، جزء ایدیالوژی و جهان بینی هر خلقی و پرچمی شمرده میشد و این دوستی و محبت بایستی تا حد پرستش در دلهای شان جا میداشت و لینن به حیث معبود و پیشوا و الگوی هر پرچمی و خلقی می بود و هر عضو حزب کمونیست باید مجسمهٔ نیم تنهٔ لینن را در خانه و در دفتر کارش بگونهٔ حتمی نگهداری مینمود و کسانیکه کوچکترین حرف اهانت آمیز در مورد لینن می گفتند، به زودترین فرصت به جوخهٔ اعدام سپرده می شدند.«زمانیکه مجاهدین داخل شهر کابل شدند، کمونستهاییکه در بلاک های مکروریان زندگی میکردند، از ترس مجاهدین مجسمه های لینن را در جوی مکروریان پرتاب کرده و به هزاران مجسمه لینن در اثنای جوی کنی و صاف کردن آن دستیاب شد که بوسیله مجاهدین به رگبار تفنگ بسته می شدند.»

دشمنی با خدا و رسول و با مسلمانان جزء اهداف تغییر ناپذیر خلقی ها و پرچمی ها شمرده میشد و خواندن نماز در ادارات دولتی جرم غیر قابل بخشش دانسته شده و مرتکب آن ضد انقلاب ارزیابی شده، تحت تعقیب جاسوسان دولتی قرار میگرفتند، مجاهدین را بنام اشرار، اخوان الشیاطین، رجعت پسند، بنیادگرا و کاسه لیسان امپریالیزم و غیره خطاب میکردند.

خلقی ها و پرچمی ها به **رنگ سرخ** که سبعیت و درنده خویی آنان را انعکاس میداد شدیدا تمایل داشتند و رنگ سرخ، رنگ ایده آل آنها بود، لباسهای سرخ می پوشیدند، نکتایی ها و مفلر های سرخ انتخاب میکردند، شراب سرخ می نوشیدند، و درو دیوار، کوچه و بازار و پایه و دستک و پل وپلچک را به رنگ سرخ در می آوردند، این خون آشامان تاریخ، بخاطر ارضای تمایلات حیوانی و فرونشاندن

عطش خون خوارگی شان، ملیونها انسان را به شهادت میرسانیدند تا وجب وجب خطهٔ مبارک افغانستان را برنگ سرخ در بیاورند.

از نگاه روانی رنگ سرخ که تداعی گر خون است، تکان عصبی بار مـی آورد، خشم و غضب را مضاعف میسازد، و آنانیکه بیمار روانی اند بارنگ غلیظ سرخ تحریک می شوند و اشخاصیکه دارای این خاصیت اند و خوی درندگی در وجودشان حادث شده است، به ریختاندن خون، تمایل و جذبات شدید دارند، همینگونه حیوانات درنده از ریختاندن خون قربانی شان احساس آرامش می نمایند، افراد درنده صفت خلقی و پرچمی، بهمین جهت به خون خواری و خونریزی همنوعان خویش مبادرت میورزیدند و رنگ سرخ سمبول انقلاب خونین آنها بود! خداوند بزرگ طبیعت را برنگ سبز در آورده است تا فرحت افزا و روح نواز باشد. و رنگ سرخ برخلاف سنت طبیعت و فطرت بوده تأثیرات منفی برآدمی بجا میگذارد.

خلقی ها و پرچمی ها، بعضی مضامین دینی راکه بگونهٔ سمبولیک در مکاتب تدریس میگردید، بطور کامل از **نصاب تعلیمی** خارج کردند و بجای آن تدریس فلسفهٔ ماتریالزم را امر ضروری و حتمی قرار دادند.خلقی ها و پرچمی ها آیت مبارکهٔ (بسم الله الرحمن الرحیم) را از روی کتابها، اعلامیه ها و غیره اسناد و کاغذهای رسمی برچیدند و بیانیه ها و لکچرهای شانرا بنام لینن و پیشوایان حزب کارگری و حزب دموکراتیک، و آموزگار انقلاب و قوماندان دلیر هفتم ثور! آغاز مینمودند و کلمات پوچ، بیگانه و قالبی ودیکته شده را عرضه میداشتند و مردم را تشویق میکردند که (هورا) بکشند و شعار های ضد اسلامی بدهند.

خلقی ها و پرچمی ها بعضاً کمکهای انترناسیونالیستی کشور شورا ها را که شامل بوتهای مردانه و زنانهٔ سالهای پیش و لباسها و جامه های قدیمی انبار شده در دیپوها بود، از طریق مکاتب و لیسه ها و یا از طریق مؤسسات کوپراتیفی به شکل رایگان به مردم توزیع میکردند و اکثریت با اینکه پاپوش و لباسهای مناسبی نداشتند، از گرفتن این هدایا ابا میورزیدند، طوریکه مردم میگفتند در میان کفش ها اکثراً برگهای آیات قرآن را میخکوب شده می یافتند که آخرین اوج نفرت و انزجار کفار را نسبت به مؤمنین برملا میکرد.

خلقی ها و پرچمی ها از اجتماعات مردم بیمناک و هراسان می شدند، مردم از برگزاری مجالس ترحیم و محافل عروسی که اکثراً در منازل مردم صورت میگرفت، و باعث شک و تردید خلقی ها و پرچمی ها میگردید، رنج میدیدند، زیرا سازمانی ها و افراد دولتی غیر مترقبه وارد می شدند و اکثراً این مجالس و محافل را برهم میزدند و افرادیرا با خود می بردند.

قیام های عمومی

این همه حالات ناگوار، این همه بیدینی ها و بی عفتی ها، اینهمه زندانی کردنها و کشتن ها و بستن ها، مردم افغانستان را دچار شوکه های وحشتناک و توان فرسا ساخته بود، چه خانواده ها که بخون نشسته بودند چه فرزندان نازنینی که بدست جلادان بیرحم و گرگان خون آشام نابود شده بودند، چه کودکانی که رحمت و سایهٔ آرام بخش پدران را از دست داده بودند، و هزاران هزار پرابلمهای حاد و غم انگیز دیگر که میراث دشمنان خدا و ره آورد افراد فاقد ایمان و تعهد بنود برملت مظلوم افغانستان تحمیل شده بود و حلقهء زندگی را برهمهٔ انسان های برهنه پای مسلمان تنگ ساخته بود، هر روزیکه می گذشت فرجام زندگانی و سرنوشت آدمها تیره و تاریک میگردید، به تدریج شهر ها، قریه ها و روستاها از وجود فرزندانش تخلیه میگردیدند و سیل خون آشام ارتش سرخ برهمه چیز سیطره می یابید، مغزهای متفکر، استادان متعهد پوهنتون، معلمین، متعلمین، محصلین، کارگران، دهقانان، کارفرمایان، سربازان و هرکس و همه کس درگریز و فرار بودند.

از قراین برمی آمد که روسها و اجیران آنها عمداً چنین حالاتی را پدید آورده بودند تا افغانستان را برای یکه تازیهای شان خلوت نمایند، آنانیرا که در مقابل شان تمکین میکردند، در آغوش میگرفتند و آنانیکه با ایشان سرسازگاری نداشتند، حق زندگانی را از آنها سلب مینمودند. یا بایستی فرار میکردند و یا نابود میشدند.

سیلاب مهاجرین در پاکستان و ایران غوغای بین المللی ایجاد کرد و توجه جهانیان را بحالت زار مهاجرین بخود معطوف داشت، در پشاور تنظیم های جهادی همچون، جمعیت اسلامی به رهبری پروفیسور برهان الدین ربانی، حزب اسلامی به رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار، بعدها اتحاد اسلامی به رهبری پروفیسورعبدالرب رسول سیاف، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدنبی محمدی،جبههٔ نجات ملی به رهبری حضرت صبغت الله مجددی، محاذملی به رهبری پیرسیداحمدگیلانی، تأسیس شده بودند و هکذا در ایران سازمانهای اسلامی اهل تشیع که مهمترین آنها و حرکت اسلامی به رهبری آیت الله شیخ آصف محسنی و سازمانهای مختلف دیگر که بعداً تحت رهبری عبدالعلی مزاری، حزب وحدت اسلامی را ساختند به میان آمده بودند که در جهاد سرتاسری ملت مؤمن افغانستان و نجات کشور از چنگال دشمنان عزت و شرف به شدت و مجددانه فعالیت داشتند، طیف جهاد و رزم مقدس روزتا روز وسیع تر و سهمگین تر میگردید و تجلی و شعاع ایمان ملت مؤمن افغانستان دشمن اجیر را در هرکوی و برزن به شدت در هم می کوبید، فرزندان توحید، عزم و ارادهٔ قاطع گرفته بودند که بایستی وطن را از لوث خلقی ها و پرچمی های وطنفروش و بی دین، پاک و تطهیر نمایند، این قیام سرتاسری، در رگهای مردهٔ ملت خون تازه ای دماند و روزنه های امید و بارقه های ایمان را مبرهن ساخت، دشمنان به، لرزه افتیده بودند و باتلاش وسیع و گسترده با آخرین حدت و شدت

میخواستند ملت را سرکوب سازند، سلاحها و **تجهیزات** نظامی شوروی بدون وقفه بداخل افغانستان سرازیر میگردید، کارشناسان، مشاورین نظامی ودیگر دست اندرکاران تخنیک و محاربه از شوروی و دیگر کشورهای اقمار کمونیستی به افغانستان گسیل می شدند و دست تساند و همبستگی را با خلقی ها و پرچمی ها میدادند.

بزودی در تمامی شهر ها و ولایات افغانستان قیامهای مردمی و پرخاش ملت بزرگ افغانستان آغاز گردید.

مردم در **نورستان** شورش کردند، در **حدران** به قیام و پرخاش پرداختند، در **درهٔ صوف** علم بغاوت بلند کردند و همین گونه در **هرات** مردم شجاع و دلاور آن دست به قیام زدند، در **کابل** قیام مردمی بوسیله مولوی شفیع الله ظهور کرد، **چنداول** بپا خاست، **بالاحصار** دست به سبوتاژ و پرخاش زد و بهمین ترتیب در هر ولایت مردم مؤمن و خداپرست نفرت شانرا از کمونیستهای خلقی و پرچمی ابراز داشتند که اکثریت این قیام ها، و پرخاش ها نسبت عدم نظم و دسپلین و برنامهٔ حساب شده، از طرف دژخیمان رژیم کمونیستی بشدت سرکوب گردیدند و بوسیله طیارات، بمباردمان شدند که هزاران هزار انسان مؤمن به شهادت رسیدند، در **قیام کابل** که بوسیله مولوی شفیع الله از ده سبز شروع شده بود، در یکروز دوهزار تن مردم مؤمن شهر کابل از سوی رژیم به شهادت رسانیده شدند مردم با سوته و کارد و قیچی و تبر و غیره چیزها مسلح شده بودند و دهها خلقی را نیز نابود کردند، در قیام ٢٤ حوت شهر شهید پرور هرات که به رهبری مجاهد نستوه اسماعیل خان به وقوع پیوست، اولاً رژیم را در تمام جاها به عقب نشینی وا داشتند، اما طیارات شوروی از میدان هوایی تاشکند به کمک اجیران خلقی و پرچمی شتافتند و در یکروز ۲۵ هزار مسلمان شهر هرات را به شهادت رسانیدند. سلسله قیامها و پرخاشها در فرقه های عسکری **کنر، جلال آباد، هرات** و **ولایات شمالی** افغانستان و پیوستن هزاران هزار سرباز مسلمان و صاحب منصبان مؤمن با مجاهدین، رژیم خلقی ها و پرچمی ها و روسها و اقمار شوروی را به شدت نگران و مشوش ساخته بود، و جهان نیز با دلچسپی به واقعیات افغانستان مینگریست و نظاره میکرد.

درسال ۱۹۷۹ از تره کی در کنفرانس کشورهای غیر منسلک که در (هاوانا) برگزار می شد، دعوت بعمل آمد، برژنف رهبر شوروی خواست تا تره کی در راه بازگشت از هاوانا توقفی در ماسکو داشته باشد زیرا شوروی که سخت از قیام و جهاد ملت مؤمن افغانستان بهراس افتیده بود، بار دیگر می خواست کارمل را با تره کی آشتی دهد و خلق و پرچم را متحد بسازد تا با همکاری یکدیگر برمخالفین پیروز گردند، کارمل شرط برطرفی امین را تقاضا داشت، این مذاکرات صورت گرفت، وقتی تره کی به کابل آمد، حفیظ الله امین که قبلاً بوسیله گماشتگان خود از موضوع آگاهی حاصل نموده بود، پیش از آنکه تره کی بتواند کاری انجام دهد، تره کی را به قتل رسانید و خودش زمام امور را در هفتم سپتامبر ۱۹۷۹ بدست گرفت.

عروج و زوال حفیظ الله امین:

تره کی، آن نابغهٔ شرق! و آن معلم توانای کودن، خوش باور کمونیست بوسیلهٔ شاگرد وفادارش حفیظ الله امین که بالشتی را بردهانش گذاشت و به بسیار سهولت به زندگی ننگینش خاتمه داد، بتاریخ پیوست، این نابغه ایکه لینن و قدرت جهنمی روس را تکیه گاه و معبودش گرفته بود و به خدای عزوجل به اندازهٔ ذره ای ایمان و باور نداشت و تصورمیکرد، روسها حیات او را تضمین کرده اند و در سخت ترین شرایط بدادش می رسند، بالاخره در فرجام زندگی،ممکن به باور نشسته باشد که حیات و مرگ بدست خدای عزوجل می باشد، مگر دریغا که خیلی دیر شده بود و پل ها را در عقب خویش ویران کرده بود و هیچ راه باز گشتی نداشت.

حفیظ الله امین سه روز بعد از قتل تره کی، در تلویزیون اعلام کرد که تره کی نسبت علالتی که داشت، مرد!

او فوراً تبلیغات را علیه استاد توانایش آغاز کرد و تمامی بدبختی ها و رنجهای ملت افغانستان را بدوش او گذاشت و او را مسبب اینهمه قتل و ویرانی دانست، گویی خودش هرگز در قضایا دخیل نبود.

دستگاه جهنمی **اگسا** را به نام **کام** مسمی ساخت یعنی **کارگران امنیت ملی** و دامادش «اسدالله امین» را به ریاست آن گماشت، و چند نفر محدود زندانیان سیاسی را رها کرد و **لست ۱۲ هزار** افرادی را که که در زندان پلچرخی به شهادت رسانیده بودند در وزارت داخله آویخت! دمار از روزگار مردم برآمد، فریاد و شیون و گریه فضای شهر کابل را انباشت، همه بسوی وزارت داخله هجوم می بردند و با وحشت و هراس نامها را مرور میکردند، چه مادرانی که وقتی دیدند فرزندان شان را درندگان خلقی و پرچمی به شهادت رسانیده اند، قالب تهی کردند، چه زنان جوانی، که شوهران خویش را از دست داده بودند و چه پدرهای نازنینی که دیگر در قید حیات نبودند، چه کودکان معصومی که دیگر سایهٔ ظلمت بار یتیمی را برسرخویش می دیدند.

از جملهء هزاران هزار زندانی بیگناه که بدست فرزندان نامشروع لینن نابود شده بودند، فقط دوازده هزار نفر آنرا لست کرده بودند، حفیظ الله امین بیدرنگ ارگانهای دولتی را از وجود طرفداران تره کی تصفیه کرد و چند جنرال کمونیست مخالف خود را به جوخهٔ اعدام سپرد، (شعار **قانونیت، مصونیت و عدالت**) را اختراع کرد و گوش فلک را با این شعارهای کاذبانه کر ساخت! رادیو و تلویزیون و دیگر وسایل ارتباط جمعی را وظیفه داد که بگویند و بنویسند که:

«دوستی با شوروی جزء وطن پرستی ماست»

کام را وظیفه داد که به شدت و قساوت عمل نماید، کشتارهای دسته جمعی باردیگر آغاز گردید، زنده بگور کردنها بار دیگر تجدید شد، مرکز و ولایات افغانستان در دریایی از خون شناور گردید،

جنگ را با مجاهدین تشدید کرد، بمباردمان طیارات متواتر گردید،و در هرجا از کشته ها، پشته ها ساخت!

چون شوروی را در برکناری خویش با تره کی و کارمل سهیم میدید و سفیر شوروی را دشمن خویش می انگاشت، به روسیهٔ التماس کرد که پوزانف رابه شوروی احضار کنند، پوزانف سفیر شوروی، که دورهٔ ماموریتش به اتمام رسیده بود، به روسیه احضار و در عوض او سفیر جدیدی بنام «فکرت احمد جانوهیچ تاسیف» را به افغانستان گسیل کردند.

ناگفته نماند که شوروی باز هم اولین کشوری بود که رژیم حفیظ الله امین را به رسمیت شناخت و بوسیله سفیر خویش به حکومت افغانستان اطمینان داد که از گسیل هرگونه کمک های بی شایبه دریغ نخواهد ورزید.

حفیظ الله امین دستور داد تا پورتریت ها و عکس های تره کی را در هرجاییکه باشند برچینند و بآتش بکشند، او **سازمان ملی دفاع از انقلاب** را ایجاد کرد و سعی نمود به اشخاص غیر حزبی مسوولیت های جانکاه و رنج آور سپرده شود، تا آنها را نیز در جنایات خویش شریک و سهیم سازند و در ذهنیت های مردم افغانستان بکوبند.

حفیظ الله امین بخاطر اینکه برسرمردم کلاه گذاشته باشد اعلام کرد که او مسلمان است و به دین مقدس اسلام احترام قایل می باشد، و برای اثبات این موضوع به ترمیم مساجد و رنگ آمیزی آنها پرداخت و معاش قاریان و ملاها را اندکی زیاد کرد، ترمیم قصردارالامان و قصر تپهٔ تاج بیگ که بوسیله روسها قبلا آغاز گردیده بود، بگونهٔ کامل آماده شد و حفیظ الله امین با مصارف بی حد و حصر آنها را تزئین و دیکور و آراسته ساخت و بدستور و مشورهٔ روسها ارگ سلطنتی را که به **خانه خلق** مسمی شده بود ترک و به قصر **(تاج بیگ)** رحل اقامت افگند و بیدرنگ به شب نشینی ها، عیاشی ها و عربده کردنها پرداخت، در اختتام هر جلسه ای، مجلس عیاشی دایر میگردید، وزن هنرمند جوانی که در دوره خلقی ها سروکله اش پیدا شده بود به نام **(پریسامرسل)** به رقص و پایکوبی، و سرود میپرداخت.

حفیظ الله امین بخاطر زهر چشم به شوروی که می پنداشت در توطیه براندازی اش با کارمل سهیم است در **سیاست خارجی اش** خواست تغییراتی آورد و دروازهٔ مذاکره را با امریکا باز کند به این جهت شاه ولی وزیر خارجه اش را به امریکا فرستاد و همین گونه با پاکستان به زعم خودش راه سازش پیش گرفت و آغا شاهی وزیر خارجهٔ پاکستان را به کابل دعوت کرد، شوروی نظاره میکرد و حفیظ الله امین هنوز باور نکرده بود که همچون عروسکی در دست شوروی است و بدون اجازهٔ مقامات کرملین حتی بندهای بوتش را نیز بسته کرده نمی تواند.

در زمان قیادت حفیظ الله امین بود که **لوای کوهی اسمار** در کنر به قوماندانی مجاهد نستوه جناب جنرال صاحب عبدالرؤف صافی به قیام بزرگ علیه رژیم مزدور و قاتل پرداخت و صدها نفر خلقی و

پرچمی را بدیارعدم سپرد و تمامی لوا را به مجاهدین تسلیم کرد، این حادثه ضربهٔ مهلکی بود که کمر حفیظ الله امین را شکستاند و همین گونه قیام **مردم ده سبز ولایت کابل** به سرکردگی **مجاهد** بزرگ جناب مولوی صاحب شفیع الله به وقوع پیوست که مردم با سوته و کارد و قیچی و داس و تبر و غیره برقوای حکومتی در میدان هوایی **خواجه رواش** هجوم بردند و به ده ها خلقی را به جهنم واصل کردند، قوای هوایی بگرام این قیام مردمی را تحت بمباردمان گرفت که در یکروز تقریبا دوهزار شهریان کابل به شهادت رسیدند، چندین طیاره نابود شد و چندین تانک در آتش خشم مردم سوخت.

در دورهٔ قیادت حفیظ الله امین اضافه تر از چند هزار مشاور سیاسی نظامی شوروی در کابل موجود بودند، شوروی به بهانهٔ تجهیز و بررسی قوای مسلح افغانستان (جنرال پاولوفسکی) را بکابل فرستاد و او با کمک سفارت شوروی زمینهٔ تجاوز و تهاجم مستقیم ارتش سرخ را به کابل مساعد ساخت مشاورین اولا نقطه های حساس و کلیدی را بررسی کردند و به بهانه های مختلف، تانکها ووسایل محاربوی را فلج نمودند.

در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ قوای زمینی شوروی از سرحدات عبور و خودشان را به **حیرتان** و **تورغندی** رسانیدند و طیارات باربری بزرگ شوروی که سربازان، تانکها و وسایل محاربوی را انتقال میدادند با پدید آوردن یک پل هوایی، درمیدان نظامی **خواجه رواش** پیوسته برزمین می نشستند، صدای موتورهواپیما ها که لاینقطع در فضای کابل شنیده می شد و شب تابه صبح ادامه داشت، شهریان کابل را ناراحت و غم زده ساخته بودند، عساکر شوروی در میدان هوایی پیاده شده و در جاهای قبلا تعیین شده مخفیانه جابجا میگردیدند و همینگونه قوای شوروی در میدان هوایی **شیندند، قندهار** و **بگرام** پیاده می شدند و عساکر و تانکها را انتقال میدادند.

اردوی نامنهاد خلقی ها و پرچمی ها هیچگونه واکنشی از خویش نشان نمیدادند و با بی تفاوتی به نظاره مشغول بودند. شام ۲۶ دسامبر، در قصر تاج بیگ، حفیظ الله امین دعوت بزرگی به افتخار دستگیرپنجشیری از شوروی با پیامی از برژنیف برای امین ترتیب کرده بود و افراد زیادی دعوت شده بودند، محفل ساز و سرود و عیش و نوش برقرار بود و «پریسامرسل» خوانندهٔ عشوه گر و مورد نظر حفیظ الله امین به رقاصی و پایکوبی و سرودخوانی مصروف بود، گیلاس های سوپ را که با مواد مخدر مسموم ساخته بودند بوسیلهٔ گارسونها تقسیم کردند، همه خوردند، جز دستگیر پنجشیری که بیماری را بهانه قرار داد، و جریدهٔ شورای نظار که در زمان پیروزی مجاهدین در کابل انتشار می یابید، نوشت که در مسموم ساختن سوپ، دستگیر پنجشیری از جانب روسها وظیفه گرفته بود!

همزمان با آن قصر تاج بیگ و دارالامان، بوسیلهٔ قوای شوروی مورد حمله قرار گرفت و تمام آن بساط را برهم زد، مهاجمین بم های دستی را به اتاقها انداختند و هرج و مرج شدیدی بپا کردند، و بدینترتیب حفیظ الله امین را به قتل رسانیدند، بعدا قوای شوروی به رادیو افغانستان مسلط شدند و ساعت

۹شب رادیوی تاشکند که روی فریکونسی کابل عیار شده بود، آواز کریه و مشمئز کنندهٔ ببرک کارمل را پخش کرد که از اعدام حفیظ الله امین پرده برمیداشت و از تجاوز قطعات محدود شوروی در خاک افغانستان به افتخار یاد مینمود ساعت ۱۲ شب ۲۶ دسامبر طیارهٔ حامل ببرک کارمل، اناهیتاراتب زاد، نجیب، نوراحمدنور، بریالی و وکیل روی باند فرودگاه کابل نشست و بیدرنگ قوای شوروی زندان پلچرخی را محاصره و پرچمی های زندانی را آزاد کردند و فرقه های ۷و ۸ اشغال گردیدند.

در ۲۷ دسامبر انتقال کامل قوای شوروی تکمیل گردید و رادیوافغانستان خبر محاکمه و اعدام حفیظ الله امین و تهاجم شوروی را برای مردم افغانستان اعلام کرد،

در روز ۲۸ دسامبر۱۹۷۹ افغانستان بوسیلهٔ ارتش سرخ اشغال گردید و ببرک کارمل این عنصر کمونیست و اجیر اجنبی را به تخت ریاست جمهوری نشانیدند.

تجاوز شوروی و معجزهٔ جهاد

ببرک کارمل، این چهرهٔ سیاه و کثیف و لجنی، که سمبول تمام عیار انقیاد و بردگی شناخته شده است، او شاه شجاع عصر ما بود، شخصیتی که از خالق مدبر و پروردگار هستی بخش توانایش برید و به عبودیت ذلیل ترین و فرومایه ترین بندگان خدا گردن نهاد! معبودان ببرک کارمل، لینن و مارکس و انگلز و برژنف بودند، و قدرت جهنمی کشور شوراها تکیه گاه و پشتوانه اش، او با ایدیالوژی شرک پروریده گردید و با ایدیالوژی شرک زندگی کرد و با ایدیالوژی شرک دیده از جهان فرو بست. ببرک کارمل و حواریون فرومایه اش چنان بدبختی های عظیم و چنان تیره روزیهای مدهشی در تاریخ ملت مؤمن ما بودیعه گذاشتند که تاجهان برمحور مکتوم خویش میچرخد، پشت زمانه ها میلرزد و چشمان تاریخ خون میگرید و نفرین و تلعین بشریت را نثار او میکند.

یک حلقه از مشاورین روسی و افراد کماندوی KGB همه ساعت ببرک را تحت کنترول و مراقبت داشتند و چونان سایهٔ مرگ او را تعقیب میکردند، در اتاق خواب نیز با او بودند و در اثنای رفع حاجت نیز او را تنها نمی گذاشتند! حتی به او اجازهٔ آنرا نمیدادند که قوطی سگرت و گوگردی با خود داشته باشد، چای و قهوه و سیگرت و میوه و غذا و لباس، عطر و پودر و رفتن و آمدن و حرف زدن و همه چیز او در اختیار مشاورین KGB بود، بیانیه هایش را نیز آنها می نوشتند، معاهدات و قرارداد ها و مکتوبات و کاغذها و قلم و دیوان او را نیز آنها چک و بررسی و ارزیابی و بالا بینی میکردند و مهر و امضای او را نیز تحت نظر داشتند!

ببرک کارمل زمانیکه بر کرسی ریاست جمهوری نشانده شد، در ۲۹دسامبر ۱۹۷۹ کنفرانس مطبوعاتی دایر کرد و در مقابل ژورنالستان داخلی و خارجی، لشکر کشی و تهاجم شوروی به افغانستان

را امر موجه جلوه داد و آن لشکر عظیم جهنمی را **(قطعات محدود)** یاد نموده و از رهبران شوروی و از قشون سرخ آزادی بخش آن اظهار امتنان و سپاسگزاری کرد.

ببرک کارمل، تقصیر همهٔ ویرانی ها و کشتارها و قتل های بیدریغ را مانند همهٔ اسلافش به گردن حفیظ الله امین انداخت و از او بنام ایجنت CIA امریکا یاد نمود! و امر دستگیری خلقی های طرفدار حفیظ الله امین را صادر کرده بزودترین فرصت صدها نفر خلقی را از قوای مسلح و ادارات دولتی راهی زندان ها نموده و یکتعداد آنها را به رگبار مسلسل بستند!

ببرک کارمل اعلام کرد که بزودی زندانیان را آزاد خواهد کرد و بدینوسیله می خواست دل ملت مظلومی که رنجهای بیکرانه یی را متحمل شده بود بدست آورد و تجاوز نیروهای ارتش سرخ را در اذهان آنها بیرنگ سازد.

بتاریخ یازدهم و دوازدهم جدی دروازه های زندان پلچرخی را به امر روسها بررخ زندانیان گشود، و از ده ها هزار انسانی که بوسیلهٔ دژخیمان خلقی و پرچمی به زندان رفته بودند، صرف سه هزار یا به روایت دیگر چهار هزار زندانی آزاد شدند و دیگران همگی نابود شده بودند، ببرک کارمل در حقیقت بخاطر پرچمی ها(که در زندان از طرف رژیم خلقی به جاسوسی در میان زندانیان وظیفه گرفته بودند)، مبادرت به آزادی دیگر زندانیان نیزنمود، اکثریت مسلمانان به شهادت رسیده بودند و یکتعداد اندک آنها شانس آوردند و به خانه های خویش برگشتند، اکثریت زندانی ها معیوب شده بودند و تعداد زیادی دیوانه گردیده بودند و همه صلاحیت های مادی و معنوی خویشرا از دست داده بودند.

زندان پلچرخی گشوده شد، مگر با تجاوز شوروی به خطهٔ افغانستان تمامت افغانستان به یک زندان بزرگ و عظیم مبدل گردید، استقلال سیاسی افغانستان از دست رفت و همهٔ ملت تحت سیطره و بردگی روسها در آمد.

ببرک کارمل بخاطریکه خودش را دلسوز و حامی ملت مظلوم افغانستان جا بزند، سه روز را بخاطر شهادت هزاران هزار زندانی بیگناه عزای عمومی اعلان کرد و خودش نیز به یکی از مساجد شهر رفت و فاتحه خواند؟

ببرک کارمل کمیتهٔ مرکزی را تشکیل داد، وزرا را تعیین نمود و (اسدالله سروری) را به حیث معاون شورای انقلابی، و معاون رئیس جمهور مقرر نمود و (سلطان علی کشتمند) را به حیث صدراعظم تعیین کرد؟

ببرک کارمل به امر روسها اردو را از وجود کادرهای خلقی تاحدی تصفیه کرد، اما خلقی هاییکه در خدمت روسها زحمت کشیده بودند کاملا حمایت گردیدند و به پرچمی ها اخطار شد که بآنها صدمه نرسانند.

ببرک کارمل تمام سعی و تلاش خود را بآن مبذول داشت تا افغانستان را بگونهٔ کامل به شیوه روسی در آورد و روسی سازی را در سرلوحهٔ کارش قرار داد. او بیدرنگ به تأسیس **اتاقهای دوستی افغان- شوروی** پرداخت و تبلیغ سیاستهای شوروی را سیاست خود دانست و با طیف بزرگ و وسیع وسایل ارتباط جمعی را در خدمت این مأمول گرفت، در فاکولتهٔ علوم اجتماعی آموزش کادرهای حرفوی کمونیستی را تأسیس کرد، کتب مذهبی را از همه کتابخانه ها و کتابفروشی های مرکز و ولایات جمع آوری و خارج نمود و ده ها هزار کتب و نشریات روسی را به بازار آورد، مؤسسات سیاسی را همانند تشکیلات روسیه عیار نمود.

ریاست سازمان جوانان را به (فرید مزدک) سپرد، او جوانان را به انقلاب کشید و به جبهات مختلف جنگ گسیل داشت تا درتبلیغ کمونیزم بتوانند در میان بارکهای نظامی همدوش با آمرین سیاسی وزارت دفاع کار نمایند، یک تعداد زیاد آنان در جنگها به نابودی کشیده شدند، روابط سازمان را با تمامی سازمانهای جوانان کشور های بلاک کمونیستی توسعه داد و تبادل فرهنگی و تبلیغی را میان آنها عیار کرد، فرید مزدک با زحمات و پشتکار خود در زمینهٔ روسی سازی جوانان چنان خوش درخشید که موردعنایت روسها قرار گرفت وبزودی عضو بیروی سیاسی حزب شد و بعدا شامل دارالانشاء حزب گردیده،سپس یکی از منشی های طراز اول حزب گردید.

سازمان زنان به شورای سراسری زنان افغانستان تبدیل هویت داد و در تمام شهر های افغانستان نمایندگی هایش را فعال نمود و ایدیالوژی کمونیزم را ترویج دادند و زنان بیشماری را در حیطهٔ روسی سازی گرفتند و فحشا و بی عفتی را بگونه علنی تبارز دادند، چنانکه بسیاری از زنان، شوهر های روسی گرفتند و نور احمدنور، خواهر خود را نیز بیک روسی داد، زنانیکه در این سازمانها بکار و فعالیت گماشته شده بودند، سمبول واقعی بد اخلاقی بودند و سعی میکردند درمیان خانواده های مسلمان و زنان مؤمن رخنه نمایند و دونفر از صاحب منصبان پرچمی اردو که خانمهایشان دراین سازمان فعالیت داشتند، بدلخواه خویش و بارغبت دو طرف برای مدتی زنان شان را یکی به دیگری تبادله میکردند.!

اتحادیهٔ ژورنالستان را تأسیس کردند، تا قلمها و افکار و بیانات را کمونیستی بسازند و افراد حزب را با جذب یکتعداد نویسندگانی که حزبی نبودند، افزایش بدهند و آنانیکه ایدیالوژی کمونیزم را گردن نمی نهادند مطرود و تحت تعقیب قرار داده شدند، در رأس این اتحادیه بارق شفیعی را قرار دادند و بواسطهٔ **(عبدالله شادان)** و **(ظاهر طنین)** که معاونین این اتحادیه بودند، به فعالیت های گسترده آغاز کردند، و ارتباط اتحادیه را با اتحادیهٔژورنالستان که مرکز آن در پراگ بود و تحت قیمومیت شوروی قرار داشت وصل ساختند و تبادل فرهنگی صورت می پذیرفت و اهداف کمونیزم با طیف وسیعی گسترش پیدا میکرد، کتابها و رسالاتی از نویسندگان و شاعران اجیر را به نشر می سپردند و در مغز شویی نسل جوان زحمات فراوان می کشیدند. ببرک کارمل میخواست که به جهان نشان بدهد، افراد

خبیر و آگاه و دانشمند دراین راستا با حکومت او همنوا می باشند و همه اورا تصدیق و تأیید مینمایند، اتحادیه مناسبات آژانس باختر را با آژانسهای دنیا بگونهٔ تعلیق قرار داد و فقط وسایل ارتباط جمعی را در خدمت دروغ پراگنی اخبار آژانس تاس شوروی وقف کرد، زیرا بدینوسیله می خواستند افغانستان را از جهان تجرید کنند و همانند شوروی در یک حصار آهنی، دست اندر کاران اتحادیه بخاطر تشویق ژورنالیستها بورس ها و مدال ها و سفرهای داخل و خارج را سازماندهی کردند!

اتحادیهٔ نویسندگان را نیز بسط و گسترش دادند و ملیونها جلد کتاب از طریق موسسهٔ بیهقی از شوروی وارد گردید و در انبارها ذخیره و بعد در تمام ولایات افغانستان پراگنده ساختند، سعی فراوان میگردید تا ادبیات روسی عام شود و مردم خوی و بوی روسی بگیرند، نویسندگان به شیوه روسها نگارش نمایند و همانند آنها تفکر و تعقل نمایند، رسوم و عنعنات خویشرا روسی بسازند نویسندگان اجیری همچون(**اعظم رهنوردزریاب)**و **(اکرم عثمان)** و دیگران دراین راستا فعالیت های فراوانی از خویش بروز دادند، شاعران و نویسندگان در وصف دوستی افغان- شوروی مقالات و رساله ها و اشعار زیادی سرودند و برضد مجاهدین و قیام برحق مسلمانان افغانستان به پروپاگندها و نوشته های سخیف دست یازیدند، اتحادیهٔ نویسندگان روابط فرهنگی خویشرا با اتحادیه های نویسندگان شوروی و بلاک کمونیزم گسترش دادند و تبادل فرهنگی در میان آنها رواج پیدا کرد، (شب های شعر) خوانی ترتیب میگردید تا جوانان را به حزب جذب و با جامعهٔ شوروی آنها را نزدیک سازند.

ببرک کارمل مخالفت با شوروی را گناه صعب و نابخشودنی میدانست و کوچکترین ارتباط و همنوایی با امریکایی ها را (گناه ملی) توجیه میکرد، او همیشه در بیانات خویش امریکا راکشور امپریالیستی و استعماری و شوروی را طرفدار آزادی و جنبشهای آزادی بخش در جهان یاد می نمود، کشور چین را شوونیست و عظمت طلب میگفت و دشمنی آشتی ناپذیری با کشورهای اسلامی همچون عربستان سعودی، ایران و پاکستان از خویس ابراز مینمود و مجاهدین را با الفاظ زشت و کریه به باد انتقاد میگرفت و همیشه همانند اسلاف خویش پای چینایی ها، مصری ها، عرب ها، ایرانی ها وپاکستانی ها را در جهاد افغانستان دخیل میدانست و سعی مینمود که این قیام عظیم الشان جهانی را به نظر حقارت ببیند و به زعم باطل خودش در ذهنیت های مردم افغانستان و جهان به این قد است و عظمت خدشه وارد سازد.

ببرک کارمل، **داکتر نجیب** را به **ریاست (خاد)** تعیین نمود، خاد که مخفف**(خدمات امنیت دولتی)** ویا **(خدمات اطلاعات دولتی)** نامیده می شد و به عوض «کام» که در زمان حفیظ الله امین تأسیس شده بود، مسمی گردید، داکتر نجیب این ریاست را بسط و گسترش داد و شبکه های جهنمی آنرا به شیوه روسها و استخبارات شوروی همچون KGB در آورد و بعد در زمان اقتدار خودش به حیث رئیس جمهور این ریاست را به وزارت امنیت دولتی یا (واد) انکشاف داد. خاد چنان تحت رهبری

داکترنجیب به فعالیت آغاز کرد که مردم وحشت و بربریت دورهٔ خلقی ها را به فراموشی سپردند، کندن گوشت انسان، کشیدن چشمها، کشیدن ناف انسانها و غیره دراین دستگاه جهنمی تیزس و دکتورین نوینی بود که از سوی داکتر نجیب بنیاد گذاشته شد، شعبات ایجنتوری ریاست هفت، ریاست سوم، و ریاست پنج در میان تمامی ریاستها وحشت و بربریت را به اوج آن رسانیدند، بزودی زندان پلچرخی به کشتارگاه بزرگی مبدل گردید و در تمامی ولایات افغانستان، شبکه های خاد با قساوت و بیرحمی عمل مینمودند، ریاستهای مختلف این موسسه در تمامی ساحات دولتی و غیردولتی همچون سرطان ریشه دوانید، و در قتل و کشتار و تباهی ملت مظلوم افغانستان وسایل مدرن و مدهش را از شوروی وارد کرد، و افراد بیشماری را در این زمینه برای تحصیل در کورسهای قصیرالمدت به شوروی و اقمار آن فرستاد تا فن و رموز شکنجه و حرف کشیدن و زدن و بستن را بیاموزند، مشاورین روسی تمامی ادارات خاد را زیر ادارهٔ شان داشتند و با قساوت و بیرحمی زایدالوصفی دست تجاوز به حرمت و ننگ و ناموس ملت افغانستان میزدند.

نجیب در دستگاه خاد، **محکمهٔ اختصاصی انقلابی** را تأسیس کرد و (محمد کریم شادان) را به ریاست آن گماشت و شخص دیگری بنام (حشمت کیانی) را به حیث حارنوال اختصاصی مقرر نمود، اینها «**گروپ اعدام**» را پدید آوردند، و هر آن کسیکه حتی یک کلمه در مورد روسها چیز اهانت آمیزی میگفت به اعدام بدون محاکمه سوق داده می شد.

نجیب دستگاه جهنمی خاد را در خارج کشور نیز بوسیله گماشتگانش که در سفارتها به حیث سکرتر اول، سکرتر دوم و سکرترسوم، اتشهٔ کلتوری و اتشه نظامی فعالیت میکردند، بسط و گسترش داد و افرادی را برای تخریب در ممالک همجوار و حتی کشورهای دور تحت شعاع خویش در آورد. درتمام افغانستان، در کوچه کوچهٔ شهر دفاتر خاد به صورت سری و علنی به فعالیت آغاز کرده بودند، هزاران نفر را به حیث کارمند در ادارات خاد مقرر نمود و معاشات آنها را بگونهٔ سرسام آوری بلند برد، و صدها دختر و پسر را بدین طریقه در خدمت خاد در آورد و در مجموع در خدمت روس ها به استعاره گرفت، نجیب برای صدها و هزاران زخمی و معلول روسی که در مقابله با مجاهدین افغانستان جراحت می برداشتند، به صدها و هزاران پاکت خون رایگان مهیا میکرد که تمام این خونها را از زندانیان مظلوم که در دست او اسیر بودند تا آخرین قطره بیرون می کشید و به سربازان زخمی شوروی بذل مینمود. دستگاه خاد بزودی چنان طیف گسترده بخود گرفت که منبع اصلی قدرت در کشور شد، رعب و هراسی که خاد در میان ملت افغانستان ایجاد کرد غیر قابل تردید بود، از پسران کودکستان گرفته تا ریاست جمهوری و حتی محصلینی که در خارج افغانستان مصروف تحصیل بودند، در تحت شعاع خاد قرار گرفتند، بودجهٔ هنگفتی که دراین راه به مصرف میرسید به گونه استثنایی بدون اینکه به بانک مرکزی ارتباطی داشته باشد دراختیار خاد قرار میگرفت، این فعالیت های نجیب، او را درمیان روسها و

مشاورین KGB از اهمیت خاص بهره مند ساخت، زیرا استعداد او مورد تأیید مقامات شوروی قرار گرفته بود و همین رمز کامیابی او بود که، بعدها جانشینی ببرک کارمل را به او تفویض کردند.

همینگونه (اسدالله سروری) که در حکومت تره کی برای پیشبرد اهداف شوروی آخرین فعالیت هایش را تبارز داده بود، با آنکه پرچمی هارا شکنجه های بسیار داده بود، مگر روسها او را به شدت حمایت میکردند و در حکومت پرچمی ها مقام والایی را بعد از ببرک کارمل به او سپرده بودند!

ببرک کارمل با همنوایی نجیب، هزاران کودک یتیم را که متشکل از دختران و پسران سه تا هفت ساله و بالاتر از آن بودند به شوروی فرستادند تا بگونهٔ واقعی مغز شویی شوند و با فرهنگ وآداب روسی پرورش یابند، مگر سرنوشت این کودکان که از مادران و اقارب شان بزور جداشده بودند گم و تاریک و سیاه گردید، زمانیکه استاد ربانی در دورهٔ ریاست جمهوری اش به تاجکستان سفر کرد، فقط بازحمت زیاد توانست چهار صد نفر ازین کودکان یتیم را که جوان شده بودند با خود به وطن بیاورد، و از سرنوشت دیگران اثری بدست نیامد، زیرا روسها تمامی دختران را با خود برده و یکتعداد پسرها را نیز به خانواده های روسی سپرده بودند.

در زمان ببرک کارمل، خاد چنان وسعت پیدا کرد که حتی پرچمی ها نیز که در ادارات دولتی، دراردو و کابینهٔ دولت بودند، از عملکرد خاد در تشویش و هراس بسر می بردند، زیرا ریاست سوم امنیت خاد و ریاست هفتم خاد، بدون خوف فعالیت میکردند و راپور تهیه مینمودند.

خاد در دورهٔ ببرک کارمل از نگاه نظامی خود بیک اردو تبدیل شده بود و پرسونل نظامی خاد با داشتن تانکها، توپ ها، هیلی کوپتر ها و سلاحهای مدهش و قاتل تجهیز شده بودند.

ببرک کارمل بخاطر کلاه گذاشتن برسر ملت افغانستان و به دستور روسها جبههٔ نامنهادی ساخت بنام**(جبههٔ ملی پدروطن)**، او میخواست بدینوسیله پای یکتعداد افراد دیگر غیر حزبی را بنام خدمت به میهن آبایی بدرون حزب بکشاند و جنایات خویشرا با آنها تقسیم نماید، ببرک اعلان کرد که جبههٔ ملی پدروطن، حاضر است برای خاتمهٔ جنگ و برقراری صلح، راه آشتی ملی را جستجو کند و همهٔ اقشار اعم از علما، دانشمندان، منورین، روحانیون،بزرگان اقوام همه بایستی دراین جبهه اشتراک بورزند، مگر این ترفند کارمل و روسها موثر ثابت نشد و مردم از ترس اینکه باز داشت نشوند و بزور دراین جبههٔ نامنهاد کشانیده نشوند، مجبور به ترک وطن و مهاجرت گردیدند و یک تعداد افراد سست عنصر و جاه طلب و پله بین دراین جبهه جذب شدند و باروسها و کمونیست ها دریک مسیر روان گردیدند.

در زمان ببرک کارمل که روسها برتمام افغانستان مسلط شده بودند، اردوی کمونیست ها تقریبا از افراد غیر حزبی کاملا تخلیه گردیده بودند، افسران، قوماندانان و صاحب منصبان با دیانت که برای دفاع از حریم مقدس افغانستان سوگند خورده بودند، برای یک لحظه ای هم در کنار کفار خلقی و پرچمی نه ایستادند و به آنها تبانی نکردند، یک تعداد افراد متشخص در همان آوان پیروزی کمونیست ها دستگیر

و به شهادت رسانیده شدند، و یک تعداد دیگر در زندانها پوسیدند و تعدادی دیگر راه مهاجرت را در پیش گرفتند و با مجاهدین پیوستند و علیه دشمنان آبرو و حیثیت افغانستان همچون یک سپاهی ساده و گمنام در جبهات رفتند و سینهٔ دشمنان اسلام و میهن مقدس را آماج گلوله های آتشین ساختند و در راه نجات میهن اسطوره ها آفریدند، کشتند و کشته شدند، از سوی دیگر اردو از طرف کمونیست ها چندین مراتبه تصفیه گردید، افراد مؤمن مهاجرت کردند، بسیاری دیگر به اثر نوسانات سیاسی، تغییر و تبدیل، زندانی ویا کشته گردیده و اردو زیرورو گردید، اردویی که از وزیر دفاع آن گرفته تا خورد ترین افسر نظامی آن یا خلقی ها بودند و یا پرچمی ها که اهداف روسها را در سرمی پرورانیدند و برای برپایی این اهداف تربیت شده بودند، زمانیکه روسها در افغانستان مداخلهٔ نظامی کردند این اردوی خلقی و پرچمی هیچ گونه واکنشی از خود بروز نداد و همهٔ آنها سیطرهٔ شوروی را پذیرفتند، جز چند تن محدود مؤمنی که خواستند با تدبیر حرکت کنند و در موقع مساعد مشت محکم بردهان روسها بزنند.

ببرک کارمل که از نگاه افراد در اردو به مضیقه دچار شده بود، به جلب و جذب جوانان برای اردو پرداخت اما هیچکسی حاضر نمی شد که تحت سیطرهٔ شورویها به ارتش ثبت نام نماید، معهذا پرچمی ها با مشورهٔ روسها **(برنامهٔ تلاشی)** را شروع کردند، و به زور و جبر جوانان را می ربودند و به بارکهای نظامی می بردند و مکلفیت عسکری را بر او می قبولاندند.

در حقیقت (برنامهٔ تلاشی) که رنج بزرگ ملت ما را سبب شده بود بدومنظور و هدف طراحی گردیده بود:

۱. کمبود اردو را از نگاه پرسونل پر بسازند!
۲. از انسجام جوانان و نفوذ مجاهدین در شهر ها جلوگیری نمایند.

افراد خاد در تمامی شهر ها و بازارها، جوانان را دستگیر میکردند و بدون اینکه خانواده هایشان مطلع شوند به قومандانی ها و لواهای عسکری برده می شدند، و به صورت فوری به جبهات اعزام میگردیدند، این جوانان بدون اینکه به مهارتهای عسکری آشنایی می داشتند اکثریت آنها در اوایل به شهادت میرسیدند، چه مادرانی که برای فرزندانشان دیده به در ماندند و آنها هرگز برنگشتند، بزودی (برنامهٔ تلاشی) چنان گسترده و وحشت انگیز شد که هیچ جوانی جرات نمیکرد به شهر برود ویا برای خریدن اشیا از خانه خارج شود و این قشرنان آور وامید فردای خانواده ها کاملا عاطل وباطل گردیدند و مجبور شدند در خانه هایشان پنهان بمانند، فقر و تهی دستی اکثریت خانواده ها را تهدید میکرد، و بازهم کاروان مهاجرتها را سریع تر به سوی کشورهای بیگانه تشویق مینمود و فرار های بزرگ آغاز گردید، دشمن مکار پارا ازین هم فراتر گذاشته و به محاصره قریه ها می پرداخت و داخل خانه ها و منازل مردم میگردیدند و جوانان را بزور و عنف از خانواده های شان جدا میکردند و به موتر ها انداخته بصوب نامعلومی رهسپار می شدند. حکومت مزدور خوب می دانست که این جوانان به رغبت و تمایل واقعی

در کنار آنها نمی ایستند، دیر یا زود از فرقه ها و قشله ها فرار مینمایند، به همین جهت سنجیده بودند، جوانانیکه فرار مینمایند، مدتی را در برمیگیرد وتا وقتی که به پاکستان میرسند بازهم مدتی را در بر میگیرد تا با خانواده هایشان رابطه برقرار کنند و اگر باردیگر به افغانستان و در آغوش خانواده هایشان برگردند، از ترس تلاشی و هم از ترس اینکه از عسکری فرار نموده‌اند در بیم و تشویش بزرگ زندگانی خواهند کرد و جرات اینکه در شهر ها آزادانه کار و فعالیت نمایند در آن ها وجود نخواهد داشت و بدینطریقه علیه دولت منسجم شده نمی توانستند در حقیقت بآن فرار و این برگشت مجدد به فامیل های شان حد اقل مدت یکسال را در آوارگی و سرگردانی سپری مینمودند، هم خانواده ها و هم جوانان دچار تشویش روحی و روانی میگردیدند. فلهذا (برنامهٔ تلاشی) یک برنامهٔ کاملا حساب شده و تخنیکی بود و بهمین جهت تا آخرین نفسی که رژیمهای کمونیستی درافغانستان کشیدند، برنامهٔ تلاشی بگونهٔ مستمر جریان داشت!

مکلفیت عسکری را از دوسال به چهار سال و بیشتر از آن بالا بردند بعدا جلب مجدد، و بالابردن سن عسکری از ۲۲ سال تا چهل سالگی و به تعقیب آن جلب متعلمین و محصلین به زیر بیرق روسها، و غیره به (رنج بزرگ ملی) مبدل گردید و جوانان هدف تیر بلا گردیدند و به هزاران جوان سیزده سال و چهارده سال تا چهل سالگی از رنج تلاشی مصون نماندند و در روی ماین ها و در میدان نبردها به سادگی و سهولت از بین رفتند و نابود شدند!

در دورهٔ ببرک کارمل، مردم از پیرو جوان و زن و مرد و خورد و بزرگ چنان به ستوه آمدند و چنان در هم ریختند، که تاریخ نظیر آنرا بیاد ندارد، بالاخره واکنشهای عمومی به ظهور رسید، نفرت و انزجار علنا مردم را به پرخاش و بسیج عمومی برانگیخت، در مرکز و ولایات افغانستان مردم بپا خاستند، **قیام سه حوت کابل** چنان اسطوره آفرید که تمامی جهان را دچار بهت و حیرت کرد، مردم از بالای بامهای خویش به بلند کردن نعره **الله اکبر** پرداختند، تموج این آواز های ملکوتی در ظرف چند ساعت تا مرکز ولایت لوگر رسید و مردم شهر کابل به بازارها و شهر ریختند، برروی عساکر شوروی و کمونیستهای خلقی و پرچمی تف انداختند، قوای حارندوی و مرکز های آنها را تاراج کردند و بصدها خلقی و پرچمی و عساکر روسی را به قتل رسانیدند، در حصهء چوک(کوته سنگی) یک جیپ روسی را مردم متوقف ساختند، در میان آنها یکنفر پرچمی و دونفر روسی بودند، مردم آنها را خلع سلاح کردند، پرچمی را به گلوله بستند و یکنفر قصاب با کارد برهنه ای به جان روسها افتید و در مقابل انظار مردم، پاره هایی از کفل آنها را جدا کرد، روسها همانند حیوانات نعره میزدند، بالاخره روسها را به قتل رسانیدند، این خشم مردم بود و بزودی تانکها و توپها داخل شهر گردیدند، در حصهٔ پل باغ عمومی که مرکزیت تظاهرات دانسته می شد، هزاران نفر به شهادت رسانیده شدند، روسها و اجیران آنها چنان با قساوت و بیرحمی عمل میکردند که هیچ حد و انتهایی بران تصور نمی شد، هر زنده جانی را هدف قرار

میدادند، این قیام اسطوره ساز مردم شهر کابل، جهان را به وجد آورد و باعث سیّه کاریهای روسها و دنائت بیشتر پرچمی ها گردید، در نزدیکی های عصر، قیام سرکوب شد و شهر در خون خویش غوطه ور گردید... آنشب تا به صبح نعره های تکبیر از روی بامها ادامه داشت و خلقی ها و پرچمی هرجاییکه می دانستند صدای گلبانگ توحید بلند است، نارنجک پرتاب میکردند و آتش می گشودند، قیام سه حوت کابل مزدوران روسی و سردمداران شوروی را سخت تکان داد و (خاد) به فعالیت گستردهٔ خویش اقدام کرد و هزاران تن دیگر به زندانها وجوخه های اعدام سپرده شدند.

چندی بعد در ۹ثور سال ۱۳۵۹ مکاتب دختران و پسران و محصلین دانشگاه به تظاهرات پرداختند و این سلسله تا مدتی دوام کرد و خواهران با شهامتی که نامهای شان در کنار فرزندان صالح و متدین این کشور به خط زرین ثبت گردیده است، همچون ناهید شهید، سلطانه، آمنه و غیره که هیچگاه فراموش نسل های آینده نخواهد شد، دختران مکتب با شهامت بی بدیل چادر های خویشرا برسر پرچمی ها و خلقی های مزدور می انداختند و میگفتند، این چادرها را برسر کنید که شما، انسانهای جوانمرد نیستید، ما ننگ و ناموس شما هستیم و شما ما را برای روسها حراج میکنید این دختران عفیف و مومن و پاکدامن میخواستند که جرقه های غیرت و شهامت و مردانگی را در روح این جوانان مزدور و مسخ شده پدیدار بسازند، مگر با کمال تأسف که این جوانان مزدور چنان هویت اسلامی و انسانی و غیرت و شهامت خویش را از دست داده بودند که بی محابا این نوباوگان پرشور و معصوم را به رگبار مسلسل می بستند و طینت پلید و سیاه خویشرا برملا مینمودند.

در اواخر ماه جوزای سال ۱۳۶۰ دولت بخاطر زهر چشم نشان دادن به دختران مکاتب و لیلیه های اناث، در ذخیرهٔ آب لیسه ها زهر پاشیدند و هزاران دختر بیگناه را مسموم نمودند، و دولت آنرا عمل خائنانهٔ مخالفین وانمود کرد، و بدینوسیله توانستند خانواده ها را تحت فشار قرار بدهند که دختران شان از سبوتاژ علیه دولت دست بردارند.

درزمان کارمل، روسها و قوای مزدور در تمام شهر ها، قصبات، ولسوالی ها و ولایات افغانستان با بربریت زایدالوصفی عمل میکردند و با آخرین توانی که در خود سراغ داشتند در سرکوبی مجاهدین و ملت بپاخاسته دریغ ننمودند، بعد از تجاوز شوروی، مسلمانان افغانستان به حکم ایمان واقعی به الله و به حکم حقانیت دین مبین اسلام و به فرمان قرآن بزرگ، چنان به تحرک و قیام آمدند و چنان جذبات الهی، آنها را به وجد آورد، که با همه چیز زندگی وداع گفتند و برای نجات میهن و شکست و هزیمت و دوباره راندن روسیهٔ کمونیست و تجّاوز کار، صادقانه و خالصانه کمر بستند و سینه های مبارک شان را آماج گلوله های دشمن ساختند، روستاها را بزودترین فرصت از چنگال دشمن بدر آوردند و شهر ها را به محاصره کشیدند و دشمن خونخوار و متجاوز را درس های سهمگین دادند! روسها بخاطریکه میدان را نبازند آخرین سلاحهای شانرا به کار گرفتند و با تمامی امکاناتی که در دست داشتند در نابودی ملت

افغانستان دریغ نکردند و کمونیستهای پرچمی و خلقی پا بپای آنها رزمیدند و از کشته ها پشته ها انداختند، از سوی دیگر چهره های درخشان جهادی همچون اسماعیل خان در غرب، مسعود در شمال کابل و ذبیح الله در بلخ و صدها و هزاران چهره های شگرف و با استعداد، روسها را به سختی در هم شکستند و اسطوره هاآفریدند، تمامی جهان به عظمت ملت افغانستان و به عظمت جهاد مبارک افغانستان و به عظمت و پایمردی مجاهدین افغانستان احترام عمیق قایل شدند و جهاد حماسه آفرین و معجزه ساز را، حق مسلم ملت افغانستان دانستند. روسها و غلامان آنها را تقبیح کردند و سازمان ملل متحد به اکثریت آرأ تجاوز شوروی را محکوم کرده و مجاهدین افغانستان را به ستایش گرفت.

روسها تمامی شهرها و روستاها را به ویرانه مبدل کردند و قدم به قدم پیام مرگ و نابودی و تباهی را به ودیعه آوردند، مگر بازهم پرخاش ملت مؤمن افغانستان بیش از پیش حماسه ساز می گردید و مشت های گره کرده اش پوزهٔ دشمنان خدارا به خاک تیره میمالید.

زمانیکه در شوروی قدرت به گورباچف رسید، او در تیوری با برژنف اندکی مخالفت داشت و ببرک کارمل را که در نظر برژنف خیلی عزیز بود، از عهده اش معزول و به روسیه احضار کرد و به عوض او داکتر نجیب الله را که رئیس خاد و استعداد شگرفی در سرکوبی ملت افغانستان از خویش بروز داده بود، بتاریخ ۱۴ثور ۱۳۶۵ یا (نوامبر ۱۹۸۶)به ریاست جمهوری افغانستان رسانید.

داکتر نجیب الله یا محیل ترین چهرهٔ تاریخ:

داکتر نجیب الله شخصیت بسیار محیل و از جمله کمونیستهایی بود که بزودی مقامات کرملین را تحت نفوذ لیاقت و کاردانی خویش قرار داده بود، زمانیکه او به حیث رئیس خاد از سوی ببرک کارمل انتخاب شد، این سرویس استخباراتی را بگونـهٔ عملی همچون سازمان مخوف KGB انکشاف داد و افرادی تربیه کرد که باعث حیرت و اعجاب روسها گردید و از سوی دیگر، داکترنجیب در توجیه و تحلیل سیاستهای ماسکو نسبت به همگنانش ذهن رساتری داشت، و یکی از عواملی که او را بیشتر از ببرک کارمل به نزد روسها تفوق میداد، همین امتیاز اوبود.

در حقیقت با ورود داکترنجیب الله به صحنهٔ ریاست جمهوری، حزب پرچم به سه شاخه مبدل گردیده، که ظاهرا مخفیانه و بی سروصدا جنگ سردی را با هم آغاز کرده بودند یکی گروه کارملی ها، دیگر گروه نجیبی ها و سومی گروه کشتمندی ها بودند که شدیدا باهم اختلاف میورزیدند، زمانیکه کارمل با قشون شوروی به قدرت رسانیده شد، (اسدالله سروری) خلقی بی عاطفه یی که از گروه خلقی های طرفدار تره کی محسوب میگردید به مشورهٔ روسها معاون ببرک کارمل تعیین گردید و این موضوع سلطان علی کشتمند و برخی پرچمی های دیگریرا که در زندان از دست اسدالله سروری به شدت تعذیب شده بودند و هم یک تعداد را به قتل رسانیده بود، به سختی ناراحت نمود، بخصوص

سلطان علی کشتمند را که از یکجهت تحت اوامر اسدالله سروری قرار گرفته بود و از جهت دیگـر او را متجاوز به ناموس خود می دید! سخت برآشفته کرده بود و این موضوع تضاد حزبـی را در درون حـزب پرچم ایجاد کرد.

داکتر نجیب بعد از به قدرت رسیدن، یکتعداد پرچمی های متنفذ مربوط به شاخهٔ کارمل را به حیث دیپلوماتها به خارج از افغانستان و یک تعداد دیگر به شمول محمود بریـالی، بـرادر بـبرک کـارمل را بـه زندان روانه کرد و بعضی تغییرات در اردو و دیگر مواضع پدید آورد.

سیاست درهای باز گورباچف را بخاطر اغفال کردن مسلمانان روی دست گرفت، برای ژورنالستان خارجی اجازه داد که بیایند و از افغانستان راپور تهیه نمایند، او بدینوسیله میخواست خودش را بـه حیـث یک قدرت در اذهان جهانیان جابزند، بهمین جهت(مرکز مطبوعاتی) را در وزارت امورخارجـه تأسـیس کرد،

نجیب، **(جبههٔ ملی پدروطن)** ببرک کارمل را به **(جبههٔملی)** مبدل کرد زیرا دیگر مـردم فـهمیده بودند که این مانور، سیاست مقامات کرملین در تمامی اقمار شوروی است که برای بـدام انداختـن یـک تعداد مخالفین روی دست گرفته میشود و احزاب مخالف را اغفال کرده نابود میسازد؛ او جبههٔ جدیـدی اختراع کرد بنام**(کمیسون مصالحهٔ ملی)** که در کنار**(جبهه ملی)** همزمان فعـالیت داشـت و تحـت ایـن عنوان از گروه های مجاهدین در پشاور خواست که با حکومت کابل باب مذاکره را باز کنند! و بیایند و دفاتر شانرا در کابل مفتوح بسازند حکومت بآنها هیچگونه آسیبی نخواهد رسانید مشروط به اینکـه علیـه دولت مبارزات شانرا قطع نمایند و بهمین جهت بخاطر حسن نیت آتش بس یکطرفه را برای مدت شـش ماه اعلان نمود!

مجاهدین به این دکتورین نجیب می خندیدند و او را انسان کودنی میدانستند کـه بـا وقـایع از دیـد سطحی قضاوت میکند.

نجیب ؛ خاد را به**(وزارت امنیت دولتی)** یا **(واد)** مبدل کرد و شبکه های این دستگاه جهنمی را به گونه وسیع انکشاف داد، دیگرخاد در میان خانه ها و خانواده ها نفوذ کرده بود و هیچ عضوی از اعضای یک فامیل مصؤن نمانده بودند! او عملیات جاسوسی و استخباراتی خـاد را در درون کـشورهای همسـایه نیز گسترش داد و خارجی ها را نیز به عضویت خاد پذیرفته و کارمندان امنیت دولتی را از نگاه معـاش و دیگر امتیازات به نحو بیسابقه ای به پا ایستاده کرد.

نجیب برای تبلیغ مصالحهٔ ملی همه امکانات را بکـار گرفـت و ریاسـت هـای خـاد را در ایـن زمینـه وظایف خطیری سپرد تا در میان احزاب اسلامی و گروههای مجاهدین نفوذ نمـایند و بـه بهانـه مصالحـهٔ ملی، اختلافات و تضادهای قومی و ملی را دامن بزنند و **اتحادیهٔ نویسندگـان** را نـیز وظیفـه داد کـه بـا دلایل متنوع، مصالحهٔ ملی را مثبت و ارزنده جلوه بدهند.

نجیب، کمیسون مصالحه ملی را در درون تمامی ادارات دولتی، ارگانها و نهادهای تعلیمی جاداد تا همه کس در تبلیغ این کمیسون بسیج شوند.

مقامات کرملین نیز مصالحهٔ ملی نجیب را با شاخ و برگ جدی تبلیغ می نمودند و گوربا‌چف پیشنهاد کرد که مصالحهٔ ملی بایستی به(**آشتی ملی**) تبدیل گردد.

نجیب، **شورای سراسری زنان** را بیشتر از پیش انکشاف داد و(**کندک زنان**) را به کمک خاد و سرمایهء خاد تأسیس کرد، هدف این کندک نظامی آن بود که در جبهات، خوشگذرانی و عیاشی سربازان را مهیا سازد تا آنها فرار را برقرار ترجیح ندهند. قوماندان این کندک زنی بنام(**شفیقه رزمنده**) بود که یک پرچمی دوآتشه و عضو KGB دانسته میشد و همیشه سروکارش با مشاورین روسی و تماس مستقیم با مقامات کرملین بود، و همین گونه (**کلوپهای زنان**) را تأسیس کردند که فقط دوره هایی از رقص و پایکوبی و فحاشی را برای زنان و دختران می آموختند. نجیب، برای اینکه نشان بدهد که حکومت او یک سیستم دموکراسی را در اهداف خویش شامل ساخته است، (**لویه جرگهء**) قلابی را بمیان آورد و (**قانون اساسی**) نامنهادی را به تصویب رسانید و اعلام داشت که افغانستان یک کشور اسلامی است و دین مقدس اسلام دران رسمیت دارد!

نجیب به خاطر کلاه گذاشتن برسرملت افغانستان و فریب و اغوای مجاهدین اعلام کرد که حکومت مردم را پدید می آورد و افراد غیر حزبی را در قدرت سهیم میسازد، و برای این منظور کشتمند را که صدراعظم بود، تنزیل رتبه داده و یکی از منشی های کمیتهٔ مرکزی تعیین نمود و بجای آن (**حسن شرق**) را که عضو**KGB** و کمونیست آزاد بود به حیث صدراعظم تعیین نمود و اورا به عنوان یک فرد غیر حزبی معرفی نمود.

حسن شرق، کابینهٔ خویشوا اعلام کرد و وزارتهای داخله، دفاع، امنیت و خارجه را بحال خود گذاشته و یک تعداد افرادی را که اکثرا مجهول الهویه بودند بنام اشخاص بیطرف و غیر حزبی در کابینه شامل ساخت.

داکتر نجیب برای بقای خویش یکی از کارهای مهمی را که روی دست گرفت، همانا **تفرقه اندازی** و زهر پاشی بین ملیت های ساکن درافغانستان بود که بعد ها نتایج سنگین و وحشتناکی برای مردم افغانستان حادث کرد او فرقهٔ ۵۳ را در زون شمال افغانستان به **جنرال دوستم** که یک ملیشهٔ ازبک بود، تفویض کرد و با مهیب ترین سلاحهای قاتل آنرا تجهیز نمود تا بدینوسیله برملیت های دیگر تفویق بیابد، جنرال دوستم یک عنصر بی سواد و دایم الخمر بود که به اندازهٔ یک ذره ای از عطوفت و عقاید اسلامی در دل او موجود نبود و تقریبا در تمام ولایات افغانستان دست به جنگ و قتال زده بود و بخاطر پول بیشتر کشتار بیشتر انجام داده بود و مسلمانان افغانستان او را بنام(**گلیم جم**) می شناختند! وبخاطر آنکه دوستم بهانه ای برای اصطکاک و تصادم داشته باشد، (رسول پهلوان) را که زمانی قوماندان محبس

پلچرخی بعد از **سیدعبدالله** مقرر شده بود و زندانیان به او لقب (بی خدا) داده بودند به جوزجان روانه کرد و غند نظامی برایش منظور کرد و بدینوسیله تضاد و دشمنی را در میان قوم ازبک شعله ورساخت که بعد ها فجایع جانکاهی پدید آورد.

نجیب، در قندهار، (عصمت مسلم) را به حیث قوماندان قطعات قومی و ملیشه یی تا دندان مسلح کرد و دست آزاد داد، او با چور و چپاول و تجاوز و بربریت، سرمایه های کلانی اندوخت و زنهای متعدد گرفت و خواب و خور مردم را سلب کرد.

و همینگونه، (جبار قهرمان) را در هلمند قوماندان قطعهٔ قومی تعیین نمود و بعدا لوای قومی به او تفویض گردید، او شخص متعصب و نشنلیست بود و معتاد به تریاک و حشیش و هیرویین و درمناطق خویش زرع و کاشت تریاک را عام کرد و مردم را به هیروئین و چرس و مواد مخدر معتاد ساخت.

و همچنان در حیرتان، جنرال مؤمن را که تاجیک بود، به فرقهٔ ۷۰ منصوب و با سلاحهای مدهش آمادهٔ نبرد ساخت و در قندوز جمعهٔ احک را به فرقه ٥٤ تعیین نمود.

نجیب با این توطیه ها و دسیسه ها توازن قواء را در ولایات افغانستان برهم زد و اصطکاک ها و تضادها و تصادمهای خونینی را بار آورد و مردم را از محور وحدت و یکپارچگی بیرون کشید و در دایره های ملیت پرستی محدود ساخت.

در دوران حکومت نجیب، گورباچف به ارتش سرخ دستور داد تا در مدت یکسال کمر مجاهدین افغانستان را خم نمایند، این اخطار گورباچف، تمامی خطهٔ مبارک افغانستان را به ویرانهٔ مدهشی مبدل کرد.

کمونیست های خلقی و پرچمی تهاجمات وسیع و خانمان براندازی را همراه با قشون سرخ درافغانستان روی دست گرفتند، و تمامی قصبات و قریه ها و شهر هاو ولایات آماج حملات وحشیانهٔ روسها قرار گرفت و با آخرین توانی که در خویش احساس مینمودند از هیچگونه بربریتی دریغ نکردند، گورباچف اولین رهبر شوروی بود که برای درهم شکستن نیروی مقاومت در افغانستان از سلاحهای مرگبار و وحشیانهٔ کیمیاوی استفاده بعمل آورد و هزاران هزار هم میهنان شریف و بی گناه افغانستان را معیوب و به شهادت رسانیدند، مگر به لطف ایزد متعال ملت مجاهد و همیشه در سنگر افغانستان که عزم قاطع گرفته بودند علیه شوروی و ارتش خونخوار او برزمند با قبول هرگونه رنج و مصیبتی از میدان در نرفتند و با جذبات قوی تر و ایمان راسخ تر علیه ارتش سرخ مردانه رزمیدند و اسطوره های بزرگ آفریدند. در ۱۲ می سال ۱۹۸۵ شوروی به ولایت کنر حمله آورد و تلفات و صدمات سهمگینی بر پیکر مسلمانان شجاع افغانستان وارد نمود و درماه جون ۱۹۸۵ در پنجشیر تهاجمات وسیع را سازماندهی نموده کماندوهایش را پیاده کرد، اما با رشادت و قهرمانی های مردم مجاهد ضربات سهمگینی را متحمل شدند

و یکی از جنرال های پرچمی بنام احمد الدین قوماندان قول اردوی رژیم کابل بدیار عدم رهسپار گردید.

مجاهدین اضافه از ٤٠ طیارهٔ جنگی دشمن را در میدان هوایی شیندند نابود نمودند که در نوع خویش بیسابقه بوده و نجیب و حواریون آنرا سخت برآشفته ساخت.

نمایندهٔ سازمان ملل(دیگو کوردویز) که از سال۱۹۸۲ نمایندهٔ خاص سازمان ملل در امور افغانستان انتخاب شده بود، توانست بگونه غیر مستقیم مذاکراتی میان پاکستان و حکومت نجیب در ژنیو آماده بسازد، تا مقدماتی باشد برای خروج شوروی از افغانستان.

(دیگو گوردویز) چندین سال متواتر کوشش های فراوانی نمود تا بالاخره در دور پنجم مذاکرات، نمایندهء شوروی اظهار داشت که حاضر است تحت تضمین هایی بین المللی از خاک افغانستان خارج شود، مشروط به اینکه امریکا و جهان غرب از حمایت مجاهدین افغانستان دست بردارند؛ در فبروری۱۹۸۶، گورباچف افغانستان را **(زخم ناسور)** توصیف نموده و یکی از روزنامه های شوروی بنام (اکنیوک) چاپ ماسکو، جنگ افغانستان را برای شورویها یک (جنگ کثیف!) نامید.

در اواخر ماه اکتوبر ۱۹۸۷ گرباچف اعلان نمود که نیروهای شوروی بتاریخ ۱۵ می ۱۹۸۸ خاک افغانستان را ترک میکنند و در ظرف ده ماه قشون شانرا به گونهٔ کامل به روسیه احضار خواهند کرد.

جهاد افغانستان یا رحمتی برای بشریت

روسیهٔ شوروی این ابرقدرت جهنمی و ستمگر که با ایدیالوژی کفر و شرک و بی خدایی و همیاری و همرزمی اجیران سنگدل و بی عاطفهٔ خلقی و پرچمی برخطهٔ مبارک افغانستان یورش آورده بود، و علیرغم دارا بودن وسایل مدرن و تخنیک و تکنالوژی پیشرفتهٔ نظامی و داشتن اقتصاد جهانی و سیطره و آقایی و حکمرانی برنیمهٔ دنیا، بالاخره در مقابل عظمت ملت برهنه پای افغانستان بزانو افتیده و در مقابل چشمان حیرت زدهٔ بشریت با شرمساری و سیه رویی مجبور به هزیمت و شکست تاریخی گردید، و آنهمه آرمانهای پلیدی که در دل داشتند و آنهمه افکار شیطانی ایکه در سر می پروراندند، به یکبارگی نقش برآب گردیدند!

این معجزه تاریخ و تشعشع ایمان بلند برهنه پایان افغانستان بود که در عصر کنونی پرده از اعجاز قرآن بزرگ برداشت و به جهانیان ثابت کرد که سلاح ایمان و عقیده و تعهد، بالاترین سلاحهاست و در هرعصر و زمانه تمسک بآن نجات دهندهٔ انسانها و نسل های مظلوم جهان است، مگر دریغا، که هنوز هم دشمنان بشریت، دشمنان دین پیامبر(ص) با وقاحت و بیشرمی می خواهند در ذهنیت ها چنین القاء کنند که گویا عقب گرد ارتش سرخ از خطهٔ افغانستان به میل و ارادهٔ گورباچوف و امریکا و امثال آنها بوده است و دراینجا میخواهند با بغض و عنادیکه در مقابل دین مبین اسلام دارند از نیروی قهار جهاد ملت

مؤمن افغانستان چشم بپوشند و خونهای دو ملیون شهید گلگون کفنی که دراین راه بذل آرمان و عقیده الهی ساختند نادیده بگیرند، و ملیونها انسانی را که در این راه مهاجر و معیوب شدند، به نظر حقارت بنگرند.

تجاوز روسیهٔ شوروی در افغانستان نه تنها ملت مظلوم افغانستان را آماج اهداف شوم و پلید خویش گردانیده بود، بلکه منافع تمامی بشریت را در کره زمین به خطر جدی و محتوم مواجه ساخته بود روسها اگر در افغانستان توفیق می یابیدند و تمامی موانع را عبور میکردند و لجام بر سلحشوران این کشور مسلمان میزدند، بدون تردید برتمامت جهان سیطره پیدا مینمودند و آنگاه نه امریکایی باقی میماند و نه جهان غربی، ایدیالوژی کمونیزم، ایدیالوژی شرک و بی خدایی بود، ایدیالوژیی که علیه تمامی معیار های فطرت و قوانین برحق انسانی و متعالی میرزمید. جهاد افغانستان، منبعث از دستورات قرآن و تعالیم والای اسلام عزیز بود که در مقابل این ابر قدرت وحشی در مقابله برآمد و نه تنها افغانستان را از یوغ اسارت دشمنان بشریت نجات داد، بلکه جهان و جهانیان را از وحشت و بربریت روسها رهانید.

در حقیقت جهاد بزرگ فرزندان توحید در افغانستان رحمت برای تمام بشریت بود!

این یک امر موجه است که شوروی اهداف آزمندانهٔ اقتصادی داشت و میخواست با عبور از افغانستان شاهرگ اقتصادی جهان را مهار کند و برتمامت دنیا سیطره بیابد، این اهداف هرگز برآورده نمیشد تا موانع عقیدتی را از سرراهش برنمیداشت، بدینطریقه اولاً با عقاید مسلمانان افغانستان به تصادم در آمد و جنگ روس ها با مردم افغانستان در بدوامر یک جنگ عقیدتی تمام عیار بود، جنگ اسلام و کفر، جنگ مؤمن و کافر، جنگ شیطان و یزدان!

دراین قسمت ضرورت احساس میشود تا اندکی به عقب برگردیم و به روایت تاریخ جهان ثابت کنیم که جهاد بزرگ افغانستان رحمت برای بشریت بود و شورویها زمانیکه به خطهٔ خونبار افغانستان هجوم آوردند، ابرقدرت واحد بین المللی بودند و هیچکسی یارای مقابله با آنها را در خویش نمی دید، و فقط اسلام بزرگ بود که در مقابل این اهریمن تا دندان مسلح ایستاد و جهان را از سیطرهٔ کفر و بدعت و تباهی نجات داد.

پیروزی جهاد و پایان جنگ سرد:

زمانیکه جنگ جهانی دوم پایان یافت تمامی کشورهای جهان در فکر اعمار مجدد سرزمین هایشان برآمدند و در بودجه های نظامی خویش کاهش چشمگیر و فوق العاده ای رونما ساختند، زیرا مبارزه بافقر و بیماری و احیای مجدد را در سرلوحهٔ کارشان قرار داده بودند، امریکا نیز نه تنها در بودجهٔ نظامی خویش بلکه در تعداد عساکرش یک کاهش قابل ملاحظه بعمل آورد، مگر روسها از این تخفیف بودجه نظامی امریکا، حداعظم استفاده را بردند، روسها نه تنها در بودجهٔ نظامی شان کاهش ندادند، بلکه

قدرتمند کردن و مجهز ساختن و وسعت بخشیدن آنرا عجولانه روی دست گرفتند و از سوی دیگر تسلط شانرا براروپای شرقی بیش تر ازپیش استحکام بخشیدند و در غلبه یافتن برکشورهای ایران، ترکیه و یونان تلاش های وسیع و تمام عیاری را از خویش بروز دادند که در نتیجهٔ آن جبهه گیری با طیف وسیع علیه امریکا بوجود آمد.!

امریکا مجبور شد که در مارچ ۱۹٤۷ (**ترومین دکتورین**) را اعلام کند، تا بدینوسیله علیه روسیهٔ شوروی خودش را آماده سازد و راه جولان کمونیزم را از طریق ایران و ترکیه و یونـان بـه موانع دچار بسازد، بعداً در ۱۹٤۹ ممالک اروپای غربی را در سازمان دفاعی (**نـاتو**) منسجم نموده و در اروپا جلو پیشروی و دست اندازی روسها را دیوار کرد؛

درحقیقت روسها بعد از جنگ جهانی دوم ، فکر سیطره بردنیا را از **هتلـر** بـه الهام گرفته بودنـد و بخاطر رسیدن به این مأمول دونقطهٔ دنیا از همه مهمتر برای آنها جلوه میکرد؛ یکی **اروپای غربی**، بخاطر دستیابی به مغز های متفکر و تکنالوژی پیشرفته و دیگر **خاورمیانه** بخاطر سیطره برچشمه های خدا داد نفت، به همین جهت روسها میخواستند با نفوذ از طریق ترکیه و ایران و یونان بـه شـرق میانـه راه یـابند و باواکنش امریکا با این اهداف شوروی ها، نطفهٔ جنگ سرد در دنیا بسته شد و جبهـه گیریـها در مقـابل یکدیگر به تدریج گسترده تر و حادتر گردیدند.

زمانیکه روسها راه رسیدن خویشرا به سوی اروپا و شرق میانه مسدود یافتند، لاجرم بـه سـوی شـرق دور متوجه گردیدند و در فبروری ۱۹۵۰ بـا کشـور پـهناور چیـن معـاهده تسـاند و همبسـتگی بـه امضـاء رسانیدند و در جون ۱۹۵۰ با بهانه قراردادن کوریای شمالی از آنجا به کوریای جنوبی حملـه ور شـدند، امریکا بخاطر نجات کوریای جنوبی، پایش دراین جنگ گیر افتاد و جنگ مهیب در آنجا آغاز گردیـد، بعد از سپری شدن چند ماه، چین هم دراین جنگ به همنوایی شوررویها شامل گردید و یک حالت فـوق العاده بحرانی و پیچیده و خطرناک را در جهان بار آورد.

روسها دراین جنگ مهیب و وحشتناک باگسیل عساکر، اسـلحه و مشـاورین ورزیـده، کشـور هـای چین و کوریای شمالی را پیوسته و مسلسل مددمیرسانیدند و کاملاً مسرور بودند ازینکه حالامی توانستند ضربات مدهش اقتصادی و نظامی بر پیکر امریکا وارد بیاورند تا امریکا نتواند در اروپـای غربـی و شـرق میانه جلو پیشروی روسها را سد بسازد، بدیهی است که همبسـتگی روس هـا و چینـایی هـا بـرای امریکـا پریشان کننده بود، فلهذا امریکا برای درهم شکستاندن مقاصد و اهداف روسـها در شـرق میانـه، تشکیل **یک بلاک منظم اسلامی** را در خاور میانه علیه روسها از ضروریات پنداشت تا کشورهای خاور میانه را همانند اروپای غربی علیه روسها متحد بسـازد، امریکـا میدانسـت کـه در شـرق میانـه تمامـاً کشـور هـای اسلامی موقعیت دارند و بجز ایدیالوژی اسلام هیچ نیروی دیگری نمـی توانـد در آنجـا علیـه ایدیـالوژی کمونیزم و اهداف روسها مقاومت داشته باشد، باین جهت در اپریل ۱۹٥٤ به استشـارهٔ امریکـا، ترکیـه بـا پاکستان معاهدهٔ امداد با همی به امضـا رسـانید کـه بعـداً بـا شـمولیت ایـران و بغـداد در نوامبر ۱۹٥٥ بـه

صورت«**پکت بغداد**» تبارز کرد، روسها از تشکیل پکت بغداد بهراس افتیدند، زیرا برای آنها مبرهن بود که این بلاک اسلامی با پشتیبانی امریکا بزودی یک حقیقت ملموس خواهد شد و باندک زمانی ایالتهای مسلمان نشین آسیای میانه را در خواهد نوردید و آنها علم بغاوت و عصیان برخواهند افراشت، زیرا این مناطق در حقیقت از نظر روسها خیلی آسیب پذیر بودند، طوریکه شورویها در نزدیکی آنها موجودیت یک بلاک مستحکم اسلامی را به هیچ وجه برداشت کرده نمی توانستند، این موضوع سبب شد که روسها به سرعت زیاد متوجه افغانستان شوند و با این کشور تعلقات نزدیک و صمیمی برقرار نمایند.

افغانستان با هندوستان نیز از روابط فوق العاده صمیمی بهره مند بود، به این جهت یک سازش میان روسها، افغانستان و هندوستان در جنوب آسیا به میان آمد.

اهداف و مقاصد بنیادی این سازش، متوقف ساختن یک بلاک منظم اسلامی بود، به همین جهت روسها با دور کردن افغانستان خواستند در میان کشورهای اسلامی تضاد و پراگندگی ایجاد کنند، مصر، سوریه و بعضی کشورهای دیگر عربی نیز با تشکیل یک بلاک منظم ومستحکم و قدرتمند اسلامی مخالف بودند، زیرا مصر، اندوهگین بود که چرا بجای کشور مصر، در منطقه به عراق آقایی داده شده است، به این طریق به اثر نفاق و دودستگی های ذات البینی کشورهای اسلامی پروسهٔ نضج و استحکام یک بلاک اسلامی به موانع عدیده دچار گردید و روسها از مواقع طلایی برای نفوذ در کشورهای اسلامی بهره مند گردیدند و بآسانی توانستند، در کشور های مصر، یمن و شام اثر و رسوخ پیدا کنند.

تا اوایل ۱۹۵۷ جبهه گیری امریکا و روس در شرق میانه شدت بیشتر اختیار کرد و در ۵جنوری ۱۹۵۷ امریکا برای جلوگیری از نفوذ شوروی در شرق میانه**(دکتورین ایزن هاور)** را اعلام کرد، دوهفته بعد از آن روس و چین به طور مشترک اعلامیه صادر کردند و اعلام داشتند که در مناطق خاور میانه علیه مقاصد و اهداف امریکا به مقابله برخواهند خاست به این ترتیب در شرقمیانه روسها و چینایی ها هردو در مقابل امریکا قد برافراشتند که بروز یک جنگ عالمگیر را نشاندهی میکرد.

ناگهان در این دوره، میان روس و چین بالای موضوع**(منگولیای خارجی)** اختلافات شدید بمیان آمد، چینی ها ادعا داشتند که منگولیای خارجی بخشی از خطهٔ چین است که در **۱۹۱۲ بوسیلهٔ روسها** غصب گردیده است و از سوی دیگر بتدریج میان چین و هندوستان بالای موضوع**(تبت)** اختلافات حاد و بغرنج تبارز کرد و چینی ها اذعان داشتند که تبت جزء خاک آنها می باشد، طوریکه در ۱۹۵۸ انگلیس ها آنرا به زور تصاحب کرده بودند و برای هندوستان، ادعای چین بالای منطقهٔ تبت غیر قابل قبول و برداشت بود بدینترتیب روسها و هندیها هردو دشمن چینگردیدند، یا به عبارهٔ دیگر اتحاد روس و چین برعلیه امریکا به شکست انجامید. حالا کشور چین سعی داشت تا زمینهٔ تصادم روسها و امریکایی ها رامساعد سازد، تا هردو به شدت تضعیف گردند، لیکن روسها تاحدودی می توانستند با امریکا مقابله داشته باشند.

در جولای ۱۹۵۸، کشور عراق به استقبال یک کودتای خونین رفت و پکت بغداد نیز در هم شکسته شده غیرموثر گردید و روسها در شرق میانه کارهای شانرا نیمه تمام گذاشتند، همزمان با آن نیرنگ دیگری را بازی کردند و به جهان اعلام نمودند که: تاروسها و امریکایی ها به تفاهم نرسیده اند، **هیچگاه صلح جهانی در دنیا تصمین شده نمی تواند.**

در اواخر ۱۹۵۹ میان رهبران هردو ابر قدرت ملاقاتی در **(کمپ دیوید)** صورت گرفت لیکن در آغاز سال ۱۹٦۰ بعد از درهم ریختن پیمان **(یوتو)** میان هردو کشور صف آرایی و جبهه گیری تشدید گردید و در ۱۹٦۱ روسها **«دیوار برلین»** را اعمار کردند و شدت این صف آرایی را مضاعف ساختند، بعداً در اواخر ۱۹٦۲ زمانیکه روسها تصمیم گرفتند در **(کیوبا)** میزایل های اتمی نصب نمایند، امریکا برای یک جنگ مهیب آماده گردید، و اعلام یک جنگ موقت اتمی را صادر کرد. این اخطار امریکا، روسها را تکان داد و بیدرنگ ارادهٔ نصب کردن میزایل ها را معلق و معوق گذاشتند، بعد ازین حادثهٔ شدت صف آرایی و جبهه گیری هر دو ابر قدرت به سستی گرایید و جنگ سرد رو به سردی نهاد.

دراین دوران، اختلافات ویتنام شمالی با ویتنام جنوبی در اوایل دههٔ ۱۹٦۰ وضع خطرناکی به خود گرفت، امریکا برای دوست متحدش، ویتنام جنوبی گسیل مشاورین نظامی را افزایش داد و بعداً با فرستادن دسته های ارتشی جنگ را در آنجا شدیداً شعله ور گردانید، چین نیز برضد امریکا گسیل قشون چینی را به ویتنام شمالی بگونهٔ مسلسل آغاز کرد و ویتنام شمالی را مدد رسانید امریکایی ها در ویتنام فقط چین را یگانه دشمن خود می پنداشتند که برعلیه امریکائی ها به فعالیت نظامی دست زده اند روسها به تشویش افتادند که چینائی ها در کمک رسانیدن به کمونیستان ویتنامی دیر یا زود از آنها جلو خواهند افتید و اتوریتهٔ نظامی روسها را تحت الشعاع قرار خواهند داد، فلهذا بعد از سال ۱۹٤٦ او هم به مدد رسانیدن ویتنام شمالی برضد امریکا همت گمارید تا سال ۱۹٦۷ امریکا بصورت وخیمی پایش در تلک ویتنام گیر کرده بود، روسها و چینایی ها هردو باگسیل ارتش، سلاحهای مدرن و مشاورین امور جنگی، ویتنام شمالی را برای امریکا به یک جهنم سوزان مبدل ساختند، بالاخره امریکا متیقن گردید که این روسها هستند که زمام امور جنگ را بعهده گرفته اند و آنها را دراین مصیبت عظیم مبتلا ساخته اند، زیرا امریکا ازنگاه اقتصادی و نظامی ضربات خورد کننده یی را متقبل گردیده بود و کشتار عساکرش در ویتنام، مخالفتهای شدید اجتماعی را در امریکا بار آورده بود و مردم امریکا سخت در مضیقه های بزرگ گرفتار گردیده بودند، به این جهت در سال ۱۹۷۱ با وساطت پاکستان با چین **(قرار داد صلح)** را به امضا رسانید، و کشور چین را از کنار شوروی کاملاً دور کرد.

هماغوشی امریکا و چین بطور قطع نقشهٔ سیاسی جغرافیایی جهان را می توانست یکسره مبدل **نماید فلهذا** در دسامبر ۱۹۷۱ روسها با هندوستان سازشی را روی دست گرفتند، هندوستان بر پاکستان حمله آور گردید تا جزای وساطت او را در کف دستش بگذارند، پاکستان بدو پارچه مجزا شد و بنگله

دیش از پاکستان جدا گردید، روسها و هندیها تصمیم داشتند که کشمیر را در تصرف آورده رابطهٔ زمینی پاکستان و چین را برهم زنند و اضافه برآن بسهولت بتوانند در بحرهند راه یافته منطقهٔ خلیج را تحت سیطرهٔ خود قرار دهند، لیکن قبل از عملکرد این پلان تحت البحری های امریکا در بحر هند رسیده لنگر انداختند و برپلانها و نقشه های روسهاو هندیها خط بطلان کشیدند. اما بازهم روسها و هندیها به اصطلاح خود شان را نباختند و از طریق همنوایی با افغانستان در عدم استحکام پاکستان سعی فراوان به خرچ دادند، در سال ۱۹۷۵ زمانیکه امریکا ازجنگ ویتنام به ستوه آمده بود باشرمساری تمام خارج گردید، این ناتوانی امریکا، روسها را جری تر و جدی تر ساخت وبا یونیفارم کیوبایی در «**علاقهٔ انگولا**» به پیش قدمی (**سیاسی جغرافیایی**) خویش آغاز کردند، روسها بذریعهٔ افواج ویتنام نیز تصمیم داشتند چنین پیشقدمی را در جنوب شرق آسیا نیز داشته باشند، مگر ارتش چین در کمودیا پیشقدمی روسها را متوقف کرده بودند.

بهرصورت مداخله و پیشقدمی روسها در (انگولا) همچنان ادامه پیدا کرد وروسها در ۱۹۷۷ به «**ایتوپیا**» و بعداً در ۱۹۸۷ به **افغانستان** رسیدند(خلقی ها وپرچمی ها به قدرت رسیدند) دوماه بعد از آن **یمن** شمالی و جنوبی نیز تحت نفوذ شوروی در آمدند.

امریکا برای تحت کنترول در آوردن اوضاع ،میان مصر و اسراییل در سپتامبر ۱۹۸۷ (**قرار داد صلح**) را به امضا رسانید، این قرارداد، روسیهٔ شوروی را به شدت شوکه داد و سخت عصبانی و مشتعل گردانید، رهبر روسیه عجولانه به(باکو) سفر کرد و خطابه ای بسیار خشمگینانه ایراد نموده ، اشاره به براندازی تخت طاووس شاه ایران کرد! و همزمان با آن اعلام کرد که کمودیا بوسیلهٔ ارتش ویتنام اشغال خواهد شد!

دراواخر سال۱۹۷۸ روسها مصمم گردیدند که در جنوب شرق آسیا به پیشقدمی سیاسی جغرافیایی آغاز نمایند تا بحر هند را تحت تسلط خویش در بیاورند.

تاکنون اقمار روسیهٔ شوروی، امریکا را در تمام جهان به شدت آواره و پریشان ساخته بودند که ناگهان در فبروری ۱۹۷۹ آتشفشان انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی انفجار کرد.

از یک جهت امریکا شانس آورده بود که چین در فبروری ۱۹۷۹ بالای ویتنام حمله آور شده و پیشقدمی سیاسی جغرافیایی روسها را بسوی شرق توقف داده بودند، لیکن از جانب غرب هیچ رقیب قدرتمندی بمانند چین در مقابل روسها موجود نبود، توجه امریکا بیشتر برای نجات بحر هند از تسلط روسها متمرکز شده بود که ناگهان در دسامبر ۱۹۷۹ (**نکاراگوا**) در سیطرهٔ کمونیستان در آمد، روسها رژیم طرفدار امریکا را در آنجا سرنگون ساخته بودند که اینهم در حقیقت یک پیشقدمی سیاسی جغرافیایی به حساب آمده می توانست اینک با سقوط نکاراگوا، تمام امریکای وسطی در مظان یک خطر حقیقی قرار گرفته بود و حدس زده می شد که بزودی در دامن روسها سقوط خواهند کرد، زیرا

حالات و اوضاع روز بروز در حیطهٔ کنترول روسها در می آمد، در نوامبر ۱۹۷۹ محصلین پیرو خط امام سفارتکاران امریکایی را در ایران به گروگان گرفتند و ناتوانی و ضعف و زبونی امریکا را بیشتر از پیش به جهان مبرهن ساختند، امریکا چنان پانیک و دستپاچه گردیده بود که توان آنرا در خود نمیدید تا بصورت عاجل قشونی در منطقهٔ خلیج پیاده سازد و فقط نوعی تبلیغاتی را بکار انداختند که افواج(**سریع العمل**) آن ها منسجم گردیده و بزودی به حرکت در خواهند آمد، متخصصین امور نظامی جهانی می دانستند که برای آماده ساختن چنین یک ارتشی لااقل سه سال تمام ضرورت مبرم احساس میشود، هنوز امریکا ازین زخمهای مذلت آمیزی که ایران به او میزد بخود می پیچید که در نوامبر ۱۹۷۹ روسها علناً بر افغانستان اسلامی لشکر کشی نموده و تمام قوانین بین المللی را حاشا کردند، این تجاوز عریان ارتش سرخ در افغانستان ناتوانی و زبونی امریکا را کاملاً در جهان مبرهن گردانید، در این عصر فقط روسها بزرگترین قدرت جهنمی در دنیا شناخته می شدند، بخاطر آنکه هیچ کشوری قادر نبود جلو پیشقدمی های سیاسی جغرافیایی روسها را بگیرد. و بیم آن میرفت که ارتش سرخ از افغانستان به پاکستان وارد شود و این گمان زمانی به یقین مبدل گردید که در اوایل جنوری ۱۹۸۰ خانم اندرگاندی از طرفداران شوروی، نخست وزیر هندوستان گردید و دنیا باور نمود که حالا پاکستان همانند پولیند دچار تشتت و پراگندگی خواهد شد.

مسلماً اگر روسها پاکستان را درمی نوردیدند و خود شان را در کنار افواج هندی میرسانیدند. غلبهٔ آنها در بحرهند کاملاً مسجل می شد، بعداً با سیطره برتنگهٔ هرمز و چشمه های نفت خلیج، شاهرگ اقتصادی اروپای غربی و جاپان را منقطع می ساختند، علاوه بر آن، باعملکرد این پلان، روس و هندوستان چین را در محاصره گرفته ناتوان می ساختند، به این جهت (داکتر هنری کسینجر) وزیر خارجهٔ امریکا که در سال ۱۹۷۱ سازش روسها را برعلیه پاکستان یک تجربهٔ شخصی میدانست، بعد از برسر اقتدارآمدن خانم اندرگاندی واضحاً گفت که حالا سازش هندوستان با روس برعلیه پاکستان یک خطر حقیقی و ملموس به حساب می آید، به همین جهت امریکا و حواریون آن برای نجات پاکستان تلاشهای فراوانی را بکار بستند.

امریکا برای نجات شرقمیانه و پاکستان از تجاوز فردای روسیه(**دکتورین کارتر**) را اعلام نموده و علناً گفتند که امریکا دراین مناطق برای تحفظ منافع خویش حتی برای جنگ محدود اتمی نیز آماده می باشد! علاوه بر آن ، امریکا، روابط خویشرا با چین با تقدیم کمپیوترهای پیشرفته و مدرن، مستحکم تر ساخت، تا چین بتواند جانب پاکستان را در مقابل شوروی نگاهدارد. همچنان روابط امریکا را با مصر نیز تحکیم بخشید و برعلاوهٔ اینها، امریکا در تبدیل نمودن جزیرهٔ (دیگوگارشیا) به یک پایگاه وسیع و عظیم هوایی و بحری، سرعت عمل بیشتری به خرج داد و در بحر هند تعداد کشتی های جنگی اش را دو چند نمود و در تشکیل افواج (سریع العمل) خویش نیز سریعاً وارد عمل گردید. بازهم اکثریت متخصصین

امور نظامی در دنیا حتم داشتند که هیچ قدرت جهانی راه رسیدن روسها را به بحر هند سد ساخته نمی تواند، یک دپلومات عالیرتبهٔ امریکا به صورت واضح حکومت را هوشدار داد که امریکا بایستی از در مصالحت پیش آمده و با روسها کنار بیاید اگر چیزی بچنگ آید بان بسنده نماید.

ظاهراً این مشوره صائب بود، بخاطریکه پاکستان حقیقتاً در کمین خطر از سوی هندوستان و روسیه قرار داشت، از یکسو ارتش پاکستان در مقایسه با هندوستان از صلاحیت اندکی بهره مند بود و از جانب دیگر با سلاحهای مندرس و قدیمی تجهیز شده بود و از سویی هم وضع اقتصادی، پاشان و اوضاع داخلی درانرشی و تضاد های درونی شدیدی بسر میبرد و هیچگاه گمان برده نمی شد که درمقابل فشار روز افزون روس و هندوستان بپا خاسته بتواند زیرا ساختار جغرافیایی پاکستان که سرزمین هموار و غیر کوهستانی بود بیشتر از پیش این کشور را صدمه پذیر ساخته بود و توان مقاومت را اندک جلوه میداد.

در چنین اوضاع و احوال که امریکا همه راهها را سد سدید میدید و از هر جهت فروپاشی امریکا و پاکستان و از دست رفتن بحر هند را باور نموده بود، مسلمانان شجاع و نا آشنا با نام بردگی و غلامی در افغانستان بپا خاستند و با برآوردن نعره های تکبیر که پشت کفار و دشمنان بشریت را میلرزانید به جهاد مقدس رنگ و تنوع دیگر بخشیدند، با آنکه دستان شان کاملاً تهی بود با یگانه قدرت نظامی جهان متصادم گردیدند، و از همین جاست که به معجزهٔ جاودانی قرآن پی می بریم، معجزه ایکه جهان را دگرگون کرد، افکار و اندیشه ها را دگرگون کرد، دراین دورانی که همهٔ گیتی دچار رعب و هراس شده بودند و ابرقدرت روس میخواست بر تمامت زمین دست یابد، ناگهان با سلاح ملکوتی ایمان فرزندان توحید مقابل میشود، با معنویت و اراده های شکست ناپذیر، وبا تیزس و دکترین اسلام یعنی جهاد، دکترینی که هرگز کهنگی ندارد و در هرعصرو در هرزمانه ای، عمل به آن و تمسک به آن باعث نجات و پیروزی عظیم میگردد. مجاهدین موحد چنان دمار از روزگار این ابر قدرت خدا نشناس برآوردند که جهانیان نظاره گر را دچار بهت و حیرت کردند، مجاهدین مسلمان و کافر ستیز که سرشار از جذبات ایمان و شهادت بودند بزودی در اکثر مناطق روستایی، روسها و اجیران خلقی و پرچمی او را در هم شکستند و کنترول آنرا در ید قدرت خویش در آوردند و افواج درندهٔ روسی و خلقی و پرچمی را در شهر ها به محاصره کشیدند. دنیا ازین فداکاری ها و شهکاریهای غیر قابل تصور مجاهدین چنان متأثر گردیدند که مجبور شدند به عظمت این قوم شجاع سر تسلیم خم نمایند، زیرا به اندازهٔ یکقدم به روسها اجازه ندادند که پیشروی نمایند و جهان را به مخاطره اندازند روسها برای در هم شکستن مقاومت و فداکاریهای بی بدیل مجاهدین افغانستان ظلم و بربریت را در نهایت اوج آن رسانیدند، هزاران هزار انسان مظلوم و معصوم را بیرحمانه به شهادت رسانیدند و ملیونها افراد دیگر را مجبور به ترک خانه و کاشانه و مهاجرت های تاریخی و بی سابقه کردند.

مقاومت بی همتای امت مسلمان افغانستان در مقابل ستمگریهای وجدان سوز روسها، روحیه و مورال امریکا را بلند برد، و در اوایل سال ۱۹۸۱ تمامی شرایط پاکستان را قبول نموده مطابق بدر خواست حکومت پاکستان ترسیل مدرنترین سلاحها را به پاکستان آغاز کرد و با امداد اقتصادی سرسام آور ۳،۲ بلیون دالر این کشور را بپا ایستاده نمود، اردوی پاکستان را مدرنیزه کرد، و از سوی دیگر امریکا قوای نظامی خودش را تجدید و آرایش نمود، در تعداد نظامیانش افزایش زیادی بعمل آورد، افواج سریع العمل خود را کاملاً آماده گردانید و از سوی دیگر با نصب کردن میزایل های (کروز) و (پریشنگ) در اروپای غربی مبادرت ورزید و برعلاوهٔ اینها، توجه جدی در تجدید قوای نظامی مصر و چین نیز مبذول داشت. با بروز جنگ ایران و عراق، یک موقع و فرصت طلایی برای امریکا فراهم آمد تا در مناطق خلیج، اثر و رسوخ خود را وارد بکند و برای قشون سریع العمل خویش تسهیلات بحری و هوایی بیابد.

زمانیکه برژنف و اندروپوف در آرزوی فتح افغانستان، حسرت بدل از دنیا رفتند چرننکو در فبروری ۱۹۸٦ به رهبری روسیه نایل گردید، او همان شخصیت قسی القلب و ستمگری بود که در دهۀ ۱۹۳۰، جنبش آزادیخواهی مسلمانان با سماچی آسیای میانه را در نهایت بی دردی و قساوت در هم شکسته بود، او در موقع تدفین اندروپوف حتی از حرف زدن با جنرال ضیاء رهبر نظامی پاکستان نفرت و انزجار نشان میداد، لیکن با تمام بربریت و قساوت که خاصه و ویژهٔ او بود، باز هم جذبۀ جهاد مردم مسلمان افغانستان ذره ای به کاهش نگرایید، بلکه بیشتر از پیش مشتعل تر گردید، دورهٔ چرننکو در افغانستان، یک محشر کبری بود که بر ملت بیدفاع و مظلوم افغانستان سپری شد، مجاهدین با صبر و شکیبایی در هر آزمایش سرافراز و استوار قامت برافراشتند و بالاخره در مارچ ۱۹۸۵ چرننکو، ناکام و نامراد بدیار عدم رهسپار گردید، برژنف، اندروپوف و چرننکو معمر و فرتوت بودند، اعصاب آنها فشار فوق العادهٔ جنبش آزادیخواهی مردم مؤمن افغانستان را برداشت کرده نتوانست و اکنون این مأمول و ذمه داری برعهدهٔ گورباچف ٥٦ ساله محول گردیده بود که او چگونه قامت ملت سرافراز افغانستان را در هم می شکند، مقاصد پلید و خطرناک او ازین حقیقت سنجش و استنباط شده می تواند که به ارتش سرخ امراکید صادر نمود که در ظرف یکسال افغانستان را فتح کنند و نیروهای مقاومت را به هر طریقه ایکه ممکن می دانند نابود سازند، او در موقع تدفین چرننکو، ضیاء الحق رهبر نظامی پاکستان را اخطار داد، که از حمایت خویش از مجاهدین افغانستان دست بکشد. باین جهت ضیاء الحق در مورد ملاقاتش در ۲۳ مارچ ۱۹۸۵، اعتماد پارلمان را حاصل نموده گفت، اینبار در سلسلهٔ پرابلم افغانستان یک عنصر جدید شامل شده است و ماسکو دراین مورد اشاره داده است که اگر پاکستان پالیسی اش را در مورد افغانستان مبدل نسازد، پس تعلقات دو کشور بطرز وخیمی خراب خواهد شد. اگر چه با ورود گورباچف، روش روسیه نسبت به پاکستان اخطار آمیز بود، لیکن امریکا هرگز بان توجهی مبذول نمیکرد، زیرا میدید که جهاد افغانستان کمر روسها را شکستانده است و اینها همه اخطار های میان تهی

هستند، از جانب دیگر جهاد مبارک افغانستان، برای امریکا مواقع طلایی فراهـم آورده بـود و امریکـا بـا استفاده از آن حالا به اندازهٔ کافی احساس قدرت و آرامـش روحـی میکـرد و بـه شـدت در آمادگـی و تمرین نظامی ارتش سریع العملش کوشان بود، ارتش او با مدرنترین سلاحها تجهیز شـده بودنـد، برنامهٔ جنگ ستارگان (star war) او سریعاً جلو میرفت و آنها با مؤفقیت، (**شتل خلایی**) را به کیهان فرستاده بودند، در اروپا راکت های **کروز** و **پریشنگ** نصب گردیـده بودنـد و آنـها قـدرت و توانایی شانرا در جزیرهٔ (**گریناد!**) به محک آزمایش در آورده و حکومت دلخواهٔ شانرا در آنجا تأسیس کـرده بودنـد، همزمان بآن مخالفین کمونیستها را در نیکاراگوا علناً کمک میکردند، با کشور پهناور چین نیز رشته های همبستگی و تساند را مستحکم ساخته بودند و از سوی دیگر جـهاد مقـدس مسـلمانان افغانسـتان هـر روز کمر روسها را در هم می شکست! روسها از نگاه اقتصادی در سراشـیب سـقوط قـرار داشـتند، (شـوارت نازی) وزیر خارجهٔ شوروی بعدها فاش ساخت که سالانه مبلغ ده ملیارد دالـر هزینـهٔ جنـگ افغانسـتان را برداشت میکردند، وضع اجتماعی داخل ایالتهای شوروی روز بروز وخیم تر شده میرفت، زیـرا هلاکـت عساکر روسی در افغانستان، ملت روسیه را به نفرت و خشم در مقابل سردمداران شان وا داشته بود.

بهر صورت زمانیکه گورباچف برسریر اقتدار تکیه زد، در مقابل او مشکلات زیادی موجود بودنـد، مگر او از رو نرفت، بیدرنگ اعتماد ملت را جلب کرد و مسالهٔ افغانستان را (**زخم ناسور!**) برای شوروی انگاشت و ملت را برای پیاده کردن«**پروستریکا**» و «**گلاسناست**» بازهم به قربـانی و فداکـاری دعـوت کرد، در جهت خارجی بازیرکی و نیرنگ تمام در میان اروپای غربی و امریکا نهال نفاق را غرس کـرد، او(هلمت کول) صدراعظم آلمان را به روسیه دعوت کرد و چندین قرار داد را با او به امضـاء رسـانید و از وحدت و ادغام دوآلمان برای او اطمینان داد، و اعمار پایپ لاین های گاز از شوروی با غرب را بـا او پیمان بست، و این امتیازاتی بود که گورباچف به غرب قایل شد، و دیگر کشورهای اروپایی نـیز تمـایل شدید به روسیه پیدا کردند، مگر یگانه مانع برسرراه غرب همانا معضلهٔ افغانستان بود که دولت امریکا بـه قوت از جنبش مقاومت و جهاد بی امان افغانستان حمایت میکرد.

گورباچف از جانب دیگر سعی فراوان برای دور کردن چین از امریکا را آغـاز کـرد و بـرای اینکـه خودش را در انظار جهانیان شخصیت صلح دوست جابزند، غوغا برانگیخت که دنیا در خطـر سـلاحهای اتمی قرار گرفته است و بایست این همه سلاحها نابود شوند. برنامهٔ (**جنگ ستارگان**)امریکـا کـه بـرای تباه نمودن میزایل های خلایی عیار شده بود، گورباچف آنرا خطر اصیل بشریت قلمـداد کـرد، از سـوی دیگر تا جاییکه به مسأله افغانستان تعلق داشت، برای دلخوشی دنیا، حرفهای ضد و نقیضی ارائه میکرد و از جانب دیگر، آخرین قدرت و قوتیکه در اختیار داشت برای سرکوبی ملت مجـاهد افغانسـتان بـه کـار گرفت و عساکر روسی را فرصت داد که در ظرف یکسال افغانستان را فتح کنند ، ارتش سرخ با آخرین قساوت و بیدردی و با استعمال سلاحهای کیمیایی در قتل و کشتار و تباهی و ویرانی ملت افغانستان دریغ

نکردند و مردم افغانستان را در خونهای شان شناور ساختند، و وجب وجب خطهٔ مقدس افغانستان را از خون آزادیخواهان رنگین نمودند.

گورباچف، پاکستان را نیز مستقیماً هدف و نشانهٔ خشم و غضب خود گردانید، طیارات روسی بر مناطق پاکستانی نیز گاهگاهی بمب میریختند.

امریکا که خودش را از استحکام زیاد بهره مند می دید، مذاکرات با روسها را قبول کرد و انعقاد کنفرانس رهبران دو کشور در نوامبر ۱۹۸۵ در جینوا برگزار گردید. ریگان، گورباچف را ملاقات کرد، آنها گفتند که سلاحهای دور برد اتمی بایست به نصف تقلیل داده شود؛ مسابقات تسلیحاتی کیهانی متوقف گردند، در اروپا تنصیب میزایل ها کاملاً راکد بمانند. گورباچف اصرار داشت که به اثر مسابقات تسلیحاتی، معاملات و روابط سیاسی جهان تباه گردیده است و مسایل ناشی از آن اقتصاد کشور های جهان را در هم ریخته است و بایست هرچه زودتر برنامهٔ star war امریکا متوقف شود، بخاطریکه در عدم کنترول آن تباهی جهان به بار خواهد آمد و رهبر امریکا مصر بود که تمامی بدبختی های بشر از اثر تجاوز و مداخلت روسها حادث شده است و بنابر مسایل منطقوی، مسابقات تسلیحاتی را ایجاد کرده است، او برنامهٔ جنگ ستارگان را یک کمین گاه میزایل شکن معرفی نمود و برای تبارز صلح و سلم در گیتی آنرا یک اصل لازم قرار داد، بدیهی است که در مورد امور جهانی تصورات هر دو رهبر متفاوت بود، به این جهت نتایج این کنفرانس به ناکامی انجامید.

بعد ازاین واقعه، روسها در قتل عام ملت افغانستان، شدت وحدت بزرگتری ایجاد کردند، در دسامبر ۱۹۸۵ یک فرمانده مجاهدین افغانستان برای رئیس جمهور امریکا با الفاظ مبهم گفت: که اگر تمام مردم افغانستان بشهادت هم برسند، لیکن آنها روسها را اجازه نخواهند داد که حتی یک گام نیز جلو بگذارند، رئیس جمهور امریکا، جهاد مسلمانان افغانستان را **معجزهٔ تاریخ** نامیده در ۱۰ دسامبر ۱۹۸۵ در واشنگتن گفت که روسها هرگز در کشور افغانستان به مؤفقیت نظامی نخواهند رسید.

از سوی دیگر گورباچف علیه غرب، یک جنگ روانی را جاری نگهداشته بود او اعلان کرد که سال ۱۹۸٦ سال تجارب انفجارات اتمی خواهد بود و علاوه کرد که برای ٥ ماه روسها به هیچ تجربهٔ اتمی دست نخواهند زد، اما جواب آنرا امریکا در **«نودا»** بایک انفجار تجربی اتمی ارایه کرد.

توجه امریکا صرف به افغانستان معطوف بود، ریگان در یکی از بیانیه هایش گفت که اگر برای روسها مجال داده شود، افغانستان را غصب خواهند کرد مگر این خواب و خیال روسها هرگز بسرنه خواهد رسید.

باهر بیانیهٔ رئیس جمهور امریکا، گورباچوف بیشتر از پیش در خونریزی افغانها جدی تر میگردید، او در ٤می ۱۹۸٦ بجای ببرک کارمل نجیب را به کرسی ریاست جمهوری افغانستان رسانید. نجیب نه تنها ستمگر ترو سفاک تر از دیگررفقایش بود، بلکه جاسوس برجستهٔ KGB و رئیس (خاد) نیز

محسوب میگردید، هدف روسها از نصب نوکر جدید نه تنها شدت پیدا کردن قتل عام مسلمانان افغانستان بود بلکه پدید آوردن تخریبات و انکشاف شبکه های جهنمی خاد در کشور پاکستان، بخصوص شهرک ها و کمپ های مهاجرین بود، نجیب اطفال معصوم ده، تا چهارده ساله را از خانواده های مردم که یتیم بودند، تحت تربیهٔ ویژه گرفته و هزاران تن آنها را در میان جبهات مجاهدین و کمپ های مهاجرین روانه میکردند و بدینوسیله میخواستند، سنگرداران مسلمان را به انحراف بکشانند، از جانب دیگر بوسیلهٔ نجیب صدها تن حشیش و هیروین در میان سنگر ها و کمپ های مهاجرین و آنطرف خط دیورند بوسیله عمال مافیا، رایگان توزیع میگردید تا بدینوسیله، کتله های بزرگ تفنگداران مسلمان را به اعتیاد بکشانند و اهلیت و شخصیت و تقوای آنها را نابود بسازند. روسها همزمان با نصب داکتر نجیب در افغانستان، هندوستان را از سلاحهای پیشرفته و مدرن و متنوع انباشتند، گورباچف میخواست که از دوجانب پاکستان را تحت فشار قرار دهد، در ۲۸ جولای ۱۹۸٦ گورباچف به (ولادی واستک) وارد شد و اعلام کرد که دراین سال روسها حدود ۸ هزار تن از عساکر خود را از افغانستان عودت خواهند داد و بصورت غیر مستقیم به پاکستان اخطار داد که اگر پاکستان از مداخلت خود در امور افغانستان دست برندارند، پس روسها هیچگاهی افغانستان را تنها نخواهند ماند امریکا این عقب گرد جزوی ارتش سرخ را یک مانور نظامی و یک فریب محض تلقی کرده گفت که روسها صرف افواج شانرا رد و بدل خواهند کرد این پیشنهاد گورباچف واقعا یک فریب از آب در آمد.

روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۸٦ به این لحاظ در جهاد افغانستان نقطهٔ عطف است که دراین روز مجاهدین افغانستان بوسیلهٔ میزایل های «استنگر» دوهیلی کوپتر توپ بردار روسی را سرنگون کردند، این هیلی کوپترها برای مجاهدین افغانستان پیغام مرگ و تباهی می آورد و هیچگونه مرمی برآن اثر نمیکرد و بسیاری آنها را(**تانکهای پرنده**) می نامیدند، این هیلیکوپتر ها در سطح پائین حرکت نموده و آتش می گشودند و مجاهدین در هیچ حصه، از آنها مصون نبودند. با استعمال این میزایل ها مجاهدین این طلسم روسی را نیز در هم شکستند و به اثبات رسانیدند که آنها اهلیت و استعداد استعمال جدید ترین و مدرنترین سلاحها را نیز دارا می باشند، دراین دوران با استشارهٔ روسها هندوستان در اکتوبر ۱۹۸٦ با یک مانور بزرگ نظامی، قوایش را در سرحدات پاکستان متمرکز کرد، از سوی دیگر در سرحدات غربی پاکستان، نجیب اوضاع را مغشوش و مختل ساخته بود و در بسیاری از شهر های پاکستان انفجار بمب ها محشر بپا کرده بود، بدینطریق پاکستان در محاذ داخلی و خارجی، دچار خطرهای بزرگ شده بود، در ماه اکتوبر کانفرانس رهبران شوروی و امریکا در(ریکاوک) بظهور رسید، دراین برهه گورباچف حتم داشت که نجیب با دستیاری راجیو گاندی، پاکستان را تحت الشعاع قرار خواهند داد، باین جهت گورباچف با رئیس جمهور امریکا روی خوش نشان نداد و پیشنهادات ریگان را مسترد کرد و این کنفرانس نیز به ناکامی منجر گردید وهیچ اعلامیه ای مشترکی جاری نشد، بعدا در نوامبر ۱۹۸٦،

گورباچف به دهلی رسیده با راجیو گاندی به مذاکره پرداخت، افغانهای مهاجر مقیم دهلی دست به تظاهرات زدند و موتر حامل گورباچف را با پرتاب تخم های گندیده بدرقه کردند، همه براین باور بودند که حالا حملات هندوستان به پاکستان آغازخواهد شد، در اوایل سال ۱۹۸۷ از ظواهر امر چنین استنباط میگردید که هندوستان برپاکستان حمله خواهد کرد، لیکن زمانیکه پاکستان برای پنجاب شرقی خطر نظامی ایجاد کرد و سکها بخاطر خود مختاری کامل علم بغاوت بلند کردند و ادعای کشور مستقل بنام (خالصتان) را برسرزبانها انداختند، ارتش هندی مجبور به عقب گرد شدند، و بدینطریق خطر جنگ فروکش کرد. همزمان بآن گورباچف سخت دچار مایوسی واضطراب گردید، زیرا او یقین داشت که هندوستان، پاکستان را در ورطۀ خطر سوق قرار خواهد داد تا پاکستان مجبور شود از همنوایی مجاهدین افغانستان طفره برود و قابلیت کمک را نداشته باشد.

روسها که در افغانستان سیستم دفاع و حمله را قایم کرده بودند و برعملیات از طریق هیلیکوپتر بیشتر حساب مینمودند و زمانیکه این سیستم بوسیلۀ مجاهدین در هم شکست، روسها در ۱۷ جولایی ۱۹۸۷ بوسیلۀ یک ترجمان وزارت خارجه اعتراف کردند که مجاهدین یک تفوق عارضی برقشون و افواج دست نشانده حاصل نموده اند و اذعان کردند که روسیه برای اضمحلال این برتری عارضی به اقدامات عاجل دست خواهد زد. چهار روز بعد گورباچف نیز در ماسکو اقرار کرد که مجاهدین اکنون خیلی قدرتمند شده اند و مؤفقیت در جنگ برای روسها فوق العاده دشوار شده است، بعد از آن روسها به شدت سعی ورزیدند که این تفوق نظامی مجاهدین را خنثی بسازند، مگر خداوند روسها را در هرعرصه به شرمندگی وسیه رویی کشید، قدرت و قوت و هیبت نظامی مجاهدین روز بروز افزایش می یافت و عساکر حکومت دست نشانده جوقه جوقه با سلاحهای شان به مجاهدین می پیوستند، دیگر برای روسها مسلم شد که اگر اوضاع بدینمنوال جلو برود، بطور حتمی شیرازۀ امپراتوری آنها در هم خواهد ریخت.

در جولای ۱۹۸۷ امریکا نجات کویت را بهانه قرار داده به خلیج رسید، گورباچف که یک جنگ وسیع روانی را در غرب برعلیه امریکا آغاز کرده بود، در آن نیز به ناکامی و شکست رو برو گردید اروپای غربی و همچنین کشور چین، با امریکا قطع علاقه نکردند. امریکا در مورد سلاحهای اتمی موقفی که اتخاذ کرده بود، هنوز بر آن مصر بود و برنامۀ (جنگ ستارگان) را همچنان ادامه میداد. در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۷ «واشنگتن پست» نوشت که در اواسط این ماه مذاکراتی میان آرماکوست نمایندۀ امریکا و وارنتوسف نمایندۀ شوروی صورت پذیرفت، روسها صریحا اعلام کردند که در مدت ۷-۸ ماه خاک افغانستان را ترک خواهند کرد، بعد از آن در دسامبر ۱۹۸۷ گورباچف به واشنگتن رسید و به رئیس جمهور امریکا تعهد سپرد که خاک افغانستان را ترک خواهد کرد، به این ترتیب بزرگترین حایل از میان روس و امریکا برداشته شد.

دراین پس منظر اگر دیده شود، مبرهن میگردد که بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ سردی که میان روس ها و امریکایی ها آغاز گردیده بود در دسامبر ۱۹۷۹ با تجاوز علنی شوروی به افغانستان به منتهای اوج خود رسید؛ دراین زمان امریکا در مقابل روسها احساس ناتوانی و ذلت میکرد، زیرا تا آن دم در همهٔ قسمت های دنیا هم پیمانان خویشرا با پیشقدمی سیاسی جغرافیایی بلاک کمونیزم به تدریج از دست داده بود، ایران را که ژاندارم منطقه و پایگاه بی بدیل خویش میشمرد از دست داده و در آنجا رژیمی مستقر گردیده بود که سراپا شور و انقلاب بود و علنا با آبرو و حیثیت سیاسی امریکایی ها بازی مینمود، تمام دنیا روسیهٔ شوروی را به حیث بزرگترین سوپر پاور و ابر قدرت واحد بین المللی که همتایی نداشت به رسمیت می شناختند و با اعتماد و اطمینان می گفتند که روسها برنفت خلیج و بحر هند بدون تردید غلبه خواهند یافت، لیکن مجاهدین برهنه پای افغانستان چنان روسها را به تباهی و آوارگی رسانیدند که جهانیان انگشت بدهان گردیدند جهاد خجستهٔ افغانستان، برای امریکا موقع فراهم کرد که نفس به راحتی بکشد و به قدرت و نیروی نظامی اش بیفزاید، و هم پیمانان غربی اش را منسجم و آماده گرداند، دراینجا باید متذکر شد که دشمنان جهاد افغانستان سعی فراوان ورزیدند که ذهنیت ها را چنان آماده بسازند که گویا گورباچف جنگ سردرا به اختتام رسانید و به این جهت حتی جایزهٔ صلح نوبل را نیز تقدیم او کردند. در حقیقت جنگ سرد را گورباچف به اختتام نرسانید، بلکه او در بردن این جنگ اراده و تصمیم محکم و تاریخی داشت، این مجاهدین آزادهٔ افغانستان بودند که گورباچف را به ذلت کشیدند و او را رسوای زمانه ساختند و مجبورش کردند که در مقابل جهان و حریفان خود کرنش کند و تمام پیشنهادات سازمان ملل و امریکا را پذیرد، زیرا دیگر از اوج ابر قدرتی سقوط کرده بود و از نگاه اقتصادی ضربات جبران ناپذیر خورده بود و آنهمه سلاحهای مدهشی را که برای فتح جهان تهیه دیده بود، تماما در افغانستان مستهلک شده بودند و گرنه گورباچف تا آخرین مرحله میخواست که سلطهٔ خویشرا برجهان وبر تمامی قدرتهای حریف خویش بقبولاند، اینکه بعضی از تحلیل گران سیاسی که متأثر از سیاستمداران غرب اند، به سختی تلاش میورزند تا از گورباچف یک اجنت CIA بسازند و بگویند گورباجف بدستور CIA امریکا اینهمه تباهی ها را در کشورش راه داد، و یا اینکه از افغانستان عقب گرد کرد، سخن کودکانه و ابلهانه یی بیش نیست. سردمداران شوروی شکست خورده بودند و وقتی منطقا قبول کردند که به هزیمت سیاسی و نظامی دچار شده اند، مجبور بودند هر شرایط و هر پیشنهادی را بپذیرند، زیرا دیگر توان و نیرویی در خویش سراغ کرده نمی توانستند.

امریکا در دسامبر ۱۹۷۹ از لحاظ نظامی به شدت ناتوان و صدمه پذیر بود، اینک از برکت مجاهدین افغانستان در ۱۹۸۹ یگانه ابرقدرت جهانی گردیده بود، از جهت دیگر تمامی وسایل ارتباط جمعی جهان غرب و مفسرین سیاسی آنها بگونهٔ مستمر تبلیغ میکردند که این گورباچف بود که اروپای شرقی را به آزادی رسانید، دیوار برلین را در هم ریخت و کشورهای حوزهٔ بالتیک را آزادی و خود مختاری داد

درحالیکه این یک حقیقت مسلم جیوپولتیک است، زمانیکه نیروی قهاری در اثر ناتوانی نظامی و اقتصادی از خطه ای رانده میشود، حریف مقابل او ازین شکست و هزیمت و درهم ریزی، وقار و هیبت و منافع هنگفت حاصل مینماید، امریکا از این حقیقت کاملا اگاه بود، زیرا در ۱۹۷۱ برای عقب گردش از ویتنام با وساطت پاکستان، با چین به تفاهم رسید و به روسها اجازهٔ پیشقدمی جیوپولتیک نداد، روسها هم ازین حقیقت سیاسی جغرافیایی کاملا آگاهی داشتند و دراین بیم بودند که با عقب گرد شان از خطهٔ افغانستان، رعب و هیبت نظامی آنان خدشه برداشته به اختتام میگراید و حریف او امریکا ازین ناتوانی نظامی آنها به شدت منفعت می بردارد، روسها اروپای شرقی را با زور تانکها بخاک یکسان کرده بودند و در ۱۹۵۳ آلمان شرق را بشدت سرکوب ساخته بودند و در ۱۹۵٦ ملت هنگری را و بعدا در ۱۹٦۸ آزادیخواهان چکوسلواکی را بخاک و خون کشیده بودند، و روسها اطمینان واثق داشتند که بعد از عقب نشینی ارتش سرخ از خطهٔ افغانستان، ممالک اروپای شرقی مجددا علیه استعمار روسیه سرگرم عمل خواهند شد، باین جهت روسها جبهه گیری و صف آرایی را در مقابل امریکا ترک گفتند و از در دوستی و آشتی جلو آمدند و جز این هیچ راه دیگری سراغ نمی توانستند و آنرا برای بقای خویش امر لازم و ضروری می شمردند، به همین جهت گورباچف در دسامبر ۱۹۸۷ به واشنگتن رفت و دوستی امریکا را بسوی خویش جلب کرد و همهٔ شرایط امریکا را قبول نمود و تعهد سپرد که ممالک اروپای شرقی را با بروز جنبش های آزادیخواهی در هم نکوبد.

آزادی کشورهای آسیای میانه، در هم شکستن دیوار برلین، آزادی کشورهای بالتیک و توحید آلمان شرقی و غربی و ده ها کشور دیگر که تحت اسارت ویوغ استعمار شوروی نفس می کشیدند، همه و همه به یمن همت و برکت یکنیم ملیون خونهای شهیدان گلگون کفن افغانستان و مردم مجاهد و شجاع این سرزمین مردخیز به منصهٔ ظهور رسید که معجزهٔ قرن ما بود، دیگر خطر جنگ سوم جهانی کاملا از میان رفت و جهان از شر یک ایدیالوژی ضد فطرت و ضد معیارهای واقعی برای ابد نجات یافت، اگر مجاهدین جلو پیشروی روسها را نمی گرفتند، امروز دنیا تحت سیطرهٔ روسها پاره پاره میگردید، مجاهدین برتمام مقاصد پلید روسها که حکمروایی بر جهان بود، خط بطلان کشیدند.

قبل از آنکه نیروهای ارتش سرخ خاک افغانستان را ترک نمایند، گورباچف از ماه جولای ۱۹۸۷ آمادگی یک پرواز کیهانی را روی دست گرفت که در آن دونفر نظامی از حزب خلق و پرچم بنامهای«محمددوران» و «عبدالاحد مومند» انتخاب گردیدند، آنها با فضانوردان شوروی در ۲۹ اگست ۱۹۸۸ از ماسکو به فضا پرتاب شدند و مدت نه روز در فضا ماندند و از تمامی نقاط استراتیژیک افغانستان فلم برداری و نقشه برداری کرده کوردیناتها را بدست آوردند ودرهرقسمت با فضانوردان شوروی همکاری های بیدریغ نموده و تمامی راه هاییرا که مجاهدین از طریق پاکستان و ایران بداخل افغانستان می آمدند و نقل و انتقالات سلاحهای مجاهدین و غیره را بگونهٔ کامل بررسی نموده و راپور

مفصل آنرا به KGB تقدیم کردند، و به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۸۸ مجدداً بزمین فرود آمدند، این دو نفر خلقی و پرچمی بار دیگر از بلند ترین نقطهٔ جهان و از اوج دنائت و پستی و وطنفروشی سند ذلت و فرومایگی به نمایندگی از همهٔ کتله های حزب دموکراتیک به شورویها دادند و مجاهدین با وقار و باهیبت و با شمشیربران ایمان و شرف برهمه دسایس آنها خط بطلان کشیدند.

روسها سیه روی و شرمنده بتاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ آخرین افراد قوای متجاوز دوصدهزار نفری شانرا از رود آمو عقب گرد دادند و ملیونها تن اسلحهٔ گرم و کشنده را برای جنود شان در افغانستان به ودیعه گذاشتند و ده ملیون ماین ضد پرسونل را در خاک افغانستان غرس کردند و گفتند که بعد ازین، ماین های ما، ده ها سال دیگر علیه مجاهدین خواهند جنگید و برای اینکه اجیران خویشرا تنها نگذارند دو دستگاه مکمل اسکاد را قبل از رفتن در افغانستان نصب کردند تا نقشه هاییرا که از کیهان گرفته بودند، بوسیله آن تطبیق نمایند.

اردویی که دعوای شکست ناپذیری میکرد، درمقابل بشریت پاش پاش گردید و بار دیگر تشعشع ایمان چشم های جهانیان را خیره ساخت و معجزهء جهاد و پایمردی، طلسم شکست ناپذیری دشمن سفاک را برای نخستین بار درهم ریخت.

یکماه بعد از عقب نشینی ذلت بار ارتش سرخ، گروههای مجاهدین در مارچ ۱۹۸۹ بالای جلال آباد حملات وسیع آغاز کردند، مگر نسبت بسیاری اشتباهات دراین جنگ موفق شده نتوانستند و همین موضوع به اجیران روسی در کابل مورال بلند اعطاء کرد، بعداً مجاهدین این شکست را در پیروزیهای چشمگیر اطراف کابل و فتح مکمل خوست در بهار سال ۱۳۷۰ جبران کردند که شوکهٔ سختی بر پیکر رژیم دست نشانده وارد آورد و برای آنها مبرهن شد که هر قدر مقاومت نمایند بالاخره فرجام سیه و تاریکی در انتظار آنها خواهد بود.

روسها خلقی ها را بخانهٔ بخت فرستادند!

همانگونه که در سطور قبلی یاد آور شدیم روسها بخاطر اهداف و مقاصد دراز مدت شان خلقی ها و پرچمی ها را در افغانستان ساختند و بعد دشمنی هاییرا برای رقابت بیشتر آنها در میان شان تولید کردند و چنین برنامه داشتند که مدتی این گروه و بعد از مدتی آن گروه را روی کار بیاورند و بوسیلهٔ آنها اهداف پلید خویشرا عملی سازند، تا زمانیکه متیقن میگردیدند که حالا خود می توانند با خیال راحت لجام افغانستان را بدست داشته باشند، اولاً خلقی ها را روی کار آوردند، بعداً ببرک کارمل را زمانیکه استعداد پرچمی ها رابیشتر دیدند، آنها را بیشتر برای اهداف و پیشبرد برنامه های خویش مساعد یافتند، بعد از آن نجیب را به قدرت رسانیدند.

روسها در تعیین خلقی ها و پرچمی ها با اندکی تعدیل روح برنامهٔ شانرا نیز حفظ کردند، خلقی ها همچون تره کی و حفیظ الله امین، از جملهٔ پشتونها بودند و ببرک کارمل از جملهٔ تاجیکها و فارسی زبانان. بعد از ببرک زمانیکه نجیب را به قدرت رسانیدند، اگر چه پرچمی بود مگر از جملهٔ پشتون ها نیز بود و بهمین جهت او را با خلقی ها تا اندازه یی در رابطه گذاشتند. روسها وقتی در ساحهٔ پراتیک و عمل مشاهده کردند، گروههای خلق و پرچم را مافوق تصور شان شدیداً وابسته و شدیداً تشنه به خون و قدرت یافتند که هر گروه سعی می ورزیدند، بیشتر از پیش در خدمت روسها و کمونیزم قرار بگیرند و به هر طریقه ای شود حریف خود را از میدان بدر نمایند، حتی این تضاد و اختلاف در بین هر گروه جدا از یکدیگر نیز ریشه دوانیده بود و آنها برای رسیدن به قدرت از همهٔ معیار های اصولی همچون دین و آیین و شرف و اخلاق و وجدان و ناموس و همینطور از پیوند های خانوادگی، عنعنوی، حزبی و قومی به سهولت می گذشتند، فلهذا روسها بادرک این روحیه و با شناخت از بیز قومی و ملی و معیارهای فکری آنها ، اولاً خلقی ها را به تخت زرین قدرت کشیدند و بعد از آن سرنگون کردند و همینگونه گذاشتند که در عطش رسیدن به قدرت و حکومت حسرت بدل بمانند و گاهگاهی چراغ سبزی را به ایشان نشان میدادند که روحیه تهییج و تحرک و رسیدن به قدرت در آن ها زنده باشد و زمانیکه پرچمی ها را برسریر اقتدار کشیدند، گذاشتند که با آرامش خاطر حکومت نمایند و آن قدر به آنها فرصت دادند که از حد و اندازهٔ خویش بیشتر مشبوع گردیدند.

از جانب دیگر، درمیان گروهها و احزاب مجاهدین که از عناصر دینی و مسلمانان سنتی و عنعنوی و موروثی و مسلمانان متحرک و دینامیک و آگاه از سیاستهای جهانی تشکیل یافته بودند، دو گروه بیشتر از همه جلب توجه میکردند. یکی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و دیگری جمعیت اسلامی پروفیسور برهان الدین ربانی و گروههای دیگر یا از اینها منشعب شده بودند و یا به نحوی از انحا به این دو گروه متمایل بودند. حزب اسلامی ۷۰ درصد آن از مسلمانان پشتون و ۳۰ در صد آن از ملیت های دیگر تشکیل شده بود و هکذا ۷۰ درصد، جمعیت اسلامی افغانستان را مسلمانان تاجیک و ۳۰ درصد دیگر آنرا مسلمانانی از ملیتهای دیگر تشکیل میدادند.

زمانیکه روسها و اجیران آنها برافغانستان سلطه یابیدند و جهاد مبارک ملت افغانستان برعلیه آنها آغاز گردید و مجاهدین بالفعل پا به عرصه وجود سیاسی خویش گذاشتند، نزد آنها موضوع ملیت و زبان، سخنان بی مفهوم و پوچی بودند که نمایانگر تفرقه وتضاد دانسته می شد، زیرا مجاهدین به همهٔ وقایع و حوادث و افراد از دیدگاه عقیدتی می نگریستند و زمانیکه گورباچف مجبور شد خاک افغانستان را ترک نماید روسها در اندیشهٔ آن شدند که چگونه منافع آتیهٔ خویشرا حراست نمایند و برنامه های آیندهٔ خویشرا جامهٔ عمل بپوشانند به همین جهت به خلقی هاییکه در حکومت پرچمی ها مصروف فعالیت بودند دستور داده شد تا منسجم شده برعلیه پرچمی ها به مقابله برخیزند، شهنواز تنی که خلقی

بود و از حمایت ماسکو برخوردار و وزیر دفاع حکومت نجیب بود در ۱۶ حوت ۱۳۶۸ دست به کودتای خونین زد که چند روزی دوام کرد وتعداد زیادی از مردم بیگناه شهر و حومهٔ کابل به شهادت رسیدند، کودتا نزدیک به پیروز شدن بود که روسها به تحرک در آمدند و به حمایت حکومت پرچمی ها دست به اقدام زدند و طیارات شوروی به بمباردمان موصفهای خلقی ها پرداختند، شهنوازتنی آنوقت دریافت که روسها او را فریب داده اند، کودتا به سختی سرکوب گردید و خلقی ها که در هیچ نقطهٔ جهان جایگاهی نداشتند، لاجرم به سوی دشمنان عقیدتی شان رجعت کردند و خود شان را بدامان گلبدین حکمتیار آویختند، حزب اسلامی بیدرنگ آنها را پذیرفت و عفو عمومی برای شان اعلام کرد و این حادثه گروههای دیگر مجاهدین را به واکنش منفی علیه حکمتیار واداشت و رهبر حزب اسلامی این حادثه را یک موهبت برای حزب خود دانسته و یک پیروزی بزرگ سیاسی خواند، حزب تصور میکرد با پناه دادن خلقی ها اوتوریتهٔ حزب بلند میرود و رعب و هراس در دل پرچمی ها، ایجاد میشود، بزودی صدها و هزاران خلقی که تحت تعقیب حکومت نجیب قرار گرفته بودند، راهی پاکستان شدند و سنگرها و صفوف مجاهدین و مهاجرین را مشکوک و غیر قابل اطمینان ساختند ومردم درک کردند که حزب اسلامی در خفا برای سرنگونی داکتر نجیب با برنامهٔ خلقی ها تبانی کرده بود، در حالیکه این یک برنامهٔ روسی بود و روس ها خود این پروسه را طرح و بعد ناکام ساخته بودند، زیرا به بزرگترین اهداف خویش نایل شده بودند:

- نخست اینکه خلقی ها را بخانهٔ بخت شان فرستادند، و جای امنی برای آنها تدارک دیدند.
- دیگر اینکه گروههای خلقی را با مجاهدین پیوند زدند، تا با تضاد فرهنگی و عقیدتی ایکه داشتند، باعث ایجاد اصطکاک و تفرقه در صفوف مجاهدین گردند.

وحالا پرچمی ها به تنهایی در مقابل همهٔ فکتور های نفرین قرار گرفته بودند و روسها در فکر آن بودند که چگونه پرچمی ها را که بیشتر تاجیک و از فارسی زبانان تشکیل شده بودند با جمعیت اسلامی افغانستان پیوند بزنند...

بعد از خروج ارتش سرخ از افغانستان، امریکا و جهان عرب دیگر در مقابل مجاهدین افغانستان با روحیه سرد مقابل گردیدند، زیرا به مقاصد خویش به نحو احسن رسیده بودند و از کولپس ارتش سرخ بآبهای گرم هند دیگر ناراحتی نداشتند، واینراهم میدانستند که جهاد افغانستان دارای تأثیرات عمیق جهانی بوده و درس بزرگی از مقاومت و ایمان و صبر به همهٔ ملتهای دربند اعم از توده های مسلمان و ملت های غیر مسلمان اعطا کرده است. دیر یا زود ممکن بود ملتهای تحت استعمار و ستم، بپا برخیزند و با الهام ازینکه همانند ملت افغانستان پوزهء ابر قدرتها را بخاک تیره می مالند و نهال مقاومت و پایمردی و مبارزه و ایستادگی بگونهٔ حتمی ببار می نشیند، مزاحمت های بی باکانه ای را سازماندهی نمایند، زیرا جهاد کبیر افغانستان یک ایدیالوژی و یک فرهنگ تمام عیار بود، مغز ها و افکار و اندیشه ها را در

سراسر دنیا تکان داده بود و روزنه های نور و روشنایی را برخ همگان گشوده بود به همین جهت جورج بوش رئیس جمهور امریکا بعد از فروریزی کمونیزم و ارتش سرخ علناً اظهار کرد که بعد از مرگ کمونیزم فی الحال جهان را بنیاد گرایی اسلامی تهدید می کند و بایست با تمام قوت با آن مبارزه کرد.

امریکا و شوروی در مورد مبارزه با بنیاد گرایی نظر مشترک داشتند، فلهذا سمپاتی بیشتر نسبت به روسها افزایش یافت و کمک های امریکا و جهان غرب و حتی عربستان سعودی بسوی روسها سرازیر گردید و برای گورباچف در ۱۹۹۵ جایزهٔ نوبل را تقدیم داشتند و اورا بانی اختتام جنگ سرد قلمداد کردند و از او شخصیت مصلح و باتدبیر برای بشریت ساختند، در حالیکه او در اپریل ۱۹۸۹ باقساوت و بیرحمی زایدالوصفی آزادی طلبان مظلوم آذربایجانی را با قوای اهریمنی به خاک تیره نشانیده بود و ده ها نفر را در ملاء عام بزیر تانکها کرده بود و فقط در یکروز به تعداد ۳۵۰۰ نفر آذری را به شهادت رسانیده بود و همینگونه هر لحظه ای در افغانستان دست و دامانش به خون بی گناهی رنگین میگردید، امریکا و جهان غرب از او بگونهٔ کاذبانه الگوی صلح و آشتی ساختند تا بدینوسیله شکست روسها را به نحوی از انحاء بیرنگ جلوه بدهند و به همهٔ جهانیان و به ویژه ملتهای در بند بفهمانند که این ابر قدرتها هستند که تصمیم میگیرند و سرنوشت ملتها و توده ها را رقم میزنند.

وبدینترتیب دشمنان اسلام با هم تبانی کردند و در هرکجایی که علاقمندان بزرگ داعیه جهاد افغانستان موجود بودند ترور گردیدند، بخصوص جنرال ضیاءالحق رهبر نظامی پاکستان که ذهن اسلام گرایی داشت و از داعیهٔ جهاد برحق افغانستان با تمام نیرو پشتیبانی کرده بود، او را بتاریخ ۱۷ اگست ۱۹۸۸ دریک سانحهٔ هوایی به شهادت رسانیدند، و همینگونه انور السادات را که پیشتیبان بزرگ مقاومت افغانستان بود، ترور کردند و از سوی دیگر خواستند با سرنوشت مسلمانان افغانستان دراین برهه حساس تاریخی ناجوانمردانه بازی نمایند.

از ۱۹ تا ۲۳ اگست ۱۹۹۱ حزب کمونیست شوروی علیه دکتورین گورباچف که زیر عنوان پروستریکا و گلاسناست به منصهٔ شهود در آمده بود، دست به کودتا زدند و پارلمان شوروی را در محاصره کشیدند (**یلتسن**) رئیس پارلمان به مقاومت پرداخت و بالاخره کامیاب گردید، او بیدرنگ حزب کمونیست را ملغی قرار داد و رهبران کمونیستی را گرفتار کرد، و در مقابل دیدگان بشریت بالاخره ایدیالوژی کمونیزم به مرگ ذلت آمیزی به گورستان تاریخ دفن گردید بت ها و مجسمه های لینن که سمبول شرک و شرارت و دنائت و پستی بودند، سرنگون شدند، و کشورهای در بند آسیای میانه، چیچنیا و آذر بایجان بعد از ده ها سال اسارت و بردگی، شعار اسلام را در جهان بلند کردند.

روسها در ۱۹۹۰ مجبور شدند طریقه یی جستجو کنند که از غایلهٔ افغانستان فکر شان را راحت نمایند و به نوعی می توانستند اجیران شان را در افغانستان با مخالفین آنها در یک حکومت مؤتلف شریک میکرد بناءً در سال ۱۹۹۰ ببرک کارمل را بداخل افغانستان فرستادند، همانگونه که قبلاً نگاشتیم،

حزب پرچم به سه شاخه انشعاب کرده بود، گروه طرفدار نجیب که در قدرت بودند و با خلقی ها یک ائتلاف نیم بند نیز داشتند، دیگر، گروه کارملی ها که اکثرا تاجیک بودند و با نجیب از روی مجبوریت همکاری میکردند، و سومی گروه کشتمند بودند که در میان هزاره های پرچمی اثر و نفوذ وسیع پیدا کرده بودند.

رژیم نجیب مستاصل می شود.

با آمدن مجدد ببرک کارمل به کابل، نجیب در هراس افتیده بود، زیرا میدانست که دراین مرحلهٔ حساس و بحرانی که رژیم از هر جهت ثبات خود را از دست میدهد و تحت فشار های داخلی و خارجی خورد و خمیر میگردد، و رودغیر منتظرهٔ کارمل بکابل بدون حجت نمی باشد.

رژیم نجیب در تنگنای سختی گیر آمده بود:

■ از یکجهت پیشقدمی مجاهدین و فشار های نظامی آنان خواب و خور را برای او و حواریون او مشکل ساخته بود، زیرا شهر ها به محاصره کشیده شده بودند و روز بروز این محاصره تنگ تر شده میرفتند، راه های اکمالاتی برخ رژیم مسدود گردیده بودند و قلت مواد اولیه زندگی در تمامی شهر ها محسوس می شدند، نجیب سعی فراوان ورزید تا به نحوی از انحاء مجاهدین را بسوی خویش بکشاند و ملاقات های خصوصیی را با گروه های مجاهدین سازمان دهی نماید و حتی نمایندگانی بنزد ظاهر شاه در روم فرستاد، تا بیایند وبا او در حکومت اشتراک بوزند، در حقیقت نجیب می خواست که حکومت را بگونهٔ مساوی میان حزب دموکراتیک و مخالفین تقسیم نماید و نقطه های کلیدی را در اختیار خود داشته باشد، اما مجاهدین فقط استعفای بی قید و شرط او را تقاضا مینمودند.

■ از جانب دیگر فشار روز افزون سازمان ملل متحد بررژیم نجیب او را سخت ناتوان ساخته بود، این حکومت باید تعویض می شد مهاجرین به وطن عودت می کردند حزب دموکراتیک بایستی به تاریخ می پیوست، تکنو کراتهای افغانی که در غرب بودند بوسیلهٔ کشورهای طرفدارشان نیز نجیب را تحت فشار روز افزون قرار داده بودند که بایستی استعفا بدهد و یک حکومت با قاعدهٔ وسیع در کابل ایجاد شود که در آن کمونیستها حصه نداشته باشند.

■ از طرف دیگر کاهش کمک های شوروی به رژیم، مشکل و پرابلم شدید اقتصادی و مالی ایجاد کرده بود، زیرا کمونیستها بدون کمک های بیدریغ شوروی زندگی کرده نمی توانستند.

■ عامل دیگریکه رژیم را سخت در مظان خطر قرار داده بود، انشعاب داخلی حزب پرچم، بدبینی و عدم اعتماد و دشمنی خلقی ها از درون، وجود او را همچون خوره هر روز می جوید، او میخواست برای زنده ماندن تلاش کند و درازای از دست دادن حکومت امتیازاتی از مخالفین بدست بیاورد.

■ پرچمی های طرفدار کارمل به سرعت منسجم می شدند، و اینها دیگر عقیده پیدا کرده بودند که رژیم کمونیستی در تمام جهان منفور گردیده است و مجاهدین و تکنوکراتها به هیچ وجه آنها را تحمل کرده نمی توانند، پس در فکر آن بودند که بزودی و بیدرنگ رژیم نجیب که رقیب آنهاست سرنگون گردد و حکومت به دست مخالفین سپرده شود و طرفداران او به حیث فاکتور های نفاق و تضاد در میان آنها عمل نمایند از جهت دیگر چون روسها و امریکایی ها مخالف بنیاد گرایی اسلامی بودند، اگر حکومت به دست مجاهدین سقوط میکرد، نه تنها با ابرقدرتها مواجه می شدند، بلکه با تکنوکراتها و پروسهٔ سازمان ملل نیز در چلنج قرار میگرفتند! و آن حکومت دلخواهی که آرزوی مجاهدین بود برآورده نمی شد و رقیب در اوج کامیابی به شکست مواجه میگردید.

■ کشورهای ایران و پاکستان بخاطر پناه دادن ملیونها مهاجر، هر روز بررژیم کابل فشار وارد میکردند و از سوی دیگر موضوع قاچاق مواد مخدر و صدها عوامل دیگر را یاد آوری مینمودند، خلاصه رژیم نجیب به شدت به استیصال رسیده بود، و نجیب مجبور شد پروسه سازمان ملل متحد را قبول نماید و استعفی بدهد اما دیگر دیر شده بود، **طرفداران کارمل** همچون محمود بریالی، فریدمزدک، نجم الدین کاویانی، جنرال عظیمی، آصف دلاور، وکیل و دیگران همراه با ملیشه های سمت شمال همچون عبدالرشید دوستم، جنرال مؤمن، و گروه اسماعیلیهٔ منصور نادری به **احمدشاه مسعود** پیوستند و تسلیمی خویشرا اعلام کردند، **گروه پرچمی کشتمند** به حزب وحدت پیوستند و خلقی ها تماما به حزب اسلامی **گلبدین حکمتیار** همراه گردیدند و تسلیم شدند، نجیب که قصد فرار داشت بوسیلهٔ گروه کارملی ها به موانع دچار گردیده و مجبور شد بدفتر سازمان ملل پناهنده شود و در آنجا تحصن اختیار نماید.

باروت انفجار میکند:

بدینترتیب گروههای مجاهدین بمقابل همدیگر قرار گرفتند، اینکه بسیاری از کمونیستها غوغا براناخته اند که مجاهدین اردوی افغانستان را پاش پاش کردند و بعضی از تحلیل گران آنرا بآب و تاب ذکر مینمایند و میگویند که در فروپاشی اردوی افغانستان دست نوازشریف دخیل بوده است و همینگونه نویسندهٔ محترم عبدالحمید مبارز در کتاب تحلیل وقایع سیاسی صفحه ۵۰۳ نیز نگاشته اند که مؤسسات نظامی صد سالهٔ افغانستان در کابل و حوالی کابل و گردیز از هم پاشید و بعضی پارا از اینهم فراتر نهاده گفته اند که مجاهدین بدستور پاکستان، اردوی ملی افغانستان را نابود کردند، باید متذکرشد، که اصلا بعداز پدید آمدن کمونیستها اردوی ملی در افغانستان از میان رفت، آنانیکه برای نجات ننگ و ناموس مردم و دفاع از حریم مقدس افغانستان و دفاع از تجاوز بیگانان سوگند یاد کرده بودند و واقعا افراد مؤمن و وطندوست و افغانستانی بودند، یا بوسیلهٔ خلقی ها و پرچمی ها به شهادت رسیدند و یا در زندانها

نابود گردیدند و یا راه مهاجرت را در پیش گرفتند و برخی از آنها در سنگر های توحید علیه تجاوز شورویها به جهاد و مبارزهء بی اُمان پرداختند! اردویی که به مرور زمان از افراد واقعی تصفیه گردیده بود، و کمونیستها برای پرکردن افراد به زور و جبر مردم را از سرکها، کوچه ها، خانه ها ، هوتلها، دکانها و نهادهای علمی و مؤسسات اداری با هزار حیله و نیرنگ بدام می انداختندو به فرقه ها و قشله های عسکری سوق میدادند، این افراد به هیچ وجه علیه هموطنان خویش نمی جنگیدند و در صورت یافتن مجرایی به زود ترین فرصت فرار میکردند و بسیاری از آنها بیرحمانه در جنگها فرستاده شده و به شهادت میرسیدند، پس اردویی که در اوایل به قدرت رسیدن مجاهدین موجود بود، یک اردوی کاملاً روسی بود، تمامی دست اندرکاران آن خلقی ها و پرچمی ها بودند و برای بقای کمونیزم و دفاع از شوروی می جنگیدند، اردوی ملی آنست که علیه تجاوزبیگانگان سینه های خویشرا سپر سازند و از حریم کشور اسلامی دفاع نمایند از مردم و از ننگ و ناموس ملت دفاع نمایند، از ثروتها و افتخارات تاریخی و عنعنوی کشورشان دفاع کنند، این اردویی که از حکومت نجیب باقی مانده بود، برضد مردم خود رزمیده بود، برتجاوز بیگانگان مهر صحه گذاشته بود و قدم بقدم و لحظه به لحظه از دستآوردهای شوروی و کمونیزم دفاع کرده بود، همدوش با متجاوزین روسی و ارتش سرخ، از زمین و هوا وجب وجب خطهء مبارک افغانستان را تاراج و نابود کرده بود، پس این اردو، چگونه اردوی ملی نامیده می شود؛؟

جنرال نبی عظیمی که تا آخرین نفس در خدمت روسها قرار داشت، کتابی نوشته است بنام(**اردو و سیاست)**، سرتابه پای این کتاب عملکرد یک اردوی وطنفروش، یک اردوی ضد مردمی و یک اردوی اجیر را به خوبی نشان میدهد و چهرهٔ کریه و بدمنظر افسران بی ضمیر خلقی و پرچمی را، چهره نبی عظیمی را که چگونه ذره یی از شهامت و غیرت و دفاع از ننگ و ناموس در آنها وجود ندارد و چگونه در خدمت و غلامی روسها تا آخرین نفس علیه مردم مظلوم خویش رزمیدند و بدستور بیگانگان دمار از روزگار مردم کشیدند؛ اگر نبی عظیمی این کتاب را نمی نوشت، ممکن بود مردم از کنه و ضمیر یک افسر وطنفروش و فاقد شرف معلومات کافی نمیداشتند، و اینهم یکی از موهبت های جهاد مبارک افغانستان است که نبی عظیمی یک افسر اجیر کمونیستی و قاتل هزاران تن مردم بیگناه افغانستان قلم بدست میگیرد و اسرار و رموز درونی و فطری خویشرا که به لجن و پلیدی کشانیده شده است و به اندازهٔ یک ذره از ایمان و عقیده و تعهد در آن چیزی وجود ندارد به رشتهٔ تحریر می کشد و اعتراف می کند تا فرمولی باشد برای دریافت و شناختن صدها وهزاران خلقی و پرچمی دیگر همچون نبی عظیمی ها.

این اردو بایستی پاش پاش میگردید بخاطریکه یک اردوی ملی و اسلامی نبود، افسران آن بنام لینن سوگند خورده بودند، این اردو ترکیبی بود از عوامل غیر فطری و اگر کسی آنرادرهم نمی شکست

فطرتاً خودش از هم می پاشید، همانگونه که حزب کمونیست روسیه و دیگر اقمار شوروی بگونهٔ فطری نابود شدند از جانب دیگر همانگونه که نبی عظیمی این جنرال روسی در کتابش مینگارد؛ خود پرچمی ها و خلقی ها مطابق ذوق و سلیقهٔ شان به گروههای مجاهدین پیوستند و باعث گردیدند که این اردوی ملی روسی از هم پاشیده شود.

از سوی دیگر هدف بالای ساختار افراد اردو نیست، هدف بالای تجهیزات، سلاحها، مهمات و ثروتهای نظامی اردو بود که ببرک کارمل بدستور سرویس استخباراتی(KGB) شوروی وظیفه داشت که این ثروتها نابود گردد و بدست مجاهدین طوری قرار بگیرند که باعث قتل ها و کشتارهای عمومی و پدید آمدن حمام خون در افغانستان گردد که نبی عظیمی ها و آصف دلاورها و رفیع ها و دیگر دشمنان ننگ و ناموس افغانستان تا آخرین نفس این رسالت را اجرا کردند و بعد گریختند.

ملت مجاهد افغانستان مردانه رزمیدند و اسطوره های شگرف آفریدند تا پوزهٔ مشرکین و دشمنان اسلام و کمونیزم جهانی را بخاک تیره بمالند وبعد وارث یک تودهٔ باروت گردیدند که این تودهٔ باروت رمز بقا و سمبول قدرت آنها میگردید، سلاحهاییکه در افغانستان باقی مانده بودند، سلاحهای منحصر بفرد و پیشرفته ای بودند که در بسیاری کشورها نظیر آن ها موجود نبود و آن قدر ذخیره شده بودند که حتی نسل های آینده را نیز کفایت میکرد، سلاحهای مدرن و پیشرفته یی همچون اسکاد، لونا، اورگان، طیارات بم افگن شکاری، طیارات میگ، هیلی کوپترها و غیره که اگر همهٔ آنها بدست های نیرومند و توانا و با اهل می افتاد و بنا سلاحهاییکه مجاهدین داشتند، همهٔ آنها در یک اردوی واقعاً اسلامی منسجم میگردیدند و ملیونها مجاهدیکه صلاحیت و اهلیت استعمال هرگونه سلاحها را نیز داشتند در صفوف منظم بسیج می شدند، بدون تردید از نگاه نظامی حکومت اسلامی مجاهدین ابر قدرت منطقه می گردید، و تمامی کشورهای همسایه و کشورهای استعماری دنیا هرگز بدیدهٔ تحقیر به ملت افغانستان نمی نگریستند، چون افغانستان منبع قدرت نظامی میشد و با ارتشی که تماماً مجاهد بودند و در تمامی عرصه های نظامی اهلیت شان را نشان داده بودند و از جهت دیگر سند در هم شکستن یک ابرقدرت جهنمی را نیز بدست داشتند، بدون تردید همهٔ دنیا به نظر احترام به آنها می نگریست و اینهاالگو و پیشوای جنبش های آزادیخواهی و حریت طلبی برای تمامی ملت های در بند جهان می شدند، مگر با کمال تأسف که KGB در آخرین دقایق عمر ننگینش بزرگترین ضربهٔ غیر قابل جبیره را برپیکر مجاهدین وارد آورد و این تودهٔ باروت را زیر پای مجاهدین و ملت مظلوم افغانستان منفجر کرد.

از قراین برمی آید که تمامی جهان کفر دراین توطیه ناجوانمردانه باروسها توافق کرده بودند زیرا پیروزی مجاهدین بگونه واقعی آن، پیروزی ایمان برکرهٔ زمین بود، پیروزی آنانیکه علناً در مقابل چشمان تاریخ بدر جسته بودند، و هیچکسی و هیچ نیرویی نمی توانست جلو حکومت و سیادت آنها را سد بسازد، پس بایگانه حربه ایکه می توانستند این پیروزی را مخدوش بسازند و از کیفیت و موهبت آن

به شدت بکاهند، ایجاد توطئه و پیاده کردن نقشه های شوم بود، زیرا ابرقدرتها و کشورهای مزدور و حلقه بگوش به شدت از پیروزی مسلمانان افغانستان هراس و بیم داشتند.

روسها که بالقوه و بالفعل در سرکوبی مسلمانان افغانستان مدت ده سال تمام از هیچگونه بربریتی دریغ نکرده بودند و بالاخره طعم تلخ شکست را چشیده بودند، میخواستند انتقام وحشتناکی از مسلمانان افغانستان بگیرند و طعم شیرین پیروزی را در کام آنها و نسل های آنها شرنگ بسازند.

امریکایی ها که در سالهای جهاد، مجاهدین را هرگونه کمک های اخلاقی و سیاسی مینمودند تا حریف قدرتمند او را زمین گیر بسازند، اکنون از پیروزی مجاهدین بیم و هراس بزرگ داشتند، آنها نمی خواستند مجاهدین یا به زعم آنها بنیادگرایان سرنوشت حکومت را بدست بگیرند، زیرا ایران دیگری را در افغانستان تحمل کرده نمی توانستند، به این جهت از انفجار این تودهٔ باروت احساس رضایت میکردند.

کشورهای همسایهٔ افغانستان، ایران و پاکستان هرگز یک افغانستان نیرومند را در کنار خویش تحمل کرده نمی توانستند، زیرا آنها به وضوح میدیدند که مجاهدین وارث نیروی نظامی یک ابر قدرت بزرگ می شوند، به این جهت از پیروزی مجاهدین هراسان بودند و تصور میکردند، توازن قواء در منطقه بر هم میخورد.

کشورهای مزدور عربی بخصوص عربستان سعودی نیز از کامیابی مجاهدین خوشنود نبودند زیرا افغانستان قدرتمند نظامی را محیطی برای پرورش مخالفین خویش در آتیه می دیدند. سازمان ملل متحد نیز از پیروزی مجاهدین بیمناک بود و آنها بوسیلهٔ (بینین سیوان) می خواستند طرحی را پیاده بسازند که اشخاص و افراد دیگری که در جهاد افغانستان سهیم نبودند قدرت را بدست داشته باشند، فلهذا از ناکامی مجاهدین احساس رضایت و خوشنودی زایدالوصفی مینمودند.

خلاصه همهٔ آنانیکه به نحوی از انحاء برضد اسلام و مسلمین افغانستان بودند و یا حسادت عمیق از پیروزی و سرافرازی این ملت شجاع و بادیانت داشتند، از انفجار این تودهٔ باروت در زیر پای مسلمانان افغانستان به استقبال نشستند و احساس رضایت و خوشنودی کردند. پس بدینترتیب، مجاهدین این تودهٔ باروت را منفجر نکردند بلکه دشمنان جهاد افغانستان با نقشهٔ حساب شده، و با پلان منظم و طرحی جهنمی، این تودهٔ باروت را به انفجار کشیدند، زیرا زمانی که مجاهدین بقدرت رسیدند باروت در حال انفجار بود و هیچ نیرویی نمی توانست جلو آنرا سد بسازد، آنانیکه مجاهدین را عامل اصلی این انفجار میدانند، چشمان خویشرا از دیدن حقایق می پوشانند و کینه و نفرت عمیق شانرا از جهاد افغانستان برملا مینمایند.

اکنون که نه سال از پیروزی مجاهدین گذشته است، آن تودهٔ باروت هنوز هم در حالت انفجار و طغیان و فوران است و بیرحمانه فرزندان مظلوم این مرز و بوم را در آتش مهیب خویش به خاکستر مبدل

میسازد و دشمنان سرزمین افغانستان هر لمحه یی آتش سوزان آنرا ناجوانمردانه دامن میزنند و همین است ره آورد شرک و بی دینی و کفران. زمانیکه ملتها و افراد از ایمان و تعهد به خدای عزوجل تهی شوند جهان و کاینات را در آتش هواهای نفسانی خویش به خاکستر می کشند، شرک و بی ایمانی به تعبیر قرآن ظلمیست عظیم و ما امروز شاهد این معجزهٔ قرآن هستیم، آنانیکه مشرک و فاقد ایمان بودند، چه ظالم و ستمگر بودند، و ظلم شان چه عظیم بود ظلمی که قدم قدم و وجب وجب خطهٔ مبارک افغانستان را در نوردید و هیچکسی از تیررس این ظلم بزرگ نرست از کودک شیرخوار گرفته تا شیخ فانی در آتش جهنمی این ظلم عظیم سوختند و نابود شدند.

مشرکین خلقی و پرچمی که فاقد ایمان و تعهد به خدای بزرگ و توانا بودند و به کتاب عظیم الهی بدیده حقارت و تحقیر مینگریستند و همه مقدسات و معیارهای انسانی و فطری را مضحکه و ملعبه می پنداشتند، به روایت تاریخ دیدیم که چه فاجعه های بزرگ آفریدند و چگونه با خدا و پیامبر(ص) به نبرد و جدال پرداختند و در فرجام چگونه سیه روی و تیره روز گردیدند، خلقی ها و پرچمی ها اکثرا افراد متخصص بودند، در صفوف آنها همهٔ افراد از سواد و تحصیل کافی بهره داشتند، اکثریت آنها را استادان پوهنتون و نهاد های علمی و تخصصی تشکیل میداد و از دکترها، انجینرها، پوهاندها، محصلین و متعلمین متشکل می شدند، افسران نظامی آنها در فن حرب و تخنیک و جنگ و نبرد ید طولا داشتند و اکثرا در شوروی و دیگر کشورهای پیشرفتهٔ دنیا تحصیل نموده بودند و هر کدام با یکی دو زبان بیگانه نیز آشنایی داشتند.

مگر این تخصص و دانش که فاقد تعهد و بینش بود و فاقد ایمان و باور بود، به جهل بزرگی مبدل گشت، جهلی که علمی بود جهلی که آگاهانه انتخاب شده بود جهلی که مرکب و مغلق و مطلق بود، جهلی که پرده برچشمها و گوشها وقلبها کشید جهلی که دماغها و اندیشه ها و افکار را مسموم کرد تخصص و دانشی که شرانگیز و شرآموز شد، شمشیر هایی شد برهنه بردست سادیستهایی که بر ریشه ها، تنه ها و برگ و بارهای هرچه موهبه های فطری و الهی بود بیرحمانه فرود آمد، آتشی شد جهنمی که در لهیب سوزان خویش خشک و تر را سوخت اژدهایی شد که همه چیز را در کام خویش فرو برد.

والعصر، ان الانسان لفی خسر عصر

قسم به تاریخ، که انسان در زیان است.

آری و چه پرزیان اند آنانیکه چهره های پلید و کریهی را که فاقد ایمان و تعهد و بینش بودند، در آیینهٔ تاریخ دیدند و برعملکرد آنها گواه ماندند، مگر شگفتا که هنوز هم عبرت نیاموختند و هنوز در ساحهٔ مقناطیسی آن دشمنان خدا، بی محابا کشیده میشوند و هنوز براین باور اند که آنها بهترین بودند، مترقی و روشنفکر بودند و هرگز با ایمان و عقیده و باور و تعهد، دشمنی نمی ورزیدند، و هنوز هم

مسلمانان در دیدگاه آنها افراد دگم و متحجر جلوه مینمایند، مسلمانانی که سد راه مشرکین و کافرین شدند، مسلمانانی که آنها را از اسارت و بردگی غیر نجات دادند.

هر که نا موخت از گذشت روزگار　　　هیچ ناموزد ز هیچ آموز گار

یک آزمایش وحشت انگیز دیگر

همانگونه که در صفحات آتیه یاد آوری خواهیم کرد؛ اگر علم و ایمان و عناصر تخصص و تعهد بگونهٔ والای آن در وجود افراد انسانی متحقق شوند، آن افراد و جوامع موحد بوده، مؤمن می باشند و علم شان در شعاع ایمان شان بسوی خیر و فلاح و رستگاری و تمدن و ترقی و تعالی دنیا و آخرت سیر مینماید؛ برعکس اگر انسانها از عنصر ایمان کاملا تهی دامن باشند، مگر هرگونه علمی و تخصصی را به عروج رسانیده باشند، این علم و دانش نه تنها برای بشر ممدنه خواهد بود، بلکه آتش سوزانی بوده که فرد و جامعه را به تباهی های شگرفی مواجه میسازد و دارندگان چنین ویژگی را همان مشرکین دانستیم که به هیات کمونیستهای خلقی و پرچمی جامعهٔ بزرگ افغانستان را از محور خارج کردند و کشتار ها و ویرانی های غیر قابل جبران ببار آوردند، هم خود را به نابودی کشانیدند و هم دیگران را.

اکنون پرده از چهره های دیگری برمیداریم که برخلاف مشرکین از عنصرایمان و تعهد در وجود شان خمیره هایی سراغ میگردید اما از علم و دانش و تخصص تهی دامن بودند، ایمانی که در نهاد و ضمیر آنها بود بگونه واقعی و اصیل نضج و قوام نیافته و مراحل پختگی را نپیموده بود، و بیشتر به شکل دروغین تبارز میکرد؛ و اینها بیشتر فاقد عقل ودرایت بودند تا مؤمن، جهان بینی شان با کذب و ریا و تظاهر آمیخته بود، و عملکرد شان با منافقت و دو رویی برملا میگردید، هم با مشرک سازش میکردند و هم با مؤمن از در مکر و فریب جلو می آمدند ایمانی که بدون علم و آگاهی پدید آمده باشد، ایمان ریایی و دروغین و بیهوده ای بیش نیست.

بعد از مستحیل شدن کمونیستها در افغانستان، نوبت به این چهره های جدید رسید که با نداشتن علم و تخصص و با داشتن ایمان و تعهد سترون، فجایع بزرگی پدید آوردند و بار دیگر پشت تاریخ و وجدان بشری را لرزانیدند.

آنهمه اسطوره هایی را که مجاهدین افغانستان آفریده بودند، و آنهمه عظمت و شوکت و دبدبه یی که بدستهای مؤمنین افغانستان ایجاد شده بود، آنهمه احترام عمیقی که جهانیان به جهاد مبارک افغانستان قایل شده بودند، آنهمه خونهای گرمی که خالصانه بخاطر خدا و نجات افغانستان از سیطرهٔ مشرکین و کفار بر وجب وجب خطهٔ افغانستان ریخته شده بود، آنهمه قربانی ها، فداکاریها، ایثارها، احسانها،

اخوتها، و عشقها و محبتها را به یکبارگی به نابودی و اضمحلال کشیدند، اینها با آرمان ملت افغانستان بازی کردند، فرهنگ عظیم الشان جهاد را به مضحکه وملعبه گرفتند، سوختند و کشتند و بدار آویختند.

در پشاور تنظیم ها و سازمانهای متعددی پا به عرصهٔ وجود گذاشته بودند که از آنجمله، جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری پروفیسور برهان الدین ربانی و حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار تأسیس شده بودند و پیرسیداحمد گیلانی محاذ ملی اسلامی را تأسیس کرد و حضرت صبغت الله مجددی بعد از کودتای ۷ثور که در ممالک اسکندناوی بسر می برد به پشاور آمد و (جبههٔ نجات ملی) را اساس گذاشت و هکذا تنظیم های دیگر جهادی همچون (حزب اسلامی مولوی خالص) که از حزب اسلامی گلبدین انشعاب نموده و(حرکت انقلاب اسلامی) به رهبری مولوی محمد نبی محمدی پا به عرصه وجود گذاشته بودند و هکذا درایران نیز ۹ تنظیم اسلامی که از سوی برادران اهل تشیع بعد از کودتای هفت ثور پدید آمده بودند فعالیت میکردند که بعدا هشت سازمان با هم متحد گردیدند و (حزب وحدت اسلامی) برهبری عبدالعلی مزاری را ساختند و (حرکت اسلامی) به رهبری آیت الله محسنی جدا گانه به فعالیت خویش آغاز کرد.

خلاصه هر کسی قدرتی داشت تنظیم و سازمان میساخت، حتی شعله یی ها تحت رهبری(محمودفارانی) بگونهٔ مخفی سازمانی بنا کردند که به جلب وجذب می پرداختند و افراد خویشرا ماهرانه در تنظیم های محاذملی و جبههٔ نجات ملی و حرکت انقلاب اسلامی جا بجا می کردند، و همین گونه افغان ملتی ها نیز در تنظیم های مختلف کم و بیش خود شان را پراگنده و جابجا ساخته بودند.

قابل تأسف اینجاست که همهٔ این سازمانها و تنظیم ها که در کنار اسامی گروههای شان لفظ مبارک (اسلامی) را یدک می کشیدند، به تدریج به اثر توجه کشورهای خارجی و بذل امداد های سرسام آور و نفوذ وسیع مردم در این سازمانها، این رهبران جهادی بیشتر به هواهای نفسانی خویش ارج مینهادند تا عملکرد واقعی به اسلام، مجاهدین که مسوولیت بزرگ به عهده داشتند، مجبور بودند در تحت لوای این سازمانها تغذیه شوند و علیه متجاوزین روسی و اجیران آنها برزمند، زیرا این سازمانها از سوی پاکستان و دیگر کشورها به رسمیت شناخته شده بودند و این رهبران در میان هر کشوری پایگاه بخصوص خود را داشتند، و از چینل های مختلف تمویل می شدند.

پروفیسور ربانی، گلبدین حکمتیار و پروفیسور سیاف بیشتر از اسلام ناب محمدی دم میزدند، و بجز از حکومت اسلامی در آیندهٔ افغانستان به چیز دیگری قناعت نداشتند و این آرزوی ملت مؤمن افغانستان بود و مجاهدین بخاطر رسیدن باین آرمان بزرگ که روزی اسلام واقعی درسرزمین مبارک افغانستان حاکم شود به جهاد فی سبیل الله رو آورده سینه های گرامی شان را آماج تیر بلا می ساختند.

پروفیسور صبغت الله مجددی، پیر سیداحمد گیلانی و مولوی محمدنبی محمدی بیشتر برای حاکم ساختن محمد ظاهرشاه فعالیت میکردند تا اسلام واقعی، و این ها بیشتر به نمایندگان ظاهر شاه در ذهنیت

ها معرفی شده بودند، که آرزو دارند در آیندهٔ افغانستان در کنار یک دولت اسلامی میانـه رو شـخصیت ظاهر شاه به حیث قاید و رهبر و ریش سفید ملت افغانستان مجددا تبـارز کنـد و زمـام امـور کشـوری را بدست بگیرد.

در حقیقت دو گونه خط مشی سیاسی در میان تنظیم ها اعمال میگردید، گروه اولی را بنام**(اخوانـی ها)** یا به تعبیر غرب افراطیون و بنیاد گراها می نامیدند و گروه دومی را **میانه روهـا** و **علاقمنـدان غـرب** ارزیابی مینمودند و این تضاد و اختلاف سیاسی باعث ایجاد هرج و مـرج در بیـن مجـاهدین و مسـلمانان افغانستان میگردید، در میان گروه های موسوم به افراطی، گلبدین حکمتیاربیشتر از همه با سـخنان تنـد و آشتی ناپذیر علیه میانه رو ها مقابل میگردید و از میان گروههای موسوم به میانه روهـا، حضـرت صبغـت الله مجددی با کلام تند با بنیاد گرایان جنگ سردی را آغاز کرده بودند، این نفاق و اختـلاف روز بـروز حاد تر و شدید تر میگردید، و قلمها و کتابها و نشریات علیه یکدیگر به تبلیغات مستهجن می پرداختنـد، و حتی از هتک حرمت یکدیگر و از نثار دشنام نیز در پشت تریبونها خود داری نمی کردند، کشـورهای تمویل کننده بازیرکی خاصی تضاد و اختلاف آنـها را دامـن میزدند، گـاهی علنـا از یکـی یـا دو گـروه طرفداری مینمودند و با ارسال کمک های وافر باعث ایجاد عقده هـا و حسـادتها و هیجانـها مـی شـدند، بعضی مصلحین و بزرگان کشورهای دیگر ده ها مرتبه سعی ورزیدند که این گروههای جهادی را با هم آشتی بدهند و پرابلمها و مشکلات سیاسی شانرا حل بسازند مگر هرگز به این آرزو جامهٔ عمل پوشانیده نتوانستند، پادشاه عربستان سعودی همه آنها را به مکهٔ معظمه دعوت کرد و بگونهٔ استثنایی خانهٔ کعبـه را برخ آنها گشود و درآنجا، در آن خانهٔ مقدس آنها را سوگند داد که از اختلاف و تضاد و دشمنی و نفاق و بی اتفاقی بپرهیزند مگر هرگز به این سوگند ها توجهی نگردید و برهمهٔ وعده ها خـط بطـلان کشـیده شد، و دشمنی و نفاق و پراگندگی بیشتر از پیش اوج گرفـت، حتـی تـرور بسـیاری قومانـدانـان در شـهر پشاور آغاز گردید و این تضاد و اختلاف را مغلق و آشتی ناپذیر بار آورد، این بیماری خانمانسوز نفاق و اختلاف درمیان سنگر های مجاهدین نیز ریشه دوانید و دشمنی های صعب و خطرناکی را حـادث کـرد. گاهگاهی لهیب بیرحم جنگ و برادرکشی چنان در میان دو گـروه مخـالف زبانـه مـی کشـید و جوانـان رشیدی را به خاک و خون می افگند، که سخت تکان دهنده و اندوهبار بود.

گلبدین حکمتیار در طرح و پیاده کـردن اختلافات از هیـچ نـیرویی دریـغ نکـرد، بـزودی در میـان سازمانهای رقیب، افراد اجیر را خریداری و کودتاهایی را به ظهور رسانید، که از آنجمله مولوی موذن از تنظیم جبهه نجات به رهبری حضرت صاحب مجـددی، انشعاب کـرد و تحـت نـام و آرم جبهـه نجـات سازمان دیگری ساخت که از سوی حکمتیار تمویل میگردیـد، هکـذا حرکـت انقـلاب اسـلامی مربـوط مولوی محمد نبی را چندین بار به انشعاب مواجه نمود که از آنجمله مولوی منصور تنظیم جداگانه ای بنا

کرد و بالاخره در دوران حکومت پروفیسور ربانی از سوی عوامل حزب اسلامی در چهار آسیاب کابل به شهادت رسانیده شد!

پیرسید احمد گیلانی و حضرت صبغت الله مجددی در پشاور شدیدا با حکمتیار مخالفت داشتند و حزب اسلامی در تحقیر و اهانت بی حد و حصر این دو خانواده از هیچ حربه ای صرف نظر نکرد و در سنگرها و جبهات نیز این دو تنظیم از دست حزب اسلامی به شدت دچار مشکلات بودند و به تدریج در ظرف چندین سال این دو گروه استحاله کردند و در جبهات و سنگرهای داخل افغانستان مجاهدین آنها یا به حزب و یا به گروههای دیگر ملحق شدند و اگر جبهه یی بنام این دو سازمان موجود می بود، بدون تردید تحت نفوذ تنظیم های دیگر فعالیت میکردند. به این ترتیب تنظیم های محاذ ملی و جبهه نجات ملی فقط در پشاور دفاتر داشتند که یکتعداد افراد تحصیلکرده و متمایل به غرب در آنجا مصروف کارهای اداری بودند و برای پناهندگی و رفتن به خارج آمادگی می گرفتند.

ضربات سیاسی ایکه این قایدین و رهبران و امیران و پیشوایان قلابی و دروغین بر پیکر مجاهدین و جهاد خجسته افغانستان وارد کردند، فوق العاده حزن انگیز و تألم آور است و هیچ نیروی ستمگری نتوانسته بود چنین ضربات وحشتبار سیاسی به اتوریتهٔ مجاهدین و جهاد وارد بیاورد، ملتی که دوملیون شهید مظلوم در راه برقراری نظام اسلامی به جامعه انسانی اعطا کرده بود و به ملیونها مهاجر و معیوب در راه آرمان گرامی تقدیم داشته بود، در فرجام به سیه روزی و تیره بدبختی نشانده شدند.

همانگونه که قبلا نگاشتیم پرچمی های جناح کارمل بدستور ببرک کارمل با احمد شاه مسعود پیوستند و از او خواستند که بکابل وارد شود و زمام اختیار را بدست بگیرد، او این ماموریت را به عهدهٔ رهبران در پشاور گذاشت، در حقیقت احمد شاه مسعود از یک مسوولیت بزرگ و تاریخی خودش را کنار کشید، چون شخصیت برازندهٔ جهاد در بعد نظامی بود، اگر دراین برههٔ دشوار سهل انگاری نمیکرد، بدون تردید با هیبت و شخصیت پرنفوذی که داشت می توانست قشون در حال انفجار را مهار کند و سروسامانی دهد، این سهل انگاری مسعود زمینه را برای پیشروی نیروهای متخاصم مساعد ساخت که خودشان را در پشت کمربندهای امنیتی کابل برسانند.

رهبران مجاهدین که همهٔ مردم افغانستان بویژه مجاهدین به بیوگرافی آنها کم و بیش مطلع اند، شخصیت هایی بودند که از زمان شاه تا پیروزی مجاهدین ظاهرا علیه بدعت ها و شیوع بیدینی به سبوتاژ و مبارزه پرداخته بودند؛ بویژه پروفیسور برهان الدین ربانی، انجینر گلبدین حکمتیار، پروفیسوراستادعبدالرب رسول سیاف و انجینر احمد شاه مسعود که در میان همه از چهره های درخشان نهضت اسلامی شمرده می شدند، و همینگونه پروفیسور صبغت الله مجددی، پیرسیداحمد گیلانی، مولوی محمدنبی محمدی و همچنان مولوی یونس خالص و مولوی منصور و امثال آن در گذشته ها و در دورهٔ جهاد از مبارزین فعال به حساب می آمدند.

اینها بودند که اعلام جهاد کردند و علیه بزرگترین قدرت جهنمی ارتش سرخ ملت مظلوم و شجاع افغانستان را بسیج نمودند و بالاخره به اثر پایمردی ها و مبارزات و قربانی های بیدریغ این امت قهرمان روسها و اقمار کمونیستی و اجیران خلقی و پرچمی آنرا زمین گیر ساختند.

پروفیسورربانی، احمدشاه مسعود، انجینر حکمتیار و پروفیسور سیاف وارثین(نهضت جوانان مسلمان) بودند که در سال ۱۹٦۵ بوسیله مرحوم غلام محمدنیازی رئیس دانشکدهٔ شرعیات دانشگاه کابل تأسیس گردیده بود، زمانیکه کمونیستها قدرت سیاسی را در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ در افغانستان بوسیلهٔ کودتای خونین در دست گرفتند و جهاد علیه این حکومت کافر و بیدین اعلام گردید، این رهبران در ساختار یک نیروی متحد و تمام عیار در مقابل رژیم کمونیستی نتوانستند باهم تفاهم نمایند، بدین ملحوظ گلبدین حکمتیار که در سال ۱۹۷٦ حزب اسلامی را ساخته بود، جداگانه به فعالیت پرداخت و همین گونه جمعیت اسلامی که هستهٔ مرکزی جنبش اسلامی افغانستان بود تحت ادارهٔ استادربانی باقیماند.احمدشاه مسعود در سال۱۹۷۸ با جمعیت اسلامی افغانستان پیوست. بعداً در سال ۱۹۷۹ پروفیسور سیاف(اتحاد اسلامی برای نجات افغانستان) را تأسیس کرد احمدشاه مسعود در سال ۱۹۷۸ اندکی پس از کودتای هفتم ثور، به جبههٔ پنجشیر رفت و درآنجا ماندگار شد و به تربیه و آرایش نظامی مجاهدین و فعالیت های چشمگیر جهادی پرداخت و به اندک ترین زمان شهرت عالمگیر پیدا کرد، حکمتیار که تمامی تنظیم ها را برای خویش رقیب میدانست و با همه سرجنگ داشت، تلاش وسیعی به خرچ داد تا جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری استاد ربانی را به مانند تنظیم های دیگر به قطعات کوچک پارچه سازد، مگر دراین کار توفیق نیافت، بخاطریکه افراد تحت رهبری استاد ربانی بیشتر به او وفادار بودند و فقط جنگ سردی میان جراید دو طرف در گیر بود که به نحوی از انحا یکدیگر خویشرا به چوب اتهام می بستند.

مگر حزب اسلامی در داخل جبهات درگیری های سختی را با جمعیت اسلامی سازماندهی میکرد و چون مسعود را قویترین قوماندان جمعیت تشخیص داده بود، فلهذا محراق توجه اش را بیشتر متوجه مسعود ساخته بود، و استاد فرید آمر جبهات پروان- کاپیسا را در مقابل او تجهیز و به مقابله وا میداشت اما مسعود با زیرکی تمام سعی داشت که از برخورد جلوگیری بعمل آورد و با تدبیر خاص ولایات سمت شمال افغانستان را بدور یک محور بچرخاند. به این جهت شورایی را بنام(شورای نظار) تأسیس کرد، واین موضوع سخت حکمتیار را برآشفته ساخته بود، یکی از قوماندانان جبهه نجات ملی در لوگر نامه ای را از افراد حزب اسلامی بدست آورد که در آن حکمتیار از تمامی قوماندانان و افراد خود خواسته بود که به هر نحو ممکن، مجاهدین تنظیم های دیگر را خلع سلاح کنند و جنگ های تنظیمی را دامن بزنند و اگر توان مقابله با افراد مقابل را نداشته باشند ازرژیم کابل و یا از قطعات ارتش سرخ معاونت طلب نمایند. در پای نامه امضای حکمتیار دیده می شد، حضرت صبغت الله مجددی، این نامه را

افشا و بدست نشر سپرد، حکمتیار آنرا تکذیب نموده، توطئه یی ای از جانب KGB خواند، مگر بزودی معلوم شد که واقعا دستور حکمتیار چنین بوده است، زیرا در تمامی جبهات و سنگر ها در میان مجاهدین حزب اسلامی و افراد تنظیم های دیگر تبادل آتش و برادرکشی به راه افتاد و اختلافات حاد و بغرنج و غیر قابل جبران بودیعه آورد، از آنجمله یکی از قوماندانان حزب اسلامی در تخار بنام سیدجمال به بهانهٔ مذاکره با نمایندگان شورای نظار هشت نفر از بهترین و ورزیده ترین قوماندانان احمدشاه مسعود را به قتل رسانید، که بازتاب بسیار وحشتناک و گسترده یی در میان تمام مجاهدین افغانستان ایجاد کرد، بعد ها احمد شاه مسعود سیدجمال را دستگیر و بعد از محاکمه، بدار آویخت.

این عملکرد گلبدین در میان تمامی تنظیم ها وحشت و هراسی زایدالوصفی را از حزب اسلامی پدید آورده و بمرورزمان مانع رشد سنگرها، از بین رفتن خلاقیت ها و استعداد ها و پدیدارشدن دشمنی ها، تضاد ها و اختلافات عمیق در میان مجاهدین گردید، در اواخر سال ۱۹۸۰ مولوی شفیع الله که قوماندان برجستهٔ حرکت انقلاب اسلامی در کوه صافی و شرق کابل بود، با یکتن از قوماندانان حزب اسلامی بنام نیازی داخل جنگهای مدهشی گردیده و بعد از فعالیت های زیاد توانست نیازی را متواری سازد و سنگرهای او را بدست آورد، بعد ها قوماندان دیگر حزب اسلامی بنام (ملنگ) که برعلیه مولوی شفیع الله می جنگید، بدولت مزدور وفادار ماند و علیه مجاهدین می رزمید و بدینترتیب به ده ها قوماندان به اثر این اختلافات بین التنظیمی از میان گروهها به دولت اجیر و مزدور کابل می پیوستند و همدست باروسها برعلیه مجاهدین میرزمیدند! و یا قطعات افراد خویشرا از دولت تجهیز میکردند و برعلیه رقیب خویش در منطقه پسته می ساختند.

ازین همه نفاق ها و اختلاف ها و تضادها که از میان صدها و هزاران آن به یکی دوتای آن بسنده گردید دولت مزدور کابل و روسهای متجاوز حداکثر استفاده ها را بردند و به عمر ننگین خویش بیشتر ادامه دادند، به ده ها و صدها مجاهد نام آور عرصه های جهاد که روسها و حواریون اجیر آنها به هیچ صورتی نمی توانستند آنها را از میدان بدرنمایند، بوسیلهٔ عوامل خویش توانستند ازین جو نفاق و بدبینی استفاده نموده در درون سنگرها نفوذ نمایند و در موقع مساعد توطیه کرده آنها را ترور کنند، شهادت ذبیح الله در مزار شریف، شهادت مولوی شفیع الله در کوه صافی، شهادت طارق در لغمان، و صدها قوماندان بزرگ دیگر مجاهدین بوسیلهٔ این نفاق ذات البینی صورت پذیرفت و ضربات سخت برپیکر جهاد اسلامی و مجاهدین عزیز وارد آورد.

تأسیس اینهمه تنظیم های نامنهاد اسلامی در شهر پشاور، نشانگر آن بود که دست قدرتمند استعمار چقدر به سهولت توانسته بود تخم نفاق و بدبینی را در سرزمین افغانستان بکارد، و از جانب دیگر شهر پشاور که پایگاه تنظیم های جهادی بود و علیه یک ابرقدرت وحشی و ستمگر میرزمید، بدون تردید مرکز توجه سازمانهای جاسوسی جهان نیز بود و هرکشوری به نحوی از انحا میخواست ازین آب گل

آلود استفاده بردارد، تأسیس NGO های مختلف که به عناوین گونه گون فعالیت داشتند، دال بردلچسپی جهان برموضوع افغانستان میکرد و به صدها و هزاران جاسوس از سرویس های استخباراتی دنیا فعالیت های وسیع و گسترده یی داشتند، اما هیچگاه دیده و یا شنیده نشد که یکی از رهبران مورد سؤقصد قرار بگیرد، در حالیکه بزرگترین رهبران کشورها به بسیار سهولت و آسانی از سوی جواسیس جهان ترور می شدند، این موضوع به اثبات میرساند که جهان نمی خواست این رهبران به قتل برسند، زیرا برای نفاق افگنی و برادر کشی و پیدا کردن جو اختلاف و تضاد، مهره های مناسبی بودند و موجودیت آنها حیاتی تر از ترور آنها شمرده می شد.

به این جهت در خواست احمد شاه مسعود از رهبران در کابل برای ساختن حکومت بزرگترین خبط سیاسی بود، زیرا مسعود میدانست که این رهبران در طول سالهای جهاد هرگز نتوانستند و نخواستند که بدور یک محور جمع شوند و جز برپا کردن توطیه و دسیسه و ایجاد زمینهٔ نفاق و اختلاف در میان یکدیگر کاری نداشتند، (توحید) اولین رکن اسلام بوده و اصلی است فنا ناپذیر و از همین جاست که به عظمت دین مبین اسلام خوبتر می توانیم پی ببریم که چرا مکتب اسلام روی این اصل اذعان فوق العاده نموده است، در جامعه ایکه وحدت، تساند، همبستگی، ایثار و احسان و فداکاری نباشد، بدون تردید آن جامعه رو به فنا و زوال میرود، رهبران جهاد که متأسفانه به این اصل حیاتی پابند نبودند، و فقط به شعار اکتفا میکردند و در عمل برخلاف توحید تبارز مینمودند، با دستهای خود سرنوشت همه را به تباهی کشانیدند از سوی دیگر شاید احمد شاه مسعود میخواست، بدینوسیله پایگاههای این رهبران را در پشاور خاتمه داده و همهٔ آنها را بداخل افغانستان بکشاند، تا بیشتر از پیش عملکرد آنها و چهره های واقعی آنها برای ملت افغانستان مبرهن گردد.

بهر صورت در ٤ثور ۱۳۷۱، رهبران در پشاور بگونهء ایمرجنسی و فوق العاده به جلسه پرداختند و بعد از وساطت دوستان خارجی و جروبحث های زیاد چنین فیصله کردند که حضرت صبغت الله مجددی با پنجاه تن نمایندگان تنظیم های دیگر جهادی بداخل افغانستان رهسپار شود و دولت را از نمایندگان حزب کمونیست خلق و پرچم تسلیم گردد و برای دوماه ممثل دولت اسلامی افغانستان باشد، بعد از انقضای دوماه قدرت را به پروفیسور ربانی تسلیم نماید و استاد برای چهار ماه حکمروایی کند و بعداً با فیصلهٔ شورای جهادی معضلهٔ آتیه حل گردد.

این طرز عجیب و فوق العادهٔ حکومت کردن که برای دوماه و چهار ماه و غیره طراحی گردیده بود، در تاریخ بشریت نظیر ندارد و جز ایجاد نفاق و تصادم و اصطکاک درمیان گروهها مفهوم و مقصد دیگر در آن نهفته نبود؛ حزب اسلامی به رهبری حکمتیار جداً به سبوتاژ برخاسته، پیوستن نیروهای کمونیستی را با قوتهای جهادی احمدشاه مسعود، مخالف دین مبارک اسلام دانسته و برعلیه جهاد چهارده ساله افغانستان توطیه بزرگ قلمداد کرد و پیش از آنکه جلسهٔ رهبران جهادی در پشاور به اختتام

گراید و زمینهٔ انتقال قدرت مهیا شود، عجولانه خودش را به پشت دروازه های کابل رسانید، خلقی ها که از پیوستن پرچمی ها به احمد شاه مسعود جداً ناراضی بودند با حکمتیار در رابطه گردیدند و سعی نمودند نیروهای حزب اسلامی را داخل شهر کابل بسازند، حزب وحدت نیز خودش را در غرب کابل(میدان شهر) رسانیده و بالای غند ٦١ ضربتی حمله نموده آنرا تصاحب کرده بود، خلقی ها وزارت داخله را مقر خویش قرار داده و با حزب اسلامی متواتر و پیوسته در رابطه بودند و پرچمی ها در گارنیزیون کابل تحت قوماندهٔ جنرال عظیمی رئیس گارنیزیون مرکزیت ساختند و با احمد شاه مسعود در رابطه بودند تا ایندم گردیز، لوگر، پکتیا، جلال آباد، لغمان، بادغیس و ولایات سمت شمال تماماً بدست مجاهدین یا قسماً بدست آنها سقوط کرده بودند.

در ۵ثور ۱۳۷۱ خلقی ها که در رأس آنها، وطنجار، رفیع، جبار قهرمان و منوکی منگل قرار داشتند به افراد خویش دستور دادند که حزب اسلامی را بکابل راه دهند و پرچمی ها که در رأس آنها نبی عظیمی، بریالی، وکیل، مزدک، کاویانی و دلاور قرارداشتند، نیروهای احمدشاه مسعود را به سرکردگی داکتر عبدالرحمن، جنرال فهیم، و جنرال بابه جان وارد کابل کردند، پرچمی های سلطان علی کشتمند نیروهای حزب وحدت را از کوته سنگی تا دهمزنگ راه دادند و همینگونه نیروهای استادسیاف از طریق پغمان پیشروی کرده بعضی جاها را متصرف شدند، این پرچمی ها و خلقی ها در قرارگاه هایشان نشسته بودند و جنگ مهیبی درشهر کابل آغاز گردیده و حمام خون جاری شده بود؛ خلقی ها و پرچمی با فرستادن نیروها و سلاحهای سنگین در شدت آتش جنگ دامن میزدند، ببرک کارمل نیز در کابل بود و شهکاریهای بی نظیر تاریخی اش را نظاره میکرد، صدها انسان به خاک و خون غلتیدند، خانه ها و اموال مردم به غارت رفت بالاخره تا شامگاهان نیروهای طرفدار احمدشاه مسعود که قوای جنرال دوستم نیزبآنها بود یک تفوق نسبی برحزب اسلامی و طرفداران شان یابیدند اما کابل هنوز در اشغال قوتهای متخاصم بود، در ٦و۷ ثور، تقریباً تمامی نیروهای حزبی ها و خلقی ها از شهر کابل رانده شدند و وطنجار و رفیع و دیگران نیز از کابل متواری گردیدند و بتاریخ ۸ثور ۱۳۷۱ پروفیسور صبغت الله مجددی داخل شهر کابل گردیده و قدرت را بدست گرفت.

اولین ممثل:

حضرت صبغت الله مجددی متولد کابل، چهرهٔ شناخته شده به مردم افغانستان، شخصیتی که در کنار علوم و فلسفهٔ دینی - جهان دیده نیز بودند و با چند لسان زندهٔ جهان آشنایی داشتند، از زمان شاه تا عصر پیروزی مجاهدین علیه کفر و بدعت مبارزه میکردند، چندبار زندانی هم شده اند، خلقی ها و پرچمی های کمونیست در دوران سیطرهٔ شان بیشتر از چهل نفر اقارب خانواده های مجددی اعم از زن و مرد و کودک را بیرحمانه از دم تیغ کشیدند؛ خانوادهٔ حضرت در طول تاریخ پیرو طریقهٔ نقشبندیه بوده

اند و از اولادهٔ مجدد الف ثانی سرهندی قدس الله سره العزیز می باشند، حضرت صبغت الله در دورهٔ مهاجرت و اعلام جهاد، (جبههٔ ملی نجات) را به حیث یک تنظیم تأسیس کردند و مجاهدین را علیه روسها و اجیران آنها بسیج نمودند، مگر از سوی حزب اسلامی حکمتیار رنجهای زیادی را متحمل شدند، در ۱۹۸۹ باری به حیث رئیس دولت مؤقت مجاهدین در دیار هجرت انتخاب شده بودند و اینک در سال ۱۹۹۲ به حیث اولین ممثل دولت اسلامی افغانستان در کابل اعزاز می یابیدند و بار دیگر با حزب اسلامی در چلینج قرارمیگرفتند وزیر دفاع حضرت صبغت الله مجددی، احمد شاه مسعود و صدراعظم او گلبدین حکمتیار بودند، زمانیکه مجددی به کابل داخل شدند، هنوز وزیر دفاع داخل شهر نگردیده بود و در حالت بسیار بحرانی با جرات و شهامت بحیث اولین رهبر مجاهدین داخل کابل شده قدرت را بدست گرفتند.

مگر با تأسف که مجددی صاحب یک خط مشی منظم سیاسی نداشتند؛ بدون داشتن یک برنامهٔ کاری به وظیفه آغاز کردند و اشتباهات بزرگی از آنها سرزد که هیچگاه فراموش تاریخ نمیگردد.

مجددی با رسیدن بقدرت بسیاری از اصول را فراموش کرد، زیرا در برهٔ حساس و بحرانی ایکه او مسوولیت را بعهده گرفته بود، به یک حرکت پیامبرگونه ضرورت بود تا اساس مستحکمی بودیعه گذاشته می شد که از بادو باران در گزند نمی بود. عوامل و فکتورهای مدهشی او را در چلنج قرار میدادند که بعضی از آنها قرار ذیل است:

۱- عدم پشتوانهٔ ویژهٔ نظامی، زیرا جبههٔ ملی نجات، که مجددی مؤسس آن بود فاقد کارایی و بیس نظامی گردیده بود که حتی قدرت و صلاحیت دفاع و حمایت از خود مجددی را نداشت.

۲- نفاق، تضاد و اختلاف فکری تنظیم ها برای اشغال کرسی های کلیدی.

۳- دشمنی شدید و راکت پراگنی حزب اسلامی و سپوتاژ مستمر ومستدام حکمتیار.

٤- موجودیت خلقی و پرچمی در نقاط حساس و کلیدی دولت.

۵- وضع رقتبار ملت مظلوم افغانستان.

٦- ره آورد جهاد برای مردم افغانستان.

۷- محاسبهٔ تاریخ وقضاوت نسل های آینده.

۸- محاسبهٔ پروردگار در یوم آخرت.

دولت مجددی را چند کشوری به رسمیت شناخت و او کابینهٔ خویشرا اعلام کرد، کار به اهل کار سپاریده نشده بود، اهلیت ها و کفایت ها در نظر نبودند، تخصص و تعهد و علم و ایمان در برنامه نبود، همه از روی رابطه ها تعیین گردیده بودند، نه از روی ضابطه ها و معیارها. مجددی در اولین اقدام خویش عفو عمومی را اعلام کرد، این عفو عمومی از یکجهت که بدنیا بفهماند مجاهدین مردم مهذب و بافرهنگ هستند و از جهت دیگر بخاطر بعد سیاسی آن تا اندازه ای وجاهت داشت، مگر از دیدگاه

اسلام در تضاد قرار میگرفت، شاید مجددی به تأسی از عفو عمومی ایکه پیامبراسلام در حین فتح مکه اعلام کرده بودند، چنین اقدامی را صواب دیده بود.مگر آن عفو عمومی و این بخشش عمومی خیلی با هم فرق داشتند، پیامبرصلی الله علیه وسلم حامل پیام الهی بودند، او برای آن مبعوث شده بود تا مشرکین را به دین توحید هدایت بفرمایند، پیامبر(ص)مشرکین را تحت تربیهٔ اسلامی گرفتند و به دین اسلام مشرف ساختند و به آنها علم و ایمان بخشیدند، احساس صادق شانرا اشباع صادقانه کردند، بت هارا واژگون نمودند و عبودیت خدای واحد و یکتا را به آنها نشان دادند، مگر مجددی، مشرکین را بحال خودشان واگذاشت که همانگونه مشرک و مرتد و ملحد باقی بمانند و حتی از شهامت و عملکرد های آن ها تمجید و تحسین و مباهات کرد و به شهر مزار شریف وارد شده و به دوستم بزرگترین رتبهٔ نظامی سترجنرال را بذل نمود و اورا خالد بن ولید عصر خطاب فرمود. آنهمه جنایات هستی سوزی را که مرتکب شده بودند وبه محاربهٔ خدا و رسول و قرآن برخاسته بودند از سوی خویش کاملاً نادیده گرفت،قضاوت تاریخ ونسل های آینده را به نظر حقارت دید.

مجددی که رئیس جمهور مجاهدین بود، این موهبت و عظمت را فراموش کرد و از یک پایگاه انفعالی با دشمنان دین پیامبر(ص) جلو آمد، او به شدت سعی ورزید که پرچمی ها و ملیشه های جنایت کار را بیشتر از پیش نوازش کند و به هر طریقهٔ ممکن حمایت آنها را نسبت به خویش جلب نماید این عمل نا بخردانه، مسلمانان را بیشتر از پیش ناراضی ساخت و شگاف و عمق نفاق و تضاد و بیگانگی و دشمنی را در میان گروههای جهادی وسیع تر کرد. بجای اینکه، توحید صفوف بار آید و وحدت مسلمانان و گروهها مدنظر گرفته شود، آتش جنگ و نزاع را بیشتر ساخت، او حزب اسلامی را که هرلحظه همانند کودک لجوجی بهانه میگرفت و به اخراج نیروهای دوستم ابرام میورزید، با حمایت همه جانبهٔ دوستم، بیشتر از پیش به خشم و عصبانیت کشید، راکت پراگنی های گلبدین آغاز گردید و روزانه به ده ها و صدها انسان مظلوم و بی گناه به خاک و خون می غلتیدند، حزب اسلامی، حکومت مجددی را غیر اسلامی دانسته، تقاضا میکرد که استعفاء بدهد و با قساوت و بیرحمی زایدالوصفی شهریان کابل را که غیر خدا ملجاء و پناهگاهی نداشتند به رگبار میزایل هاو راکت ها و هاوانها می بست. چور و چپاول دفاتر و املاک دولتی و اموال و خانه های مردم بیدفاع از سوی عناصر فرصت طلب و دشمنان شرف و عزت به شدت رایج گردید، مهاجرتها آغاز شدند، همه چشمها پر از اشکهای خونین بود، خانواده های مظلومی به خاک و خون نشستند، اما دشمنان عزت و شرف و خلقی ها و پرچمی ها بوسیلهٔ وزیران و رؤسا و افراد دولتی به عزت و احترام به کشورهای بیگانه-کشیده می شدند، تا از گزند راکت هاواوضاع پرآشوب در امان باشند، حتی (سلیمان لایق) در موتر شخصی مجددی به عزت و احترام از افغانستان به پاکستان فرستاده شد.

در حقیقت جامعه به سه کتگوری تقسیم شده بود:

۱. گروههای جهادی،

۲. گروههای پرچمی و خلقی

۳. اقشار مظلوم افغانستان که مؤمن بودند و طرفدار مجاهدین و شبها و روزها بخاطر کامیابی های آنها دست بردعا. لازم آن بود که گروههای جهادی و ملت مظلوم و مسلمان نوازش می شدند و گروههای خلقی و پرچمی تحت تربیهٔ اسلامی گرفته می شدند و افراد جنایت کار و مهره های اصلی فاجعهٔ افغانستان به پنجهٔ عدالت اسلامی سپرده می شدند، مگر از منتهای جهالت و نادانی و بی علمی، آن جنایت کاران بزرگ مورد تفقد قرار گرفتند و آن ملت مؤمن به رگبار راکت ها بسته گردیدند.

روابط با احمدشاه مسعود به تیرگی گرایید و افراد شورای نظار علناً بررئیس دولت تمکین نمی کردند، قدرت به چندین دست قرار داشت، احمد شاه مسعود و طرفدارانش جداگانه عمل میکردند، حضرت و طرفداران او به گونهٔ دیگر و افراد جنرال دوستم وپرچمی ها به شیوهٔ خویش و هیچکسی به یکدیگر احترام نمی گذاشت. تشتت، پراگندگی که خاصهٔنفاق است به حداعلی خود رسیده بود، مجددی در بیانیه هایش اذعان میکرد، که دوماه برای حکومت داری موعد کوتاهی است، بایستی حد اقل تا یکسال تمدید شود؛ این بیانات نشان میداد که مجددی حاضر نیست بعد از انقضای دوماه، قدرت را به شورای رهبری تسلیم نماید و این موضوع تشنج را میان احمدشاه مسعود و مجددی بیشتر می ساخت.

بادی گارد های مجددی قالین ها و اموال داخل ارگ را به گونهٔ علنی به غارت بردند و هیچکسی به آنها چیزی نگفت، ده میلیون دالر چیک نوازشریف صدراعظم پاکستان که به مجددی سپرده شده بود، تا امروز در جملهٔ اسرار باقی ماند، موعد دوماه مجددی سپری گردید، و آن ده ملیون دالر نیز ناپدید گردید.

باورود مجاهدین که شاهراهها برخ مردم گشوده شده بود قلت مواد غذایی و ارزش اسعار خارجی بگونهٔ قابل ملاحظه ای کاهش پیدا کرده بود، مگر با ادامهٔ جنگ و راه بندان، شهر کابل در محاصرهٔ وخیم قرار گرفت و قیمت و ارزش کالاها به گونهٔ وحشتناکی بالا رفت.

بعد از انقضای دوماه که نفرت و انزجار مردم علیه مجاهدین به اوج آن رسیده بود، او توریتهٔ جهاد ضربه و صدمهء غیر قابل جبیره برداشته بود و خلقی ها وپرچمی ها احساس شادمانی میکردند، به اثر فشار احمدشاه مسعود، مجددی حاضر شد که از قدرت کناره بگیرد. مجددی در دوران قدرتش سفری به پاکستان کردو درمراجعت طیارهٔ حامل او مورد اصابت راکت قرار گرفت، مگر او جان سالم بدر برد و حزب اسلامی را که قصد جان او را داشت بباد انتقاد گرفت و حکمتیار را شخص باغی خطاب کرد.

در دوران حاکمیت مجددی (پیر سید احمد گیلانی) اعلام داشت، در حکومتی که گلبدین صدراعظم آن باشد هیچگاهی حصه نخواهد گرفت (مولوی محمد نبی محمدی) در رادیوی بی بی سی علناً اظهار کرد که آب و هوای افغانستان او را بیمار می سازد به این جهت به افغانستان نه خواهد رفت!

این رهبران، ملت را گیج کردند و دشمنان اسلام را شادمان ساختند و هیچگاهی نخواستند که در توحید صفوف اقدامی نمایند، درین برهۀ حساس از همۀ رهبران توقع میرفت بذل و احسان و ایثار نمایند و نگذارند که خونهای مجاهدین هدر رود و نگذارند که اسلام نابود شود، مگر دریغا که چنین نشد، حزب اسلامی راکت باران را آغاز کرد، شورای نظار و جمعیت قدرت جداگانه ای ساختند، حضرت مجددی دشمنان اسلام را نوازش کرد و حتی خونهای مقدس خانواده و اقاربش را که بدست دژخیمان درنده خوی کمونیست برزمین ریخته شدۀ بود، بباد فراموشی سپرد، استاد سیاف و حزب وحدت به اثر توطئه های کفار به جان هم افتیدند و در غرب کابل حمام خون براه انداختند، مجددی جانب حزب وحدت را گرفت و شورای نظار جانب استاد سیاف را و صدها تن به خاک و خون غلتیدند.

مجددی که بوسیلۀ احمدشاه مسعود مجبور به کناره گیری شده بود کینۀ صعب از او به دل گرفت و روانۀ پشاور گردید و از طریق وسایل ارتباط جمعی جهان به قال و مقال پرداخت و علناً برضد حکومت ربانی به سبوتاژ و مجادله برخاست.

استاد ربانی در کرسی ریاست جمهوری:

بعد از کناره گیری صبغت الله مجددی، پروفیسور برهان الدین ربانی قدرت را بدست گرفت. برهان الدین ربانی در سال ۱۹٤۰ در قریۀ یفتل ولایت بدخشان در یک خانواده روحانی و مذهبی متولد شده تحصیلاتش را قسماً در بدخشان و شهر کابل به پیش برد، در ۱۹٦۰ به نهضت اسلامی (جوانان مسلمان) پیوست، بعداً راهی جامع الازهر مصر گردید و در رشتۀ فلسفه و بینش اسلامی دگری گرفت، در ۱۹٦۸، در دانشکدۀ شرعیات، پوهنتون کابل به حیث استاد فلسفۀ اسلامی مصروف تدریس شد، در ۱۹٤۷، که از سوی رژیم محمد داود تهدید میگردید، مجبور به مهاجرت از وطن گردیده علیه پرچمی های شامل در رژیم به پرخاش در آمد و در ۱۹۷۵ برضد حکومت محمد داود شامل قیام مسلحانه شد، و درهمین سال (جوانان اسلامی) بدوشاخه مجزا گردیدند، گلبدین حکمتیار(حزب اسلامی) را پدید آورد و برهان الدین ربانی جمعیت اسلامی افغانستان را تأسیس کرد، بعداً استاد عبدالرب رسول سیاف که معاون جمعیت اسلامی بود تنظیم(اتحاد اسلامی) را که شاخه یی از جمعیت بود تأسیس کرد. و اینها همه برضد رژیم دست نشاندۀ شوروی و تجاوز عریان روسیه به خطۀ افغانستان اعلام جهاد کردند و مجاهدین را به قیام مسلحانه برضد متجاوزین بسیج نمودند.

جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری استاد ربانی در یک خط معتدل و متوازن براه افتاد که بزودترین فرصت مقبول اکثریت گردید و شخصیت های بزرگ جهادی در دامان آن بـه پرورش در آمدنـد و بـا اسطوره هایی که آفریدند و دشمنان دین و میهن را دچار رعب و هراس خارق العاده کردند، مجـاهدینی همچون احمدشاه مسعود، جنرال اسماعیل خان، استاد ذبیح الله خان، استاد عبدالحی حقجو، داکتر فضـل الله، ملا نقیب الله اخند زاده و امثال آنها در هر گوشه و کنار مملکت دمار از روزگار کفار در آوردند.

استاد ربانی شخصیت عـالم و متدیـن و روحـانی بـوده و پیونـد عمیـق میـان مکتـب و مدرسه دارد طبعیتش نرم، صبر و حوصله و بردباری اش فراخ و اخلاق بلند دارد، او بعد از عودت از قاهره دسـت بـه نوشتن آثار ارزشمند اسلامی زد و برای اولین بـار اندیشه هـای مرشـدین اخـوان المسلمین را در کـابل ترجمه نموده و انتشار داد و به وسیلۀ این آثار شهرت بزرگ یافت، پروفیسور ربانی با همیاری پروفیسور سیاف که او نیز تحصیلات اکادمیک خود را در جامعۀ الازهر قاهره به انجام رسانیده و شیخ الحدیث می باشد، در انکشاف نهضت جوانان مسلمان رول عمده ای بعهده گرفت، بعـداً جنبـش نـهضت اسـلامی در دورۀ حکومت کمونیستها و تجاوز ارتش سرخ به سیل توفنده ای مبدل گردید که کفار خلقی و پرچمی و ارتش روسیۀ شوروی را صدمات جبران ناپذیر زد و در فرجام پیروز گردید، استاد برهان الدیـن ربـانی در سال ۱۹۹۲ در کابل بقدرت رسید و صفحه ای جدیدی در مبارزات ایشان ثبت تاریخ گردید.

اندکی پیش از آنکه موعد دوماهه، صبغت الله مجددی به اختتام گراید، استادربانی همـراه بـا استاد عبدالرب رسول سیاف، آیت الله محسنی، مولوی محمد نبی محمدی، استاد موسی توانـا، استاد شاداب، مولوی حمزه و جمعی دیگر از پیشقراولان نهضت اسلامی و اراکین جهاد مقدس وارد کابل گردیدند.

استاد و یکتعداد از همراهان او درک میکردند که اکنون جهاد بزرگ افغانستان در مرحله یـی قـرار گرفته است که سخت از سوی جناحهای استعماری، کشورهای بیگانه و کمونیستهای داخلی و جواسیس بین المللی و منافقین و دشمنان اسلام، تهدید میگردد و یگانه فاکتوری که می تواند دراین برهۀ تـاریخی باعث نجات کشور نوپای اسلامی مجاهدین گردد، اتحاد و وحدت و تساند و همبستگی مجـاهدین مـی باشد، فلهذا دراولین عکس العمل خویش در جنب حوادث جـاری در کشـور، صلـح و آتـش بـس بـا گلبدین حکمتیار و حزب اسلامی او را در اولویت قرار داد و هنوز بکابل نرسیده بود کـه بـه احمـد شاه مسعود پیام فرستاد، به صورت عاجل با حزب اسلامی جنگ بندی را عملی سازد. اگر چـه آصـف دلاور لوی درستیز، نبی عظیمی رئیس گارنیزیون کابل و جنرال ربـانی و امثـال آنـها کـه از جملـۀ حزبـی هـای کمونیست جناح پرچم بودند، خواستند با حجت ها و دلایل متنوع احمد شاه مسعود را مجاب سازند کـه نبرد را با حزب اسلامی ادامه دهد، مگر احمد شاه مسعود قبول نکرده امر نمودند که آتش بس با حـزب اسلامی با تمام قوت به اجرا در آید.

این موضوع کمونیستهای خلقی و پرچمی را به وحشت انداخت، زیرا صلح با حزب اسلامی تمامی برنامه های تفرقه افگنی آنها را نقش برآب میکرد، و از جانب دیگر بیم داشتند که مبادا حزب اسلامی با دولت متحد گردد و اخوانیٌ ها در مجموع قدرت را بگونهٔ کامل در دست بگیرند و آنگاه دمار از روزگار آنها در بیاورند و از سوی دیگر استعمار جهانی و دشمنان بزرگ اسلام نیز از بقدرت رسیدن برهان الدین ربانی که به زعم آنها از جملهٔ بنیاد گرایان افراطی به حساب می آمد، شدیدا ناراحت شده بودند، به این لحاظ بادقت اوضاع افغانستان را زیر نظر داشتند تا پلانها و دسایس شومی که در سرمیپرورانیدند به تدریج به منصهٔ شهود در آورند.

استاد ربانی مطابق قرار داد(شورای جهادی) پشاور،(شورای قیادی) را بنیاد نهاد که منشی آن آیت الله محسنی قندهاری بود، هدف ازین شوری آن بود تا رهبران و قایدین جهاد به حیث بزرگترین تصمیم گیرندگان کشور در آن تجمع نموده حضور بیابند و رهبری و قیادت کشور را بدست بگیرند و مسیر جامعه را از پیچ و خم حوادث داخلی و خارجی با اشتراک مساعی یکدیگر با موفقیت به سرمنزل مقصود برسانند، و تصامیم مهم و اصولی و منطقی برای ازالهٔ حوادث و موانع از سر راه دولت و مردم اتخاذ گردد و بعدا این تصامیم به توشیح رئیس جمهور رسیده و بمثابهٔ فرمان قطعی جاری گردد.

در شورای رهبری برعلاوه استاد ربانی، مسعود، سیاف، محسنی، محمدی و نمایندگان حزب وحدت، محاذملی و حزب اسلامی نیز اشتراک داشتند که هفتهٔ یکی دوبار تدویر جلسه میدادند و تصامیمی اتخاذ میگردید ویا گاهگاهی بگونهٔ فوق العاده جلسه دایر مینمودند و فرامینی صدور مییافت و تصامیمی اتخاذ میگردید.

تشکیل شورای رهبری که در آن از ملیشه های دوستم و یا از کمونیست های پرچمی کسی دیده نمیشد، وحشت عظیم در میان خلقی ها، پرچمی ها و ملیشه ها ایجاد کرد و دشمنان خارجی را نیز بیشتر از پیش به هراس افگند زیرا میدیدند که قدرت و رهبری در دستهای مجاهدین متمرکز میشود و ممکن است بزودترین فرصت وحدت صفوف و تساند و همبستگی وسیعی در میان کتله های پراگندهٔ مجاهدین ایجاد نماید، زیرا تصامیم این شورا بمثابهٔ فرامین، تمامی توطئه ها و دسایس آنها را نقش بر آب میکرد.

برهان الدین ربانی، (حزب وطن) ویابه عبارهٔ دیگر (حزب دموکراتیک خلق) را منحل و غیر قانونی اعلام کرد و خاطر نشان ساخت که تمامی دارایی های این حزب منجمد و مصادره گردیده به بیت المال دولت تعلق بگیرد، خلقی ها و پرچمی ها بیشتر ازپیش هراسان گردیدند، و به بهانه های گونه گون در فکر فرار و گریز از کشور برآمدند، یک تعداد افراد سرشناس آنها به کشورهای خارجی همچون روسیه، هندوستان، انگلستان و غیر جاها گریختند و تعداد دیگری بوسیلهٔ نیروهای دوستم به شهر مزار شریف و شبرغان رفتند و یکتعداد دیگر در شهر کابل باقی ماندند، زیرا دوستان نیرومندی داشتند که از

آنها تا پای جان حمایت میکردند، همچون نبی عظیمی، محمود بریالی، دستگیر پنجشیری، عبدالحق علومی و دیگران.

برهان الدین ربانی، عفو عمومی ایکه از سوی صبغت الله مجددی، عجولانه اعلام گردیده بود، آنرا بگونهٔ مشروط در آورد و اعلام نمود که دراین عفو عمومی، (حقوق الله) می تواند، بخشش گردد، اما(حقوق العباد) بایستی حصول گردد، به این جهت برپایی و تأسیس محاکم اختصاصی شرعی امر لازم شمرده میشوند، تاجنایتکاران را محاکمه نماید و زمینهٔ دفاع آنها را در پیشگاه محکمه مساعد سازد.

برهان الدین ربانی امر محاکمه داکتر نجیب الله و ببرک کارمل را صادر نموده و آنها را خائنین ملی و دشمنان اسلام نامید.

این سخنان برهان الدین ربانی پتک سنگینی بود که برتارک کمونیستها فرود آمد وآنها مورال و روحیهٔ شانرا بیشتر از پیش باختند و در گریز و فرار از مرکز سبقت جستند. قابل یاد آوری است که نبی عظیمی جنرال پرچمی که در اوایل پیروزی مجاهدین رئیس گارنیزیون کابل بود، ببرک کارمل و اناهیتاراتب زاد و دیگر کادرهای بلند پایهٔ حزبی را به کمک عبدالحق علومی و جنرال فوری از شهر کابل خارج کرد، اناهیتاراتب زاد بوسیله طیارهٔ آریانا به هندوستان رسید و ببرک کارمل که مسوولیت رهبری را بدوش می کشید، به مزارشریف و بعدا در حیرتان ساکن گردید تا دنبالهٔ توطئه هایش را ادامه داده بتواند!

وکیل عضوبرجستهٔ بیروی سیاسی که در تبانی با احمدشاه مسعود باعث شکست رژیم نجیب گردیده بود در روز نهم ثور همراه با ضمیر صافی بوسیلهٔ نجیب الله مجددی و سیداحمد گیلانی به ماسکو فرستاده شد. این موضوع را نبی عظیمی در کتاب اردو سیاست صفحه ۵۸۸ یادآوری کرده است.

برهان الدین ربانی کابینه اش را اعلان کرد که همانند سابق به اساس کیفیت و کمیت تنظیمی، وزارت ها تقسیمات گردیده بود، اما رویهمرفته بعضی افراد متخصص در رشته های مربوط تقرر یافته بودند، از آن جمله جنرال رحیم وردک که به تنظیم جبههٔ نجات ملی ارتباط داشت و به حیث لوی درستیز در عوض آصف دلاور تعیین گردیده بود، که بعد ها موضوع تقرری او متنازعه گردیده و مشکلات بزرگی پدید آورد، احمدشاه مسعود به حیث وزیر دفاع و گلبدین حکمتیار به حیث صدراعظم و جنرال یحیی نوروز به حیث وزیر امنیت دولتی تعیین شده بودند.

گلبدین حکمتیار وعده سپرد که استاد فرید قوماندان پروان کاپیسا مربوط حزب اسلامی را به حیث صدراعظم بکابل میفرستد. که بعدا استاد فرید با پنجصد تن مجاهد وارد کابل گردید و به حیث صدراعظم افغانستان وظیفه اش را اشغال کرد، اما مدت اندکی نگذشته بود که مجددا به اثر فرمان گلبدین کابل را ترک کرد و اوضاع رو به تیرگی رفت.

احمدشاه مسعود که فرماندهٔ نام آور جمعیت اسلامی افغانستان میباشد در سال ۱۹۵۳ در ساحهٔ بازارک پنجشیر در یک خانوادهٔ زمیندار متولد شد، و تحصیلات خویشرا در لیسهٔ استقلال به پایان رسانید، او بعداً شامل انستیتوت پولیتخنیک کابل گردید و درهمین دوران به نهضت اسلامی جوانان مسلمان پیوست و در سال ۱۹۷۵ در قیام مسلحانه علیه محمد داود سهم گرفت، بعداً در سال ۱۹۷۸ به جبههٔ پنجشیر رفت و علیه حکومت دست نشانده کمونیست و تجاوز شوروی به جهاد مسلحانه همت گماشت. بزودترین فرصت از مجاهدین نیروی متشکل و با دسپلینی پدید آورد و ضربات جانکاهی بر پیکر رژیم دست نشانده و روسهای متجاوز وارد آورد و از درهٔ پنجشیر دژ تسخیر ناپذیری ساخت که لرزه براندام ابر قدرت روس افگند، روسها با تمام نیرو و توان چندین بار براین دره لشکر کشیدند و با صدها توپ و تانک و طیارات بم افگن حملات وحشیانه ای را سازمان دهی کردند، مگر به اثر تدبر و شخصیت بی بدیل احمد شاه مسعود، به شکست های فاحشی رو برو شدند و به هزاران کشته در این درهٔ مرد آفرین برجای گذاشتند، توپها و طیارات شان را از دست دادند و به شکست های بزرگ خویش اعتراف کردند. این نبردهای احمدشاه مسعود با ارتش سرخ، از او یک شخصیت افسانوی و یک چریک موفق نظامی در منطقه و جهان ساخت و آوازهٔ تدبیر و کاردانی او اروپاییان را درچار شگفتی کرد و درهٔ پنجشیر محراق توجه و دلچسپی دنیا گردید، مجاهدین افغانستان به او شیر پنجشیر لقب دادند و تحلیل گران سیاسی نظامی جهان، او را به چی گورا، تیتو، و ناپلیون افغانستان مسمی ساختند.

احمدشاه مسعود در کنار رهبری فوق العادهٔ نظامی از رهبری سیاسی نیز بهره مند بود و باروسها باری در درهٔ پنجشیر معاهدهٔ(آتش بس) را امضا نمود که از سوی مخالفین و رقبای خویش همچون گلبدین حکمتیار مورد انتقاد قرار گرفت، اما او بااین قرار دادپرده از ناتوانی نظامی روسها برداشت که در مقابل یک جبههٔ کوچک مجاهدین بزانو درآمده است و از سوی دیگر برای اکمال و بپا ایستاده کردن مجاهدین از مواقع صلح آمیز بهره مند گردید و مجاهدین خویشرا در خارج از جبههٔ پنجشیر به سنگر های ولایات همجوار گسیل کرد، و ضربات خویشرا بگونهٔ مستمر برپیکر روسها وارد آورد.

احمدشاه مسعود برعلاوهٔ دفع حملات شوروی ها توانست در دوران سال های ۱۳٦٤-۱۳۷۰ هشت گارنیزیون نظامی و ولسوالی های رژیم مزدور را فتح کند، او گارنیزیون متنبه و پیشغور پنجشیر را در سال ۱۳٦٤، گارنیزیون فرخار را درماه اسد۱۳٦٥، گارنیزیون و فرقه ۲۰ نهرین رادر عقرب ۱۳٦٥، گارنیزیون و علاقه داری کلفگان را در سرطان۱۳٦٦، گارنیزیون و علاقه داری کران و منجان را در عقرب ۱۳٦٦ و همینگونه گارنیزیون بورکهٔ بغلان را در همین دوره فتح نموده و گارنیزیون باغ ذخیره، کندک ها و غندهای قومی ملیشه ها رادر تالقان، گارنیزیون ٥٥ پروژه آبیاری خواجه غار، غندهای قومی ملیشه ها را در خواجه غار، دشت قلعه، ینگی قلعه ورستاق در سال ۱۳٦۹-۱۳۷۰ بکلی منهدم نموده بدست آورد.

احمدشاه مسعود برای انسجام امور نظامی و سیاسی در صفحات شمال شورایی را بنام(شورای نظار) تأسیس کرد که بوسیلهٔ آن توانست میان اکثریت قوماندانان جمعیت و دیگر تنظیم ها هماهنگی وسیع سیاسی نظامی پدید بیاورد، مگر حزب اسلامی یگانه سازمانی بود که با شورای نظار مخالفت داشت و همیشه اصطکاک و تصادم نیروهای احمد شاه مسعود با حزب اسلامی در صفحات شمال موجود بود و گاهگاهی تشنجات، تنش ها و پرابلمهای حادی را سبب میگردید، که از آنجمله است برخورد قوماندان سیدجمال از حزب اسلامی که در سال ۱۳٦۵ در تخار با جمعیت اسلامی واقع گردید و سیدجمال هشت تن از قوماندانان نخبهٔ احمدشاه مسعود را در یک کمین به شهادت رسانید کهُ بعداً احمدشاه مسعود، سیدجمال را دستگیر و پس از محاکمهٔ شرعی به اعدام محکوم کرد.

پرچمی ها بخانهٔ بخت میروند!

روابط احمدشاه مسعود با حزب اسلامی روز بروز تیره و تار میگردید و تبلیغات و پروپاگند هایی بر ضد همدیگر را آغاز کرده بودند، تنش ها اوج میگرفت و دشمنی ها آشتی ناپذیر می گردید، بالاخره این تضاد و اختلاف که بدون تردید از سوی عوامل بیرونی و درونی به شدت دامن زده می شدند به یک اختلاف و تضاد عنعنوی مبدل گردید، زمانیکه در سال ۱۳٦۸ خلقی ها بدستور روسها و بوسیلهٔ شهنوازتنی وزیر دفاع داکترنجیب کودتا کردند و باز از طرف سفارت شوروی سرکوب شدند، خلقی ها بدامن حکمتیار و حزب اسلامی آویختند که ماجرای آنرا در صفحات قبلی نگاشتیم، بالاخره روسها به طرح دیگر شان که هضم کردن پرچمی ها در سازمان جمعیت اسلامی باشد، مصروف کار گردیدند و در سال ۱۹۹۰ و یا اواخر سال ۱۳٦۹ روسها ببرک کارمل را بداخل افغانستان فرستادند تا زمینهٔ راه یابی پرچمی ها را به جمعیت اسلامی افغانستان مساعد سازند، همانگونه که در سطور قبلی تذکر دادیم ببرک کارمل مؤفق می شود به این توطئه روسها جامهٔ عمل بپوشاند.

در حقیقت مسعود ازتمامی پلانها، دسایس و توطئه های روسها کاملاً آگاهی داشت، زیرا او بوسیلهٔ شبکهء استخباراتی ایکه خودش موجد آن بود در درون حزب کمونیست و رژیم دست نشانده نفوذ نموده بود و از دیرزمان حتی افراد برجستهٔ پرچمی هارا به سوی خویش جذب کرده بود که مخفیانه برای او جاسوسی میکردند، حتی گفته می شد که جنرال فهیم، عضو برجسته شورای نظار که بعداً در زمان حکومت استاد ربانی رئیس امنیت ملی یا خاد سابقه گردیده بود، نفوذ فوق العاده بالای ریاست پنجم امنیت دولتی داشت و همینگونه، انجینر عارف، حارنوال اکرام و امثال اینها با اعضای بلند رتبهء بیروی سیاسی رژیم همچون مزدک و کاویانی و دستگیر پنجشیری روابط نزدیک داشتند، بعد ها جنرال عظیمی، وکیل و دیگران که اکثراً تاجیک بودند در اواخر رژیم نجیب به مسعود پیوسته بودند وبوسیله عمال خود او را از بسیاری واقعیات مستحضر مینمودند، همینگونه عبدالاحد برادر داکتر عبدالرحمن که

رئیس سازمان جوانان بخش دهمزنگ بود و تا اواخر عمر رژیم در کابل فعالیت میکرد راپورهای دولت و عملکرد های خاد را به داکتر عبدالرحمن که معاون شورای نظار بود متواتر راپور میداد، جنرال عبدالطیف که یک پرچمی بسیار قدرتمند و در اکثر جبهات باروسها در سرکوبی مجاهدین فعالیت مینمود مطابق نوشته های جنرال عظیمی برادر داکتر عبدالله سخنگوی برجسته شورای نظار بود، تسلیم شدن برادر داکترنجیب الله به مسعود و فرستادن او بوسیلهٔ شورای نظار به امریکا و نوشتن رساله ای بوسیله او برضد نجیب الله نشاندهندهٔ آن بود که شبکهٔ جاسوسی مسعود در درون حزب دموکراتیک خلق از موقعیت ویژه ای بهره مند بود.

به این ترتیب دانسته میشود که احمدشاه مسعود از پلانهای روسها در سرنوشت آیندهٔ افغانستان بیخبر نبود، او میدانست که گلبدین حکمتیار نیز از طریق شبکهٔ خلقی ها در درون حزب دموکراتیک خلق نقب زده است. کودتای شهنوازتنی، بسیاری واقعات و اسرار پشت پرده را مبرهن کرد و از ارتباط خلقی ها با حزب اسلامی پرده برداشت.

از جانب دیگر داکتر نجیب الله، بعد از عقب گرد ارتش سرخ، تلاش وسیعی را آغاز کرده بود تا با تنظیم های جهادی به نحوی از انحا رابطه بگیرد زیرا رژیمش را در مقابل دنیایی از عوامل مخالف، تنها می دید، او میخواست تا با ایجاد تفرقه و نفاق، روابط ذات البینی سازمانهای جهادی را برهم زند و اگر امکان داشته باشد یکی دوتای آنها را به سوی دولتش بکشاند، بهمین جهت سعی می ورزید تا با امتیاز دادن یک گروه، گروه دیگر را به خشم آورد و یا یک رقابت منفی را به نفع خودش ایجاد نماید، روی این هدف نمایندگان او در خفا با نمایندگان بسیاری از تنظیم ها و حتی رهبران آنها در پشاور و کشورهای دیگر ملاقات کردند.

(عبدالحمید مبارز) در کتاب تحلیل واقعات سیاسی افغانستان از ۱۹۱۹-۱۹۹۶ در صفحه ٤٨٥ مینگارد: «باید تذکر داد که در ظاهر حلقه های جهادی از داشتن تماس با نمایندگان حکومت کابل انکار میکردند در حالیکه این تماس ها جریان داشت، چنانچه برای اولین بار هیات حکومت کابل به اشتراک سلیمان لایق وزیرسرحدات، نجم الدین کاویانی یکی از منشی های حزب، محمداسلم وطنجار وزیرمخابرات و غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی بامیانجیگری(یاسرعرفات) رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین با نمایندگان عالیرتبهٔ حزب اسلامی گلبدین حکمتیار یعنی (عبدالقادر کریاب) معاون سیاسی حزب حکمتیار، (غیرت خان بهیر) سکرتر مخصوص و (همایون جریر) داماد حکمتیار در اقامتگاه سفیر فلسطین در بغداد ملاقات و مذاکرات بعمل آوردند. در دور اول، مذاکرات در حضور شخص یا سرعرفات و ابوخالد مشاور موصوف و اعزام الاحمد سفیرکبیر فلسطین در بغداد برگزار گردید، مذاکرات بعدی بالترتیب در سفارت فلسطین و هوتل الرشید در بغداد دایر گردید...»

وهمینگونه جبهۀ نجات ملی حضرت مجددی نیز با رژیم کابل مذاکراتی انجام داده بود که عبدالحمید مبارز در صفحه ۴۸۱ کتاب نامبرده می نویسد:« اولین تماس توسط (سیدگلاب ننگرهاری) نمایندۀ حضرت با (سلیمان لایق) در تورخم صورت گرفت، بعداً چنین تماس و مذاکره بین (نیک محمد وکیل)، شوهر همشیرۀ نجیب در سال ۱۹۸۷ در پاریس با نمایندگان حضرت صبغت الله مجددی و نمایندگان رژیم نجیب با نمایندگان حضرت مذکور در ژنیو چندین بار صورت گرفت.»

عبدالحمید مبارز که خود یکی از طرفداران محمد ظاهرشاه است، در کتاب از سقوط سلطنت تا ظهور و اجراات طالبان در ص۳۷ از زبان (همایون شاه آصفی) که برادر خانم (خسربره) ظاهر شاه می باشد مینگارد: «بالاخره در تابستان سال ۱۹۸۹ زمینۀ مسافرت من بکابل آماده می شود و نجیب یک فروند طیارۀ آریانا را با عملۀ روسی به برلین شرقی ارسال می کند، این سفر را من تهیه کرده بودم و داکتر شمس نیز همراه من بود، من از سیداسحق گیلانی خواهش کردم تا دراین سفر اشتراک نماید، شرایط با رژیم کابل این بود که سفر کاملاً محرمانه باشد.»

بهمین ترتیب دیده میشود که تنظیم های (محاذ ملی)، (جبهۀ ملی) و (حرکت انقلاب) و(حزب اسلامی) و(طرفداران ظاهر شاه) که اکثراً بنام تکنوکراتها یاد میشوند، در خفا بارژیم کابل سروسری داشتند؛ بهمین جهت احمد شاه مسعود میدانست که روسها می خواهند برای پرچمی ها جایی بیابند تا آنها را بامجاهدین پیوند زنند و اگر دیر بجنبد، ممکن است بزرگترین شانس را از دست دهند، یا قدرت به نفع حواریون ظاهرشاه که سازمان ملل نیز طرفدار آنهاست، تغییراتی بخورد و یاباز‌هم حزب اسلامی همانند گذشته که خلقی ها را بلعیده بود، بوسیلۀ بقایای دیگر خلقی ها که هنوز در رژیم موجود بودند، پرچمیها را نیز ببلعند و آنگاه تمامی رقبای سیاسی اش را از صحنه خارج خواهد کرد، پس بهتر آن بود که زود تر اقدام کند، تا از یکطرف توازن قوا را به نفع خویش تغییر دهد و از سوی دیگر مانع از بقدرت رسیدن حکمتیار شود و از طرفی، قدرت به همۀ رهبران جهادی تسلیم گردد تا همه بتوانند در این امر با او شریک باشند.

بنابر آن به داکتر عبدالرحمن، جنرال فهیم، داکترمهدی، هاشمی و امثال آنها وظیفه می سپارد تا درمیان قوتهای ملیشه ای شمال مربوط جنرال دوستم و همینگونه جنرال مؤمن و منصور نادری کار نمایند واز روابط تیره دوستم باجمعه احک و منوکی منگل که پشتون اند و بوسیله نجیب به شمال فرستاده شده اند، بهره برداری نمایند و بوسیلۀ عوامل خویش دشمنی ها و بدبینی ها و تعصب ملی آنها را بیشتر بسازند و در مواقع مناسب چراغ سبزی به جنرال مؤمن و به وسیلۀ او بدوستم و منصور نادری نشان دهند.

نجیب که خود موجد تضادها و اختلافات قومی در شمال افغانستان بود، قربانی توطئه های خویش گردید، زیرا اصرار میورزید که جمعۀ احک، منوکی منگل و رفقای آنها در بخش شمال افغانستان

باشند، تضاد و اختلاف نیروهای شمال گریبان نجیب را گرفت. دراین برهۀ حساس که رژیم در مخاطره قرار گرفته بود پرچمی های طرفدار کارمل با مسعود رابطه گرفتند، مسعود آنها را باآغوش باز پذیرا گردیده و بوسیلۀ آنها از درون، رژیم نجیب را پوک و میان تهی نموده به شکست مواجه نمود.

در حقیقت مسعود میخواست، رژیم را متلاشی سازد و قدرت را به نفع مجاهدین انتقال بدهد و به جهان چنین بفهماند که مجاهدین توان آنرا دارند تارژیم کمونیست را در فرجام به شکست قطعی دچار بسازند، زیرا مردم افغانستان بایستی فطرتا وارث تاج و تخت میگردیدند. به عقیدۀ مسعود تطبیق برنامۀ سازمان ملل که بوسیلۀ بینن سیوان در افغانستان جلو برده می شد در آن بیشتر رضایت قدرتهای خارجی مطرح بود تامجاهدین افغانستان. مسعود با پیروزی بر رژیم داکتر نجیب الله از یکسو از برنامۀ سازمان ملل ممانعت بعمل آورد و از جانب دیگر بررقیب و حریف قدیمی اش حکمتیار پیروز گردید.

هنگامیکه استاد ربانی قدرت را بدست گرفت اکثریت ولایات افغانستان در سیطرۀ جمعیت اسلامی قرار داشت همچون کابل، پروان، تخار، بدخشان، لوگر، غزنی، زابل، کندهار، نورستان، کاپیسا، کنرها، پکتیا، هرات، بادغیس، غور، کندز، فراه، نیمروز، هلمند و ولایات فاریاب، جوزجان، مزارشریف، سرپل، میمنه و بغلان در تسلط جنرال دوستم که متحد دولت بود، قرار داشتند؛ ولایات تخار، بدخشان، پروان و کاپیسا تحت قوماندۀ احمدشاه مسعود و ولایات هرات، غور وبادغیس، فراه و نیمروز تحت قوماندۀ اسماعیل خان و ولایات کندهار، ارزگان و زابل تحت قوماندۀ ملانقیب الله، ولایت های مزار شریف و کندز تحت تسلط مولوی علم و همینگونه در ولایت کنرها، نورستان ودیگر جاها قوماندانان جمعیت اسلامی بر اوضاع تسلط داشتند.

استاد ربانی در چلنج حوادث

همینکه استاد ربانی اصلاحات سیاسی خویشرا اعلام کرد و پرچمی ها دلسرد و بیم ناک گردیدند و مجبور شدند احمدشاه مسعود را وادار بسازند که جلو اقدامات برهان الدین ربانی و رفقای اخوانی او را سد بسازد. آنها از استاد ربانی، استاد سیاف، آیت الله محسنی و دیگر اعضای برجستۀ نهضت اسلامی هراس و نفرت وانزجار بدل داشتند، گلبدین حکمتیار را دشمن بسیار شدید و بیرحم و درجه یک تصور میکردند و از او خیلی رعب و هراس و نفرت عمیق داشتند، از سیاستها، از اندیشه ها و از تندرویها و جرات و جسارت حکمتیار هر لحظه ای به خود میلرزیدند و با تمام قوا سعی داشتند، حکمتیار و اعضای حزب او را با دولت موجوده در تصادم قرار بدهند، استاد ربانی و سیاف برعکس سعی وافر داشتند که به هر طریقۀ ممکنه حزب اسلامی را رام نموده وادارش بسازند تا شرایط موجوده را منحیث یک رهبر و یک قاید بزرگ تحمل نماید و با تدبیر و آگاهی قدم بگذارد و کاری نکند که باعث تضعیف مسلمانان و مجاهدین گردد و خون پاک ملیونها مسلمان افغانستان و فرزندان عزیز این مرز و بوم به هدر رود، آنها

عقیده داشتند که اگر حزب اسلامی و جمعیت اسلامی با هم متحد شوند و افکار و اندیشه های شان برای یک هدف مقدس که همانا حکومت واقعی مجاهدین است وقف گردد، نیرویی خواهند ساخت که حتی با تمامت دنیا مقابله داده بتواند، اینهمه سلاحهای مدهش و قاتل اگر در صلاحیت یک دولت مستحکم قرار بگیرد، بدون تردید عظمت و هیبت برباد رفته انسان افغانستان دوباره احیاء خواهد شد. مگر حکمتیار به این همه پیشنهادات دلسوزانه و واقعی هرگز وقعی نگذاشت و هیچگاه از مفادات دوستان خارجی اش سرپیچی نکرد و جنگهای مدهش و خانمانسوزی را دامن زد، او به هیچ وجه تحمل احمدشاه مسعود را در دولت اسلامی نداشت، و برای خود مایهٔ ذلت میدید که بعد از اینهمه رهبری و افتخارات عظیم حزب اسلامی، با مسعود در یک ردیف قرار بگیرد و مقام او با یک قوماندان معادل گردد در حالیکه:

تواضع ز گردن فرازان نکوست　　　گدا گر تواضع کند خوی اوست

او حتی تهدید کرد که تا ۲۵ سال دیگر نیز حوصلهٔ جنگ کردن را دارد و متواتر اذعان میکرد که دولت بایستی به زودترین فرصت نیروهای دوستم را از شهر کابل اخراج کند و پرچمی هاییکه بر ادارات دولتی هنوز مصروف کارهستند، دست آنها از کار گرفته شود. آصف دلاور، نبی عظیمی و دیگر اعضای بلند رتبهٔ پرچمی ها که جنایات بزرگ مرتکب شده اند از وظیفه برطرف گردند. قطعات اردوی کمونیستی منحل شوند، و زمینهٔ انتخابات آماده گردد و امثال آن.

■ ازجانب دیگر جبههٔ ملی، محاذ ملی و حرکت انقلاب که تقریباً آرا و نظریات مشترک داشتند از حضور نیروهای دوستم و دیگر قوه های کمونیستی صفحات شمال و موجودیت کمونیستها در مقامات دولتی احساس ناراحتی نمیکردند و عملکرد قاطعانه و افراطی حزب اسلامی حکمتیار را نکوهش میکردند که شهروندان کابل را بیرحمانه به گلوله بسته است و دولت استاد ربانی را نیز دراین برنامه مسوول می دانستند، آنها دولت ربانی و یکه تازی مسعود را غیر قابل تحمل دانسته، کراهیت و انزجار شان را و گاهگاهی دورنگی و منافقت شانرا در لابلای بیانات شان ابراز میکردند و در بعضی مواقع به بهانهٔ وساطت، امتیاز هایی کسب میکردند و بعد میرفتند، اما نمایندگان و وزرای آنها در دولت اما برضد دولت مصروف فعالیت بودند.

■ از سوی دیگر استاد ربانی، استاد سیاف و آیت الله محسنی تقریباً وجوه مشترک داشتند، آنها از موجودیت کمونیستها در دولت اسلامی خشنود نبودند، و هیچگاه آرزو نداشتند ملیشه های دوستم و پرچمی هایی همچون آصف دلاور، جنرال نبی عظیمی، جنرال بابه جان، جنرال حسام الدین، جنرال پیرمحمد، مزدک، کاویانی و امثال آنها که جنایات بزرگی در مقابل دین و میهن و مردم مرتکب شده بودند، هنوز در مقامات بلند و کلیدی حضور داشته باشند، زیرا جهاد چهارده ساله

افغانستان برضد همین کمونیستها اعلام شده بود و همین تنظیم های جهادی بودند که جهاد را برعلیه اجیران روسی و باداران آنها براه انداخته بودند.

در حقیقت تاریخ مرد آزمایی میکرد؛ برهۀ حساس و خطیر تاریخ آغاز شده بود؛ تاریخ به پل صراطی می مانست که باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر بود؛ کوچکترین اشتباه وسهل انگاری سرنوشت ملتی را دگرگون میکرد و بسوی جهنم سوزانی سقوطش میداد، همین مرحله، مرحلۀ تفکر و تدبر بود، مرحله تعقل و آگاهی و سیاست بود، که چگونه ملتی را به سرمنزل مقصود رسانید، چگونه برهمۀ موانع چیره شد، و چگونه پراگندگی ها را به وحدت مبدل نمود و همه را در صراط مستقیم راهبری کرد.

■ پرچمی های مربوط به سلطان علی کشتمند که بیشتر از میان قوم هزاره برخاسته بودند، بعد از ظهور و نزول مجاهدین درشهر کابل، تماماً در حزب وحدت به رهبری استاد عبدالعلی مزاری در غرب کابل پیوستند و با ایجاد فتنه های بزرگ، روح تعصب و لجاجت و ملیت پرستی را احیا کردند، و اکثریت افراد مظلوم هزاره را که در طول تاریخ به انواع گونه گون به استعمار کشیده شده بودند، و از همۀ مزایای زندگانی تجرید و محروم ساخته شده بودند، چنین تفهیم کردند، که فقط در همین برهۀ از تاریخ می توانند به حقوق خویش نایل آیند زیرا تازمانی که تفنگ در دستهای آنهاست به سهولت خواهند توانست حقوق مشروع خویشرا بدست آورند، در غیر آن برای همیشه به بردگی و استعمار و استحمار و استحصال کشیده خواهند شد، و به این منظور شعار هایی را در دیوارها آویخته بودند که از همۀ آنها بوی عصیان و جدال و پرخاش به مشام میرسید و جوانان خون گرم و عاصی و خام و نپختۀ هزاره را دگرگون میکرد و واقعاً به باور نشسته بودند که یکساعت غفلت چهل سال خفت و خواری در قبال دارد، و همینگونه بسیاری افراد متعصب و لجوج و پرتاب شدۀ استعمار، با سخنان تحریک آمیز و جنون برانگیز، فرهنگ جنگ و تشدد را تشدید و احیاء میکردند، و به این ترتیب جوانان هزاره و ملیت تشیع را در مقابل تمامی اقوام دیگر بخصوص پنجشیری ها و بدخشی و پغمانی ها و امثال آن قرار میدادند و بنامهای وهابی ها و سنی ها و شورای نظاری ها و غیره، هزاران انسان را به خاک و خون کشیدند و شهروندان کابل را به شکنجه های طاقت فرسایی به اسامی گوناگون به نابودی کشانیدند، غرب کابل در بحرانی از بربریت فرورفته بود و هیچکسی جرأت نمیکرد به آن منطقه برود و جویای احوال خانواده و دوستان خویش گردد، زیرا از بینی بریدنها و گوش بریدنها و از میخ برسر کوبیدنها و از رقص مرگ و غیره اعمال جنایت بار و رعب انگیز مو براندام آنها راست میگردید.

حزب وحدت ، تقاضا داشت که مذهب تشیع رسمیت پیدا کند و به اندازۀ ۳۰ درصد در دولت امتیاز داده شود، مکاتب و مدارس، لیسه ها و دانشگاههای ویژه برای آنها در نظر گرفته شود و صدها شرایط دیگر که همگی غیر قابل اجرا و کاملاً سخیف و مبتذل بودند.

در حقیقت کفار و مشرکین پرچمی به سهولت توانستند، این حـزب را در مقـابل احـزاب دیگـر بـه نابودی و اضمحلال بکشند و مسیر وراه واقعی و اصلی آنرا به گونهٔ وحشتناک مبدل بسازند و تخم نفـاق و تضاد و اختلاف در میان مسلمانان بذر نمایند و حزب وحدت را که از هشت حزب تشیع دیگر منسجم شده بود، به بدنامی و تجرید سوق بدهند.

به این ترتیب حزب وحدت، همهٔ آرمانهای اسلامی اش را حاشا کرد، و همه چیزش را دراین نکتـه متمرکز کرده بود که چگونه شرایطش را بردولت بقبولاند و دیگر بآن کاری نداشت که سیسـتم دولـت چگونه باشد؟ کافر باشد و یا مسلمان؟هدف آنها حصول خود مختـاری و تأسیس(هزارسـتان) یـا هـزاره جات کبیر شمرده میشد که از غزنی تا ولایت سرپل امتداد داشت.

■ حزب اسلامی مولوی خالص، نظاره گر بود و ازینکه تاجیک ها و ملیت های غیر پشتون قـدرت را در کابل بدست گرفته بودند، ناراحت و غمزده جلوه میکرد، و بیشتر در کنار حکمتیار می ایستاد و بـا دولت نیز رابطه میگرفت، شورای جهادی جلال آباد و موجودیت مولوی حقانی در پکتیا برایش کفایت میکرد، اگر چه به اندازهء تنگه ای بـه او تمکیـن نمیکردنـد. حـزب اسـلامی خـالص هـرگـز قـدم فراتـر نگذاشت تا در میان مجاهدین وساطت کند و از نگاه شرعی، آنرا کـه بیشتر پلـهٔ جنـایتش وزنیـن اسـت محکوم بسازد،

■ جنرال عبدالرشید دوستم کـه تحصیـلات کـافی نداشـت و کـارگـری معمولـی بـود در ریاسـت تفحصات نفت و گاز، بوسیله حزب پرچم جذب گردید، و با حکومت های کمونیستی رشـد کـرد و در جبهات جنگی علیه مجاهدین دستاورد هایی داشت و به تدریج مشهور گردید، در زمان حکومت داکـتر نجیب، او را صاحب قطعه قومی ساختند تا افـراد قومـش را کـه ازبـک هـای جوزجـانی بودنـد در کنـار خویش جمع نماید،نجیب که میخواست بدستور روسها در میان اقوام و ملیت های با هم بـرادر افغانسـتان تخم نفاق و دشمني بکارد، این توطئه را در وجود دوستم به منصهٔ اجرا در آورد و او را فرد مساعد یافت و همانگونه که قبلاً اشاراتی کردیم در بسیاری ولایات افغانستان افرادی را بیرون کشیدند و قطعات قومی برای شان منظور کردند.نجیب آرزو داشت که این نظریه را چنان بسط و گسترش بدهد کـه حتـی خانـه خانه و قریه قریه در افغانستان با هم دشمن شوند و کینهٔ یکدیگر را بـدل بگـیرند، تحـت عنـوان(**دفـاع خودی**) در بسیاری خانه ها و منازل تفنگ توزیع کردند تـا از خـود دفـاع نماینـد. گاهگـاهی حوادثـی بروزمیکرد که دو همسایه بجان همدیگر می افتادند و در مرور سالها چندین نفـر را در میـان خویـش بـه قتل میرسانیدند و این رشته سر دراز بخود میگرفت.

دوستم شخص قسی القلبی بود، او افراد بیشماری را در کنار خویش جمـع کـرد، کـه فـاقد سـواد و تحصیل بودند و فقط بوسیله دادن پول آنها را تطمیع میکرد، سیستم عسکری و خط مشی اردو بالای آنها اعمال نمی شد و فقط افراد را چنان تربیه میکردند که بهر طریقه ای بتواند، آدم بکشد، به این لحاظ، این

افراد را ملیشه یاد مینمودند،بخاطریکه برای جنگ کردن پول میگرفتند یا به عباره دیگر قاتل های حرفوی و اجرتی بار می آوردند؛ این ملیشه ها هرقدر جسور و بی پروا و بی باک می بودند، بهمان اندازه پول بیشتر و قدرت بیشتر کسب میکردند، نجیب برای سرکوبی مجاهدین و مردم مسلمان لوگر و پکتیا و پغمان از نیروهای ملیشهٔ دوستم استفاده اعظمی کرد، و کانتینرهای پول را به دوستم بذل میکرد، افراد دوستم در هر متریکه جلو میرفتند پول میگرفتند. افراد ملیشه بایستی بدون چون و چرا از اوامر دوستم اطاعت میکردند، در غیر آن بیرحمانه گردن زده می شدند، به این ترتیب دیری نپایید که افراد تحت امر دوستم به جانیان و وحشیان بی بدیلی مبدل شدند که فقط پیغام مرگ به ارمغان می آوردند، نجیب، دوستم و افرادش را که ازبک و جوزجانی بودند به مناطق پشتون نشین می جنگانید، تا این اقوام دشمنی تاریخی با هم پیدا نمایند و در مرور سالها و قرنها در میان شان اخوت و یگانگی ایجاد نشود. یکی از افراد دوستم به امان الله(گلیم جم) شهرت داشت، افراد او به هر منزلی که میرسیدند به اصطلاح گلمش را جمع میکردند، یعنی همهٔ افراد را از کودک شیرخوار گرفته تا آدم معمر از دم تیغ می کشیدند و حتی خانه ها را آتش میزدند، دوستم و افرادش را مردم بنام**(گلم جم)** می شناختند، آنها از تجاوز به ناموس مردم نیز ابا نمی کردند و دخترهای قشنگ را بزور و جبر به اختیار خویش در می آوردند. (رسول پهلوان) ده زن داشت که بدون حبالهٔ نکاح با آنها زندگانی میکرد! نجیب به دوستم اختیارات عام و تام در قلع و قمع مردم داده بود و میگفت:«**سرش از من مالش از تو!**» و به این ترتیب دوستم و افراد ملیشهٔ او ثروتهای هنگفت جمع آوری کردند، نجیب به دوستم لقب**(قهرمان ملی)** داد و پرتریت بزرگ او را در دیوار انستیتوت طب کابل آویخت. دوستم ولایات شمال را در سال ۱۹۸۰ بین رفقایش تقسیم کرد، خودش در جوزجان، رسول پهلوان در فاریاب، غفار پهلوان درسرپل، نادری در بغلان، که همهٔ آنها از جنرال دوستم اطاعت میکردند.

دوستم و ملیشه های او در همه جنگهایی که با مجاهدین داشتند، به شکست های قاطع نرسیده بودند، مگر در نبردهای سهمگینی که در خواجه غار، ینگی قلعه ودیگر جاها با احمدشاه مسعود داشتند به شکست های قطعی و فاحشی روبرو گردیده و افراد بیشماری را از دست داده بودند، مسعود با یک نیرنگ سیاسی ملیشه های اسیر را در حالیکه برای شان ساعت، چپن، لنگی و لباس هدیه میکرد و روهای شانرا می بوسید، مجدداً رها مینمود، وقتی آنها دوباره به قرارگاه دوستم میرفتند، باعث اعجاب ملیشه ها و دوستم میگردیدند. افراد ملیشه در دل به احمدشاه مسعود احترام قایل می شدند و به تدریج به یک فرهنگ میرسیدند!

این سیاست مسعود نشان دهندهٔ آن بود که بصورت درست از روان و خوی و خاصیت ملیشه ها آگاهی بهم رسانیده بود و بصورت واقعی آنها را می شناخت و بدینوسیله میخواست طرز تفکر و اندیشه های آنان را متغیر سازد و از سوی دیگر قدرت و هیبت و اعتماد بنفس خود را به رخ آنها بکشد؛ دوستم

به ده ها مراتبه با مسعود در دورهٔ جهاد جنگید، مگر در هربارَی به شکست مواجه گردید، زیرا در مقـابل تدبیر جنگی مسعود ناکام مانده بود، آوازهٔ مسعود در میان تمامی ملیشـه هـا پخش گردیـده بـود و او را برتراز خود می انگاشتند، منصور نادری بارها بدوستم گفته بود:

«من ازین شیر پنجشیر در هراسم، روزی پنجه های او گلوگاه مارا خواهد درید!»

دوستم و رفقایش زمانیکه برعلیه نجیب شوریدند با احمدشاه مسـعود هـم پیمـان شـدند و نیروهـای جهادی تحت رهبری احمدشاه مسعود توانستند داخل کابل شوند و همینگونه ملیشه های دوستم در دفـع و ترد نیروهای حکمتیار از کابل با مسعود بشانه شانه همکاری و همنوایـی کردنـد و موجودیـت هـزاران ملیشهٔ دوستم در کابل پرابلم عمده ای شد برای جنگهای تباه کن بعدی.

ببرک کارمل که به صفحات شمال رفته بود، در شهرک حیرتان به زندگـی ننگینش ادامـه میـداد، ظاهرا خودش را کناره گرفته و گمنام بود، اما در حقیقت در سازماندهی ملیشه ها به حیث یک جنبش به شدت مصروف کار بود، (محمود بریالی) برادر او درکابل به سرمی برد و سعی وافر داشـت تـا بـا دیگـر رفقای حزبی اش در دوباره سازی و احیای حزب دموکراتیک خلق و انسجام این حزب پاشان شده جدا فعالیت هایی انجام دهد و افراد حزبی را بدور دوستم متراکم سازد، خلقی ها، پرچمی ها ودیگـر افـرادی که تمایل بیشتر با آنها داشتند نسبت جنگهای کابل بیشتر به صفحـات شـمال میرفتند و در کنـار دوسـتم حلقه میزدند، دوستم دستور یافت تا این افراد را حمـایت نمـاید و متشکل بسـازد، کـارملی هـا امـورات سیاسی دوستم را بعهده گرفتند و رموز سیاست، حرف زدن و معاشرت با مردم را باو آموختند.

قانون جنگل!

در چنین شرایط حاد و دشوار مسابقهٔ رسیدن به قدرت، غارت و چپاول و قتل و کشتار، بی مروتی و بی عاطفگی، و ملوک الطوایفی در هرکوی و بـرزن حکمفرمـا بـود، بـدون تردیـد جامعـهٔ افغانسـتان بـه جنگلی می ماند که قانون جنگل برآن حاکم بود؛ هرکه زور و قدرت داشت، سیطره داشت و دیگران را میدرید، و نابود میکرد، استادربانی درهمین برههٔ بحرانی براریکهٔ حکمروایی تکیـه زده بـود، او از سـوی جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت اسـلامی، ملیشـه هـای دوسـتم و برخـی از افـراد احـزاب دیگـر پشتیبانی میگردید و تقریبا برنود فیصد افغانستان تسلط داشت، استاد ربـانی شـخص متعـهد بـود وباهمین تعهدجهاد مقدس را علیه بیگانگان واجیران روسی آغاز کرده وادامه داده بود وچهارده سال تمام بـافراز ونشیب زمانه تَه وبالاَ رفته بود وباسیاست نرمی که داشت اکثریت بدور او حلقه زده بودند، درایـن برهـهٔ حساس که او به قدرت رسیده بود، امید واری های بزرگ جمعیت اسلامی ودولت استاد ربانی به احمـد شاه مسعود که درمجموع فرمانده عمومی نظـامی بـلا متنازعه جمعیـت اسـلامی افغانسـتان وحتـی دیگـر گروههای طرفدار دولت بود متمرکز شده بود.

کمونیست ها که از سوی بنیاد گرایان بخصوص استاد ربانی، استاد سیاف ودیگر اعضای برجستهٔ نهضت اسلامی به وحشت افتیده بودند، احمد شاه مسعود را شخصیت مساعد وایدآل خویش می پنداشتند، زیرا او بود که تا اندازهٔ وسیع تحمل کمونیست ها را کرده می توانست، با آنها پیمان وقرار داد می بست وبرای رسیدن به اهداف خویش از همکاری های بیدریغ آنها سود می برد وحق حیات وزندگی کردن و وظیفه ومعاش آنها را حاشانمیکرد؛ از جانب دیگر احمد شاه مسعود باگلبدین حکمتیار که رقیب سرسخت او بود هرگز سرساز گاری نداشت ودشمنی با حکمتیار بگونهٔ آشتی ناپذیری دروجود او نضج یافته بود، پیشنها دات حکمتیار دراین موقعیت حساس او را دربن بست قرار میداد، استاد ربانی وسیاف ومحسنی همانند حکمتیارتند وعجولانه و قاطع عمل نمیکردند، بلکه مصلحت را دراین شرایط حساس ودشوار صواب میدیدند، اما ناگزیر بودند بعضی اقداماتی برضد کمونیست ها انجام دهند تا رضایت گلبدین وحلیفان او تا اندازهٔ حاصل گردد وبتوانند باعث پیوند ونزدیک شدن مجاهدین گردند، و این چیزی بود که احمدشاه مسعود جداً برخلاف آن بود، از یکطرف زحمات او را درمیان پرچمی ها هدر میداد و با او دشمن می ساخت و از جانب دیگر گلبدین را که دشمن سرسخت او بود بیشتر از پیش جری تر مینمود، به این ملحوظ شکایات پرچمی ها را می شنید و استاد ربانی را در موقعیتی قرار میداد تادر اقدامات خویش سازش و سستی به خرج دهد. کمونیستها ازین حالت بگونهٔ شایان استفاده بردند، آنها میخواستند احمدشاه مسعود را از استاد ربانی و دیگران تجرید نمایند و از او چون حربهٔ استفاده کنند برعلیه جمعیت و طرفداران به اصطلاح اخوانی ها، موجودیت داکتر عبدالرحمن، جنرال فهیم، داکترعبدالله، داکتر مهدی، داکتر سحر و امثال آن ها سبب می شد که احمدشاه مسعود بیشتر از پیش کمونیست ها را درآغوش بگیرد، مسعود درین لحظات بحرانی به افراد آزموده وکاردانی ضرورت داشت که او را درمقابل دشمنانش یاری رسانند او پرچمی ها را بخاطر تخصص نظامی وسیاسی شان هیچگاهی ازدست نمیداد، زیرا آنها با دشمنی اینکه علیه مسلمانان یابه عبارهٔ دیگر علیه اخوانی ها داشتند، خوبتر می توانستند علیه حکمتیار بجنگند واز جانب دیگربیم او از آن بود که اگر آنها را از خود براند با دوستم ونیرو های آنها پیوسته ومشکلات عدیده ای رونما گردد واین چیزی بودکه حکمتیار آرزوی آنراداشت تاروابط مسعود ونیرو های ملیشهٔ دوستم را تیره سازد.

به این ترتیب احمد شاه مسعود باتمام قوت از کمونیستها حمایت کرد، به زعم او درین مرحله خطیر که همه تعهد وایمان را فراموش کرده و همانند درندگان وحشی بجان همدیگر افتاده بودند به افرادی ضرورت داشت که درفنون جنگی ونیرنگهای نظامی آگاهی وتخصص می داشتند، کوردیناتهارا می دانستند، استعمال سلاحهای **اورگان**، لوناواسکادرا بلد می بودند، طیارات جت وهیلی کوپتر ها را به پرواز آورده می توانستند، تانکها وعراده جات غول پیکررا شلیک کرده می توانستند و دشمن را درهر نقطه ای سرکوب وزمین گیر کرده می توانستند، طرز استفاده وپیاده کردن خریطه هاو امثال آنرا می

فهمیدند وهمین گونه به ده ها موضوع دیگر که به وجود آنها ضرورت اشد محسوس می شد، واگر دردلجویی آنها اغماض میکرد، بدون تردید با داشتن این دانش وتخصص درخدمت گلبدین ویادوستم ویاحزب وحدت ودیگران قرار میگرفتند؛ به این لحاظ با اقدامات استاد ربانی ودیگران دراصطکاک وتصادم قرارگرفت.

او درکنار جمعیت، (شورای نظار) را که بایستی منحل می شد، بیشتر ازپیش، به رشد آن همت گماشت ودفاتر آنرادرشهر مفتوح کرد وداکتر عبدالرحمن را مسوول سازماندهی آن درنواحی شهر کابل ساخت، استاد ربانی دارالانشای جمعیت را به مسوولیت استاد شاداب فعال ساخته بود، هر دوجداگانه فعالیت میکردند وجنگ سردی را باهم آغاز کرده بودند. مسعود از انحلال (حزب وطن) که بوسیلهٔ استا ربانی وشورای رهبری اعلام شده بود، ناراحت گردیده واستاد را تحت فشار گرفت تامعاشات چندماههء کمیته مرکزی حزب دموکراتیک را اجرا نماید وبدین ترتیب کمونیست ها هیچگونه نقصانی ندیدند وبفکر آرام به سازماندهی خویش تحت نظر محمود بریالی ادامه دادند، نه تنها دارائی های آنها مصادره نشد بلکه دردولت اسلامی به نوائی نیز رسیدند!

درکابینهٔ استاد ربانی جنرال رحیم وردک به حیث لوی درستیز تعیین گردیده بود، رحیم وردک به تنظیم جبهه ملی نجات ارتباط داشت، اما مسعود به او اجازه نداد تاکرسی اش را اشغال نماید و به جنرال پرچمی(آصف دلاور) امرکرد که به وظیفه اش کماکان ادامه دهد. این موضوع سبب گردید که بهانهٔ دیگری برای گلبدین داده شود، وراکت باران شهر کابل را آغاز نماید وهمینگونه تنظیم های دیگر را در مقابل دولت برآشفته بسازد واز همه مهمتر اینکه ناتوانی وضعف اداری استاد ربانی را برای همه مبرهن نماید.

احمدشاه مسعود، وزارت امنیت دولتی یا (خاد) سابقه را که (جنرال یحیی نوروز) وزیر آن بود و از هر طرف برای تصاحب آن سرها شکستانده میشد، ویک وزارت متنازعه گردیده بود، از وزارت به **(ریاست عمومی امنیت ملی)** تنزیل داد تاغایلهٔ دعوی وزارت خاموش گردد وریاست عمومی امنیت ملی را بخاطریکه برنامهٔ استخباراتی را تامین میکرد مربوط ریاست دولت ساخت وجنرال فهیم را به حیث رئیس عمومی آن گماشت.

تشکیلات این ریاست عمومی، عظیم تر از تشکیلات وزارت خانه ها بود وبعد از هزینهٔ اردو، بزرگترین بودجه رابخود اختصاص میداد. دولت برای فهیم رتبهٔ **«سترجنرالی»** اعطا کرده بود که بزرگترین وآخرین رتبهٔ نظامی دردولت شمرده می شد. جنرال فهیم تمامی رؤسای امنیت دولتی را به استثنای چند نفری تماماً از جملهٔ وطنداران که به شورای نظار وابستگی داشتند تعیین نموده ودیگران را به نظر حقارت میدید وهیچگاه بدرخواستهای آنها اعتنائی صورت نمیگرفت وبا افرادی که به اثروساطت استاد ربانی براو تحمیل شده بودند، ناسازگاری دایمی داشت وهمیشه تحت فشار قرار داده می شدند.

ریاست محافظت امنیت دولتی که مسوولیت تعیینات گارد ریاست جمهوری ومحافظت ویژهٔ رئیس جمهور رابعهده داشت، به جگرن محمد ظاهر «اغبر» که یک پرچمی بود سپرده شده بود، استاد ربانی بامشکلات زیادی توانست جنرال فهیم را مجبور سازد تا اورا بجای دیگری تعیین وبه عوض او (زلمی خان) را که یک قوماندان بدخشی بود مقرر نماید. به صد ها افراد خودشان، درمربوطات امنیت ملی جابجا گردیده ودوش بدوش کار مندان سابقه وتحت رهبری آنان به فعالیت می پرداختند، معاونین ریاستها،اکثراً جنرالان سابقهٔ خاد بودند که باهمان اتوریتهٔ سابقه همکاری داشتند.

ظاهر اغبر بزودترین فرصت به دگرجنرالی ارتقاء داده شد وشخصیت مهم وهمه کاره گردید، بعداً یونس قانونی که سرپرست وزارت دفاع گردیده بود، ظاهر اغبر رادر(**کمیسون امنیتی**) شامل وبعداً رئیس گارنیزیون ولایت کابل مقرر کرد.

فرق فاحش وعمدهٔ ریاست امنیت ملی با خاد سابقه درآن بود که دیگر گرفتاریها، قتل ها واعدام ها وزنده بگور کردنها درآن وجود نداشت، زندانیان آنها را اکثراً مجاهدین تنظیم های دیگر احتوا میکرد که آنهاهم بعد از مدتی به اثر سفارشهای این وآن. رها میگردیدند، فعالیت های بیشتر این ریاست را فقط جمع آوری معلومات، ترتیب وتنظیم قطعات ونفوذ درسنگر دشمن، خریداری قومندانان وایجاد فتنه وفساد درمیان گروههای متحارب تشکیل میداد.

این ریاست ما هانه ملیارد ها افغانی بمصرف میرسانید وکارمندان ودست اندر کاران ارشد این ادارات بزودترین فرصت قصر ها، موتر ها وزنهای جدید پیدا کردند وتماماً به عیاشی وخوشگذرانی سوق داده شدند.

این ریاست در امور تمامی ادارات، حتی ریاست جمهوری مداخله میکرد، افرادیرا که استاد ربانی امر تقرر شانرا صادر مینمود، به سهولت به سبوتاژ میگرفت وبه عوض آنها افراد مورد نظر شانرا به هر جاییکه میخواستند نصب میکردند.

ریاست عمومی امنیت ملی با ترکتازیهایش سخت ترین صدمه ها را به اتوریتهٔ رئیس جمهور وارد میآورد واز او شخصیت بسیار ضعیف وناتوان درذهنیت ها تداعی میکرد، کارمندان امنیت ملی هیچگاهی فرامین رئیس جمهور را ارج نمی نهادند وبا مضحکه بدرقه میکردند. انجینر امان الله رئیس امنیت ملی کابل که عضو کمیسون امنیتی تحت ریاست یونس قانونی نیز بود، احکام استاد ربانی در مورد تخلیهٔخانه ها از وجود عناصر زور آور را پاره میکرد وبآن وقعی نمی گذاشت.

ریاستهای امنیت ملی امر شده بودند. تاقوماندانان تنظیم های دیگر را خریداری نمایند، به ده ا، قوماندان که خود شان را به چندین جا فروخته بودند، پول های سرسام آوری را به غارت می بردند وبعد از مدتی بازهم سرپیچی وبهانه تراشی میکردند وباز ازسوی امنیت ملی با بوری های پول نوازش میگردیدند، قوماندانان حزب اسلامی دستور یافته بودند که بهمین طریق خود شانرا اکمال نمایند وبر

سردولت کلاه بگذارند، این قوماندانان بجای آنکه خلع سلاح شوند، فقط بخاطر آنکه ظاهراً درکنار دولت ایستاده میشوند، پول های باد آورده ئی را به چنگ می آوردند وبا این ثروتها بیشتر ازپیش به قدرت خویش می افزودند ومناطق دیگر پرا نیز تحت سیطرهٔ خویش در می آوردند. این موضوع سبب میشد که ظلم واجحاف وقلدری بیشتر رشد کند وچور وچپاول وغارت دیگران روز بروز اضافه گردد.

بزودی **فرد پرستی وملیت گرائی** درهمه جا ها بال گشود، یونس قانونی که شخص مورد اعتماد احمد شاه مسعود بود ودر دورهٔ جهاد، نمایندگی دفتر شورای نظار درپشاور رابعهده داشت، رئیس سیاسی وزارت دفاع وسرپرست وزارت دفاع تعیین گردیده اوبزودی جنرالان جهادی را که قبلاً تعیین شده بودند، از وظایف ومقامهای شان تنزیل و بجای آنها افسران وجنرالان کمونیست پرچمی راتعیین نمود.

قانونی، **(پیژنتون جهادی)** راکه بخاطر قدردانی از مجاهدین وغازیان جهاد ایجاد شده بود تاآنها مطابق به جانفشانی های شان رتبه های عسکری داده شود ودر اردوی افغانستان بگونهٔ منظم، منسجم وبسیج گردند، ملغی قرارداد ورئیس پیژنتون جهادی، دگر جنرال عبدالنصیر خان را که شخصیت پاک ومتدین ودلسوز ومجاهد بود از وظیفه اش سبکدوش و بجای او (جنرال امیر محمد) را که یک افسر پرچمی مشهور شناخته شده بود، مقرر نمود.

قانونی بخاطر آنکه احساس صادق افسران جهادی را اشباع کاذب نماید، چند نفر از جنرالان جهادی را که چهره های درخشان ومؤقر داشتند، بگونهٔ نمایشی با خود درمحافل ومجالس وسمینار ها وبرنامه ها ی تبلیغی میبرد وبرای مردم چنین تداعی میکرد که قدرت بدست جنرالان جهادی میباشد واین جنرالان بادولت اسلامی همکاری دارند.

قانونی، رئیس کمیسون امنیتی شهر کابل نیز بود، این کمیسون هفتهٔ چند مرتبه درجا های مختلفی تشکیل جلسه میداد وبالای موضو عات امنیتی وبر قراری نظم دولتی و غیره امورات تبادل افکار صورت میگرفت، اعضای این کمیسیون به جز ازدوسه نفر جنرال جهادی تماماً از افسران کمونیستی همچون ظاهراغبر، امیر محمد، جنرال حسام الدین، جنرال بابه جان، جنرال ربانی وامثال آنها تشکیل یافته بود، این کمیسون از طرف صبحها تشکیل جلسه میداد وبعداز ختم جلسه برای اعضای کمیسیون صبحانه ترتیب میگردید وچنان ترتیباتی گرفته میشد ومیزهائی آماده میگردید که به ملیونها افغانی هزینه بر میداشت، از مرغهای بریان گرفته تا انواع کبابها ولبنیات وشهدوشکر وامثال آن که واقعاً وحشت انگیز بود، اسراف وتبذیر سرمایه های دولتی را درکمیسیون امنیتی به صورت مجسم و واقعی آن آدمی می توانست به تجربه بنشیند! درحالیکه ملت روز بروز به خاک تیره می نشست وکودکان مظلوم از فرط گرسنگی، دروطن جان میدادند وهمینگونه مهمانی های گزاف به افتخار این و آن ویا به مناسبت های گونه گون

درهوتل پروان، درهوتل کابل، درهوتل انتر کانتی ننتال وغیره جا ها برگزار میشد که هزینهٔ آن هزاران دلار میگردید وکمر ملت برهنه پای شکم گرسنه را می شکست.

مولوی محمد صادق صادقی رئیس امر بالمعروف ونهی عن المنکر بوسیلهٔ افرادش یکصد وچهار منزل را درمکرور یانها و در وزیر اکبرخان مینه ودیگر جاها کشف کردند که بی حیایی در آنها صورت میگرفت و از سوی ظاهر اغبر به شدت از آنها حمایت میگردید، صادقی این موضوع را به رئیس جمهور انتقال داد، مگر او در مقابل ظاهر اغبر ناتوان بود وهیچکاری از دستش برنمی آمد!؟

ادارهٔ امربالمعروف ونهی عن المنکر، بعضی برنامه های تربیتی ودینی را برای اصلاح جامعه روی دست گرفته بود که درجملهٔ آنها، یکی هم استفاده میشد ممنوع قرار دادن کست های بلیو پرنت بود که دردکانهای ویدیو وکست فروشی به کثرت موجود وبرای به لجن کشیدن نسل جوان به عاریت داده میشدند، اعضای امر بالمعروف اولا تمامی دکانداران را آگاهی دادند وابلاغیه هائی برای آنها فرستادند تا ازین اعمال ضد اسلامی شان جلوگیری نمایند، درمراحل بعدی، اعضای این اداره، با اطلاع وراپورهای دقیق به بعضی ازین دکانها سرمیرسیدند وکست های آنها را مصادره و خود شانرا به کمیسون امنیتی می سپردند که بلادرنگ از سوی کمیسون، رها می شدند- بالاخره قانونی، به ظاهر اغبر، امراکید صادر نمود که اعضای تفتیش امربالمعروف ونهی عن المنکر را دستگیر وزندانی نماید، زیرا شکایت دکانداران ویدیو و کست فروشی را بار آورده اند!

دریکی از روز ها که هیات تفتیش امربالمعروف، به سرکردگی مولوی عنایت الله بلیغ که شخص دانشمند واز فحول علما بود، دکاندارانی را درحین ارتکاب جرم دستگیرکرده بودند، که برق آسا ازسوی افرادکمیسیون امنیتی وگارنیز یون ولایت کابل مورد حمله قرار گرفتند وهیات متذکره که شامل علما وکارکنان آن اداره می شدند، درملاء عام کتک کاری شدند وبامشت ولگد وقنداق تفنگ ودشنام آنها را به موتر های داتسون انداخته به نزد قانونی بردند، بعد از اینکه آنها رها شدند برای شکایت نزد رئیس جمهور برهان الدین ربانی رفتند، باز هم او درمقابل این عمل عاجز آمد زیرا صلاحیت کمیسون امنیتی یا به عباره دیگر قدرت یونس قانونی مافوق رئیس جمهور بود! واین موضوع سبب شد که اکثریت علما وکارکنان امر بالمعروف با طالبان بپیوندند.

فرد قدرتمند دیگری بنام داکتر عبدالرحمن که نام اصلی آن فضل احمد است، وزیر هوانوردی وملکی بود، او فقط چند روز برای یکی دوساعتی در دفتر کارش آمده بود وبعد از آن هرگزدر آن محیط دیده نشده وتمامی چرخ وزارت را رفقای کمونیست پرچمی جلو می بردند. داکتر عبدالرحمن درسال ۱۳۵۰ از لیسه حبیبیه فارغ التحصیل وبعدا در۱۳۵۲ درفاکولتهٔ طب ننگرهار شامل گردید بعدا در۱۳۵۴دردوران محصلی به (غورحنگ ملی) محمد داود خان پیوست، درکود تای ۷ثور، از سوی کمونیستهای خلقی وپرچمی به زندان رفت ودر زندان پلچرخی، با امان الله هاشمی آشناگردید، بعد از

رهائی در زمان ببرک کارمل به تخار وپنجشیر رفت، امان الله، حزبی را بنام «**الحدید**» درتخار اساس گذاشته بود، اعضای الحدید بعدا به احمد شاه مسعود پیوستند، بعد از شهادت امان الله هاشمی در تخار، داکتر عبدالرحمن فرد برجسته و ممتازی باقی ماند که از سوی مسعود به سمت معاون درشورای نظار تعیین گردیده او قویا مورد اعتماد مسعود وشخص هوشیار وسیاستمدار خوش برخورد ومودب بود، او برعلاوهٔ اینکه وظایف بزرگی رابعهده داشت خود، یک پا رئیس جمهور بود!؟ درهر جاو درهر مقام ودرهر وزارت خانه ئی می توانست صرف بادادن یک پرزه افراد را نصب ویاعزل بسازد، رفقای او اکثرا درگذشته ها ازنگاه سیاسی مجروح بودند واکنون درهر جابوسیلهٔ داکتر عبدالرحمن شرف تقرر می یافتند تمامی مسایل سیاسی دولت بعهدهٔ داکتر عبدالرحمن گذاشته شده بود، او اولین فرد برجستهٔ شورای نظار بود که قبل از ورود مجاهدین بکابل باتعدادی از مجاهدین وارد پایتخت شدو بسیاری اموررا اداره کرد، درضمن او خود، یک وزایر خارجهٔ تمام عیار نیز بود، با آنکه (نجیب الله لفرائی) وزیر خارجهٔ دولت اسلامی تعیین شده بود مگر داکتر عبدالرحمن تمامی مذاکرات وقرار داد های سیاسی ومسافرت های خارج وملاقات باوزرا ورؤسا وبزرگان سیاسی کشور های دیگر را انجام میداد ووزارت خارجه فقط برای کار های تخنیکی وتشریفاتی به استفاده گرفته میشد.

درحقیقت داکتر عبدالرحمن شخص فعال وهمه کاره بود؟ گاهی دروزارت امنیت بود وزمانی دروزارت خارجه، گاهی دروزارت هوانوردی وزمانی در امریکا وجهان غرب وگاهی درمیان جبهات، مزاری و دوستم ومومن وغیره...

بعد از سقوط دولت استاد ربانی، داکتر عبدالرحمن به صفحات شمال رفت وبه حیث نمایندهٔ دولت در ائتلاف مجدد دوستم ومنصور نادری از سوی رفقا پذیرائی گردیده، خوش می گذشتاند بعدا به تاجکستان وروسیه وفرانسه رسید،وبه گفتهٔ بسیاری، کمپنی های داروسازی را درآنجا ها افتتاح وخریداری کرد وبرای برادرش عبدالاحد ودیگر اعضای خانواده اش سرمایه های هنگفت به هند انتقال داد.

داکتر عبدالرحمن، یونس قانونی وجنرال فهیم چهره های برجستهٔ شورای نظار واشخاص مورد اعتماد احمد شاه مسعود بودند وتمامی سرمایه های بیدریغ دولت دراختیار همین سه نفر ته وبالا می گردید.

یونس قانونی که مدرسهٔ ابوحنیفه را به اختتام رسانیده بود، بر خلاف رشتهٔ کارش درسیاست ید طولا داشت، سخنرانی های جذابی میکرد ونطاق بامهارتی بود وباهنر فصاحت وبلاغت می توانست شیر راسیاه جلوه بدهد. او شخص آراسته ومتجدد بود، دریشی می پوشید ونکتائی را هیچگاهی فراموش نمیکرد؛ میگفتند او از دوستان امان الله هاشمی ومتمایل باو بود.

جنرال فهیم، شخص پرغرور وولخرج بود، بایونس قانونی وقره بیگ وزیر داخله، رقابت میورزید، مگر به داکتر عبدالرحمن فوق العاده ارادت داشت، ملیت دوستی را ارج مینهاد وبه تمام وطنداران اختیارات عام وتام داده بود، اما وطندار متعهد ومکتبی را دوست نداشت، باجمعیتی هاو طرفداران استاد ربانی، همانند افراد حکمتیار رفتار مینمود وبا آنها باخشم وکینه و نفرت مقابل میشد! به دوست ورفیقش بذل های بیدریغ وشا هانه میکرد، بلند منزل های بیشماری درکابل وپروان برای خود ورفقایش ساخت!؟ ومنازل زیادی را خریداری کرد، حتی یک کوچه را باتمام منازل ودارائی هایش میخرید وبدوستانش هدیه میکرد. موتر او کامپیوترایزد بود وباریموت کنترول بازوبسته وچالان میگردید، داکتر نجیب الله را دردفتر سازمان ملل خبر میگرفت ودرحل بسیاری معضله ها از او مشورت میخواست!

از این همه بی سروسامانی ها وتراکم قدرت بدست چند نفر محدود، تمامی وزارت خانه ها ونهاد های دولتی از سوی وزرا ورؤسا به شدت دچار رکود وتضاد واختلاف گردیده بود وبه سوی حیف ومیل شدن میرفتند وهرکسی سعی میکرد به نحوی از انجا چیزی بدست آورد واز دیگران عقب نماند.

(محمد الله ناقد) که از جملهٔ ناراضیان حزب اسلامی شمرده میشد ویکبز مانی دشمنی سرسختی بابر هان الدین ربانی داشت وتبلیغات وسیعی علیه استاد میکرد، اینک اورا به حیث وزیر شهدا ومعلولین تعیین کرده بودند، یکتعداد اعضای حزب اسلامی از جمله (عاصم) وزیر مخابرات، (ناقد) وزیر شهدا ومعلولین، (دلجوحسینی) وزیرا اطلاعات وکلتور، منشی عبدالمجید معین وزارت داخله و شخصی بنام (ایمانی) معین وزارت انکشاف دهات که بعدا سرپرست وزارت گردید وچندین تن دیگر، بنام اینکه مخالف عملکرد های حکمتیار هستند، خود شان را باحیله ونیرنگ درمقامهای دولتی جابجا ساخته بودند واز جونامساعد میان سردمداران دولتی استفاده های عظیم می بردند وثروتهای بزرگ می اندوختند وصدها جاسوس حزب اسلامی را به بهانهٔ اینکه مخالف حکمتیار هستند درکنف حمایت خویش قرارداده وراپور های دولت را متواتر به حکمتیار گزارش میدادند.

(محمد الله ناقد) ثروتهای هنگفتی را به بهانه شهدای افغانستان چه جهادی وچه غیر جهادی از دولت به حساب وزارت شهدا واریز میکرد، طبق یک بررسی که در (جریدهٔ مجاهد) درکابل انتشار یافت به تعداد بیشتر از پانزده ملیون فورمهٔ شهدا درآن وزارت راجستر شده بودند که معادل تمامی نفوس افغانستان میشد وحساب معلولین که بگونهٔ جداگانه بود. ناقد بعدا وزیرصنایع خفیفه مقرر گردید، زمانیکه دولت استاد ربانی به سقوط مواجه شد وهرکس از گوشه ئی فرارفتند محمد الله ناقد به سوی مزار شریف گریخت، افسران ملیشهٔ دوستم موتر اورا بایک بوری دالر ضبط کردند، که بالاخره بعد ازجروبحث های زیاد وبه وساطت «عباس کریمی»، مبلغ شصت هزار دالر برای او اعاده کردند وباقیمانده را دوستم مصادره کرد

محمد الله ناقد در مزار شریف، خواست اساس حزب جداگانه یی بنام **(میثاق ملی)** را بریزد کاری هم درزمینه انجام داد، مگرازسوی دوستم اجازه نیافت، بالاخره راهی پشاور شد وچندی بعد از آنجا با تمامی اعضای خانواده ویکتعداد رفقایش عازم کشور ناروی گردید.

انکار از استعفا و وخامت اوضاع

استاد ربانی بعد ازینکه مسعود نتوانست با استاد فرید صدر اعظم منتخب شده گلبدین کنار بیاید وفرید بدستور حکمتیار ازشهر کابل خارج شد، موردخشم ونفرین حکمتیار واقع گردید، وآغاز به تراشیدن بهانه های متنوع کرد و اذعان نمود که جنرال رحیم وردک به حیث لوی درستیز تعیین گردد ونیروهای ملیشه شمال بایستی به اسرع وقت کابل راترک نمایند وتمامی کمونیستها از مقامهای دولتی سبکدوش شوندو... وگرنه کابل را به راکت خواهد بست وبار دیگر جوی خون جاری خواهد کرد. [۱]

دراواسط ماه جولائی۱۹۹۲ حزب اسلامی مخفیانه باحزب وحدت ائتلاف نمود وجنگ مدهشی در غرب کابل وکارتهٔ مامورین میان نیروهای دولت به همکاری حرکت اسلامی آغاز شد، حزب وحدت یکتن از اعضای اتحاد اسلامی را بی مورد به شهادت رسانده بود واین موضوع سبب گردید که جنگ مدهشی با اتحاد اسلامی نیز آغاز گردد این جنگ تباه کن در میدان شهر وار غندی به شدت تعقیب گردید. نیروهای احمد شاه مسعود به کمک نیروهای استاد سیاف شتافت ودامنهٔ جنگ درکوته سنگی وده بوری کشیده شد وتمام تعمیرات ومغازه ها ودیپو های خیر آباد حریق شدند وصد ها انسان درکام مرگ فرورفتند، بالاخره طرفهای درگیر به اثر پادرمیانی بعضی هیأتها، آتش بس نمودند.

(شورای رهبری) که در آن اراکین حزب وحدت نیز موجودند، از مسعود جدا خواست که تاچه وقت جنگ ودرگیری درکابل ادامه پیدا می کند؟ مسعود چرا خط روشن وسیاست واضح درقبال حوادث جاری از خویش ارائه نمی نماید، آیاطرفدار فرامین شورای رهبری است یا آنرا قبول ندارد؟ نیرو های دوستم را چه وقت از شهر کابل اخراج می کند؟ وامنیت را درشهر کابل بر قرار؟ شهر چه زمانی از وجود عناصر غیر مسول بصورت کامل تخلیه میگردد تابهانهٔ جنگ و تشنج از میان برود وتباهی های مدهش تکرار نگردد، ازسوی دیگر (شورای رهبری) که درآن نمایند گان تمامی احزاب جهادی سهیم بودند، از مسعود خواستند که در مورد ملیاردها دالر پشتوانهٔ پولی دولت که معادل (ده تن) طلا می گردید معلو مات ارائه نماید که سرنوشت آن به کجا کشیده شده است؟ وهمینگونه از مسعود خواستند که بدون اجازهٔ رئیس دولت، شوارای نظار چرامبلغ دوملیون وپنجاه هزار دالر را از بانک مرکزی اخذ کرده است؟ وچرا به حضرت صبغت الله مجددی اجازه داده شد که مبلغ دوملیون دالر را از بانک مرکزی با خود بخارج انتقال بدهد؟

احمد شاه مسعود در مقابل این سوالات، جوابات مقنعی ارائه نکرده اما او قول داد که سعی میورزد به هر ترتیبی شود نیروهای ملیشه را از شهر کابل اخراج کند ونظم وامنیت را درشهر به اسرع وقت حاکم بسازد.

در اواخر دسامبر ۱۹۹۲ که موعد چهار ماه ریاست استاد ربانی به اختتام میر سید، هنوز شهر کابل دراشغال نیرو های متخاصم دست وپامیزد، قدم به قدم وکوچه بکوچه، افراد غیر مسوول بنام تنظیم هاوساز مانهای گونه گون جابجا شده وبیرق های مختلفی را بلند ساخته بودند که معرف وابستگی آنها بیکی از ساز مانها بود، نیرو های دوستم در جا های حساس شهر حاکم بودند، تمامی وسایل اولیه زندگی ناپیدا گردیده، ترانسپورت وسیستم برق وآبرسانی خدشه پیداکرده بود قانون جنگل در وجب وجب شهر کابل حکمفر ما بود، هرلحظه امکان جنگ وانفجار و راکت پراگنی میرفت، افراد وعناصر فرصت طلب در تاراج وغصب وچپاول دقیقه ای فروگذار نمیکردند، درچنین اوضاع بحرانی بایست استاد ربانی استعفاء میداد، احمد شاه مسعود، استعفاء استاد ربانی مساعدت را خطر ناک می دانست، زیرا خلاء قدرت بیشتر از پیش زمینهٔ ناامنی وانرشی را میگردانید از سوی دیگر حکمتیار نیز دولت استاد ربانی را مردود می شمرد واکیدا تهدید میکرد که او بایستی استعفاء بدهد وقدرت را به (شورای رهبری) بسپارد تا این شوراء شخص دیگری را معین نماید قابل. تعجب این بود که او ازیکجهت دولت را قبول نداشت اما از سوی دیگر شورای رهبری را تائید میکرد، وآنرا قابل اعتماد می شمردودر سرنوشت آیندهٔ مملکت موثر می دانست، بالاخره استاد ربانی اعلام کرد که باید **شورای بزرگ حل وعقد** برگزار گردد، تا درآن افراد یکه متخصص ومتعهد هستند وبا زیور علم وایمان آراسته اند، جمع شوند وسرنوشت حتمی کشور رامعلوم نمایند، تا این چنین شورائی که همهٔ آحاد درگیر را در برنداشته باشد، بمیان نیاید، تشنج وانرشی ادامه خواهد یافت، او اعلام کرد که تاآنزمان، بخاطر اینکه خلاء قدرت پدید نیاید به وظیفه ادامه خواهد داد وقدرت را به شورای بزرگ حل وعقد ارائه خواهد کرد.

این موضوع پتک سینگنی بود که برسر گلبدین حکمتیار، وبعضی دیگر فرود آمد، کشور های استعماری را دستپاچه ووار خطاء ساخت، کمونیستها وملیشه ها را لرزه براندام کرد، فلهذا از هر طرفی برای درهم شکستن چنین کنگره یی تحرکات شروع گردید.

شورای حل وعقد، شورای ویژهٔ اسلامی است، شورائی که افراد از میان هر قشر وقبیلهٔ مسلمانان به اساس دانش وبینش، تعهد وتخصص وعلم وایمان برگزیده می شوند زیرا رای شانرا بایستی با آگاهی استفاده نمایند، به کسی رای بدهند که واقعا بر ایشان مبرهن باشد که انسان واقعی ومؤمن بوده واهلیت رهبری جامعه اسلامی را دارا می باشد واین رای یک امانت الهی است وهر کسی مامور است که عند الله وعند الرسول فقط برای سرفرازی جامعهٔ اسلامی وپیشبرد امور مسلمین افراد خبیر ومؤمن را انتخاب نماید ولجام سرنوشت خود ودیگران را بدست او بدهند ودر غیر آن اگر به اساس عقیده اسلامی این ما مول بر

آورده نشود و زمام امور بدستهای افراد بی دین و وطنفروش، خاین وفاقد عقیده تفویض گردد، بدون تردید خود وجامعه خود را به پرتگاه نیستی سوق داده است، افرادی که درکنگره انتخاب میشوند، همه افراد صالح وحکیم اند، همه با جهان بینی قرآن وعلوم الهی آراسته اند، همه جامعه شناس و روان شناس اند، همه مؤمن شناس وکافرشناس اند، هم، (انعمت علیهم) را می شناسند وهم «مغضوب علیهم» و«ضالین» را وطریق مبارزه وایستادگی ومقاومت را به نحو احسن می دانند، از سیاستهای کفار آگاه هستند وچهره های مشرک ومنافق را می شناسند وعملکرد آنها رادرک مینمایند، اهل قلم واهل شمشیر اند.

اما امروز آنانیکه سخن از لویه جرگه یامجلس کبیر میزنند، اینها برخلاف شورای عقدوحل اسلامی نه از روی ضابطه ها ومعیار ها بلکه از روی رابطه ها وخویشاوندیها وقدرتهای دروغین مادی افراد را مجتمع میسازند، اکثریت اینها یا فاقد علم اند ویا فاقد ایمان، نصب العین آنها خدای واحد ویگانه نی بلکه قدرتهای مادی وستمگراند، اشخاص قلدر وزور آور اجتماع اند که بوسیله پول و واسطه وسفارش خود شان را درمجلس کبیر رسانیده اند، وهمه اینها بردگی فکری دارند وبه نحوی از انحا به عبودیت غیر خدا مصروف هستند، طرفداران ظاهر شاه امروز درهر جا از لویه جرگه نام میبرند، لویه جرگه ایکه درآن کفاری همچون ببرک کارمل، حفیظ الله امین واناهیتا راتب زاد، عبدالکریم فرزان، معصومهٔ عصمتی وردکی وامثال آن کرسی های ملت مؤمن را اشغال میکردند، لویه جرگه یی که درآن خوانین، قلداران وقدرتمندان مادی زمام امور را بدست گرفته بودند.

زمانیکه موضوع شورای حل وعقد از سوی استاد ربانی وشورای رهبری اعلان شد، بدیهی است دشمنان افغانستان همچون پرچمی ها وخلقی ها وزور آوران وقلدران وگردنکشان وتفنگداران بی عاطفه، تکنو کراتهای غرب زده، امریکائی ها، روس ها، همسایه های حسود، یهودوهنود ونصاری وهمهٔ جنود شیاطین دچار رعب وهراس شدند، زیرا به وضوح میدیدند که این اخوانی ها خود شان رامحکم ساخته اند ومیخواهند ملت را بدو ریک محور بچر خانند، به این جهت مصمم شدند پلان منظم وحساب شده ئی را طراحی کنند که این گروههای جهادی را به گونهٔ کامل از صحنهٔ سیاسی افغانستان محو ونابود بسازند وچنان درذهنیت ها، جهاد ومجاهد ودین وایمان را بکوبند که تاقرنهای متمادی کسی نام از اسلام ودین وجهاد نگیرد؛ به همین جهت به گلبدین حکمتیار دستور دادند که راکت پراگنی هایش را تجدید کند. او توپچی هایش را همه از افراد آزمودهٔ خلقی ها تعیین نمود وحملات بسیار منظم، باکور دیناتهای دقیق را آغاز کردند واول از همه برمنابع وتأسیات اقتصادی حمله آورشدند، هر جاکار خانه وفابریکهٔ تولید بود، به راکت وخمپاره بستند وبزودی هر آنچه ثروتهای ملی ومعنوی مردم افغانستان بود در لهیب آتش خشم دشمنان اسلام سوخت وبخاکستر مبدل گردید وحملهٔ بعدی را برشهر وندان بی دفاع کابل عیار نمودند تا به زعم آنها درمقابل مسعود وربانی وسر دمداران دولتی نفرت وانزجار پیدا

نمایند، از اینطرف مسعود نیز افسران پرچمی مجرب وآزموده را به استعاره گرفت وپیلوتـان تجربـه کـار پرچمی با آخرین فعالیت های علمی وتخنیکی شان به مقابله پرداختند، شهر وده وقصبات درآتش خشم ونفرت وانزجار و دشمنی سوخت هزاران انسان مظلوم وبندگان برهنه پای، گرسنه شکم اعم از کود کان وزنان و پیر مردان وجوانان در زیر آوار ها وخمپاره ها جان دادند وسوختند ونامی از ایشان برصفحهٔ روز گار باقی نماند، همه میگریختند ومهاجرت میکردنـد، پاکستان در وازه هـای سرحد تورخم را برروی مهاجران بسته بود، همه جا دربدری وبدبختی وسیه روزی بود همه جانفرت ونفریـن وانزجـار از هـر چـه تفنگبدوشان بی عاطفه وفاقد ترحم. مطبعهٔ دولتی به آتـش سـوخت، ذخیرهٔ روغنیـات چنـد سـاله مرکـز گرمی مکررور یانها طعمه حریق گردید، فابریکات پل چرخی به نابودی رسیدند، ذخـایر میـدان هوائـی کابل آتش گرفت وصدمات جبران ناپذیر مادی ومعنوی ببار آمد.

استاد ربانی دیگر مصمم شد که استعفی نمیدهد وبرای پیاده کردن شورای حل وعقد تلاشـها آغـاز گردید، رهبران جهادی که همه درپشاور زندگی میکردند وخود شان را وارثین تخـت وتـاج کـابل مـی دانستند نیز بنای مخالفت راگذاشتند وهر کسی تقاضاداشت تا استاد ربانی استعفاء بدهـد وبـه عـوض او، خودش رئیس دولت افغانستان گردد!

هیأتها وجواسیس بیگانه گـان از همـه جـای دنیـا مـی آمدنـد وبارهبران مـی دیدنـد وتبـادل افکـار میکردند، سازمان ملل متحد بدستور استعمار جهانی با دقت وفراست تخم نفاق ودشـمنی را درمیـان ایـن گروههای متخاصم غرس میکرد و تحفه های دالری خویشرا به ایشان تقدیم می داشتند، هر راکتی را که حکمتیار به شهر کابل شلیک میکرد ورادیوی کابل درسرویس خبری خویش تعداد آنرا بر ملاء مینمـود که بطور مثال امروز یکهزار فیر راکت وهاوان وسلاحهای ثقیلهٔ دشمن بکابل شلیک شده اسـت ازسـوی امریکا وساز مان ملل وجهان غرب بدیل آن که ملیونها دالر میگردید به حکمتیار تادیه می شد.روسها نیز بیکار نماندند وبه بهانهء اینکه بنیاد گرایان اسلامی به تاجکستان واز بکستان عبور مینماینـد وسـلاحهای متنوعی به مخالفین این دولتها توزیع مینمایند، بـه بمباردمـان مناطق شـمال افغانستان همچـون بدخشـان وتخار آغاز کردند وروز انه به ده ها نفر درزیـر بمبـارد مـان روسـها جـان میدادنـد ودر یـک بمباردمـان بیرحمانهٔ هوائی در تخار، به تعداد صد نفر مسـلمانان آن ولایـت جانهای گرامی شانرا از دسـت دادنـد بالاخره جنگ به بن بست کشید،حکمتیار نزدیک به شکست بود که فوراً نمایند گان پاکستان. ساز مـان ملل و ایرانی ها به داد اورسیدند وآتـش بـس را بـا دولـت امضـاء کردنـد، وآصـف دلاور مقـام لـوی درستیزی سقوط کرد بجای آن جنرال رحیم وردگ مقرر گزدید، حکمتیـار مجدداً بـه شمال خویش مصروف شد،روابطش را با حزب وحدت تحکیـم کـرد، ملیشـه هـای شـمال از برکنـاری آصـف دلاور ناراحت شده بودند، حکمتیار از طریق حزب وحدت که با ملیشـه هـای جنـرال دوستم روابـط دوسـتانه داشتند، مخفیانه داخل مذاکره گردید وکشور های بیگانه مژده هاو وعده ها ووعید هــای بـزرگـی بـه او

دادند، جنرال دوستم بدستور کارمل بنای مخالفت با دولت راگذاشت ومناطق اشغال شدۀ حزب اسلامی را مجددا رها کرد وبه سنگر های اولی خویش برگشت واظهار کرد که چون ملیشه ها باعث بحران شده اند، ازین به بعد درجنگها حصه نخواهند گرفت وپالیسی بیطرفی اتخاذ خواهند کرد.

پلان های حساب شدۀ استعمار:

احمد شاه مسعود، استاد ربانی رامجبورساخت تابه شبرغان برود واز نزدیک دوستم وطرفداران او را ملاقات کند وسعی نماید بآنها بفهماند که فریب اپوزسیون را نخورند وروابط شانرا بادولت حفظ نمایند.

دیگر همۀ قدرت بدست های نیرومند احمدشاه مسعود بود واستاد ربانی از خویش هیچگونه اختیاری نداشت، شاید تکیه زدن برقدرت، عزم وارادۀ او را به سستی کشاینده بود،آن ضدیتی که با کمونیستها داشت، اکنون دریک موضع انفعالی قرار میگرفت وبدون آنکه عواقب کارش را بررسی نماید، بدیدن جنرال دوستم رفت، این موضوع موقعیت سیاسی و او توزیتۀ جهادی استاد ربانی را مخدوش کرد ودوستم را بیشتراز پیش بآن واداشت که احساس نماید قیمت وارزش او خیلی ها بلند است ونبایستی خودش ونیرو هایش را دست کم بگیرد، به این جهت سفر استاد ربانی، یک برنامۀ نا کام بود، آنها روابط شانرا با پاکستان وروسیه، ایران وترکیه و ازبکستان تحکیم کرده بودند وهمین گونه با همنوائی حزب وحدت، نفرت وانزجار کاذبانۀ حکمتیار رانسبت به خویش کاهش داده بودند وکمک های بیدریغ از ممالک بیگانه برای آنها سرازیر میگردید، کارمل وحواریون آنها هر لحظه مشوره های شانرا بخاطر ضربه زدن به مجاهدین ویکه تاز ساختن دوستم به استعاره گرفته بودند.

از جانب دیگر استعمار بین المللی به سردمدارای امریکا پلان منظم برای جاروب کردن گروههای مجاهدین از تمامی ولایات افغانستان را روی دست گرفته بود، واز فضای بی اعتمادی وبی اتفاقی گروههای متخاصم ودشمنی وبرادرکشی آنها واز اهداف ومقاصد ایرانی ها، پاکستانی ها وروسها به نحواحسن بوسیلۀ محمود مستری نمایندۀ سازمان ملل، رابین را فایل عضو برجسته وزارت خارجۀ امریکا، هیاتها ونماینده گان سیاسی پاکستان وعربستان سعودی وغیره استفاده می برد. امریکا ودشمنان دین مبین اسلام برنامه یی مرتب کرده بودند، که اولا باتها جمات زیر کانه ی سیاسی، آتش جنگ را بیشتر ازپیش در میان قوتهای درگیر شعله ور بسازند وزمینۀ اصطکاک وتصادم آنها را با دادن بعضی امتیازات بگونۀ مخفی، تشدید نمایند، تادرلهیب آن تمامی گروههای درگیر به اضمحلال وتباهی ونابودی سوق شوند وآنگاه تمامی سنگر ها ومواضع را درتمامی ولایات افغانستان بتوانند به سهولت وآسانی درهم بپیچند!

گروههای وابسته وتکنوکراتهای غربی هر کدام چنین تصور میکردند که در فرجام آنها کسانی خواهند بود که قرعۀ بخت بنام شان اصابت خواهد کرد همانگونه که درتها جمات نظامی اگر منطقه یی یا موضع استراتیژیکی را بخواهند فتح کنند، معمول آنست که اولا آن موضع یامنطقه را تحت چتر بمبارد مان

هوائی وسلاحهای ثقیلهٔ زمینی قـرار میدهنـد تـا افرادیکـه درآن مواضـع تحصـن اختیـار نمـوده وبمقابلـه برخاسته اند، به شدت سرکوب وزمین گیر شوند، مورال آنها مضمحـل گـردد وقـدرت دفـاع ومقـاومت آنها فلج گردد و مجبور شوند منطقه یا موضع را ترک بگویند وخود شان را به جاهای مصون برسـانند و دراین حالت است که نیروی های مهاجم از طریق زمین، عساکر پیاده را برای اشغال مواضع دشمن بسیج مینمایند، گروههای پیاده با حزم واحتیاط وآگاهی از منطقه وبادر نظر گرفتن ضد حملهٔ دشمن به تدریج جلومیروند وسنگر ها ومناطق جدید را اشغال مینمایند.

امریکا وحواریون آن نیز برنامهٔشانرا اولا با تهاجمات شدید وثقیله کاری سیاسی نظامی آغاز کردند، قبل از همه این برنامه از طریق نمایندهٔ ساز مان ملل متحد روی دست گرفته شد تاسوء ظن ایجاد ننمـاید، نماینده ساز مان بادیدو وادید های جداگانه از رهبران جهادی ومذاکرات مخفیانـه بآنـها و دانسـتن طـرز تفکر آنها وبعد مسافرتهای متعدد به کشور های همجـوار مثـل پاکستان، ایـران، تاجکسـتان، ازبکستان، وجمع بندی عملکرد ها وطرز دید های آنها به تدریج جرقه هائی را ایجاد مینمود وبر نامهٔصلح را طوری عیار میساخت که هیچگاه جامهٔ عمل نپوشد، بعدا مسافرت هیاتهایی از دیگر کشور ها بـه تـائید از برنامـهٔ ساز مان ملل متحد بداخل افغانستان وایجاد تشـنج وانرشـی در بیـن گروهـهای متخـاصم، آتـش ولـهیب اصطکاک وتصادم را بیشتر می ساختند وهمگی با پلان وبر نامه بسیار منظم وحساب شده بین المللی جلو میرفتند وبا هوشیاری تمام آتش جنگ وبرادر کشی را دامن میزدند ووجب وجب خطـه افغانسـتان را بـه خاکستر مبدل مینمودند. به تدریج پاکستان وایران وعربستان درکنار اپوزیسـیون حـزب اسـلامی وحـزب وحدت ایستادند، ازبکستان، ترکیه و روسها درکنار جنرال دوستم موضع گرفتند، امریکـا ظـاهرا بیطرفـی اش راحفظ کرد واین پروسه با فراز و نشیب خود ادامه پیدا نمود ومطابق روند جنگ، بامهارت چهره هـا عوض میگردید ومواضع تغییر می یافت.

دولت استاد ربانی وحواریون آن روز بروز درتجرید قرار می گرفتند ومشاهده میکردند که دستهای مرئی ونامرئی بیگانگان در امورات داخلی افغانستان بشدت کار میکند ومصمم هستند دولتی را کـه بنـام جهاد ومجاهدین واسلام تشکیل شده است، بسوی اضمحلال ونابودی سوق بدهند، چاره ئی نیافتند، جـز اینکه مقاومت نمایند وبرای خویش دوستان وحلیفانی دسـت وپـاکنند. دولـت بـا همـه کشـور هـا رابطـه داشت، رفت آمد ها ودید وباز دید ها جاری بود احمد شاه مسعود بوسیلهٔ داکـتر عبدالرحمـن سـعی بـی انتها ورزید تاکشور امریکا وجهان غرب رابسوی خویش متمایل سازد، مگر آنها به هیچ وجه به اصطلاح دم بدست نمیدادند، زیرا مسعود کسی بود که پروسهٔ سازمان ملل متحد را به ناکامی کشیده بود، از سوی دیگر جهان غرب بر مسعود اعتماد نمیکردند، بخاطریکه او از موضع جهاد وبنـام سـنگر اسـلام سـر بلنـد کرده بود و گذشتهٔ بنیاد گرائی داشت، غربیها با منافقت گاهگاهی چراغ سبزی بـا ونشان میدادنـد وایـن

موضوع سبب میشد که دولت ببازی سیاسی گرفته شود واز موضع انفعالی باجهان غرب وامریکا رو بـرو گردد.

تشکیل شورای حل وعقد

استاد ربانی ومسعود بخاطریکه به جهان بفهمانند که حکومت آنها تابع منشور سازمان ملل متحد وطرفدار دموکراسی وحکومتی با قاعدهٔ وسیع است، تصمیم جازم گرفتند که بهر طریقه ئی شود شورای کبیر حل وعقد را دایر سازند، بعضی رهبران جهادی آنرا مستر دکردند اما اکثریت مجاهدین تنظیم های جهادی آنرا پیشتبانی وحمایت نمودندو نمایند گان خویش درین شوری معرفی کردند.

ازجانب دیگر وضع گروهبندی احزاب مخالف دولت به تدریج به اثر مداخلهٔ استعمار جهانی متغیر میگردید، حزب وحدت که باحزب اسلامی درتساند وائتلاف محکم ایستاده بـود، اینـک دوسـتم را نیز درموضع وپالیسی بیطرفی قرار داده بود.

به این جهت دراواخر سال ۱۹۹۲ بابهانه ئی که بعدا آنرا سوء تفاهم تعبیر کردنـد، حـزب وحـدت ودولت درگیر نبرد شدید شدند، مسعود با همنوائی اتحاد اسلامی استاد سیاف، حزب وحدت را ضربات سنگین زد، نیروهای حزب وحدت به شکستهای بزرگی رسیدند، لاجرم از دوستم تقاضای کمـک هـای عاجل کردند، اما دوستم نمی توانست به صورت علنی به این کار اقدام کند، بناء بـه نمـایند گـان حـزب وحدت که درائتلاف بادوستم درصفحات شمال به سر می بردند دستور داد تا افـراد شـانرا بـه او معرفی کنند که بوسیله طیارات جنبش به کابل انتقال داده شوند، دوستم یکهزار نفر از افراد حزب وحدت را بـه گونه مخفیانه بوسیله پرواز های متعدد طیارات شان از مزار به میدان هوائی خواجه رواش پیـاده میکردنـد وبعد آنها را مخفیانه به سنگر های حزب وحدت میر سانیدند، واز آنطرف زخمی های حزب وحـدت را به میدان هوائی خواجه رواش میرسانیدند، میدان هوائی کابل درتصرف (همایون فوزی) و(مجید روزی) بود وآنها زخمی هارا بوسیله طیارات نظامی به مزار شریف پیاده میکردند واز آنطـرف مجددا نیروهـای تازه دم ملیشه های حزب وحدت را به کابل پیاده مینمود، هنگامیکه احمد شاه مسعود ازین واقعه آگاهی یافت به شدت عصبانی گردیدوبه نیرو هایش امر داد تا آنها را تالاشی نمایند، درچهار راهی صحت عامه نیروهای پوستهء دولتی آنها را متوقف کرد واجازه عبور برای شان نداد، ناگـهان غـرش سـلاحهای گـرم اوضاع را دگر گون کرد، افراد دولتی مجبور شدند آنها را که دشنام داده رد می شدند بر جای میخکوب بسازند، اولین جرقهء جنگ درشهر کابل میان نیرو های دوستم ونیرو های دولتی مشتعل گردید، زمانیکه دوستم از قضیه مطلع گردید به مشورهٔ ببرک کارمل امر نمود تاز هـر چشـمی بـه نیروهـای دولتـی نشـان بدهند، همایون فوزی بیدرنگ به قوایش امر داد تا داخل عمل شوند، این واقعه کـه درشـامگاهان رونمـا شده بود تاصبح ادامه پیدا کرد وبعضی مواضع دولتی را نیروهای ملیشه اشغال کردند، فـردا اوضـاع آرام

گردید، استاد ربانی، همایون فوزی راطلب کرد واز وخواست که نیروهایش را مجددا به مواضع قبلی رجعت دهد بخاطریکه زمینهٔ تصادم واصطکاک بار دیگر بمیان نیاید بعضی مشکلات ملیشه ها را از قبیل معاشات، ومسایل اعاشهٔ آنها را منظوری داد وآنها مجددا به مواضع قبلی خویش عودت کردند.

احمدشاه مسعود بوسیلهٔ شبکهٔ استخباراتی اش مطلع گردید که دوستم به مشورهٔ ببرک کارمل فقط خواسته است یک مانور اجرا کند تاعملکرد نیرو هایش را درکابل به ارزیابی بنشیند؛ به این جهت او دانست که خطر مدهشی از سوی دوستم، دولت استاد ربانی را درآینده تهدید خواهد کرد، به این جهت درتحکیم مواضع اش درکابل تجدید نظر کرد وآمادگی های لازم را روی دست گرفت وبرای رویاروئی باحوادث وخیم تری خودش را آماده گردانید، یکی دوروز بعد، افراد حزب اسلامی شبنامه هائی برضد دوستم درشهر کابل پخش کردند وچنان وانمود ساختند که گویا از سوی دولت این شبنامه ها انتشار یافته است، حزب اسلامی بدینوسیله میخواست آتش جنگ ونبرد را بار دیگرمیان نیرو های ملیشه و قوتهای احمد شاه مسعود شعله ور بسازد، اما دوطرف درموضعی نبودند که باهم مقابل شوند، هر دو برای آینده آمادگی های لازم رامیگرفتند وبر نامهٔ دراز مدت شان را تعقیب مینمودند.

با اینکه اوضاع کابل مخاطره آمیز بود و راکت پراگنی های حکمتیار بشکل هر روزی برفرق شهریان کابل اصابت میکرد وموسم زمستان آغاز شده بود، شورای کبیر حل وعقد که بیش از (۱۳۰۰) نفر نمایند گان ملت از تمامی ولایات افغانستان درآن اجتماع کرده بودند، درشهر کابل برگزار گردید، حزب اسلامی درآن اشتراک نکرد، اما بسیاری قو ماندانان او حضور بهم رسانیده بودند، جلسات با شکوه خاصی در تالار وزارت اموداخله اداره می شد، چهار نفر از ملیشه های دوستم نیز اشتراک داشتند، دوستم ساز مانی را بنام جنبش ملی اسلامی بدستور کارمل ساخته بود، مگر هیچگاه این سازمان از سوی دولت به رسمیت شناخته نشد، بعد از سپری گردیدن یک هفته وشوروبحث ها وبیانیه های آتشین ومحکومیت وتقاضای اعدام نجیب وکارمل بالاخره محل جلسه را تغییر داده وآنرا به تالار لیسه امانی انتقال دادند، زیرا راپور های موثق گواهی میدادند که حکمتیار وزارت داخله را به راکت می بندد تارئیس جمهور آینده تعیین نگردد، آنروز در لیسه امانی روز سرنوشت ساز بود، دونفر کاندید ریاست جمهوری شده بودند که یکی پروفیسور برهان الدین ربانی ودیگری پیرسید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی بود، مگر استاد ربانی به اکثریت آراء به ریاست جمهوری انتخاب گردید، او بیانیهٔ باشکوهی در ختم مجلس ایراد کرد که خطبهٔ حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه را خواند وگفت ضعیف شما به نزد من تاز مانی قوی است که حقش را از ظالمان نگیرم وقوی شما بنزدم تازمانی ضعیف است که حق مظلوم را از او حصول نه نمایم جلسه با دعای پرصلابت خاتمه یافت ومهمانان در هوتلهائیکه برای شان معین شده بود بازگشت کردند، هنوز ساعتی از ختم جلسه نگذشته بود که در ساعت یکنم بعد ازظهر راکت پراگنی های حکمتیار بالای لیسه امانی آغاز گردید، مگر خوشبختانه که نمایند گان شوری

رفته بودند واثاثیه ودیگر تر تیبات لیسه امانی در هم شکسته شد وبعد دامنهء جنگ وسعت پیدا کرد، وزارت امنیت، ریاست جمهوری، هوتل کابل ودیگر جا ها زیر رگبار گرفته شدند وخسارات مدهشی ببار آمد.

بعد از انعقاد مؤفقانه شورای عقدوحل استاد ربانی رئیس جمهور رسمی افغانستان گردید و کشور های زیادی دولت او را به رسمیت شناختند، حزب اسلامی خشمگین تر از گذشته به راکت پراگنی های دوامدار وبی وقفه می پرداخت وهر روز خانواده هائی را به خاک تیره وبماتم جانگداز می نشانید و اخطار میداد که استاد ربانی استعفاء بدهد، بالاخره در ماه جولای ۱۹۹۳ حزب اسلامی با همنوائی حزب وحدت جنگ مهیبی را در کابل آغاز کرد که مدتهای طولانی ادامه داشت، حکمتیار چیزی بدست آورده نتوانست، اما سرویس های جاسوسی ونیرو های استعماری جهان که بعد از انعقاد شورای کبیر حل وعقد به وحشت افتیده بودند، حزب اسلامی ودیگرقوتها را به شدت یاری میر سانیدند، جنگ به سروبی کشانیده شد وپایگاه برق نغلو به مخاطره افتید، برق را درشهر کابل قطع کردند، نیرو های حزب اسلامی با خریداری قوماندانان حرکت انقلاب پایگاه برق نغلو را بدست آوردند وبعد جنگ از سروبی به تگاب ونجراب رسید و وجنگهای مهیبی درآنجا ها ادامه یافت اما حزب به مؤفقیت نرسید. بالاخره جنگ به اثر پادر میانی هیاتهای پاکستانی فروکش کرد، وحکمتیار به حیث صدر اعظم معین شد، فشار دیپلوماتیکی به اثر برنامهٔ استعمار، به شدت می خواست حقانیت شوری را خدشه دار بسازد، به این جهت، جنگها ادامه پیداکرد، دولت حتی برای یکروزی هم نفس براحت کشیده نتوانست، ایرانی ها حزب وحدت را کمک های تمام عیار میرسانیدند وطیارات شان که پر از محموله های دارو واغذیه ودالر وسلاحهای متنوع بود، بی وقفه درشهر بامیان پیاده می شد دامنهٔ جنگ مهیب ترو گسترده ترمی گردید، بالاخره استاد ربانی مجبور شد به پاکستان برود وبا حکمتیار قراردادی امضاء کند که درآن شورای عقد وحل که به استاد ربانی موعدی دوساله برای حکمروائی داده به هژده ماه تنقیص داده شد، استاد ربانی با امضای این قرار داد، اشتباه بزرگ سیاسی انجام داد، زیرا دشمن توانسته بود موهبت شوری را درهم بشکند، جنگ خاتمه یافت مگر حکمتیار داخل کابل نشد ودر چهار آسیاب حکومتش را برپا کرد و از همانجا به کار صدارت می پرداخت، وزراء هر روز از کابل به چهار آسیاب می رفتند وبا صدراعظم جلسه میکردند وبامشکلات عدیده روبرومی شدند، بعضی نمایندگان حکمتیار همچون قطب الدین هلال ودیگران بکابل آمده بودند، عوامل استعمار وستون پنجم به اثر دسایس استعمار جهانی به زهرپاشی ومسموم کردن مردم درشهر کابل آغاز کردند، میوه جات، سبزی جات وهر چیزیکه مردم برای خوردن ضرورت داشتند بوسیله گماشتگان آنها زهر اگین ومسموم میگردید وهر روز قربانیانی درشهر کابل میگرفت، مواد زهری را در سرنج ها پر میکردند ودر میوجات، در سبزیجات وحتی درگوشت قصابی ها زرق مینمودند، قدرت تسمم زهر به اند ازه ای شدید بود که بصورت فوری آدمها

را می کشت، همه چیز مشکوک وغیر مصؤن شده بود ند بعد ها حتی کسانیکه دربس های شهری درحال سوار شدن می بودند، ازسوی افراد و گماشته های استعمار ماهرانه دربدنهای شان مواد زهری زرق میگردید وچنان با استادی تمام آنرا انجام میدادند که کسی بوئی نمیبرد، اگر چه چندین نفر را دستگیر کردند وبه راز این توطئه پی بردند مگر همه چیز درپرده اسرار باقی ماند. استعمار جهانی به شدت وقوت میخواست کمر مجاهدین رابشکند وبرای یک لحظه نگذارد که نفس براحت بکشند، هر روز حادثه ای توطئه ای بود، داکترفاطمی وزیر صحت عامه که مربوط تنظیم محاذملی بود، اعلام کرد که زهر پاشی نی وجودندارد، این که انسانها مسموم می شوند، به اثر میکروبهای vibro- cholera می باشد . این خود نشان میداد که حتی وزرا نیز از سوی بیگانگان استخدام شده بودند تا توطئه استعمار را بیرنگ جلوه بدهند.

قرار دادی را که استاد ربانی درپشاور انجام داده بود، مورد انتقاد اعضای شورای عقد وحل، استاد سیاف واحمد شاه مسعود قرار گرفت و این قرار داد تطبیق نگردید، بخاطریکه شوری، استاد ربانی را به حیث رئیس جمهور تعیین نموده بود و باپیشتیبانی وmindiat (میندیت) آنها رسمیت پیدا کرده بود، وفقط شوری قادر بود درآن تغییراتی بیاورد واین حق برای کس دیگری داده نمیشد.

روابط میان حزب وحدت ودولت تیره گردیده، وجنگهائی دربامیان آغاز شده بود درآنجا حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی باحزب وحدت درگیر بود که بعدا پای دولت نیز درآن کشیده شد وچندین مراتبه دست بدست گردید، بالاخره دولت درآنجا استقرار یافت.

انفجار مهیب دیگر-کودتای شورای هماهنگی:

در اواخر سال ۱۹۹۳ و اوایل سال ۱۹۹٤ ناگهان حادثهٔ شگرفی صورت گرفت، دوستم که با حزب وحدت تفاهم داشت، به همیاری حزب وحدت و دستور ببرک کارمل باحزب اسلامی در خفا متحد گردیدو شورایی را بنام(**شورای هماهنگی**) ایجاد کردند و در صبحگاهان یازدهم جدی، بصورت ناگهانی علیه دولت استادربانی به قیام پرداختند، و چنان حملات مدهش و خانمان برانداز را آغاز کردند که در تاریخ بشریت نظیر ندارد، شدت جنگ چنان مهیب و سهمگین بود که قدرت حرکت و فرار را نیز از همهٔ باشندگان شهر کابل سلب کرد، نیروهای ملیشه های دوستم به چند قدمی ارگ رسیدند و داخل وزارت دفاع و دیگر ساحات دولت گردیدند، هرثانیه بده ها هزار مرمی وراکت همچون باران مهیبی بر شهر کابل باریدن میگرفت و تا عصر همان روز بیش از ده هزار کشته از مردمان مظلوم کابل و از نیروهای متخاصم برجای گذاشت، جنگها در مکروریان ها در جادهٔ میوند، در چوک صحت عامه، در میدان هوایی خواجه رواش بگونه وحشیانه وسبعانه جریان پیداکرد و راکت های دور برد تمامی شهر کابل را در زیر چتر مرگبار خویش قرار داد، شام همان روز از طریق وسایل ارتباط جمعی مردم فهمیدند

که دوستم با حکمتیار تحت شوری هماهنگی باهم تبانی کرده و دوش بدوش هم کودتایی را سازماندهی کرده بودند، دولت میدانست که جنرال های پرچمی تحت اوامر ببرک کارمل این شورا را بنیاد نهاده اند و طراح اصلی ببرک کارمل می باشد، زیرا بسیاری جنرالها و عوامل طرفدار کارمل مخفی شده بودند و تنی چند از افسران کمونیستی همچون بابه جان و امثال آن که ازنگاه منطقه بیشتر به شمال کابل و ولایت پروان وابسته واز نگاه ملیت به تاجیک ها و از جهت حزبی از نجیب طرفداری میکردند، در کنار مسعود ایستادند و مجدانه برعلیه دوستم و حکمتیار جنگیدند.

دولت این حرکت دشمن را **کودتای (گلبدین، کارمل، دوستم)** نامید احمدشاه مسعود کاملاً آگاهی داشت که دوستم به اشارهٔ کارمل دراوایل با او تبانی کرده بود و اکنون به اشاره کارمل باردیگر مسیر خودش را تغییر داده است، آمادگی قبلی احمد شاه مسعود از یکطرف و اعلان جهاد مجدد برضد دوستم و کمونیست ها از سوی دیگر، افراد دولتی را به وجد آورد و جلو کودتای حتمی شورای هماهنگی را دیوار ساخت، شدت جنگ در پایان روز فروکش کرد و مردم برای خرید نان و اغذیه از خانه های شان خارج شدند، در شهر نه نانی بود و نه دکانی گشوده معلوم می شد، مردم حتی موقع نیافتند که جنازه های شان را مدفون سازند، فردای آنروز بازهم جنگ آغاز گردید و نیروهای احمدشاه مسعود توانست قوای شورای هماهنگی را تا اندازه یی عقب بزند، خطوط جنگی در نزدیکی چمن حضوری رسیده بود، میدان هوایی کابل در روز سوم و چهارم از ملیشه ها پاک سازی گردید، و شهر از وجود نیروهای دوستم تخلیه گردید، شورای هماهنگی به شکست مواجه شد و دولت بعد ها با یک پلان منظم و وسیع همهٔ نیروهای شورای هماهنگی را از تپه های کارته نو و مکروریانها بیرون راند و دشمن را متواری کرد، اما جادهٔ میوند و هزاران دکان به شکل مهیبی نابود گردیدند، سرای شهزاده که مارکیت صرافی بود، چپاول گردید و هزاران نفر به خاک تیره نشستند و اسعار و ثروتهای هنگفتی به غارت رفت.

ناگفته نماند که در شورای هماهنگی برعلاوهٔ ملیشه های دوستم، حزب اسلامی حکمتیار، حزب وحدت، جبههٔ نجات ملی و افسران پرچمی مربوط به ببرک کارمل و خلقی های جناح تنی دست وحدت و همیاری را بهم داده بودند و برضد دولت استادربانی و نیروهای احمدشاه مسعود می جنگیدند. حضرت صبغت الله مجددی که حکمتیار را شخص باغی خطاب میکرد اکنون در کنار او و در تحت فرمان او قرار داشت، جناب مجددی در مصاحبه ایکه رادیوی بی بی سی از او بعمل آورد در مقابل این سوال که شما چگونه با اینهمه اختلافات شدید و تاریخی در کنار حکمتیار ایستادید، گفت: حکمتیار در گذشته حرفهای مرا نمی پذیرفت، مگر حالا سخن های مرا قبول می کند.

افراد حرکت انقلاب اسلامی که ظاهراً در کنار دولت قرار داشتند، از جنگ باشورای هماهنگی طفره میرفتند و بسیاری از آنها می گفتند: اکثریت نیروهای حزب اسلامی از ملیت پشتون هستند، ما چگونه علیه برادران پشتون خود بمقابله برخیزیم؟ این موضوع سبب گردید که نارضایتی میان افراد

حرکت انقلاب و دولت استاد ربانی پدید بیاید، **مولوی صدیق الله** که فرقهٔ ۱۸ را در اختیار داشت، بدولت و نیروهای احمدشاه مسعود اجازه نداد که از قلمرو او یعنی از جناح شرقی برقوای حکمتیار حمله برند همزمان با کودتای شورای هماهنگی در کابل، نیروهای دوستم قوای دولت را درصفحات شمال مخصوصاً مزار شریف بیرون راند، مولوی علم که والی ولایت بلخ، و قوماندان نیروهای جمعیت اسلامی جبهات شهیدذبیح الله بود با استادعطاء محمدبه قندز متواری گردیدند و دوستم مزار شریف، شبرغان و فاریاب را از طرفداران مسعود و ربانی تصفیه نمود، **(استاد موسی توانا)** که منشی جمعیت اسلامی و فرد شماره دوم جمعیت اسلامی افغانستان بود از شهر کابل فرار و درکنار ملیشه های دوستم قرار گرفت و از طریق رادیوی شورای هماهنگی تبلیغات وسیعی را علیه استاد ربانی ومسعود آغاز کرد، دوستم او را به حیث رهبر جمعیت اسلامی به رسمیت شناخت ومیخواست بدینوسیله جمعیت اسلامی را تجزیه نماید، مگر دراین کار خویش هیچگونه موفقیتی بدست آورده نتوانست و استاد موسی توانا، همانگونه تنها باقی ماند.

یکتعداد افراد حزب اسلامی که در دولت وظایف بزرگی داشتند، به عنوان اینکه از حزب ناراضی هستند و عملکردهای حکمتیار را تقبیح مینمایند، ازین موقع بحرانی استفاده های وسیع و تمام عیار بردند و بنام اینکه گروههای ناراضی را باهم متحد میسازند و علیه حکمتیار بسیج مینمایند مبالغ هنگفت و سرسام آوری را از دولت حاصل مینمودند.

(قاضی امین وقاد) که در دورهٔ جهاد از حزب اسلامی حکمتیار جدا شده بود و قبلاً معاون حکمتیار در حزب اسلامی بود به وساطت استاد عبدالرب رسول سیاف از پشاور وارد کابل گردید و او ادعا میکرد که حکمتیار را از رهبری حزب اسلامی خلع و خودش را رهبر حزب می سازد و شاهراه کابل جلال آباد و لغمان را برخ دولت می گشاید و به اینترتیب ملیاردها افغانی بدست آورده مجدداً راهی پشاور گردید و هیچکاری انجام نداد و برضد دولت استادربانی به تبلیغات خویش نیز ادامه داد.

بااعلام جهاد مجدد علیه ملیشه های دوستم و کمونیست های ببرک کارمل، **(جنرال اسماعیل خان)** قوماندان شمال غرب علناً مسرتش را ابراز داشته و از طریق رادیوهای جهانی پیشتبانی خویشرا از دولت استادربانی باردیگر اعاده نموده گفت که با توپ ها و تانکها و طیارات در خدمت دولت اسلامی قرار خواهد گرفت و بدینترتیب حملات وسیع خویشرا بر نیروهای دوستم آغاز کرد، شورای هماهنگی در صفحات شمال به رهبری دوستم به بمباردمان شهر تاریخی هرات آغاز کردند، افرادی که در کنار مسعود بودند، از محبوبیت و اقتدار روز افزون اسماعیل خان ناراضی بودند وسعی میورزیدند روابط احمدشاه مسعود و اسماعیل خان را تیره و تار بسازند، وبدینترتیب تضاد و اختلاف میان مسعود و اسماعیل خان بروز کرد، بعد از مدتی اسماعیل خان تحرکاتش را علیه دوستم کاملاً کاهش داد وقتی از او در مورد پرسیدند، از جواب مقنعی طفره رفت و همینقدر گفت که نمی خواهد شهر تاریخی هرات به

ویرانه مبدل گردد، مگر اسماعیل خان که والی هرات بود و با تدبیر و تعقل یک محیط سالم و آرامی در غرب افغانستان پدید آورده بود و تجار افغانی از طریق ایران و ترکمنستان به تجارت مشغول بودند، کمکهای تمام عیار از مواد سوخت گرفته تا مهمات و سلاحهای متنوع به نیروهای احمدشاه مسعود روانه مینمود، تمامی راهها بررخ دولت کابل مسدود شده بود و یگانه راهی که آنهم از طریق هوائی بود بوسیلهٔ اسماعیل خان وقسماً از طریق بامیان بداد احمدشاه مسعود میرسید.

اگر چه شورای هماهنگی درکودتای شان شکست خوردند، اما جنگهای خانمانسوزی را با طیف وسیعی در افغانستان بودیعه آوردند که تاصدها سال دیگر خسارات و ضربات آن جبران شده نمی تواند، طیارات دوستم روز چندین مراتبه شهر کابل را بمباردمان می کردند و از کشته ها پشته می ساختند، از طرف شبها که همه در خواب می بودند راکت های هاوان و بیم چهل حزب اسلامی خانواده های شهر کابل را به خاک تیره می نشانیدند...

استاد ربانی که در موقعیت بحرانی و در یک مخمصهٔ شدید گیر آمده بود، نمی دانست چکار کند، او اختیارات قابل ملاحظه یی در توزیع و تقسیم پول داشت، اما اختیارات سیاسی واداری او تحت الشعاع دستورات احمدشاه مسعود و حواریون او قرار گرفته بود. در تعیین اشخاص و افراد به پست های مهم دولتی اگر نظر و ارادهٔ مسعود در نظر گرفته نمیشد، شخص مورد نظر استاد ربانی هرگز اجازهٔ کار یافته نمی توانست؛ حتی قادر نبود منزل غصب شدهٔ کسیرا بدون مشوره با مسعود از شر کمونیستها و افراد زور آور، تخلیه نماید وطنداران استاد ربانی که اکثراً قوماندان های جهادی بودند نیز در رده های بالای قدرت قرار میگرفتند، اما بیشتر برای احمدشاه مسعود تمکین میکردند تا استادربانی از جانب دیگر وطنداران استاد نسبت به دیگراقلیت ها در فشار قرار نداشتند، زیرا خاطر آنها را هم استاد میخواست و هم احمدشاه مسعود، به این ترتیب افراد بیشماری از برادران بدخشی، بسیاری از نقطه های کلیدی را در دست داشتند، اما از نگاه قدرت اجرایی در مرحلهٔ بعدی قرار میگرفتند! از طرف دیگر، افراد فرصت طلب، چاپلوس و عناصر پله بین روز بروز در اطراف استاد ربانی حلقه میزدند و به انواع حیله ها و نیرنگها و دروغهای متنوع، برسراو کلاه می گذاشتند و از اختیارات پولی او استفاده می بردند. زمانی رسید که استادربانی به جز از توزیع پول به افراد و گروهها، دیگر هیچکاری نداشت، درقضایای سیاسی چندباری که خود سرانه اقدام کرده بود مورد شماتت و انتقاد دیگران بخصوص احمدشاه مسعود قرار گرفت، استادربانی از صبح تا شام، افراد مختلف و اقشار گوناگون افغانستان را در ریاست جمهوری به حضور می پذیرفت، هر کسی با شیوه های متنوع، صحبتهای شان راآغاز میکردند و طرحهای جذابی را پیش می کشیدند، اما هدف عمدهٔ آنها از اینهمه تشریفات فقط بدست آوردن مقادیری پول از نزد رئیس جمهور بود که در فرجام آنرا بدست می آوردند و مرخص میگردیدند.

استاد ربانی از یک جهت مجبور بود ازین یگانه اختیارش بیشترین استفاده را ببرد، زیرا انسداد شاهراهها، جنگهای مهیب تحمیلی و مخالفت و عدم همکاری تنظیم های جهادی، دولت را تجرید کرده بود و کتله های عظیم مردم به مشکلات بزرگ اقتصادی و به فقر و نیستی کشانیده شده بودند، و او مجبور بود هر آوازی را بشنود و یگانه طریق دلگرم کردن آنها دادن پول و توزیع آن بمردم بود، او مجبور بود، در معاش مامورین، در ماکولات و بخششی های گوناگون تنوع ایجاد کند تا مردم در دولت او متشت نشوند و بدینطریق از فرار مغزها و مهاجرت کارمندان ورزیدهٔ دولت جلوگیری کند و در مجموع ملیت های گوناگون را بحضور بپذیرد و خاطر آنها رابخواهد و زخمهای آنها را با فراهم کردن پول و سهولت مالی مرهم گذارد، مگر افراد قلدر و متنفذ که رابطه های قوی داشتند بیشتر از همه سود می بردند و سرمایه های هنگفتی به جیب میزدند، زیرا استاد میدانست که جنگهای مدهش وراکت پراگنی های دشمنان دولت اسلامی و بهانه جویی های حکمتیار، توطئه ها و دسایس کمونیستها و از سوی استعمار جهانی با طیف بزرگی به منصهٔ عمل در آمده است تا بهر وسیلهٔ ممکن دولت او را سقوط بدهند، امنیت و آرامی را سلب نمایند، چور و چپاول و عارت و تاراج را عام بسازند، مردم را در مقابل سردمداران دولتی به خصوص مجاهدین متنفر نمایند و عظمت جهاد و خونهای پاک مجاهدین را نابود کنند، پراگندگی و تشتت و انرشی و ترور و هجرت را در وطن حاکم بسازند، او از یگانه قدرت اجرایی اش به این منظور استفاده می برد تا اگر بشود مردم را راضی نگهدارد، مگر این عمل او فقط ساختن دیوار خاکی در مقابل سیل توفنده و بیرحم بود. آنانیکه رابطه های قوی داشتند پول های باد آورده یی را بدست می آوردند و به عیاشی و ستمکاری بیشتر دست می یازیدند، **(عزیزمراد)** سخنگوی ریاست جمهوری فقط در یکماه(۳۰میلون) افغانی مصرف دسترخوان داشت، و همینگونه **سکرتر های استادمبالغ** هنگفتی ماهانه استحقاق داشتند، توزیع پول بگونهٔ عادلانه نبود قوماندانان و افراد نیرومند و سرشناس و وزرا، پولها را به دالر تبدیل میکردند و روز بروز اسعار خارجی قیمت میگردید و تورم پول افغانی پدید می آمد و قیمت اجناس بلند میرفت و فقرو گرسنگی بیداد میکرد، دولت کانتیرهای پول چاپ میکرد و از طریق هوا وارد کشور می ساخت، بخاطر جلوگیری از تورم، نوتهای پنجهزار افغانیگی و ده هزار افغانیگی را به چاپ رسانیدند، از جانب دیگر استعمار بین المللی و روسهای نابکار برای ضربه زدن به قدرت مالی دولت، برای دوستم نیز پول های بی پشتوانه به چاپ میرسانیدند و برای اینکه تضاد و اختلاف را تشدید کرده باشند، تعمداً نوتهای مربوط به دوستم را نسبت به نوتهای دولتی اندکی کمرنگ چاپ مینمودند، برای حکمتیار نیز استعمار جهانی پولهای ویژهٔ او را به چاپ میرسانید و به اینترتیب موهبت پول را نیز مشکوک و بی اعتبار ساختند زیرا پولهای جعلی شامل دادو ستد میگردید و سرمایه های هنگفت دولتی را به غارت میبرد.

حکمتیار که در اوایل پیروزی مجاهدین موجودیت ملیشه های کمونیست و رفقای پرچمی را در دولت اسلامی بهانه یی برای جنگ قرار داده بود و رنجهای طاقت فرسایی را برملت مظلوم کابل و در مجموع برتمامی افغانستان بار آورده وهزاران انسان را بخاطر موجودیت ملیشه ها در زیر رگبار راکت ها به شهادت رسانیده بود، اینک برخلاف منطق سابقش نیروهای ملیشه را در آغوش گرفته بود و دوشادوش عبدالرشید دوستم علیه دولت استادربانی می جنگید و شورائی را بنام (شورای هماهنگی) ایجاد کرده بود!

و این حقیقت نشان میداد که هدف حکمتیار از آغاز جنگ در مقابل دولت، برپایی یک حکومت والای اسلامی نبود، جنگ او برای برتری دین مبین اسلام نبود، بلکه هدف واقعی او به قدرت رسیدن خودش و جلوگیری از پدید آمدن یک کشور و دولت اسلامی بود! نابود کردن و مسخ کردن چهره های جهادی، از محور کشیدن افغانستان وپرتاب آن در فضای نا امنی و بی امنی، بهدر دادن وضایع ساختن خونهای مجاهدین، اضمحلال و مستحیل کردن حزب قدرتمند اسلامی افغانستان، ناتوان ساختن نیروهای قهار جمعیت اسلامی و دیگر گروههای جهادی، برائت دادن جنایات کمونیستها، متحقق ساختن نقشه ها، پلانها، توطئه ها و دسایس استعمار بین المللی و دشمنان ازلی اسلام و رقبای افغانستان، کشتن و نابودکردن و به فاجعه کشاندن و به آوارگی در آوردن ملت برهنه پای مؤمن افغانستان، نابود کردن ثروتها و سرمایه ها و سلاحها و مهمات و فابریکه ها و کارخانه های میهن، سیاه کردن تاریخ اسلام و مسلمین، معرفی کتله های مجاهدین به عنوان بیرحم ترین، خاین ترین و بی فرهنگ ترین افراد در ذهنیت تاریخ ونسل های آینده بود تا همه از جهاد متنفر شوند، از قرآن و ایمان و محمد و اسلام بگریزند و دین را به عنوان یک ایدیالوژی و جهان بینی ناکام بشناسند.

حکمتیار با این اعمالش زخم ناسور بر پیکر افغانستان زد که محیط مناسبی شد برای تهاجم میکروبهای موذی و خانمان برانداز.

تجمع تکنوکراتها در هرات:

در اواخر سال ۱۹۹٤ حزب وحدت برحرکت اسلامی آیت الله محسنی در غرب کابل حمله آورده و جنگ مهیبی را در آن سامان شعله ور ساختند، افراد حزب وحدت و حرکت هردو اهل تشیع بودند و اکنون بجان هم افتیده و صدها نفر را در میان خویش به قتل رسانده بودند، بالآخره حزب وحدت با ائتلاف حزب اسلامی مواضع حرکت را اشغال و پایگاه اسکاد را به تصرف در آوردند و به تعداد یکهزار نفر از افراد حرکت را از دم تیغ کشیدند. حزب اسلامی و وحدت اسلامی به تاراج مرمی ها و پایگاه اسکاد مبادرت ورزیدند و ده ها کامیون مهمات نظامی را در عقب جبهه انتقال و بعداً راهی پاکستان ساختند، مواضع حرکت اسلامی را حزب حکمتیار اشغال و یکقدم دیگر به کابل نزدیک

گردید، نیروهای حزب وحدت پیش قدمی شانرا از قسمت های افشار تا هوتل بین المللی کابل رسانیده بودند، به این جهت احمد شاه مسعود پلان منظم برای اخراج قوای مهاجم روی دست گرفت و حملات بزرگی را سازماندهی کرد، بلندی های افشار را متصرف شد و حزب وحدت را در نواحی افشار و هم در نواحی چندول به شدت تار و مار کرد و دمار از روزگارآنها در آورد وقوتهای آنها را تاقسمت های دشت برچی متواری گردانید. یکی دیگر از واقعات مهم دورهٔ استاد ربانی، دعوت وسیع از افراد تکنوکرات و تجمع آنها در هرات بود، داکتر عبدالرحمن بدستور احمدشاه مسعود به کشورهای غربی و امریکا گسیل شد و دپلوماتهایی همچون داکتر محمد یوسف، دکتور عبدالصمدحامد، دکتورعبدالحکیم طبیبی، همایون شاه آصفی، دوکتور عطاء محمدنورزایی، دوکتور سیدمخدوم رهین، دوکتور محمدقاسم فاضلی، جنرال مستغنی، غلام علی آیین وده ها تن دیگر به افغانستان دعوت شدند، و در هرات تجمع کردند، احمدشاه مسعود میخواست استادربانی در جمع آنها استعفاء داده و قدرت را بآنها تسلیم کند، تا بدینوسیله از حساسیت جهان غرب در مقابل مجاهدین کاسته گردد و پاکستان و ایران تحت فشار قرار بگیرند و مداخله بیگانگان در امور افغانستان کاهش بیابد، مسعود تصور میکرد بادردست داشتن نیروهای نظامی، تکنوکراتها را که تشنهٔ قدرت سیاسی هستند می تواند در گیر مسایل افغانستان بسازد و پای آنها را در موضوع بکشاند، چون قدرت نظامی در ید قدرت خودش می باشد، از افراط وزیاده روی آنها به سهولت می تواند جلوگیری نماید، مگر استادربانی، استادسیاف و حواریون آنها تصور میکردند که تکنوکراتها یک عمر سیاست کرده اند و آنها وقتی بقدرت برسند به این سادگی تحت فرمان احمدشاه مسعود در نمی آیند چون مشروعیت سیاسی می یابند می توانند پای ابرقدرتها مخصوصاً امریکا را بداخل افغانستان بکشانند، نه تنها دولت مجاهدین سقوط خواهد کرد، بلکه منطقه نیز در آتش مخاصمات خواهد سوخت به این جهت استاد ربانی از تکنوکراتها پذیرایی نمود اما استعفاء نداد، این موضوع سبب گردید که آزردگی وسیعی در میان تکنوکراتهای غربی تبارز کند و از استادربانی تصویر دیگری در ذهنیت های ایشان نقش ببندد، به همین جهت به طرفداری مسعود و برضد استاد ربانی و بزعم آنها بنیاد گرایان واخوانی ها به تبلیغات پرداختند و بجای اینکه درافغانستان بمانند، بیدرنگ به کشورهای مربوطهٔ شان روانه شدند و به امریکا و جهان غرب تفهیم کردند که تا مجاهدین بـه قدرت هستند و سلاحها و مهمات وسیع در اختیار آنهاست به هیچ وجه نمی توانند قدرت سیاسی را در افغانستان به اختیار خویش در آوردند، به این جهت امریکا در فکر آن گردید که چگونه سلاح را از دست مجاهدین خارج کند، تابتواند افراد مورد نظرش را به تخت ریاست جمهوری افغانستان بنشاند.

مذاکرات جلال آباد:

حاجی عبدالقدیر رئیس شورای ننگرهار که والی جلال آباد و شخص قدرتمند نواحی شرقی افغانستان بود، ظاهراً بادولت استاد ربانی رابطه داشت و بودجهٔ خویشرا از جیب دولت تأمین میکرد، اما با

طناً مستقل و غیر وابسته بدولت عمل مینمود، اوسعی داشت بدون آنکه با جناحی در گیر باشد خود مختاری خود را حفظ نماید، او شهر جلال آباد را بیک منطقهٔ نیوترال تبدیل کرده بود که هرجناحی می توانست در آن آزادانه رفت و آمد داشته باشد، حاجی عبدالقدیر در سیاستهای داخلی و خارجی اش آزادی مطلق داشت و توانسته بود شهر جلال آباد را فارغ از گیرودار جنگ اداره نماید او از رهبران داخل پیکار دعوت کرد به جلال آباد بیایند و با مذاکرات خویش به تفاهم برسند، حکمتیار، ربانی، سیاف و دیگران به این شهر وارد شدند و مذاکرات را آغاز کردند، اما دید و بازدیدها و مذاکرات بتدریج طولانی گردید و فشار های خارجی آنها را وادار میساخت که حتماً قرار دادی را به امضاء برسانند. حکمتیار اذعان داشت که مسعود بایستی استعفاء بدهد و وزارت دفاع به حزب اسلامی تعلق بگیرد، صدارت چنین شود و فلانه وزارت چنان شود و چندین شرط های دیگر. به تدریج همه فهمیدند که استاد ربانی و استاد سیاف تقریباً به بند افتیده اند، زیرا توقف آنها از مدت یکماه بیشتر به اطاله کشید و آنها اجازه نیافتند که مجدداً بکابل مراجعت نمایند! مگر استادسیاف به بهانهٔ اینکه مسعود را راضی میسازد، توانست خودش را از آن مهلکه نجات بخشد وبکابل برساند، اواحمدشاه مسعود را ازین موضوع بگونهٔ کامل آگاهی داد و مسعود مجبور شد بخاطر نجات استاد ربانی اعلام نماید که از وزارت دفاع استعفا میدهد و حاضر است این وزارت را به حزب اسلامی واگذار کند و شرایط او را بپذیرد، و به اینرتیب ظاهراً وزارت دفاع مربوط حزب اسلامی گردید که بعد ها حکمتیار، شخصی رابنام«**سباوون**» نامزد این مقام ساخت، اما این یک تلاش ناکام حکمتیار و دوستان خارجی او و استعمار بین المللی بود، زیرا احمدشاه مسعود طوری برافسران و نیروها سیطره داشت که هیچکسی غیر او از کس دیگری فرمان نمی برد، و سباوون نیز مجبور شد اختیارات احمدشاه مسعود را به رسمیت بشناسد.

پادشاه ساز پادشاه تراش!

دید و باز دید های هیأتهای خارجی با طیف وسیعی در افغانستان گسترش یافت، رقابتهائی میان هیاتهای ایرانی و پاکستانی رو نما گردید، هر کدام جداگانه، بدلخواه خود بادوستم، باحکمتیار، بامزاری، بامسعود، بااستاد ربانی و امثال آن میدیدند، در پشاور نیز این دید وبازدیدها با رهبران و افراد دست دوم تنظیم ها و هر کسی که با نفوذ جلوه میکرد ادامه داشت و بعد از هر ملاقاتی شدت جنگ در کابل و در اطراف و اکناف افغانستان بخصوص صفحات شمال زیادتر میگردید، امریکا از دوستم دعوت بعمل آورد که به امریکا بیاید، رادیو های جهان نام دوستم را بلند آوازه می ساختند و از او بنام«**پاچاساز، پاچا تراش**» و القاب گوناگون یادمینمودند و در سازماندهی و دسپلین عسکری او مبالغت میکردند، امریکا برای دوستم امتیازاتی قایل شد و هواپیمایی برای او هدیه کرد، ترکیه و ازبکستان و حتی عربستان سعودی و همینگونه پاکستان به او رسوخ و هیبت و شخصیت کاذب قایل شدند، زیرا میخواستند از

دوستم برضد به اصطلاح بنیادگرایان استفاده های تمام عیار ببرند، دوستم ثروتهای هنگفتی به جیب زد و رسوخ و اتوریتهٔ سیاسی جهانی یافت، او جنگهای مهیبی رادر شمال افغانستان براه انداخت و دوبار ولایت کندز را متصرف شد، اما در هرباری مجدا مجبور به عقب نشینی و متحمل تلفات زایدلوصفی گردید، بالاخره جنگهای مهیب سالنگ رونما گردید، دراین جنگها که مدت یکماه ویا بیشتر ادامه یافت در یکسو دوستم و درسوی دیگر احمدشاه مسعود قرار گرفتند، جنگ چنان عظیم و مهیب بود که هیچ حدی بر آن تصور شده نمی توانست، بالاخره احمدشاه مسعود مواضعش را از دست داد و دهانهٔ سالنگ مسدود گردید و دوستم پیروز شد، اما دراین جنگ، دوستم، پنج هزار ملیشه را از دست داده بودو بدینترتیب راه عبور و مرور مردم به صفحات شمال از طریق سالنگها مسدود گردید.

خلای تاریخی و درهم شکستن کشورهای اسلامی:

بعد از فروپاشی روسیهٔ شوروی، امریکا بزرگترین رقیب سیاسی نظامی اش را در جهان زمین گیر و ناتوان دید و لبخند پیروزی بر لبانش نشست و خودش را یکه تاز و وارث بلا متنازعه کرهٔ زمین یافت جورج بوش دکتورین سیاسی اش را **بنام «نظم نوین جهانی»**(the new world order) اعلام کرد و اظهار داشت «بعد از نابودی کمونیزم خطر مهیبی که جهان را تهدید میکند بنیاد گرایی اسلامی است.»

اگر چه بسیاری مفسرین و تحلیل گران سیاسی خواستند طوری وانمود بسازند که نظر جورج بوش رئیس جمهور امریکا فقط متوجه جمهوری اسلامی ایران است که بوسیله مرحوم آیت الله خمینی ایران بظهور رسیده و با منافع امریکا و جهان غرب متصادم شده است، مگر این سخن رئیس جمهور مریکا متوجهٔ تمامی جهان اسلام بود، برنامهٔ نظم نوین جهانی شامل فکتورهای متنوعی بود که قدرتهای نظامی را در هر کشوری تحدید و تهدید میکرد، مقادیر سلاح و تعداد عساکر آنها را بدلخواه امریکا تعیین مینمود، از ساختن سلاحهای اتمی و غیره جلو گیری میکرد و همینگونه مواد وفقره هایی که نشان میداد بایستی امریکا سرنوشت جهان را تعیین نماید، برنامهٔ مبارزه با بنیاد گرایی صریحا در نظم نوین جهانی گزارش نیافته بود، مگر تمامی مفاد این برنامه برضد کشورهای اسلامی، بخصوص مسلمانان جهان بود.

یکه تازی های امریکا را بسیاری از دانش پژوهان تاریخ و تحلیل گران سیاسی امر موقتی و زودگذر میدانستند، زیرا فطرت تاریخ تقاضا میکرد که در مقابل یکه تازی های امریکا قدرت دیگری بایستی بپا برخیزد و جای خالی شوروی را پر نموده با او به رقابت پردازد، بعضی ها چنین تصور میکردند که این رقابت تاریخی در وجود **چینایی ها** متحقق خواهد شد، زیرا چین کشور پهناوری بود و از نگاه ایدیالوژی بدیل شوروی شمرده می شد، و کثرت نفوس او می توانست این کشور را حتی از کشورهای هم پیمان و حلیف نیز بی نیاز بسازد و از همه مهمتر اینکه و حق ویتو در سازمان ملل متحد داشت و از

نگاه اقتصادی و قدرت اتمی نیز می توانست جای خالی شوروی را پر نموده در مقابل قلدری امریکا بپا ایستاده شود، زیرا هیچ رقیبی جز امریکا را در قبال خویش نداشت.

اما بزودی مبرهن گردید که کشور پهناور چین از نگاه اقتصادی در سطح پائینی قرار دارد و از نگاه تکنالوژی پیشرفته دست نگر امریکا و جهان غرب است و از سوی دیگر مفکورهٔ پلید و شکست خوردهٔ کمونیزم دیگر نمی تواند دینامیزم سابق را داشته باشد و شور وهیجان نوین در بشریت ایجاد کند، همهٔ سخنان و حرفهای قالبی آن، پوچ و بی محتوی از آب در آمده است و چین، امروز در گردابی دست و پا میزند که چگونه بتواند این تار های تنیده بردست و پایش را پاره بسازد و از تجرید و سرسام نجات بیابد، به این جهت رسیدن چین بمقام شوروی متوفا سالهای طولانی را ایجاب میکرد و در شرایط کنونی از محالات شمرده میشد.

بعضی تحلیل گران امور اقتصادی طور دیگری حدس میزدند، آنها همیاری دوغول اقتصادی جهان یعنی **جاپان** و کشور **آلمان** را در آیندهٔ قریب بدیل روسیهٔ شوروی می پنداشتند و چنین تصور داشتند که اگر آلمان و جاپان دست بدست هم بدهند، با اقتصاد عظیمی که دارند، جهان را لجام میزنند، مغزهای متفکر، تکنالوژی پیشرفته، تسلط اقتصادی بر کشور های جهان، بزودی می تواند از آنها ابرقدرت بزرگی پدید آورد که جهان در مقابل آنها سرتسلیم خم نمایند، به ویژه آلمان که اکنون شرق و غرب آن باهم بودند و تاریخ پرماجرای آنها روحیهٔ سلطه گرایی برجهان را بیشتر در آنها تقویه میکرد و در مقابل یکه تازی های امریکا تصور می شد بمثابه رقیب قدرتمندی عرض اندام نمایند. اما این تحلیل نیز ناقص از آب در آمد، زیرا منسجم شدن آنها و گذار از مرحلهٔ اقتصادی به مرحلهٔ نظامی و بعد به مرحله استعمار سیاسی، زمان طولانی و شرایط صلح را بکار داشت و این از جملهٔ محالات شمرده میشد، زیرا امریکا می توانست به انواع مختلف برنامهٔ آنها را مختل کند. بالاخره به این حقیقت رسیدند که فقط **کشورهای اسلامی** می توانند این خلای مدهش تاریخ را پر بسازند، و رقیب نیرومند و قوی در مقابل امریکا و جهان غرب شوند. جهان اسلام از چهل وچند کشور اسلامی تشکیل شده اند، و بیش از یک ملیارد نفوس را در کرهٔ زمین به خویش اختصاص داده اند، و چهار کشور اسلامی صلاحیت ساختن بمب اتمی را داراهستند که عبارتند از پاکستان، عراق، الجزایر و ایران ومهمتر اینکه چشمه های خدا داد نفت درید قدرت آنهاست که اگر فقط از همین حربه در مقابل جهان غرب و امریکا کار بگیرند، در مدت کوتاهی تمامی تکنالوژی آنها را فلج میسازند و از جانب دیگر جهان اسلام از سرمایه های عظیم اقتصادی بهره مند هستند که اگر بازار مشترکی پدید بیاورند به سهولت می توانند در مقابل بازار مشترک اروپا و امریکا قد علم نمایند و از همه مهمتر اینکه ایدیالوژی مبارک اسلام به حیث نیرومند ترین پایگاه عقیدتی و سیاسی میتواند انقلاب سترگی در افکار و اذهان بشریت ایجاد کند و کشور های اسلامی را به

امت خروشانی مبدل بسازد که به آسانی دماز از روزگار تمامی ابرقدرتها و کشورهای استعماری جهان در بیاورند..

امریکا و جهان غرب به وضوح میدیدند که تنها کشور کوچک افغانستان و مردم برهنه پای و تهی دست آن که صدها سال از کاروان ترقی و تمدن و تعالی به عقب افتاده و از اعجاز ساینس و تکنالوژی و انقلاب علمی و تخنیکی فقط نامی شنیده اند، چگونه با بزرگترین قدرت جهنمی نظامی، سیاسی و اقتصادی جهان به مصاف در آمدند و در مقابل انظار حیرت زدهٔ جهانیان پوزهٔ آنرا به خاک مذلت مالیدند و تمامی معادلات سیاسی، نظامی، اقتصادی، تاریخی و علمی و فکری جهان را به آسانی برهم زدند زیرا نیروی ایمان و باور و تعهد که در عمق ضمیر و نهاد مردم افغانستان بودیعه گذاشته شده بود، به یکبارگی به تلالوء و تشعشع در آمد و با درخشش قهار خود، برهمهٔ قدرتهای مادی دشمن خط بطلان زد، و در زودترین فرصت ممکنه از یک ملت فقیر و بی همه چیز، چنان نیروی سهمگین و پرخروش و توفانی پدید آورد که یک ابر قدرت بین المللی را در هم شکست و موج این توفان پرخروش دیوار برلین را پاشان کرد و یوغ اسارت و بردگی را از دست وپای ملتهای در بند و اسیر باز ساخت و فکر نوین و اندیشهٔ جدید در مورد مقاومت و ایثار و صبر و بردباری و ایستادگی به جهان به ویژه به ملتهای در بند و اسیر ارائه کرد.

به این جهت استعمار بین المللی به سردمداری امریکا میدانست که اگر تمامی کشورهای اسلامی در یک پلیت فارم متحد شوند و تمامی وسایل دست داشتهٔ شانرا به استعاره بگیرند و با جذبه و انقلاب فکری منبعث از دین خجستهٔ اسلام علیه ابر قدرتها به پرخاش در آیند، بدون تردید سیطرهٔ مسلمانان برکرهٔ ارض امر حتمی و مبرهن خواهد بود، فلهذا نبرد و دشمنی را با اسلام تحت عنوان(بنیادگرایی اسلامی) جهان را به مخاطره انداخته است، آغاز کرد.

اگر امروز به دنیای اسلام نگریسته شود، کشورهای اسلامی سخت درهم کوبیده شده اند: جنگ الجزایر و نابودی مسلمانان آن دیار و محروم ساختن کتله های مؤمن که از طریق انتخابات بگونهٔ قانونی و فطری به مؤفقیت رسیده بودند، و از سوی عوامل استعمار غربی و امریکایی در مقابل چشمان بشریت به شدت سرکوب شدند و نگذاشتند مسلمانان آن دیار سرنوشت شانرا تعیین نمایند، خود نشاندهندهٔ آنست که کفار چقدر از هیبت و نفوذ معجزه آسای دین مبین اسلام در هراس هستند، خاموشی سازمان ملل و دیگر نهاد های خاین به آرمان های فطری بشریت دال بردشمنی واقعی و تبانی همیشگی مشرکین و کفار و دشمنان اسلام می نماید.

پیروزی نجم الدین اربکان رهبر حزب رفاء اسلامی در انتخابات ۱۹۹۷ ترکیه و تحت فشار قرار دادن او و بعدا برطرفی اش از مقام صدارت، و غیر قانونی قرار دادن و منحل کردن حزب رفاء و بالاخره بزندان افگندن اربکان و صدها اعضای بلند رتبه حزب اسلامی رفاء در ترکیه که بوسیله نظامیان وابستهٔ

غرب و کفر جهانی صورت پذیرفت، هراس کفار را از تحرک و بپا ایستادن و مبارزهٔ بی امان مسلمانان بر ملاء میکرد. از سوی دیگر در هم کوفتن عراق در سال ۱۹۹۰ و ازبین بردن تمامی سلاحها و مهمات این کشور و جاگزین گردیدن پایگاه نظامی امریکا و جهان غرب در قلب اعراب، بسهولت طرحها، نقشه ها دسایس و توطئه های کفار را در میان کشور های اسلامی خلیج برای درهم شکستن نیروهای مسلمان بر ملاء میکرد.

وهمینگونه درهم شکستن آزادیخواهان مسلمان (چیچنیا) و به چلنج کشیدن این کشور درمقابل روسهای خونخوار و خدا نشناس، از جمله توطئه های بود که کفار جهانی برای نابود کردن مقاومت و مبارزهٔ مسلمانان روی دست گرفته بودند.

قتل عام مسلمانان کوسوو بوسیلهٔ نیروهای صربی و ریختن اشک تمساح و درامه بازی جهان غرب و امریکا، نوع دیگر از توطئه های بین المللی کفار و دشمنان اسلام بود که آتش جنگ را تیز کرده و آوارگی هزاران انسان را سبب گردید.

وحشت استعمار جهانی و توطئه های ناجوانمردانه:

در حقیقت بعد از پیروزی مجاهدین افغانستان بر ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی، امریکا و جهان غرب، از بیداری ملتهای در بند جهان، بخصوص کشورهای اسلامی به هراس افتیده بودند زیرا جهاد افغانستان برای تمامی دنیا کاملا مبرهن ساخته بود که مقاومت و ایستادگی و پرخاش در مقابل بزرگترین قدرتهای شیطانی جهان بالاخره کلید کامیابی و موفقیت را بدست میدهد، و از سوی دیگر از بقدرت رسیدن مجاهدین افغانستان و اعلام یک دولت اسلامی در افغانستان، امریکا و جهان غرب متوحش شده بودند زیرا به هیچ صورتی تحمل حکمروایی مجاهدین و پیشبرد و پیاده گردیدن برنامه های اسلامی را نداشتند و از جانبی می ترسیدند که مبادا مسلمانان بنیادگرا و افراطی از تمام کشورهای اسلامی در پیرامون آنها حلقه بزنند و بتدریج هستهٔ یک جنبش اسلامی جهانی علیه امریکا و حامیان آن متشکل گردد، و بزودی دیگر کشورهای اسلامی با انقلابات درونی به سوی اسلامی ساختن کشورهای شان قد علم نمایند، زیرا افغانستان را با آن انبار سلاحهای به غنیمت رسیده و آن افراد متجرب جنگ دیده و آن محیط مناسب برای فراگیری جنگهای چریکی و پارتیزانی و جبهوی، کاملا مساعد و آمادهٔ این برنامه تشخیص داده بودند، به این لحاظ در فکر انهدام افغانستان و از میان بردن مجاهدین افغانستان گردیدند.

امریکا و جهان غرب میدانستند که مردم افغانستان بخاطر برپایی دین و عقیدهٔ شان علیه روسها و ارتش متجاوز او به پرخاش در آمده بودند و به جز از اسلام و طرز حکومت اسلامی، دگر به هیچ نوع رژیمی و سیستمی، تمکین نمی کردند، آنها به وضوح دیده بودند که سرنوشت روسها و ارتش سرخ که علنا برضد عقاید مسلمانان افغانستان حمله کردند به کجا کشیده شد؟ و همینگونه سرنوشت خلقی ها و پرچمی ها و حزب دموکراتیک که مبلغ افکار ضد الهی بودند، چگونه سیاه و تاریک گردید، به این

لحاظ اگر برضد مذهب و اساسات دینی مردم افغانستان دست می یازیدند، بدون تردید فرجام وحشتناکی همچون روسیهٔ شوروی در قبال آن ها بوده به این لحاظ با تدبر و تانی و با بررسی از روان و طبیعت و بافت اجتماعی و عقاید و آراء مردم افغانستان، برنامهٔ منظم و توطئهٔ حساب شده ای را پی ریزی کردند تا باکوبیدن مردم افغانستان بتوانند نهضت و جنبش اسلامی جهانی را نابود و مضمحل بسازند، یگانه طریقهٔ رسیدن به اهداف پلید شانرا در آن دیدند تا **اولاً** از وحدت و همیاری گروههای مجاهدین و انقلابیون مسلمان افغانستان با تمام قوت جلوگیری نمایند، **ثانیاً** اختلاف و تضاد را چنان عمیق بسازند که باعث اصطکاک و تصادم خونین و عمیقی میان گروههای مجاهدین گردد، **ثالثاً** ایدیالوژی و جهان بینی اسلام را به وسیله اجیران خویش طوری در افکار و ذهنیت ها جلوه بدهند تا همه از اسلام و جهاد و قرآن وحشت کنند. **رابعاً** به وسیلهٔ عمال وطرفداران و حواریون خویش، در سنگر فرهنگی و تبلیغی، طیف بزرگی را پدید بیاورند تا مردم و جهانیان کمتر تصور نمایند که ابعاد عقیدتی اسلام مورد تهاجم واقع گردیده است، به این جهت رساله ها و کتابهای متنوع تاریخی و تحلیلی را برای انحراف ذهنیت ها و اغفال اندیشه ها انتشار دادند و این امر را با ابعاد وسیع آن جاری نگهداشتند، نویسندگان اجیر و دانشمندان جاهل سعی فراوان ورزیدند تا نشان بدهند که اسلام یک دین عقیدتی است و سیاست و طرز حکومت و اداره در آن راه ندارد رابطهٔ اسلام با مسجد و عنعنات روحی و روانی خلاصه میگردد نه با سیاست و حکمروائی و ساختن یک جامعهٔ ایدآل.

بزرگترین پیروزی کفار در پیاده کردن تصادم واصطکاک خونین میان گروههای متخاصم جهادی به منصهٔ ظهور در آمد، همینکه هر راکت و هاوانی برسر ملت مؤمن و مسلمان بوسیله دشمنان دین اسلام فرود میآمد، کتله های وسیع مردم را از اسلام و عملکرد های مجاهدین ناراضی و متواری می ساخت و وقتی این مأمول ادامه پیدا کرد و مردم ثروت و دارایی وزمین و خانه و اولاد خویشرا از دست دادند و مجبور به ترک میهن و سرزمین آبایی خویش گردیدند این نفرت نهایی آن رسید و حتی بسیاری را برضد دین مبین اسلام قرار داد و از اسلام(نعوذبالله) دین وحشت و بربریت در ذهنیت های مردم عادی ترسیم کرد و جهاد را سد راه خوشبختی مردم تلقی کردند که باعث قتل و قتال و غارت و تباهی و چوروچپاول و تجاوز به نوامیس مردم میگردد و مجاهدین را چهره های زشت، قسی القلب، بی فرهنگ و فاقد عقیده و ایمان در ذهنیت ها و افکار و اندیشه ها معرفی کردند.

این اعمال ضدانسانی و ضد الهی که بوسیلهٔ گماشتگان منافق استعمار در هیات رهبران و پیشقراولان جهادی به منصهٔ ظهور در آمد، چهرهٔ کفار و دشمنان ازلی اسلام را در هالهٔ فراموشی و نیان قرار داد و قلم بدستان استعمار ازین موقعیت مناسب استفاده نموده و با نشر کتابها، رساله ها و تبلیغات وسیع و تمام عیار در سیه کردن بیشتر چهره مجاهدین و تخریش جهاد اسلامی و سفید کردن چهره های سیاه کمونیستها، خلقی ها و پرچمی ها و دوست جلوه دادن چهره های زنگار گرفتهٔ یهود و نصاری همت

گماشتند، امریکا و حواریون آن سعی فراوان بکار بردند تا مسببین اصلی فاجعهٔ افغانستان را شخصیت های واقعی افغانستان جلوه بدهند، (**نبی عظیمی**) و تنی چند از کفار کمونیستی همچون (**دستگیر پنجشیری**) و امثال آن، **شعله ای ها، افغان ملتی** ها و غیره کتابهایی در برائت عملکردهای شیطانی شان نگاشتند، (**عبدالحمید مبارز**) بنام تحلیل وقایع سیاسی افغانستان کتابهایی را به رشتهٔ تحریر در آورد تا از ظاهرشاه و حواریون امریکایی وغربی آنها فرشته های نجات افغانستان بسازد و اسلام را تقریباً فاقد بیس سیاسی دانست و رهبران را به داشتن اسلام سیاسی متهم کرد و از مقابل سخت ترین دشمنان اسلام به نرمی و سادگی گذشت. (**موسسه اکبر**) که در پشاور فعالیت مینماید اضافه از پنجاه هزار جلد کتابی را که با عناوین مختلف در دورهٔ مبارک جهاد از سوی مسلمانان به نشر رسیده بود، تحت نظر (**نانسی دوپری**) مستشرق افغانستان شناس از بازار خریداری و طعمهٔ حریق ساخت، تابدینوسیله تهاجم فرهنگی کفار برعقاید و آراء مسلمانان تحقق بیابد و برعکس بخاطر جلوگیری از غارت آثار تاریخی و میراث فرهنگی افغانستان در جمع آوری آثار عتیقه و متون تاریخی سعی وافر ورزیدند و هرکدام را به قیمت های گزاف خریداری و بموزیم های غربی و امریکایی انتقال دادند.

دستآورد جهاد و نامردی رهبران:

دوره پیروزی مجاهدین، مصادف بود با آغاز توطیه های تمام عیار کفار جهانی و برای لحظه ای نگذاشتند که مردم نفس براحت بکشند و از نگاه سیاسی، نظامی و اقتصادی جامعهٔ افغانستان را به نابودی و تباهی کشانیدند، در حقیقت دستآوردهای جهاد و خونهای پاک مجاهدین آنقدر عظیم و وسیع و بزرگ بود که دنیا را به تلاطم در آورد، و این دستآورد ها همانگونه که قبلاً تذکار رفت **معادلات سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فکری** بشریت را برهم زد و در **جغرافیای جهانی و تاریخ** کشورها اثر و نفوذ عمیق خویشرا به ودیعه گذاشت، بهره برداری و کنترول این دستآوردها از سویه، شخصیت و علمیت و تدبیر و تعقل چند رهبر جهادی بمراتب عظیم و بزرگ و بلند بود و اینها نمی توانستند از این دستآوردهای عظیم الشان استفاده نمایند، در آن مرحله ایکه پیروزی جهاد متحقق شد به رهبران خردمند، آگاه، و مسلمانان واقعی و سیاستمداران دانشمند ضرورت مبرم بود تا باتدبیر و تعقل و تعهد و ایمان واقعی، کشتی شکستهٔ مردم افغانستان را به ساحل نجات برسانند و از توطئه ها و دسایس دشمنان اسلام و استعمار جهانی آگاهی کامل میداشتند، مگر باکمال تأسف که در حساس ترین برههٔ سرنوشت ساز ملت افغانستان، قدرت بدست افرادی رسید که ناجوانمردانه و ابلهانه سرنوشت کشور و مردم مسلمان آنرا در ورطهٔ هول انگیز سقوط و تباهی قرار دادند **گلبدین حکمتیار**، با بیرحمی و سخت دلی، پیام مرگ و ذلت به ارمغان آورد و با لجاجت ها و پافشاری هایش سخت ترین ضربه ها را بر پیکر جهاد وارد نمود و آرمان مقدس حزب اسلامی و قهرمانان جهاد را نادیده گرفت نه تنها حزب اسلامی را

که قهرمانان بزرگی را در دامان خویش پروریده بود، بلکه جمعیت اسلامی و تمامی گروههای جهادی را در هم شکست و از حیات سیاسی محروم ساخت.

پروفیسور استادربانی که شخصیت معتدل و متوازن پنداشته می شد، و بارسیدن به قدرت میخواست ریفورم هایی را پیاده بسازد، مگر زمانیکه فشارهای بین المللی و یکه تازی های افراد و قوماندانانش را مشاهده کرد، سخت هراسان گردیده از پایگاه انفعالی جلو آمد و همه وعده هایش را حاشا نموده، کفار و کمونیستها را باغوش گرفت و زمام اختیار مسلمانان را بدستهای گنه آلود آنها سپرد، و کتله های عظیم فرزندان توحید را که سرسپردهٔ نهضت اسلامی بودند، از کنار خویش پراگنده و متواری ساخت که امروز اکثریت آنها در سخت ترین شرایط روزگار حیات بسر می برند و با فقر و حسرت و تهی دستی دست و پنجه نرم مینمایند و سرنوشت و فرجام زندگانی شان تیره و تار گردیده است، هر جا افراد سازایی و فاقد عقیده و آرمان اسلام عزیز بود از پشت کندوها، بدر کشیده شدند و بمقام های بلند و سفارتها و دپلوماسی ها گماشته گردیدند.

احمدشاه مسعود که به یمن جهاد مبارک اسلامی، نامش بلند آوازه گردید و القاب پر افتخار از سوی جهان و جهانیان به او داده شده بود چشم امید تمامی مسلمانان افغانستان به تدبیر و خرد و تیغ گهر بار او دوخته شده بود، و او را فاتح جهاد اسلامی و قهرمان بی بدیل تاریخ افغانستان می شناختند که توانست نقشه ها و طرحهای دشمنان اسلام را خنثی بسازد و افغانستان را داخل مرحلهٔ جدید پیروزی نماید و قدرت را به مجاهدین ارمغان کند مگر دریغا که با پیروزی، بگونه کامل مسلمانان افغانستان و آرمان گرامی جهاد را فراموش کرد و کمونیستهای پرچمی و شعله یی را در آغوش گرفت، جنایات شانرا حاشاکرد و امورات دولتی را دربد قدرت آنها گذاشت، مفکورهٔ وطنداری و تحجر را پیشه کرد و هزاران هزار انسان مؤمن و معتقد به نهضت اسلامی را از پیرامون خویش پراگنده ساخت و هر جا افراد فاقد عقیده و ایمان را یابید، ارجمند گردانید و نوازش فرمود و هیچگاه درمورد بریالی ها و تورپالی ها و هابیل ها و قابیل ها تجدید نظر نکرد و خط مشخص و مبرهن را تعقیب نه نمود.

و بهمین گونه افراد و اعضای برجسته گروههای دیگر، به عناصر فرصت طلب و پله بین و منافق مبدل گردیدند که گاهی در کنار حکمتیار ایستادند و زمانی در کنار مسعود و زمانی در کنار استاد ربانی، همهٔ آنها آرمان جهاد و خونهای جوشان مجاهدین را به فراموشی مطلق سپردند وبرای بدست آوردن جیفهٔ دنیا به سروصورت یکدیگر کوبیدند و تاتوانستند، آتش عنادو دشمنی را دامن زدند و خشک و تر را در آن سوزانیدند.

دراینجا سوال های متعددی ایجاد میشود که چرا تمامی سران تنظیم ها و اعضای برجستهٔ آنها، اعم از گروههای جهادی اهل تسنن و اهل تشیع نتوانستند در یک پلیت فارم متحد شوند؟ چرا آنها موقعیت حساس تاریخ رادرک نکردند؟ چرا بخاطر پیروزی دین خدا از خود خواهی ها و غرور های بیجا دست

نکشیدند؟ آیا نمیدانستند که با هر حرکت منفی شان، مسیر تاریخ و سرنوشت افغانستان منحرف میگردد؟ آیا از حضور در پیشگاه داوری پروردگار بیمْ و هراسی بدل نداشتند؟

بهرصورت همهٔ آنها بگونه واقعی میدانستند که موضوع چیست مگر دوری از خط پیامبر لجام آدمی را بدست شیطان میدهد. آنها بایستی اعتراف کنند که با خدا مکر کردند، و با شیطان سازش، نه تنها خود را در آتش نابخردی سوختند، بلکه دیگران را نیز در لهیب سوزان آن به خاک تیره نشاندند.

استعمار بین المللی به هیات شیطان عصیانگر سرزمین افغانستان را در نوردید و آن سنگرهای ایمان و شرف را از جنود خویش مملو کرد، فاجعهٔ مهیب دیگری را به تجربه نشست.

استعمار بین المللی بازیرکی تمام، احساس صادقانهٔ مردم افغانستان را اشباع کاذب کرد، و همینکه متیقن شد که ثقیله کاری سیاسی نظامی اش تمام سنگر های عقیدتی، سیاسی، نظامی اجتماعی و فکری و فرهنگی را سخت در هم کوبیده است، به فرستادن گروه های پیاده اش اقدام کرد تا سنگر های متذکره را تصرف نمایند.

ظهور طالبان:

در اوایل سال ۱۹۹٤ تنی چند به هیات علمای دینی و طلاب مدارس به نزد استادربانی آمدند و تقاضای پول و سلاح کردند تا فساد را در قندهار ریشه کن بسازند و امنیت راهها و شهرها را مطمئن و قابل یقین نمایند، رئیس جمهور آنهارا پذیرفت و مبلغ سیصد ملیون افغانی بآنها معاونت کرد و به قوماندانان مربوطه نامه نوشت که با این طلاب مدارس از هیچگونه همکاری دریغ نفرمایند، آنها رفتند و بزودترین فرصت قندهار را فتح کردند، قوماندانان را اسیر و خلع سلاح نمودند، هنوز دیری نگذشته بود که هلمند به تصرف آنها در آمد، و طلاب مدارس و علمای دینی از هر سوی به آنها پیوستند، و سیل خروشان شدند، رخ خویشرا به سوی غزنی کردند، و به سوی این ولایت مارش نمودند، دولت نیز بآنها دست همکاری داد و فرمانده غزنی که بنام **قاری بابا** یاد میگردید آنها را استقبال کرد، طالبان دارای سلاحها و تسلیحات وافری شده بودند، مجاهدین و قوماندانان را که خود بآنها می پیوستند، بیدرنگ خلع سلاح میکردند و از سرنوشت آنها کسی مطلع نمی شد طالبان به افراد حزب اسلامی در میدان شهر پیام فرستادند که دیپوی سلاح را تسلیم نمایند، آنها مقاومت کردند، طیارات دولت به طرفداری طالبان داخل پیکار گردید حزب اسلامی شکست قاطع خورد و به لوگر عقب نشینی کرد، طالبان آنها را تعقیب کردند و اعلام داشتند که هیچگاه برای حکومت کردن نمی جنگند بلکه برای ازلهٔ فساد و زدایش فرهنگ پاتک ها قیام کرده اند لوگر بگونهٔ درماتیک به تصرف طالبان در آمد، نیروهای حکمتیار که در چهار آسیاب موقعیت گرفته بودند، خطر را متوجه خود دید و رادیوی حزب اسلامی، طالبان را اجنت استعمار انگلیس قلمداد کرد و تبلیغات وسیع را علیه گروه نوبنیاد طالبان که به سیل خروشانی تبدیل شده

بودند و در مدت اندک چند ولایت بزرگ را در تصرف خویش در آورده بودند، آغاز نمود و خواست با دولت استادربانی باب مذاکره را بگشاید، یونس قانونی به نزد حکمتیار رفت، به او گفته شد که بایستی در مقابل گروه طالبان که بوسیله انگلیس ها ساخته شده اند و از سوی پاکستان رهبری میشوند، متحد گردید؛ حزب اسلامی و جمعیت هردو باید سنگر مشترک بگیرند و علیه طالبان مقابله نمایند.

دولت این التماس حکمتیار را مسترد کرد، و حرکت طالبان رایک حرکت خود جوش و برخاسته از متن مردم افغانستان وانمود ساخت که در مقابل شیوع فساد و پاتک سازی و قطاع الطریقی بپاخاسته اند تا آنها را براندازند.

گروه طالبان جنگ مدهشی را از استقامت لوگر با حزب اسلامی براه انداختند و خط اول او را بعد از یک مقاومت اندک در هم شکستند، ونیروهای حزب اسلامی را به عقب راندند، حکمتیار از یکطرف در گیر طالبان گردیده بود و از سوی دیگر از حمله نیروهای احمدشاه مسعود به شدت هراس داشت، احمدشاه مسعود میخواست ضربات کاری از سوی طالبان به حزب اسلامی وارد آورده شود و خود به نیروهایش امر حمله به حزب اسلامی را صادر نکرد.

حکمتیار که میدید مقاومت در بین دو نیروی دشمن برایش مشکل است، مجبور به ترک چهار آسیاب گردید و شبانه با بجا گذاردن بسیاری تأسیسات ودستگاه رادیو تلویزیون راه فرار به سوی سروبی را در پیش گرفت، او از یکطرف میخواست نیروهای طالبان را در مقابل نیروهای دولتی قرار دهد و از سوی دیگر با تحکیم نیرو هایش در سروبی نفس براحتی بکشد، قبل ازینکه گروه طالبان به چهار آسیاب نفوذ نمایند، نیروهای دولتی به فرماندهی قوماندان (گل حیدر) چهار آسیاب را متصرف شدند و بسیاری سلاحها و مهمات ودستگاه تلویزیون را به پشت جبهۀ انتقال دادند، فردای آن ملیشه های طالبان سررسیدند و تقاضا کردند که دولت بایستی از چهار آسیاب خارج گردد و سلاحهای حزب اسلامی را بآنها مسترد نماید.

احمدشاه مسعود به خاطر حسن نیت چهار صدمیل سلاحهای مختلفه را به طالبان تسلیم و نیروهایش را از آنجا بیرون کشید و طالبان چهار آسیاب را اشغال کردند، یکی دو روز بعد، آنها به دولت اخطار کردند که تمامی سلاحهای دست داشتۀ شانرا تسلیم طالبان نمایند و هیاتهائی نیز به نزد استادعبدالرب رسول سیاف فرستادند، و از او نیز تقاضا کردند که سلاحهای شانرا تسلیم طالبان نمایند، استادسیاف بآنها گفت که حاضر است تمامی سلاحهای دست داشتۀ خویشرا بآنها تسلیم نماید مگر بشرط اینکه آنها نام رهبر و بزرگ خویشرا بگویند و او را معرفی نمایند که کدام شخصیت علمی و جهادی می باشد، هیات طالبان از افشای نام رهبر خویش طفره رفتند و فقط ابرام میکردند که بدون قید و شرط سلاحهای خویشرا به طالبان بسپارد.

گروه طالبان بخاطر جلب توجه مردم کابل راهها را برخ مردم گشودند و لاری های چوب و زغال و تیل و دیگر ضروریات از طریق راه سپین بولدک و شاهراه قندهار و لوگر وارد کابل گردید، واین موضوع باعث خشنودی مردم رنج کشیده کابل گردید و طوریکه شاهدان عینی حکایت میکردند، راهها از کابل تا سرحد چمن کاملا مطمئن و رضایت بخش بود و امنیت کامل حکمفرما شده بود، امنیت که حق مسلم مردم افغانستان شمرده می شد، بوسیلهٔ عمال اجنبی از مردم افغانستان سلب گردیده بود و اینک دوباره به ایشان اعاده میگردید، چیزیکه حق طبیعی هر فرد افغانستان بود. شایعات و سخنان زیادی در مورد طالبان و حرکت و پیروزی در ماتیک آنها در میان مردم پخش گردیده و آنانیکه از اینهمه راکت پراگنی ها و قتل و قتال به ستوه آمده بودند، آنها را فرشته های نجات می دانستند و برای مؤفقیت بیشتر شان بدرگاه خداوند دعا مینمودند، بعضی ها نیروهای نظامی پاکستان را در صفوف آنها تصور میکردند و میگفتند، آنها با نقشه های دقیق و پلان حساب شده از طرف شبها برنیروهای مجاهدین حمله آور می شوند، ووقتی منطقه ایرا فتح کردند، آنجا را تسلیم گروه طالبان مینمایند و خودشان از انظار مخفی می شوند.

غرب کابل تصفیه می شود و طالبان برای اولین بار به شکست می رسند:

پیشنهاد طالبان برای تسلیم دهی سلاح از سوی دولت مسترد گردید و طالبان برای مدتی خاموش ماندند و گاهگاهی تقاضای شانرا در مقابل دولت تجدید میکردند، دولت متوجه حزب وحدت گردید که در غرب کابل جا خوش کرده بود. درین برهه یی که دوست و همکار او حکمتیار با حزب اسلامی اش متواری شده بود، وحزب وحدت به رهبری استاد مزاری در غرب کابل تنها مانده بود، دولت مصمم شد این نیروها را از غرب کابل تصفیه نماید، به همین جهت حملات وسیعی را بالای حزب وحدت آغاز کرد، و مدت سه روز این جنگ ادامه یافت، بالاخره نیروهای حزب وحدت به ستوه آمدند و دست کمک به گروه طالبان دراز کردند، گروه طالبان که متر صد این موقعیت بودند، مجبور گردیدند از مقابل نیروهای دولتی بگذرند، که دراولین برخورد میان آنها و دولت ۳۰ نفر طالب کشته و سه تانک آنها منهدم گردید و نیروهای طالبان عبور کرده نتوانستند، وقتی این خبر به احمدشاه مسعود رسید، بیدرنگ به افرادش دستور داد که در مقابل طالبان ممانعت ایجاد ننمایند، بدینترتیب ارتش طالبان به غرب کابل وارد شدند و تا دهمزنگ سنگرهای حزب وحدت را تصرف کردند و استاد مزاری با یک تعداد حواریون خود به نزد طالبان پناهنده گردید، درحقیقت احمدشاه مسعود با یک مانور بزرگ نظامی طالبان را در سنگرهای حزب وحدت کشانیده بود، زیرا او میدانست که افراد مزاری صوف ها، نقب هاوسنگرهای بخصوص ایجاد کرده اند که جز خود آنها، دیگران بان کمتر اطلاعی دارند و به عبارهٔ دیگر طرز استفاده ازین سنگر ها را که از میان خانه ها و از زیر منازل و سرکها کشیده شده بود فقط افراد حزب وحدت بلد بودند، بهمین جهت مقابله با

آنها خیلی دشوار و مشکل بود، او میخواست این سنگر ها بدست طالبان بیفتد، زیرا آنها طرز استفاده و بیرون رفت از آنرا بلد نبودند، همینکه طالبان به غرب کابل وارد شدند، بیدرنگ به خلع سلاح حزب وحدت پرداختند و این موضوع اختلاف و تضاد و بدبینی را در میان آنها ایجاد کرد و سنگرها را نا مطمئن گردانید، از همین موقعیت حساس و استراتیژیک نیروهای احمدشاه مسعود استفادهٔ اعظمی بردند و بایورش وسیع و قاطع، سنگرها را که مشوب شده بود کاملاً در هم شکستند و نیروهای حزب وحدت و طالبان را به کلی متواری گردانیدند وغرب کابل را از وجود ملیشه ها تصفیه نمودند، طالبان به میدان شهر و لوگر و چهار آسیاب عقب نشینی کردند، و این اولین شکست مدهشی بود که از سوی نیروهای مجاهدین تحمل میکردند، زیرا تا کنون نیروهای طالبان شکست نخورده بودند طالبان بیدرنگ استادمزاری را با هفت نفر بادی گاردهای او به قتل رسانیدند و دشمنی آشکارای خویشرا با حزب وحدت برملاء کردند، قتل استادمزاری که چگونگی آن تابه امروز مکتوم مانده است، زنگ خطر مدهشي را برای تمامی رهبران و پیشقراولان به صدا درآورد که موضوع بزرگتر و خطرناک تر از آن است که تصور میکردند، طالبان به حکومت استادربانی اخطار کردند که سلاحها و دیپوها را به گروه طالبان تسلیم نمایدِ و خودشان بیدرنگ از قدرت کنار بروند،دیگر احمدشاه مسعود نمی توانست این زورگویی ها را تحمل نماید، باقوای قاهره به چهار آسیاب هجوم برد و گروه طالبان را به گونهٔ قاطع به شکست مواجه و تا ولایت لوگر به عقب راند، زیرا طالبان برخلاف آنچه که ادعا میکردند، امنیت و صلح و سلم را به ودیعه نیاوردند، باردیگر راهها را برخ شهروندان کابل بستند و بجای **راکت و هاوان** حکمتیار، به **شلیک اورگان** به شهر کابل پرداختند و تباهی های وسیع و غم انگیزی را ایجاد کردند و از همین جا بود که چهرهٔ واقعی طالبان برملاء گردید و دست های خون آلود عقب پرده را مردم آشکارا مشاهده کردند، زیرا راکت پراگنی به شهر کابل و کشتن مردم بی گناه و مظلوم و معصوم آن جز از سوّی دشمنان میهن و مردم از کس دیگری حدس زده نمی شد و کابل معیاری بود برای شناختن افراد خارجی و پیاده کردن برنامه های دشمنان اسلام.

طالبان نیروهای جنرال دوستم را که تقریباً یکهزار نفر می شدند، بوسیله طیارات به مزار شریف انتقال دادند و قوتهای حزب وحدت به صوب بامیان متواری و پراگنده شدند که بعداً خلیلی را به حیث رهبر حزب وحدت تعیین نمودند و خلیلی جنازهٔ استاد مزاری را باشان و شوکت و دبدبه و مارش سترگ از میان شهر ها تا مزار شریف رسانیددر آنجا با برپا کردن مراسم سوگواری احترامانه او را به خاک سپرد، افراد حزب وحدت سوگند خوردند که انتقام خون رهبر شهید شان را از طالبان خواهند گرفت.

باید متذکر شد که نیروهای ملیشهٔ دوستم زمانیکه وارد کابل شدند بیش از پانزده هزار نفر بودند که اکثریت آنها در جنگهای کابل یا کشته شده و یا به اسارت نیروهای دولتی در آمده بودند و فقط یکهزار نفر آن به فرماندهی جنرال فوزی وجنرال مجید روزی باقی مانده بودند که در فرجام بوسیله نیروهای

طالبان محترمانه به جنرال دوستم تسلیم داده شدند و این موضوع میرساند که برنامهٔ وسیعی روی دست است و طالبان از طریق چینل های ویژه با دوستم و ملیشه ها سمپاتی بیشری نسبت به مجاهدین دارند، زیرا هدف، آن بود که مجاهدین از سراسر افغانستان بایستی جاروب گردند، مجاهدین بایستی سلاحهای شانرا تسلیم مینمودند، زیرا امریکا و جهان غرب مجاهدین را دشمن درجه یک بشریت میدانستند.

زمانیکه نیروهای دوستم به اثر تهاجم قوتهای دولتی از مکروریان ها و تپه های مرنجان بیرون رانده شدند، واقعات و حوادث ناگواری را مردم در مکروریان کهنه شاهد بودند که ملیشه های دوستم ده هادختر و زن را از مکروریانها بیرون کشیده و بعد از تجاوز به عفت شان، اکثریت آنها را به وضع فجیع و سبعانه یی به قتل رسانیده و در چاههای بدرفت مکروریان ها انداخته بودند، این حوادث تألم انگیز نشان دهندهٔ آخرین درجهٔ سبعیت، درنده خویی، و دشمنی با خدا و پیامبر و دین و مذهب و میهن و ناموس افغانستان بود که بوسیله ملیشه های کافر و کمونیست و وحشی و خدانشناس پدید آمده بود، مگر گروه طالبان، ملیشه های دوستم را که جنایتکاران سادیست و وحشتناک بودند، به سهولت رهایی بخشیدند.

تجلیل از تأسیس دولت اسلامی و نقشه های دیگران:

دیگر شهر کابل کاملاً از وجود ملیشه های طالبان، ملیشه های دوستم و ملیشه های حزب وحدت وحزب اسلامی تهی گردیده بود و راکت پراگنی دشمنان دولت از بالای شهروندان کابل قطع شده بود و دولت اسلامی توانست به فکر آرام روز پیروزی مجاهدین و تأسیس اولین دولت اسلامی را که مصادف با ۸ثور می گردید، به نحو احسن تجلیل کند، صفوف نظامی و سلاحهای دست داشته از مقابل رئیس جمهور و مهمانان داخلی و خارجی رژه رفتند و احمدشاه مسعود قوت و قدرت دولت را به نمایش در آورد، این موضوع سبب گردید تا ملیشه های طالبان و حواریون آنها تا مدتها تحت تأثیر قرار بگیرند و از تحرکات نظامی اباء ورزند، همهٔ شاهراه ها برخ دولت مسدود بود، شاهراه کابل جلال آباد در تسلط حزب اسلامی حکمتیار قرار داشت، شهراه کابل لوگر و قندهار بدست طالبان بود و شاهراه سالنگ در اختیار قوتهای دوستم قرار داشت، قلت مواد غذایی، کمبود سوخت و امثال آن در کابل بیداد میکرد، بعضی لاری های آرد که از شاهراه کابل تورخم میگذشتند در مسیر راه آنقدر جزیه میدادند که وقتی به کابل میرسیدند، قیمت آرد بگونهٔ سرسام آوری بالا میرفت که مردم عادی توان خریداری را نمیداشتند؛ بهمین گونه تمامی مواد اولیه سربرآسمان میزد، کارمندان دولتی مجبور بودند برای اعاشهٔ فامیل های خویش در جنب کار اداری به وظایف فرعی نیز مصروف شوند و یا مهاجرت نمایند دولت برای ازالهٔ این مشکل سعی می ورزید راه حلی بیابد، گاهی معاشات را تزیید میکرد، زمانی ماکولات را اضافه مینمود اما باز هم تکافوی کارمندان دولتی را نمیکرد و آنها به تدریج پراگنده می شدند.

نیروهای دولت و ملیشه های طالبان جنگ های مدهشی را در میدان شهر آغاز کرده بودند، مگر این جنگ ها که ماهها طول کشید، هیچگونه مؤفقیتی برای طالبان بار نیاورد و تمام پیشرویهای آن ها که بگونهٔ درماتیک بود به رکود مواجه شد، آنها مجبور شدند پکتیا و پکتیکا و ولایات جنوبی را تصفیه نموده به تصرف در آورند و در استحکام نظامی شان بیفزایند.

طالبان و آغازین عکس العمل:

طالبان برای اینکه ملتها را با خود داشته باشند، مردم جنوبی را بنام اینکه قدرت بدست **تاجیکها** افتیده است، و حکومت و دولت داری مربوط **پشتونهاست** و معنی افغانستان آنست که پشتونها باید براین خطه سیادت داشته باشند، تحریک کردند و **تعصب ملی** را شعله ور ساختند و بتدریج حرکت طالبان یک حرکت تعصب آمیز پشتون خواهی گردید و تمامی ولایات جنوبی افغانستان در خط آنها ایستادند، در حقیقت آنها برای پیشبرد مقاصد شان از روان شناسی و جامعه شناسی افغانستان استفادهٔ اعظمی بردند، مناطقی را که تشخیص میکردند با چه طریقه ای رام میگردد، همان چیز را در شعار پیاده میکردند و وقتی همهٔ مردم را خلع سلاح میکردند و قدرت شانرا تحکیم می بخشیدند، دیگر به وعده های خویش وفا نمیکردند.

چون طالبان از شهر قندهار بلند شده بودند، از عظمت دورهٔ احمدشاه بابا ابدالی سخنها و شعار های تند و تیز بر زبانها جاری میساختند و اوراق تبلیغی ایکه در آن تصاویر پادشاهان درانی و همینگونه شخصیت های بزرگ غلجایی و غیره بودند برای مردم پخش مینمودند تا همهٔ این اقوام و قبایل در داخل افغانستان و در بیرون افغانستان به هیجان و تحرک در آیند و برای حصول عظمت برباد رفتهٔ افغانستان درکنار آنها بسیج شوند زیرا این اقوام و قبایل چنین تصور میکردند که تمامی اقوام دیگر همچون ازبک، تاجیک، هزاره، ترکمن و غیره از بیرون مرزهای افغانستان، از سرزمین های بیگانه وارد شده اند و اکنون قدرت را بدست گرفته اند، قدرتی که فطرتاً وارث حقیقی آن، خودشان می باشند و این اقوام بیگانه واجنبی بایستی به سرزمین های اصلی خویش برگردند. شدت این تعصب ملی به اندازه ای بود که بسیاری از مجاهدین عزیزیکه به اساس عقیده و ایمان علیه روسها و کفر جهانی شمشیر زده بودند، اکنون تحت تأثیر این تبلیغات ضد اسلامی قرار می گرفتند و برای عظمت بربادرفتهٔ پشتونها بپا می ایستادند و علیه برادران هم عقیده و ایمانی و همسنگر خویش تیغ می کشیدند، **حرکت انقلاب اسلامی** به رهبری **مولوی محمد نبی محمدی** که مجاهدین بزرگی را در دامان خویش پروریده بود و تنظیمی بود که بیشترین علمای دینی و طلاب مدارس افغانستان راتحت ادارهٔ خویش داشت، ادغام و طرفداری خویشرا از گروه طالبان اعلام کرد و **مولوی یونس خالص** نیز به طرفدارانش امر کرد تا با طالبان بپیوندند و برای سرنگونی استادربانی سعی و تلاش وافر نمایند، **مولوی حقانی** مجاهد بزرگی که در دورهٔ جهاد با

شهکاری هایش، دشمنان اسلام و کمونیست های خلقی و پرچمی را به خاک تیره نشانیده بود، اکنون با قوای قاهره ئی به جنگ مسعود بسیج میگردید. ازین موقعیت حساس **افغان ملتی ها** که اساس کارشان را روی تعصب ملی و افغانستان کبیر بنیاد نهاده اند، کاملاً استفاده های بزرگ بردند و **خلقی های(تنی) و طرفداران (تره کی)** و **(حفیظ الله امین)** محیط مناسبی برای نشو ونمای دوبارهٔ خویش پیدا کردند و با تغییر نام و چهره های شان و با گذاردن ریشهای انبوه و بسر گذاشتن لنگی به هیات طالبان در آمدند و نبض و کلید تحریک را به اختیار خویش قرار دادند، آنها طیارات غول پیکر را به فضا بلند میکردند و در بمباردمان مناطق دولتی با عشق و علاقهٔ زایدالوصفی عمل مینمودند، سلاحهای مدهشی همچون اورگان، لونا و امثال آنرا به فعالیت می انداختند و با کور دیناتهای دقیق، طالبان را همراهی مینمودند. همهٔ اینها با تغییر نام که بر سر آن لفظ **(ملا)** را اضافت کرده بودند در میان طلاب مدارس ظاهر می شدند، آنها چنان رول و نقش شانرا استادانه ایفا مینمودند که به ندرت چهره های اصلی آنها تشخیص داده میشد که همان خلقی های جنایت کار کمونیست باشند.

از طرف دیگر طالبان بخاطر آنکه هزاران طالب مدرسه و علمای دینی را بسوی خویش جلب نمایند، میدانستند که چگونه عمل نمایند، علما و طلاب دینی به حکم ایمان و عقیده خویش برضد فساد و ظلم برزمین خدا بودند و آنانیرا که برضد دین و شریعت عمل میکردند فطرتاً به دیدهٔ دشمنی می دیدند و نسبت به مردم عادی بیشتر ازین اوضاع و حالات مایوس کننده، متاثر می گردیدند، آنها می دیدند که بنام دین و مذهب چه فجایع بزرگی را برملت مظلوم و مسلمان افغانستان تحمیل می کنند، می دیدند که کمونیستها هنوز هم به شدت و حدت با سلاحهای مدهش برفرق مردم می کوبند، آنها جنایات و بربریت های ملیشه های دوستم را فراموش نمی کردند.

راکت پراگنی های گلبدین و جنگهای خانمانسوز کابل ودیگر شهر های افغانستان را از یاد نمی بردند، آنها نفله کردن انسانها، بینی بریدنها، گوش بریدنها، و کوبیدن میخ ها را بر سر انسانها در غرب کابل هر گز نادیده نمی گرفتند، با ظهور طالبان، مسوولیت دینی و وجدانی خویش می انگاشتند که دراین تحریک، فی سبیل الله شامل شوند و امر بالمعروف و نهی عن المنکر کنند و مفسدین و ملحدین و منحرفین را بر سرجاهای شان بنشانند و سلاحها را از دست های گنه کار آنها بدر آورند.

این اقشار روحانی و خوش قلب و پاکدل از روی جذبات پاک دینی و ایمانی و مسوولیت اسلامی تحریک طالبان را لبیک گفتند و سیل آسا بسوی آنها شتافتند، طالبان می دانستند که فقط مردم افغانستان در طول تاریخ و در دراز نای زمانه ها و در گذشته و حال و آینده، جانهای شیرین شانرا در راه برقراری و سرفرازی اسلام وقف کرده اند و وقف می کنند و بجز اسلام به هیچ چیز دیگری قانع نیستند و در طول تاریخ آنانی که آمدند فقط نقاب اسلام را برخ خود می کشیدند وقتی به مقصد رسیدند، نقاب را از چهره های کریه خویش عقب زدند و زمانی مردم آنها را شناختند که کار از کار گذشته بود.

عکس العمل **مردم عادی** افغانستان نیز در مقابل گروه طالبان مثبت بود، زیرا اینها به شدت ازین جنگهای وحشیانه خسته شده بودند، سرنوشت شان و زندگانی شان و سرمایه و دارایی های شان نیست و نابود گردیده بود، فرزندان معصوم شان در زیر راکت ها و خمپاره ها جان داده بودند، فقر و بیماری و عسرت و تنگدستی دمار از روزگار آنها در آورده بود، اینها هیچگاه در فکر حکومت و دولت و سیاست و سیادت نبودند، به کسانی ضرورت داشتند که رحم و عاطفه و مسلمانی و ایثار و احسان و جوانمردی در وجود شان می بود، اینها طالبان را فرشته های نجات میدانستند و کاملاً از آنها از ته دل و عمق ضمیر پشتیبانی و حمایت میکردند و برای موفقیت و سرفرازی آنها و فتوحات بیشتر شان بدرگاه ایزد توانا، دست دعا بلند مینمودند و زیرا شهر ها را امنیت ساخته بودند و سلاحها را از دست افراد بی مسوولیت بیرون کشیده بودند.

حتی کمونیست های پرچمی نیز طرفدار پیروزیهای طالبان بودند تا انتقام سخت و وحشتناک از رقبای سیاسی و عقیدتی آنها یعنی مجاهدین گرفته شود. آنها برای در گیری مسلمانان و نابودی آنها و برای تصادم و اصطکاک خونین میان مجاهدین و گروه طالبان دقیقه شماری میکردند. زیرا از عمق دل و ضمیر به استادربانی و مسعود و دیگران احترام نداشتند و از در مضیقه قرار گرفتن آنها احساس آرامش و مسرت مینمودند...

طالبان که بدقت اوضاع را تحت بررسی داشتند و موقعیت دولت مجاهدین و محبوبیت خویشرا امر مسلم میدانستند، در ۱۲حمل سال ۱۳۷۵ که مصادف با اواخر فبروری ۱۹۹۵ می گردید یکتعداد از علمای تنظیم های حرکت انقلاب اسلامی و حزب مولوی خالص و یک تعداد دیگر علمای دینی کشور را در شهر قندهار جمع کردند ورهبر شانرا بنام(**ملامحمدعمرمجاهد**) تعیین نمودندو او را به **(امیرالمؤمنین)** ملقب ساختند؛ مولوی محمدنبی محمدی و مولوی یونس خالص به او بیعت کردند، امیرالمؤمنین امر جهاد را در مقابل دولت اسلامی مجاهدین که در تحت رهبری پروفیسور برهان الدین ربانی قرار داشت، اعلام کرد. و رهبر جمعیت العلمای پاکستان **مولانا فضل الرحمن** طرفداری خویشرا از امیرالمؤمنین افغانستان ابراز نمود!

پروفیسور صبغت الله مجددی و دیگران **اعلام جهاد** را برضد حکومت استاد ربانی مسترد کردند و آنرا خلاف دساتیر اسلامی دانستند.

مارش طالبان در غرب افغانستان:

طالبان که راه رسیدن شان را به کابل دشوار دیدند، جنگهای خونینی را به سوی جنوب غرب افغانستان در مربوطات جنرال اسماعیل خان آغاز کردند و بگونه درماتیک تانزدیک ولایت فراه پیشروی کردند، مگر به اثر حملات منظم اسماعیل خان به شکست مواجه گردیدند و تانزدیکی های لشکرگاه به عقب رانده شدند.

استعمار جهانی که از پیروزی قریب الوقوع اسماعیل خان بر ولایت قندهار به هراس افتیده بود ومیترسیدٔ که مبادا قندهار به تصرف اسماعیل خان که یک فرمانده بزرگ جهادی است در آید و پایگاه طالبان منهدم گردد و روحیه و مورال دولت استادربانی قوی گردد، بوسیله عمال خویش بیدرنگ میان حواریون احمدشاه مسعود و جنرال اسماعیل خان، فضای عدم اعتماد را پدید آورد و تفرقه در ارکان نیروهای منسجم اسماعیل خان بروز کرد، ناگهان بگونهٔ درماتیک قشون اسماعیل خان به شکست محتوم دچار گردید و تا نزدیکی های هرات عقب نشینی کرد، حادثه چنان غافلگیرانه بود که تا به امروز در جملهٔ اسرار باقی مانده است. احمدشاه مسعود بلافاصله چند هزارنیروی کمکی به سوی هرات گسیل نمود، مگر دریغا که **نوشدارو پس از مرگ به سهراب رسید،** در ۵سپتامبر۱۹۹۵ هرات بدست طالبان سقوط کرد و حوزهٔ جنوب غرب به تصرف آنها در آمد، اسماعیل خان با یکهزار افرادش به صوب ایران گریخت و نیروهای تازه نفس مسعود تا آخرین فرد آن بدستهای طالبان بیرحمانه به شهادت رسیدند که طبق گزارش رادیوها و شاهدان عینی، اجساد آنها برروی سرکها و مزارع یکی روی دیگری افتیده بودند.

سقوط هرات، کمر دولت استادربانی را شکست و سقوط حتمی خویشرا به نظاره نشست. بعد از سقوط هرات بوسیلهٔ طالبان، سرو کلهٔ **نصیرالله بابر** وزیر داخله وقت پاکستان و دیگر افسران نظامی پاکستان در هرات ظاهر گردید و رادیو های جهان آنرا افشاء کردند و دولت ایران که کنار مرز خویش طالبان و حواریون آنها را مشاهده میکردند از دولت پاکستان به شدت انتقاد کرد.

در کابل طرفداران دولت به خشم آمده بودند و بر سفارت پاکستان هجوم بردند و آنرا به آتش کشیدند و سفیر پاکستان را لت و کوب نمودند و یکنفر دراین حادثه به قتل رسانیده شد. دولت پاکستان از صبرو حوصله کار گرفت اما شدیداً خشمگین گردیده بود و سعی می ورزید به هر قیمتی شود دولت استادربانی را تحت فشار قرار دهد، پاکستان علناً از طالبان حمایت خویشرا اظهار کرد.

سقوط هرات مورال مجاهدین را ضربهٔ مدهش زد، اما همهٔ امیدواریهای آینده به سوی تدبیر و عملکرد احمدشاه مسعود دوخته شده بود و همه مترصد بودند که او چه دستوری میدهد و چه اقدامی مینماید.

تصرف هرات بوسیلهٔ طالبان مورال و روحیهٔ آنهارا افزایش داد و بار دیگر به دولت اخطارهای شانرا تکرار کردند که تسلیم شوند و تمامی سلاحها را به طالبان بسپارند، روابط دولت استادربانی با پاکستان به شدت وخیم گردید و تبلیغات وسیعی علیه یکدیگر را آغاز کردند.

گلبدین حکمتیار که درراه سروبی و جلال آباد سرگردان بود، نمیدانست چه کاری کند زیرا دیگر آن دوستان عزیز گذشته با او جفا کرده بودند و آن امتیازاتی که باو میدادند اکنون به فرزند دلبند دیگری بذل میگردید!

استاد سیاف بخاطریکه شاهراه کابل جلال آباد را باز بسازد، تلاشهای وسیعی را آغاز کرد تا حکمتیار را با دولت استادربانی آشتی بدهد، رفت و آمدها ادامه پیداکرد تا بالاخره در **(ماهیپر)** مسعود با حکمتیار ملاقات کرد و پای قراردادی را امضاء کردند، و حکمتیار بار دیگر به حیث **صدراعظم** وارد کابل گردید، در آنروز طالبان هزاران هزار راکت و مرمی و اورگان به کابل شلیک کردند و صدها نفر را به خاک و خون کشیدند وشهر کابل باورود حکمتیار به ماتم کشیده شد.

بعد از اینکه طالبان شهر هرات را تحکیم بخشیدند و حوزهٔ جنوب غرب را بگونهٔ کامل تصرف کردند به تصفیه عمیق و جدی آن نواحی آغاز نمودند، در هیچ شهری و دیاری مجاهدی باقی نماند، هزاران هزار انسان در زیر شکنجه ها جان دادند و تمامی سلاحها را جمع آوری کردند و معلوم نمیگردید که به کجا منتقل میشدند، طالبان برای سیطره برمردم افغانستان شیوه مخصوص دینی شانرا به شدت وحدت روی کار آوردند.

دیری نه پایید که بار دیگر مهاجرتها آغاز گردید، زیرا در واژه های مکاتب بطور کامل بررخ فرزندان افغانستان مسدود گردید، تالاشی افراد و منازل برای جستجوی سلاح، مردم را به شدت به ستوه آورد و صدها نفر تحت تعقیب قرار گرفتند، حتی دکانداری که در سالهای گذشته در جهاد مبارک افغانستان سهم داشت و اکنون برای پیدا کردن نفقهٔ خانواده اش بگونهٔ شرعی مصروف کسب و کار بود، مورد باز جویی و شکنجه قرار گرفت و به اتهام همکاری با ربانی و مسعود وداشتن سلاح ضرب و شتم براو تحمیل گردید، به دخترها و خانمها اجازه بیرون رفتن از منازل شان داده نمی شد، پوشیدن(چادری ودلاق) برزنان به عنوان حجاب شرعی امر لازمی گردید، چه بسا خانمهای عفیفی که بدون موجب در ملاء عام و در حضور شوهر و برادر و پدر خویش از سوی طالب بچه ها باداره و شلاق مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، خواندن نماز با جماعت برهمه مردم امر جبری قرار داده شد و حضور محض در مساجد معیار مسلمانی قرار گرفت، مشاهده تلویزیون حرام قطعی اعلام گردید. گذاشتن ریش و محاسن و برسر کردن کلاه و لنگی و دستار و دیگر ریفورمها به منصهٔ اجرا در آمدو کار کردن زنها قدغن اعلام گردید.

حکمتیار و آخرین ضرب الاجل:

زمانیکه گلبدین حکمتیار به حیث صدراعظم شروع بکار کرد، بعضی تغییرات در کابینه آورد و سباوون را رسما به حیث وزیر دفاع مقرر کرد، گلبدین حکمتیار دیگر آن هیبت پیشین را نداشت مردم کابل و کارمندان دولتی او را به حیث قاتل شهروندان بیگناه کابل می شناختند که هزاران هزار انسان رابدون هیچگونه جرمی به رگبار مرمی ها و راکت ها بسته، و بیشتر از پنجاه هزار تن ساکنان شهر کابل را به شهادت رسانیده بود، و هزاران هزارانسان دیگر را به مهاجرت مجبور و تمامی تاسیسات اقتصادی و

منازل آبادان را به خاک یکسان کرده بود، فقط بخاطراینکه مسعود با دوستم و ملیشه های کمونیست در سازش قرار گرفته و ائتلاف نموده بود؛ اکنون، دوستم در کنار خود او بود و کمونیست ها همدوش و همعنان خود او حرکت می کردند، دیگر از آن نیروی قهار و پرعظمت حزب اسلامی نشانی دیده نمیشد، همهٔ دیپوها و سلاحها به تاراج رفته بودند، افراد حزب اسلامی پراگنده و پریشان و شکست خورده بودند و به جز چند نفر محدود، همه یا به پاکستان مهاجرت کرده و یا به طالبان پیوسته و یا به کارو بار و زندگی عادی خویش برگشته بودند، سیاوون جوانمردانه قبول کرد که به حیث یک سمبول در وزارت دفاع حضور داشته باشد، زیرا به هیچ وجه نمی توانست جای احمدشاه مسعود را بسازد، تمامی افراد ازمسعود فرمان می بردند، امر جنگ و سفربری را او صادر میکرد، نقشه ها و طرحها و برنامه های نظامی را عملی می کرد و اکنون حکمتیار نیز به سوی احمدشاه مسعود به چشم امید می نگریست تا در پناه هیبت نظامی او به نخست وزیری اش ادامه دهد وحیات مستعار خویشرا جلو ببرد. حکمتیار با اینهمه لجاجت ها، فقط توانست دولت مجاهدین را بگونهٔ کامل تضعیف نماید، دیگر از آن حکومت وسیع و بزرگ که تمامی ولایات تحت فرمانش بود، خبری نبود، حوزهٔ جنوب غرب به تصرف طالبان در آمده بود، شرق افغانستان بدست حاجی قدیر و تا اندازه یی به دست احزاب اسلامی دیگر قرار داشت، صفحات شمال بیشتر بدست ملیشه های دوستم افتیده بود و کابل با چند ولایت محدود در سیطرهٔ دولت استاد ربانی نفس می کشیدند، اخوت و برادری اسلامی که بایست اساس کار گروههای اسلامی می بود، اکنون بدشمنی صعب مبدل گردیده و به عوض آن **تعصب ملی و قومیت پرستی و برتری نژادی و خونی** در میان جامعهٔ بزرگ افغانستان رونما شده بود، زیرا هرگروهی سعی می ورزید تا در پناه قوم و ملتش خود را از گزند حوادث حراست نماید زمانیکه طالبان موضوع تعصب ملی را شعار دادند، هزاران نفر از افراد حزب اسلامی در کنار آنها قرار گرفتند و به نفع طالبان برضد دولت استاد ربانی به قیام مسلحانه دست یازیدند تفرقه و انرشی و ایجاد نفاق و پراگندگی و تصادم با دستورات دین مبین اسلام همگی حاصل لجاجت ها و خودخواهی های گلبدین حکمتیار بود که اکنون استقلال و دستاورد جهاد و خونهای مقدس شهیدان در مظان یک خطر جدی و ملموس قرار گرفته بودند، اما طوریکه دیده می شد کینه و نفرت گلبدین از احمدشاه مسعود فروکش نکرده بود، او برای وصل کردن نیامده بود، بلکه برای فصل کردن و وارد کردن آخرین ضربه از دوستان خارجی اش وظیفهٔ خطیر و سنگینی را بعهده گرفته بود.

احمدشاه مسعود جبهات دفاعی میدان شهر و چهار آسیاب را که خط اول آن در نزدیکی های لوگر می رسید به شدت مضبوط و مستحکم ساخته بود و فرماندهی جناح لوگر را به جنرال فهیم رئیس عمومی امنیت ملی سپرده بود، طالبان تلاش های وسیع کردند و قربانی های فراوان دادند تا این خطوط را در هم بشکنند، مگر توفیق نیافتند، ناگهان در اوایل سال ۱۹۹۶ با مانور حساب شده و کار بزرگ

سیاسی و اجنتوری سنگرها و خطوط لوگر را شکستند و در طرفه العینی خودشان را در نزدیکی های کابل رسانیدند. قضیه طوری بود که طالبان با یکتعداد افراد حزب اسلامی که بصورت مخفی بعد از فرار حکمتیار در چهار آسیاب بودوباش میکردند، بوسیلهٔ عوامل بیگانه رابطه برقرار کرده و در مرور یکی دوماه به صورت انفرادی افراد طالبان به تدریج خودشان را به نزدِ آنها رسانیده و به تعداد پنجصد نفر در حوالی چهار آسیاب مخفی شده بودند و با سلاحها ییکه قبلاً در آنجا بوسیله حزب اسلامی مخفی شده بود دسترسی پیداکرده بودند، در شب حادثه نیرُوهای طالبان از خطوط اول، حملات بزرگی را سازمان دادند که ناگهان افراد طالبان و افراد حزب اسلامی از عقب جبهه که در چهار آسیاب بود و خط سوم دفاعی دولت را تشکیل میداد به شلیک مرمی ها و راکت ها آغاز کردند، نیروهای دولتی نتوانستند قضیه را درک نمایند، طوری استنباط کردند که طالبان خطوط اول را شکسته و خودشان را به چهار آسیاب رسانیده اند، در خطوط اول حدس زده می شد که نیروهای دولتی از درون منفجر شده اند به این جهت انرشی و پراگندگی و شکست در ارکان نیروهای دولتی حادث شد و عقب نشینی را شروع کردند زیرا تصور میکردند که بدام افتیده اند و دیر یا زود محاصره می شوند، تحلیل و درک این حادثه در آن شرایط دشوار و در آن نیمهٔ شب خیلی سنگین بود، نیروهای دولتی سخت در هم کوفته شدند و انبارهای سلاح و مهمات و تأسیسات نظامی بدست دشمن افتاد، خط اول در قسمت های ریشخور و اطراف آن تعیین گردید.

سرویسهای استخباراتی دشمن نقشهٔ استادانه یی طرح کرده بودند و خواستند یک زهر چشم به جنرال فهیم که رئیس استخبارات دولتی بود نشان بدهند و به او بفهمانند که تمام دستگاه جاسوسی او در مقابل عملکرد آنها درهم شکسته میشود و آنها می توانند در عمق سنگر ها و خطوط دفاعی شان به سهولت نفوذ نمایند، در حقیقت دشمن فقط توانست آن خطوط مستحکم دفاعی را بوسیله ایجاد انرشی زیرورو کند و همه پلانهای بعدی دولت را خنثی بسازد.

سقوط کابل بوسیلهٔ طالبان:

تحمل این حادثه سخت گرانبار بود، زیرا گروه طالبان دروازه های کابل را عبور کرده بودند؛ مگر یونس قانونی با ایراد بیانیه یی در تلویزیون اظهار داشت که به اثر قهرمانی ها و رشادتهای سنگرداران، استراتیژی دشمن عقیم ساخته شده است، طالبان اگر چه توانستند خطوط دفاعی را عبور کنند مگر استراتیژی آنها که اشغال کابل بود ناکام و در نطفه خنثی گردید و به این ترتیب وزارت دفاع مجلسی ترتیب داد و نشان های نظامی را به افسران دولتی تقدیم نمود و به جنرال فهیم عالی ترین و بلند ترین مدال نظامی بنام(**نشان احمدشاه بابا**) قدیم شد.

بعد از مدتی طالبان از طریق خاک جبار و خورد کابل حملات نفوذی داشتند و یکبار حتی تا نزدیکی های پل چرخی نیز پیش روی کردند که بوسیلهٔ دولت به عقب زده شده و تاموسهی لوگر آنها را از شهر کابل دور ساختند.

بالاخره طالبان نتوانستند بگونهٔ مستقیم داخل کابل شوند، زیرا نیروهای دولتی به شدت در مقابل آنها ایستادگی میکردند، فلهذا تصمیم دیگری گرفتند، نیروهای شانرا آرایش کردند و با دادن پول و رشوت، قوماندانانی را در جلال آباد خریداری کردند و حملات وسیعی را از ولسوالی حضر ولایت لوگر به سوی ولسوالی حصارک ولایت ننگرهار آغاز نمودند، قوماندانان حزب اسلامی همه با طالبان می پیوستند و فقط قوماندان زرداد تا اخیر با طالبان مقابله نمود، طالبان خودشان را به حصارک رسانیدند، شورای ننگرهار اگر چه از نیروهای احمدشاه مسعود کمک خواستند، اما اکثریت آنها با طالبان پیوستند و جنگ مهیب در آنجا آغاز گردید، بالاخره طوریکه همهٔ رادیو ها و خبرگزاریهای جهان گزارش دادند به هزاران نفر طالب از طریق سرحد تورخم به جلال آباد گسیل شدند و جلال آباد به تصرف آنها در آمد، نیروهای دولتی در سروبی موقعیت گرفتند تا راه رسیدن آنها را به کابل سد بسازند، احمدشاه مسعود قوتهای کمکی و تانکهای خویشرا به آن صوب گسیل داشت.

از طرف دیگر درهمین آوان به اثر پادرمیانی محمود مستری نمایندهٔ سازمان ملل سعی بعمل آمد تا باب مذاکره با عبدالرشید دوستم باز شود و محمد یونس قانونی وزیر داخله بصفحات شمال فرستاده شد، در نزدیکی های سالنگ مذاکرات برگزار گردید و دو طرف موافقه کردند که اسرای یکدیگر را تبادله نمایند و شاهراه سالنگ برخ مردم گشوده شد. و از جانب دیگر روز نامه های پشاور زمزمهٔ عودت محمدشاهر شاه پادشاه سابق افغانستان را با آب و تاب به نشر می سپردند، رادیوهای جهان همچون بی بی سی و صدای امریکا، صدای آلمان و امثال آن متواتر ازعودت قریب الوقوع پادشاه سابق به افغانستان تحلیل ها و تفسیرهای سیاسی منتشر می کردند، گروه طالبان نیز در میان مردم به شدت تبلیغ میکردند که در ظرف ده یا پانزده روز محمدظاهرشاه بر میگردد، آمدن پادشاه سابق دهان بدهان می گشت و هر کس نظرات و تحلیل های متفاوتی ارائه میکرد. تکنوکراتها آمدن ظاهرشاه را به افغانستان با دادن مصاحبه ها و ابراز نظرها و سعت میدادند، همینکه نیروهای طالبان برای صف آرایی در مقابل نیروهای احمدشاه مسعود آماده گردید، صدای لرزان ظاهرشاه از پشت تریبون رادیو بی بی سی بگوش مردم افغانستان و جهانیان طنین افگند. ظاهرشاه علناً گفت که در آیندهٔ قریب به وطن مراجعت خواهد کرد.

ناگهان احمدشاه مسعود به نیروهایش امر کرد که عقب گردکنند، هزاران نفر با سلاحهای دست داشتهٔ خویش بدون آنکه اصطکاکی پدید بیاید، جز چند برخورد جزوی به سوی کابل برگشتند، نیروهای طالبان به سرعت تا نزدیک پلچرخی رسیدند، چنین تصور میشد که در کوچه کوچهٔ شهر کابل جنگ و خونریزی بوقوع بپیوندد، نیروهای دولتی برای یک جنگ تمام عیار و سرنوشت ساز خودشان را

آماده میکردند، جنگ مهیبی در پلچرخی آغاز شده بود و دامنهٔ آن بسوی میدان هوایی بگرام کشیده میشد، تا نزدیکی های عصر ۵ میزان سال ۱۳۷۵ مطابق به ۲۷سپتامبر ۱۹۹۶، احمدشاه مسعود به نیروهایش امر کرد که شهر کابل را تخلیه نمایند و به سوی ولایت پروان عقب نشینی کنند، طالبان تا نزدیکی مکروریان سوم رسیده بودند که تخلیهٔ کابل آغاز گردید و تا ساعت یازده بجه شب ادامه یافت و طالبان از طریق لوگر، میدان شهر و شاهراه جلال آباد جوقه جوقه وارد کابل گردیدند و شهر کابل بدون اینکه مقاومتی کند بدست طالبان سقوط کرد.

بعضی عوامل روانی در سقوط کابل

چرا نیروهای احمدشاه مسعود عقب نشینی کردند و شهر کابل را که اینهمه موقعیت استراتیژیک داشت ترک نمودند؟ چرا در تپه های خیرخانه متوقف نشدند که تا ولایت پروان عقب رفتند؟ اینها سوالاتیست که بایستی به آن پاسخ داده شود.

استعمار جهانی به سردماری امریکا که پلان منظمی برای جاروب کردن مجاهدین از سرزمین افغانستان روی دست گرفته بودند، در طول پنج سال زمامداری مجاهدین بوسیله عمال نابکار خود چنان زندگی مردم را دچار آشوب ساختند که در طول تاریخ بشریت بی نظیر است و با یک ثقیله کاری سیاسی نظامی در تمامی سنگرها آنها را در هم شکستند، موهبت جهاد را نابود کردند، با خونهای جوشان فرزندان توحید جفا نمودند، از اسلام مبارک چهره خشن در ذهنیت ها به تصویر کشیدند، اقتصاد و دارایی های ملت مظلوم را تاراج و مضمحل کردند، و بصدها اعمال زشت و قبیح و ویرانگر که هرگز در مقیاس فکر و اندیشه نمی گنجد، و از همه مهمتر اینکه امنیت و صلح که یک موهبت عظیم الهی است از مردم افغانستان گرفته شد و فرزندان آنها به جرم بیگناهی به مرگ محکوم شدند، اینها همه بخاطر آن بود که ملت افغانستان به این باور برسد که دین نمی تواند رمز خوشبختی باشد، اسلام نمی تواند برجهان حکومت کند، دین چیز دیگری است و سیاست چیز دیگر؛ مجاهدین قادر نیستند برکشوری سیادت کنند، و امثال آن. وقتی مردم افغانستان زمانه های دور را بخاطر می آوردند، تصور میکردند که همهٔ آنروزهای بتاریخ پیوسته را در خواب و خیال دیده اند، به ویژه برای دورهٔ زمامداری محمدظاهرشاه غبطه می خوردند، دوره ایکه افغانستان کاملاً در یک محیط آرام و امنیت حیات بسر می کرد، شهربدون شحنه و دربان اداره می شد، مردم از سرشب تا به صبح در کوچه و بازار و خانه و سرای و دشت و بیابان بدون دلهره و اضطراب زندگانی میکردند، یک افسر پولیس بدون اسلحه زمانیکه در دورترین نقاط افغانستان برای جلب و احضار افراد قدم رنجه میکرد، تمام مردم ده از او میترسیدند، یک افسر ترافیک حکمران بلا متنازعه شاهراهها و سرکها بود، همه از قانون فرمان می بردند، همه به کارو کسب و روزگار خویش مصروف بودند. اینها لحظات شیرین و زودگذری بود که در اذهان مردم

افغانستان جا داشت و هنگامیکه نام پادشاه افغانستان محمدظاهرشاه را می شنیدند، بدون تردید همان دورهٔ آرام و پرامن و امان در ذهنیت های شان تداعی میگردید و طوری تصور میکردند که به جز از محمدظاهر شاه هیچ کس دیگری نمی تواند صلح و سلم را در افغانستان پیاده بسازد و به محمد داود نفرین می فرستادند که آن محیط صلح و آرامش را به آشوب کشید و افغانستان را از محور امن و امان منحرف کرد و زمینه را برای ورود خلقی ها و پرچمی ها و بالاخره مجاهدین مساعد ساخت و کشور را در ورطه جنگ و برادرکشی و تباهی ها سوق داد. نفرت از جنگ در وجود همهٔ افراد وجود داشت، پیام جنگ پیام نابود کردن و در هم شکستن و مضمحل کردن بود، فرهنگ جنگ، فرهنگ جاهلیت شمرده میشد به همین جهت دشمن هوشیار و محیل، ازین حالات روحی و روانی مردم افغانستان به گونهٔ کامل مطلع بود، زیرا زمینه را طوری مساعد ساخته بود که مردم همهٔ توجه شان ظاهراً به صلح و امنیت معطوف گردد و جنگجویان را دشمن صلح و امنیت و تساند و همبستگی بدانند. نام ظاهر شاه سمبول امنیت و صلح و آرامی دانسته شود، در آن لحظات حساس تاریخی ایکه نیروهای طالبان و احمدشاه مسعود در نزدیکی های سروبی به مصاف آماده می شدند، وسایل ارتباط جمعی بیگانگان به یکبارگی به فعالیت آغاز کردند و نام محمدظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان را برزبانها جاری کردند و از رجعت دوبارهٔ او مژده ها دادند و بالاخره بخاطریکه این تبلیغات را ملموس و قابل اعتماد و باور بسازند، برای چند لحظه یی آواز محمدظاهرشاه را که پیغام عودتش را بمردم میداد به نشر سپردند، دیگر همه مطمئن شدند که طالبان برای ورود محمدظاهرشاه بسیج شده اند و زوداست که صلح و امنیت در افغانستان رونما گردد به زعم آنها تمامی دنیا در کنار طالبان ایستاده بودند، ودرک کردند که سازمان ملل متحد، امریکا، جهان غرب و همه و همه به توافق رسیده اند که محمدظاهرشاه به افغانستان بیاید.

این تبلیغات وسیع دشمن، تمامی افراد و نیروهای احمدشاه مسعود را که از جنگ خسته و فرسوده شده بودند، دچار تعلل کرد، با آنکه اکثریت آنها ورود ظاهرشاه را به فال نیک نمی گرفتند و با شاه سابق تضاد فکری و عقیدتی داشتند، اما ازینکه با آمدن او صلح و آرامش در افغانستان می آمد، از عمق دل نمی خواستند دست به جنگ و ستیز بزنند، در حقیقت این تبلیغات عزم و ارادهٔ آنها را سست و لرزان کرد، و از طرف دیگر موجودیت افراد حزب اسلامی در میان آنها که در هر جا به اساس دشمنی با جمعیت و موضوع زبان و ملیت با طالبان می پیوستند، افکار آنها را پریشان ساخته بود، از جانب دیگر احمدشاه مسعود از آن بیم و هراس داشت که بوسیله افراد ناراضی جمعیت همچون انوردنگر و افراد حزب اسلامی حکمتیار در شمال کابل معاهده ای با طالبان امضاء شودکه بموجب آن تشنجاتی از شمال کابل آغاز و قبل از ورود طالبان بکابل، شهر کابل را دچار آشوب نموده، نیروهای دولتی را در محاصرهٔ مدهش و مرگبار خود قرار دهند، به این جهت صواب آن دیده شد که نیروها را بداخل کابل بکشد.

زمانیکه نیروها بکابل برگشتند و طالبان در پلچرخی به استحکامات پرداختند، بیم احمدشاه مسعود از آن بود که راه برگشت آنها به شمال کابل مسدود نگردد، به همین ترتیب بدون آنکه تصور شود تصمیم گرفت به ولایت پروان عقب نشینی نماید، زیرا شمال کابل را مصون احساس نمیکرد، در حقیقت استعمار بین المللی توطئه یی بس عظیم و خطرناک برای بدام انداختن تمامی رهبران جهادی و مجاهدین در کابل روی دست گرفته بودند.

نیروهای طالبان که متشکل از نیروهای حرکت انقلاب اسلامی و طلبای گروههای دیگر و بچه های مدارس جمعیت العلمای پاکستان بودند از برگشت ظاهر شاه احساس خوشی و مسرت می کردند و آوازهٔ رجعت او شور و جذبات آنها را برای رسیدن بکابل و سقوط مجاهدین تشدید میکرد، در حقیقت این تبلیغات، مورال و روحیهٔ آنها را بلند میبرد و مردم را برای پذیرایی آنها آماده می ساخت. موضوع دیگری که بایستی واضح گردد عبارت از بازشدن شاهراه سالنگ قبل از سقوط دولت استادربانی در کابل بود، استعمار بین المللی بخاطر آنکه نیروهای مقاومت را شکسته باشد و شدت پایداری را در مقابل نیروهای طالبان کاهش داده باشد دست به این مانور زده بود، اگر شاهراه سالنگ مسدود باقی میماند، بدون تردید مجاهدین در محاصره باقی میماندند و مجبور می شدند تا آخرین قطرهٔ خون و تا آخرین مرمی علیه دشمن برزمند، زیرا مرگ و زندگی شان در گرو مقاومت شان بود، استعمار بخاطر اینکه مقاومت را نرم، فشار را خنثی و زمینه عقب گرد را فراهم نموده باشد، دست به این مانور حساب شده زده بود، زیرا از قراین استنباط میشد که **سازمان ملل** در پیاده کردن برنامهٔ سقوط کابل رول بسزایی داشت، محمودمستری بارها استادربانی را میترسانید و او را دعوت به استعفاء میکرد وبرای او میگفت، استاد، شما بایستی استعفاء بدهید، بخاطریکه من بیم دارم شما اسیر طالبان نشوید و این بدنامی بزرگی خواهد بود و از جانب دیگر مبرهن میگردد که **عبدالرشید دوستم** نیز از برنامهٔ سقوط کابل آگاه بود و با سازمان ملل در خفا همکاری میکرد، زیرا بوسیله نمایندهٔ سازمان ملل محمود مستری زمینهٔ تفاهم دوستم با گروه طالبان قبلا فراهم شده بود و طالبان برای حسن نیت بعد از قتل عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت، یکهزار نفر از ملیشه های دوستم را با عزت و احترام با وتسلیم داده بودند، سازمان ملل متحد، امریکا و دیگر دشمنان فقط دشمنی با جهاد افغانستان و باگروههای برسراقتدار جهادی داشتند، و پروگرام عمومی آنها عبارت از تصفیه کردن و به اصطلاح جاروب کردن گروههای جهادی از سرزمین افغانستان بود، عبدالعلی مزاری دبیرحزب وحدت، اگر چه جفاهای بزرگی در حق نهضت اسلامی انجام داد، اما چون یک رهبر جهادی پنداشته میشد، از میان برداشته شد. زمانیکه طالبان برکابل سیطره پیدا کردند، بیدرنگ امر اعدام استادربانی، مسعود و حکمتیار را نیز در غیاب صادر کردند، اما از عبدالرشید دوستم نامی برزبان نیاوردند، بخاطر آنکه از یکطرف با او پیمان بسته بودند که دوستم آنها را به صفحات شمال راه بدهد و از جانب دیگر او یک رهبر جهادی نبود که محکوم به اعدام شود. مگر

زمانیکه طالبان داکتر نجیب را از دفتر سازمان ملل در کابل بیرون آورده و او را در ملاء عام به اعدام کشیدند، دوستم و حواریون او تکان سهمگین خوردند، زیرا به این نتیجه رسیده بودند که ممکن است طالبان به عهد خود وفا نکنند و او را نیز به سرنوشت داکتر نجیب مبتلا بسازند، از جانب دیگر حواریون دوستم او را هوشدا دادند که مبادا با پای خود دردام طالبان بیفتد، و جنایات او را در زمان زمامداری داکترنجیب در ولایت پکتیا و ولایت لوگر برایش یاددهانی کردند و گفتند که طالبان بیشتر از همان ولایات متذکره برخاسته اند و انتقام وحشتناک از و خواهند کشید، به این جهت با سفر استادربانی در مزار شریف، طرفداریش را از دولت استادربانی اعلام کرد و به اینترتیب برنامهٔ طالبان به رکود مواجه شد.

ریفرم های طالبان بعد از سقوط کابل:

با اشغال کابل بوسیلهٔ طالبان، مدارس و مکاتب مسدود گردیدند و مجازات مردم آغاز شد، بیدرنگ به جمع آوری سلاحها از نزد افراد و اشخاص اقدام صورت گرفت و آمادگی برای حمله به چاریکار روی دست گرفته شد، تلویزیون متوقف گردید، مردم به گذاشتن محاسن اذعان شدند و همه مکلفیت پیدا کردند نماز را با جماعت بخوانند و زنها از رفت و آمد و گشت و گذار در شهر ممنوع شدند و از وظیفه قدغن گردیدند.

بسیاری از کارهای طالبان ظاهرا درست و قابل احترام معلوم می شد، هر مؤمن اگر به دین و مذهب خود علاقمندی و ایمان واقعی میداشت، ازخواندن نماز که رکن دوم اسلام است نباید کراهیت نشان میداد، گذاشتن ریش و به سرماندن کلاه، هیچ اشکالی نداشت، حجاب زنها، امرلازمی بود و بایستی خانمها حجاب را مراعات میکردند، رژیم های ظاهرشاهی و کمونیستها در بی سترساختن خانمهای افغانی به شدت کوشان بودند، در زمان حکومت مجاهدین خانمها نوعی از حجاب ایرانی و پاکستانی را مراعات مینودند، مگر اکثر آنها در دفاتر و ادارات و مکاتب مصروف کار و وظیفه نیز بودند؛ اما طرز اعمال بسیاری ازین آداب اسلامی از سوی طالبان بگونه یی بود که عکس العمل شدید و منفی در مقابل آنها و در مقابل اساسات دینی ایجاد میکرد و نتیجهء معکوس میداد، بگونهٔ مثال: مجبور ساختن مردم به نماز بدون آنکه از مفاهیم ارجمند و فلسفه گرانبار این تکلیف اسلامی بمردم گوشزد شود و آنها به میل و رضای خود بدرگاه ایزد متعال سرسجود و نیاز خم کنند، برای آنها نوعی اجبار تلقی میگردید و حتی بدون داشتن وضوٰ و طهارت از ترس طالبان رو به سوی مسجد میکردند و در صفوف نمازگزاران جای میگرفتند، ازین حقیقت نبایستی چشم پوشی گردد که اکثریت مردم در رژیمهای کمونیستی زندگی کرده و آداب و اخلاق اسلامی را فراموش نموده بودند و دورهٔ پر آشوب مجاهدین که هر روز با جنگ و ستیز سپری میگردید و هر کس برای زنده ماندن تلاش و تقلا میکرد، زمینه تربیهٔ دینی و اخلاق

اسلامی برای مردم مهیا نگردید، بجز از اشخاص ریش سپید و معمر و مجاهدین، اکثریت جوانـان کمتر به آداب اسلامی مبادرت میورزیدند، لازم آن بود کـه اولا اکـثریت مـردم افغانسـتان در زیـر چـتر تربیهٔ اسلامی گرفته می شدند و مفاهیم پنج بنای اسلامی برای مردم بگونـه انقلابـی و اساسـی القاء میگردیـد، آنگاه مردم خود بخود از ترس خدا به سوی مسجد روان و دوان می شـدند ، مگـر بـا کمـال تأسف کـه مکاتب و مدارس مسدود گردیدند و زمینهٔ پرورش فکری جوانان پدیـد نیـامد، و آنـها در یـک خـلای تربیتی دینی و مذهبی قرار گرفتند و خواندن نماز نه بگونهٔ عبادت بل بگونهٔ عادت در ذهنیت هـا جـایش را باز کرد. خطر بزرگی که این اجبار داشت آن بود که مردم بتدریـج بجـای آنکـه بـه مسـجد و منـبر و ملاعلاقمند می شدند، برخلاف در مقابل آنها حساسیت پیدا میکردند و بـه عـوض دینـداری، احـتراز از دین رونما میگردید، زیرا در دین پیامبر(ص) اکراهی وجود نـدارد، دیـن را بـاید بـا شـیوه پسـندیده و بـا حکمت و دانایی در جامعه اشاعت کرد، علاقمندی و ذوق اسلامی را در ذهنیت ها و دل ها و اندیشه بار آورد بقول شاعر:

درس معلم اربود زمزمهٔ محبتی　　　جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

اگر رعب و ترس دره و شلاق طالب نمی بود، بدون تردید گروه اندکـی بـه مسـجد مـیرفتند و ایـن موضوع نشان میدهد که مردم بیشتر از آنکه از ترس ایزد متعال سرسجود ونیاز بدرگاه او بسایند از تـرس دره و شلاق و مجازات و شکنجهٔ طالبان به سوی مسجد می شتافتند.

همینگونه محدود کردن زنها در خانه و گرفتن حق کار و وظیفه از آنها و شـدت وحـدت در بکـار گیری حجاب بدون آنکه از فلسفهٔ عمیق ستر اسلامی و مفهوم عفاف و خطر تبرج به خانواده ها فهمانیده شود، به جای سازندگی، ویرانگر است، هیچکسی نمی تواند انکار کند که در رژیـم هـای غیر اسـلامی گذشته سردمداران دولتی سعی فراوان ورزیدند که زنان را بی سترو فاقد عفاف بسـازند و همانگونـه کـه در سطور و مباحث گذشته دراین مورد اشارات لازم را بعمل آوردیم، زنها و دوشیزگان بایستی دز یـک برنامه وسیع و عظیم تربیتی و اخلاقی بسیج می شدند، وسایل ارتباط جمعی مخصوصا رادیو و تلویزیـون و جراید دراین راستا به کار گرفته می شدند تا خانمها به مفهوم واقعی عفاف پی می بردند، تربیهٔ اولاد را می دانستند، فلسفه ستر و حجاب اسلامی را درک میکردند، آنگاه خود بخود، هرکسی به مراعات کردن حجاب و پوشانیدن بدن علاقمند می شدند، شیوه ایکه طالبان دراین زمینه اتخاذ کرده اند، همانند آنست که کسی را بزندان بیندازند اگر روزی اندکی سهولت به اثر فشار های بین المللـی رونمـا گـردد، آنگـاه همه متوجه خواهند شد که بی حجابی به شکل بسیار زنندهٔ آن در جامعه شـیوع پیـدا کـرده اسـت، زیـرا کسی که از زندان آزاد شده باشد، هیچگاهی به سوی زندان بر نمیگردد. به این ترتیـب، مسـجد و مـنزل برای مردم نه بایستی زندان گردد، زیرا همه از زندان، تمایل به فرار دارند. از جانب دیگر، بلفشاری و ابرام در مورد ممانعت خانمها از داشتن وظایف و مشاغل در بیرون منزل، حساسیت های کشورهای کفـری را

برانگیخته است، زیرا یکی از ابزار تباهی آنها در جوامع اسلامی بی ستر ساختن زنها و اختلاط آنها با مردان است و امروز طالبان این حساسیت را به شدت دامن زده اند و کشور های جهان محدودیت هایی برآنها اعمال کرده اند، طالبان بایستی برنامهٔ حساب شده یی برای کاهش این حساسیت ها در پرتو دین خجستهٔ اسلام طرح مینمودند، زیرا اسلام با کار زنها که اخلاق و آداب اسلامی در آن مدنظر باشد از نگاه شرعی هیچگونه محدودیتی ایجاد نکرده است.

از جانب دیگر شیوه عملکرد طالبان در تطبیق رفورم های مذهبی بالای مردم بجای پدید آوردن اثر مثبت، نتیجهء منفی را بیشتر در شخصیت آنها رشد میدهد؛ بگونه مثال: استاد دانشگاهی را مدنظر بگیرید که با فرزندش برای خریداری ضروریات در بازار برآمده است، طالبی او را به جرم ریش تنک و یا به سرنکردن کلاه، در ملاء عام محکمه می کند و در مقابل دیدگان فرزندش به دره می بندد و یا او را برای سه روز راهی زندان مینماید تا تأدیب شود، این حادثه ممکن است مسیر زندگی او وخانواده اش را درگرگون کند، استاد دانشگاه که تحصیلات عالی در کشورهای دیگر داشته و مسلکی متخصص است و به زعم خودش، دارد به میهن و مردمش خدمت می کند، متوقع است به علمیت و تخصصش احترام داشته باشند؛ اما هنگامیکه این چنین خوار و زبون میگردد، گوش فرزندش را می فشارد که دیگر عقب دینی نرود که او را بی حرمت می سازد؛ او فکر میکند که مردم جهان به کرات دیگری لجام زده اند و نردبان علم و دانش را به آسمان ها کشیده اند، اما در میهن او هنوز تصور کمی و یا زیادی یک مشت مو، شخصیت انسانی را تاراج مینماید، او دین و مذهب را با ابعاد منفی آن در ذهنیت خویش نقش می کند و تصور مینماید که دین آدمی را به قهقرا می برد و نبایستی برای بدست آوردن آن تلاش کرد. و بدینترتیب بجای اشاعهٔ دین و مذهب، مقاومت و ستیز در مقابل دستورات اسلامی تبارز میکند.

اسلام دینی است که به جسم و بدن انسان، به زیبایی وزشتی اندام، اهمیت نه میدهد بلکه به تفکر و تعقل و به شگوفا گردیدن افکار و اندیشه ها و خرد و دانش آدمی توجه دارد، اسلام از مسلمین و پیشوایان دین مبین تقاضا می کند که بیندیشند، تفکر کنند، علم بیاموزند و مسیر تاریخ و روند زندگی کاینات را متغیر سازند، اینهمه شهر های آبادان، اینهمه فابریکه ها، کارخانه ها، تعمیرات عظیم و غول پیکر، بمب های اتمی، سلاحهای متنوع، انترنت، ستلایت، طیارات، کشتی های عظیم الجثه، طرحها، دیزاین های متنوع و محیرالعقول همگی حاصل تفکر و اندیشه های آدمی است، در حقیقت همهٔ این وسایل در درون مغز های انسانها وجود دارد، در حجره حجره و سلول سلول دماغ های انسانها خانه کرده است و آدمی با عنصر تفکر و تدبر آنها را برای بشریت بیرون میریزد.

زمانیکه مکاتب و مدارس، وسایل ارتباط جمعی، رادیو، تلویزیون و مطبوعات و نهادهای علمی و فنی بررخ جامعه ای مسدود باشد و یا بگونه یی عیار گردیده باشد که احساس صادق انسانها را اشباع

کاذب نماید، برخلاف دساتیر اسلام و دین الهی بوده، نوعی دین زدایی محسوب میشوند، چراغها و منابع نور از انسانها گرفته میشوند و انسانها در وادی تیرگی و جاهلیت سوق داده می شوند.

از همینجاست که کفار و دشمنان اسلام و استعمار بین المللی سعی فراوان میورزند تا از اسلام تصویر زشتی به جهانیان ارائه دهند، دساتیر والای فطری آنرا برضد علم و دانش و فرهنگ جلوه گر سازند و در ذهنیت ها مفکورهٔ بسیار مندرس، کهنه و متحجر و فاقد دینامیزم معرفی نمایند، تا همه ازین دین مبارك الهی گریزان شوند و نسل های آتیهٔ خویشرا از فراگیری آن نهی نمایند، علماء و پیشوایان دینی را بنظر تحقیر و تحجر بنگرند و در مقابل همهٔ فرامین الهی به پرخاش وادارند.

کفار جهانی به مسلمانان، **بنیادگراها، افراطیون، میانه رو ها** و امثال آن لقب داده اند، به عقیدهٔ آنها، **بنیاد گراها** رجعت پسند و عقب گرا و پس رونده هستند، وتصور می کنند که بنیاد گراها به اندازهٔ یکهزار و چهارصدسال قبل که پیامبر(ص) بنیاد اسلام را نهاد، عقب گرد دارند! کفار چنین فکر می کنند، اگر در آن زمان تلویزیون و رادیو، و موتر و دیگر وسایل و تکنالوژی نبود، بنیادگرای امروز به این وسایل به نظر تحقیر می نگرد و بآن باور ندارد! و با آن مخالفت دارد. آنها از بنیاد گراها چنین تصویر زشتی به بشریت ارائه می نمایند، در حقیقت بنیاد گرا دشمن علم و دانش و پیشرفت و تخصص پنداشته میشود و با این بهانه بر فرق اسلام می کوبند و میخواهند با دین خدا محاربه کنند.

از افراطیون اسلامی چنین حدیث می کنند که آنها تابع هیچ منطق و معیاری نیستند و به اندازه ی ذره یی از افکار و اندیشه های دگم و متحجر خویش عدول نمی نمایند و با کوچکترین بهانه یی طرف مقابل را به هلاکت میرسانند، و با قوه قهریه میخواهند افکار و اندیشه های خویشرا بردیگران تحمیل نمایند و در این کار افراط و زیاده روی مینمایند.

و میانه روها را نه بمعنی آنانیکه اعتدال را رعایت می کنند و دین خدا را دین وسط می دانند بلکه میانه روها در قاموس کفار جهانی به کسانی میگویند که هم حق را بپذیرند و هم باطل را، هم با خدا مکر کنند و هم با شیطان سازش داشته باشند و بهمین ترتیب نامها و القاب گوناگونی به مسلمانان میدهند در حالیکه به روایت تاریخ به این نتیجه می رسیم که سمبول های بنیادگرائی، شخصیت های متحجر و افراد میانه رو، برای اغفال ذهنیت های توده های مسلمان بوسیلهٔ خود استعمار ساخته میشوند تا بهانه ای بیابند برای در هم شکستن اسلام.

دین خدا، صراط مستقیم و جادهء نورانی ایست که هیچگونه کجی و انحرافی در آن وجود ندارد، از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد، مؤمن مکلف است دراین صراط مستقیم طی طریق کند، همانگونه که در جاده ای فراز ها و نشیب هایی وجود دارد، گاهگاهی مؤمن مکلف می شود فرازی را بپیماید و زمانی مکلف میشود نشیبی را ره ببرد، مشروط به اینکه در هیچ صورتی از جادهٔ مستقیم و نورانی خارج

نگردد، زمانی، حکمت ایجاب می کند که آدمی قاطعانه عمل کند، و گاهی اوقات از مدارا و گذشت استفاده میبرد.

بهر صورت دشمنان اسلام میخواهند بدینوسیله بهانه هایی برای مقابله با اسلام درست نموده و ضربات شان را بر پیکر مسلمانان وارد بیاورند و بسیاری مسلمانان نا آگاه. چنان تحت تأثیر تبلیغات استعمار میروند که ناخود آگاه تیشه بر ریشهٔ خود میزنند.

لشکر کشی های طالبان به شمال کابل:

طالبان بعد از استقرار شان بکابل، نیروهای احمدشاه مسعود را که به پروان عقب نشینی نموده بودند تحت تعقیب قرار دادند، استاد ربانی اعلام کرد که دولت او از کابل به سمت شمال تغییر مکان داده است و بدینوسیله بمردم افغانستان و جهان حالی کرد که دولت او به سقوط مواجه نشده است. ایران، روسیه و کشورهای آسیای میانه و ترکیه که از ورود طالبان بکابل خشمگین بودند، اعلام داشتند که همانند سابق دولت استادربانی را به رسمیت می شناسند، طالبان بیدرنگ از سوی پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحدهٔ عربی به رسمیت شناخته شدند، اما چندی بعد، عربستان سعودی سفیر طالبان را اخراج و اعلام داشت که آنها را به رسمیت نمی شناسد، طالبان شورایی را به ریاست (ملاربانی) برای ادارهٔ کابل مامور ساختند.

طالبان به سوی چاریکار لشکر کشیدند، احمدشاه مسعود، مقاومتی نکرد و داخل درهٔ پنجشیر شد هدف مسعود آن بود که طالبان را به سوی صفحات شمال بمقابل عبدالرشید دوستم بکشاند، اما طالبان خواستند بدرهٔ پنجشیر حمله نمایند، جنگ مهیبی در دهانهٔ پنجشیر. آغاز گردید و طالبان شکست فجیعی را متقبل گردیدند و در یک مانور بزرگ احمدشاه مسعود، چاریکار را با میدان هوایی بگرام آزاد کرد و صدها طالب به هلاکت رسیدند و نیروهای احمدشاه مسعود، طالبان را تا تپه های خیرخانه عقب راندند و در آنجا توقف کردند. در حملهٔ بعدی باز هم طالبان تا گلبهار مؤفق به پیشروی شدند و نیروهای احمدشاه مسعود بگونهٔ تاکتیکی عقب نشینی کردند و طالبان به سوی شاهراه سالنگ مارش کردند و از دوستم خواستند که به آنها تسلیم شوند و بدون قید و شرط سلاحهای شانرا مسترد نمایند، ملیشه ها دهانه تونل سالنگ را منفجر کردند تا پیشروی طالبان را مانع شوند، احمدشاه مسعود حملاتش را از گلبهار شروع کرد و نیروی طالبان را با ویران کردن پلی در نزدیک جبل السراج بدو بخش تقسیم کرد اما طالبان خود شان را به پلخمری رسانیده آنرا متصرف شدند و مورد حملات شدید نیروهای منصور نادری، جمعیت اسلامی و حزب وحدت قرار گرفتند و بدرهٔ کیان محاصره ماندند، طالبان هرچه خواستند خود شان را با نیروهای محاصره شدهٔ شان در پلخمری برسانند، موفق نگردیدند، در حقیقت نیروهای طالبان به سه بخش تقسیم شده بودند، یک بخش آن تحت فرماندهی ملا متقی وزیراطلاعات و

کلتور طالبان در پلخمری به محاصره در آمد، یک بخش وسیع دیگر آن در میان شاهراه سالنگ سر گردان باقی مانده بودند و بخش سومی از شهر چاریکار به حملات خود برنیروهای احمدشاه مسعود ادامه میدادند، تا اگر بتوانند او را که حایل میان نیروهایشان گردیده از سر راه خویش دور نمایند، مگر به این کار مؤفق نشدند و قوای دولتی، نیروهای محاصره در سالنگ را به شدت تا رومار کردند و صد ها نفر طالب دراین جنگ به هلاکت رسیدند، نیروهای محاصره مانده در پلخمری با پیوستن بشیر بغلانی بدستور حکمتیار خودشان را به بغلان رسانیدند و صد ها نفر کشته و زخمی و اسیر بجا گذاشتند.

حکومت استادربانی در شمال افغانستان:

استادربانی در شهر تالقان حکومتش را بر پا کرده و کابینه اش را دایر نموده بود سفارت هایش در تمام دنیا فعال بودند و روان فرهادی نماینده گی دولت او را در سازمان ملل بعهده داشت، چندی بعد عارف خان والی قندز، بدولت خیانت نموده طالبان را به آن شهر راه داد و اختیار آن ولایت رابه طالبان سپرد، طالبان در اینجا نفس براحت کشیدند و از طریق فضا توانستند باکابل وصل شوند.

طالبان که مصمم بودند از طریق شاهراه سالنگ خودشان را به صفحات شمال مخصوصا به مزار شریف برسانند، بادادن هزاران نفر کشته و اسیر و پرداخت قیمت بزرگ توانستند یکمقدار نیروهای شانرا به ولایت کندز برسانند و تقریبا از فتح ولایات شمال مایوس گردیدند، زیرا به این نتیجه رسیده بودند که از طریق شاهراه سالنگ عبور کردن ولایات شمال خیلی دشوار و حتی ناممکن است، پس مجبور شدند از طریق ولایت بادغیس پیشروی نمایند، جنگ های مدهشی را با نیروهای دوستم آغاز کردند مگر نتوانستند به مؤفقیتی دست یازند، بالاخره در ۲۱ می ۱۹۹۷ به اثر تبانی جنرال ملک که به خونخواهی رسول پهلوان با دوستم در تضاد قرار گرفته بود، مؤفق شدند ولایات جوزجان، فاریاب، سرپل و مزارشریف را بدون خونریزی اشغال نمایند و اسماعیل خان را با یکهزار نفر به اسارت بگیرند وقوای سهمگین را از طریق زمین و هوا داخل صفحات شمال نمایند، مگر یک هفته بعد از اشغال مزار شریف در ۲۸ می ۱۹۹۷ قیام سرتاسری در صفحات شمال علیه طالبان به ظهور رسید و به تعداد ده هزار نفر از نیروهای طالبان از سوی مردم در ولایات متذکره به هلاکت رسیدند و طالبان مجبور به عقب نشینی در بادغیس گردیدند، جنرال دوستم به ترکیه فرار نموده بود و اینک جنرال ملک اختیار ولایات شمال را بدست داشت، در ۲جون ۱۹۹۷ جنرال ملک، کریم خلیلی و نیروهای دولتی **(جبهۀ متحد اسلامی برای نجات افغانستان)** را ایجاد کردند و علیه گروه طالبان هم پیمان شدند، استاد ربانی دولت خود را به مزار شریف انتقال داد و مزار شریف را **پایتخت دوم** افغانستان مسمی نمود، در ۱۳ جون ۱۹۹۷، جبهه متحد، **(عبدالرحیم غفور زی)** معین وزارت خارجه را با اکثریت آرا به حیث صدراعظم تعیین نموده، مسوول ساختن کابینه کرد، اما در فاصلۀ نزدیکی به اثر توطئه دشمنان طیارۀ حامل او در بامیان سقوط و با

همراهانش به شهادت رسید در ۱۲سپتامبر ۱۹۹۷ طالبان که در کندز بوسیلهٔ اکمال هوایی نیرو گرفته بودند و با قوای محلی و پشتونهای ولایات کندز و بغلان از طریق تاشقرغان به سوی مزار شریف مارش کردند و خود شانرا تا قریهٔ قزل آباد مزار شریف رسانیدند و ۷۰ نفر زن و طفل و جوان قوم هزاره را بیرحمانه از دم تیغ کشیدند و همهٔ آنها را قتل عام و نفله کردند قوای متحد توانست جلو آنها را بگیرد و نگذارد که جلو بیایند و مزار شریف را متصرف شوند طالبان هزاران نفر را از طریق هوا به کمک قوای شان می رسانیدند و جنگ مهیب و تباه کن همچنان ادامه داشت، طیارات جنگندهٔ طالبان روز چندین مرتبه شهر زیبای مزار شریف را تحت بمباردمان میگرفتند و صدها نفر را به شهادت می رسانیدند بالاخره نیروهای طالبان شهرک حیرتان را که در جوار مرز ازبکستان قرار دارد به کنترول خود در آوردند، در ۲۰ جون۱۹۹۷، جنرال دوستم از ترکیه بوسیله طیاره به مزار شریف وارد شد و به شبرغان رفت و پنجهزار ملیشه را منظم کرد و با کمک احزاب دیگر (جبههٔ متحد) نیروهای طالبان را از شهرک حیرتان و ولسوالی تاشقرغان به عقب راند و طالبان باردیگر به بغلان و کندز گریختند و راه مزار-پلخمری بروی مردم گشوده شد. بالاخره جلسه یی در پلخمری ترتیب گردید و استاد ربانی ادارهٔ جوزجان را بدوستم و ادارهٔ ولایت سرپل را به پهلوان غفار و ادارهٔ ولایت فاریاب را به جنرال ملک سپرد و مؤقتا این غایله فرونشست و ادارهٔ شهر مزار شریف بعهدهٔ متحدین دولت گذاشته شد که عبارت بودند از:

۱- استاد عطاء محمد رئیس زون شمال جمعیت اسلامی افغانستان از جبهات ذبیح الله شهید.

۲- حاجی محمدمحقق معاون و نماینده حزب وحدت اسلامی.

۳- جمعه خان همدرد مسوول دفاتر حزب اسلامی حکمتیار در صفحات شمال.

٤- سید حسین انوری مسوول حرکت اسلامی شیخ محمدآصف محسنی.

٥- محمداکبری نمایندهٔ سیاسی حزب وحدت.

٦- شیرمحمد عرب نمایندهٔ جنرال عبدالرشید دوستم.

مگر عدم تطابق فکری و ایدیالوژی مشترک باعث اصطکاک های خونین گردید، دوستم شیر عرب را برضد استادعطاء محمد استعمال میکرد، حاجی محمد محقق که در بغاوت و قیام مردمی علیه طالبان پر آوازه گردیده بود، جنرال ملک را به نظر خوب نمی نگریست و به همین جهت در برگرداندن دوبارهٔ دوستم از ترکیه سعی فراوان ورزید، دوستم تلاش میکرد تا با بروز تشنج و ایجاد انرشی در میان گروهها و تنظیم ها آنها را تضعیف نموده و سیطرهٔ گذشته اش را دوباره بر شهر مزار شریف قایم بسازد، به همین جهت افراد او در حیرتان بر افراد حزب وحدت حاجی محقق شبیخون زدند و آنها را به اسارت برده از دم تیغ کشیدند و شهرک حیرتان را تصرف نمودند، این موضوع سبب گردید که نیروهای حزب وحدت در شهر مزار شریف برنیروهای شیرعرب حمله آور شوند، جنگ مهیبی در داخل شهر بروز کرد

و ۲۴ ساعت دوام نمود، بالآخره شیرعرب مجبور شد، مزار شریف را ترک نماید و روابط حزب وحدت با ملیشه های دوستم به شدت تیره و تار گردد، دوستم برخلاف موازین قرار داد پلخمری غفار، پهلوان را دستگیر و زندانی ساخت و نیروهای جنرال ملک را در فاریاب شکست داد و آن دو ولایت را به تصرف خود در آورد.

استاد ربانی کابینهٔ جدیدی را در شهر مزارشریف که بوسیلهٔ مرحوم غفورزی ساخته شده بود انکشاف داد، حاجی محقق به حیث وزیر داخله و جنرال ملک به حیث وزیر خارجه تعیین گردیدند و وزارتهای دیگر نیز افتتاح شدند، مگر بدگمانی، عدم اطمینان و نبودن اندیشه و آراء مشترک ملغمه یی درست کرده بود که سخت تکان دهنده بود، در اطراف استاد ربانی اکثریت کار مندان ادارهٔ امور افراد سازایی، پرچمی و دوستمی و شخصیت هایی که از نگاه سیاسی مجروح بودندو به شدت رشد می کردند قرار داشت، قنسولگری ایران، مرکز فرهنگی افغان ترکیه و بعضی کارمندان امریکایی و غربی که در NGO ها فعالیت میکردند، شبکه های بزرگ استخباراتی را تشکیل داده بودند و علنا در استخدام افراد و گروهها و ایجاد تشنج و بروز اختلافات فعالیت مینمودند، حزب وحدت، شاخهء حاجی محقق که در صفحات شمال وجود داشتند کاملا تحت قیمومیت ایران قرار گرفته بودند؛ و فعالین مرکز فرهنگی افغان ترکیه، ملیشه ها و کمونیست ها را حمایت مینمودند.

دشمنان میهن ازین جو نامساعد استفاده کرده و با خریداری افراد دست اندر کار، فعالیت های سیاسی شانرا تشدید مینمودند، گلبدین حکمتیار نیز از ایران به شهر مزارشریف نزول کرد، بعد از ورود او مظاهرهٔ بزرگی ظاهرا برضد جنگ و خونریزی و خارج شدن قطعات مسلح از داخل شهر اما با طنا برضد جمعیت اسلامی و دولت استادربانی در شهر مزار شریف سازمان داده شد، مظاهرات اولا با اقدام صلح آمیز آغاز گردید اما بعد از آنکه شعله یی ها و کمونیست ها در آن رخنه کردند، قهر آمیز شد و شعار های تند برضد مجاهدین بخصوص جمعیت اسلامی برزبانها جاری گردید و گروه تظاهر کنندگان در مقابل دفتر استاد عطاء محمد رئیس سیاسی زون شمال تحصن کردند و با پرتاب سنگ و سردادن شعار های تند خواستند بر دفتر جمعیت اسلامی حمله آور شوند، دراین حادثه سه نفر به هلاکت رسیدند و شهر در بحبوحهٔ انرشی و بی امنی فرور رفت.

فعالیت های سیاسی برای پلانهای تعبیه شده:

در سال ۱۹۹۸ نوازشریف صدراعظم پاکستان در ولایت بدخشان بااستاد ربانی ملاقاتی انجام داد و از استاد تقاضا کرد که به پاکستان بیاید، نواز شریف بدینوسیله میخواست برنامه ایکه در آینده روی دست داشت، با اغفال کردن استاد به منصهٔ شهود در آورد و همینگونه در ۱۷ اپریل ۱۹۹۸، امریکا سفیر خویش (ریچاردسن) را به شبرغان و کابل فرستاد تا اگر بتواند زمینه همنوایی دوستم را با گروه طالبان فراهم سازد، زیرا امریکا از فعالیت قنسولگری ایران در مزار شریف به وحشت افتیده بود، بهمین جهت

در ۱۲جولایی ۱۹۹۸ شهر های میمنه و شبرغان بوسیلهٔ طالبان اشغال گردیدند و در ۱۸ اگست ۱۹۹۸ شهر مزارشریف بدست طالبان افتید و طالبان بلادرنگ برقنسولگری ایران حمله آور شدند و یازده نفر دیپلوماتهای ایران را اعدام کردند و صدها نفر افراد ملیت هزاره را شناسایی و به هلاکت رسانیدند.

امریکا بخاطریکه ظاهرا نشان بدهد از طالبان حمایت نمی کندو از سوی دیگر چنان بفهماند که طالبان گروه وابسته به امریکا نمی باشند، به بهانه فعالیت های اسامه بن لادن ناراضی سعودی در انفجار سفارتش در تانزاینا در ۲۰ اگست ۱۹۹۸ حملات موشکی به افغانستان انجام داد و در ۲۸ اگست ۱۹۹۸، شورای سازمان ملل متحد در قطعنامه ۱۱۹۳ خود طالبان را بخاطر سرکوبی اقلیت های مذهبی و نژادی و سران مذهبی آنها محکوم کرد، و آنها را مسوول گسترش جنگ و خونریزی دانست، سازمان ملل متحد بدینوسیله میخواست به جهانیان حالی کند که هرگز با گروه طالبان علاقمندی ندارد و همینگونه در ۳۱ اگست ۱۹۹۸ شورای امنیت سازمان ملل قطع نامهٔ دیگری بخاطر قطع مداخلات خارجی و ارسال اسلحه بطرفهای متخاصم صادر نمود، مگر طالبان در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸ بامیان را اشغال کردند و خانه ها را به آتش کشیدند و هزاران نفر از ملیت هزاره را قتل عام نمودند.

آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی ایران که از قتل دپلوماتهایش در شهر مزارشریف و قتل عام ملیت هزاره در ولایت بامیان به خشم آمده بود در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۸، طالبان را«**قوم وحشـــی**» خطاب کرد و برای ارعاب آنها ۷۰ هزار نیرویش را در سرحدات افغانستان متمرکز ساخت و به مانور های نظامی پرداخت.

حکومت انگلیس بخاطریکه ایران را بخود متمایل بسازد، از زبان یک نطاق وزارت خارجه اش در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۸، طالبان را یک **سازمان تروریستی** قلمداد کرد.

بی نظیربوتو که بخاطر پیاده کردن(نظم نوین جهانی) امریکا برسراقتدار آمده بود و در ایجاد گروه طالبان نقش اساسی بعهده داشت، بعد از اینکه خشم امریکا را متوجه خویش دید و از کرسی نخست وزیری پاکستان بپائین کشیده شد، در ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۸ افشاء کرد که امریکا در سال ۱۹۹٤ به او در ساختن گروه طالبان همکاری نموده و مبلغ(۳۰۰۰)**ملیون دالر** را برای ایجاد چنین گروهی به مصرف رسانیده است، تا به منابع نفتی آسیای میانه دست یابد.

امریکا بخاطر آنکه خودش را در قضیهٔ افغانستان دلسوز و حامی جا بزند اجلاس(۲+۶) را در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۸ در نیویارک دایر نمود که در آن برعلاوه شش کشور همسایهٔ افغانستان کشور های روس و امریکا نیز اشتراک ورزیده بودند.

در ۳۱ اکتوبر ۱۹۹۸ روزنامهٔ پرتیراژ مسلم در پاکستان، طالبان را(**پدیدهٔ زودگذر**) خواند و علاوه کرد که بزودترین فرصت آنها صحنه را برای تکنوکراتها خالی خواهند کرد و امریکا برافغانستان تسلطش را قایم خواهد نمود.

در ۲۵ جنوری۱۹۹۹ احمدشاه مسعود یگانه حریف قدرتمند طالبان **(شورای نظامی)** را ایجاد نمود که در آن چهار حزب جهادی جمعیت اسلامی، حرکت اسلامی، وحدت اسلامی و حزب اسلامی شامل بودند، احمد شاه مسعود بدینوسیله می خواست، گروههای جهادی را علیه طالبان بسیج نماید.

ایران که از اصطکاک و تصادم با گروه طالبان بهراس افتیده بود که مبادا در چنگال امریکا و جهان غرب همچون جنگ ایران و عراق در گیر بماند، بزودترین فرصت قتل کارمندان سیاسی اش را در مزارشریف و قتل عام شیعیان هزاره را در بامیان و قریه قزل آباد بوسیلهٔ طالبان بفراموشی سپرد و در۲ فبروری ۱۹۹۹ با طالبان داخل مذاکرات مستقیم شد. مگر حضرت صبغت الله مجددی در اول اگست۱۹۹۹ از طریق رادیوی بی بی سی از کشور ناروی اعلام داشت که در جنگ شمال کابل پنجهزار عسکر پاکستانی و نهصد نفر تبعهٔ عرب در صفوف طالبان علیه دولت استادربانی می جنگند و مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت العلمای پاکستان جنگ علیه مجاهدین بوسیلهٔ طالبان را در ۱٤ اگست ۱۹۹۹ **جهاد** اعلام نموده و در همین تاریخ حضرت صبغت الله مجددی را از پاکستان تبعید کردند.

امریکا چه اهدافی دارد؟

۱. استضعاف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی:

همانگونه که قبلا اشاره گردید، بعد از فروپاشی روسیهٔ شوروی، رئیس جمهور امریکا جورج بوش دکتورین**(نظم نوین جهانی the new world order)** را اعلام و بنیاد گرایی اسلامی را در جهان خطر بزرگ و تهدید عظیم برای بشریت اعلام کرد و بلافاصله کشور عراق را که به وسیله جنایات حزب بعث و خود خواهی های صدام حسین در مقابل امریکا و جهان غرب به چلنج در آمده بود، در هم کوبید و تأسیسات اتمی آنرا نابود کرد و تا کنون که ده سال یا بیشتر از سرکوبی عراق میگذرد، این کشور رادر محاصرهٔ شدید اقتصادی در هم شکسته اند، روابط او را با کشورهای دیگر محدود کرده، سلاحهای شیمیایی آنرا محو نموده اند و امتیاز فروش نفت او را در اختیار خویش گرفته اند و از همه مهمتر اینکه امریکا و جهان غرب کشور کویت و بعد از آن عربستان سعودی و امارات متحده و قطر را بیشتر از پیش در حلقهٔ بردگی و غلامی خویش کشیده اند و کنترول چشمه های نفت آنها را در اختیار خویش در آورده اند.

متخصصین امور نفتی در جهان عقیده دارند که چشمه های نفت جهانی ممکن است تا پنجاه سال دیگر بهمین پیمانه ایکه امروز نفت استخراج میشود، ضرورت بشریت را تأمین کند و بعد از آن چشمه های نفت در تمام جهان خشک و نابود میگردند، اما جریان نفت کشورهای کویت و عربستان سعودی اضافه تر از صد سال دیگر دوام خواهند کرد، به این ترتیب آنها حدس میزنند که بعد از پنجاه سال

تمامی تکنالوژی امریکا و جهان غرب و دیگر کشورهای جهان، دست نگر **عربستان سعودی و کشور کویت** خواهند شد، بهمین جهت امریکا و جهان غرب سرنوشت این دو کشور را در حیطهٔ قدرت خویش در آورده اند.

از جانب دیگر **کشور الجزایر** را که قوی ترین کشور عربی در قارهٔ افریقا محسوب میشد و صلاحیت ساختن بمب اتمی را نیز دارا بود، در مقابل انظار جهانیان بدون هیچ مجوز قانونی، بیرحمانه در هم شکستند، به هزاران هزار مسلمانان ساکن در این کشور را به قتل های فجیع و وجدان سوز نابود کردند و قریه بقریه و شهرشهر آنرا که به مسلمانان در انتخابات رای داده بودند به آتش کشیدند، رهبران اسلامی آنرا به جوخه های اعدام بردند و ارتش لائیک و وابستهٔ اجانب را بر آن مسلط ساختند و آوای این ملت قهرمان را در گلوها خفه کردند. بدینترتیب عراق و الجزایر دو کشور قدرتمند نظامی جهان اسلام را چنان نابود نمودند که تاصدها سال دیگر بپا ایستاده شده نمی توانند.

وهمینگونه در بی ثبات ساختن **کشور اسلامی ایران** که پرخاشگر بزرگ علیه صهیونیزم و استعمار امریکا و جهان غرب محسوب میگردید، سعی فراوان ورزیدند، که امروز به وضوح مشاهده میگردد ایران پایگاه انفعالی در مقابل امریکا و حواریون آن اتخاذ کرده است و دیگر از آنهمه جوش و خروش و ایجاد غوغا در جهان اثری باقی نمانده است، ایران امروز حتی از گروه طالبان افغانستان میترسد و تلاش میورزد پالیسی هایی اتخاذ کند که حساسیت جهان را برنه انگیزد سفارتکاران او در مزارشریف کشته شدند و دپلوماتهای او را در شهر های پاکستان ترور کردند، رهبر مذهبی ایران آیت الله خامنه ای، رئیس جمهور سابق ایران هاشمی رفسنجانی و آقای ولایتی وزیر خارجه اسبق ایران را به جرم ترور رهبران کردی در آلمان بگونهٔ غیابی به محاکمه کشیدند و این کشور را مجبور ساختند که صدایش را در گلویش خفه نماید رهبران ایران، امروز سعی میورزند که اگر بتوانند خودو کشور شانرا محافظه کنند و تا حد وسع و توان از بروز اصطکاک با امریکا و جهان غرب و دیگر کشورهای جهان جلوگیری نمایند.

امریکا و جهان غرب بخاطریکه کشورهای خلیج و دنیای عرب را در بیم و هراس و وابستگی دایمی نگهداری نمایند، **شرارت های اسرائیل** را بیشتر از پیش تشدید کرده اند و موضوع بیت المقدس را که قبلهٔ اول مسلمانان محسوب میگردد، با ابرام اسرائیل متنازعه ساخته اند. یأسر عرفات رئیس فلسطین اشغالی تلاش به خرج داد تا بیت المقدس را که مرکز فلسطین است از تسلط اسرائیل آزاد کند، اما صهیونیزم و دولت غاصب اسرائیل جدا سعی ورزیده است تابیت المقدس را در اختیار خود داشته باشد و برنامهٔ شهرک سازی و اسکان وسیع یهودیان را در آنجا بسرعت جلو میبرد. عرفات تهدید کرده بود که اگر اسرائیل بیت المقدس را به فلسطینی ها مسترد نه نماید، در دسامبر سال ۲۰۰۰، فلسطین را کشور مستقل در جهان اعلام نماید و برای این مقصد، در اوایل اگست ۲۰۰۰ از کشور های مصر، سوریه،

ایران، پاکستان، چین، اندونیزیا، هند و دیگر کشورهای جهان بازدید بعمل آورد تا از داعیهٔ فلسطینی ها حمایت بعمل بیاورند مگر این هوشدار، اسرائیل و حواریون او را بران داشت که حوداث و وقایع تلخی پدید بیاورند و تا به امروز اوضاع را بحرانی بسازند.

درحقیقت امریکا و جهان غرب میخواهند اسرائیل بگونهٔ مستدام، شمشیر برهنه یی باشد برسر کشورهای عربی، تا هر کدام با اندکی قدنمایی بوسیلهء این شمشیر تادیب گردند.

مسلط ساختن ارتش لائیک و غیر قانونی ساختن حکومت اسلامی در **ترکیه**، از توطئه ها و دسایس دیگر امریکا و جهان غرب محسوب میگردد تا بدینوسیله ملت بزرگ ترکیه را از محور وحدت اسلامی بدور داشته باشند و مسلمانان آن دیار را که روز گاری مایهٔ افتخار و مباهات جهان اسلام بودند در انزوای عمیق سیاسی و اجتماعی محکوم نمایند.

امریکا و حواریون غربی آن سعی فراوان ورزیدند تا **حکومت اسلامی سودان** را در تجرید و محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار بدهند و باغیان و شورشیان آنرا که اکثرا نصاری و برضد اسلام هستند در مقابل حکومت سودان به مقابله و پرخاش وادار نمایند و کشورهای رقیب همسایه آنرا کمک های تمام عیار کنند، و بدینطریق مسلمانان سودان را زمین گیر و ناتوان نموده غیر موثر ساختند.

از جهت دیگر کشور نیرومند و اسلامی **اندونیزیا** را در جنگهای داخلی و رقابت های منطقه در یک انرشی بزرگ داخل نموده اند، با آنکه اندونیز یا، تیمور شرقی را حق خود مختاری و آزادی کامل سیاسی اعطاء کرده است، مگر تشنجات عمیق در این منطقه دمار از روزگار مسلمانان در آورده است، امریکا و جهان غرب به شدت سعی میورزند تا کشور مترقی و در حال رشد اندونیزیا را به مرور سال ها کاملا بی ثبات و ناتوان نموده بحد کافی تضعیف نمایند تا به بخش های مختلفی تجزیه گردیده هر قوم و گروهی با تعصبات مخصوص خویش این کشور را تاراج نمایند و در فرجام مسلمانها زمین گیر و در بی ثباتی سیاسی و اجتماعی بمرگ محکوم گردند.

ظهور انرشی ها و بی ثباتی های اجتماعی و سیاسی در کشو **فلیپین** که بیشترین نفوس آنجا را مسلمانان تشکیل میدهند و گروگان گیری و قتل کارمندان سازمان ملل و نشان دادن چهره خشن نهضت اسلامی (بوسیاف) و هکذا جنگ مدهش و خانمان بر انداز **چیچنیا**، **کوسوا** و دیگر کشورهای **افریقایی و آسیایی** و تشنجات منطقوی، نژادی و لسانی در میان مسلمانان تمامی کشورهای اسلامی در جهان تماما برنامهٔ تضعیف کردن مسلمانان، و مبارزهٔ به اصطلاح علیه بنیاد گرایی اسلامی محسوب می گردد که از سوی امریکا و جهان غرب و کفار بین المللی حادث شده است.

همانگونه که در سطور گذشته واضح گردید، امریکا و جهان غرب تقریبا بطور کامل موفق گردیدند که مجاهدین افغانستان را با ایجاد نفاق و جلو انداختن جواسیس و مهره های از قبل تعیین شده و با تبانی کفار جهانی و استعمار بین المللی از سرزمین افغانستان جاروب و تصفیه نمایند، عظمت جهاد و

مبارزهٔ اسلامی را در ذهنیت ها زیر سوال بکشند و افراد و عناصر متزلزل و سست عقیده را حتی برضد دین مبین اسلام قرار دهند و نسل های آینده را در یک جو نامطلوب و در یک خلای عمیق عقیدتی و ایمانی و علمی به سقوط بکشند و بزرگترین حربهٔ نجاث دهنده مسلمانان یعنی **جهاد** را از آنها بگیرند، در حقیقت امریکا و حواریون استعماری آن خواستند تا بدینوسیله **دین زدایی** نمایند و به انواع نیرنگ وحیل گوناگون محبت و جذبه و عقیده دینی را در دلهای مردم کاهش بدهند و عملا به آنها تداعی و القاء کنند که دین نمی تواند برای انسانها مدینهٔ فاضله و یک جامعهٔ ایدال و انسانی بسازد، آنها بوسیلهء عمال و جواسیس منافق خویش اسلام را خواستند تحریف کنند و چهره های پلید خویشرا در انظار مردم افغانستان حقیقی و حق بجانب جلوه گر نمایند.

با تذکر حقایق فوق به این نتیجه می رسیم که امریکا و جهان غرب و کفار جهانی، بعد از فروپاشی شوروی اولا برنامهٔ به استضعاف کشیدن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ملت ها و کشور های اسلامی را که در گذشته نیز بآن مبادرت میکردند، تسریع نمودند و چون هیچ حریف قدرتمندی که جلو آنها را بگیرد در مقابل خویش نمی دیدند، لبهٔ تیز تیغ تهاجم شانرا برحلقوم کشور های اسلامی گذاشتند و آنها را سخت در هم کوبیدند که تا قرنهای متمادی نتوانند برپاهای خویش ایستاده شوند و از نگاه اجتماعی در تفرقه و پراگندگی و نفاق بیشتر غوطه ور باشند و محراق توجهٔ آنها در رقابت های غیر سالم متمرکز باشد.

با ورود طالبان در صحنهٔ سیاسی ونظامی و اجتماعی افغانستان، امریکا و استعمار جهانی خواستند با توطئه ها و دسایس گوناگون از یکطرف افغانستان را به نابودی بکشانند و از سوی دیگر ایدیالوژی اسلام را در ذهنیت ها بوسیله **تیکه داران قلابی** آن به سختی بکوبند، و از جهت دیگر کشورهای صدمه پذیر آسیای میانه را دچار انرشی و آشوب بسازند و در فرجام بخش دوم برنامهٔ شانرا که استضعاف فکری جهان اسلام بود بوسیلهٔ طالبان به منصه شهود برسانند.

۲- استضعاف فکری به وسیله هیرویین:

بعد از تجاوز شوروی به افغانستان، کشور از مدار صلح و امنیت خارج گردید و در جو و فضای نامساعد جنگ و تباهی سوق داده شد، در سال ۱۹۸۲ روزنامه های پاکستان بخصوص روزنامهٔ پرتیراژ جنگ چاپ لاهور نوشت که زرع خشخاش در مناطق آزاد شده ودور دست افغانستان به سرعت در حال انکشاف است و زمین های زیادی در مناطق هلمند، قندهار، زابل و نیمروز به کشت خشخاش تخصیص داده شده اند و از قول سازمان ملل متحد گزارش داد که سالانه به **مقدار ۳تن هیروئین** جهان از افغانستان بدست می آید که بوسیلهٔ شبکهٔ مافیا در اقصا نقاط جهان پراگنده میگردد، و قیمت **یک گرام هیروئین** خالص را در کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی، معادل به **یک گرام طلای** ناب

دانست و روز نامه ادعا کرد که سالانه به اندازه سه تن طلا که مبالغ سرسام آوری را تشکیل میدهد بدست شبکه های مافیا می افتد.

قرار تحقیقات سازمان ملل متحد، افغانستان یگانه کشوریست که بهترین سرزمین زرع خشخاش در دنیا شناخته شده است و بعد از تجاوز شوروی گراف تولید، بسته بندی و ترافیک و قاچاق این ماده ضد حیاتی به شدت رو به افزایش رفته و قوس وحشتناک صعودی را نشان داده است، اما در زمان تسلط طالبان تولید هیرویین از افغانستان به بالاترین سطح خویش در جهان رسید که باعث وحشت جامعهٔ بشری گردید.

سازمان ملل متحد در سال۱۹۹۸ اعلام کرد که سالانه به مقدار **۳۵۰۰ تن هیروئین** از افغانستان حاصل و در اختیار باند های مافیا قرار داده میشوند و پرابلم عمده یی برای دولت ها در مبارزه با قاچاق و توزیع این مادهٔ مخدره پدید آورده اند.

طالبان علنا، زمین های بزرگی را در ولایات هلمند، قندهار، غزنی، نیمروز، زابل، جلال آباد، فراه و بادغیس و امثال آن بعد از پیروزی شان بر آن جاها، بیدرنگ تحت کمپاین زرع افیون گرفتند و ۹۰ درصد زمینهای این ولایات را به کاشت خشخاش مختص نمودند، و ماشین آلات و فابریکه ها و کارخانه های متعددی را در ولایاتی که خشخاش بدست می آید از خارج وارد و به نصب آن اقدام کردند تا به این ترتیب سهولت و آسانی در تولید و پراسس و بسته بندی و نوعیت و کیفیت آن پدید بیاورند، به زودترین فرصت، تقریبا تمامی زارعین ولایات متذکره به کشت خشخاش مبادرت ورزیدند و یک رقابت بزرگ در تولید مواد مخدره در میان زارعین پدید آمد و به یکبارگی ظرفیت تولید این مادهٔ خطرناک افزایش وحشتناکی را رو نما ساخت:

درحقیقت امریکا و حواریون جنایت کار آنها پلان وحشتناکی را برای در هم شکستن تمامی مسلمانان جهان به ویژه مسلمانان افغانستان روی دست گرفته بودند، آنها می خواستند کشورهای اسلامی را از یکطرف **بوسیلهٔ اسرائیل** و از سوی دیگر **بوسیلهٔ افغانستان** در یک محاصره شدید قرار بدهند، بوسیله اسرائیل آنها را در یک جنگ فرسایشی و سیاسی چنان به مضیقه بکشانند که موجودیت اسرائیل برای آنها یک عامل فشار و حرکت آنها بسوی امریکا و جهان غرب باشد، و مجبور شوند سیادت و آقایی امریکا را بدون کراهیت و از روی تمایل و رغبت درونی قبول نمایند و این موضوع برای آنها محقق شود که بدون از کنار آمدن با امریکا، دیگر هیچ راه حلی سراغ شده نمی تواند و بدینترتیب شناسایی اسرائیل و حقانیت اسرائیل برای آنها یک امر موجه جلوه نماید، بهمین مناسبت شمشیر تجاوز و بالا دستی اسرائیل بگونهٔ متداوم برسر همهٔ کشور های عربی در نوسان قرار دارد تا زهر چشمی باشد برای همهٔ کشورهای عربی.

از سوی دیگر، امریکا با آنکه بیانیه های متعددی در محکوم کردن تولید و ترافیک مواد مخدره در جهان بلند کرده است و بسیاری قرار دادها و مساعدتهای اقتصادی اش را باکشور هائیکه در تولید مواد مخدره در لیست سیاه قرار گرفته اند ظاهرا به حالت تعلیق قرار داده است و شرایط دشواری جلو پای آنها گذاشته است، مگر به صورت جدی و همه جانبه، در افغانستان، سعی می کند تا تولیدات مواد مخدر، به حد نهایی خویش افزایش بیابد و تمامی شرایط تولید و حتی پروسس و بسته بندی و پکینک آنرا خودش بعهده گرفته است، زیرا می خواهد، با این وسیله مهلک در سال های نه چندان دور، ثروتهای مادی و معنوی کشور های اسلامی را به نابودی بکشاند،

امریکا کاملا میداند که مواد مخدر از کدامین راهها و بوسیلهٔ چه اشخاصی به تمامی جهان پراگنده می شوند؛ او ترافیک و ترانسپورت و تمامی اعضای بین المللی مافیا را به طور واضح می بیند و می شناسد، و بهمین جهت با سرمایه گذاری اندکی، راه ورود این مادهٔ ضد حیاتی را بسوی جهان غرب و امریکا می تواند سد بسازد، زیرا همهٔ وسایل و تکنالوژی مدرن را برای کنترول و تحت مراقبت قرار دادن این مادهٔ ضد حیاتی در اختیار دارد، اگر به اندازهٔ ۵ در صد و یا اندکی بیشتر و یا کمتر نتواند جلو ورود این کالا را به سوی جهان غرب و امریکا مانع شود، بدون تردید۹۵ درصد، قادر است از ورود مواد مخدر به ایالتهای امریکا و جهان غرب جلوگیری بعمل آورد، ۵ در صد معتادین غربی و امریکایی مشکل و پرابلمی برای آنها ایجاد نمی کند، زیرا به سهولت می توانند آنها را تحت مراقبت و کنترول و معالجه قرار بدهند!

اما امریکا و استعمار بین المللی سعی وافر دارند تا مسیر قاچاق و ترافیک مواد مخدره را بسوی کشور های اسلامی منحرف بسازند و ۹۵ در صد مواد مخدرهٔ تولید شده در افغانستان و دیگر کشورهای جهان را در کشورهای عربی بوسیله گروه مخوف و بی ضمیر مافیا، داخل و بدسترس عمال شان قرار بدهند تا در توزیع این مادهٔ خطرناک و به اعتیاد کشانیدن ملت های اسلامی رول شانرا به منصهٔ اجرا در بیاورند، اگر ارزش یک گرام هیروین را در عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج معادل به یک گرام طلا بدانیم و از ۳۵۰۰ تن هیروئین تولید شده ۲۵۰۰ تن آنرا طوری فرض کنیم که بدست نیروهای ضد مواد مخدر کشور ها مصادره گردیده است و فقط یکهزار تن آن معادل یکهزار تن، پخش و توزیع گردد، ملیونها انسان را در سرزمین های اسلامی به اعتیاد می کشد، و یکهزار تن سرمایه های مادی آنها را به غارت می برد، دماغها، افکار و اندیشه ها، قوهٔ تفکر و تعقل، تخصص و تعهد و علم و ایمان را که ثروتهای عظیم و معنوی بشریت هستند به نابودی و اضمحلال می کشاند.

در سال ۱۹۹۹ ایران اعلام کرد که مقدار ۷۰۰ تن هیروئین را از قاچاقبران باند مافیای بین المللی مصادره کرده است و در ظرف چند سال در مبارزه با قاچاقبران هیروئین ۲۵۰۰ تن از بهترین فرزندانشان را از دست داده اند؛ در ایران، عربستان سعودی ، مصر و دیگر کشورهای جهان قاچاقبران هیروئین

محکوم به اعدام هستند، و علیرغم این قوانین سخت و شدید کشورها، بازهم سیل قاچاق هیروئین به اشکال متنوع راهش را در میان ملت ها باز می کند وضربات مدهش و جبران ناپذیر مادی و معنوی بر پیکر انسانیت وارد می آورد، یک شخصیت معتاد، و یک انسان هیروئینی، موجودیست کشته شده جسدی است که راه میرود، میخورد و می نوشد چشم دارد مگر دیده نمی تواند، گوش دارد مگر نمی شنود، دل دارد مگر احساس و عاطفه ندارد، یک انسان معتاد، از مردم و جامعه و از کانون گرم خانواده و از عشق و محبت و عاطفه و انسانیت، تجرید شده است، نه خدا او را می پسندد و نه مردم، او چنان اسیر و بردهٔ شیطان شده است و چنان به عبودیت شیطان در آمده است که بگونهٔ مطلق خدا را فراموش کرده است، هیچگاهی سرش بر سجدهٔ ایزد فرود نمی آید و طهارت و پاکی را نمی شناسد، غیرت و شهامت و علم و ایمان وننگ و ناموس برای او عناصر پوچ و بیهوده هستند.

امریکا میخواهد در فرجام با تمامی ملت های مؤمن چنین بازی وحشتناک کند، دماغهای آنها را مسموم کند و تمامی موهبت های وجودی شانرا و تمامی ارزش های معنوی شانرا و تمامی ثروتهای مادی شانرا بغارت برد.

استعمار بین المللی سعی میورزد اعتیاد به مواد مخدر را چنان در کشورهای اسلامی رشد بدهد که غیر قابل کنترول گردد، اگر در ظرف ده سال فقط بتواند ده در صد ملتهای اسلامی را به اعتیاد بکشد، کافیست که تمامی کشورهای اسلامی را نابود کرده باشد زیرا این ده در صد با صد درصد افراد اجتماع در رابطه اند، در حقیقت ده در صد پرابلم می تواند صد درصد مردم را دچار اختلال و عدم توازن در ابعاد مادی و معنوی گرداند و آنگاه است که استعمار جهانی بزرگترین قدرت عظیم جهانی، یعنی کشورهای اسلامی راکاملا به خاک تیره نشانیده است و سرنوشت و موهبت های مادی و معنوی آنها را در ید قدرت خویش مهار کرده است.

امریکا و جهان غرب میخواهند از افغانستان پایگاهی بسازند که با بمباردمان وحشتناک اعتیاد، مغز ها و دماغها، اندیشه ها و تفکرات جهان اسلام را و فرهنگ غنامند و پرخاشگر آنرا به استضعاف تمام عیار سوق بدهند. بهمین جهت گروه طالبان سعی وافر دارند تا صفحات شمال افغانستان رابگونهٔ کامل تحت سیطرهٔ خویش در آورند، زیرا باوصل شدن به کشورهای آسیای میانه، بصورت عاجل و سهل و آسان می توانند در خروج هیروئین دست باز پیدا نمایند، امروز نیز به پیمانهٔ وسیع از طریق کندز و مزار شریف که با تاجکستان و ازبکستان همجوار اند، قاچاق هیروئین و مواد مخدره به آنسوی دریای آمو میرسد و از طریق کشورهای متزلزل آسیای میانه به سوی جهان غرب و کشورهای اسلامی راهش را باز می کند.

اکثریت مردم بدخشان و تخار که هم مرز با تاجکستان هستند، به این مادهٔ ضد حیاتی معتاد گردیده اند و ولایت بدخشان مرکز خرید و فروش این کالای وحشتناک گردیده است و از دیپوهای عظیم مواد

مخدر انباشته شده است، یک کیلوگرام هیروئین ناب و خالص در سال ۱۹۹۸ در بدخشان به صد دالر امریکایی خرید و فروش میگردید که همین یک کیلوگرام هیروئین در کشورهای عربی بیش از ده ها هزار دالر ارزش پیدا میکند.

روسها چه مقاصدی رادر سر می پرورانند؟

اتحاد جماهیرشوروی، بعد از شکست فضیحت بار در سرزمین مبارک افغانستان بوسیلهٔ مجاهدین و رزم آوران مسلمان این خطه، به سختی دچار فروپاشی و اضمحلال گردید و کشورهای تحت مستعمرهٔ آن علم آزادی و بغاوت را بلند کردند و رهبران کمونیست شوروی را تا مدتها چنان گیچ و سرسام ساخته بودند که نمیدانستند در مقابل امریکا، حریف قدرتمند وپیروز خود چه عکس العملی نشان بدهند، آنها بوضوح میدیدند که ایدیالوژی غیر فطری کمونیزم دیگر به گورستان تاریخ سپرده می شود ودشمنان دیرینهٔ او آخرین میخ را برتابوت آن فرو کوبیده اند، ۷۰ سال کمونیزم برگوشت و پوست و جمجمه های انسانها، حکومت کرد، کشتار و تباهی ها و ویرانی های غیر قابل جبیره به ودیعه گذاشت و با آخرین وسایل و ابزار دست داشته خویش ملت هاو کشور ها را به بند کشید، مگر سر انجام در مقابل نیروی لایتناهی ایمان و عقیدهٔ ملتی گرسنه و برهنه پا، زمین گیر شد و برآنهمه شوکت و دبدبه و عظمت پوشالی خط بطلان کشیده شد رهبران روسها درک کردند که ۷۰ سال ملتها راتحت یوغ استعمار خویش به بردگی و ذلت کشیدند، مگر هیچگاه نتوانستند عقاید و آرمانهای والای آنها را از درون دلها وقلب ها و دماغهای شان، بیرون بکشند، بدون تردید بر جسم های آنها حکومت کردند، اما بردماغها و آیده های آنها نتوانستند حکمروایی نمایند، اینک بعد از گذشت ۷۰ سال بوضوح مینگریستند که کمونیزم نابود شده است و بردگان تاریخ زنجیر های رقیت و اسارت را پاره مینمایندو....

امریکا و جهان غرب، ازین وضعیت رقتبار شوروی حداعظم استفاده را بردند و بیدرنگ ضربات مدهش شان را برپیکر شوروی وارد آوردند.

بعد از گذشت چندین سال و یکه تازی های بی محابای امریکایی ها و خاموشی کشورهای نظاره گر و درهم شکستن کشورهای اسلامی که تازه بیدار شده بودند، شوروی سابقه و یاروسهای امروزی خواستند که اگر باز هم بتوانند شگاف عمیق و خلای باقیمانده را پر نمایند و عظمت و شوکت برباد رفتهٔ شانرا بار دیگر بدست بیاورند، قبل از همه اقتصاد درهم رفتهٔ شانرا به انواع حیل تا اندازهٔ سروسامان دادند و متوجه کشور ثروتمند و رقیب ایدیالوژیکی امریکا یعنی، ایران گردیدند؛ و با پیشنهاد ایران مبنی بر ساختن کوره های اتمی در آن کشور موافقت نمودند، این واقعهٔ امریکا را دچار پریشانی بزرگی ساخت، زیرا به وضوح میدید که جهان اسلام میخواهد بپا ایستاده شود و تکنالوژی اتمی بیک کشور قویا رقیب او که می تواند روح پرخاش و انقلاب و تصادم را در میان ملتها علیه امریکا احیاء کند، قرار داده میشود؛

روسها می خواستند، به این ترتیب امریکا را از زیاده روی و یکه تازی تا حدی ممانعت نمایند و از طرفی، درازای فروش تکنالوژی اتمی به کشور ایران، ثروتهای بیشتری بدست آورند و از جانب دیگر توازن قواء را در میان کشورهای خلیج برضد امریکا بر هم زنند و بدیل کشور عراق را پدید بیاورند؛ از سوی دیگر روسیه تمایل داشت که اگر با سپر قرار دادن ایران علیه امریکا به منافع از دست رفته اش بار دیگر در جنوب آسیا دست یابد، مگر آن شور و انقلابی که در بیانیه ها و ایدیالوژی مارکسیزم- لننیزم موجود بود و افراد جاهل و غافل کشور ها را به سهولت می توانست جادو و سحر کند، دیگر موجود نبود، کمونیزم نابود شده بود، پیکره های لینن و مجسمه های سردمداران ستمگر شوروی قطعه قطعه شده بودند و جهانیان به بیهودگی و دروغین بودن ایدیالوژی سخیف کمونیزم پی برده بودند، روسها با بربریتی که در تاریخ بشریت مرتکب شده بودند، دیگر نمی توانستند، ملتهای جهان را بفریبند، به اینترتیب امیدوار بودند که ایران بتواند با ایدیالوژی همیشه زنده و پرخروش اسلام بیشتر از پیش جلو برود و آنها با کمک های قوی نظامی و بدسترس قرار دادن تکنالوژی اتمی، ایران را بپا ایستاده نمایند، به این جهت اتمی ساختن ایران یکی از ضروریات شمرده می شد و امری موجه جلوه میکرد.

قرار داد (ری اکتر) های اتمی با ایران، امریکا و حواریون او را به خشم آورد و به روسها التماتوم دادند که این قرار داد را فسخ کند در غیر آن از کمکهای اقتصادی محروم خواهد شد، روسها و ایرانی ها هر دو پیشنهاد امریکا را مردود شمردند و استفاده از انرژی اتمی را برای مقاصد صلح آمیز وانمود کردند و حتی ایران حاضر شد پای معائدهٔ عدم استفاده از انرژی اتمی برای مقاصد نظامی را نیز امضاء کند، تا بدینوسیله شکوک و شبهات را از ذهن امریکایی ها و حواریون آن بزداید، مگر در خفا با سرمایه گذاری سرسام آوری بسوی دسترسی به انرژی اتمی روان و دوان گردید، روابطش را با روسها بیشتر از پیش استحکام بخشید، زیرا ایرانی ها تمایل داشتند بابدست آوردن قدرت اتمی، آقایی و بالادستی شان را بر کشورهای منطقه و خلیج تسجیل کنند.

روسها که در رسیدن به آبهای گرم هند، ناکام و نامراد مانده بودند، پلان دیگری را در سر می پرورانیدند، آنها محاسبه کرده بودند که **چین** یک کشور اتمی و نظامی در جنوب شرق آسیاست و نفوس فوق العاده بزرگی را به خود تخصیص داده است و از سوی دیگر مخالف یکه تازیهای امریکا نیز می باشد، و همینگونه **هندوستان** یک کشور بزرگ اتمی و نظامی، که با نفوس عظیم و مخالف با یکه تازیهای امریکا در جنوب آسیا موقعیت دارد، و اگر **ایران** که یک کشور ثروتمند و دارای چشمه های خدا داد نفت است وبا ایدیالوژی انقلابی اسلام مجهز می باشد و مخالف شدید و قوی یکه تازیهای امریکا در جهان نیز شناخته شده است، با قدرت اتمی و ذروی مجهز گردد، بدون تردید همبستگی، **روسیه، ایران، هندوچین** که چهار قدرت عظیم اقتصادی، ذروی، نظامی و ایدیالوژیکی در جهان محسوب میشوند، می تواند به آسانی در مقابل قدرت نمایی امریکا و جهان غرب بپا ایستاده شوند و بحر

هند را تحت سیطرهٔ خویش در آورند و برهمهٔ پلانها و توطئه های جهان غرب و امریکا خط بطلان بکشند. به این جهت روسها تلاش وسیعی به خرج دادند تا مشکلات و پرابلمهای تکنیکی را از سرراه این قدرتها دور نموده وحدت و تساند و همبستگی عمیقی را در میان آنها حاکم بسازند، چین با هندوستان در موضوع تبت سخت اختلاف داشت، هندیها دعوی میکردند که تبت جزء خاک هندوستان است که در سال۱۹۵۸، انگلیس ها آنرا به چین ملحق کرده اند، کشور چین، این ادعای هندوستان را مردود شمرده تبت را جزء قلمرو همیشگی خویش میدانست از جانب دیگر، کشور چین این پیشنهاد روسها را نمی پذیرفت که علیه منافع امریکایی ها در کنار هندوستان و روسها بایستد و برضد پاکستان که دوستی تاریخی و عنعنوی با آنها داشت اقدام کند، زیرا در اولین اقدام، کشور پاکستان در زیر پای این قدرتها محو و نابود میگردید، از جانب دیگر ورود (خاتمی) به کرسی ریاست جمهوری در ایران، همنوایی با روسها را دچار خدشه ساخت، زیرا خاتمی نمی خواست با کشورهای غربی، بخصوص امریکا بیشتر ازین در گیر باشد و یکی از عوامل پیروزی او در انتخابات ریاست جمهوری ایران، پالیسی نرم و سازش پذیرانهٔ او در مقابل مردم و جهان بود، باورود خاتمی موضوع اتمی ساختن ایران بسردی و خاموشی گرایید و با سفرهاییکه به کشورهای عربی و دنیای غرب انجام داد، توانست پالیسی آنها را در مقابل ایران تا اندازهٔ زیاد نرم و ملایم سازد- در حقیقت آقای خاتمی در مقابل امریکا و حواریون آن با پالیسی انفعالی برخورد کرد- از جانب دیگر، او با آنکه رئیس سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی انتخاب گردیده بود، مگر هیچگاه نتوانست تحرک و جهشی در عملکردهای این سازمان پدید بیاورد و کشورهای اسلامی را بدور یک محور واقعی تساند و همبستگی بکشاند و امتیاز رهبری کانفرنس کشورهای اسلامی همانگونه به شکل سمبولیک و بی اثر باقی ماند. خاتمی با پیشنهاد **(گفتگوی تمدنها)** در سازمان ملل، در حقیقت به جهان فهماند که ایران خواهان مقابله با امریکا و جهان غرب نیست.

و بدینترتیب روسها در پروسه ایکه روی دست گرفته بودند، نتوانستند جلو بروند؛ زمانیکه امریکا، صاعقهٔ طالبان را در افغانستان ایجاد کرد، روسها سرحدات خود را در مظان خطر دیدند و از نقب زدن طالبان در کشورهای متزلزل آسیای میانه، ناراحت شدند و بعد ازینکه طالبان برکابل پایتخت افغانستان سیطره یابیدند، این خطر بیشتر ملموس گردید و روسها مجبور شدند به مخالفین طالبان بگونهٔ علنی مساعدت نمایند تا در مقابل پیش روی طالبان که حافظ منافع امریکا در افغانستان و آسیای میانه پنداشته میشد، بتوانند ممانعت ایجاد نمایند.

زمانیکه امریکا از اهداف آتیهٔ روسها آگاهی یابید که آنها می خواهند یک بلاک قدرتمند اتمی نظامی را در جنوب آسیا برضد منافع امریکا ایجاد نمایند، لازم دید روسها را در کشورآزادی خواه(**چچینیا**) چنان در بحبوحهٔ یک جنگ فرسایشی تمام عیار در گیر بسازد، تا هیچگاه نتواند قامتش را راست نماید و از جانب دیگر کشور پاکستان را که حافظ منافع امریکا و جهان غرب در جنوب آسیا

شمرده میشود و یگانه کشوریست که در میان قدرتهای ضد امریکایی قرار گرفته است و در مظان یک خطر جدّی و ملموس دست وپا میزند و یا به عبارهٔ دیگر در خط مقدم جبهه قرار گرفته است، بزود ترین فرصت چنان بپا ایستاده کند که هیچکسی نتواند بسوی او بنظر حقارت بنگرد؛ زیرا محافظهٔ پاکستان، محافظهٔ امریکا و جهان غرب پنداشته میشد، بهمین جهت در ۲۸ می ۱۹۹۸ تصمیم گرفتند که پاکستان صلاحیت اتمی اش را بزرخ آنها بکشد و با انفجار ذروی در بلوچستان پاکستان بآنها نشان بدهد که تسخیر ناپذیر است و بدینترتیب پلانهای دراز مدت روسها را با موانع جدی و بزرگ مواجه کردند.

آیا صلح در افغانستان برخواهد گشت؟

همانگونه که از اهداف امریکایی ها و روسها برمی آید، آنها پلانهای بزرگی را در سر می پرورانند، امریکا مصمم است که به هر قیمتی شود جهان اسلام را در هم بکوبد نابود کردن ثروتهای اقتصادی مسلمانان دنیا هیچگونه اشکالی برای جهان کفر ندارد و به انواع ترفند ها و حیله ها می توانند ضربات مهلک برپیکر کشورهای اسلامی وارد بیاورند، اما یگانه چیزی که تاکنون نتوانسته اند آنرا از پا در بیاورند، ایدیالوژی خجستهٔ اسلام است. آنها برای مقابله با ایدیالوژی و مکتب اسلام طرحها و نقشه های خاینانه یی طرح کرده اند، زیرا به خوبی میدانند که مقابلهٔ علنی علیه عقاید دینی کشورهای اسلامی، سرنوشتی همچون روسیهٔ شوروی در قبال دارد و بجای اینکه عقاید دینی از دل ها و دماغها کشیده شود، با کمال شگفتی می نگرند که این عقاید بیشتر از پیش افکار و اندیشه ها را تسخیر میکند، به هر اندازه ایکه مقابله و مجادله برعلیه دین شدت بگیرد، به همان اندازه دین رشد می کند و نیروی پرخاشش مضاعف میگردد؛ جهاد افغانستان، این حقیقت شگرف را بر امریکا و جهان غرب فاش ساخت، فلهذا برای مهار کردن جهان بینی اسلام دو راه را در پیش گرفته اند:

۱. **نشان دادن تصویر معکوس و زشت از دستورات و قوانین اسلامی در ذهنیت های نا مساعد نسل جدید.**

۲. **نابود کردن دماغها، صلاحیت ها، استعداد ها و افکار و اندیشه های اسلامی نسل فعال و متحرک.**

بعد از پیروزی مجاهدین، استعمار جهانی به سردمداری امریکا توانست مرحلهء مقدماتی و نخستین توطیه های شانرا در افغانستان مؤفقانه پیاده بسازند، هم جهاد را زیر سوال بردند و هم دماغها و استعداد ها را به نابودی کشانیدند، و بعد از پیروزی طالبان که قادر شدند زمام امور را در دستهای خویش مهار کنند، به پیاده کردن مرحله بعدی داخل عمل گردیدند و برنامه شکل و سیعتری را بخود اختصاص داد و همهٔ کشورهای اسلامی را در برگرفت، بمباردمان دماغها و استعداد ها بوسیله هیروئین که پیغام مرگ و تباهی به خانه خانهٔ مسلمانان میرسانید، آنها از یکجهت مسلمانان روشنفکر متحرکی را بنام **(مجاهدین)** از مصطبه به زیر کشیدند و از جانب دیگر مسلمانان روحانی را بنام **(ملا و مولوی و طالب)** دارند از

تخت به تخته می کشند و این بزرگترین توطیه استعمار نوین به سرکردگی امریکا و جهان غرب بود، توطیه ایکه ابعاد فاجعهٔ آن پشت نسل های متوالی را میلرزانند و صدها سال حرکت دینی را به عقب میراند.

روسها که با تجاوز بیشرمانهٔ شان عزم را جزم کرده بودند تا کمر مسلمانان افغانستان را بشکنند، و برای این مقصد تمام وسایل دست داشتهٔ شان را به استعاره گرفتند و سالهای متمادی با بربریت تمام جنگیدند و حتی از تمامی سلاحها و مهماتی که برای جنگ سوم جهانی انباشته بودند، استفادهٔ اعظمی بعمل آوردند، اما هرگز نتوانستند(**مجاهد و ملا**) را از خطهٔ افغانستان معدوم کنند، هر قطره خونی که برزمین میریخت شمشیری میگردید که بدست مجاهدی و طالبی قرار میگرفت، بهمین جهت ناکام و سیه روی، فرار را برقرار ترجیح دادند و چنان گریختند که حتی جرات نکردند برای یکبار هم عقب سرشانرا نگاه کنند؛ مگر استعمار امریکائی، چنان آگاهانه و عالمانه دسیسه و توطیه چید که در زمان اندک نه تنها این اقشار را به رسوایی و نابودی کشانید، بلکه جهان را به مخاطره افگند و برای صدها سال تشنج و انرشی و عدم تعادل ایجاد کرد.

به این جهت برنامهٔ استعمار طیف وسیع دارد و در گیری ها در افغانستان دوامدار است و به این زودی ها فروکش نخواهد کرد، استعمار میخواهد که چنان دمار از روزگار این ملت در آورد و چنان نسل هایی بپروراند که کاملاً در تاریکی رشد کرده باشند و امروز این نسل ها در حال تکوین و زادن و تولد شدن هستند، آنها به میهنی قدم میگذارند که در آن نه سری بجا مانده است و نه دستاری نه جرس کاروانی است و نه حُدای ساربانی، و نه روزنه یی و نه سوسوی چراغی همه جا دهشت است و ویرانی و آنچه که آنها می بینند و آنچه که آنها می شوند، دژخیم است و زوزهٔ قاتلان و عربدهٔ ستمکاران.

قابل تأسف آنست، دانش پژوهانی که اوضاع افغانستان را تحلیل میکنند، برعناصر **علم و ایمان** و **تخصص و تعهد** هیچگاهی التفاتی نمی نمایند، خوب میدانند که جهاد افغانستان در مقابل ابرقدرت شوروی منبعث از **عقیده و ایمان** راستین ملتی بود که معجزهٔ تاریخ را رقم زد، مردم افغانستان فقط همین قدر علم داشتند که بدانند روسها دشمن پروردگار اند و آنکه دشمن خداست، هیچ معیار و مرزی نمی شناسد و برهمهٔ قوانین فطری شبیخون میزند، بهمین جهت با دشمن خدا، جنگیدند تا سیطرهٔ او را از سرخود و کشور اسلامی شان دور بسازند رمز و کلید کامیابی مسلمانان افغانستان در نبرد با شوروی **عنصر ایمانی** آنها بود و همین عنصر در طول تاریخ باعث تحرک و انقلاب در ملت افغانستان بوده است و ابرقدرتها خواسته اند همین عنصر را از ملت افغانستان بگیرند. حالا که استعمار بین المللی به سردمداری امریکا میخواهد برافغانستان و جهان اسلام شبیخون زند، باز هم اصطکاک خونین با همین عنصر دارد، ملت افغانستان برای نجات بجرهند از سیطرهٔ شوروی قربانی نداد، برای یکه تازیهای امریکا و جهان غرب، فرزندانش را قربانی نکرد؛ برای برتری جویی ایران و پاکستان و کشورهای عربی جانش

را فدا نکرد، برای آن به نبرد بی امان دست نیازید که دیوار برلین منهدم گردد، تعادل سیاسی، اقتصادی، جغرافی و تاریخی جهان برهم بخورد؛ آنها فقط برای نجات دین و ایمان و عقیده و آرمان رزمیدند و اینهمه شگفتی های دیگری که پدید آمدند و جهان را متلاطم ساختند، یک تجلی کوچک از افق رحمت بار بیکرانهٔ ایمان و تعهد و بینش بود که برجهانیان بذل گردید.

استعمار بین المللی میخواهد مسلمانان را به تاریکی بکشاند، دروازه های علم و دانش و فرهنگ و کتاب و مکتب را بررخ آنها ببندد تا نور بصیرت را از آنها بدزدد، و در فرجام ایمان شان را به تاراج برد، اما تحلیل گران امروزی میخواهند بآسانی از کنار عقیده و ایمان بگذرند و ظهور این حوادث را جنبهٔ مادی و اهداف غیر معنوی بدهند، بهمین جهت تاموضوع اصلی را کشف نکنند و بر آن انگشت نگذارند، به هیچ وسیله یی نمی توانند با تحلیل های خویش حلال مشکلات باشند و تمامی زحمات شان بمانند تیرهایی است که در تاریکی پرتاب کرده اند و نظر بهمین اغماض عمدی یا عدم علم و آگاهی است که باز هم عقب کسانی میروند ودست بدامان آدمهایی، گروهها و قدرتهایی میزنند که خود دزدان عزت و شرف و علم و ایمان و صلح و ثبات در جهان اند. زبانشان متعادل با اراده های شان نیست، نه تنها گره ها رانمی گشایند که گره های دیگری نیز به آن اضافت مینمایند.

غوغای ظاهر شاه

در سال ۱۹۹۹ اجلاسی در روم تحت ادارهٔ پادشاه سابق برگزار گردید که در آن جمعی افغانها از اقشار مختلف مردم اعم از مجاهدین، تکنوکراتها، روسای قبایل، روحانیون و افراد تحصیلکرده و چیز فهم و سیاستمدار گرد آمده بودند، هدف از این اجلاس آن بود تا میکانیزم صلح در افغانستان جستجو شود و شرایط برای برگشت مجدد پادشاه سابق فراهم گردد، دراین اجلاس که افراد سرشناس تنظیم ها و شخصیت های شناخته شده جهادی نیز اشتراک داشتند، شخصیت هایی که سالها برعلیه ظاهر شاه مبارزه داشتند و عملکردهای دورهٔ سیاه او را تقبیح میکردند، مگر با کمال شگفتی که اکنون در اول صف قرار داشتند و برای اظهار تمنیات قلبی شان در بوسیدن دستهای شاه عجله مینمودند.

آوازهٔ آمد آمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان که در ۱٦ جولای ۱۹۷۳ به اثر کودتای سردار محمدداود از سلطنت خلع و به ایتالیا پناهنده گردیده بود از دیر باز شنیده می شد و حتی در آغازین سالهای جهاد مقدس افغانستان بگوش ها طنین می انداخت و سه تنظیم عمدهٔ جهادی: محاذملی، جبهٔ ملی و حرکت انقلاب اسلامی را متهم میکردند که برای بقدرت رسیدن مجدد پادشاه سابق مبارزه مینمایند، و این موضوع سبب گردیده بود که لبهٔ تیز تیغ انتقاد حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بیشتر متوجه این تنظیم ها، بخصوص رهبران آنها باشد، دیگر تنظیم های جهادی کمتر و بیشتر مسبب بدبختی های افغانستان، محمدظاهر شاه را می دانستند، زیرا درعصر او بود که کفار خلقی و پرچمی و دیگر

گروههای ضد دین مقدس اسلام علناً به ایادی دشمنان افغانستان و کشورهای بیگانه در افغانستان تکوین و رشد یافتند و در فرجام به قدرت رسیدند و میهن و مردم و دین و ایمان و قرآن را به بهای ناچیزی فروختند و چنان آتش مهیبی بپا کردند که نه تنها لهیب آن نسل های امروز، بلکه نسل های فردا را که هنوز بدنیا نیامده اند به خاکستر نشانده است.

تکنوکراتها و سیاستمداران اسبق که اکثراً در غرب زندگی مینمایند، از طرفداران عمدهٔ برگشت پادشاه سابق به کرسی قدرت در افغانستان اند و با تبلیغات پی گیر و نوشتن مقاله ها و تحلیل ها خواسته اند از شاه سابق یک فرشتهٔ نجات برای افغانستان بسازند، تکنوکراتها که در گذشته ها امتحان شان را خوب داده و گلهایی را به آب داده بودند بعد از شکست ارتش سرخ توقع داشتند که مجاهدین پی کار خویش بروند و دولت و حکومت را در اختیار آنها بگذارند و همین موضوع سبب گردید که احمدشاه مسعود برعلیه آن ها بشورد و قدرت را به مجاهدین منتقل نماید زیرا میدانست که عاملین بدبختی های افغانستان همین تکنوکراتهای غرب زده و شرق زده اند که با سیاست های نا بخردانهٔ شان افغانستان را دچار رنجهای فراوان ساخته بودند و اکنون نیز برای رسیدن بقدرت، بهتر از خود و مستحق تر از خود کسان دیگری رانمی دیدند. اما زمانیکه قدرت بدست مجاهدین رسید، رهبران جهادی بانداشتن علم وتدبر و تخصص و رموز حکومت داری و مردمداری و عدم سیاست اسلامی چنان در جیفه دنیا مصروف شدند و برق و زرق دنیای مادی و قدرت زود گذر و مستعار برچشمها و گوشها و دلهای آنها پرده برانداخت که آن تعهد و ایمان نیم بند را نیز به بوتهٔ فراموشی سپردند و جاهلانه اسیر دامهای شیطانها و بیگانگان خارجی گردیدند، خونهای شهدای راه آزادی و شرف را از یاد بردند و همان کفار مشرک خلقی و پرچمی را به آغوش گرفتند و در تارهای ملیت پرستی و تحجر و تعصب، خود و ملت خود را به نابودی کشانیدند گویی با این عملکرد به افرادی شبیه بودند که برای صحت و سلامتی شان تلاش نمایند تا از نگاه صحتمندی در دنیا قهرمان گردند مگر نا بخردانه و بگونهٔ عمدی مقداری زهر تناول کنند، بدیهی است که تمامی زحمات هدر میرود و مرگ مسجل میشود. رهبران جهادی نیز سال ها زحمات بزرگ و طاقت فرسا را تحمل کردند، امر جهاد صادر نمودند، و ملت مؤمن و برهنه پا و دلاور را برعلیه دشمنان خدا بسیج کردند، بهترین دوستان و عزیزان خود را از دست دادند، مگر در فرجام زمانیکه برسکوی قهرمانی و پیروزی بردشمن قرار گرفتند، ناگهان همهٔ موهبت ها و دستاوردها و افتخارات شانرا در پای بیگانگان ریختند و مدال های پیروزی شانرا برگردن کفار خلقی و پرچمی آویختند و آنها را امام وپیشوا ساختند و خود زبونانه در رکاب آنها بحرکت در آمدند و از قفای خود سیل خروشانی از رزم آوران مؤمن ویکتار پرست را به جهنم سوزان کشیدند. گویی از آغاز چنین تصمیم وحشتناک اتخاذ کرده بودند که دین و آیین پیامبر را به زعم خودشان به نابودی بکشانند و آنگاه با ثروتهای بدست آورده در یکی از کشور های خارجی به سرمایه گذاری و تجارت مشغول شوند و

اکنون نیز یکتعداد سرشناس آنها با ذلت وزبونی به روم تجمع کرده بودند و بدست و پای پادشاه سابق و تکنوکراتهای طرفدار او می افتادند تا بیایند و سرنوشت ملت را نجات بدهند.

از جانب دیگر ملت مظلوم افغانستان که از اینهمه تباهی ها و ویرانی های وجدان سوز به ستوه آمده اند، نیز تصور مینمایند که با آمدن ظاهر شاه، همان آرامش قبل از توفان برکشور برخواهد گشت و شهر و ده و قریه و قشلاق در امن و امان نفس خواهد کشید، غافل از اینکه دیگر آن روز گاران بتاریخ پیوسته اند، کشور افغانستان از بنیاد ویران گردیده و سیاستها و عملکردها و مردم ها تغییر کرده اند، نسل های دیگری پدیدار شده اند که جز تفنگ و کشتن و بستن و تخریب و ویرانی چیز دیگری را نمی دانند، اگر صد ها ظاهرشاه بار دیگر به افغانستان بیایند، نسخهٔ بیگانگان را در بغل خواهند داشت و اهداف و مقاصد بیگانگان را ظاهر خواهند کرد، همه به بردگی و عبودیت غیر گردن نهاده اند و همه تیغ دشمنی و عناد بدست گرفته اند، در پشت چهره های آراستهٔ شان، صورت بدطینت دژخیم نهفته است.

امریکا وجهان غرب خوب میدانند که مردم افغانستان به چه ضرورت دارند، به همین جهت از آغاز جهاد، نام ظاهرشاه را برزبانها تکرار میکردند تا ملت افغانستان با تداعی نام او همان دوران آرامش قبل از توفان را در ذهن خود مرور کنند، آنها اهداف و مقاصد خویشرا جلو می برند و میدانند که ظاهرشاه نیز نمی تواند براین مشکلات عدیده فایق آید، فلهذا از نام او به گونهٔ زیرکانه استفاده می برنـد و در اغفال مردم افغانستان می کوشند و ظاهر شاه نیز قویا میداند که هیچگاهی از او دعوت نمی کنند که به افغانستان برگردد و سلطنت بربادرفته اش را مجددا احیاء کند، مگر به اشارهٔ امریکا و جهان غرب هر چراغ سبزی که نشان میدهد، برای او حقوق قابل ملاحظه یی محفوظ میگردد.

در اینجا سوال ایجاد میشود که چرا امریکا و جهان غرب ظاهر شاه را به افغانستان بر نمیگردانند؟ آنها که به سهولت می توانند صدها کشور را در جهان تحت سیطره و استعمار خویش در آورند، عراق را با تمام قوت در هم بشکنند، نیروهای شانرا در خلیج پیاده بسازند، مجاهدین را از سرزمین افغانستان نابود نمایند، توطئه و دسایس روس و حواریون او را در نطفه خنثی نمایند، صدها اجیر و بردهٔ خویشرا به کرسی های دولتی کشورهای جهان نصب نمایند، با یک اشاره صدها میزایل به سوادن و افغانستان شلیک نمایند، آیا نمی توانند شرایط عودت ظاهرشاه را برای برپایی صلح و آرامش در افغانستان مهیا کنند؟ حقیقت آنست که آنها هرگز ظاهرشاه را به افغانستان نخواهند فرستاد، زیرا صلح و آرامش بوسیله او بار نخواهد آمد و از سوی دیگر امریکا و جهان غرب هرگز صلح و آرامشی در افغانستان نمی خواهند، بدلیل اینکه برنامه ها و پروگرامهای شان بمخاطره می افتد، طالبان که برای حفاظت منافع امریکا و غرب پدید آمده اند، مهره های مستعد و اساسی یی هستند که با سرمایه های گزاف درست شده اند و صدها ظاهر شاه را بخاک پای آنها برابر نمی دانند بلکه ظاهر شاه و طرفداران او را در خدمت طالبان به کار گرفته اند.

زمانیکه نیروهای طالبان در سروبی رسیده بودند و نیروهای دولتی در مقابل آنها قرار داشتند، برگشت و مراجعت ظاهرشاه را امریکا و حواریون آن برسرزبانها انداختند و ظاهر شاه نیز به استشارهٔ امریکا چراغ سبزی نشان داد تا تزلزل در میان نیروهای دولتی احمدشاه مسعود رو نما گردد و پیروزی طالبان بر کابل متحقق شود، حتی تکنوکراتهای غربی تصور نموده بودند که جانفشانی های طالبان برای برگشت ظاهرخان طراحی گردیده است، اما همینکه کابل فتح گردید و مردم منتظر اخبار مهم و سرنوشت سازی بودند که ناگهان سخنگویان طالبان لاتعلقی شانرا با پادشاه سابق برملا کردند و تکنوکراتهای امیدوار را دچار شوکه و حیرت ساختند.

در حقیقت گروه طالبان همانگونه که در مباحث گذشته تذکر دادیم در هر مرحله یی با آگاهی از روانشناسی و جامعه شناسی مردم افغانستان برای پیروزیهای بعدی شان استفاده میکردند، به عبارهٔ دیگر این برنامه ها برای شان داده می شد و آنها در تطبیق آن اقدام میکردند، زمانیکه سیطره بر کابل یافتند، تا آنزمان مردم چنین تحلیل میکردند که طالبان گروه پشتون اند و میخواهند سلطنت پشتونها در افغانستان احیاء شود و تمامی ملیت پشتون اعم از خلقی و مسلمان آن باهم دست تساند و همبستگی را داده اند و برای یک هدف که ملیت پشتون در افغانستان سیطره بیابد، دست به اسلحه برده اند، اما همینکه داکتر نجیب را اعدام کردند، بمردم چنین فهمانیدند که حرکت طالبان برای تفوق پشتونیزم نیست، اگر برای این هدف می بود بایستی نجیب را اعدام نمیکردند، تلاش و تقلای آنها برای برپایی دین محمد(ص) و اشاعه شریعت مقدس می باشد، این عملکرد طالبان برای آن بود تا بمردم شمالی و صفحات شمال افغانستان نشان بدهند که طالبان تعصب قومی ندارند، زیرا برنامهٔ تصفیه آن مناطق را در سر می پرورانیدند.

بهمین ترتیب در اواخر سال ۱۹۹۹ دستگیری یکتعداد افراد و سران اقوام طرفدار شاه در جلال آباد بوسیلهٔ طالبان کاملا مبرهن ساخت که این گروه با پادشاه سابق هیچگونه تعلقاتی ندارد و این امریکا و جهان غرب هستند که برای پیشبرد اهداف شان به ظاهر شاه و حواریون آن امر می دهند که در مراحل حساس چگونه سخنی را دیکته کنند.

نکتهٔ ظریف دیگر اینست که افراد و گروههای متنوعی تحت ادارهٔ استعمار بین المللی برای پیشبرد اهداف و مقاصد امریکا و جهان غرب مصروف فعالیت هستند و این افراد و گروهها در بسیاری موارد با هم اختلاف نظر دارند، بگونهٔ مثال فردی از گروه میانه روها یا گروه سرشناسی از میان افراطیون با گروه طالبان مخالفت میورزد در حالیکه همگی آنها در مجموع از یک سرچشمه آب میخورند، بدستور بیگانگان یکی از آنها حرفی برزبان میراند و یا از طریق وسایل ارتباط جمعی بگوش جهان میرساند و بر گروه طالبان انتقاد می کند در حالیکه این انتقاد در مواقع حساس گفته شده و از نگاه سیاسی بنفع امریکا و جهان غرب است و مطابق برنامهٔ آنها مجبور شده است انتقادش را برملا کند و سخنش را بگوش مردم

برساند، غایهٔ اصلی دراین درامه همانا اغفال مردم افغانستان و انحراف ذهنیت های مردم می باشد و آن افراد و گروهها در ازای آن حقوق میگیرند. بیشترین این افراد و گروهها که همهٔ مردم از وابستگی های آنها واقف هستند، ظاهرا نه با طالبان ارتباط دارند و نه با گروه مخالف آن وفقط برای مقاصد فوق اجیر شده اند.

از جهت دیگر امریکا و جهان غرب تلاش وسیع دارند که افغانستان در انرشی و تلاطم باقی بماند و صلح و آشتی دراین کشور جنگ زده تأمین نگردد. فی الحال فقط گروه طالبان و نیروهای احمدشاه مسعود با یکدیگر در مصاف قرار دارند، طالبان بیشتر از ۹۰در صد افغانستان را تحت سیطره در آورده اند و اگر تمام افغانستان را نیز تحت تصرف خود در بیاورند، باز هم فکتور های قوی دیگری برای ادامهٔ جنگ و خونریزی پدید می آیند و شرایط صلح را نا ممکن می سازند، همانگونه که مجاهدین علیه ارتش سرخ متحدانه رزمیدند و در طول چهارده سال مبارزه، جنگ میان شیعه و سنی پدید نیامد، مگر زمانیکه به پیروزی رسیدند، این فکتور فاجعه ساز، عرض وجود کرد و هزاران انسان را به خاک و خون کشید و همینگونه ده ها مثال دیگری که دشواریها و مشکلات عدیده بار آورد و افغانستان را در هم ریخت، باپیروزی کامل طالبان این خطر مدهش بگونهٔ ملموس نیز وجود دارد.

بهر صورت اگر صلحی در افغانستان پدید بیاید، بدون تردید جنگ به اختتام میگراید، دولتی روی کار میشود، زندگی مجرای عادی اش را تعقیب می کند، فعالیتها و تعلقات سیاسی شروع می شوند، روسها، ایرانی ها، پاکستانی ها اعراب و دیگر کشورهای جهان سفارتهای شان را باز گشایی می کنند و همگی برنامه ها و پروگرامهای شان را تعقیب مینمایند؛ به این جهت امریکا و جهان غرب می دانند که در قضیهٔ افغانستان روسیه، ایران، پاکستان، عربستان سعودی، کشورهای آسیای میانه، ترکیه و چین ودیگر کشورها نقش اساسی دارند، در شرایط صلح هر کدام به برنامه ریزی شروع مینمایند و با گروهها و افراد بخصوص خویش در رابطه قرار میگیرند و با فکر آرام و امنیت کامل طرحهای شان را پیاده میسازند و این به نفع امریکا و جهان غرب نیست، زیرا خطر بسوی پاکستان نزدیک می شود و بحر هند ممکن بار دیگر در بحران فرو برود و برای امریکا و حواریون آن زنگ خطر را بصدا در آورد بخصوص که طرح یک بلاک مقتدر نظامی اتمی از سوی روسیه، ایران، هندو کشورچین روی دست است، به این جهت هر قدر این خطر از سرحدات پاکستان دور ساخته شود، به نفع امریکا و جهان غرب شمرده میشود.

پس جنگ بایستی در افغانستان تداوم پیدا کند و صلح و آرامش پدید نیاید. ممکن است با پیروزی کامل طالبان، آتش بدرون آسیای میانه شعله ور گردد و همچون آتش جنگل تا سرزمین روسیه سرایت کند به این ترتیب این طالبان هستند که می توانند بی هراس بر همه جا لشکر کشی کنند؛ حتی از کشتن و بستن دپلوماتهای خارجی ابا نورزند، برقطعنامه های سازمان ملل، کنفرانس کشورهای اسلامی و دیگر

نهاد های بین المللی به اندازهٔ ذرهٔ یی التفات نکنند؛ نه شخصیت هایی همچون ظاهر شاه و حواریـون آن ها، بخاطریکه این مهم در حوصلهء پادشاه سابق و تحصیلکرده هـای غربـی نیست، طالبان یـک ارتـش منظم ونیرومند ضربتی هستند و ظاهرشاه هیچگونه نیروی نظامی در کنار خویش نـدارد، یـا طالبـان بـا او همبستگی نشان بدهند و یا نیروهای احمدشاه مسعود و یا هردو با هم متحـد شـده، مقـدم شـاه را گرامـی بدارند، که این از محالات است.

فلهذا هر قدر صلح وسلم در افغانستان به تعویق بیفتد بهمان اندازه بنفع امریکا و جهان غرب خواهـد بود، زیرا در شرایط جنگ و خونریزی و انرشی و بی اتفاقی و عدم امنیت و مصونیت، افغانستان به شوره زاری مبدل خواهد شد که هیچ تخمی در آن جوانه نخواهد زد به عبارهٔ دیگر در عدم موجودیت صلح، کشورهای ذیدخل در قضیهٔ افغانستان هرگز نمی توانند سرمایه گذاری و پایگاه سـازی نمـایند و ایـن بـه نفع واقعی امریکا و جهان غرب است.

از مبحث بالا نتیجه میگیریم که آمدن صلح و سلم در افغانستان به این زودی ها از محالات میباشـد، چون برنامهٔ استعمار دراز مدت و طولانی است و جنگ و تصادم، گریز و آویز و تخریب و ویرانـی ویـا امنیت کاذب، حکومت کاذب، اسلام دروغین، نابودکردن مجـاهدین، محوکـردن طـالب و مـلا، درهـم شکستن اقدار مذهبی و دینی و به مضحکه کشیدن فلسفهٔ اسلامی، شیوع هیرویین، قید و بندهای سیاسـی به عنوان کمی و زیادی محاسن، حجاب زنان، مخـالفت بـا مکتـب و مدرسـه و قلـم و کتـاب و تضـاد و دشمنی با همدیگر، تا زمانی ادامه می یابند که اکثریت مـردم افغانسـتان بـه ایـن راضـی شـوند کـه یـک حکومت لائیک و بی دین روی کار شود تا ارتش لائیک بمیان بیاورد و قوانین لائیـک را نـافذ کنـد، و همانند کشور ترکیه برتمامی موهبت های اسلامی بتازد، زنـها را از قیـد حجـاب آزاد، مسـاجد و امـاکن مقدس را متروک، قوانین احزاب کفری را نافذ، و فحشا و منکرات را عام کند و قدرت واقعی را بدست نظامیان وسلاح بدوشانی بسپارد که در هرجا مومنی، ملایی، طالبی و مجاهدی بیابند سرش را ببرند.

و به اینترتیب غوغای برگشت پادشاه سابق و تشکیل لویه جرگـه و امثـال آن یـک فریـب بـزرگ و یک نیرنگ حساب شده و تمام عیار است تا بدینوسیله افکار مردم افغانستان را بسـوی دیگـری منحـرف بسازند و بر وقایع و حوادث در حال تکوین و پلانها و توطیه های استعمار بین المللی پرده بیند.

■

فصل دوم

معجزهٔ ابدی«علم و ایمان»در آیات نورانی قرآن

سخنی چند در مورد قرآن:

چه بزرگ است قرآن این کتاب خجسته وارجمند الهی، کلام فنا ناپذیر ایزد توانا، کلام جاودانی پروردگاری که حی لایموت است، قرآن کتاب زندگیست و رهنمای زندگان، قانون آسمانی و ملکوتی برای بشریت، نورمبین و هدایتگر ویژهٔ انسان. کلامی که راست است و حق و هیچگونه کجی و اعو جاج در آن وجود ندارد صراط مستقیم را نشاندهی میکند که خطی است نورانی، از ازل آغاز گردیده و تا ابد سیر دارد، وسایل نورانی و اهداف متجلی و متعالی را می شناساند- طریق حرکت، پویش، تلاش و جدوجهد را به وضاحت می کشد- از تیزس و دکترین دنیای نوین پرده برمیدارد، از شگفتی های جهان و کاینات سخن میراند- نقاب از چهره های پلید و کریه و بد منظر شیطان ها- طاغوتها و استکبار برمیدارد، منافقین را افشاء و دشمنان اخلاق و شرف و انسانیت را به حریق و رسوایی میکشد و همچون سیلابه ای سهمگین برتارک ستمگران وشیاطین عصر ها و زمانه ها فرود می آید، از ایمان وتعهد و علم ودانش و توحید سخن میزند و خون غیرت و حمیت وتحرک و جهاد را در رگهای فرد و جامعه به جوشش و تپش و غلیان وا میدارد و برهنه پایان تاریخ را مژدهٔ صبرو پایداری و مبارزه و پیروزی وسیطره میدهد.

قرآن کتاب بشارت و انذار، کتاب دانش و بینش، کتاب تخصص و تعهد، کتاب علم و ایمان، کتاب عشق و عرفان، کتاب عقل و حکمت و اندرز و موعظه است، و از قال میگوید و از حال، از انقلاب فکری، انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی، انقلاب اقتصادی و از بیداری و حیات ملتها سخن ها دارد و کسالت ها و دل مردگی ها، غفلت ها و تن آسانی ها را به سختی میکوبد.

قرآن چونان دریایی است زلال و نورانی و ژرف که برتمامی ذرات کاینات می تواند جاری شود و برهمه جا سرسبزی و خرمی و باغ و مینو بسازد، ظاهر قرآن زیباست و باطن آن ژرف، گوهر های گرانبها، دُرها و صدفها و مرجانها در عمق قرآن موجود است که صاحبان عقل و اندیشه و اولوالباب

بدان می توانند دسترسی پیدا کنند، قرآن معیار حق و باطل است، محک سنجش اعمال است، قسط است و میزان و عدل، مکتب است و ایدیالوژی و جهان بینی.

با قرآن میشود، عملکرد افراد و جوامع را سنجید و براعمال آنها مهر صحه گذاشت و یا خط بطلان زد، چهره های نورانی و پلید را ارزیابی کرد، منافقین و مکذبین و ملحدین و متمردین و مشرکین و کافرین را باز شناخت، آواها، صداها، پژواکها، نجواها و سخنها را حلاجی کرد، ظاهر و باطن آدمی را دانست و در عمق ضمیر و نهاد آدمی رفت، شعار را از عمل تفکیک کرد، مؤمن واقعی را از مسلمان دروغین سوا نمود، و این فقط در حوصلۀ قرآن است و هیچ مکتب و ایدیالوژیی یارای مقابله با او را ندارد.

صد جهان تازه در آیات اوست — عصرها پیچیده در آنات اوست
یک جهانش عصرحاضر را بس است — گیر اگر درسینه دل معنی رس است
بندۀ مؤمن زآیات خداست — هر جهان اندر بر او چون قباست
چون کهن گردد جهانی در برش — میدهد قرآن جهان دیگرش

علامه اقبال رح

و ما در این بخش، دست تشنه کامان سراب زدۀ یاس و ناامیدی و گمگشتگان وادی ایمن را میگیریم و به ساحل بیکرانه و نورانی قرآن فرود میآئیم و از دریای ناپیدا کنارۀ آن سیراب میشویم و جیب و دامان خویشرا از گوهر ها و لآلی فروزان و پر بهای آن انباشته میسازیم، گوهرهای پرتلالؤ و متجلی ایکه دل ظلمت ها را می شگافد، پرده های یأس و ناامیدی را میدرد و بارقه ها و روزنه ها و چشمه های نور و روشنائی را نوید میدهد.

دراین بخش، معجزه سرمدی قرآن در مورد **(علم و ایمان)** توضیح شده و بگونۀ منطقی فرمول بندی گردیده است، از خوانندگان گرامی التجاء داریم که با دقت و توجه آنرا مطالعه نمایند و در روشنائی آن چهره های **موحدین**، **مشرکین**، **منافقین** و دیگر عوامل ضد فطرت را تشخیص بدهند و صراط مستقیم را پیدا نمایند.

قرآن نور مبین است و (محمدص) پیامبر نور، (علم و ایمان) جهان بینی نور اند، زیرا نور هم آشکار است و هم آشکار کننده.

سخنی چند در مورد «نور»

نور آفتاب:

نوری که از خورشید بما میرسد بدون تردید یکی از آیات پرفروغ خدای عزوجل میباشد و هزاران سال است که بر کرۀ مانور افشانی دارد، این نور مخلوق است، مگر زیبا ترین و لطیف ترین موجودات و

سرچشمهٔ همهٔ زیبایی ها و لطافتهای زندگانی ما، نور آفتاب بالاترین و سرسام آورترین سرعتها را در میان مخلوقات دارد و (**سیصدهزار**) کیلومتر در ثانیه حرکت مینماید و واحد انداز گیری و سنجش آنرا«**سال نوری**» تعیین کرده اند.

آفتابی که بما نور میدهد در (**کهکشان شیری**) موقعیت دارد، دراین کهکشان به تعداد دو صدهزار خورشید دیگر نیز تثبیت شده اند که بعضی از آنها چندین مرتبه بزرگتر و عظیم تر از خورشید مربوط کرهٔ ما هستند، بهرصورت بانور آفتاب اجسام و موجودات رؤیت می یابند و ظاهر میگردند- گلها و گیاهان پرورش و تربیت می شوند، درختها و نباتات به ثمر و میوه می نشینند، حیات و زندگی رونق میگیرند و تجدید میشوند.

تمامی انرژی های محیط و پیرامون ما با نور و روشنایی آفتاب تأمین میشوند، در حقیقت سوای«انرژی اتمی» تمام انرژیهای حاصلهٔ محیط ما از آفتاب گرفته شده اند، حرکت بادها، ریزش بارانها، جریان نهرها و ظهور سیلابها و فواره ها و آبشار ها و بالاخره حرکت و پویش و تپش همهٔ موجودات به نحوی از انحاء به یمن همت آفتاب میسر میگردد، اینهمه رنگها ولونها که دنیایی از زیبایی ها و لطافتها را سبب شده است نتیجهٔ تابش این نور گرامی آفتاب است، نور سفید از هفت رنگ اصلی متشکل گردیده، قوس قزح و رنگین کمان یا نورهای مشابه به آن از اثر تجزیهٔ نور آفتاب پدید آمده اند.

سرچشمهٔ گرما و حرارت و آنچه که بستر موجودات را گرمی بخشیده است، از بذل بی محابای خورشید است، حتی حرارت و سوزندگی آتش که از چوب درختان و گیاهان و حیوانات، از زغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن حاصل میشود، بدون تردید از سخاوت خورشید تأمین گردیده است، زیرا طبق تحقیقات مستدل علمی و منطقی، گیاهان و حیوانات، انرژی و حرارت و روشنایی را از خورشید میگیرند و در خویش ذخیره و انبار میکنند و بگونه نفت و یا زغال سنگ به اثر حوادث جیالوژیکی و امثال آن ، مبدل میشوند که صدها و هزاران سال بعد، باز هم آنرا پس میدهند، موتورها و ماشین ها و چرخها و عراده ها و فابریکه ها و کارخانه های عظیم الجثه و غول پیکر را به حرکت و فعالیت وامیدارند، زندگی انسانها را گرمی می بخشند و چهره حیات را دگر گونه میسازند، اینهمه کار و پیکار و فعالیت و تپ و تلاش و حرف و صوت و امثال آن که از انسان و حیوان و نبات صادر میگردند، انرژی آفتاب در تبارز آنها رول اساسی را ایفاء مینماید، از سوی دیگر نور آفتاب، نابود کنندهٔ انواع میکروبها و پرازیت ها و موجودات موذی و ویرانگر وشرانگیز بوده و اگر تابش این کرهٔ آتشین نبود، بدون شک، زمین به بیمارستان بزرگی مبدل میشد که ساکنان آن فقط بمرگ ونابودی می اندیشیدند.

به اینترتیب نور آفتاب و انرژی حاصله از آن، رمز بقاء و حیات موجودات در کرهٔ زمین شمرده میشود، علاوه بر آن حرکت نه سیارهٔ نظام شمسی، قمرها و دیگر ستارگان مربوطه، همه و همه با انرژی آفتاب تأمین میشود و بهمین گونه ظهور و بروز فصل ها، و سال ها و آمد و شد شب و روز و امثال آن به

نحوی از انحاء با انرژی و روشنایی خورشید بستگی دارد، آری! آفتاب جهانتاب وسیلهٔ حیاتی برای زندگانی موجودات زمین است.

نور خداوند [٤]:

درمورد نور آفتاب تا اندازه ای دانستیم که این نعمت خداوند توانا چقدر برای حیات وزندگی انسان و حیوان و نبات از اهمیت ویژه و عظیمی بهره مند است، در تمامی ساحات علمی وفنی، اقتصادی، اجتماعی و روحی و غیره نور آفتاب و انرژی خورشید انقلاب آفرین و دگرگون کننده است مگر قرآن از نور دیگری سخن میزند که تمامی انوار در مقابل آن به پشیزی ارزش و اهمیت ندارند و از همین جاست که به بزرگترین معجزهٔ قرآن پی میبریم، در آیت ۳۵ **(سوره نور)** پروردگار بزرگ، میفرمایند:

الله نور السموات والارض

«خداوند نور آسمانها و زمین است»

دراینجا قرآن از نور خداوند سخن میزند، نوریکه مافوق همهٔ انوار، تلالو، تشعشع و تجلی و درخشندگی هاست، نوریکه همهٔ نورها از آن نورانی شده اند و آفتاب آیتی از آیات نورانی اوست.

«الله» اسم ذات است که مستجمع تمامی صفات جمالیه، جلالیه و کمالیهٔ حضرت ایزد متعال می باشد، در حقیقت «الله» منبع و سرچشمهٔ تمامی پاکیزگی ها و درخشندگی هاست و عین نور و روشنایی ضو می باشد، **نور خدا**، بدیل و همتایی ندارد، و همه نورها درجنب نور او کم نور اند و ذهن بشر و عقل آدمی در توجیه نور خدا عاجر و ناتوان است.

نور خداوند زیبایی مطلق است و همهٔ زیبایی ها از نور خدا ناشی شده، نور خدا وصف خداوند است و از جلوه های سرمدی پروردگاری پرده بر میدارد که به همه چیز روشنایی و زیبایی داده است، همهٔ آفاق و انفس از نور خدا مستنیر شده اند- در آسمانها و زمین و در همهٔ موجودات کاینات و در همهٔ ذرات عالم، نور خدا ساری و جاری است، همهٔ هستی بانور خداوند وجود می یابند، زیرا **نور خدا** هم ظاهر است و هم مظهر، هم آشکار است و هم آشکار کننده، هم هادی است و هم هدایتگر، **نورخداوند**، حیات است و رمز زندگی و بقا، ظلمت، مرگ است و نیستی وعدم، **نورخـــدا** بهمه چیز رنگ و جلا میدهد، اما در ظلمت همه چیز رنگ و تلالو و جلوه می بازند، نور خداوند وجود است- و ظلمت، عدم، **بانورخداوند** نیستی ها هستی می یابند و ظلمتها به روشنایی مبدل میشوند.

نور خدا، ظاهر کنندهٔ غیر است، پرده از روی هر چیزیکه غیر خدا و ضد خداست، برمیدارد، همهٔ چهره های ضد الهی را به حریق و رسوایی می کشد و همهٔ موجودات نورانی را صفا و درخشندگی مضاعف اعطاء می کند، **بـانورخدا** همهٔ شیاطین و طاغوت و استکبار و فراعنه و موجودات شریرو شرانگیز و شرآموز نابود می شوند و استحاله می پذیرند و زمین و کاینات در سیطرهٔ چهره های نورانی و

عباد صالحین در می آید، **نورخدا** رمز وحدت و همرنگی و یکرنگـی است، کلید یکدلی و یکزبانی است و ظلمت، رمز پراگندگی و دل مردگی و شقاق و نفاق و شرک و تباهی وآلودگی و مرگ.

جلوه هایی از نور خداوند:

خداوند بزرگ در قرآن معظم جلوه هایی از آیات نورانی اش را برای بشریت برملا میکند.

- **قرآن** را که حامل تجلیات نورانی خداوند تبارک و تعالی است، سراپا نور و روشنایی و کتاب مبین میداند:

قدجاتکم من الله نورو کتاب مبین(مائده،۱۵)

«از سوی خدانور وکتاب آشکاری برای شما آمد.»

وهمینگونه در آیت ۱۵۷ سورهٔ مبارکه اعراف، قرآن را نور گفته است:

واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون

«کسانی که پیروی از نوری میکنند که(با پیامبر(ص)) نازل شده، رستگارانند.»

- **ایمان و تعهد و بینش** را نیز نور فرموده اند:

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور «بقره،۲۵۷»

«خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتهای(کفر و شرک) به سـوی نـور(ایمـان) رهبری میکند.»

- **هدایت و روشن بینی** و علم و دانش را نیز نور گفته اند:

اومن کان میتا فاحیینا و جعلنا له نورا یمشی به فی النـاس کمـن مثلـه فـی الظلمـات لیس بخـارج منـها. (انعام،۱۲۲)

«آیا کسی که مرده بوده است و ما اورا زنده کردیم و نور هدایتـی بـرای او قـرار دادیـم کـه در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگـز از آن خـارج نگردد.؟»

- **دین مقدس اسلام** رانیز پروردگار بزرگ نور فرموده اند:

ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون (توبه،۳۲)

«خداوند ابا ندارد جز اینکه نور(اسلام) را کامل کند اگر چه کافران کراهیت نشان بدهند.»

- **پیامبر بزرگ اسلام محمد** صلی الله علیه وسلم رانیز نور فرموده اند:

وداعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا، (احزاب،٤٦)

«ماترا دعوت کننده بسوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش»

واینها تجلیات و جلوه هایی از انوار لایتناهی پروردگاری هستند که تمامت کاینات را پرفروغ ساخته است، **نورخدا** نور معنویت است، نور علم و دانش، نور ایمان و تعهد.و **دین اسلام** ،جهان بینی است و مکتب، **قرآن**، ایدیالوژی، **پیامبر(ص)**، سراج منیر و چراغی نور بخش، که با علم و ایمان مجهز است و به انسان جهان بینی میدهد و ایدیالوژی، تخصص میدهد و تعهد، دانش میدهد و بینش، و برصراط مستقیم که خط نورانی و جادهء روشن و هموار است رهنمونش میسازد و چراغی از فراست ودانایی و از علم و ایمان بدستش میدهد تا در ظلمتهای مادی و معنوی راه گم نگردد، به سرچشمهٔ لایزال و پرزلال نور و درخشندگی و صفا و پاکیزگی نایل آید، پلیدی ها و پلشتی های کدر و ظلمت آفرین جسمی و روحی را بشوید و تطهیر شود و صفا و نورانیت و صبغهٔ الهی بگیرد و خود، چونان چراغی شود، نور بخش، خوی پیامبر(ص)انه بگیرد و آنقدر جلو برود و در شاهراه تکامل جسمی و معنوی طی طریق کند تا به کمال مطلق و تجلی و نور سرمدی قربت حاصل نماید و همکلام و همزبان با خالق جن و انس گردد و با اوصاف خدا متصف و با اخلاق الهی متخلق شود.

آری، جسم وجان را بایستی با نور خدا نورانی و مزین کرد، در چشمهٔ مصفا و پرزلال توحید و جود را تطهیر کرد، با علم وآگاهی و شناخت و تفکر و تعقل و خردمندی اوصاف خدا را به استعاره گرفت و خود را بآن ملکوتی و آسمانی ساخت، روح و روان را صیقل زد و هر جایی که سیاهی و تیرگی و پلیدی و زشتی و پلشتی و ظلمت و جهل و کفر و شرک و بدعت و معصیت و پستی ورذالت و اسارت است از آن جدا شد و به سوی خدا و سرچشمهٔ ایمان و تقوی و تعهد و اخلاق و شرف و عزت و حکمت و معدلت و نعمت و رحمت و غفران به پرواز در آمد و خدایرا که نامها و اوصاف نیک و نورانی و خجسته و میمون و مبارکی است، به آن ندازد. **ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها.**(اعراف - ١٨٠)

اسمای حسنی یا نامهای نورانی پروردگار:

یکی از معجزات برحق قرآن مجید«**نامهای نیک**» پروردگار و یا به عبارهٔ دیگر «**اسمای حسنی**» خداوند بزرگ می باشد، چون پروردگار بزرگ خودش را«نور» خطاب فرموده اند به این اساس اسمای الهی همه نورانی و متجلی و پرتلالو اند، این نامهای مبارک و خجسته اوصاف متعالی و لایتناهی ایزدتوانا را برملاء مینمایند، هرکدام این نامها، بار معانی عظیم الشأنی را بدوش می کشند و کایناتی از مفاهیم عالی تربیتی، روحی، اخلاقی، علمی، اجتماعی و سیاسی را در خویش نهفته دارند و این اوصاف قابل شمار و احصا نمی باشند.

تاجهان برمحور مکتوم خویش میچرخد، معانی و مفاهیم بکر و تازهء دیگری ازین اسمای الهی که هر کدام از کمالات نامتناهی او پرده برمیدارد، برای بشریت برملا خواهد شد.

چون تمامی اسمای ایزد متعال مفاهیم و معانی نیکی را در بردارند، بناء همهٔ اسمای خداوند- اسمای حسنی است، اعم از آنهائیکه صفات ثبوتیهٔ ذات پاک اویند مانند:«**عالم**» و«**قادر**» و یا آنهاییکه صفات سلبیه ذات گرامی او محسوب میشود، مانند: «قدوس» و همینگونه اسمایی که صفات فعلی خدای تعالی اند و تداعی گر یکی از افعال خجستهٔ او می باشند، مانند: «**خالق**»، «**غفور**» و«**رحمان**» و«**رحیم**» و امثال آن.

در احادیث مبارک و روایات اسلامی از نود ونه نام خداوند تذکر بعمل آمده است بایستی خاطر نشان ساخت که این فقط مفهوم «**تعدد**» را نشان میدهد وبرای بشر برملا میسازد که اسامی خداوند که هر کدام اوصاف او را نشاندهی مینماید احصا و شمار آن ناممکن است زیرا صفات و کمالات خدای عزوجل لایتناهی است.

از سوی دیگر تعدد نامهای خداوند، از عظمت و شکوه و جلال آن ذات یگانه پرده برمیدارد، زیرا هرچیزیکه از اهمیت و ارزش فوق العاده بهره مند باشد نامهای گونه گونی به خویش اختصاص میدهد، و از جانب دیگر اسمایی که در قرآن مجید و یا احادیث از آنها تذکار بعمل آمده است، نشان دهندهٔ آنست که از میان صفات لایتناهی پروردگار، بعضی دارای اهمیت و امتیاز ویژه و بیشتری هستند و یا به تعبیر دیگر تجلی و تلالوی آنها بیشتر از دیگران جلب توجه مینمایند.

واینکه پروردگار معظم میفرمایند: **ولله الاسماء الحسنی فادعو ه بها** (اعراف-۱۸۰)

«برای خدا نامهای نیکی است، خدا را به آنها بخوانید.»

میدانیم که خداوند نور آسمانها و زمین است، به این جهت، نامهای خداوند همه نور اند و روشنایی، منظور از خواندن خدا به این نامها، تنها این نیست که این الفاظ نورانی را همچون شعاری برزبان جاری کنیم، بلکه در واقع این است که با این نور و روشنایی توصل بجوییم، آفاق و انفس وجود مان را غرق نور و تلالو و تشعشع کنیم، پلیدی ها وزشتی ها را به آن بشوییم و نابود کنیم، بیرون و درون وجود مان را با اوصاف نورانی خداوند مزین نماییم، **پرتوی** از علم و دانش او، **تجلی** ای از قدرت و توانایی او و **شعاعی** از رحمت بیکرانهٔ او و **برقی** از بخشایش وبی نیازی او، چراغی از حلم و حکمت و تدبیر او در خود ودر جامعهٔ خویش پیاده سازیم، تا در پرتو و تشعشع این علم و دانش و قدرت و توانائی و رحمت و بخشایش و بی نیازی و حلم وحکمت و حیا و تدبیر و تدین در وجود خویش و در جامعهٔ خویش مدینهٔ فاضله و بهشت برین ایجاد نماییم و خود و اجتماعی را که در آن زیست مینماییم از ردیف **دوزخیان، مغضوب علیهم وضالین** خارج سازیم و آنوقت است که به عظمت و بزرگی مفاهیم این نامها پی می بریم و به معنای واقعی «**اسم اعظم**» خدا آگاهی می یابیم؛ وقتی تمامی ذرات و حجرات

تن و جان آدمی با نور خدا و اوصاف الهی واخلاق خداوندی آذین گردد، فکر و اندیشه و تصور، شعار و عمل، حب و بغض، تدبیر و سیاست، علم و ایمان ودانش و بینش و تخصص و تعهد و همه و همه، برای خدا و بخاطر خدا وقف گردد، بدون تردید همه آرزوها و امیال جان میگیرند و روح می یابند، هیچ دست دعایی عقب زده نمیشود و هر خواست و آروزیی استجابت میگردد.

در قرآن مجید که پر از شگفتی های عجیب و حیرت برانگیز است، اسامی خداوند بزرگ که هر کدام حامل اوصاف نورانی و لایتناهی پروردگار عزوجل مـی باشند، با ترکیبات گونه گونی شرف صدور یافته اند، که هر کدام می تواند برای محققین و دانشمندان، مایهٔ تفسیر ها، تحلیل ها، و تحقیقات متنوع باشند، از آنجمله است ترکیبات دواسمی و یا دو وصفی حضرت پروردگار حکیم که همیشه با هم آمده اند و نظر به موارد خصوصی و ویژه بی رد و بدل شده اند وشگفت اینکه، این اوصاف پرودگار بزرگ اکثرا در اخیر آیت ها خود نمایی مینمایند، و این ترکیبات دو اسمی، پرده از روی حقایق بس شگرف و حیاتی برمیدارند که سخت کوبنده و تکان دهنده و فکرْ برانگیز اند، و این یکی از معجزات عظیم الشأن و حیرت آور قرآن بزرگ است که در الفاظ بسیار اندک، مفاهیم و معانی ای به وسعت لایتناهی گنجانیده شده است.

به گونهٔ مثال اسمای متعالی و اوصاف نورانی خداوند بزرگ را در اوراق قرآن مجید می نگریم:

علیم حکیم، تواب الرحیم، واسع العلیم، عزیزالحکیم، روف الرحیم، شاکر علیم، سمیع علیم، علی العظیم، غنی حمید، علیماخبیرا، سمیعا بصیرا، لطیف الخبیر، غفور رحیم، غفورحلیم، حی القیوم، قوی عزیز، حمیدمجید، رحیم ودود، واحدالقهار، خلاق العلیم، علیم قدیر، غنی کریم، علی حکیم و....

تعداد این اسمای گرامی خیلی زیاد بوده و در تمامت قرآن پراگنده اند و هیچ صفحه ایرا نمی یابی که یک یا چندین اسم نورانی پروردگار در آن مندرج نباشند، بسیاری ازین اسمای مبارکهٔ حسنی و نامهای نیک و خجسته، چندین مرتبه در سوره های مختلف قرآن ذکر شده اند که این موضوع نیز در حد خود قابل پژوهش و تحقیق و بررسی می باشند. و شگفت تر از همه اینکه اوصاف و اسمای خداوند بزرگ در بسیاری موارد، برای بندگان نیز ردیف گردیده اند و این مطلب نشاندهٔ آنست که بندگان نیز می توانند، با اوصاف ملکوتی و نورانی متصف ومجهز و مزین شوند واز سرچشمهٔ پاکیزگی و پرزلال اوصاف بیٔ نهایت بزرگ پروردگار توانا جرعه هایی بنوشند و سیراب گردند، شخصیت خویشرا با اخلاق الهی متخلق بسازند و از ادنا بسوی اعلی و کمال مطلق سیر نمایند، موهبت ها و ارزش های وجودی شانرا صیقل بدهند، اخلاق رذیله را حاشا کنند و با آداب و اوصاف جمیله مزین و آراسته گردند، خودشناس و خداشناس شوند، دانش و بینش را جزء سرنوشت و زندگانی خویش قرار دهند و انسان نمونه و کامل و جانشین خدا در زمین گردند، بگونهٔ مثال آیت ۱۲۸ سورهٔ مبارکه توبه در مورد

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وسلم، آیت ۵۵ سوره یوسف، در مورد یوسف علیه السلام، آیت ۷۵ سورهٔ هود در مورد ابراهیم علیه السلام،آیت ۲۶ سورهٔ قصص در مورد موسی علیه السلام، بوده که در توصیف آنها اسمای نورانی حسنی بکار رفته اند.

جذابیت اسمای حسنی:

اولین تاثیر (اسمای حسنی) یا نامهای نورانی پروردگار توانا، بالای روح و فکر و اندیشهٔ آدمی میباشد، زیرا اندیشه ها و افکار و تعقل بارزهٔ سترگ انسانی شمرده شده، موهبت ها و ارزش های وجودی و ملکوتی انسانی را نمایش میدهند وآدمی با همین ویژگی ها از سایر موجودات متمایز میگردد. دشمنان خدا، شیاطین، طواغیت و تمامی عواملی که آدمی را از صراط مستقیم و از توجه به خدا منحرف میسازند، اولین حمله و تهاجم آنها بالای موهبت ها و ارزش های وجودی و جوهری انسان راه اندازی میگردد، این موجودات شرور بهر طریقه یی از وسوسه ها گرفته تا حملات صریح، بر افکار و تعقل آدمی شبیخون میزنند و آدمی را چون خوره از درون و مغز و اندیشه تهی میسازند، وقتی اندیشه ها و افکار و زمام تعقل آدمی بدست شیطانها و عوامل استعماری آنها بیفتد، بدون تردید، انسان چونان مومی در دستهای آنها به اسارت خواهد افتید و بهر شکل و هیاتی در خواهد آمد و در جاهایی برده خواهد شد که خاطر خواه شیطانهاست، دستها، پاها و اندامهای آدمی دیگر از خودش نیست، زیرا بسوی هر بدی و پلیدی و پلشتی کشیده خواهند شد و مطابق فرمان و دستور عوامل شیطانی بکار خواهند افتید.

بر عکس وقتی تراوشات فکری و اندیشه های آدمی بسوی اوصاف نیک و خجسته و متعالی متوجه گردند، بدون شک، اثرات نیکو و مبارک آن ،مسیر و عملکرد آدمی را متعین نموده و بصراط، مستقیم رهنمون میسازد، صراطی که جادهٔ نورانی و روشن است، در یک سوی این صراط موجود ناتوان و ادنایی چون انسان قرار دارد و در سوی دیگر آن که تا به لایتناهی امتداد می یابد، ذات بی نهایت بزرگ و اعلی ایکه منبع و جوشش همهٔ نیکی ها، خوبی ها، مهربانی ها و نور هاست، یعنی آدمی از ظلمات بسوی روشنایی ها می شتابد و از انوار پر فروغ آن کسب نور و سرمایه میکند.

آدمی با تفکر و تعقل مسیرش را می یابد، خود و پیرامونش را می شناسد و موانع و مشکلات و پرابلمهای حاد و دست و پاگیر را ارزیابی میکند، دوست را از دشمن تمیز میدهد و این بارزه، جزء فطرت آدمی است، در حقیقت خداوند، خود خواسته است که آدمی این چنین فطرت پویشگر داشته باشد تا بسوی خوبی ها و نیکی ها و بهتری ها حرکت نماید، چون خداوند خود(خیرمطلق) است و اراده اش نیز خیرونیکویی می باشد، آدمی را نیز بسوی خیر و نیکویی دعوت میکند تا به اندازهٔ وسع و توان خویش ازین خیر مطلق و فراگیر که حد و اندازهٔ آن از تصور بشر بیرون است، توشه بردارد. کودکی که

بدنیا می آید تا انسان سال خوردهء که انتهای عمر را میگذراند، بزعم خویش هر کدام در فکر بهتر زیستن و بهتر انتخاب کردن، تلاش و گرایش دارند و این جزء فطرت آدمی است.

اساساً خلقت و آفرینش انسان و همینگونه جهان و کاینات با هدف و مقصد خیرونیک انجام گرفته است و تمامی ذرات کاینات بایستی با تلاش و پویش بسوی خیرونیکویی که رسیدن به کمال است، گام بردارند.

قرآن میفرماید:

الذی احسن کل شیء خلقه(الم سجده-۷)

«همان خدایی که هر چه آفرید، نیکو آفرید.»

اما آنانیکه برضد خیر و نیکویی، طریق شروفساد را می پیمایند، بدون تردید از اصول فطرت سرپیچی می کنند و برخلاف جریان خلقت حرکت مینمایند و این موضوع سبب میشود که برضد شیرازهٔ خلقت و آفرینش کاینات عمل کرده شود و تباهی ها و زیانهای وحشت انگیزی ایجاد گردد. و بهمین جهت است که خداوند بزرگ از پدیدار شدن اینهمه شروفساد، آدمی را به پناه خویش فرا خوانده است.

قل اعوذ برب الفلق- من شرما خلق(فلق-۱،۲)

«بگو پناه میبرم به پروردگار سپیدهٔ صبح که دل سیاهی شب را می شگافد- از شر تمام آنچه آفریده است!»

جالب اینجاست که «من شرماخلق» بگونهٔ نکره و مطلق ذکر گردیده است و همهٔ موجودات اعم از انسان و حیوان و جماد را در برمیگیرد و همهٔ این موجودات می توانند به نحوی از انحاء منبع شروفساد شوند و برخلاف اصول فطرت بکار بیفتند، و بایستی از شروفساد همهٔ موجودات شرور، انسانهای شرور، جن و شیاطین شرور، حیوانات شرور، پیشامدهای شرور، نفس اماره و شرور و امثال آن به خدای عزوجل پناه جست، تعبیر به(من شرماخلق) به مفهوم این نیست که آفرینش الهی، درذات خود شری دارد بلکه شر، هنگامی پدیدار میشود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند، زیرا آفرینش همان ایجاد است و ایجاد ووجود خیرمحض شمرده میشود و شر آن است که برضد ایجاد عمل نماید و دست به ویرانی و نابودی بزنند و از مسیر و محدودهٔ تعیین شده، تجاوز صورت بگیرد، بطور مثال«سلاح» یک حربهٔ دفاعی برای انسانهاست که بایستی در برابر دشمنان واقعی که مظهر ستمگری و تجاوز و تعدی هستند استفاده گردد، که دراینصورت برندگی سلاح، خیرشمرده میشود واگر همین سلاح بگونهٔ نابجا و در برابر دوست استفاده گردد، شر مطلق دانسته میشود و باعث بروز بدبختی ها و تیره روزی ها میگردد.

از جانب دیگر هر چیزی می تواند با جدا شدن از مسیر فطرت ایجاد شرنماید، بگونهٔ مثال؛ خانه ایکه در آن زیست میکنیم برای امر خیرونیک بناء یافته است، مگر به اثر زمین لرزه و یا عوامل دیگر فرو

میریزند و باعث کشتن اعضای فامیل میگردند و یا بسیاری از امور، که ما در ظاهر آنها را شر حساب میکنیم ولی در باطن خیر شمرده میشوند، مانند حوادث و بلاهای بیدار گر و هشدار دهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه به خدا میکند، در حقیقت در تمامی این حوادث حکمت های بزرگ و عظیم پروردگار نهفته می باشند که به انسان نوعی علم و آگاهی و دانش و تجربه می آموزند و بسوی ایمان و بینش و بصیرت رهنمایی مینمایند.

باری اوصاف و اسمای نیک خداوند نیز حاوی یک جهان بینی ژرف و عمیق بوده و با فطرت انسان سروکار دارد و آدمی را بسوی خود می کشاند، آنانیکه با این اوصاف متصف میگردند، بایستی مطابق به فطرت نیک، بسوی خیرو تعالی و کمال گامزن شوند و اگر این نیروهای نیک و خجسته را در مسیر غیر فطری به استعاره بگیرند، در حقیقت برضد غایه و هدف آفرینش به مجادله برخاسته اند.

به این جهت در اسمای دوگانهٔ پروردگار مفهوم عمیق **«علم و ایمان»**، **«دانش و بینش»** و **«تخصص و تعهد»** است. خداوند، منبع تام و مطلق همهٔ علوم ازلی و ابدی بوده و سرچشمهٔ مطلق و تام ایمان و توحید است، به عبارهٔ دیگر، خدا، خود ایمان مطلق است، زیرا ایمان نور است و خدا، خود علم مطلق است، زیرا علم، نور است.و همینگونه، تطبیق**«علم و ایمان»** درمورد بندگان خدای تعالی، بگونهٔ مقید و نسبی است، هرکسی می تواند علم و ایمانش را افزایش دهد، زیرا هرقدر بسوی خدا که منبع لایزال«علم و ایمان» است تقرب می جوید، بهمان اندازه از منبع علم و ایمان استفاده می برد و برعلم و ایمانش می افزاید و این تلاش و پویش تا لایتنایی می تواند امتداد پیدا کند.

دکتورین علم وایمان:

موضوع علم و ایمان یا به عبارهٔ دیگر تخصص و تعهُد و دانش و بینش، چنان دکتورین نوین و فنا ناپذیر و ملکوتی و حیاتی است که تا جهان برمحور مکتوم خویش میچرخد، هرگز از تازگی و طراوت و تحرک و انقلاب آن کاسته نمیگردد، بلکه هرروز بیشتر از پیش ابعاد وسیع و گستردهٔ این قانون متشعشع آسمانی دیدگان راخیره میسازد و سرنوشت بشریت را به نحو اعجاب انگیزی تعیین مینماید، تثبیت میکند و تضمین میسازد.

پروردگار بزرگ در کوچکترین کلمات و الفاظ، کایناتی دگرگونی ها و انقلابها را تعبیه کرده است، گویی بحرهایی را با تمامت و سعت و عظمت آن در کوزه یی ریخته است، تابشریت تشنه از آن بنوشند و سیراب گردند و قرآن در تمامت آن ندا سر میدهد که«در آن نشانه هایی است برای کسانیکه تفکر میکنند!» و این خود بیانگر این حقیقت است که قرآن معجزهٔ ابدی و سرمدی است و از مبدهٔ دیگری فرود آمده است و کلام بشر نیست.

موضوع «علم و ایمان» یک موضوع سطحی و پیش پا افتاده نیست، بلکه آنچنان یک قانون همه جانبه، فراگیر و کلی است که می‌ تواند برهمهٔ علوم انسانی و الهی تطبیق گردد و همهٔ آحاد انسانی و تمامی موجودات کاینات در زیر چتر آن جا شوند این قانون، اصل و سرچشمهٔ تمامی قوانین و اصول شمرده میشود، هم فرد را میسازد و هم جامعه را، هم سیاست را و هم قدرت را، هم اقتصاد را و هم تاریخ را، همه کس و همه نوع به آن ضرورت مبرم دارند، هم ادنا و هم اعلی و هم ابعاد کوچک و هم ابعاد بزرگ، و بدون داشتن علم و ایمان، زندگی ناممکن است، علم و ایمان، مظهر حیات و زندگی است، منبع ترقی و تعالی و پیشرفت و تمدن است، سرچشمه نور و صفا و درخشندگی و تلاش و پویش و حرکت است. علم و ایمان- همه چیز و همهٔ موجودات را درمحور خدا و پاکیزگی و صفا و کمال به حرکت و جولان در می آورد.

اکنون در آیات قرآن بزرگ به تحقیق میپردازیم و چند نمونه ازین معجزهٔ بزرگ آسمانی را که در لفظ های بسیار کوچک گنجانیده شده اند و بارهای معانی سترگی را بدوش می کشند یاد آوری مینماییم.

۱. خداوند بزرگ در آیت ۱۲۸ سورهٔ توبه میفرمایند:

لقد جاء کم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم.

«رسولی از خود شما به سوی تان آمد که رنجهای شما براو سخت است واصراز به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

خداوند بزرگ پیامبر عظیم الشأن اسلام را با دو وصف مبارکهٔ«رؤف و رحیم» از اسمای حسنی مدح فرموده اند، باید متذکر شد که (رؤف و رحیم) هردو بگونهٔ مترادف آمده اند و معانی رحم و مهربانی و عاطفه را میرسانند.(رؤف) بکسی میگویند که رأفت و دلسوزی و عاطفهٔ زایدالوصفی داشته باشد یعنی دلش بخاطر دیگران در تپش بیفتد، میدانیم که عطوفت و مهربانی، قلب کسانی را می فشارد که احساس و عاطفه دارند، داشتن این ممیزهٔ انسانی و الهی، جز از طریق درک و شعورو آگاهی و تجربهٔ کامل امکان پذیر نیست، اگر قلب آدمی در اندوه گرسنگان و برهنگان و در غم یتیمان و مظلومان و تهیدستان فشرده میشود، بخاطر آنست که رنج و اندوه آنان را احساس و لمس کرده است و تجربه و علم و آگاهی کافی در مورد آنان کسب نموده است. لفظ(رؤف) نشان میدهد که پیامبر گرامی اسلام چنان در ارتباط با روح و روان مردم است که گویی پارهٔ یی از جسم و جان آنها و روح جامعه گردیده است، مزهٔ یتیمی را چشیده است، بار اندوه تنهایی را برشانه های خویش کشیده است، جور و جفا و تلخی ها و آزار های جاهلان و بیخردان را تحمل نموده است و از مشکلات عدیدهٔ مردم آگاه است و بهمین جهت کلمات«**انفسکم**» بجای «**منکم**» دراین آیهٔ مبارکه شاهداین ادعاست که پیامبر(ص) روح و روان دیگران

را درک می کند، دردهای آنان را کاملا میداند، درناراحتی ها، غمها و اندوه ها بآنان شریک است و قرابت دارد و هر گونه زیان و ناراحتی ایکه بمومنان برسد پیامبر(ص) را سخت اندوهگین و ناراحت میکند و بهمین جهت در طریق هدایت، راهنمایی و رهبری و دادن علم و دانش و آگاهی بآنها، عشق میورزد و سخت کوشان و حریص است(حریص علیکم). فلهذا در لفظ مبارکـۀ **(رؤف)** مفهوم**(علم و آگاهی و تخصص و دانش و تجربه)** آمده است. اما در اسم توصیفی«**رحیم**» که اشاره به رحمت خاص پروردگار بوده و ویژۀ بندگان مطیع و صالح و با **ایمان** و فرمانبردار و **متعهد** است، نشان میدهد که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حکم ایمان و تعهد و عمل صالح، شایستگی آنرا یافته است که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردد. از جانب دیگر«**رحیم**» اسم عام است به صفت خاص، به عبارۀ دیگر وصفی که برخدا و خلق، زیبنده است و اشاره به رحمت ویژۀ مومنان دارد و به اینترتیب مبرهن میشود که در اسم نورانی«**رحیم**» مفهوم«**ایمان و تعهد و بینش**» گنجانیده شده است.

۲. قرآن در آیت ۵۵ سورۀ یوسف، از زبان یوسف(ع) چنین میفرماید:

قال اجعلنی علی خزآئن الارض انی حفیظ علیم.

«یوسف گفت: مرا سرپرست خزاین سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارندۀ آگاهم»

در داستان حضرت یوسف(ع)، پادشاه مصر خوابی می بیند که وحشت انگیز است، زیرا هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می درند و می بلعند، حضرت یوسف(ع) به تعبیر آن میپردازند و به پادشاه گوشزد می کنند که بعد از مرور هفت سال خرمی و شادابی، هفت سال دیگر پدیدار خواهد شد که سخت سوزنده و ویرانگر است، و محصول سالهای خرمی و شادابی را بگونۀ کامل خواهد بلعید، به این جهت به پادشاه میفهماند که برای مبارزه با هفت سالی که خشکسالی در قبال دارد چه برنامه یی روی دست بگیرد و چگونه سرمایه و ثروت و گندم و ذخایر مواد غذایی را برای روز مبادا در نظر داشته باشد، پادشاه مصر، از حضرت یوسف(ع) تقاضا میکند که مجری این برنامه خود او باشد، زیرا دیگران رادر تدبیر این کار شایسته نمی داند؛ حضرت یوسف(ع) میفرمایند: «مرا وزیر مالیه و دارایی سرزمین مصر مقرر کن که حفاظت کنندۀ دانایم.»

این آیت مبارک از **تخصص** و **تعهد** و **دانش** و **بینش** و **علم** و **ایمان** بگونۀ واضح و صریح با دو وصف خجستۀ «**حفیظ علیم**» پرده بر میدارد.

آنانیکه وظیفۀ خطیر و پرمسوولیت بیت المال و اقتصاد و دارایی را بعهده میگیرند، بایستی در علم اقتصاد، تخصص داشته باشند، از عهدۀ محاسبات مغلق و ساختن بیلانس ها و برنامه های اقتصادی بگونۀ کامل بدر شده بتوانند و به همۀ رموز و فن آن آگاهی واقعی داشته باشند تا یک تعادل مالی و یک اقتصاد سالم و پویا را در جامعه پیاده کرده بتوانند و در مقابل فقر و بدبختی مبارزه و مقابله داشته باشند و

این مأمول بدون از دانش و تخصص لازم امر محال می باشد و قرآن این تخصص و دانش را در لفظ مبارکهٔ علیم جاودانی ساخته است و از سوی دیگر آنانیکه این وظیفهٔ سنگین را به عهده میگیرند بایستی در کنار تخصص در رشتهٔ مربوطه از تقوی و دیانت و امانت کامل نیز بهره مند باشند تابیت المال و بانک را از دستبرد و خیانت چه از سوی خود شخص و چه از سوی دیگران بطور جدی محافظه نمایند که این امانت و تقوی، عامل شگوفایی یک اقتصاد سالم و متعادل و از میان بردن شگافهای طبقاتی و مژده دهندهٔ ترقی و تعالی در همهٔ زمینه ها و ریشه کن کردن فقر و بدبختی در میباشد، عدالت اجتماعی را سبب میشود و قرآن این **تعهد و ایمان** را در لفظ مبارکهٔ **(حفیظ)** در کنار علم و تخصص برملا مینماید.

امروز که شیرازهٔ اقتصادی افراد و کشورها در هم شکسته است و مخصوصا افرادی زمام امور اقتصادی را بدوش گرفته اند که اگر تخصص داشته اند، تعهد نداشته و باعث حیف و میل ثروتها، غارتها، قتل ها، وتوطئه ها و دسایس بیشمار شده اند، اقتصاد را بیمار ساخته اند، جامعه را بیمار ساخته اند، فقر و بدبختی و تضاد اجتماعی و طبقاتی را وسیع نموده اند، حتی آزادی و استقلال خود و میهن شانرا در مخاطره انداخته اند و موقع برای کسانی فراهم کرده اند تا با استعمار اقتصادی، انسانها و جوامع را به مرگ و نیستی بکشانند، همینگونه آنانیکه تعهد داشته اند، مگر فاقد علم و تخصص در رشتهٔ کار بوده اند، هرگز نتوانسته اند مدیریت و رهبری سالم داشته باشند، و بهمین ترتیب ثروتها ودارایی های افراد و جوامع بدست های افراد سود جو و استعماری به غارت رفته است و سرنوشت ملتها به تباهی و سیه روزی کشانیده شده است.

۳. قرآن در آیت۲۶سورهء قصص از عناصر علم وایمان و تخصص و تعهد از زبان دختر شعیب علیه السلام در مورد استخدام حضرت موسی^(ع)^چنین پرده بر میدارد:

قالت احدا هما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین.

«یکی از آن دو(دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که استخدام می توانی کنی، آنکسی است که قوی و امین باشد.»

آنانیکهٔ مزدوری را بکار می گمارند، اولتر از همه سعی میورزند که شخص قوی و با بنیه یی را بیابند، تا از عهدهٔ کار سخت و توان فرسا بدر شده بتواند و همین نیروی جسمانی موهبتی است که به مزدور «**تخصص**» در کار را میدهد، که قرآن با وصف(**قوی**) از آن تذکر بعمل آورده است، زیرا فطرتا اشخاص کم توان، لاغر و فاقد نیروی جسمانی لازم، کمتر می توانند از عهدهٔ کارهای سخت و شاقه **(hard work)** مؤفقانه بدر شوند و ممکن است در نیمه راه خسته و ذله شده کار را ناتمام رها کنند و یا به نحو احسن به فرجام نرسانند، به این جهت قوت و توان ونیرو، تدبیر می آفریند و تخصص لازم را بار می آورد و همچنین لفظ قوی تنها مختص به نیروی جسمانی نیست، بلکه **دماغهای قوی، افکار نیرومند، اندیشه های توانا**، هرکدام موجد تخصص و علم و آگاهی و درک وشعور و کسب دانش شده می

توانند، ظهور اختراعات، اکتشافات و هزاران هزار پدیده های محیرالعقول، برپا کردن اینهمه فابریکه ها و کارخانه ها، آسمان خراش ها و شهر های آبادان همه و همـه نتیجه و عصارهٔ دماغهای قوی و اندیشه نیرومند و بازوهای تواناست، مهندس و انجینر و بنا و کارگر همه و همه به نحوی از انحـاء بایستی قـوی ونیرومند باشند و در رشتهٔ کارشان علم و دانش و تخصص داشته باشند که قـرآن بـا کلمـهء مبـارک (قوی) از آن ، اصول جاودانه میسازد و به بشریت گوشزد میکند.

از جانب دیگر کاریکه به مزدور، مهندس، و افراد قراردادی و غیره سپرده می شود، بایستی مطابق قرارداد، مطابق دیزاین، مطابق نقشه و مطابق وعده و تعهد انجام داده شود وعنصر امانت و دیـانت در آن مدنظر گرفته شود، نه از وقت معین به اصطلاح بدزدند، نه از وسایل و موادیکه در اختیـار شان گذارده شده به نفع شخصی خویش استفاده برند و از اعتمادیکه برایشان بذل گردیده است، سوء استفاده نمـایند، بهمین جهت پروردگار بزرگ این **امانت** و **تقوی و ایمان داری** را در وصـف مبارکهٔ **«امیـن»** بـرای بشریت برملاء مینمایند.

موضوع بسیار ظریفی که در قصهء یوسف(ع) و موسی علیه السلام جلب توجه میکنـد، اینسـت که تخصص و تعهد، علم و ایمان و دانش و بینش برای همهٔ آحاد انسانی اعم از قشر هـای مختلـف جامعـه، امر لازمی و حتمی شمرده شده است، اگر مزدور است یا کار فرما، اگر عـوام اسـت و یـا خـواص، همه بایستی این فریضه را در عمل پیاده نمایند.

٤. بهمین ترتیب، زمانیکه قرآن مجید از زبان پیامبران بزرگ همچون حضـرت نـوح(ع) ، حضـرت هود(ع) ،حضرت صالح(ع)، حضرت لوط(ع) ، حضرت شعیب(ع) ، حضـرت موسـی(ع)، حضـرت ابراهیـم(ع) خطاب به اقوام شان،یاد مینماید، از اسامی و مفاهیمی استفاده میکند که در متن آنها مفهوم و معنای علـم و ایمان، تخصص و تعهد و دانش و بینش بگونهٔ مبرهن و یا بگونه سمبولیک جا داده شده است. اگر چه این اسامی و اوصاف در ردیف اسمای حسنی بگونهٔ اعتباری و قرار دادی طبقه بندی نمی شوند و بیشـتر برای بندگان خداوند مورد استعمال دارند، اما باز هم اوصاف و اسـامی نورانـی و ملکوتـی را بـرای بشر تداعی میکنند و پرده از علم و ایمان بر میدارند، بگونهٔ مثال

الف) در آیات (۷-۱۰٦ سورهٔ شعرا) خطاب نوح(ع) با قومش.

ب) در آیات(٦-۱۲۵ سورهٔ شعرا) خطاب هود(ع) با قومش.

ج) در آیات(٤-۱٤۳ سورهٔ شعرا) خطاب لوط(ع) با قومش.

د) در آیات(۹-۱۷۸ سورهٔ شعرا) خطاب شعیب(ع) با قومش.

چنین آمده است:

انی لکم رسول امین- فاتقو الله و اطیعون

«من برای شما رسول امینی هستم- تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت کنید.»

همان فرستادهٔ خداوند یعنی پیامبر(ص) که معلم است و راه نما و بادانش و بینش الهی آراسته گردیده وشایستگی رهبری و راهنمایی توده ها و پیاده کردن فرامین، دستورات، اصول و پیام و ایدیالوژی الهی را بعهده دارد، یعنی در رهبری قوم و امت، علم و تخصص دارد، رسول یعنی حامل وحی الهی و این وحی را رسول در کمال امانت، بمردم میرساند و به اندازهٔ ذره یی در نگهداری و سپردن این امانت تعلل و سهل انگاری به خرج نمیدهد، حتی اگر در رسیدن باین مامول مقدس جان های عزیز شان را نیز از دست بدهند وجور و جفای دشمنان و افراد جاهل را نیز بکشند، برای لمحه یی از تعهد و ایمان خویش نمی گذرند، زیرا آنها رؤف و رحیم هستند و خداوند بزرگ این«علم و تعهد» آنها را در**«رسول امین»** بیان داشته است، از سوی دیگر پیامبر(ص) رسالت دارد که علم و ایمان را در جامعه تطبیق کند. در آیت بعدی اولاً ملت فاقد ایمان و تعهد و باور را به تقوی یعنی به پرهیزگاری و ترس از خداوند بزرگ دعوت میکند که در**(فاتقوالله)** تبلور یافته است، وقتی افراد به باور کلی برسند، چشم جان ودیدهٔ ضمیر شان بینا گردیده از لجاجت و جهل باز می ایستند به عبارهٔ دیگر**«علم »** می یابند و سربر اطاعت ایزد یکتا میگذارند، وقتی ایمان همچون نهالی در سرزمین دل و افکار غرس شود- اطاعت از امر فطری بگونهٔ اجبار صورت نمی پذیرد- به این جهت رسیدن به این علم و آگاهی را خداوند(ج) بگونهٔ **(واطیعون)** جاودانی میسازد.

۵- اما موضوع جالب دیگری که سخت اندیشه ساز و عجیب و حیرت آور است آیات مبارکهٔ(**۳۹** و ۴۰ سورهٔ نمل) می باشد. که در مورد«علم و ایمان» معجزات زنده و ملموسی را در خویش ثبت کرده است که امروز با گذشت سال های زیاد بار دیگر از حقانیت قرآن بزرگ پرده برمیدارد و چشم بشریت را از تلالو و تجلی خیره میسازد:

حضرت سلیمان(ع) از اطرافیان خود میخواهد، پیش از آنکه ملکهٔ سبا به نزد او بیاید، کسی تخت او را برایش حاضر کند، در اینجا دو نفر اعلام آمادگی می نمایند، یکی از آن**«عفریتی»** است و دیگر آن **مرد صالحی** که در روایات نام او را **(آصف بن برخیاء)** ذکر کرده اند. در حقیقت برای این امر مهم«جن و انس» آماده میشوند تا در میدان عمل داخل شوند و تخت ملکهٔ سبا را از صدها کیلومتر فاصله در کوتاه ترین وقت ممکن حاضرسازند. قرآن چنین بیان میفرماید:

قال عفریتء من الجن انا آتیک به من قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین- قال الذی عنده علم الکتاب انا آتیک به من قبل ان یرتد الیک طرفک.

«عفریتی از جن گفت: من آنرا نزد تو می آورم، پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت بآن توانا وامینم- اما کسی که دانشی از کتاب(آسمانی) داشت گفت: من آنرا قبل از آنکه چشم برهم زنی (در طرفه العینی)، نزد تو خواهم آورد.»

(عفریت) به معنی فرد گردنکش و خبیث است و این خود نشان میدهد که افراد خبیث، فاقد تعهد و مسوولیت واقعی می باشند، از جانب دیگر جمله«**انی علیه لقوی امین**» که عفریت برزبان میراند، از جهات مختلفی توأم با تاکید است، زیرا کلمات«ان» جمله اسمیه و لام، در آن نشان میدهد که بیم خیانت و عدم تعهد در این عفریت میرفته است، فلهذا عفریت برای دفاع از خود، قول امانت و تعهد داده است.

اما شخص دوم که از علم کتاب آسمانی بهره مند بود، قول میدهد که در طرفه العینی آنرا حاضر میکند.

حضرت سلیمان(ع) با شخص دوم که همان آصف بن برخیاء است به موافقه میرسد و او در یک چشم برهم زدن که کمترین زمان ممکن را میرساند، تخت ملکهٔ سبا را حاضر مینماید.

نکته قابل دقت دراین واقعه آن است که عفریت، توانایی و قدرت خویشرا محدود می کند به آوردن تخت ملکهٔ سبا در مدت توقف سلیمان(ع) در مجلس داوری و بررسی امور کشور- در حالیکه آصف بن برخیاء هیچ حدی بران قایل نمیشود و محدود ساختن به طرفه العینی در حقیقت نا چیز شمردن و از نظر انداختن و به حساب نیاوردن**(عنصر زمان)** در مقابل قدرت پرورگار بزرگ می باشد، داشتن علم کتاب، خود، نشاندهندهٔ دانش و تخصص فوق العاده و متعالی است، دانشی که از کتاب آسمانی آموخته و در آن علم راسخ گردیده به عبارهٔ دیگر ثابت قدم وصاحب نظر شده است و به حکمت و معارف الهی دست یافته است و چنان به این علم آسمانی باور دارد که بدون کوچکترین تردید و از روی یقین و ایمان کامل، با صراحت و قاطعانه ابراز میدارد که در طرفه العینی تخت حاضر میشود. در حقیقت آصف بن برخیاء به (علم و ایمان) واقعی دست یابیده است.

از جانب دیگر عفریت که بدون شک نیرو و قدرت و توانایی جسمانی دارد، ممکن است نیروی معنوی که همان علم ودانش است، بگونهٔ کامل در او سراغ نشود، به عبارهٔ دیگر تخصص او نیز ناقص باشد، زیرا تنها نیروی جسمانی که با تدبیر و علمیت آمیخته نباشد نمی تواند کار ساز باشد، اما در مورد تعهد همانگونه که استنباط میشود، فاقد آنست و امکان دارد امانت را به خیانت بکشاند.

بهر صورت این آیات مبارک، عظمت و شکوه علم و دانش را چنان به تصویر می کشد وافکار آدمی را چنان متحیر میسازد که بعد از صدها سال، بازهم به حقانیت قرآن و معجزه بودن این کلام مجید بیشتر از پیش پی می بریم و عقول و اندیشه ها به کاوش و بررسی می افتند و ایمانها و باور ها صیقل میگردند و بعد از مرور یکهزار و چهار صد سال باز هم به بشریت علم و ایمان و دانش و بینش اعطاء مینماید. باگذشت صدها سال از زمان پیامبر بزرگ اسلام و هزاران سال از زمان حضرت سلیمان(ع) بازهم طراوت و تازگی قرآن، دیده ها را خیره نموده و معجزات این کتاب آسمانی که شگفت انگیزاند، یکی پی دیگری برملا میشوند. زیرا دنیای امروز ما بوضاحت درک میکند که قرآن واقعا برای دورهء ها مؤقت و مقطع های بخصوص نازل نشده است بلکه برای امروز و فردای بشریت نیز شرف نزول یافته

است، عصر کنونی که پیشرفته ترین وسایل را در شعاع علـم و آگـاهی و تخصـص و نیروهـای مـادی و معنوی بدست آورده است، سعی فراوان دارد که تمامی ساحات زندگی بشر را (computrized) نماید زیرا مدرنترین و حیرت انگیز ترین تکنالوژی دست داشتهٔ بشر، امروز کامپیوتر و مغز های الکتریکی می باشد و با شبکه های انترنت، جهان را بیک دهکده (globle village) تبدیل نموده است و یا ایـن وسـایل علمی، خارق العاده ترین کار ها را می تواند در اسرع وقت انجـام دهـد و(در طرفـه العینـی) بـا آنطـرف دیگر جهان وحتی در صورت امکان با دیگر کـرات روابـط برقـرار کنـد و اسـنادو docomment مبادلـه نماید و با افرادی بصورت زنده، همزمان سخن بزند و تصویر او را در پردهٔ تلویزیون مشاهده نمـاید، کـه تاچند صد سال قبل از جملهٔ محالات تصور میگردید، در حقیقـت علـم و انقـلاب سـاینس و تکنـالوژی انسانها را به باور رسانیده است، زیرا علم امروز به اثبات میرساند که مبادلهٔ اسناد در طرفـه العینـی امکـان پذیر است.

حضرت سلیمان(ع) نیز میخواهد سندی منطقی و قابل لمس برای ملکهٔ سبا ارائه دهد تا با مشـاهدهٔ آن او را بیک باور علمی و عملی و منطقی رهنمایی کرده باشد، در حقیقت سلیمان میخواهد کوتـاه تریـن و طریقه را برای به باور رساندن یا دادن ایمان به او عملی سازد، که هزاران کتاب و جریده و وعظ و تبلیغ و بیان نمی توانند از عهدهٔ آن بر آیند.

افراد و فرستادگان حضرت سلیمان(ع) قبلا ملکهٔ سبا را از عظمت و ابهت پیامبر شان آگاهی داده انـد و او سخت به هیجان آمده است کـه صحـت و سـقم ایـن آگـاهی و شـناخت را برایـش معلوم نمـاید و سلیمان(ع) میخواهد که این آگاهی ملکهٔ سبا را به یک نگاه کوتا به باور و ایمان کامل تبدیل نماید.

ناگفته نماند که در قرآن آیات متعددی وجود دارند که خداوند بزرگ در آن ها از(چشم و گوش و فواد) به تکرار یاد آوری مینماید، موضوع ظریف و جذاب در آن است که گوش ها و چشم ها آفـاق را به انفس وصل مینمایند و جهان درون را به جهان بیرون در رابطه قرار میدهند، و فواد یا قلـب و دمـاغ بعد از ارزیابی این رابطه ها، امر نهایی را صادر مینمایند و اعضا و اندام را به فعالیت و واکنش وامیدارند، گوش ها برای کسب علم و آگاهی وشناخت و تعلیم و تربیه، عضـو حیـاتی شـمرده میشـوند و بـدون از داشتن حس سامعه، کسب علم و دانش از محالات شمرده میشود، در حقیقت گوش ها یـا حـس سامعه زمینهٔ **«علم و تخصص»** را برای آدمی میسر میسازند و چشمها یا حس باصره این علم و دانش و آگـاهی و شناخت و تخصص را برای آدمی به باور میرسانند، به عبارهٔ دیگر زمینهٔ **(ایمـان و تعـهد و بینـش را)** مهیا می سازند؟ و فواد یا قلب و دماغ در روشنایی علم و تخصص و ایمـان و تعـهد امـر نـهایی را صـادر مینمایند، حس سامعه ممکن است در مورد چیزی شناخت پیدا نماید و این شناخت ممکن است صـد در صد درست نباشد، اما حس باصره می تواند صحت و سقم آنرا با مشاهده و دیدن بگونهٔ صد در صد مهیا بسازد و آن شناخت و آگاهی را مسیر واقعی بدهد و زمینهٔ باور و ایمان را بوجود آورد.

علم امروز و تکنالوژی دست داشته بشر نیز زمینهٔ باور و ایمان را برای نسل های بشر مهیا می سازند، زیرا علم امروز و تخصص موجوده ثابت میکند که آوردن تخت ملکهٔ سبا از طریق علمی هیچگونه اشکالی ندارد، همانگونه که انترنت می تواند در طرفه العینی اسناد را از آن سوی دنیا در منزل انسان حاضر بسازد.

از جانب دیگر آنچه که بیشتر از همه اعجاب برانگیز است و عقل بشر را مبهوت میسازد؛ تیزسی است که قرآن ارائه میدارد، زیرا به وضاحت مبرهن میشود که اگر هزاران سال دیگر نیز بشر در ساحهٔ علم و دانش و تکنالوژی نردبانهای ترقی و تکامل را یکی پی دیگری بپیماید، همینکه به قرآن مراجعه میکند با حیرت در می یابد که دکترین اسلام جلوتر و پیشرفته تر از تصور و دانش بشری سخن گفته است و نظر ارائه نموده است و این میرساند که سخن قرآن فنا ناپذیر است، همیشه تازگی و طراوت دارد، در هر عصری و در هر مقطعی، افکار و اندیشه ها را تکان میدهد و به حرکت و جریان وامیدارد و آدمی را به تفکر و تعقل و پژوهش می کشد. بگونهٔ مثال: همین کامپیوتر دست داشتهٔ بشر که سیستم مغلق و پیچیده و کامپلکسی است و بشر با تدبیر و تعقل و روی حساب و کتاب دقیق، مغز آنرا با دنیایی از معلومات و فرمول ها و قوانین علمی انباشته است و در دیسکت و کست بسیار کوچک و ظریف آنها را جابجا ساخته است که واقعا حیرت برانگیز و بهت آور است، اما همین کامپیوتر تا زمانیکه بآن فرمان ندهند، هرگز قادر به انجام کاری نیست، آدمی با یک Command یا فرمان، کارهای مافوق تصور را به سرعت برق و نور انجام میدهد، در حقیقت کامپیوتر به یک Command ضرورت دارد، اما مفکورهٔ جهان نوین یا دنیای آخرت که قرآن برای مومنین مژده داده است و باور بآنرا ایمان موخدین شناخته است، چنان عجیب و بهت آور است که حدی بر آن تصور نمیشود، از قرآن برمی آید که این جهان نوین، مافوق و ماورای تصور و اندیشهٔ بشر مطلقا کامپیوترایزد است که هرگز به Command ضرورت ندارد، تا آنجا که با گذر اندک ترین آرزو در ذهن و تصور که حتی ظریفتر و لطیفتر از شگفتن یک غنچهٔ گل باشد و یا لطیفتر و نرم تر از حرکت موری برروی پاره سنگی باشد امیال و آرزوهای آدمی و خواست های او به یک حقیقت ملموس و زنده مبدل میشوند، گویی همهٔ عوامل خارجی، ذهن و فکر آدمی را میخوانند و مطابق به آن عمل مینمایند، به آیاتی که راجع به زندگی در سرای آخرت است، اندکی دقیق شویم، با کمال شگفتی در می یابیم که زندگی در منتهای اوج تکامل قرار گرفته است؛ نابود شدن مرگ، با سواد شدن همهٔ آحاد انسانی، به سخن در آمدن پوست و چشم و گوش و دست و پا و دیگر اعضای بدن، شگفتی ها و عجایب بهشت و دوزخ، توزین اعمال و امثال آن، تمامی حوادث و وقوعات خارق العاده ایست که دال بریک زند گی مافوق تصور بشر می کند و رسیدن بآن زندگانی رویایی و جاودانی جز از طریق عبودیت و فرمان بردن خدای تعالی دراین سرای آب و گل امکان پذیر نیست بقول حضرت بیدل:

به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا　　سرمویی گراینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا

در حقیقت هر فرمان و **Command** که در این دنیا برای ما دستور داده شده و بآن عمل منیماییم در آن جهان برای خویش طرح سرنوشت و زندگی میریزیم.

از تجلی کارهای خوب و زشت　　میشود آن دوزخ، این گردد بهشت
اینکه بینی قصرهای رنگ رنگ　　اصلش از اعمال و نی از خشت و سنگ
آنچه خوانی کوثر و غلمان وحور　　جلوهٔ این عالم جذب و سرور

(مولوی رح)

و بهمین گونه در داستان ملکهٔ سبا، تخت ملکه به گونهٔ (origenal) یعنی حقیقی و واقعی و ملموس، یعنی خود همان تخت، حاضر شده است، در حالیکه بشر امروز، **(document)** را به گونهٔ اصلی(origenal) هنوز نتوانسته است حاضر نماید و فقط با تصویر اشیای اصلی سروکار دارد نه خود اشیاء و این موضوع تداعی کنندهٔ آنست که قرآن فراتر از ترقی و پیشرفت بشر،سخن رانده است، علم امروز، برای بشریت فقط مبرهن میکند که انتقال اسناد و **Document** درطرفه العینی امکان پذیر است و این موضوع انسانها را به این باور میرساند که سخن قرآن راست است و آصف بن برخیاء توانسته در طرفه العینی اسناد را حاضر نماید گویا قرآن بعد از هزاروچهارصد سال، بشریت امروز را بازهم به ایمان و باور دعوت میکند، و از اینجا واضح میگردد که قرآن به بشریت ایمان میدهد و در هر عصر و زمانه به قرآن ضرورت مبرم احساس میگردد و بشریت به قرآن، محتاج است، بخاطریکه به او باور و ایمان به ارمغان میآورد. ایمان و باور به نسلی که تاچند صد سال قبل این پدیده را هرگز باور نداشتند اما امروز از آن انکار کرده نمی توانند.

حاضر شدن تخت ملکهٔ سبا بگونه ملموس و حقیقی و اصلی، پرده ازین واقعیت برمیدارد که قرآن برای نسل های آینده نیز«علم و ایمان» را در خویش نهفته داشته است، زیرا نسل های آینده شاهد خواهند بود که انتقال هرگونه اسناد بگونهٔ (origenal) یا حقیقی و ملموس نیز از محالات نخواهد بود و روزی فرا خواهد رسید که در طرفه العینی اسناد حقیقی و ملموس مبادله شوند ونسل هاییکه امروز بآن باور و ایمان ندارند در سال های آتیه و در قرنهای بعدی، فرزندان آنها به این باور و ایمان خواهند نشست.

موضوع هشدار دهندهٔ دیگری که در داستان سلیمان موجوداست، عبارت از آن است که قرآن دراین آیات خجسته به زیبا ترین و ظریفانه ترین وجهی خاطر نشان میسازد که زمام امور و ثروتهای مادی و معنوی نبایستی بدست افرادی که طینت خبیث، اهریمنی و دوزخی دارند سپرده شود، زیرا این دیو صورتان و عفریت طینتان، مطابق به فطرت پلید خویش، سرنوشت ملت ها و انسانها و کشورها را به ظلمت و تیرگی و شروفساد و تباهی و ویرانی می کشانند، ایمانها و باورها را به غارت میبرند و دست به

چپاول و یغما گری میزنند، زمام امور بایستی با تدبیر و اندیشه و تفکر و تعقل، در دست انسانهای با اهل، بااراده و مضبوط که از عناصر دانش و بینش و تخصص و تعهد و علم ایمان بهره مندند سپرده شود تا مسیر انسان و جهان بگونهٔ واقعی معین گردد.

مگر با کمال تأسف که امروز بوضوح مشاهده مینماییم که اینهمه وسایل علمی، اینهمه ره آورد ساینس و تکنالوژی و آن همه نیروهای مادی و معنوی، اینهمه دانش و علم و تخصص بدست افراد اهریمنی و دوزخی افتیده است که عاری از تعهد و ایمان واقعی هستند و این امانتهای سترگ و اصیل را به خیانت می کشند و برضد همهٔ معیار های واقعی و انسانی والهی، ناجوانمردانه از آن، سوء استفاده مینمایند و در راه هوسهای سرکش و اشباع شهوات و غرایز حیوانی خویش، بکار می بندند و ایمان و باور توده ها را به بیراهه سوق میدهند.

۶- همینگونه در آیات مبارکهٔ ۲۲ تا ۲۴ سورهٔ حشر، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خداوند بزرگ در سه آیت زیبا تذکر رفته اند که بارهای معانی سترگی را بدوش می کشند و ۱۵ وصفت و به عبارهٔ دیگر ۱۸ صفت از اوصاف عظیم خداوند را بربشریت میشمارد که هر یک بررسی و تأمل و دقت بوده و در تربیت نفوس و تهذیب قلوب و رشد فکر و اندیشه و ایمان و بینش فرد و جامعه تأثیرات عمیق و شگرف دارد و ما بخاطر جلوگیری از اطالهٔ کلام فقط به ظواهر الفاظ و روح مطلب بسنده میکنیم:

هوالله الذی لااله الاهو عالم الغیب و الشهاده، هوالرحمن الرحیم (حشر-۲۲)

«اوخدایی است که معبودی جز او نیست، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است.»

دراینجا صرف نظر از معانی و مفاهیم ارجمند اسمای حسنی، اگر بگونهٔ کلی نیز بررسی کنیم، مفهوم تخصص و تعهد و علم وایمان را بطور واضح در آن درمی یابیم، زیرا قبل از هرچیز در اینجا روی مساله توحید که خمیر مایهٔ همهٔ اوصاف جمال و جلال و ریشهٔ معرفت الهی است تکیه گردیده و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

باید متذکر شد که علم، آدمی را به ایمان میرساند، تا شناختی نباشد، ایمان درک نمیگردد، در آیت مبارک اولتر از همه روی مسالهٔ توحید انگشت گذارده شده است و پیامبر (ص) نیز با اولین حرکت شان، توحید را به بشریت معرفی می کنند، هدف آنست که خداوند نور آسمانها و زمین است، با اشارهٔ توحید در آغاز، مژده دادن بشریت به نور و روشنایی است تا همهٔ ظلمت ها و تیرگی های مادی و معنوی زایل شوند و دیدهٔ بشریت بینا گردد و به حقایق آشنا شود و آنگاه مسوولیت آدمی است که با کسب کردن علم و دانش، مسیر زندگانی اش را رقم بزند و از نردبان علم به اوج تعهد و بینش صعود کند.

شهادت و شهود بگفته (راغب) در مفردات، حضور توأم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد و یا با چشم دل، بنا براین هر جا قلمرو و احاطهٔ حسی و عقلی انسان است، (عالم شهود) است و آنچه ازین قلمرو بیرون است(عالم غیب) محسوب میگردد ولی همهٔ اینها در برابر علم خـدا یکسـان اسـت، چراکـه وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است، بنابراین جایی از قلمرو (علم و حضور) او بیرون نیست.

در آیهٔ بعدی علاوه برتاکید روی مسالهٔ توحید، هشت وصفت دیگر ذکر گردیده اند:

هوالله الذی لااله الا هو الملک القدس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر، سبحان الله عما یشرکون (حشر-۲۳)

«او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب مـنزه اسـت، بـه کسی ستم نمی کند، به مؤمنان امنیت می بخشد و مراقب همه چیز اسـت، او قدرتمنـدی اسـت شکسـت ناپذیر که با ارادهٔ نافذ خود هر امری را اصلاح میکند، او شایستهٔ بـزرگـی است، خداونـد مـنزه اسـت از آنچه شریک برای او قرار میدهند.»

دراین آیهٔ مبارکه سخن از حاکمیت خداوند و شئون این حاکمیت است و صفاتی همچون (قدوس) ،(سلام)، (مؤمن)، (جبار)، (متکبر) با توجه به معانی آنها که در بالا ذکر گردید همه از ویژ گی های این حاکمیت مطلقهٔ الهی است که بگونهٔ عمومی باز هم مفهوم علم و ایمـان و دانـش و بینـش و تخصـص و تعهد از آنها استنباط میگردد.

ناگفته نماند در مورد(جبار) که از جملهٔ اسمای حسنی پروردگار بیان گردیده است، بایستی بدانیم که این واژه از مادهٔ (جبر) گرفته شده، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ اراده می آید و گاه به معنی جبران و اصلاح.

راغب اصفهانی در مفردات، هردومعنی را بهم آمیخته، میگوید: اصـل جـبر، اصـلاح کـردن چیزی است با غلبه و قدرت- این واژه هنگامیکه در مورد خداونـد بکـار رود، بیـانگر یکـی از صفـات بـزرگ اوست که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فسادی می پردازد(واین موضوع سیطره و وسعت بی انتهای علم پروردگار رانشاندهی میکند.) وهرگاه درمورد غیر او بکـار رود، معنـی مذمـت را دارد، زیـرا بگفتهٔ(راغب) بکسی گفته میشود که میخواهد کمبود و نقصان خود را با ادعای مقاماتی کـه شایسـتهٔ آن نیست (جبران) کند.

در مورد وصفت(متکبر) نیز باید اذعان گردد که متکبر از مادهٔ تکبر به دو معنی آمـده اسـت، یکـی ممدوح که در مورد خداوند بکار میرود و آن دارا بودن بزرگـی و کـار هـای نیـک و صفـات پسـندیدهٔ فراوان است(اعم از علم و آگاهی و بصیرت) و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خداوند بکار میرود و آن اینست که افراد کوچک و کم مقدار، ادعای بزرگی کنند و صفاتی را که در ایشان موجـود

نیست به خود نسبت دهند و از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایستهٔ مقام خداوند تعالی است، این واژه به معنی ممدوحش تنها در مورد او بکار میرود و هرگاه در غیر او استفاده شود به معنی مذموم است.

در آخرین آیهٔ مورد بحث به شش وصفت دیگر اشاره کرده چنین میفرماید:

هو الله الخالق الباری المصورُ له الاسماء الحسنی - یسبحُ له مافی السموت والارض و هوالعزیز الحکیم. (حشر -٢٤)

«اوخداوندی خالق و آفرینندهٔ بی سابقه و صورتگری است«بی نظیر»، برای او نامهای نیک است و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او میگویند واو عزیز و حکیم است.»

دراین آیت مبارک نیز از هر صفت خداوند می توانیم به حقایق بالا دست یابیم و خوبتر از همه از هوالعزیزالحکیم به مفهوم تخصص و تعهد پی برده می توانیم، زیرا(عزیز) نشانهٔ کمال و قدرت او برهمه چیز و غلبه بر هرمانع است(که توحید را نشان میدهد) و (حکیم) اشاره به (علم و آگاهی) از نظام آفرینش و تنظیم برنامهٔ دقیق در امر خلقت و تدبیر است.

نکتهٔ قابل تدبر و تفکر دراین است که سورهٔ حشر با تسبیح خداوند و نامهای حسنی (عزیز و حکیم) آغاز می یابد و با نام(عزیز و حکیم) خاتمه می یابد.

یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هوالعزیز الحکیم (حشر-۱)

«آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح میگویند و او عزیز و حکیم است.»

یعنی آغاز و اختتام این سورهٔ مبارکه با مفهوم (علم و ایمان) همراه است، بخاطریکه هدف نهایی سوره، شناخت خداوند و تسبیح او و آشنایی با اوصاف و علم بی پایان اوست.

تاکید روی علم و ایمان با عناصر تفکر و تعقل:

قرآن در همه جا سعی فراوان ورزیده تا آدمی دماغش را بکار اندازد، علم و دانش و تخصص را فراگیرد و با معیار ایمان و تعهد و بینش از آن استفاده نماید، دیدهٔ ظاهر و باطنش را برروی حقایق باز کند، از جهل و ظلمت بسوی نور و روشنایی بشتابد، در آفاق و انفس به تفکر و تعقل و اندیشه بپردازد، به خود آید و ارزش های وجودی اش را ارج نهد و با تفکر و تدبر و آگاهی آنها را از دستبرد اجانب محافظه کند، قرآن حتی بدون مبالغه، در آیت آیت خویش بگونهٔ سروعلن از «علم وایمان» بحث می کند و قرآن در مجموع کتاب علم و ایمان و دانش و بینش است و سراسر این کتاب مقدس انباشته از بشارت و انذار بوده و به انواع گوناگون خواسته است تا آدمی به تفکر و تعقل بپردازد و ازین راه سرنوشت خودش و اجتماعش را رقم زند.

در حقیقت، موهبت عقل و خرد و دماغ آدمی، چنان تحفهٔ گرامیٔ و رحمت بیکرانه یی است که بدیل و همتای آن در عالم موجودات آفریده نشده است، گویی موهبت دماغ و مغز انسانی همچون

صندوقچه یی است که پراز جواهرات بوده اگر تمامت کائنات را با آن وزن نمایند، ارزش والای دماغ آدمی بر آن چربی می کند و هیچ ثروتی نمی تواند با آن معادل شود، و **خداوند کلید این صندوقچهٔ پر بها را** که عبارت از تفکر و تعقل و بکار گیری مثبت و سالم ازین موهبت عظیم الشان است نیز در اختیار بشر قرارداده است، تا در معیار علم و ایمان از آن استفاده نماید و برای دنیا و آخرت خویش کالا خریداری کند.

در مورد **تفکر** پیامبر گرامی اسلام فرموده اند:

«یکساعت تفکر، از عبادت یکسال بهتر است.»

و این خود اوج تاکید و اذعان را درمورد تفکر و تعقل و کسب علم و آگاهی از دیدگاه دین مبین اسلام میرساند و نشان میدهد که تفکر یک امر عبادی و یک وجیبهٔ بزرگ دینی است، آخرین قسمت های بسیاری از آیات قرآن مجید دعوت به تفکر و تعقل و یا تذکر است؛ بگونهٔ مثال:

ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون (نحل-۱۱و۶۹)

ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون (رعد-۳) (زمر-۴۲) (جاثیه -۱۳).

لعلهم یتفکرون (حشر-۲۱) (اعراف-۱۷۶)

کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم یتفکرون (بقره-۲۱۹ و ۲۶۶).

وهمینگونه دعوت به «**فقه**» یعنی فهم و مدح و ستایش آنانیکه عقلهای خویشرا بکار میگیرند و مذمت شدید از آنهاییکه فکر و اندیشه و تعقل خود را بکار نمی اندازند در حدود ٤٦ آیت قرآن مجید وارد شده است.

آنهمه «**نشانه های روشن**» که از دیدگاه قرآن ، آدمی را به تفکر و تعقل وامیدارد و بدون تردید عظمت و حکمت خالق قادر و توانا را مبرهن می سازد، ممکن است اصول و قواعد و فرمول هایی باشند که اگر آدمی بآنها در شعاع دقت و تأمل و تفکر دست یازد، سرنوشت او را دگرگون و جامعهٔ او را در شاهراه ترقی وتکامل سوق دهد و این امکان ندارد جز اینکه افکار مرتب، منسجم و متمرکز شوند، **(ارتکاز فکری)** عبارت از تعقل است، ارتکاز فکری، وحدت افکار را بار میآورد و محراق اندیشه ها را پدیدار میسازد، محراق اندیشه ها، محشر بپا می کند و رمز تمامی ترقی و تعالی و اختراعات و اکتشافات را به آدمی می فهماند و طریقهٔسالم استفاده از ثروتهای عظیم الشان دماغ را برملا میسازد، تا آدمی افکارش را ارتکاز ندهد، منسجم و مرتب و توحید نکند، هیچگاه به مفهوم و معانی چیزی دسترسی پیدا نمی نماید، یک محصل برای ورود در امتحانی بایستی افکارش را و حواسش را و درک و شعورش را مرتب، منسجم و متمرکز بسازد تا مفهوم درسی را که حاضر می کند به آسانی دریابد و شاهد کامیابی و مؤفقیت را در آغوش بگیرد، اگر افکار پراگنده باشند یا به عبارهٔ دیگر **(تشتت افکار)** حاکم باشد، بدون تردید در امتحانها جز ناکامی و عدم مؤفقیت چیز دیگری حاصل نمیگردد، یک دریور، زمانیکه عراده

اش را میراند، اگر عقل و فکر و حواسش را در محراق راندن، ارتکاز ندهد و با تفکر و تعقل لجام ترمز و سرعت و فرمان را کنترول نکند، بدون تردید هرگز بمنزل مقصود نخواهد رسید، زیرا کوچکترین پراگندگی خاطر و افکار و حواس بیم تصادف و تصادم را در قبال داشته، جان او، مسافرین و عابرین را در خطر محتوم مرگ قرار میدهد.

رهبر و سیاستمداری که زمام امور جامعه یا کشوری را بعهده میگیرد، اگر با تدبیر و تفکر و تعقل در امورات کشوری و رهبری جلو نرود و با افکار منسجم، مرتب، متمرکز و توحیدی عمل ننماید، بدون تردید سرنوشت خود و جامعه و کشورش را به نیستی و اضمحلال می کشد و کوچکترین غفلت و سهل انگاری و بی علمی از رموز کشور داری و سیاستهای جهانی پیام مرگ و اضمحلال را به ودیعت آورده استقلال و تمامیت ارضی و حتی جان و مال و ننگ و ناموس ملت را به تاراج ودستبرد اجانب خواهد داد و مسیر وروند تاریخ را به انحراف خواهد کشانید.

به این ترتیب تعقل و تفکر گویای سطح بالاتری از اندیشه هاست، زیرا تفکر و تعقل با وحدت فکری و توحید اندیشه ها توأم است و بدینوسیله دماغها را بارور میکند و اندیشه ها را شکوفا میسازد و گنجینه های علم و تخصص و دانش و آگاهی را می گشاید و آدمی را به یک وحدت فکری یا تعهد فکری و رسالت و مسوولیت رهنمایی مینماید، از جانب دیگر، توحید، شناخت خداوند است، خداوندی که منبع و جوشش همهٔ نعمت ها و رحمت هاست، شناخت چنین موجودی، معرفت است و معرفت صعود آدمی به قله علم و دانش و آگاهی است و رسیدن بذروهٔ کمال با عنصر تفکر و تعقل امکان پذیر است و کسب فیض ازمنبع نعمت ها و رحمت ها.

تفکر و تعقل کلید همهٔ تعالی و تکامل دنیوی و اُخروی بوده و آدمی با عنصر تفکر و تعقل از موجودات دیگر متمایز میگردد، شرف و عزت آدمی با تفکر و تعقل تسجیل میشود و آدمی با داشتن این وسیله که (وسیلهٔ شناخت) اوست، مسیر خودش را می یابد و با نور افگن ایمان وتعهد روشنایی می بخشد، خوب را از بد و سره را ازنا سره جدا می کند و با تفکر و تعقل سرنوشتش را رقم میزند، دنیای حال و جهان استقبال خود را می سازد.

آدمی با عنصر تفکر و تعقل، آدمیت می یابد و وجودش را تثبیت می کند، اگر این عنصر را از او بگیرند، سقوط می کند، همهٔ شرف و عزت و شخصیتش را می بازد و به پشیزی ارزشش نمی دهند، چنان راه گم میگردد که آدمیتش تحت الشعاع حیوانیتش قرار میگیرد. زیرا بگونهٔ اساسی سه نوع زندگی وجود دارد.

۱. **زندگی نباتی** که مهمترین وجوه آن تغذیه، نشو و نما و تولید مثل می باشد.

۲. **زندگی حیوانی** که مهمترین بارزهٔ آن تغذیه، نشو ونما، تولید مثل، حرکت و واکنش میباشد.

۳. **زندگی انسانی** که مهمترین صبغهٔ آن تغذیه، نشوونما، تولید مثل، حرکت، واکنش و تفکر و تعقل می باشد. و همین تفکر و تعقل است که بـاو انسـانیت بخشـیده اسـت، اگـر ایـن عنصـر را از او سـلب نمایند، زندگی او حیات حیوانی خواهد بود.

تفکر و تعقل است که آدمی را بال پرواز میدهد و از جهان خاکی بدنیای ملکوتی رهـبری اش مـی کند.

آدمی با علم و دانش و تخصص ایجاد می کند و با تعهد و ایمان و بینش جاودانی اش مینماید. علم، ایمان را بودیعت می آورد و تعهد، علم را، آنانیکه علم دارند و تعهد ندارند، کورمشـعله دار انـد، چشـم دارند، اما حقایق را نمی بینند، گوش دارند، مگر آوای حق را نمـی شـنوند؛ دل دارنـد، مگـر در غـلاف است، دماغ دارند، مگر تعقل نمی کنند، پا دارند مگر بسوی نور و روشنایی نمی شتابند، وجـدان دارنـد، مگر خالی از موهبهٔ عاطفه اند.

ولقد ذر أنا لجهنم کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعیـنء لا یبصـرون بها و لهم ء اذانء لا یسمعون بهآ اولئک کالا نعم بل هم اضل، اولئک هم الغفلون. «اعراف –۱۷۹»

«بطور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانهٔ آنها اینست که عقل دارنـد و بآن اندیشه نمی کنند، چشم دارند و بآن نمی بینند و گـوش دارنـد و بـآن نمی شـنوند، آنـها همچـون چارپایانند، بلکه گمراه تر! آنها همان غافلان اند.»

تمامی اختراعات و اکتشافات بشر، پدید آوردن عجایب ترین دست آوردهای انسانی، شکافتن اتم، ایجاد انترنت و شبکه های کامپیوتری والکتریستی، رفتن به آسمان و کـرات دیگـر، تمامـاً عصارهٔ دمـاغ آدمی است که با نیروی تفکر و تعقل پدید آمده اند، حتی رفتن به بهشت و دوزخ، همـه عصارهٔ فکـر و اندیشه و دماغ آدمی است، شناخت خداوند، کسب ایمان، شخصیت متعالی و منحصر بفرد شدن، برموانع و مشکلات بزرگ پیروزی یافتن، رهبر و سیاستمدار و قاید الگو و نمونه گردیدن و همه و همه با عصارهٔ فکر و اندیشه و تفکر و تعقل امکان پذیر است.

مگر دریغ و درد، ازین انسان خاین و جنایتکار و کفران کننده و جاهل که این موهبت های گرامـی پروردگار را که بدیل و همتایی ندارند، چنان به پلیدی و زشتی و لجن میکشد و چنان بی محابا در مسیر ضد فطرت ضایع و هدر مینماید که حدی بران تصور شده نمی توانـد، گـاهی بـه مـواد مخـدر و شراب مسمومش می کند و زمانی در طریـق شـهوت و زنـا و هواهـای نفسـانی، وقتـی ایـن گنجینـه هـای الـهی وملکوتی را به بهای ناچیزی در پای بیگانان و ستمگران تاریخ میریزد و با غیبت و حسد و امثال آن آلوده اش می سازد. ایمان و تعهد و باور، دماغها و تفکرات و اندیشه ها را هر لمحه یـی روشـنایی میبخشـند و تزکیه و تطهیر مینمایند و در مسیر سالم و سازنده بسیجش میکنغد، هر قدر علم و دانش به اوج برسد کـه از عنصر ایمان تهی باشد، بیهوده و بی خاصیت و یا خطرناک و مدهش خواهند بود و آدمی همانگونه با

داشتن علم در شمار جاهلان و جانیان باقی خواهد ماند، انسان دانشمندی که بردهٔ فکری عوامل شیطانی و طاغوتی باشد و با علم و دانش و تدبیر خویش عامل تاراج و تباهی گردد، کشور و میهن و مردم خویشرا بدامان بیگانگان اندازد و از دشمنان قرآن و اسلام و انسانیت پشتیبانی نماید و باوجود دارا بودن منطق رسا، بازهم بخاطر غرایز نفسانی و امیال شهوانی خویش بگونهٔ غیر فطری عمل کند، بدون تردید علم و دانش او جهل و خود او جاهل است. برده های فکری، جاهلانی اند که از ایمان تهی شده اند و همهٔ موهبت های شان به تاراج رفته است و همچون حیوانی، لجام شان بدست دیگران افتیده است.

به قول حضرت اقبال:

از غلامی لذت ایمان مجوی　　گرچه باشد حافظ قرآن مجوی

مؤمن است و پیشهٔ او آذری است　　دین و عرفانش سراپاکافری است

جایگاه این گونه افراد دوزخ است، زیرا علم و ایمان را به بهای اندکی فروخته اند و تفکر و تعقل شانرا در طریق پلیدی و پلشتی به لجن کشیده اند قرآن در آیت زیبایی از زبان دوزخیان چنین حکایه می کند:

وقالو لوکنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر (ملک - ۱۰)

«ودوزخیان میگویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم! (که جای عاقلان در دوزخ نیست.)»

ابعاد فلسفی علم و ایمان:

پیامبر صلی الله علیه وسلم، (علم و ایمان)، (تخصص و تعهد) و(دانش و بینش) را بدستور خداوند برای بشریت مژده دادند وبآن اساس و تهداب اسلام را محکم و استوار ساختند، دنیا و آخرت، و ازل و ابد را در کلمهٔ توحید ریختند و جهان بینی مؤمن ساختند و برزبان همهٔ مسلمانان جاری کردند، شرط دخول در دایره دین مقدس اسلام را اقرار و تصدیق این کلمه توحیدی دانستند و شرط خروج از این دایره را انکار و تکذیب این کلمه وانمود کردند، وعدهٔ بهشت را در اقرار آن و وعید دوزخ را در انکار آن برملا کردند، هم بشارت دادند و هم انذار کردند.

آدمی را که بنا به تصریح قرآن از **(روح متعالی)** واز **(گِل بدبوی و لجنی)** ترکیب گردیده است، در ابعاد مثبت و منفی آن ارزیابی کردند و از ابعاد منفی، آدمی را حرکت داده و بیرون کشیدند، و به سوی ابعاد مثبت و سازنده عروج دادند، و ظلمت را به نور شستند و ذره را با خورشید آشنا کردند.

این کلمه را رمز وحدت و تساند و همبستگی و اخوت مسلمان دانسته، با تمامی ذرات کائنات هماهنگ و همعنانش کردند و سیطره اش را برهمه تسجیل نمودند. و برزبان همه این شعار جاودانی را جاری نمودهِ و هویت مؤمن را در عقیده تثبیت کردند:

«لااله الاالله محمد رسول الله.»

«گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی جز خدای یگانه و گواهی میدهم که محمد رسول وفرستادۀ آن ذات یگانه است.»

دنیا و آخرت در گرو این کلمه مبارکه است و تمامت کائنات در متن این کلمه، با این شعار مؤمن را از کافر سوا میسازند و بهشتی را از دوزخی.

برای اینکه بمفهوم واقعی این کلمۀ مبارکه و شعار فنا ناپذیر توحیدی مسلمانان که اولین بنای دین مبین روی آن استوار است خوبتر و دقیق تر و عمیقتر آگاهی بهم رسانیم و عناصر (علم و ایمان)، (تخصص و تعهد) و(دانش و بینش) را بگونۀ واضح و مبرهن درک کنیم و از سوی دیگر در متن فلسفه این کلمه توحیدی چنان قرار گیریم که معیاری، اصولی و فرمولی بدست بیاوریم تا بوسیلۀ آن بتوانیم چهره های **مؤمن و غیر مؤمن، سازشکار، منافق، کافر، استعمارگر، درغگو، شیاد، وطنفروش، دین فروش** و همۀ عناصر ضد الهی را تا اندازۀ ارزیابی نموده و از هم دیگر تفکیک نماییم، لازم است بیک حقیقت علمی ازدنیای طب رو آوریم.

زمانیکه آدمی متولد می شود و بتدریج در مسیر زندگی براه می افتد، در ده ماه آغازین زندگی اش در مظان حمله و تهاجم وسیع امراض خطرناک و کشنده قرار میداشته باشد که بنام(comminicable diseses) یاامراض مسری یاد می شوند. این امراض می توانند به سهولت اعضای دیگر فامیل را نیز مصاب نمایند،همانند توبرکلوز، فلج اطفال، دیفتریا، چیچک، سرخکان و غیره،

هزاران نوع امراض مسری کشف گردیده اند که نه تنها اطفال بلکه بزرگان را نیز در تهاجم و حملات خویش تهدید بمرگ مینمایند، در گذشته بعضی ازین امراض که بیشتر ویژۀ کودکان بود، قربانی های بیشماری پدید می آورد و عوامل مختلفی در بروز و سیر انی بیماری ها دخالت داشتند، مانند نادانی و بیسوادی، عدم حفظ الصحۀ کافی، فقر ، عدم دسترسی به تغذیه درست، نبودن دارو و درمان، طبیب و داکتر حاذق و امثال آن ، که وقتی بیماری و مرضی به خانواده ای راه می یافت، **قربانی های زیاد** از خویش بجا میگذاشت، خوشبختانه با پیشرفت علم و دانش بشری و سهولت ترانسپورت، وسایل **ارتباط** جمعی و امثال آن و همینطور کشف داروهای (choice) وواکسین های ضد امراض، بگونۀ چشمگیری در وقوعات این امراض کاهش جدی بعمل آمدن و بسیاری از امراض مخصوصاً چیچک، **طاعون** و سرخکان را بگونۀ قطعی و یا بگونه نسبی ریشه کن ساخته و از کرۀ زمین محو نموده اند، اگر **چه** میکروبهای آنها در لابراتوار ها محافظه میشوند، بهر صورت تحقیقات و ریسرچ وسیع دانشمندان و **دریافت** واکسین های متنوع قابل ستایش و مباهات جوامع بشری بوده که توانسته اند با تلاش واقعی، **کتله** های بشری را از تهدید این میکروبها و بیماری ها محافظه نمایند.

دانشمندان بعد از تحقیقات توان فرسا و بمرور سال های متمادی و عرق ریزیهای زیاد بالاخره دانستند که در وجود انسانها سیستمی وجود دارد بنام، **(سیستم دفاعی بدن)** که بگونهٔ فطری در مقابل تهاجم و حمله میکروبها و موجودات موذی و شرانگیز از خویش عکس العمل نشان میدهد و سلولهایی را در خون کشف کردند که دراین گیرودار وظایف عجیب و حیرت انگیزی از خود بروز میدهند، بعضی از آنها میکروبها را محاصره کرده می بلعند و بعضی دیگر آنها مواد شیمیایی از خویش انتشار داده که موجود موذی را نابود می سازد و اکثریت این سلول ها که بنام wite blood cells (w.b.c) نامیده می شوند، و به ملیونها ملیون در خون به جریان آمده و همانند قشون نیرومندی از حریم و کوچه کوچهٔ بدن دفاع مینمایند، می کشند و به شهادت میرسند و تاآخرین حد توان خویش و تا براندازی آخرین فرد متهاجم از تلاش و تقلا باز نمی ایستند و کشور وجود را حراست و محافظه می کنند، سلول هایی در وجود کشف شده اند که مهاجمین را شناسایی نموده و تمامی خواص آنها را ارزیابی نموده، به تمامی سلول ها و حجرات بدن اطلاع میدهند و همه را برعلیه این مهاجمین ناخوانده و متجاوز بسیج مینمایند، گویی وظیفهء تبلیغ، انذار و آگاهی تمامی حجرات را به عهده دارند، بسیاری ازین سلولها موادی را در خون ذخیره می نمایند که سال های متمادی در خون شناور بوده و حتی از طریق رحم به خون کودک نیز انتقال می یابند تا در آینده اگر چنین موجود موذی ای به حریم وجود به تجاوز بپردازد، بدون اینکه حریم وجود را دچار شوکه و دست پاچگی بسازد، بتوانند به قلع و قمع آنها اقدام نمایند، این مواد را بنام(antibody) یاد مینمایند که در مقابل (antigen) یا موجود موذی ساخته شده است، بهمین جهت دانشمندان با شناخت ازین عملکرد وجود آدمی، واکسین هایی ساخته اند که بصورت مصنوعی و جود را و بدن را مجبور می سازند تا در وجود(انتی بادی) درست کنند. و(vaccin) ها چندین قسم اند، یا بصورت میکروبهای زنده اند که قوت توکیستی (toxicity) یا زهری آن کاهش یافته اند، قبل از آنکه بدن را بیمار بسازند، حجرات سفید خون را عیار می کنند که انتی بادی ساخته در خون ذخیره کنند و یا مواد شیمیایی میکروب اند که باعث بروز بیماری میشوند و قدرت (virolincy) آن کاهش قابل ملاحظه یافته است و یا میکروب هایی اندکه کشته شده اند اما بازهم ارگانیزم دفاعی بدن را تهییج مینمایند و انتی بادی در خون ذخیره مینمایند.

سیر امراض نیز در جهان عجیب و حیرت انگیز اند، بعضی از میکروبهای بیماری زا بشکل پراگنده(spreadic) در هر جای دنیا، موجود هستند، در هر جامعه ای و کشوری بشکل پراگنده یکی اینجا و یکی آنجا تبارز می کنند، همانند امراض محرقه یا(typhoid)و یا به شکل(endemic) سیر دارند که فقط قادر هستند یک جامعهٔ کوچک و یا یک شهرک و یا یک ولایت را به بیماری مصاب نمایند، در حالیکه جاهای دیگر و ولایات دیگر را به بیماری نکشیده اند اما امکان سرایت بیماری بدان جاها هم میرود و یا سیر مرض به شکل(epidemic) شیوع دارد که ممکن است یک کشور را به بیماری مشابه

مصاب نموده باشد، و نوع دیگر شیوع بیماری ها به شکل (pandemic) بوده که خیلی خطرناک می باشند و تمام کرهٔ زمین را در برمیگیرند و تمامی کشورها و شهر ها را به مرض مشابه مصاب مینمایند، طبق اسناد تاریخی تا کنون طاعون یازده مرتبه به شکل (pandemic) دنیا را به تباهی کشانیده است و ملیونها ملیون افراد را در کرهٔ زمین به دیار عدم فرستاده است، و همین گونه بیماری (influnza) که چندین مرتبه دنیا را تهدید نموده و آخرین بار از کشور چین آغاز و تمام کرهٔ زمین را در بر گرفت و ۲۰ ملیون کشته در دنیا بجا گذاشت.

میخانیکیت واکسیناسیون اینست که اگر بیماریي به شکل (spreadic)، (endemic) ویا (epidemic) در جایی شیوع داشته باشد، مناطق دیگری را که هنوز بیماری در آن جاها شیوع پیدا نکرده اما محمتل بنظر میرسد که حتماً بیماری بدانجا ها سرایت خواهد کرد، بصورت دسته جمعی تحت کامپاین واکسیانسیون قرار میدهند، اگر ۶۰ درصد مردم در مقابل بیماری واکسین شوند، بقیه خود بخود در مقابل بیماری معافیت حاصل خواهند کرد، زیرا آنانیکه واکسین شده اند، در وجودشان انتی بادی ذخیره گردیده و در مقابل بیماری می جنگد و آنانیکه مقاومت شان اندک است، تحت حمله و تهاجم بیماری قرار میگیرند و بایستی تدابیر لازم و مداوای بیمار با داروهای مخصوص صورت بگیرد، در جامعه ایکه ۶۰ در صد مردم مقاومت داشته باشند کمر بیماری را می شکنند و میکروبها را در وجود خویش استحاله و نابود مینمایند بهمین جهت امکان سرایت بدیگران کاهش می یابد، در حقیقت واکسیناسیون مقاومت وجود را در مقابل میکروب و موجودات موذی قویاً بلند برده حیات و زندگی افراد و جوامع را از خطر محتوم مرگ رهایی می بخشد، آنانیکه این مقاومت پرخاش و مقابلهٔ وجود شان در مقابل موجودات موذی و نامریی اندک و یا پایین است، خود به یک محراق میکروبی مبدل میشوند، زیرا وجود شان محیطی برای نشو و نما و تغذیه و توالد و تناسل میکروب ها گردیده و جامعه را مصاب می سازند به همین جهت آنها را در(**قرنطین**) قرار میدهند، مسافرت و ویزهٔ آنها را کنسیل و بی اعتبار می سازند تا در جاهاییکه هنوز بیماری سرایت نکرده است نروند و اگر میروند به اجازهٔ دکتر بوده و ورقه واکسیناسیون را بایستی با خود داشته باشند.

خاصیت بروز و تهاجم میکروبها تحت شرایطی است، بسیاری از آنها موسم زمستان را دوست دارند و بسیاری از آنها فقط در موقع تابستان شیوع پیدا می کنند، برخی از آنها در سنین مختلف تبارز می کنند و بعضی یکمرتبه آدمی را در زندگی مورد حمله قرار میدهند، این موجودات عجیب و نامرئی که به چشم دیده نمی شوند و با قوی ترین مایکروسکوب وپروسیجر تلوین و روشنایی می توانند مشاهده شوند، دوره های مختلف تکاملی دارند که بنام (incobation period) یاد میگردد، این دورهٔ انتانی از چند دقیقه شروع شده از برخی دیگر تا چندین روز میرسد، یعنی دراین مدت می توانند باعث ایجاد بیماری شوند، بسیاری ازین antigens که دورهٔ انتانی شان خیلی کوتاه اند مثل(vibro cholera) به

شکل (explosive) یا انفجاری در میان جمعی میتر کند و در آن واحد صدها نفر را به بیماری شدید دچار می نمایند، این وقوعات عموماً در فیستوال ها و جشن ها و غیره که عدهٔ زیادی تراکم نموده اند و به خورد و نوش مصروف اند صورت می پذیرند که عوام آنرا(**وبا**) نامگذاری کرده اند، در گذشته ها که داروی آن موجود نبود وقتی وبا در شهری پدید می آمد انسانها را جاروب میکرد، از یک خانواده چندین نفر را به هلاکت میرسانید، وقتی علم و دانش پیشرفت کرد، دارویی بنامORS کشف کردید که حیات بیمار رااز خطر محتوم مرگ می تواند محافظه کند و امروز، هیچگونه بیمی از آن احساس نمیشود، از سوی دیگر بیماری وایرسی اکثراً قابل معالجه نیستند، بخاطریکه در بعضی ساختمان ها با حجرات بدن انسان شباهت دارند واگر برای علاج آنها داروهای مخصوص مصرف گردد، این داروها صدمه به سلول های بدن انسان وارد میآورند، اما جالب اینجاست که میکروبهای وایرسی خود بخود بعد از چند روزی استحاله می کنند و نابود میشوند، زیرا شرایط زندگی آنها با موانعی مواجه می شود که مجدداً آنها را به نابودی واضمحلال می کشاند، وگرنه طبق نظریهٔ دانشمندان اگر شرایط زیست این وایرس ها که موجودات فوق العاده کوچک هستند و با قوی ترین مایکروسکوب ها نیز دیده نمی شوند- همینگونه بدون مواجهه با موانع رشد کنند، قادر هستند در ظرف سه روز کتلهٔ یی به بزرگی کرهٔ زمین بسازند که این حقیقت از رشد سریع و غیر قابل تصور این موجود نامریی پرده برمیدارد.

بهرصورت قوهٔ دفاعی بدن موهبتی است از جانب خدای توانا و با حکمت که در وجود انسانها و دیگر موجودات بودیعه گذاشته شده، این قوه دفاعی بایستی تقویه گردند تا وجود از شر بیماریهای کشنده در امان باشند، واکسیناسیون قوهٔ دفاعی فرد و اجتماع را مضاعف می سازد، فرد و ملتی که قوهٔ دفاعی نداشته باشند، نابود می شوند، بروز بیماری ها اکثراً از اثر عدم مراقبت، ناآگاهی و جهل، غذای نامتوازن، عیاشی و خوش گذرانی و امثال آن پدید می آیند و حیات انسانها را به خطر مواجه می سازند، بیماری(AIDS) که امروز دنیا را دست پاچه ساخته است، از اثر عدم اخلاق، کثافت کاری ها و دوری از فطرت واقعی به جان آدمها افتیده است و آماج حمله وایرس این بیماری(سیستم دفاعی بدن) است، وقتی سیستم دفاعی فلج شود، امراض گوناگونی به جسم و جان سرایت می کنند، یک بیمار ایدز ممکن است ده ها بیماری داشته باشد که علاج همه آنها نا ممکن است، دارو ها در وجود بیمار خود به زهر مبدل می شوند و جگر و گرده و قلب و دماغ را از کار می اندازند، به همین جهت هر بیمار ایدز خود به یک محراق فعال انتانی مبدل شده که برای جامعه خطر بزرگ ایجاد می کند، زیرا به هیچ وجه کنترول آن امکان ندارد و دانشمندان به این بیماری (Gods Revenge) یا **انتقام خداوندی** لقب داده اند، شخص بیمار محکوم بمرگ است و دیگران را نیز به‌مرگ فرامیخوانند. تحقیقاتی که در امریکا واروپا شده است، نشان میدهد که در ظرف ده سال، صد ملیون انسان رادر کرهٔ زمین، این بیماری وحشتناک مصاب

ساخته است و قدرت تخریب کشتار آن به اندازه ایست که چندین بمب اتمی نیز نمی تواند با آن برابری کند.

از مطالب بالا به این نتیجه میرسیم که فقط با نیروی **عقل و علم و دانش** و **تخصص** می شود در مقابل این نیروهای خانمان برانداز ایستاد و آنها را محاصره کرد و نابود ساخت و حیات فرد و جامعه را نجات بخشید،این موجودات موذی و شرانگیز هر قدر محیل باشند و به شکل انفجاری هم بتوانند انسانها را نابود کنند، وقتی شناسایی شوند و داروی مورد نظر تهیه گردد آنها نابود و مضمحل می شوند و این بدون از تفکر و تعقل امکان پذیر نیست، از جانب دیگر سیستم دفاعی بدن در مقابل میکروبها، طریق رخنه و نفوذ میکروبها در بدن، فعالیت کرویات سفید خون، همکاری و ایثار و احسان حجرات و ارگانهای بدن باهمدیگر و امثال آن که از حوصلهٔ این نبشته بیرون است، تماماً آدمی را به این اندیشه فرو میبرد که عقل کل و حکمت بالغه یی برهمه چیز سیطره دارد و این جز(**ایمان و بینش و تعهد**) چیز دیگری نیست.

موجودات موذی که حیات را تهدید مینمایند، پلید هستند، و از پلیدی و حرام تغذیه مینمایند، اعمال آنها نیز پلید هستند و هر چیز پلید، زندگی را در خطر قرار میدهد، خلق این موجودات شر انگیز و موذی اساساً برای خیر بشریت است، اگر این موجودات مضر نبودند، امروز علم و دانش به این پایگاه رفیع خود نمیرسید، تلاش و مبارزه ومقاومت صورت نمیگرفت، ایمان و تعهد وشناخت به پروردگار صیقل نمی پذیرفت،اگر چه این موجودات مضر، با یک امر فطری می جنگند، با سیستم ها و ارگانها و نظم و دسپلین می جنگند و میخواهند نظامها و سیستم های موجودهٔ وجود را برهم زنند، اما این خود باعث ایجاد اصول های فطری دیگری میشوند که بمراتب حیاتی و ضروری اند، در حقیقت خلقت این موجودات جزء فطرت تکوین بوده وجوش عمل و سعی و تلاش وجد و جهد می آفریند. افکار و اندیشه ها را رشد میدهد و صبر و مقاومت و پایداری را در مقابل مشکلات مضاعف میسازد.

* * *

اکنون برگردیم به موضوع مورد بحث: در سیزده سال اول ظهور خجستهٔ اسلام، پیامبر بارنجهای توان فرسایی فقط سعی ورزیدند تا مفهوم واقعی شعار فنا ناپذیر توحیدی اسلام را در ذهنیت های مسلمانان جا بجا سازند و افکار و اندیشه ها و تفکر و تعقل آنها رادر محور این کلمه متمرکز نمایند، در حقیقت اولین حرکت انقلابی اسلام با یک حرکت **فکری، علمی** و **فرهنگی** آغاز گردید. همانگونه که در صفحات پیشین تذکار دادیم اولین ممیزهٔ بارز انسان نسبت به موجودات دیگر داشتن نیروی عقل و تدبیر می باشد و اگر این نیرو را از اوبگیرند در مقام خویش با حیوانات برابر میشود و حتی به تعبیر قرآن پایین تر و پست تر از مقام حیوان قرار میگیرد و اگر این نیرو و موهبه را رشد و نمو بدهند، مقام آدمیت

را از رتبۀ فرشتگان مقرب نیز فراتر میبرند، در حقیقت آدمی فقط سراپا اندیشه و عقل و تفکر است و به اندازۀ تفکر و تعقل خویش زنده است و هر گاه این نیرورا مهمل گذارد و یا بیهوده مصرف نماید، گویا خود را به خود کشی و سقوط سوق داده است، بهشت رمز بقا و حیات جاودانی است و دوزخ رمز فنا و نابودی، آنانیکه به بهشت میروند، با نیروی عقل و تدبیر میروند و آنانیکه به جهنم واصل میشوند، ازین موهبت الهی استفاده نکرده اند و همچون حیوانات زندگی بسر برده اند، مطابق به آیات عظیم قرآن اگر در هر نفسی و در هرلمحه ای از نیروی عقل و تدبیر کار گرفته شود، هیچ موجودی به آدمی زیان و ضرر وارد آورده نمی تواند و هیچ مانعی سد راه آدمی نمیگردد و این در صورتی است که آدمی از هدایت کامل و از اندوخته های علمی و آگاهی سرشار باشد.

...علیکم انفسکم، لایضر کم من ضل اذا اهتدیتم.

«یعنی شما همه مواظب خود تان باشید، هیچ گمراهی نخواهد توانست بشما زیانی وارد سازد مشروط به اینکه خود تان به خوبی هدایت شده باشید.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم اولاً اندیشه ها، دماغها، عقلها و دلها را از لوث کفر و عصیان، بدعت و شرک، بت پرستی و انباز انگاری تطهیر نمود و آنها را با فرهنگ شکوهمند اسلام و جهان بینی و ایدیالوژی الهی و از سرمایه های معنوی قرآن پرمایه، پربار و انبار کرد و همین بود رسالت و کارو پیکار پیامبرانه که از حوصلۀ هرکسی میسر نیست، دماغهای دوزخی را به دماغهای الهی مبدل کرد، همۀ محتویات فاسد آنها را پالش کاری کرد و بجای آن اندیشه های نورانی قرآن را گذاشت، آدمی را در چشمۀ زلال و نورانی توحید تزکیه و تطهیر کرد و چراغی از فراست و دانایی و هدایت و از علم و حکمت و تقوی و از ایمان و تعهد و بینش و از صبر و مبارزه و از ایثار و احسان و عاطفه در دست او داد.

پیامبر(ص) پیام رهایی آورد، پیام زندگی و پیام حرکت، او آدمی را به رمز آفرینش که همانا حیات و انرژی و حرکت است، آشنایی بخشید و با عبودیت در محور معبود یگانه، هدف آفرینش را که صعود به قلۀ کمال و تعالی است، بازگو کرد، پیامبر(ص) طریق عبودیت را به خلایق فهمانید و معبود یگانه را به انسان معرفی کرد و دست او را گرفت، از خاک تا خدا و از صفر تالایتناهی اوج داد، از سطح به عمق کشانید، از شعار به عمل واداشت، از حاشیه به متن برد، ازنیستی به هستی راه نمود، از سکون به حرکت سوق داد، نفق آدمی را به رفق مبدل کرد، ظلمت را به نور شست، از پلیدی شرک به پاکی توحید رهنمون شد، کفر را به ایمان، ذلت را به عزت، جهالت را به دانایی، باطل را به حق، ظلم را به عدل، مرگ را به شهادت، فنا رابه بقاء اسارت را به رهایی، انفس را به آفاق و نفی را به اثبات تعویض کرد و تحقق بخشید و آدمی را از لااله به الاالله کشانید.

لااله، نفی است یعنی (نیست هیچ معبودی).

الاالله، اثبات است یعنی(هست خدای واحد و یگانه).

لااله، از(نیست) سخن میزند و **الاالله**، از (هست)

لااله، عدم است و نیستی و **الاالله** وجود است و هستی.

شعار سیزده سال اول تلالوی اسلام(**قولوا لااله الاالله تفلحوا**) بود، شعار اتمام حجت، شعار تفکر و تدبر، شعار صبر و مبارزه، شعار پخته شدن وقوام یافتن، شعار رستگاری و نجات یافتن بود.

آدمی به ارادهٔ خداوند از نیستی به هستی می آید و از کتم عدم به عرصهٔ وجود، و در آغاز یک خط نورانی قرار میگیرد، در مقابل او جاده ایست که تا لایتناهی کشیده شده و بسوی منبع نور و روشنایی ها میرود، صراط مستقیمی است که هیچگونه کجی در آن نیست، هر قدر در آن جلو بروی به روشنان بیشتری دست می یابی، بنده با هر گام گویی کایناتی را طی طریق می کند و جهان های نوینی را به نظاره می نشیند، باغها، مینوها و بهشت ها را به سیاحت میگیرد، میرود و باز هم میرود، تا لایتناهی، تا نزدیک خدا، خدا نمیشود اما رنگ خدا میگیرد، صبغهٔ الهی به روح وجان خود میزند، با اخلاق و اوصاف خدا متصف و نورانی میشود، از فنا میگریزد و به بقا میرسد.

و اما در ورای این خط روشن و در نقطهٔ مقابل این صراط مستقیم و در عقب گرد آدمی، خطی است، غیر مستقیم، سیاه و تیره وتار و ظلمانی، وحشت آور و رعب انگیز و دهشت زا، پراز اعوجاج، کجی ها، زیگ زاگها، مغاکها، حضیض ها، دامها و تزویر ها، خندقها، دره ها، مردابها، سرابها، و باتلاقها، همه جا زوزه ها، نعره ها، عربده ها، بدمستی ها، سرکشی ها، عصیانها، ترکتازیها، مرگها، نابودیها، تباهی ها، غارتها، تاراجها، چپاول ها- همه جا پر از دد و دام، سحر و افسون، پلیدیها، پلشتی ها، شیطانها، طاغوتها، فرعونها، شدادها، نمرودها، و نفاثات فی العقد در عقب هر پشته یی سپاهیان مغضوب علیهم و لشکریان ضالین، با چنگ و دندان، آمادهٔ دریدن، بریدن و بلعیدن.

همه جا، دروغها، نیرنگها، ترفندها، نفاقها، غبن ها، جنگها، ستیزها، دشمنی ها، غیبت ها، حسد ها، ترور ها و قتل ها.

و آدمی در آغازین جایگاه ایستاده است، میان مرگ وزندگی، میان نور و ظلمت، یکسوی او حق است و سوی دیگرش باطل، یکطرف به سوی خیر میرود و جناح دیگر بسوی شر.

آدمی فطرتاً تمایل بسوی خیر و روشنایی وزندگانی دارد، مگر شیطانها، ابلیسها، نفاثات فی العقد و همهٔ عوامل ضد الهی و ارزش های دروغین و سراب گونه و مقوایی، مصراند که او را بسوی ظلمتها و تیرگی ها هل بدهند، با افسونها، وسوسه ها، سحر ها، دامها، تزویرها وزرق وبرقهای زودگذر و مقطعی، میخواهند در درون آدمی نقب زنند و براندیشه ها وجوهر های وجودی و تفکر و تعقل او مسلط گردند و زمام او را بدست گیرند.

خداوندی که خالق و پروردگار اوست و مهربان تراز همهٔ مهربانان است، تنهایش نمی گذارد و در مقابل تمامی عوامل ضد الهی و ارزش های دروغین که میخواهند بندهٔ او را به سوی ظلمتها بکشانند، پیامبری را که رحمت اللعالمین است و سراجیست منیر و چراغیست نور بخش، باجهان بینی و ایدیالوژی و کتاب مبین و قسط و میزان و عدل برای رهنمایی اش فرو میفرستد.

آدمی در آغاز علمی ندارد، خوب را از بد تمیز کرده نمی تواند تا به تجربه در نیاورد علم و باور نمی یابد، به این جهت برسر دوراهی انتخاب است، راهی راومسیری را بایستی بپیماید، پیامبر که پیام آور نور است چراغی بدست او میدهد، چراغی از بصیرت و تفکر و تعقل، در روشنایی آن، چهره های پلید و نورانی، دوزخی و بهشتی را می شناسد و سره را از ناسره، زشت را از زیبا و راه را از چاه، جدا میکند- پیامبر گرامی بگوش جان او آیات ملکوتی میخواند که حرکت زا و دگر گون کننده است و مسیر زندگی او و تاریخ جهان و جهانیان را متغیر می سازد:

اقراء باسم ربک الذی خلق (اقراء-۱)

«بخوان بنام پروردگاری که(جهان و جهانیان را) خلق کرد.»

اولین آیات روحبخش وحی از خواندن و نوشتن و از کسب علم و دانش گپ میزند و از پروردگار مدبر و توانا یاد مینماید تا ایمان و تعهد را بآدمی القاء کند،«رب» در اینجا به معنای (مالک مصلح) است، کسیکه هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن میپردازد.

اولین حرکت آدمی، حرکت علمی، فکری و آگاهانه است، اسلام فقط به پرورش و تنمیهٔ یگانه ممیزهٔ آدمی که از دیگر موجودات او را تفکیک مینماید و عبارت از تفکر و تعقل است سروکار دارد، اسلام میخواهد آدمی سرنوشت خود را، خودش بدست گیرد و آنگاه با دیگران نیز همانند خود مجاهده داشته باشد و با یک وحدت نظر همه بسیج شوند به عبارهٔ دیگر به یک ایمان عمومی دست بیابند، فرد باید با اجتماع را داشته باشد، پیامبر(ص) فطرت انسان را همچون کتابی برایش می گشاید، ماهیت وجوهر درونی آدمی را برایش نشان می دهد واز ثروتهای درونی و ارزش های وجودی اش باخبر میسازد و از پروردگار مدبری که اینهمه خلاقیت و ارزشها را در ضمیر و نهاد او بودیعه گذارده و هم صیقل زدن، تربیت نمودن وپرورش و راهنمایی نمودن آنرا بعهدهٔ خود گرفته است، یا دمینماید تا آدمی **«علم و دانش»** را در پرتو **(ایمان و تعهد)** در ذهن القاء کند، خود شناس و خدا شناس گردد**(من عرف نفسه فقد عرف الله)** و آنگاه بادیگران که در خلقت و آفرینش با او همطراز اند، جهان را تحت سیطره در آورد.

وقتی آدمی به این جهان بینی و شناخت رسید، ابهت، عظمت، سنگینی، وزن، وقار و ارزش خود را درک کرد، هیچگاه سرنوشت و لجام زندگیش را بدست خدایان دروغین و معبودان کاغذین نمی سپارد، او با تأمل و تدبر و تفکر در هر امری گام برمیدارد و جلو میرود و هر لمحه ای تجربه میکند و

(**علم**) می یابد و به(**باور**) و حقانیت میرسد و آنگاه با طمأنیت خاطر راهش را می یابد و انتخاب میکند زیرا آغاز و فرجام راهش را درک کرده است، موانع و مشکلات را شناخته است، مغضوب، ضالین و نفاثات فی العقد را چهره شناسی کرده است از همین جاست که در مرحلهٔ (لااله) به پرخاش در می آید و با صلابت و مهابت و قاطعیت برتارک همهٔ معبودان دروغین می کوبد و با مشت گره کرده، دست رد برسینهٔ تمامی ارباب الانواع باطل میزند.

لااله، مرحلهٔ انقلاب عظیم و دگرگونی شگرفی است به گستردگی همه آفاق و انفس، در (لااله) آدمی با خویشتن گلاویز میشود، نبرد تن به تن را با خود آغاز می کند، با همهٔ پدیده های منفی و شیطانی خویش با صلابت و شدت میرزمد، با خود خواهی و خود برتر بینی و تبختر و غرور خود، نبرد می کند، باریا وتظاهر و منافقت خود می ستیزد، نفس اماره و سرکش خود را و شهو ترانیهای بی لجام خویشرا تحت سیطره در میآورد، با بی ضمیری، بی وجدانی و بی عاطفگی خویش می جنگد، باخیانت چشمها، گوشها و زبان خود مبارزه می کند، باجنایت دستها با خیانت پاها و با بردگی افکار و اندیشه های خویش گلاویز می شود و با همهٔ عوامل و ارزشهای شیطانی ایکه در وجود او ریشه دوانیده اند، به مبارزهٔ تمام عیار برمیخیزد و برآنها تسلط و کنترول حاصل میکند.

آنانیکه از هفت خوان **لااله** نگذرند، به هیچ وجه به اقلیم پهناور **الاالله** نمیرسند، **لااله** طرد کردن همهٔ پدیده های منفی است و **الاالله** حصول تمامی بار ها و چارجهای مثبت، آدمی در **لااله** بایستی به تمامت معنی تزکیه گردد، تمامی سلول های جسم و جان او تطهیر شوند تا در **الاالله** بدرخشند، آدمی در **لااله** همهٔ اعضا وجوارح خود را تصفیه می کند، تمامی زوایای وجودش را از لوث گناه و آلودگی خانه تکانی مینماید، تمامی اندیشه هاوافکار شیطانی و مشرکانه اش را می سوزاند، همهٔ لکه ها، داغها، لوثها، پلیدی ها، غش ها و غبن ها را از صفحهٔ دل و جان محو و زایل میگرداند، تمامی سلول ها و تک تک حجرات و ذرات روح و تن او بایستی به چنان صفای جوهری و آگاهی با طنی دست یابند که دشمن شناس و دشمن برانداز گردند. طریق نبرد و مقابله و رویا رویی و دفاع و سنگر بندی و ایثار و قربانی و احسان و عاطفه را به تمامت معنی فرابگیرند و از خیابان خیابان و کوچه کوچه و خانه خانهٔ وجود خویش بدفاع بپردازند و بردشمن هجوم بیاورند و همهٔ شیاطین و موجودات موذی و شرانگیز و شرآموز و شرآور را یکسره نابود کنند و تمامی عوامل و تظاهرات ووسوسه های غیر فطری و الهی را با تدبیر قلع قمع نمایند.

و آنگاه مرحله بعدی آغاز میگردد، انقلاب و دگرگونی در آفاق، مقابله و مقابله و جهاد پیگیر و بی امان، سینه های خویشرا بدفاع از فرهنگ و جهان بینی و ایدیالوژی الهی سپرتیر بلا کردن، و از هیچ نیروی اهریمنی و طاغوتی به اندازهٔ ذره یی هراس و بیم بدل راه ندادن، برهنه پایان و مظلومان تاریخ، زمانه ها و سده ها را درس مقاومت و ایثار و صبر و مبارزه و پایداری اعطاء کردن.

لااله هم مبارزه با خود است و هم با بیگانه، هم انفس را تطهیر میکند و هم آفاق را.

لااله هم جهاد اصغر است و هم جهاد اکبر، هم درون را تصفیه میکند و هم بیرون را هـم فـرد را و هم اجتماع را.

لااله ، سلی سهمگینی است برچهره های پلید و مشمئز کننـده ایکـه سرود مـرگ و نیستی و عـدم میخوانند. **لااله** در هم شکستن قامت همهٔ جباران تاریخ است، در همهٔ زمانه ها، در همهٔ عصر ها، در همهٔ قرنها، آنانیکه به ذلت کشیده شده اند و میخواهند به ذلت بکشانند.

لااله آدمی را هجرت میدهد، از همهٔ پلیدی ها و پلشتی ها و زشتی ها و دنائت ها، آدمـی در **لالـه** بدانش و تخصص و ایدیالوژی دست می یابد و در **الاالله** به ایمان و تعهد و بینش میرسد.

آدمی در **لااله** خود شناس میشود و در **الاالله** خدا شناس،

آدمی در **لااله** بنیاد باطل را ویران می کند و در **الاالله** بنیان حق میگذارد.

آدمی در **لااله** انتخاب میکند و در **الاالله** عمل.

آدمی در **لااله** تصمیم میگیرد و در **الاالله** بمرحله اجرا در می آورد.

آدمی در **لااله** سیاست میکند و در**الاالله** حکومت.

لااله نهی عن المنکر است و **الاالله** امر بالمعروف.

لااله انذار است و **الاالله** بشارت.

لااله نابودی و اضمحلال شر است و **الاالله** احیای نیکی و خیر.

لااله جنگ است **الاالله** صلح.

لااله به تقوی میرساندو **الا الله** به هدایت.

لااله مسیر را پاک میکند و **الاالله** منزل پاک را نشان میدهد.

لااله بکار گیری وسیله است و **الاالله** حصول هدف.

آنانیکه در **لااله** به پختگی و قوام نرسیده باشند در **الاالله** رانده میشوند، مومن در لااله بخاطر خـدا شمشیر جهاد می کشد، و در **لااله** بخاطر **الاالله** قیام میکند، جهاد در **لااله** بایستی بخـاطر **الاالله** باشـد، آنانیکه کار و پیکار شان در محور **الاالله** نیست در **لااله** رسوب کرده اند، رسوب در **لااله** مرگ ذلـت آمیز است.

آنانیکه در **لااله** کاملاً تزکیه شده اند و تطهیر کرده اند در **الاالله** مومن شناخته میشوند.

آنانیکه در **لااله** کاملاًرسوب کرده اند در **الاالله** مشرک شناخته میشوند.

آنانیکه در **لااله** کاملاًتزکیه نشده اند در **الاالله** منافق ارزیابی میگردند.

تزکیه و تطهیر دو معنی تفاوت دارند:

«تطهیر» آنست که جسمی را از برون و بگونهٔ ظاهری از لوث و آلودگی ها پـاک نمـاییم و«تزکیـه» آنست که جسمی را از درون و بیرون و از ظاهر و باطن از لوث و آلودگی ها پاک و تصفیه نمـاییم، در **تطهیر**- پاکی مؤقتی و مقطعی است و همچون موجود بی حس و کرخت و passive می باشد و تکـامل نمی کند، اما در تزکیه، پاکی مستمر و دوام دار است و بمروز زمان رشد و نمو و تکامل میکند ونمـود و جلا و صفای آن مضاعف میگردد، پاکی بگونه activeو فعال چهره می نماید.

بطور مثال: بیماری که «سل» دارد، سلولها از درون و بیرون صفـا و جـلا و شـادابی و رنـگ و نمـود خود را از دست داده اند و موجودات موذی از درون به نقب زنی مصروف اند وقتی در چتر تداوی قرار میگیرد، میکروبها استحاله می کنند و تزکیه صورت می پذیرد و صفا و پاکی همچـون موجود زنـده ای رشد می کند و تکامل می یابد، بیمار از درون و برون شادابی و طراوت می یابد و این پروسـه ادامـه مـی یابد.

پیامبر(ص) می آید که آدمی را از لوث گناه و شرک و موجودات پلید روحـی و معنـوی بـه مفـهوم وسیع کلمه تزکیه کند، جسم و جانش را پاک و مصفا بسازد، وقتی آدمی افکار و اندیشه هایش از همـه چرکی ها و پلیدی ها تزکیه گردد و انگهی تزکیهٔ جسم و بدن کار مشکلی نیست، مرحلهٔ **لااله**، مرحلهٔ دشواری است، درین مرحله سرنوشت آدمی تعیین میگردد، اگر افکار و اندیشه هـایش از پلیـدی تزکیـه گردید به سوی **الاالله** میرود، در غیر آن اگر افکار و اندیشه ها پلید باقی بمانند در **لااله** رسـوب نمـوده استحاله می پذیرند. آنانیکه در این مرحله به تزکیه رسیده اند وهمهٔ پلیدی ها را از جسم و جـان خویـش نفی کرده اند و در تزکیهٔ دیگران نیز کوشیده اند، بدون تردید، افکـار و اندیشـه هایشان بیـک (**تزکیـهٔ علمی**) رسیده است، آگاهی و رشد فکری شان صیقل شده و به (**بلوغ فکری**) دست یافته انـد، (**بلـوغ فکری**) یا به عبارهٔ دیگر (**تزکیهٔ علمی**) آدمی را به سوی (**شناخت**) میبرد و بینش و بصیرت ویـژه بـه او اعطاء میکند، شناخت واقعی پیامبر(ص) و شناخت واقعی پروردگار(تعهد و ایمـان) بگونـه علمـی اسـت، شناخت پیامبر(ص)، شناخت سطحی نیست، بلکه پیامبرانـه فکـر کردن است، آنچیزیکـه پیـامبر(ص) مـی گوید صد در صد و با تمام ذرات جان بآن یقین داشتن است، پـس تبعیـت از پیـامبر(ص)، تبعیـت از پروردگار است، پیامبر(ص) از خدا به انسان پیام می آورد و انسان را به خـدا نزدیـک میکنـد، پیـامی کـه پیامبر(ص) می آورد، پیام و فرمان الهی است، شناخت این پیام و عمل بـه آن نیـز(تعهد و ایمان) اسـت، چنین فردی به تزکیهٔ علمی و بلوغ ذهنی و فکری رسیده است و او **در الاالله** مؤمن است.

مؤمن آنست که از علم به ایمان رسیده باشد، اما آنانیکه در **لااله** تزکیه نشده اند و در میـان بـاتلاق پلیدی ها گیر مانده اند، هر فعالیت و تلاش و تقلایی که می کننـد، پلیـد تـر شـده مـی رونـد و در میـان باتلاق بیش از پیش فروتر میروند، افکار و اندیشه ها و جسم و جان و طرز برخورد و نشست و برخاسـت شان همه بوی پلیدی و پلشتی میدهد، همرنگ و همکاسه ای طاغوت و شیاطین میشوند، همانند آنها فکر

و تصور و اندیشه می کنند و در مقابل هر چه صفا و پاکی و درخشندگی است بپا برمیخزند و آنرا نـابود می کنند دشمن خدا، دشمن پیامبر(ص) و دشمن جهان بینی و ایدیالوژی انـد، علـم آنـها بـه جـهل مبـدل گردیده و تعهد شان به طاغوت راسخ شده است، اینها فرورفتگان در جاهلیت اند و اینها **مشرکین** اند که در مرحلهٔ **لااله** رسوب کرده اند و رو به استحاله شدن میروند، مشرکین همچون بیماری که تمامی سلول های وجودش پلید و خبیث و سرطانی شده باشد، عامل پلیدی ومیکروب و غده های سرطانی در اجتماع هستند و اگر در جامعه یی رشد کنند بدون تردید آن جامعه را به نابودی ومرگ و جهالت و ظلمت مـی کشند.

و همینگونه آنانیکه در **لااله** نا پخته اند و قوام و نضج نپذیرفته اند و به تزکیهٔ کامل علمی نرسیده اند و بلوغ فکری ندارند گاهی بسوی شیطان میروند و زمانی بسوی الله، هم در لجن فرومیروند و هم از لجن جدا میشوند، افکار و اندیشه های شان دوگونه است، با شیطان سازش می کنند و با خـدا مکـر مینمـایند، هر چه میگویند شعار محض است و در عمل پیاده نمی کنند، آنچه بر زبان دارند، در دل ندارند، و آنچه بردل دارند، برزبان ندارند، اینها باحیله و نیرنگ در **لااله** توقف نمی کنند، مگر در **الاالله** رسوا میشوند، اینها چهره های **منافقین** اند که عامل تشتت و پراگندگی ونفـاق در جوامع میشوند، منـافقین medium محیط مناسبی برای نشو و نمای طاغوتها و شیطانها و میکروبها و موجودات موذی جامعه، مهیا میسازند و میخواهند با دوگانگی چهره هایشان، در **الاالله** جای پایی بیابند و نور خدا را بـا دهـان خویـش خـاموش نمایند.

منافق و **مشرک** با هم پیوند مشترک دارند، منافق ایجاد نفاق میکند، نفاق، تشتت و پـراگندگـی و تضاد و انرشی و دوگانگی بار می آورد، پراگندگی و تشتت و تضاد (**ضد وحدت**) است، آنانیکه (**ضـد وحدت**) اند مشرک اند و منافق.

منافقین و **مشرکین** از عقل و دماغ نارمل بهره مندند، مگر اندیشه ها و تفکرات شان پلید و مسـموم شده اند، همهٔ موهبت های والای وجودی شانرا برخلاف فطرت و ارزش های منطقی به کار میگیرند.

مؤمن پلیدیها را نفی میکند تا خودش را اثبات کند، مگر **منافق** خودش را نفی میکند تا پلیدیـها را به اثبات رساند! **مومن** از خامی به پختگی میرسد و منافق از پختگی بـه خـامی، مؤمـن از علـم بـه ایمـان میرسد، اما منافق از علم به جهل، **مشرک ومنافق** هم خود را نفی میکنند و هم جامعه را، هم علم را هـم ایمان را. **مؤمن** به جلو می شتابد مگر **منافق** عقب گرد می کند.

مشرک و **منافق** هر دو دشمن توحیداند، مشرک بیشتر ضد خدا قیام می کند اما **منافق** بر ضد خدا و مردم، **مشرک** از پیشرو خنجر میزند، مگر **منافق** از جناح عقب، **مشرک** بیشـتر بـا یـک چـهره تبـارز میکند، مگر **منافق** با دو چهره، **مشرک** اعمال میکند و **منافق** اغفال، **مشرک** در لااله رسـوب میکنـد و

منافق در الاالله، **مشرک** همیشه شرک میورزد، مگر **منافق** گاهی ایمان می آرد و زمانی شرک، **مشرک** ملحد است و **منافق** مرتد. **مشرک**، کافری میکند و **منافق** مسلمان نمایی.

(لااله الا الله) صراط را نشان میدهد و حرکت را، **(صراط)** راه است و طریقه و سنت - **حرکت**، ضد سکون است و ضد رسوب، **حرکت** یعنی روان شدن، راهی شدن، جریان داشتن، تلاش کردن، جدو جهد نمودن، باز نه ایستادن، سکوت نکردن، و زیستن و زندگی کردن، و **(لااله الاالله)** طریقهٔ زیستن، طرز راهی شدن، سنت جریان کردن، چگونه جد وجهد کردن، طریقهٔ تلاش کردن، سازش نکردن، تسلیم نشدن، گفتن، به شور آوردن، انقلاب براه انداختن.

(لااله الاالله) مسیر را مشخص می سازد ومنزل را،

«**مسیر**» جهت است، سوی و روی وطرف و «**منزل**» جایگاهٔ امن است، رسیدن به مقصود و هدف است، نایل شدن و شاهد موفقیت را در آغوش گرفتن است و **(لااله الاالله)**، روی به خانه و جایگاه امن کردن است، بسوی هدف و مقصود شتافتن است، به کامیابی و مؤفقیت دست یازیدن است.

(لااله الاالله) به آدمی میفهماند که از کجا آمده است و بکجا میرود هدف و غایهٔ آفرینش او چه بوده است؟ هم از دنیا سخن میزند و هم از معاد و هم از طریقهٔ پیوند این جهان با آن جهان.

(لااله الاالله) از رابطه هاو ضابطه ها پرده برمیدارد، از روابط انسان با خودش، از روابط انسان با انسان، از روابط انسان با الله، از روابط انسان با جهان و پیرامونش، پس **(لااله الاالله)** جهان بینی است و مکتب و **مکتب** مجموعهٔ ضابطه ها و معیار هاست، **(لااله الاالله)** رابطهٔ خلق است و رابطه خلق باخالق است **لااله الاالله**، دین فرد و اجتماع است، دین ساختن امت است، **امتی** که در محور الله می چرخد، **امتی** که هویتش و ملیتش اسلام است، **امتی** که حدو مرز و جغرافیه نمی شناسد **امتی** که افرادش همه مؤمن هستند، **امتی** که سیاهش بر سپیدش، عربش بر عجمش برتری ندارد، **امتی** که معیار برتری و ارزش را در تقوا میداند، آدمی را بامحک (**علم و ایمان**) **(دانش و بینش)** و**(تخصص و تعهد)** ارج مینهد، هر که علم و دانشش افزون است، ایمان و بینشش بلند است، هرکه تعهد و ایمان قوی دارد، علم و دانشش فراخ است.

لااله الاالله جوامعی می سازد که با سلاح **(علم و ایمان)** مجهزاند و خورد ترین افراد در این جوامع، **حکیمان** اند و **صالحان**.

مشرکین و منافقین دراین جوامع راهی ندارند، خلقی ها، پرچمی ها، شعله یی ها، نشنلیستها، مسلمان نما ها، الحدیدیها، سازایی ها و همه چهره های خبیث و به لجن کشیده، نابود، مضمحل و زمین گیر شده اند، در **اینجا** همهٔ مؤمن اند و همه برادر، همه با علم و ایمان اند و همه با دانش و بینش، **همه** متخصص اند و همه متعهد، همه حکیم اند و همه صالح، همه یکپارچه شور اند و انقلاب، همه حرکت اند و همه جریان، همه شمشیر اند و همه مجاهد.

در مقابل کفار قسی القلب و در بین خویش مهربان اند، معدلت دارند و ایثار و احسان و ایتای ذی القربی و برضد فحشا و منکرات و بغی میرزمند، همه اتباع پیامبر(ص)اند و سربرفرمان الله نهاده اند، **(من یطع الرسول فقد اطاع الله)** (النساء-۵۹) و همهٔ عبادات، زندگی و حیات و خور و خواب و نشست و برخاست، تخصص و تعهد و علم و بینش شان همه و همه برای خشنودی ایزد متعال است و بس و قدرت و حاکمیت و صلاحیت را فقط و فقط از آن خدا میدانند، و خدا را برهمه چیز ناظر و حاضر میدانند و در مقابل هر نیرویی که ضد خداوند است به پرخاش در میآیند و دمار از روز گار شان در می آورند.

و بدینترتیب پیامبر(ص) یک جامعهٔ مؤمن می سازد، جامعه ایکه همچون یک انسان صحتمند از لوث همهٔ میکروبها و موجودات موذی و انسی و جنی پاک و مبرا شده است. تمامی اعضای بدن او، دست ها، پاها، چشمها، گوش ها، زبان و بیان، قلب و دماغ ، تفکر و تعقل او از صحت کامل بهره مندند و تمامی حجرات و سلول های وجود او تجلی و تلالو و حرکت و تلاش و جد و جهد دارند، افکار و اندیشه های الهی همچون چراغی پرفروغ، مسیر و راه او را روشنایی بخشیده است، دماغ سالم، تفکر سالم، دانش سالم، ایمان سالم و تعهد سالم دارد، **(محمد رسول الله)** تجلی **لااله الاالله** است، **(محمد رسول الله)**، **لااله الاالله** را جامه عمل می پوشاند، **(محمد رسول الله)** با تطبیق **لااله الاالله** جوامعی زنده و متحرک بوجود می آورد، که هم راه را می شناسند و هم منزل را، **محمدرسول الله** فرد فرد امت اسلامی را در **لااله الاالله** شعاعی می بخشد که تا دور ترین نقاط کاینات نور افشانی میکند، پیوند یک مؤمن را تا لایتناهی وسعت می بخشد مومنین در **لااله الاالله** با هم برادر می شوند، قلبهای مؤمنین در **لااله الاالله** با هم می تپند، مومنین در **لااله الاالله** ایدیالوژی و جهان بینی مشترک دارند، همه از یک منبع علم ودانش و آگاهی سیراب می شوند و همه از یک تعهد واقعی و ایمان نورانی بهره مندند و مؤمن با دوبال **(علم و ایمان)** و **(دانش و بینش)** از ذرهٔ خاک به ذروهٔ افلاک به جولان در می آید.

خطوات شیطان:

همانگونه که هر انسان صحتمند در مظان حمله و تجاوز میکروبها و antigen ها و infection ها قرار دارد و از آب و هوا وزمین به هر وسیلهٔ ممکن به آدمی یورش می برند و سیستم دفاعی بدن به دفاع تمام عیار از حریم وجود می پردازد، این محیط آلوده، این آبهای نوشیدنی غیر معقم، این جو نامساعد و آلوده و امثال آن که از اثر تراکم آشغال، فضله های کارخانه ها و فابریکه ها و دودو گاز عراده جات، آلودگی صداها و غیره بوجود می آیند و از اثر کم توجهی و سهل انگاری، نافهمی و نا آگاهی آدمی و از سوی دیگرپایین آمدن قوهٔ مقاومت بدن و غیره باعث ایجاد اصطکاک شده و اگر کدام خدشهٔ در وجود بیابند، بیدرنگ حمله آور می شوند، روزانه به ملیونها نوع میکروب و پرازیت و انواع گوناگون مواد مخرش از طریق تنفس و حلقوم و جلد و دیگر اعضای بدن بداخل وجود انسان سرایت می نمایند و

سیستم دفاعی بدن که تمامت عمر بیدار و هوشیار و پاسدار وجود است به مقابله و دفاع می پردازد و آنها را از تمامی مجراهای وجود به بیرون پرتاب می کند و یـا بـه استحاله مـی کشـند، و همینگونـه زمانیکـه آدمی نتواند دفاع کند و یا خراشی در وجود ایجاد شود، میکروبها، محیط مناسب شان را پیدا و آدمی را به بیماری می کشند و کار به علاج و تداوی می کشد، گویی خراب شدن صحت آدمـی زنـگ خطـری است که حیات و زندگی در معرض خطر و تهدید قرار گرفته است.

و به همین گونه زمانیکه اراده ها به سستی گرایـد و چراغـی را کـه نـور بخش اسـت و پیـامبر**(ص)** بردست آدمی نهاده است، در مقابل تند باد حوادث رهاکنند و تفکر و تعقل و اندیشه و افکار به اسـتعاره گرفته نشوند و آدمی ازین همه موهبت های معنوی که خداوند به او هدیـه فرمـوده اسـت غـافل گـردد. **شیاطین، منافقین، مشرکین، مکذبین، متمردین**، دشمنان دین وشرف،**استعمار گران، استحمار گـران** و تمامی انواع و عوامل شیطانی و ابلیسی و طاعونی کـه منتظر فرصت و محیط مناسـب هستند، بـدون سروصدا در درون انسان نقب میزنند و برای خویش جای پایی باز میکننـد، شیاطین و دشـمنان الـهی بـا انواع وسوسه ها و سحر ها و جادوهای رنگارنگ، اندیشه ها، افکار و موهبت های وجودی و ارزش های اخلاقی و وجدانی انسان را می جوند؛ آدمی در مظان **(خطوات شیطان)** قرار میگیرد، گام های تدریجی و قدم های بی سروصدای شیطان و طاغوت و استعمار که همه با وسواس فاسده رخنه در افکار و اندیشه ها می کنند و انسان را قدم به قدم به پرتگاه نیستی می کشانند و همیگونه تمامی دستگاههای شـیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه های شوم خویش از همین روش**(خطوات)** یا گام بگام اسـتفاده مـی برنـد، تمامی اعمال شیطانی قدم بقدم وجود را به لجن می کشاند، یک انسان هیروینی، یک انسان دایم الخمـر، یک قمار باز تمام عیار، یک سیاستمدار بی تعهد، یک رهبر مسلمان نما و منافق و امثال اینـها بـه تدریـج وگام بگام موهبت های وجودی شانرا از دست داده اند، فلهذا قرآن اذعان میدارد که از همـان گـام اول باید بهوش بود و نقشه های شیطان را درهم ریخت، شیطان وجنود او را شناخت و چهره شناسـی کـرد و شیطان را دشمن آشکارا و مبرهن میدانـد، **(انـه لکـم عـدو مبیـن)**، شـیطان به صراحـت اعـلام کـرده است:«میکوشم تا همه را گمراه سازم» **(لاغوینهم اجمعین)**-شیطان سعی قـاطع و ارادۀ جـازم و تصمیـم مستمر و مستدام دارد تا آدمی را به هر وسیلۀ ممکن از سنگر **الاالله** بدر سازد و در **لااله** رسوب دهد، از نور به ظلمت بکشاند، ابعاد مثبت و سازنده و ارزش های فکری و ایمانی را از آدمی نفـی کنـد و بهشـت خدای را بروی حرام سازد، و سراپا همانند خود به لجن و پلیدی اش بکشاند، شیطان از **جلو**، از **عقـب**، از **راست** و از **چپ** و از تمامی جناحها به سراغ آدمی می آید و او را سخت در محاصره میگـیرد، تـا از رحمت و احسان و شکران پروردگار دورش سازد:

ثم لا تینّهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شـمائلیهم ولا تجـد اکـثر هـم شاکرین. (اعراف-۱۷)

شیاطین ایجاد دودستگی و تضاد و اختلاف و فساد مینمایند:

انما یرید الشیطن ان یوقع بینکم العداوه والبغضاء...(مائده-۹۱)

«شیطان میخواهد بین شما کینه و دشمنی و بغض ایجاد کند.»

قرآن به بشریت بخصوص به مؤمنین هوشدار میدهد که شیطان وجنود او با وسایلی مجهز هستند که از همه طرف مراقب و درکمین انسان بوده و در صورت تضعیف یکی از جناح ها بیدرنگ به تهاجم آغاز میکند، و این نشان میدهد که آدمی بایستی در همه احوال با آگاهی و سنجیدگی و تعقل و تفکر و تدبر و کمال سنجیدگی عمل نماید، متوجه پیرامونش باشد و در همه حال شیطان را تحت نظر داشته باشند اصلاً در اینجا نکتهٔ ظریف و دلپذیری که وجود دارد اینست که پیامبر صلی الله و علیه وسلم فقط برای آن مبعوث شده است که به آدمی **«علم وایمان»** را نشان بدهد، افکار و اندیشه های بشریت را به کار اندازد و همین است چراغ نیرّ-و نور بخش، وقتی آدمی به فراست و بصیرت و آگاهی در پرتو تفکر و تعقل و تدبر دست یازد، دیگر چشم جانش بینا میگردد، راه را از چاه، خوب را از بد، سره را از ناسره و حلال را از حرام فرق میکند، منافق و مشرک و کافر و مرتد و ملحد را می شناسد، طرز تفکر و اندیشه های آنان را می داند، چهرهٔ باطنی و خبث درونی قارونها، فرعونها و نمرود ها را درک می کند، آواها، صداها، نجواها، چال ها، فریب ها، تملق و بوت پاکی ها، خشم ها و نفرتهای آنها را کاملاً می داند، از تمامی حرکات و سکنات آنها آگاه است پیامبر(ص) میفرمایند:**«از فراست مؤمن بترسید که با نور ایمان می بیند»** او با آگاهی در پرتو ایمان، بصیرت پیدا می کند، هم ظاهر آنها را می بیند هم عمق ضمیر و نهاد آنها را، زیرا علم دارد و ایمان، دانش دارد و بینش، به همین جهت حمله و تهاجم شیطان از جلو و عقب و چپ و راست نیز از روی آگاهی و علم است، اما چیزیکه شیطان ندارد، تعهد است، او بر اندیشه ها و افکار شبیخون میزند، او دماغ را که فرمانروای جسم و جان است تسخیر میکند، بهمین جهت جنگ و نبرد و رویارویی با شیطان یک(**فکری**) است، وقتی شیطان بر گنجینه های فکری آدمی مسلط شود، بآرامی و به آسانی میتواند ایمان و تعهد و بینش و بصیرت را لجام بزند و از کشور وجود خارج بسازد، ظلمت و تیرگی و زشتی و پلیدی و عصیان و گناه و فسق و فجور را در حریم وجود عام نماید، به تعبیر قرآن:

ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطن مرید. (حج-۳)

«اینگونه افرادی که تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطانی سرکش و متمردی تبعیت میکنند.»

وقتی ایمان لجام زده شود و علم و آگاهی و دانش تحت سیطرهٔ شیطان در آید، بدون تردید، محاربه با خدا و رسول آغاز میگردد، و آدمی به بندگی و بردگی شیطان و طاغوت در می آید:

بنده را با خویشتن خو گر کند چشم و گوش و هوش را کافر کند!

پیامبر(ص) میفرمایند: «شیطان چونان خون در رگهای شما جاریست، راه او را با گرسنگی ببندید.»

شیطان همچون میکروبی که در خون شناور است و به هر منطقهٔ وجود میتواند رحل اقامت افگند و آن عضو و ارگان و سیستم را به پلیدی و تیرگی و بیماری ومرگ بکشاند، همانگونه که در بیماری های جسمی داکتر و طبیب، پرهیز و امساک را تجویز مینمایند- در مقابل تهاجم شیطان، تقوی پیشنهاد گردیده است، تقوی از وقایه گرفته شده است که همان پرهیز و گرسنگی و روزه و دوری و امساک را میرساند، شیطان در مقابل تقوی حساسیت دارد، او تقوی را که همان(علم و آگاهی و بینش) است در هم میریزد و این یگانه طریقهٔ مبارزه با شیطان است. تقوی، جهاد با نفس است، جنگ تن به تن وجود در حریم جسم و جان، در هم شکستن سیطرهٔ شیطان، هر عضو و جود و هر حجره و سلول بدن بایستی روزه بگیرد تا کفارهٔ سهل انگاری و غفلت او گردد، تا باشد که روزی این ابر قدرت جهنمی را زمین گیر نموده به سختی منهزم نماید و از کشور تن و وجود متواری سازد. زیرا دشمن در رگ رگ و ریشه ریشهٔ جسم و جان رخنه کرده است و جز بایک **جهاد اکبر** و با یک قیام سرتاسری در تمام کشور وجود، شکست این ابر قدرت جهنمی نا ممکن است، بهمین جهت، پیامبر(ص) در حقیقت در چنین مرحلهٔ حساس فرمان(**جهاد اکبر**) صادر فرموده اند که نبردیست در **انفس**، این حدیث پیامبر(ص) مبرهن می سازد که سخن وی نیزوحی است، زیرا از مبداء دیگری صادر شده و برزبان خجسته پیامبر(ص) جریان پیدا کرده است، به اعجاز این حدیث گهر بار زمانی خوبتر می توانیم پی ببریم که مفاد و محتوی و مفهوم این حدیث را در **آفاق** و در عصر حاضر به تجربه بنشینیم.

همانگونه که شیطان برافکار و عقول و اندیشه ها و طرز فکر و تصور شبیخون میزند، تمامی پیروان و جنود شیطان نیز یگانه راه رسیدن به سیطره را، تهاجم برعقول و فکر و اندیشه میدانند، ایجاد وسوسه، تخریش جسم و تن نیست، زیان به اعضاء و اندام آدمی نیست، بلکه تهاجم و زهر پاشی برقوهٔ تفکر و تعقل و اندیشه و خرد آدمی است، تا افکار و عقول را به تسمم بکشد و برفرمانروای کشور تن تسلط بیابد، امروز وسایل ارتباط جمعی جهان که اکثراً در دست جنود شیطان اند از طریق شبکه های انترنت، ستیلایت و اقمار مصنوعی، رادیوها و بلند گوهای جهان، شبکه های قوی تلویزیونی، print media وelectricity media و امثال آن بویژه شبکه های جهانی رادیو BBC و تلویزیون آن و رادیو صدای امریکا و شبکهٔ تلویزیونی CNN و شبکهٔ تلویزیونی آلمان D.Wو رادیو صدای آلمان، رادیوی اسرائیل و غیره از طریق شاهرگ و جریان الکتریستی و نور که امروز بمثابهٔ خون در رگهای جوامع جریان و سیلان پیدا کرده است، قوی ترین تبلیغات شیطانی و پرو پاگندهای زهر آگین خویشرا در جسم و جان جوامع و ملتها می پاشند و بخصوص نسل جوان ونیروی فعال آنها را یکسره در اسارت فکری و بردگی فرهنگی و تبلیغاتی خویش می کشند. این برنامه های مستهجن رقص و آواز، زنهای برهنه و لخت، برنامهٔ خسته کننده کرکت و امثال آن ، بطور کامل نسل ها را به لجن و فساد و تباهی کشانیده است. این برنامه

های شیطانی در دور ترین نقاط کشورها و کرهٔ زمین در حجره حجره و سلول سلول و خانه خانه ، افـراد را به گمراهی وفساد اخلاقی و رسوب فکری و بردگی ذهنی و فرهنگی سوق میدهند، چشمها، گوشـها، هوش ها، استعدادها، صلاحیت ها و تمامی موهبت های مادی و معنوی انسانها را به غارت مـی برنـد، در اینجاست که به اعجاز کلام پیامبر بزرگ اسلام پی می بریم، اعلام جهاد اکـبر، پرهیز، امسـاک، صیام، روزه، راه ورود شیطانها را بدینوسیله می توانیم مسدود کنیم، چشم و گوش و هـوش خـود را بدینوسیله می توانیم مهار کنیم تا همهٔ هزینه و سرمایه گذاری جهان کفر و مذلت نقش بر آب گردد و این جـز در سایهٔ علم و آگاهی و دانش و تخصص و ایمان و تعهد و بینـش امکـان پذیـر نیسـت، از سـوی دیگـر در چنین مواقع حساس و خطیر که سرنوشت ملتها ونسل های اسلامی در تهاجم سهمگین و ضربـات خـورد کنندهٔ رسانه های گروهی، لشکریان کفر و شیاطین و استکبار و استعمار بین المللی قرار دارنـد و امتـهای اسلامی در خطوات شیطان به تدریج از (علم و ایمـان) تـهی شـده میروند، بـه یـک حرکـت و پرخـاش پیامبرانه ضرورت اشد احساس میگردد، اعلام یک جهاد کبیر علیه تمامی پلیدیها و مفاسد دشمنان الهی، به قایدی ضرورت است که بگونهء واقعی علم و ایمان داشته باشد، به نسلی و امتی ضرورت است که به علم و ایمان بپیوندند، با اینکه پروردگار بزرگ تمامی اقشار، و امتـهای مسـلمان را از هـر گونـه موهبتـی مالامال ساخته است، مگر جای یک رهبر و قاید واقعی که حرکت پیامبرانه داشته باشد بـا کمـال تأسـف که کاملاً تهی است و همین است یکی از رموز شکست و ذلت امت های اسلامی.

(تخصص و تعهد) یا (علم و ایمان) دوبال شکوهمند آدمی است، دو بال معنویـت، دوبـازوی توانـا، آدمی فقط با این دوبال می تواند پرواز کند و اوج گیرد، با علم و ایمان آدمی مؤمن میشود و مؤمـن مـی تواند عروج کند، عروج آدمی با بالهای علم و ایمان تا لایتناهی امکان دارد.

طرح(علم وایمان) در قرآن و استنباط آن از نامهای نورانـی پـروردگـار، معجـزه اسـت، معجـزهٔ فنـا ناپذیر، معجزه ایکه تا جهان بر محور مکتوم خویش میچرخد از طراوت و تـازگـی و کـاربرد آن کاسـته نمیشود، بلکه در هر عصر و زمانه احتیاج و ضرورت بشریت و جهان انسانی بآن مضاعف میگردد ممکن است در مورد(علم و ایمان) در متون اسلامی به شیوه های گوناگونی دانشمندان اسلامی سخن زده باشند و تحلیل ها و تفسیر های منطقی از آن نموده باشند، مگر به شیوه ایکـه فـی الحـال ایـن طـرح قرآنـی بـه خوانش برادران اسلامی قرار میگیرد، کاملاً جدید و معجز آفرین است، با تیزس و دکتورین علم و ایمان می توان گذشته ها را دید، حال را تفسیر کرد و آینده را ارزیابی نمـود، افکـار و اندیشـه هـای فـرد فـرد انسانها را خواند، رمز تکامل فرد و اجتماع را دانست، مؤمن را از مشرک و منافق فرق کرد، چـهره هـای پلید و نورانی را تشخیص کرد، با صلابت تمام دست به انقـلاب و پرخـاش زد و حکومـت واقعـی الـهی روی کار آورد، سیاست و تدبیری روی دست گرفت که امت اسلامی حیات و زندگی نوین کمایی کند و دشمنان بشریت به ذلت و رسوایی برسند.

(علم و ایمان) لازم و ملزوم یکدیگر اند و با این دو عنصر آدمی به قله معرفت و به اوج عزت و شرف نایل میگردد، رسیدن به قله تعالی و کمال سوای«علم و ایمان» از محالات است، علم بدون ایمان، پوچ و بی محتوای است و نوعی جهل که خطر ناکتر و مهیب تر از جهالت عادی است، و ایمان بدون علم، کفر، کفری که نفاق میزاید، کفری که مهیب تر از کفر عادی است.

وقتی آدمی خدا را شناخت، علم را برمصطبهٔ دل و ضمیر جا داد، خودش را اثبات کرد و مؤمن گردید و به حیات جاودانی و بقای سرمدی دست یافت. و اگر خدای را نشناخت، علم را چون پتک گرانبار و مرگبار برسرخویش کوبید و به سوی ظلمتها، سقوط و مرگ شتافت و خویشتن خویشرا نفی کرد:

علم اگر بردل زند یاری شود   علم اگر بر سرزند ماری شود

«مولوی»

آنانیکه **علم** اندک دارند، غرور و تبختر و تکبر شان بیشتر است، خود را بزرگ می انگارند و علم را ناچیز، آنانیکه **علم** و دانش شان در حد وسط است، فروتن و متواضع و متوازن اند، خویشتن راکوچک و علم را بزرگ و وسیع می بینند و آنانیکه دانش بلند و **علم متعالی** دارند، به معرفت رسیده اند و بمقام لاادری، خویشتن را به هیچ می شمرند و علم را دریای ناپیدا کنار.

تابدانجا رسید دانش من   که بدانم همی که نادانم

و بهمین گونه آنانیکه **ایمان اندک** دارند، علم را بدیدهٔ دشمن می بینند و آنانیکه **ایمان متوسط** دارند، علم را بدیدهٔ دوست، آنانیکه **ایمان** شان **متعالی** است، علم را آیتی از آیات الهی دانسته با آن زندگانی مینمایند.

متخصص بی تعهد- دانشمند خدای نشناس است و متعهد بی تخصص – خداشناس جاهل، آنکه تعهد دارد و تخصص ندارد، دین دارد مگر علم ندارد و آنکه تخصص دارد و تعهد ندارد، علم دارد مگر بیدین است و بدین ترتیب چه بساعالمان اند که جاهلان اند.

علم و تخصص بی تعهد، **سقوط** میآورد و ایمان و تعهد بی علم و تخصص، **رسوب**- ملتهایی که تخصص را چسپیدند مگر با تعهد پشت کردند، فقط با یک بال به پرواز در آمدند، لاجرم سقوط کردند و زمین گیر شدند و محتاج وبردهٔ غیر، جوامعی که تعهد را پسندیدند مگر تخصص را مردود شمردند، نتوانستند به پرواز در آیند، لاجرم رسوب کردند و نابود شدند.

فاجعه ایکه امروز افراد و جوامع و جهان و جهانیان را بگونهٔ سهمگین میلرزانند، آنست که اگر تخصص را گرفتند، تعهد را حاشا کردند و اگر تعهد را شعار دادند، تخصص را نادیده گرفتند؛ جوامع فرنگی بردهٔ علم شدند، خدای را انکار کردند، به معنویت نرسیدند و لاجرم سقوط نمودند، سقوط در اخلاق و شرف و انسانیت و جوامع ظاهراً اسلامی که تعهد را شعار دادند و از تخصص بریدند، در مقابل

منطق علمی مجاب شدند، سرسام گرفتند و حقیر گردیدند، هر دو جاهلانه کوشیدند که با یک بال پرواز کنند اما نتوانستند، سقوط کردند و رسوب و هر دو بردهٔ غیر و محتاج غیر.

علمی که **دون ایمان** باشد، **جهل** است و **ایمانی** که **دون علم** باشد، **کفر**، (جهل مرکب) یا **(جهل علمی)** بمراتب خطرناک تر و وحشی تر از جهل بدون علم یا (جهل بسیط) است و (کفر ایمانی) بمراتب خطرناک تر و رعب انگیز تراز کفر سوای ایمان است.

جهلی که توام با علم باشد، شرک است و ایمانی که توأم با کفر باشد- نفق

تعیین خط های فکری با فرمول علم و ایمان:

پیامبر **(ص)** که رحمت برای عالمیان و بخصوص موهبت بی بدیل برای بشریت هستند، در ظهور و بعثت مبارک شان با افراد و جوامع گوناگونی در نبرد شدند که چهره ها و عملکرد های متنوعی داشتند، شناخت این چهره ها و ارزیابی عمق ضمیر و نهاد آنها، کار آسانی نبود، زیرا محیط جاهلیت یا عدم حضور(علم و ایمان) و یا تسلط و سیطرهٔ تاریکیهای جهل و بیدینی و فساد برهمه چیز پرده کشیده بود و همهٔ رنگها و همهٔ چهره ها در هاله یی از ابهام فرورفته بودند، تشخیص آدمها، چهره ها و عملکرد های آنها و سواسازی و تفکیک افراد قابل هدایت و رستگاری و افراد خبیث و بدطینت و اهریمنی جز با معیار و محک الهی امکان پذیر نبود. بهمین جهت اولین شعار عقیدتی سیاسی پیامبر **(ص)** که در سیزده سال اول بعثت و رسالت بزرگ شان زبانزد خاص و عام گردید، عبارت بود از «**قولوا لااله الاالله تفلحوا**» که پرده از چهرهٔ افراد اجتماع برداشت و اندیشه های الهی و شیطانی افراد را به همه مبرهن ساخت.

پیامبر **(ص)** با این شعار عظیم، جامعه را در مقابل خویش به واکنش در آورد و عملاً انسانهای با ظرفیت و قابل هدایت را از آنها سوا کرد.

گروهیکه در **لااله علیه** تمامی پلیدی ها، رسوب ها، سکون ها، سکوتها، تحجرها و جورو جفاها رزمیدند و در تزکیه انفس و آفاق سهم گرفتند- به **الاالله** شرفیاب شدند و به فلاح ورستگاری دست یازیدند، زیرا در **لااله** علم و تخصص و آگاهی یابیدند و در **الاالله** ایمان و تعهد و بینش. اینها گروه **موحدین** و **مؤمنین** بودند که از پیروی الله میکردند و به محمد صلی الله علیه وسلم به چشم پیامبرمی نگریستند.

گروه دیگری که از عقل و خرد و اندیشه و نیرو، بهره مند بودند، مگر در **لااله** تحجر و ترسب کردند و عصارهٔ افکار و اندیشه های شان را برخلاف فطرت بکار بردند و برضد پیامبر **(ص)** و مسلمین و پیام هدایت، لجوجانه به پرخاش در آمدند، با اینکه پیامبر گرامی اسلام تا آخرین توان انسانی زمینهٔ هر گونه هدایت آنها را فراهم آورد که سیرت پیامبر **(ص)** و تاریخ خجستهٔ اسلام شاهد آنست، مگر آنها به شدت وحدت بمقابله و لجاجت و سرکشی و عصیان پرداختند، زیرا منافع فردی، گروهی،

نژادی و طبقاتی و هواهای نفسانی خویشرا در مظان یک خطر بزرگ میدیدند، بدین معنی که خوب می فهمیدند و علم و آگاهی داشتند که پیامبر(ص) برحق است و امین و راستگو، مگر او را مسترد کردند و عملا برضد ایدیالوژی الهی واکنش منفی تبارز دادند، بهمین جهت در **الاالله** نرسیدند، یعنی به فلاح و رستگاری و ایمان و تعهد نایل نشدند، این گروه همان گروه مشرکین بودند که بت های گونه گونی را به انبازی خدای یگانه پسندیدند او عملا برعلیه خدا (ج)، پیامبر(ص) و امت اسلامی به پرخاش در آمدند.

گروه دیگری که دو بعدی بودند و پله بین به رسوب فکری و لجن ذهنی مبتلا شدند و در **لااله** با شیطان و طاغوت و عوامل ضد خدایی، سرسازش گرفتند و در **الاالله** با خدا(ج) و پیامبر(ص) مکر می نمودند، این چهره های پلید، چهره های **منافقین** بودند که با حیلت و نیرنگ و سیاست دو چهره یی از **لااله** بیرون می جستند، مگر در **الاالله** مشت های شان باز و چهره های دروغین شان افشاء میگردید.

در حقیقت **دو خط فکری** مجموعا در جوامع فعالیت میکردند، خط فکریی که تابع قوانین الهی و آسمانی بوده و جهان بینی توحیدی داشتند، موحدین و مؤمنین بودند و قرآن از آنها به «**انعمت علیهم**» توجیه میکند که شامل **نبیین- صدیقین- شهدا** و **صالحین** می شدند و عنصر فکری شان در محور (**علم و ایمان**) و(تخصص و تعهد) میچرخید، خط فکریی که بسوی خیر و نیکویی ها جریان داشت.

گروه دیگر یا جریان فکریی دیگری که با غیر خدا پیوند والتصاق صمیمی داشتند و برضد قوانین فطری و آسمانی فعالیت میکردند و در دوگروه بسیار خشن و ظالم و مکار **مشرکین و منافقین** انسجام یافته بودند و قرآن از آنها به «**مغضوب علیهم**» توجیه مینماید، خمیرهٔ ذهنی آنها مبارزه و مجادلهٔ بی امان برضد (علم و ایمان) و (تخصص و تعهد) و(دانش و بینش) بود و بسوی هر چه شرو پلیدی ها بود جولان داشتند.

اما قرآن از گروه دیگری نیز پرده برمیدارد که (**ضالین**) یا گمرهان نامیده می شوند، این گروه ضاله که تمایل شان بیشتر به سوی شر و بدیهاست و سمپاتی بیشتری به **مغضوب علیهم** دارند، بدون هیچگونه خط فکری مشخص اند به عبارهٔ دیگر بیطرف مانده اند، اینها گاهی در حیطهٔ تسلط **مشرکین** در می آیند و زمانی در بردگی **منافقین** بزانو میافتند.

دو خط فکری حاکم، جامعه را به سه بخش تقسیم کرده بودند:

۱. **گروههای اسلامی** (انعمت علیهم).

۲. **گروههای ضد اسلامی** (مغضوب علیهم).

۳. **گروههای غیر اسلامی** یا بیطرف (ضالین).

و این کتگوری جوامع از دیدگاه تفکر و اندیشه و خط فکری و ایدیالوژی و جهان بینی؛ یکی از اعجاز قرآن مجید است که در همهٔ قرون و در همهٔ اعصار، بگونهٔ ثابت عرض اندام می کنند و در هر جامعه یی موجود هستند، هم در گذشته بودند، هم فی الحال وجود دارند و هم در آینده وجود خواهند داشت. افکار و اندیشه ها و طرز تفکر و تعقل و ظروف زمان و مکان مبدل میشوند، اما قوانینی که حاکم برطرز تلقی و برداشت آنها است متغیر نمیگردد، **منافق** بهر رنگی که جامه بپوشد همان منافق است و مشرک به هر طریقه ایکه برضد خدا و عوامل الهی قیام و پرخاش کند، باز هم همان **مشرک** است، در طول تاریخ و در درازای زمانه ها اسامی متغیر می شوند، اما مفهوم و معنی ثابت باقی میمانند.

اکنون فرمول هایی را مدنظر میگیریم، و بعد افراد را از روی عملکرد های شان که منبعث از خطوط فکری شان میباشد در قالب این فرمولها می اندازیم آنگاه به سهولت می توانیم چهره های واقعی آنها را ارزیابی کنیم که آیا **مؤمن** اند، **مشرک** اند، **منافق** اند و یا فاقد **مکتبهٔ فکری** و یا (بیطرف) اند و از روی این چهره شناسی که در حقیقت خواندن خط فکری آنها است، مسیر خویشرا روشن و مشخص مینماییم.

فرمول عمومی **«لااله الاالله»** است:

علم + ایمان = توحید ◄ موحد ◄ مومن

علم - ایمان = شرک ◄ مشرک

ایمان - علم = نفق ◄ منافق

● باید متذکر شد، **علمی** که سوای **ایمان** باشد، علم نیست، **جهل** است، **جهلی** که مرکب و پیچیده است، **جهلی** که ریشه ها و اساسات **علمی** دارد، **جهلی** که علمی است و بمراتب از جهل بسیط و عادی و معمولی خطر ناک تر می باشد، زیرا آنکه جهلش معمولی است، علم و آگاهی و دانش ندارد و بهمین جهت از موهبت و عظمت ایمان ممکنست چیزی درک نکند، مگر زمینهٔ تربیه و تزکیه در وجود او هست، اما برعکس آنکه جهلش ریشه های علمی دارد، علما میداند که موهبت ایمان چه است وحقیقت آنرا درک میکند، مگر چون فاقد ایمان است، با پررویی و وقاحت و بیشرمی در انکار وحاشای آن اصرار میورزد و چنان میخواهد که بردیگران نیز تحمیل کند، اینگونه افراد به سبب **جهل علمی،** ایمان به خدای یگانه را مردود میشمارند و برای خدا انباز قایل میشوند و باداشتن علم، جهالت می کنند، **بهمین جهت مشرک** هستند و شرک سمبول الحاد و بیدینی و بی ایمانی در جامعه می باشد.

● از سوی دیگر **ایمانی** که سوای **علم** باشد بدو گونه است:

۱- **ایمانی که راستین است** اما سوای علم وآگاهی و سواد ودانش؛(جهل بسیط) و اکثریت عوام چنین اند، عشق و جذبات و ایمان حقیقی در نهانخانهٔ دل شان به پروردگار بزرگ دارند، **اما چون** علم ندارند، از عظمت و موهبت ایمان و رول آن در زندگانی چیزی نمی فهمند، و اگر تحت تربیه و

راهنمایی گرفته شوند، به مفهوم حقیقی ایمان بیشتر از پیش پی خواهند برد، در واقع **زمینهٔ هدایت** در اینها وجود دارد.

۲- **ایمانی که دروغین است** و توام با **جهل مطلق**؛ ایمان دروغین، ایمان نیست بلکه کفر است و چون جهل مطلق دارند فاقد زمینهٔ هدایت هستند، جهان بینی آنها برمحور کذب و ریا و دروغ می چرخد، گاهی تظاهر به ایمان میکنند و زمانی تبارز به کفر، آنجا که خط فکری الهی حاکم است، مومن می شود و آنجا که خط فکری شیطان سیطره دارد، کفران می کنند، چون ایمان بوسیله علم اثبات می شود و در نهانخانهٔ دل و جان نقش میگردد، مگر اینها که علمی ندارند، ایمان در درون جانشان نفوذ نکرده است، با شیطان سازش میکنند و با خدای مکر، و زمینه ساز محیط تصادم و پراگندگی و نفاق اند.

به همین گونه افراد دیگری در جامعه هستند که نه علم دارند و نه ایمان یا به عبارهٔ دیگر فاقد جهان بینی اند و هیچگونه خط فکری را دنبال نمی کنند، اینها موجوداتی هستند که گویی در میان لجه های سهمگین دریا ایستاده اند و تموج آبهای خروشان گاهی آنها را به اینطرف و زمانی بآن طرف می کشاند و راه گم شان میکند، نه چراغی دارند ونه دیدهٔ بینایی و نه حوصلهء آن دارند که چشم بصیرت بگشایند و در مقابل همهٔ حوادث جاری با نگاه بی تفاوتی، سهل انگاری، بی طرفی و «بمن چی» می نگرند فطرتا تمایل به ارزشهای منطقی ندارند، سعی میورزند بی بند و بار و لاقید باشند، بخورند و بنوشند و عربده بکشند، شهوت برانند، بگویند و بخندند و زندگی نمایند.

چون عقیده و ایمان و تعهد، محدودیت اخلاقی ایجاد میکند، اینها به نظر اشمئزاز و کراهیت به عقاید دینی مینگرند و بزعم باطل شان دین راکهنه و مندرس تصور نموده، مال قرون بتاریخ پیوسته میدانند. و تمامی تصورات دینی و مذهبی و تفکرات الهی را برضد تمدن و تعالی ارزیابی مینمایند و از سوی دیگر چون کفار و مشرکین و منافقین محدوده های اخلاقی را در هم می شکنند، از ته دل یک جذبه و دلسوزی و سمپاتی ظریف به آنها در خویش احساس مینمایند اما نه میخواهند بار مسوولیت آنها را بردوش بکشند، و به هر کار و عملکرد آنها رضایت میدهند و افراد فاسق، شرابی، ولائیک در نگاه آنها قدوه و الگو و معیار تمدن و ترقی و تعالی هستند- اینها گروه منحرف «**ضالین**» یا گمرهان اند و فقط گویی برای بردگی و غلامی آفریده شده اند و ابزار کار مغضوب علیهم اند، اینها علاقهٔ مفرط به عملکرد های مشرکین و منافقین دارند و آنها را سیاستمداران واقعی جهان بشری میدانند و به سهولت و آسانی تحت الشعاع تبلیغات و پروپاگند های آنان فرو میروند، وسایل ارتباط جمعی آنها را بدقت و موشگافی تعقیب مینمایند، هر مساله یی را که آنها تذکر بدهند چونان وحی منزل میدانند.

ضالین عقیده دارند که سیاست و تدبر در اسلام وجود ندارد و یک دین صرف عبادی است که پشیزی ارزش ندارد اینها کتابها، رساله ها و نشرات بی محتوی، پوچ و میان تهی مغضوب علیهم، کفار و

نفاثات فی العقد را با دقت و حوصله و ولع تمام میخرنـد و مطالعـه میکننـد و از شـهکاریهای آنـها حـظ میبرند و برعکس حاضر نیستند و خوش ندارنـد حتـی یـک کلمـه در مـورد ایمـان و قـرآن و خـدا(ج) و پیامبر(ص) و عقاید اسلامی بشنوند بزرگترین دانشمندان، متفکرین و شاعران ارجمنـد اسـلامی را بـه نظـر حقارت و نکوهش می بینند.

جسم و جان **گروه ضالین** گویی از سنگ خارا تراشیده شده است که هیچ سخن منطقی و حسـابی در آن فرو نمیرود و همه برگشت میکنند وقتی به حکم اجبار به سخنان منطقی و فکری و فطـری گـوش فرابدهند؛ بوضوح از سراپای شان عدم علاقه و دلتنگی و نارضایتی می بارد و سعی می کنند طرف مقابل را به مضحکه و ملعبه بگیرند.

در عصر ما، **ضالین** علاقهٔ مفرط و جنـون آمیـز بـه **(حدیـث لـهو)** دارنـد، موسـیقی را غـذای روح میدانند ورقص و ساز و آواز را نشانهٔ روشنفکری و تمدن و جنت موعود شانرا کشورها و سـرزمین هـای غضب شده و ایدز گرفته.

(ضالین) های عصر ما موسیقی پاپ و جاز براه می اندازند! لباسهای مستهجن به تن مینمایند! ریـش های فرانسوی میگذارند، و موهای سرهای شانرا دراز و ژولیده رها مینمایند درحالیکه موهـای خانمـهای شانرا کوتاه می کنند و در تبرج آنها ابرام میورزند و یا آرایش میکنند و «تونی» مینمایند به گوشهای شان گوشوار و به گردنهای شان گردنبند و لاکت مطلا آویزان مینمایند.

ضالین و گمراهان عصر ما اگر چه فاقد جهان بینی و دیدگاه فکری اند مگر عوالم ذهنی و فکـری شان را آخرین فرا آورده های مود و فیشن و شناخت وسیع و تمام عیـار هـنرمندان فلـم و سینما تشکیل میدهد حتی او توگرافها، تصایر، امضاء ها و اشیاء بـی ارزش و منـدرس آنـها را بـه قیمـت هـای سرسـام آوری خریداری مینمایند و همچون اشیاء نفیس و مقـدس و اسـناد خجسـته در حراسـت آن بـذل توجـه میکنند!

ضالین و گمرهان عصر ما سراپا در بردگی فکری و اطاعت بی قیـد و شـرط مشـرکین، منـافقین و مغضوب علیهم فرورفته اند و گاهگاهی به اجبار و مطابق روند زمانه به نمـاز و درود و اوراد نـیز رو مـی آورند که عبادت نه بلکه صبغهٔ عرف و عادت مقطعی و برهه یی آنها بشمار میرود،

بقول حضرت اقبال:

چون نداری از محمد رنگ و بو — از درود خود میالا نام او!

خلاصه **ضالین** در هرزمانه و در هر مقطع تاریخ مطابق ایجابات و بافتهای عصر و مکان، کتلـه هـای بزرگ بشری را می سازند و حضور خویشرا برملاء مینمایند و اینها medium و محیط مناسب برای هسـته گذاری، نشو و نما و تبارز میکروبهای سرطانی و موذی و شیطانها، طاغوتها، منـافقین، مشرکین، نفاثـات

فی العقد و استعمار می سازند. زندگی **ضالین** تماماً در بردگی طاغوتهای انسی و جنـی سپری میگـردد، آنها چنین فکر میکنند که فقط برای دنیا آفریده شده اند، در حالیکه دنیا با تمام شـکوه و جلالـش بـرای انسان آفریده شده است، **ضالین** خط فکری مشخص ندارند، بخاطریکه خویشتن خویشرا نفی کرده اند و هر فکر و اندیشه ایکه دارند بدست هواهای نفسـانی و شـیطانها و عوامـل آنـها افتیـده اسـت و آنـها ذاتـاً استقلال خویش را نابود کرده اند، به این جهت چگونه می تواننـد تفکـر سـالم و متکـی بـه خـود داشـته باشند،؟

یک معتاد که کاملاً اسیر و بردهٔ هیرویین و مواد مخدر گردیـده اسـت، توقـع اندیشـهٔ سـالم داشـتن سخن پوچ و بیهوده است، لجام آنها بدستهای خود شان نیست، مشرکین و منـافقین کـه گـروه گمـراه و گمراه کن هستند، همچون عوامل و مانند مواد مخدر افراد را به گمراهی و ضلالـت مـی کشـند، عوامـل شیطانی افکار را به سیطره در می آرد و نابود میکند، آنچه که در بـالا در مـورد ضـالین تذکـر داده شـد، همه عوامل شیطانی اند که افراد فاقد (علم و ایمان) را به گمراهی و ضلالت کشیده است.

وما یضل به الا الفاسقین (بقره – ۲۶)

«خداوند گمراه نمی کند جز افراد فاسق و بدکردار را»

خداوند هیچکسی را بدست عوامل شیطانی نمی سپارد، تا خود آنـها بـه جادۀفسـق و پلیـدی تمـایل نداشته باشند، زیرا فاسقین کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پروردگار پا بیرون گذاشـته اند، «**فسق**» از نظر لغت به معنای (خارج شدن هسته از درون خرما است) سپس دراین معنی توسـعه داده شده و به کسانی که از جادهٔ بندگی خداوند بیرون می روند اطلاق شده است و «**اضلال**» به معنی از بین بردن زمینه های مساعد است.

یک معتاد هیرویین چنان زمینه ها و موهبت های مساعد وجودی اش را نابود کرده است و چنـان از صراط مستقیم و جادهٔ عبودیت خارج گردیده است که بحق مردهٔ زنده نماسـت، جسـدی اسـت کـه راه میرود، میخورد و می آشامد، چشم دارد مگر نمی بیند، گوش دارد مگر نمی شنود، دماغ دارد، مگر فکر نمی کند، هم فرد از او بیزار است و هم جامعه، هم خدا از و بـیزار اسـت و هـم پیـامبر(ص) و ایـن اسـت سرنوشت ضالین، به تعبیر قرآن هواهای نفسانی آنها برای شان معبود شده است، مغضوب علیـهم کـه بـه نحوی از انحاء عبودیت غیر خدا را پذیرفته اند و عوامـل و ارزشـهای غـیر الـهی را سـجده گـاه خویـش ساخته اند صراط مستقیم را گم نموده اند، زندگی برای آنها چنان دایره ایست که از یـک نقطـه آغـاز و در همان نقطه اختتام میپذیرند، از هیچ میدوند و به هیچ میرسند. تلاش شان، حرکت شان و تقلای شـان، پوچ، بیهوده و سرسام آور و نافرجام است، رمز حیات و هدف آفرینش را درک نکـرده انـد – زنـدگی برای آنها بودن و بدور خود چرخیـدن دور زدن و طـواف کـردن اسـت، گـرد تمـایلات لولیـدن اسـت، اطراف غرایز چنبر زدن است و اسیر و دنباله رو خواهشهای فرومایه بودن است، مـدار زنـدگی جـاهلی، آنها را به سرسام کشیده است و جز آبشخور خود، چیز دیگری نیافته اند، میروند و میدوند و می پوسند و روزی ازین مدار سرسام آور به سقوط کشیده می شوند و در مرکز این دایره نابود میگردند– دریغـا کـه زندگی برای آنها در تمامت عمر از یک سبزه زار به سبزه زار دیگر چریدن است و در پی شیاطین انسـی و جنی نابود شدن و همین است مفهوم بردگی فکری و مرگ ذلت آمیز و عدم علم و ایمان.

فصل سوم

فرد و جامعه چگونه زنده میشوند؟ ساختن جامعهٔ ایده آل از دیدگاه قرآن

مدخل:

همانگونه که به روایت تاریخ واضح گردید، اغماض و عدول از فکتور های «علم و ایمان» ،«دانش و بینش» و «تخصص و تعهد» کشور مبارک افغانستان را در هم کوبید و پرابلم ها و معضلات حاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به سویهٔ ملی و بین المللی ایجاد کرد و ملت گرسنه ومظلوم و فقیر و برهنه پای افغانستان را روحاً و جسماً در هم شکست. گروههای کافر و بیدین، بدستور بیگانگان بگونهٔ علنی کوشیدند تا فرهنگ شرک و الحاد وبیدینی را در کشور رایج نمایند و ایمان و تعهد توده ها را به غارت برند، آنها ارتش سرخ را با همهٔ سازو برگ جهنمی آن برمقدرات افغانستان حاکم ساختند و کشور را در همهٔ محور های مادی و معنوی به اضمحلال کشیدند، زمانیکه در مقابل ایمان بلند و جذبات دینی و اسلامی ملت مظلوم افغانستان به شکست و هزیمت رسیدند، دیگر، افغانستان به بیماری شبیه بود که در حالت نزع بسر می برد، زیرا همهٔ موهبت های حیاتی اش را نابود کرده بودند.

همینکه قدرت به چند نفر رهبر مسلمان نما و قایدین قلابی و جعلی قرار گرفت، آنها خود شان را **تیکه داران اسلام** قلمداد کردند و با گذاشتن ماسک های متنوع و رنگارنگ به هیات داکتر و انجینر و ملا و مولوی و طالب وپوهاند و پروفیسور و امیر و امثال آن عرض اندام کردند و افغانستان بیمار و در حالت نزع را با تجویز دارو های مدهش و کشنده و زهر آگین به مرگ محتوم مواجه کردند، اینها با فرهنگ نفاق و با عدم علم و آگاهی و دانش و سیاست الهی دست بعمل زدند و در فرجام مرگ و نابودی و اضمحلال و سقوط را به بار آوردند.

اکنون افغانستان به جسد بیروحی شبیه است که هیچگونه حرکت و تکانی و تقلایی ندارد، همهء خجراتش، همهٔ سلول هایش، همهٔ اعضا و جوارحش، سرد و کرخت اند، قلبش دیگر نمی تپد، و دماغش دیگر تفکری ندارد اگر **ملایی** است یا **طالبی**، اگر **داکتری** است یا **انجینری**، اگر **استادی**

است یا **محصلی**، اگر **رئیسی** است یا **مرهوسی**، اگر **شیخ** است یا **شاب**، **زن** است یا **مرد**، **کودک** است یا **جوان**، اگر **شاعر** است یا **نویسنده**، **خواص** است یا **عوام**، **فرد** است یا **جامعه** همه بیروح اند و همه منجمد، همه سرد اند و همه کرخت، نه آوازی، نه حرکتی و نه تکانی، وچه تلخ است سرنوشت افغانستان.

کشوری که به بیشهٔ رعب انگیزی مبدل گشته است، که جز صدای خفاشان و زوزهٔ کرگسان چیز دیگری از آنجا بگوش نمیرسد، جغد شوم و نفرت انگیز ترس و هراس، قتل و ترور، غارت و چپاول برکنگره های شکسته اش لانه کرده است و گاه گاهی با شیون وحشیانهء خویش که پژواک هراس را مضاعف میسازد، لرزه براندامها ایجاد میکند، و موبربدنها راست مینماید. همه جا ظلمت است و تاریکی و هیچ سوسوی شمعی و چراغی به چشم دیده نمی شود.

صدای هیچ موحدی از هیچ موذنه یی بلند نیست، گویی همه مرده اند. گرگان خون آشام و کفتار های پیر، هنوز زوزه کشان مصروف فعالیت و دریدن وجویدن هستند (دستگیرهای پنجشیری)،(نبی های عظیمی) و صدها جنایت کاردیگر تاریخ هنوز حرفی برای گفتن دارند و چه غافل است ملتی، که هنوز، افسون ومسحور باقی مانده اند و چه آسان در ساحهٔ مقناطیسی جادوگران بی دیانت کشیده می شوند و با ولع تمام آن سند های جنایت و دنائت را میخرند و بدیگران هدیه میدهند و چه بی دیانت است مسلمانان نامنهادی که برای اقناع امیال شان، دین و ایمان را به سهولت می بازند و چه خاین است، نویسندگان و شاعرانی که مقاله و کتاب و رساله می نویسند تا دشمنان دین محمد صلی الله علیه وسلم را خشنود و راضی نگهدارند!

اینها همه به تعبیر قرآن مرده اند، آوای هیچ صاحبدلی شنیده نمیشود، پژواک هیچ موحدی گوشها را نوازش نمیدهد، هیچ قلبی نمی تپد، هیچ چشمی نمی بیند، و هیچ گوشی نمی شنود، همه انگشتها برگوش نهاده اند و جامه بر رخ کشیده اند، نه جرس کاروانی است و نه حدای ساربانی!

امروز زبان همه لال است، همهٔ آنانیکه در اضمحلال افغانستان، اعم از کمونیست های خلقی و پرچمی و مسلمان نماهای سست عنصر و بیدین و رهبران بی کفایت و بی تدبیر، به نحوی از انحاء حصه گرفتند و آب را به آسیاب بیگانگان ریختند، محکوم و مطرود خدا و بشریت هستند! آنها افغانستان و جامعهٔ متحرک و زندهٔ آنرا به سوی مرگ و نیستی سوق دادند؛ و فرد فرد آنرا کشتند! مادراین مبحث پرده از معجزات بزرگ قرآن برمیداریم، کلامی که تا ابد زنده و پرتلالو است؛ کلامی که اگر برگوش فرد و جامعه بخوانی به اذن خدازنده میشود، طرحی را که قرآن برای احیاء مجدد انسان، جوامع و کاینات پیشنهاد میکند، شگفت آور وحیرت انگیز است، تکان دهنده و انقلاب آفرین است، با مرور این مبحث، آدمی به چنان برداشت و درکی دست می یابد و چنان جهان بینی او در مقابل حوادث و اتفاقات صیقل میشود که خود می تواند به یک مکتب مبدل گردد، هر تیتری را که در روزنامه ها میخواند و هر

آوای ملکوتی و هر صدای شیطانی را که از طریق وسایل ارتباط جمعی می شنود بآسانی میتواند درک کند، تجزیه نماید و تفسیر کند! و چهره های خبیث و سلیم را به نحو بارز تمیز دهد.

قرآن ، پیام حیات و زندگی است، و پیامبر(ص) از حیات وتحرک سخن گفت، در کالبد بیروح و کرخت افراد و جوامع به اذن خدا، روح نوین دماند و دست بشر راگرفت و از خاک تا به افلاک بلندش کرد.

برای اینکه به خوبی بتوانیم مفهوم (حیات و مرگ) افراد و جوامع را درک کنیم، لازم است اشارهٔ مختصری از دیدگاه جهان بینی اسلام در مورد (پدیدهٔ مرگ) داشته باشیم و آنگاه طرح شگفت انگیز قرآن را در مورد احیاء مجدد افراد و جوامع به رشتهٔ تحریر بکشیم و در فرجام به این سوال پاسخ بدهیم که از دیدگاه قرآن چگونه می توانیم در کالبد بیروح افغانستان و جامعهٔ آن روح جدید بدمیم که تلاش و تپش و پویش و حرکت داشته باشد.

مرگ ظاهری و مرگ باطنی:

درایدیالوژی خجستهٔ اسلام(پدیدهٔ مرگ) ابعاد دیگری دارد، و بیشتر از دیدگاه فلسفی به مفاهیم آن بذل توجه گردیده است و این موضوع سبب شده تا حادثهٔ مرگ رنگ دیگری بخود بگیرد و افکار و اندیشه های بشریت را در طول تاریخ بخود معطوف کند، جای شگفتی و حیرت اینست که تا کنون به صدها کتاب در مورد مرگ ممکن است به رشتهٔ تحریر در آمده باشند، اما هیچکسی نتوانسته است به راز واقعی این پدیدهٔ عجیب پی ببرد، اصولا (مرگ و زندگی) از جملهٔ عجیب ترین و حیرت انگیز ترین پدیدهٔ موجودات است که تاکنون فکر بشر را بخود مشغول داشته است و هر حرکت و تقلای آدمی و دیگر موجودات زنده برای گریز از «مرگ» بوده و حتی در آغازین سالهای زندگی، جدال و گریز و آویز بگونهٔ فطری در مقابل «مرگ» رو نما میگردد، اما در فرجام پیروزی مرگ برزندگی امر مسلم جلوه میکند و از همین جاست که اسلام دکترین نوینی پیشنهاد و ارائه مینماید که سخت عجیب و بهت انگیز است؛ چون اسلام دین حیات و زندگی است پس مفهوم مرگ در قاموس اسلام معنی جدیدی پیدا میکند.

پدیدهٔ مرگ یک امر مسلم، قطعی و جازم است و بگونهٔ حتمی رونما میگردد؛ قرآن میفرماید:

فا ذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعه و لایستقدمون. (اعراف – ۳۴)

«هنگامیکه اجل آنها فرارسد نه ساعتی به عقب می افتد و نه به جلو.»

در حقیقت برای هر موجود زنده، موعدی برای زندگی کردن مقرر شده است، زمانیکه این موعد معین طی گردد، همه ارگانها و سیستم های حیاتی و سلول های جسم و تن - کار شان را برای همیشه

تعطیل میکنند و به اندازهٔ ذره یی ازین (موعد معین) نه جلو میروند و نه عقب می مانند و آنگاه پیروزی مرگ، امر حتمی و مسجل میشود.

در اینجا بایستی بیک نکتهٔ ظریف و ژرف نیز متوجه بود و آن اینکه لفظ «اجل» مرگهای غیر حتمی یا به عبارهٔ دیگر «مرگهای زودرس» را نیز می تواند شامل شود، خداوند بزرگ میفرمایند:

هوالذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده، ثم انتم تمترون (انعام -۲)

«او کسی است که شما را از گل آفرید و سپس مقرر داشت(تا انسان رشد کند و تکامل یابد) و **اجل حتمی نزد اوست** (و او از آن آگاه است) با اینهمه شما(مشرکان در توحید و یگانگی و یاقدرت او) تردید می کنید.»

«**اجل**» در اصل به معنی«مدت معین» است و «**قضای اجل**» بمعنی «تعیین مدت» و یا به آخر رساندن یک مدت وموعد معین است، از جانب دیگر باید متذکر شد که به «آخرین فرصت» نیز (اجل) گفته اند و اینکه به فرارسیدن مرگ نیز اجل می گویند، بخاطر آنست که آخرین لحظهٔ عمر انسان در آن موقع است. کلمهٔ (اجل مسمی) و (اجلا) در آیت مبارکهٔ فوق بدون تردید بدو معنی استعمال شده است، اجل به تنهایی بمعنی (عمر، وقت و مدت غیر حتمی) و (اجل مسمی) به معنی (عمر و مدت حتمی) می باشد و به عبارهٔ دیگر(اجل مسمی)، مرگ طبیعی و اجل (مرگ زودرس) است: بگونهٔ مثال؛ بسیاری موجودات ازنظر ساختمان طبیعی و ذاتی، استعداد و قابلیت بقای طولانی دارند ولی در اثناء این مدت بعضی عوامل، فاکتورها و حوادثی سبب می شوند که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی مانع گردند مثلا: ممکن است شمعی برای نیم ساعت عمر طبیعی داشته باشد، اگر در معرض باد قرار بگیرد، در مدت کمتر خاموش میشود، در حقیقت مرگ زود رس بر او حمله آور شده است، اگر شمع بدون مانع تا آخرین مواد خود بسوزد و سپس خاموش گردد، در حقیقت شمع به (مرگ طبیعی) خود رسیده است، که حادثهٔ اولی را بنام (اجل غیر حتمی) و حادثه ء دومی را (اجل حتمی) یاد مینمایند.

درمورد انسانها نیز این حقیقت کاملا صادق است، اگر تمامی شرایط برای بقای آدمی مهیا گردند و موانع برطرف شوند، ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که برای مدت طولانی عمر کند اگر چه این مدت نیز پایان و فرجامی دارد، که بان (اجل حتمی) میگویند، اگر آدمی این استعداد ها و صلاحیت های جسمی و روحی اش را بیهوده ضایع گرداند، و به شهوت رانی، استعمال مواد مخدر، شراب نوشی و یا به سؤ تغذیه و یا اقدام به خود کشی و غیره مبادرت نماید و یا با این عوامل و فکتور های مواجه شود، بدون تردید، عمرش کوتاه میگردد و مرگ زودرس او را در آغوش می کشد، که بآن اجل غیر حتمی نیز میگویند.

اینرا بایستی بخاطر داشت که هر دو«اجل» از ناحیه خداوند[ج] است، یکی آن «مطلق است و دیگر آن بگونهٔ مشروط یا معلق» و علاوه برآن اجل غیر حتمی یا اجل مشروط و یا به عبارهٔ دیگر اجل معلق قابل تقدیم و تأخیر است ولی اجل حتمی یا اجل مطلق، به هیچ صورت قابل تغییر نمی باشد.

در جهان بینی اسلامی، همهٔ موجودات زنده فرجام شان مرگ است؛

کل نفس ذایقه الموت (آل عمران- ۱۸۵)

«هر کس مرگ را می چشد.»

این آیه پرده از روی اصلی برمیدارد که حاکم بر تمامی موجودات زنده جهان است، هرموجودی لاجرم روزی مزهٔ مرگ را احساس خواهد کرد، بسیاری تمایل دارند که نابودی و فنا پذیر بودن شانرا در بوتهٔ فراموشی بسپارند وسعی نمایند که اقلا در مورد خویش، باورش نکنند مگر این واقعیت تلخی است که اگر مامرگ را فراموش کنیم، مرگ هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، منظور از «نفس» در آیهٔ مبارکهٔ فوق مجموعهٔ جسم و جان است، اگر چه «نفس» در قرآن، گاهگاهی به «روح» نیز اطلاق شده است و تعبیر«چشیدن» اشارهٔ ظریفی است به احساس کامل زیرا ممکن است غذایی را با چشم ببنیم و با دست لمسش کنم و لی اینها هیچکدام احساس کامل نیست، احساس مطلق و کامل زمانی است که بوسیلهٔ ذایقهٔ خود آنرا بچشیم، گویا، مرگ نیز در فطرت آفرینش نوعی غذا برای آدمی و موجودات زنده است! مرگ با تمامت تلخی هایش بوسیله موجودات زنده احساس میگردد.

همینگونه در آیات متعددی از قرآن کریم از مرگ تعبیر به «یقین » شده است:

واعبد ربک یا تیک الیقین (حجر-۹۹)

«پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) فرارسد.»

و همچنین در آیات ٤٦-٤٧ سوره المدثر از قول دوزخیان میخوانیم:

وکنا نکذب بیوم الدین- حتی اتا نا الیقین.

«ماهمواره روز رستاخیز را تکذیب میکردیم تا اینکه یقین(مرگ ما) فرارسید.»

به این جهت از مرگ، تعبیر به یقین گردیده که امریست مسلم و قانونیست یقینی، اگر آدمی در هرچیزی شک داشته باشد ، هرگز نمی تواند در مرگ، بخود تردید راه دهد و یا اینکه به هنگام مرگ، پرده ها کنار میروند و حقایق در برابر چشم انسان مبرهن میگردد و اینجاست که حالت یقین به آدمی دست میدهد، زیرا هر قوم و جمعیتی، هر عقیده و ایدیالوژیی که داشته باشند و هر چیزی را بخواهند انکار کنند، مگر هرگز این واقعیت را حاشا کرده نمی توانند، که بالاخره، زندگی در دنیا پایانی دارد و از آنجا که افراد انسان، بخاطر عشق به حیات و یا به ظن اینکه مرگ را با فنا و نابودی مطلق تعبیر مینمایند، همواره ازمرگ نفرت شان را ابراز و ازنام و مظاهر آن طفره می روند، مگر این آیات

هوشداری است بآنها که مرگ یقینا گریبان آنها را فراخواهد گرفت، هوشداری بزرگ، هم برای مؤمنان و هم برای دوزخیان.

قرآن در آیه ۷۸ سورهٔ نساء با تعبیر(یدرککم) بآدمی گوشزد میکند کـه طفـره رفتـن و فـرار کـردن ازین واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است.

اینما تکونو ایدرککم الموت ولوکنتم فی بروج مشیده.

«در حالی که در هر کجا باشید، مرگ بدنبال شـما مـی شـتابد و بـالاخره روزی شـما را در کـام خویش فرو خواهد برد، حتی اگر در برجهای محکم باشید.»

معنی (یدرککم) اینست که کسی از چیزی فرار کند، مگر آن چیز بدنبالش بدود، در آیت ۸ سـورهٔ جمعه این حقیقت بگونهٔ آشکار تری تبیین یافته است:

قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم.

«بگو، مرگی که از آن فرار می کنید، بلا خره به شما خواهد رسید.»

اصولا مرگ واقعیتی است مسلم، قطعی و یقینی و بالاخره پیروز شـدنی، از چنـگ او هیـچ موجـود زنده ایکه خدا به او هستی داده است، فرار کرده نمی تواند و همین خود، بـزرگـترین درسـی اسـت کـه نشان میدهد خداوند حی ولایموت، یگانه موجودی است که زندهٔ جاویدان است و باور به مرگ، ایمان به حی بودن خدای قادر متعال را در اذهان موجودات تازه میسازد، به این جهت مرگ که یک امر قطعی و جازم است، دیر یا زود به سراغ آدمی می آید، پس این چند روز مستعار زندگی را بایست چنـان بسـر کرد که هیچگوه هراسی از مرگ در دل خانه نسازد و حتی با افتخار برای استقبال از مـرگ آمـاده بـود؛ بقول شاعر:

یاد داری که وقت آمدنت همه خندان بودند و تو گریان
آنچنان زی که بعد رفتن تو همه گریان شوند و تو خندان

دیگر اینکه، حتی برجهای محکم(بروج مشیده) و قلعه های پولادین نیز نمـی تواننـد جلـو مـرگ را سد نمایند زیرا مرگ، برخلاف آنچه که تصور می کنند، از بیرون وجـود انسـان نفـوذ نمـی کنـد، بلکـه معمولا از درون انسان می جوشد، چون صلاحیت ها و استعداد های دستگاه ها و سیستم های بدن، خواه نا خواه محدود است و روزی از نیرو و توان می افتند و به پایان میرسند(البته مرگهای غیر حتمی یا «اجل معلق» از بیرون به سراغ انسان می آیند. ولی مرگ طبیعی(اجـل مطلـق) از درون آدمـی سـر مـی کشـد»، علیهذا برجهای محکم و قلعه های استوار نیز نمی توانند تاثیری روی آن داشته باشند. بدیـهی اسـت کـه قلعه های محکم گاهی جلو مرگهای غیر طبیعی را سد میسازند، ولی چه سود که مرگ را به گونهٔ کلـی نمی توانند نابود کنند، چند روز دیگر مرگ طبیعی دروازه رادق الباب می کند و سراغ آدمی را میگیرد.

قرآن از نوعی مرگ بنام (شهادت) تذکر می دهد، شهادت ظاهرا مرگ محسوب میگردد اما با طنـا زندگانی جاودان شمرده میشود، آدمی با شهادتش، به یک زندگی مافوق تصور دست می یابد و بدرگاه ایزد یکتا، روزی میخورد:

ولاتقولوالمن یقتل فی سبیل الله اموات، بل احیاء و لکن لا تشعرون (بقره-۱۵٤)

«هرگز بآنهایی که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی دانید.»

بعضی ها این زندگی (شهادت) را به عنوان یک «حیات غیبی» و مخصوص به شهدا دانسته اند که در راه یک هدف متعالی و برای خشنودی پروردگار شان به قربانی نشسته اند، بعضی دیگر حیات را در اینجا به معنی «هدایت» ومرگ را به معنی «گمراهی» دانسته، و گفته اند، معنی آیه اینست که هر کس در راه خدا کشته شده، نگویید گمراه است، بلکه او به هدایت ره یافته است، بعضـی دیگر، حیات جاوید شهیدان را زنده ماندن نام آنها و مکتب و جهان بینی آنها می دانند.

بهر صورت شهیدان دارای حیات روحـانی و برزخی هستند، با این امتیاز که در قرب رحمت پروردگار اند و متنعم بانواع های او می باشند و یک دلیل مهم همهٔ آن پیروزیها در اسلام همین بود که این مکتب انسان ساز در تعلیمات خود این درس بزرگ را به مسلمانان آموخت که شهادت در راه خدا و در طریق حق و عدالت به معنی فنا و نابودی نیست بلکه سعادت ابـدی و زنـدگی جاویدان و افتخار پایدار است.

در فرهنگ قرآن ، مرگ فنای مطلق نیست، بلکه حیات، بگونهٔ جاویدان است، منتـها سایکل هـای متنوعی را طی مینماید، آدمی از عدم به میان می آید، همچون نطفه یی در صلب پدر مـی باشـد، بگونهٔ جنین و خون بسته در رحم مادر، پرورش میشود، به هیات طفل به جهان پا می گذارد، به تکـامل و بلـوغ میرسد، پیر میشود و بعد می میرد، خاک میشود، دوباره حیات می یابد و حشر میگردد و در فرجام یـا بـه بهشت و یا بدوزخ فرستاده میشود.

در حقیقت (مرگ) (یکنوع دریافت فرشتگان نسبت بـه روح انسـان) اسـت، یعنـی در اثنای مـرگ اساسی ترین قسمت وجود او را می گیرند و با خود به جهان دیگری مـی برنـد، ایـن گونـه تعبیر که در قرآن مجید کرارا آمده است، یکی از روشن ترین اشارات قرآن به مسالهٔ وجود روح و بقـای آن بعـد از مرگ است، از بررسی موارد متعددی از قرآن مجید (۱۲ مورد) که در بارهٔ توفـی و مـرگ سـخن بمیـان آمده ، استفاده میشود که گرفتن ارواح بدست یک فرشتهٔ مشخص نیست، بلکه فرشتگانی هستند که این وظیفه را بعهده دارند و مأمور انتقال ارواح آدمیان ازین جهان به جهان دیگر اند، در آیهٔ ٦١ سـوره انعـام میخوانیم:

حتی اذاجاء احدکم الموت توفته رسلنا.

«هنگامیکه زمان مرگ یکی از شما برسد، فرستادگان،روح او را قبض میکنند.»

و اگر می بینیم که در بعضی از آیات این موضوع به (ملک الموت) یا فرشتهٔ مرگ نسبت داده شده (سورهٔ سجده آیهٔ -۱۱) از ین نظر است که او بزرگ فرشتگان و مأمور قبض ارواح است و او همان کسی است که در احادیث بنام حضرت عزرائیل(ع) از او یاد شده است و همین گونه در بعضی آیات (قبض روح) به خدا نیز نسبت داده شده است مانند:

الله یتو فی الانفس حین موتها (زمر - ٤٢)

«خداوند جانها را در هنگام مرگ می گیرد.»

و این منافاتی با آیات گذشته ندارد، زیرا در مواردی که کار با وسایطی انجام میگردد، گاهی کار را به وسایط نسبت میدهند و گاهی بآن کسی که اسباب و وسایط را برانگیخته است، و هردو نسبت، صحیح است.

جالب اینکه در قرآن ، بسیاری از حوادث جهان به فرشتگانی که مامور خداوند در عالم هستی هستند، نسبت داده شده است و اینرا نیز باید بدانیم که فرشته معنی وسیعی دارد. که از «موجودات مجرد عاقل» گرفته تا «نیروها و قوای طبیعی» را شامل میشود.

بهر صورت کسانی که تصور می کنند، مرگ یک امر عدمی است و به معنی فناء می باشد، باید بدانند که این برداشت، هرگز بآنچه در قرآن مجید آمده و دلایل عقلی بآن رهنمون می شود، موافق نیست، مرگ از نظر قرآن یک امر وجودی است، یک انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است و لذا در بسیاری از آیات قرآن از مرگ تعبیر به توفی شده است که به معنی باز گرفتن و دریافت روح از تن بوسیلهٔ فرشتگان* است و تعبیر آیات فوق و همچنین آیت:

وجائت سکره الموت بالحق

«وشداید مرگ، به حق به سراغ انسان می آید.»

نیز اشاره به همین معنی است، در بعضی از آیات قرآن مجید، خداوند، مرگ را صریحا مخلوق خود شمرده است:

الذی خلق الموت والحیاه : (ملک -۲)

موضوع جالب دیگری که از قرآن مجید استنباط میشود، اینست که روح در هنگام خواب نیز قبض میشود:

الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذالک لآیات لقوم یتفکرون. (زمر- ٤٢)

«خداوند ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگهمیدارد و ارواح دیگری را که (باید زنده بمانند) باز میگرداند، تا سرآمد معینی - دراین امر نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر می کنند.»

ازین آیهٔ مبارکه دانسته میشود که:

۱- انسان ترکیبی است از «روح + جسم» روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایهٔ نور و حیات است.

۲- به هنگام مرگ، خداوند(ج) این رابطه را قطع می کند و روح را به عالم ارواح می برد، و به هنگام خواب نیز این روح را میگیرد، اما نه آنچنان که رابطه بکلی قطع شود، بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است:

الف) ارتباط تام (حالات بیداری و حیات)

ب) ارتباط ناقص (حالت خواب)

ج) قطع ارتباط بگونهٔ کامل (حالت مرگ)

۳- (خواب) چهرهٔ ضعیفی از «مرگ» است و مرگ نمونهٔ کاملی از «خواب».

٤- «خواب» دلیلی از استقلال و اصالت روح است، مخصوصا هنگامیکه با (رویا های صادقانه) توأم باشد، این معنی روشنتر می شود.

۵- بعضی از ارواح، هنگامیکه در عالم خواب رابطهٔ آنها با جسم ضعیف میشود، گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد، بطوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمیشوند و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نو سانند تا فرمان الهی فرارسد.

٦- توجه به این حقیقت که انسان ها همه شب به هنگام خواب، در آستانهٔ مرگ قرار میگیرند، درس عبرتی استکه اگر در آن بیندیشند، بدون تردید برای «بیداری» آنها کافی است.

۷- تمام این امور بدست قدرت خداوند انجام میگیرد و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح بدست (ملک الموت) و فرشتگان مرگ آمده ، به این جهت است که آنها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد، بهر حال اینکه در پایان آیه میفرماید «دراین موضوع نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند» منظور نشانه هایی از قدرت لایزال خداوند و مسالهٔ مبداء ومعاد و ضعف وناتوانی انسان در برابر ارادهٔ اوست.

در جهان بینی اسلام، همانگونه که فرد مزهٔ مرگ را می چشد، جامعه نیز در فرجام در آغوش مرگ فرو میرود، قرآن فرد و اجتماع را حادث می داند، اجتماعات، گروهها، اقوام نیز زنده می شوند و بعد می میرند، مرگ آنها نیز در زمان و موعد معین صورت می پذیرد.

وما اهلکنا من القریهٔ الاولها کتاب معلوم- وماتسبق من امه اجلها و یستاخرون.(حجر٤-۵)

«وما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابود نکردیم مگر اینکه آنها اجل معین و زمان تغییر ناپذیری داشتند- و هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی گیرد و هیچیک نیز عقب نخواهد افتاد.»

ازین آیت مبارکه استنباط میشود که (فردو اجتماع) روی برنامهٔ معینی خلق شده اند و برای منظور و هدف والایی آفریده شده اند، فراز و نشیب زندگی فرد و اجتماع و ایجاد همهٔ وسایل برای چند روز زندگی مستعار آنها قابل دقت و تأمل است، و قرآن سعی مینماید تا آدمی را متوجه این برهه زود گذر و حساس و سرنوشت ساز نماید تا در عمق فلسفهٔ آن فرو بروند و هدف تخلقت را در یابند که برای چه منظوری بوجود آمده اند.

پیامبر(ص) مرگ فرد را (قیامت صغری) نامیده است، زمانیکه آدمی میمیرد، انقلاب و دگر گونی سهمگین در زندگی انسان رخ میدهد، تمامی سیستم ها و جهازات انسانی در هم میریزند، بلیونها بلیون سلول و حجره بدن آدمی دست از کار می کشند. همه گویی با آدمی قهر می کنند، نزدیکترین همدم و همراز او برای همیشه او را تنها می گذارد به قول فردوسی؛

زمانه بخون تو تشنه شود　　براندام تو موی دشنه شود

اینها از یکسو و خفتن و جواب دادن در خانهٔ قبر از سوی دیگر، قیامتی است که پدیده آمده است اما قرآن از (قیامت کبری) یا یوم حسرت و امثال آن نیز پرده برمیدارد که مرگی است در ابعاد تمامی کاینات که مدت معین را سپری کرده اند، آسمانها، نظام ستارگان، عالم جن و انس و جهان فرشتگان همه می میرند و نابود میشوند.

قل لکم میعاد یوم لا تستاخرون عنه ساعته ولا تستقدمون.

«بگو وعدهٔ شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر خواهید کرد و نه ساعتی بران پیشی خواهید گرفت.»

کل من علیها فان (رحمن – ۲۶)

«تمام کسانی که بر روی زمین زندگی میکند فانی میشوند.»

این فنا، فنای مطلق نیست، بلکه دریچه ایست به عالم بقاء و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان، عبور از آن است و فنا منحصر به انس و جن و حتی موجودات زمینی نیست، بلکه طبق تصریح آیات قرآن تمامی اهل آسمانها و همهٔ موجودات فانی میشوند.

کل شیء هالك الا وجهه (قصص – ۸۸)

و تنها ذات ذوالجلال و گرامی و پروردگار تو باقی میماند **(و یبقی وجه ربك ذوالجلال والکرام)**

اشاره به مسالهٔ (حیات و مرگ) که در واقع مهمترین وقطعی ترین مسایل است، هم می تواند مقدمهٔ یی بربحث (معاد) باشد و هم تکمیلی برای بحث (توحید) چراکه پدیدهٔمرگ و حیات، شگرف ترین پدیدهٔ عالم هستی است، اندیشه ها را به حیرت فرو برده و عقلها را مبهوت ساخته است و بررسی این پدیده بخوبی می تواند ما را به آفرینندهٔ حیات آشنا سازد.

اصولا نظام مرگ و زندگی، نظامی است که بدون اتکاء بریک قدرت و علم و بی پایان امکان پذیرنیست، از سوی دیگر وجود مرگ و زنده گی خود دلیل براین است که موجودات این عالم از خود چیزی ندارند و هرچه دارند از ناحیهٔ دیگری است و سرانجام وارث همهٔ آنها خداست.

وانا لنحن نحیی و نمیت و نحن الوارثون (حجر - ۲۳)

آدمی می نگرد، اقوام و خویشان و بستگان و آشنایان یکی پس از دیگری می میرند و جسد بی جان آنها در زیر خاکها می پوسد- اینجا نیز جای تفکر و اندیشه است، چه کسی زندگی را از آنها گرفت؟ اگر هستی آنها از خودشان بود، باید جاودانی می بود؛ اینکه از آنها گرفته میشود، دلیل براین است که دیگری بآنها بخشیده - آری آفرینندهٔ حیات همان آفرینندهٔ مرگ است، چنانکه در آیهٔ ۲ سورهٔ ملک میخوانیم:

الذی خلق الموت والحیاه لیبلوکم ایکم احسن و عملا

«اوخدایی است که حیات و مرگ را آفریده که شما را در میدان حسن عمل بیازماید»

قرآن پس از ذکر این دو دلیل روشن بروجود خدا و آماده ساختن روح انسان برای مسایل دیگر در دنبالهٔ این بحث به ذکر معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته میگوید:

ثم یحییکم

«سپس باردیگر شما را زنده میکند.»

البته این زندگی پس از مرگ به هیچوجه جای تعجب نیست، چراکه قبلا نیز انسان چنین بوده است، قرآن پروندهٔ حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده و در یک بیان کوتاه، آغاز و پایان حیات و سپس مسألهٔ معاد را در برابر اومجسم ساخته است و در پایان این آیه میگوید:

ثم الیه ترجعون

«سپس به سوی او باز گشت میکنید.»

ممکن است منظور از رجوع به سوی پروردگار، حقیقتی دقیقتر و باریکتر را بیان کند و آن اینکه همهٔ موجودات در مسیر تکامل ازنقطهٔ عدم که نقطهٔ «صفر» است، شروع کرده و بسوی «بی نهایت یا لایتناهی» که ذات پاک پروردگار است پیش میروند، بنابراین بامردن تکامل تعطیل نمیشود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی عالیتر و پیشرفته تر باز میگردد و سیر تکاملی او ادامه پیدا می کند.

* * *

دیدگاه قرآن بزرگ را در مورد پدیدهٔ مرگ تا اندازه یی بررسی کردیم و به این حقیقت شگرف رسیدیم که در منطق قرآن ، مرگ، فنا و نابودی مطلق نیست، بگونه ایکه منکران معاد تصور مینمایند، بلکه تبدیل و تعدیل زندگیست به شیوهٔ دیگرآن، و مرگ جزیی از اجزای زندگی بوده، که مسیر یکنواخت و تکامل تدریجی زندگی را متغیر و داخل مرحله پیشرفته تر میسازد و بگونهٔ انقلاب بنیادی عمل می کند و این زندگی نوین بمراتب متکامل تر، عجیب تر و حیرت انگیز تر از زندگی قبلی است، در حقیقت مرگ، نوعی تغییر و تبدیل زندگی بگونهٔ نوین آن است، مرگ میآید، تازندگی در مسیر دیگری از تکامل جلو برود، زندگی یعنی دگر گونی، تغییر و انقلاب و حرکت، حرکت بی انتها، تالایتناهی، مگر زیبا ترین و پرمعنا ترین و فلسفی ترین مقطع زندگی انسان، همین چند روز عاریتی برروی کرهٔ خاکی است که همه گونه وسایل در خدمتش قرار گرفته است، آسمان و زمین وموجودات آن برای او آفریده شده اند تا آدمی با اعمال خودش، با دستهای خودش، با تفکر وتدبر خودش در محیطی کاملا آزاد و مستقل برنامه و طرح زندگانی ابدی اش را رقم زند، و این مقطع زندگی که بصورت بارز و روشن است همچون دولت مستعجلی است که بگونهٔ برق می گذرد و علاوه بر آن در هرگام آدمی دیوهایی کمین گرفته اند تا او را از سیر عروجی و تکاملی اش باز دارند و آدمی مسافریست که باگریز و آویز در یک آزمون سهمگین میخواهد طی طریق کند، سیر تکاملی انسان از صفر آغاز و تالایتناهی امتداد می یابد و از ذره به خورشید میرسد و از خاک تا افلاک و از خود تا خدا توان جولان دارد.

خوشبخت کسانی که ازین فرصت طلایی و این رحمت بی انتهای الهی باتدبر و تعقل وسیله می گیرند، بال و پر می سازند و تابی نهایت عروج مینمایند و تیره بخت آنانیکه ازین موهبت الهی چیزی توشه بر نمی دارند و بجای عروج، به قهقرا میروند و در حضیض مذلت چنان سقوط مینمایند که حتی ممکن است خطی به امتداد لایتناهی از خود شان بودیعه بگذارند.

این مرگی که همه را فرا میگیرد، جوامع، گروهها و اقوام و درفرجام تمامی کاینات را در هم می کوبد، در جهان بینی شگفت اسلام، فقط یک **«مرگ مجازی»** است، مرگی که فنای مطلق در آن راه ندارد، آدمی می میرد و آنچه که برای تکامل انسان آفریده شده اند، بادگرگون شدن انسان دگرگون میشوند، آدمی به خواب ابدی فرومیرود که بیداری اش در سرای دیگری امکان پذیر است، این مرگی که به حق برآدمی چیره می شود و این اجلی که یقینا همه را فرا میگیرد، بگونه مجازی و مؤقت زندگی را تحت الشعاع قرار میدهد، دگرگون میسازد، منقلب میکند، می کوبد و استحاله اش می کند و بخاک نیستی می کشاند.

عجبا که (**مرگ**) در جهان بینی اسلام، مفهومش فقط در همین جا محدود نمیشود، بلکه معنی و مفهوم فراتر و گسترده تر ازین حالت به خود می گیرد، قرآن از مرگ دیگری نیز سخن میراند که فوق العاده رعب انگیز و حیرت آور است، از یک (مرگ و زندگی معنوی یا باطنی) و یا به عبارهٔ دیگر از یک **«مرگ حقیقی»** پرده برمیدارد که سخت تکان دهنده و شگفت انگیز است، در این مرگ مفهوم فلسفی زندگی کردن برملا می شود، چرا انسانها زندگی مینمایند؟ چرا این چند روز عاریتی اینقدر مهم و پرمهابت و با صلابت است؟ قرآن دراین مرگ، از مرگ انسان نه، بل از **مرگ انسانیت** سخن میراند؛ از مرگ تفکر و تعقل، از مرگ سرمایه ها و موهبت های وجودی و جوهری انسان، از مرگ اخلاق و شرف، ازمرگ عزت و عظمت، از مرگ تمامی معیار های مادی و معنوی،

دراین مرگ، آدمی از جولان و پرواز می ماند، بال و پرش می سوزد، بجای تکامل و عروج سقوط می کند، سقوط وحشتناک در حضیض مذلت. این مرگ نیز، می تواند، فرد و اجتماع را فرا گیرد، گروهها و اقوام و ملت ها را به سختی درهم کوبد و جهان و کاینات را از مدارش دگر گون سازد.

آدمی دراین مرگ، زنده است، مگر مرده! به خوب ابدی فرونرفته، مگر به غفلت مستمر و مستدام اندر شده است، آدمی دراین مرگ چونان جسدی است که راه میرود، میخورد و می آشامد؛ چشم دارد، مگر نمی بیند،گوش دارد ، مگر نمی شنود، می بیند، مگر نمی بیند، می شنود، مگر نمی شنود، دل دارد، مگر در غلاف است، دماغ دارد، مگر تفکر و تدبر و تعقل آنرا به یغما برد اند ضمیر دارد، مگر عاطفه ندارد علم دارد، مگر جاهل است، تخصص دارد، مگر تعهد را حاشا کرده است.

تمامی سعی و تلاش پیامبر گرامی اسلام، آن بود، تا آدمی را از ین مرگ مدهش نجات بخشد، قرآن بزرگ، بهمین جهت نازل گردید تابشریت را از تهاجم بیرحمانهٔ این مرگ رهایی دهد؛ زمین و آسمان و ستارگان و کاینات بهمین سبب هستی یافتند، تا وسایل نیرومندی باشند برای مبارزه با این نوع مرگ وحشتناک، وخلاصه همه چیز برای آدمی رام و مسخر گردید تا او بااین اژدهای مهیب مرگ دست و پنجه نرم کند.

قرآن میفرماید:

یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذادعاکم لما یحییکم.

«ای کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامیکه شما را بسوی چیزی میخواند که مایهٔ حیات تان هست.»

دعوت پیامبر(ص)، دعوت حیات است، دعوت بسوی حیاتی که در ابعاد معنوی، مادی، فرهنگی اقتصادی اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آن بربشریت جلوه گر می شود، اودر ضمیر بشریتی که رشته های حیاتش از هم گسسته است و از دیر باز در آغوش مرگ و تیرگی و ظلمت و تباهی و سیه روزی خفته است، روح جدید می دمد، چشمهای شان را بینا، گوشهایشان را شنوا و دلهای شان را بیدار و پرتلاطم

میسازد، پیامبر(ص)، جوامع عصر جاهلی را که زندگانی مادی حیوانی داشتند و از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند، دعوت به حیات و زندگی کرد، ازین جا چنین استنباط میشود که جهل و نادانی بمثابهٔ مرگ و نیستی است و علم و دانش و فرهنگ بمثابهٔ حیات و زندگی، مرگ، ظلمتست و تیرگی و حیات، نور است و روشنایی. و بصراحت گفته می توانیم که جوامع جاهلی قبل از اسلام جوامع مرده و بیروح بودند، و اسلام برای زندگی بخشیدن مجدد آنها شرف نزول یافت. از اینجا بر می آید، در هر زمانی و در هر مکانی که افراد و جوامع با اسلام و دستورات آنها پشت کنند، خواهند مرد، و مرگ فجیع گریبان آنها را خواهد گرفت:

قرآن در آیت ۱۲۲ سورهٔ مبارکه انعام میفرمایند:

اومن کان میتاً فاحیینهٔ وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمت لیس بخارج منها

«آیا کسیکه مرده بود و سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که بآن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها(گمراهی ها) باشد و از آن خارج نگردد»؟

دراین آیت مبارکه، پروردگار به افرادی اشاره دارد که درگمراهی و جهالت و نادانی و لجاجت بوده اند، سپس با پذیرش حق و گزینش ایمان تغییر مسیر و جهت داده اند، آنها را تشبیه به مرده هایی می کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده اند و این تعبیر نشان میدهد که ایمان و تعهد اصیل و واقعی، یک باور و عقیدهٔ میان تهی و الفاظ و کلمات ظاهری و تشریفاتی نیست، بلکه به منزلهٔ روحی است که در کالبد بیجان افراد تهی از ایمان دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثرمی گذارد، چشم آنها دید و روشنایی، گوش آنها قدرت شنوایی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هرگونه کار مثبت پیدا می کند و آثار حیات و زندگی در تمام شئون آنها آشکارا میگردد و علاوه بر آن، ایمان به پروردگار و شناخت خداوند، بینش و درک تازه یی به انسان میدهد، روشن بینی خاصی به او اعطاء می کند، افق دید و فکرش را از زندگی محدود مادی و چهار دیواری عالم ماده فراتر برده و در جهانی فوق العاده وسیع فرو می برد و آنانیکه با نور ایمان، دلهای شان منور نگردیده است،تمام وجود شان با ظلمات و تیر گی ها و پلیدی ها و پلشتی ها، ظلمت آگین شده که در حقیقت موجود مرده و بیروح که چیزی جز یک شبح، یک قالب، یک مجسمه باقی نمانده اند، وهیکلی دارند بیروح ومغز و فکری از کار افتاده.

این نکته نیز قابل یاد آوری است که راهنمای مؤمنان (نور) که رمز حیات و زندگی است باصیغهٔ مفرد و محیط کافران (ظلمات) با صیغهٔ جمع ذکر شده است، بخاطریکه ایمان یک حقیقت مسلم بوده رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی که رمز مرگ و نیستی می باشد سرچشمهٔ پراگندگی و تفرقه و تشتت شمرده میشود.

درمرگ **ظاهری و مجازی** همهٔ ابزار شناخت و تمامی وسایل احساسی بدن ازکارمی افتند و بکلی تعطیل می شوند، در **مرگ باطنی و معنوی** نیز این ابزار شناخت فاقد کار آیی لازم گردیده و از کار می افتند، به تعبیر قرآن :

والذین کذبو ا بآیاتنا صم بکم فی الظلمات (انعام-۳۹)

«آنها که آیات ما را تکذیب کردند، کرولال هستند و در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند.»

هم زبان های شان موهبت گفتار و ابراز باز گو کردن حقایق را از دست داده است و هم گوشهای شان قدرت شنوایی حقیقت را ندارند، چون ظلمت خود خواهی و خود پرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آنها را فرا گرفته است، و محیط را برای شان مرگ آور ساخته است، و به این جهت نمی توانند چهرء حقیقت را ببینند و ازین سه نعمت بزرگ که **(شنیدن - دیدن و گفتن)** می باشد و آدمی را با دنیای خارج مربوط می سازد و انفس را به آفاق وصل مینماید محرومند؛ زیرا مرده ها نیز ازین سه نعمت پروردگار تهی می باشند، بعضی از مفسرین معتقد اند که منظور از افراد کر، مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت می کنند و گوش خود را بسته اند که صدای حقایق را نشنوند و منظور از افراد گنگ، همان رهبران گمراهی هستند که حقایق را بخوبی درک مینمایند، اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش مهر سکوت برلب زده اند و هر دو دسته در ظلمت جهل و خودپرستی و بردگی گرفتار اند.

دستهٔ اول که با چشم و گوش بسته از رهبران گمراه تبعیت مینمایند، از خود، هیچ اراده یی ندارند و لجام و اختیار آنها بدست رهبران گمراه افتیده است، مرده ها نیز هیچگونه اراده و اختیاری ندارند و به هرشکلی که آنها را در بیاورند، هیچگونه عکس العملی نشان نمیدهند، اگر دست شان را ببرند و یا پاهای شان را قطع کنند، هرگز واکنشی نشان داده نمی توانند. دستهٔ دوم که افراد گنگ و به تعبیری رهبران گمراه هستند و با وجود درک کردن حقایق، مهر سکوت برلب زده اند، زیرا منافع شانرا و هواهای نفسانی شانرا برای خویش معبود گرفته اند و چشم و گوش خود را از نور حقیقت بسته اند اینها نیز جز شخصیت های بیروح و جسد های فاقد حیات چیزی دیگری نیستند و تاریکی و ظلمت و مرگ بر آنها سیطره یافته است، در سورهٔ جاثیه آیهٔ ۲۳ پروردگار در مورد این افراد میفرماید:

افرایت من اتخذ هواه واضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه

«آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داد و لذا گمراه شده و خدا مهر برگوش و قلبش نهاده و پرده برچشمش افگنده است.»

دراین رهبران گمراه نیز حس تشخیص وابزار شناخت منهدم شده است، قلب که جایگاه ایمان است، بوسیلهٔ معبودان پوشالی و هواهای نفسانی کاملاً اشغال شده است پرده هایی برچشمها و گوشهای

شان افگنده است، نه از آوای مظلومی تکان میخورند و نه از دیدن صحنه های عبرت آوری بخود می آیند، بلکه خود عامل اشاعه و پیاده کردن افکار و اندیشه ها و عملکرد های خدایان دروغین اند.

از کار افتادن ابزار شناخت:

قرآن مجید در آیات متعددی از نعمت و موهبت عظیم الشان چشم و گوش و قلب یاد مینماید که به انسان هدیه شده است، اما با کمال تأسف که اکثریت انسانها ازین نعمت های بزرگ خداوند بـه نحو احسن استفاده نمی برند و این موهبت ها را جز در طریق شرو فساد به استعاره نمیگیرند بهمین جهت، قرآن این افراد را به سختی انذار کرده است و آنها را معادل انسان هـای مرده و بیروح و فاقد حیات و زندگانی و گاهگاهی معادل به چهار پایان و حتی فروتر از آنها قلمداد مینماید و جایگاه آنها را دوزخ میداند:

ولقد ذرأ نا لجهنم کثیراً من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لاّ یبصرون بها و لهم اذان لاّیسمعون بها، اولئک کالانعام بل هم اضل، اولئک هم الغفلون. (اعراف - ۱۷۹)

«بطور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلهایی (عقلها) دارند که بـآن نمی فهمند(واندیشه نمی کنند) و چشمانی دارند که بآن نمی بینند و گوشهایی دارند که بآن نمی شنوند- آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر، اینها همانا غافلانند (زیرا با اینکه همـه گونـه امکانات هدایت دارند، بازهم گمراهند.)

از تعابیر قرآن واضح میگردد که جایگـاه ایمان و روح متعالی در درون «**قلب**» انسان بوده که فرمانروای کشور و جود شمرده میشود و «**دماغ**» کـه مرکز اندیشه و افکار و تعقل است پیوسته در ارتباط مستقیم با قلب قرار دارد، در حقیقت، دماغ، ابزار کار و نیروی اجرایی قلب شمرده مـی شود که فرامین و دستورات را میگیرد، تنظیم میکند و بنوبۀ خویش بوسیلۀ شبکۀ وسیعی که در اختیار دارد آنها را صادر مینماید. **چشمها و گوشها** دو عضو و دو وسیلۀ برجسته و تمام عیاری اند کـه صادقانـه در خدمت دماغ قرار گرفته و از جملۀ ابزار کار و نیروهای اجرایی دماغ محسوب میشوند و تقریباً اکثریت وظایف سنگین را بدون احساس خستگی برای دماغ انجام میدهند و از جهت دیگر سرزمین پهناور کشور وجـود را با تمامی کاینات وصل میسازند، بیرون را با درون و انفس را با آفاق.

زمانیکه جایگاه ایمان بوسیله عوامل ضد الهی انباشته گردد، عقل و دماغ و تفکر و اندیشه و چشمها و گوشها و همۀ اعضای بدن در خدمت شیطان و طاغوت در مـی آینـد و همـه سر برفرمان اهرمـن مـی گذارند و آدمی را هر آنجاییکه دلخواه اوست می برد.

از جهت دیگر، این نکته نیز نباید فراموش گردد که هنگام تفکر، قلب خون بیشتری به سوی شرایین دماغ میفرستد ، سلول ها و حجرات دماغی فعل و انفعال بیشتری از خویش بروز میدهند و به این ترتیب

غذای زیادتری را انجذاب کرده و امواج بیشتری انعکاس میدهند، ولی هنگامیکه پای مسایل عاطفی بمیان کشیده میشوند، فعالیت عجیبی در قلب انسان آغاز میگردد، خون بیشتری به سوی قلب سرازیر میگردد و ضرباتش شدت اختیار میکند، و زمانی بسیاری مسایل عاطفی که با روح و روان آدمی سروکار دارد چنان قلب را تحت فشار قرار میدهد که گویا میخواهد از کار بیفتد، شنیدن یک خبر تکان دهنده و فاجعه آمیز و یا مقابل شدن با صحنه هاییکه غیر مترقبه و غیر تصور احساس شوند، ممکن است چنان قلب را تحت فشار قرار بدهند که مرگهای آنی یا(suden death) را حادث نماید. و اینها همه بخاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسایل عاطفی و روانی دارد، ازهمین رو، قرآن مجید، ایمان را به قلب نسبت میدهد.

خداوند بزرگ آدمی را خلق میکند و قلب او را با فطرت ایمانی آراسته می سازد تا تفکرات و اندیشه ها و تعقل آدمی برمبنای فطرت ایمانی در مسیر واقعی آن بکار افتد و چشمها و گوشها و دیگر حواس و احساسات آدمی تشخیص سالم و شناخت و درک درست از واقعیت های بیرونی بدست بیاورند.

قرآن در آیت ۷۸ سورهٔ نحل میفرماید:

والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیأ و جعل لکم السمع و الابصار ولافنده لعلکم تشکرون.

«وخداوند شمار را از شکم مادران خارج نمود، در حالی که هیچ نمی دانستید، اما برای شما گوش و چشم و عقل (قلب) قرار داد، تا نعمت شکر او را بجا آورید.»

ازین آیت قرآن آشکار میگردد که آدمی در بدو تولد مطلقاً علمی ندارد، نه از خود میداند و نه از جهان پیرامونش اما ستعداد و درک تمامی حقایق در او مایه گذاری شده است که به صورت بالقوه در او نهفته است، بتدریج چشمها و گوش ها رشد می یابند آدمی تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک مینماید و آنها را به عقل می سپارد و سپس از آنها مفاهیم کلی و کلی تر می سازد و از طریق «تعمیم» و «تجرید» به حقایق (علمی) دست می یابد، قدرت تفکر به جایی میرسد که از خویشتن وجهان به عنوان علم حضوری آگاه میگردد و سپس علوم و دانشهایی که بصورت بالقوه در نهاد انسان و جهان است، جان میگیرند و فعلیت پیدا مینمایند. در حقیقت چشمها و گوشها هر لحظه و هر لمحه آدمی را به جهان پیرامونش وصل می کند و با یک نگاه و با یک آوا، هزاران هزار اسرار کائنات را به حریم وجود می کشانند و بدست دماغ میسپارند و سرنوشت آدمی را رقم میزنند و دگرگون مینمایند، اگر چشمها و گوشها فاقد کار آیی لازم باشند، رابطه عقل با جهان پیرامون گسسته می شود و انکشاف و رشد دماغ به تأخیر میافتد و فاقد عنصر تفکر و تدبر و تعقل میگردد، از دیدگاه اسلام آدمی زمانی مسوول شناخته میشود که این وسایل و موهبت های الهی یعنی چشم وگوش و عقل فعال و متحرک و

دارای استعداد و صلاحیت باشند و آدمی با نیروی تفکر و تعقل مسیر و سرنوشتش را رقم بزند، و خالق واقعی و خدای دانای حکیم را که بخشایندهٔ این نعمت های بی بدیل است بشناسد و سر سجود و عبودیت بدرگاه کبریایی او بساید و شکر نعمت های بیکرانهٔ او را بجا آورد، اما هنگامیکه با وجود داشتن عقل رسا، چشمهای بینا و گوشهای شنوا، از خدای هستی بخش خویش می گریزد و حریم وجودش را در اختیار شیطان و طاغوت و اهرمن و نفاثات فی العقد میگذارد و نعمت های بیدریغ چشم و گوش و دماغ را در خدمت آنها قرار میدهد، این افراد، از دیدگاه قرآن افراد دل مرده، نابینا و ناشنوا، و فاقد حیات و روح انسانی و الهی هستند، با اشغال شدن مصطبه قلب آدمی بوسیله عوامل شیطانی و ضد الهی، نور ایمان کاهش می یابد و ظلمت و تیرگی برکشور تن چیره میشود، عقل و تفکر و اندیشه های آدمی که مظهر پخش و توزیع نور به تمامی ذرات جسم و تن می باشند، ظلمت و تیرگی را پراگنده میسازند، چشم ها می نگرند، اما واقعیت ها را نمی نگرند، گوشها می شنوند، مگر آواها و صداهای الهی و انسانی را نمی شنوند، دماغها تفکر می کنند، اما تعقل واقعی و الهی ندارند.

از آنجا که چشم بینا به تنهایی کافی نیست باید روشنایی و نوری نیز باشد تا انسان به کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند، بخاطریکه تاریکی منشأ گمراهی است، تاریکی عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات می باشد، اما نور و روشنایی منشاء حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است که اگر نور از میان برود تمامی انرژیها در جهان خاموش می شوند و مرگ سراسر عالم ماده را فرامیگیرد و چنین است **(نور ایمان)** در جهان معنی که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می باشد.

قابل تذکر است آنانیکه هنوز نور ایمان در نهانخانهٔ وجودشان بگونهٔ کامل فروکش نکرده است و هنوز زمینه های مساعدی در وجود شان باقی مانده است، قابل هدایت بوده، امکان بیداری و هوشیاری شان از غفلت، موجود می باشد، اما برعکس آنانیکه همهٔ زمینه ها را از دست داده اند و حریم دل و جانشان بوسیله عوامل غیر فطری و الهی ظلمت آگین گردیده است، به هیچ وسیله یی قابل هدایت و بیداری نیستند . اینها به تعبیر قرآن مرده اند:

انک لاتسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعآء اذا و لوا مدبرین و ما انت بهدی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یومن بایتنا فهم مسلمون. (نمل ۸۰-۸۱)

«بدون تردید تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، حتی کسانی که زنده اند اما گوشهای آنها کر است، نمی توانی سخن خود را بآنها برسانی، مخصوصا هنگامیکه پشت کنند و از تو دور شوند، و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهی شان بازداری و هدایت کنی، تنها سخنان حق را بگوش کسانی می توانی برسانی که بآیات ما ایمان میآورند وروح تسلیم و خضوع در برابر حق دارند.»

درحقیقت آیات فوق، مجموعهٔ روشنی از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را باز گو میکند:

«حس تشخیص» و عقل بیدار در مقابل دلمردگی.

«گوش شنوا» برای جذب سخنان حق از طریق سمع.

«چشم بینا» برای مشاهده چهرهٔ حق و باطل از طریق بصر.

اما لجاجت و خود سری و تقلید کورکورانه و گناه- چشم حقیقت بین انسان را نابینا، و گوش او را کر و عقل و قلب او را از کار می اندازد و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایت و هوشیاری (بیدار سازی و احیاء) شان بسیج شوند، توفیق نخواهند یافت، چرا که ارتباط شان با عالم بیرون وجود شان بکلی قطع است و تنها در خود فرو رفته اند و به عبارهٔ دیگر مرده اند.

از جانب دیگر شبیه این آیات در سورهٔ روم آیات ۵۲-۵۳ نیز آمده است و ارزیابی این مسایل، یک ارزیابی مادی و فزیکی نیست، بلکه ارزیابی معنوی و انسانی است، شرط اول برای درک حقیقت. داشتن قلبی آماده و پذیرا و چشمی بینا و گوشی شنواست.

خداوند بزرگ آنانیرا که زمینه های مساعد وجود شان را از دست داده اند و با وجود انذار های شدید هنوز از غفلت و بیخبری بیرون نیامده اند، و در حقیقت نخواسته اند هوشیار شوند و در مقابل هرگونه منطق و حقایق مسلم خضوع و خشوع نمایند، بردلهای شان مهر میزند و برچشمها و گوشهای شان پرده می اندازد، و این مهر زدن بردلها که از اثر گناه و فسق و فجور و شرارت و دنائت ونامردمی پدید آمده است، در قرآن تعبیر به «ختم» شده است و احیانا به «طبع» و «رین».

این معنی از آنجا ناشی شده است که اشیاء ، خطوط، نامه ها و دیگر اسناد را در کیسه یی می بستند و بر گره ها مهر میزدند تا سر آنرا کسی نگشاید، امروز نیز اسناد رسمی املاک و راجستر ها را بهمین طریقه با رسمان مخصوص بسته و روی آن قطعهٔ سربی قرار میدهند و روی سرب مهر میزنند، تا از آن چیزی گم نگردد، اما در قرآن ، این تعبیر در مورد افراد بی ایمان لجوجی است که براثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت، نفوذ ناپذیر شده اند و لجاجت و عناد در برابر پیشوایان حق، در دل آنها چنان رسوخ کرده که درست همانند کیسه های سربسته و سربه مهر هستند که دیگر هیچگونه تصرفی در آن نمی توان کرد و به اصطلاح قلب آنها مهر و لاک شده است،

«طبع» نیز در لغت بهمین معنی آمده است و طابع بروزن خاتم هر دو به یک معنی است، یعنی چیزی که بآن مهر میکنند.

اما «رین» به معنی زنگار یا غبار یا لایهء کثیفی است که براشیای گرانقیمت می نشیند و این تعبیر در قرآن نیز برای کسانی بکار میرود که براثر خیره سری و گناه زیاد، قلبشان نفوذ ناپذیر شده، در سورهٔ طفیفین آیه ۱٤ میخوانیم:

کلا بل ران علی قلوبهم ماکانو یکسبون.

«چنین نیست، اعمال زشت آنها، زنگار و لایه یی برقلب آنها افگنده است.»

مشرکان، خدا نشناسان، ظالمان، ستمگران، منافقـان، ملحدیـن، مکذبیـن و آنانیکـه در برابـر حقـایق کمترین انعطافی از خود تبارز نمیدهند و حتی به محاربه و دشمنی نیز با دستورات والای اسلام و عقـل و خرد برمیخیزند، اینها، افراد نفوذ ناپذیری اند که به اندازهء ذره یی از حق و حقیقت را پذیـرا نمیشـوند و هیچگاه در مقابل منطق واقعی و مسلم و فطری تسلیم نیستند.

خداوند بزرگ میفرماید:

و منهم من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم أکنه ان یفقهوه و فی آذانهم و قرا و ان یروکلء ایه لایومنوابها. (انعام-۲٦)

«بعضی از آنها بسوی توگوش میدهند، ولی بردلهای آنها پرده هایی افگنده ایم تا آنرا درک نکننـد و در گوشهای آنها سنگینی ایجاد کرده ایم، تا آنرا نشنوند.»

افراط در کجروی و اصرار در لجاجت و بدبینی اثرش اینست کـه روح و روان آدمـی را بـه شـکل خود در می آورد و آنرا همانند آیینهء کج و معوجی میسازد که قیافـهٔ همـه چیـز را کـج و معـوج نشـان میدهد. آیینهٔ قلب را به مرور زمان سیاه و تیره میگرداند و نور علم و حس تشخیص را زایل میسازد:

کذالک یطبع الله علی قلب کل متکبر جبار (مومن-۳۵)

«اینگونه خداوند برقلب هر متکبر طغیا نگری مهر میزند.»

وباز در سورهٔ بقره آیت هفتم در مورد گنهکاران لجوج و عنود میفرماید:

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم.

«خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده و برگوشها و برچشمهای شـان پـرده یـی فـرو افتـاده و بـرای آنـها غذاب بزرگی است.»

در اینجا باید یاد آور شد که آدمی با ادامهٔ گناه و معصیـت لحظـه بلحظـه و قـدم بقـدم در تـاریکی روحی بیشتری فرو میرود و بجایی میرسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه میکند، به عبارهٔ دیگـر از روح و روانی که متجلی است بتدریج دور شده میرود و چنان در تاریکی گم میگـردد کـه غـیر از گنـاه چیز دیگری نمی بیند و گاه به گناهانش افتخار میکند، هر اندیشه یـی و هـر فکـری کـه از او سـر میزنـد تصور گناه چیز دیگری نیست، اگر دستش جلو میرود، جز کار منکر چیز دیگـری انجـام نمیدهـد، اگـر پایش بسوی عملی می شتابد، جز فحشا، چیز دیگری نیست، اگر سخنانی برزبان میراند، جز حدیث لـهو، چیز دیگری نیست، و این بخاطریست که برقلبهای شان مهر زده شده و برچشمها وگوشـهای شـان پـرده افتیده است و آدمی زمانی به این مرحله میرسد که دیگر دیر شده است و از هدایت پـروردگـار محـروم مانده است، همانگونه که در مرگهای ظاهری و مجازی دروازه های توبه در آخرین مرحله زنـدگـی

مسدود میگردند، دراینجا نیز **دروازه های هدایت** بسته می شوند، در مرگ مجازی آدمی به **(خواب ابدی)** فرو میرود که **بیداری** آن در سرای دیگری امکان پذیر است؛ مگر در مرگ باطنی آدمی به **«غفلت ابدی»** فرو میرود که **هوشیاری** آن در سرای دیگر امکان پذیر است.

قرآن از زبان دوزخیان که بتازگی هوشیار شده اند میفرماید:

وقالو لوکنا نسمع او نعقل ماکنا فی اصحاب السعیر (ملک - ۱۰)

«اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری می داشتیم و آنها را بکار می گرفتیم، هرگز از دوزخیان نبودیم.»

دراینجا لازم است توضیح گردد که (گوش و چشم وقلب) را حیوانات نیز دارند، مگر اشارات آن از سوی قرآن که در مورد انسان گردیده است، ابعاد مادی آن نه، بلکه قدرت معنوی آن است- البته منظور قرآن از خلقت محض این اعضاء نیست، چرا که این خلقت قبل از نفخ روح صورت میگیرد، بلکه منظور حس شنوایی و بینایی و درک و خرد است، و اگر از میان تمام حواس(ظاهر) و (باطن) تنها روی این سه عضو، تکیه شده، بخاطر آنست که مهمترین حس های ظاهری انسان که رابطهٔ نیرومندی میان او وجهان خارج برقرار می کند، گوش وچشم است، گوش اصوات را درک میکند و مخصوصا (تعلیم و تربیت) بوسیلهٔ آن انجام میگیرد و چشم وسیلهٔ دیدن جهان خارج و صحنه های مختلف این عالم و وسیلهٔ مطالعه و کسب علم و معرفت میباشد و نیروی عقل و خرد، مهمترین حس باطنی انسان و یا به تعبیر دیگر حکمران وجود بشر است و به این ترتیب پروردگار جهان مهمترین ابزار شناخت را در ظاهر و باطن وجود انسان بیان فرموده اند، چرا که علوم انسانی یا از طریق (تجربه) بدست می آید و ابزار و وسایل آن چشم و گوش است و یا از طریق (تحلیل ها، استدلال های عقلی و تفسیر ها و توجیه ها) که وسیلهٔ آن عقل و خرد است و در قرآن از آن به (افئده) تعبیر شده است.

بالاخره، از موضوع بالا نتیجه گرفته میشود که در**(مرگ مجازی)** انسانها می میمیرند، اما در **(مرگ معنوی)** و باطنی جوهره ها و موهبت های وجودی انسان میمیرند، عقول و خرد و علم و دانش و فرهنگ آدمی نابود میگردد، در **(مرگ مجازی)**، آدمها ممکن است با **ایمان و تعهد** از دنیا بروند، اما در **(مرگ معنوی)** ایمان نقصان می پذیرد و همزمان بآن علم دانش و تخصص بی محتوی و بیهوده میشوند.

در **(مرگ ظاهری)**، اولین تهاجم بر**عقل و دماغ** است، اما در (مرگ معنوی)، اولین تهاجم برایمان و قلب آدمی است.

قرآن در آیت ۱۹ سوره ق میفرماید:

وجآءت سکره الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید

«سرانجام سکرات مرگ به حق فرامیرسد وبه (انسان گفته میشود) این همان چیزیست که از آن میگریختی.»

سکر (بروزن مکر) به معنی مسدود کردن راه آب است و سکر(بر وزن فکر) به معنی محل مسدود آمده و از آنجا که در حال مستی گویی سدی میان انسان و عقلش ایجاد میشود، به آن سکر(بروزن شکر) گفته شده است.

(سکرهٔ مرگ)، حالتی است شبیه به «**مستی**» که به اثر فرارسیدن مقدمات مرگ به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست میدهد و گاه برعقل او چیره میشود و او را هر اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می برد، حتی انبیا و مردان خدا که در لحظهٔ مرگ از آرامش کاملی بهره مند اند، از مشکلات و شداید این لحظهٔ انتقالی بی نصیب نیستند، چنانکه در حالات پیامبر بزرگ اسلام آورده اند که در لحظات آخر عمر مبارکش، دستهای خود را در ظرف آبی میکرد و بصورت می کشید و (لااله الاالله) میگفت و میفرمود:

ان الموت سکرات «مرگ سکراتی دارد.»

علم و دانش و تخصص ، وسیله و ابزاری است برای رسیدن به اهداف متعالی که همان ایمان وتعهد و شناخت خداوند متعال میباشد و باور به همهٔ اوصاف والوهیت او. آدمی با مرگش همهٔ وسایل را بدرود می گوید و فقط هدفش را که همانا ایمان است با خودش انتقال میدهد. در حقیقت (علم و دانش و تخصص)، انداختنی است و (ایمان و تعهد و بینش) اندوختنی.

مگر دریغا که در مرگ معنوی و باطنی هم ایمان انداخته میشود و هم علم هم دانش و هم بینش، هم تخصص و هم تعهد، و این مرگ مهیب تر از مرگ مجازی است.

پیامبر(ص) و مژدهٔ حیات معنوی

حالا به مرحله یی رسیده ایم که بآسانی می توانیم درک کنیم کار و پیکار و جدوجهد پیامبر چقدر مشکل، بزرگ و حاد بوده است، او برای انسانهایی به رسالت مبعوث شده بود که از عناصر(علم و ایمان) ، (دانش و بینش) و(تخصص و تعهد) کاملا عاری شده بودند و در جهنم تاریکی و جهالت و گمراهی و بدبختی، سرگردان بودند و یا به تعبیر قرآن مرده بودند، و هم چنان برای بشریتی فرستاده شده بود که هنوز زمینه های هدایت و قبول منطق واقعی و مسلم در وجود آنها، موجود بود وانتظار بارقهٔ نوری و گشودن روزنهٔ روشنی را می کشیدند.

هنگامیکه پیامبر(ص) به رسالت مبعوث شدند،- عصر جاهلیت، تیرگی و فساد بود، عصر، غارت، شرارت و شراب بود و در آن محیط آلوده و گنه آمیز، افراد و جوامعی میزیستند که هیچگونه رمقی از حیات معنوی در وجود شان سراغ نمیگردید و همه در گورستانهای سیاه و تیره و شکنجه آور بردگی و مذلت دست و پا میزدند.

همانگونه که قبلا واضح گردید، خواب چهرهٔ ضعیفی از مرگ است و مرگ نمونهٔ کاملی از خواب، پس**(بیدار سازی)** انسانها از خواب کار دشواری نیست، همانگونه که از آیات پروردگار

برمیآید که دوباره زنده ساختن انسانها برای خدا امر دشواری نیست، این از یکسو و از سوی دیگر(**هوشیار سازی**) انسانها از غفلت مستمر و مستدام به سهولت امکان پذیر نبوده و سالهای متوالی ضرورت است تا آدمی هوشیار شود و از همین جاست که به عظمت پیامبر بزرگ اسلام بیشتر از پیش پی می بریم که چگونه در مدت اندکی، هزاران هزار انسان را از غفلت متداوم و مرگبار بدر آورد و آگاهی و هوشیاری و تدبر بخشید، چشمهای شانرا بینا، گوشهای شانرا شنوا وقلب های شانرا دانا کرد.

مورخین غربی و نویسندگان استعمار زده که سخت دچار شگفتی و حیرت شده اند، تا کنون نتوانسته اند بفهمند که پیامبر(ص) چگونه افراد و جوامع بدوی و فاقد از چوپانی گوسپندان به رهبری و امامت جهانیان کشانید و شمشیر و فرهنگ و سیادت و حکومت و سیاست را در دستهای آنها گذاشت و جوامع وحشی را به جوامع متمدن مبدل کرد و شهنشاه ایران و قیصر روم را با تدبیر و حکمت از مصطبه به زیر آورد و دروازه های حاکمیت، نفوذ و فتح و پیروزی و سروری و سیادت را در اقصا نقاط جهان گشود.

پیامبر(ص) پیام خدای عزوجل را به بشریت عرضه کرد و با ظهورش، **رستاخیزی** پدید آورد، بعثت پیامبر(ص) **رستاخیز** بود، قیامتی تمام عیار، او بپا ایستاد و توده ها را نیز بپا ایستاده کرد، توده هاییکه بیروح و منجمد و سرد و کرخت و مرده بودند و از حیات معنوی، تهی شده بودند.

هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه (جمعه-۲)

به این معنی که «خداوند، درمیان توده های امی و بیسواد و درس نخوانده، توده هاییکه از موهبت «**علم وایمان**»، «**دانش و بینش**» و«**تخصص و تعهد**» بکلی عاری و از نور و روشنایی و سواد و بینایی و بصیرت محروم و تهی دامن بودند، پیامبری را فرمان رستاخیز داد، تا آیات وحی را بر گوشهای آنها فروخواند و ازین چشمه سار نور و روشنایی تمامی ذرات جان آنها را تطهیر کند و در مقابل دیدگان آنها کتاب و فرامین و احکام خدای را بگشاید و قلب ها و روحها و دماغهای آنها را از حکمت و دانایی و تدبر انباشته سازد.»

خداوند مهربان و هستی آفرین اراده کرد تا در جان بشریت مرده و بیروح حیات نوین دمانده شود و پیامبرش راکه رحمت اللعالمین بود، فرمان رستاخیز و بعثت داد، **رستاخیز**، بعث بعد الموت است و **بعثت پیامبر**، رستاخیزی عظیم و جهانی، بعثت پیامبر، پیام حیات در بغل دارد، همانگونه که **در رستاخیز** به اراده و فرمان خدای هستی بخش و توانا، **حضرت اسرافیل** ع برانگیخته میشود تا آوای وحی را **برگوش مرده ها** بخواند، صور اسرافیل که سمبول پخش فرمان خدای عزوجل است دمانده میشود و فرمان خدای و آیات الهی در کالبد های بیروح و پوسیده و عظم های رمیم، حیات نوین به ارمغان میآورد، همهٔ ذرات ، همهٔ سلولها و همهٔ حجرات به اذن خدا زنده می شوند و حیات می یابند، اجسام به

تحرک در میآیند، چنان نیرو و قوت الهی در وجود شان بـه تلاطم در میآید کـه بیدرنـگ، سـراز زیـر ملیونها تن توده‌ء خاک بدر می آورند، محیط ها و گورهای تنگ و تاریک را در هم میریزند و همگـی در فضای باز و صحرای لایتناهی محشر روان و دوان میشوند، همه بسوی پروردگارشان کشیده میشـوند، آنانیکه فرمان برده اند به **بهشت** میروند و آنانیکه سراز خط فرمان بدر آورده اند به سوی **جهنم** کشـانده میشوند.

در **بعثت پیامبر**(ص) نیز آوای روحجش وحی و آیات الـهی **بـر گـوش انسـانهای امـی** و درس نخوانده و امت های محروم و رسوب کرده و تهی شده خوانده میشود، پیامبر با رستاخیز عظیمـش تـوده ها را با آوای روحبخش وحی به **(حیات معنوی)** مژده میدهد، **گورستانهای وحشت** و **ترور** و **ظلمـت** و **جهالت** منهدم میگردند و افراد و جوامـع در چشـمه سـار انـوار الـهی تزکیـه و تطـهیر مـی شـوند و بـا ایدیالوژی و حکمت و خرد مجهز میگردنـد و همـه بسـوی توحیـد و یکتـا فراخوانـده میشـوند، آنانیکـه دعوت پیامبر را لبیک گفته اند، برایشان **بشارت بهشت** داده میشود و آنانیکه از نور وروشنایی و رحمـت بی انتهای پروردگار گریخته اند و انگشتها بر گوش و جامه ها بررخ کشیده اند به سختی انذار می شـوند و از **آتش جهنم** وعذاب الهی برای شان گوشزد میگردد.

لفظ **امیین** نشانگر آنست که پیامبر(ص) برحقانیت است زیرا او از میان توده هایی برخاسته کـه جـز دامان مادر، مدرسه و مکتبی را ندیده و هیچ چیزی را نمی دانسته و ایـن تداعـی کننـدهٔ عظمـت رسـالت اوست که کتابی می آورد که محتوای عجیب فکری دارد و از منبع دیگـری شـرف نـزول یافتـه اسـت و ساخته و پرداختهٔ بشرنیست، آنهم بشری که هرگز علم و دانش و سـواد نـدارد. **آوای پیـامبر**(ص) آوای ملکوتی است، **آوای وحی** است، همان نفخه ایکه برگوش مرده ها خوانده میشود و به اذن الهی حیـات نوین دروجود آنها میدمد و آنها را به قیام و تحرک و پرخاش و رستاخیز فرامیخواند. با **قیام پیـامبر**(ص) **همه قیام** میکنند و با **رستاخیز پیامبر**(ص) همه رستاخیز میآورند و با **بعثت پیامبر**(ص) **همه مبعوث** مـی شوند. گورهای تنگ و تاریک و متحجر در هم شکسته میشوند، قبرستانهای وحشت و ترور و استعمار و استثمار بهم میریزند و زنجیر ها و سلاسل و بردگی غیر خدا از هم گسسته میشوند، **بعثـت پیـامبر**(ص)، رستاخیز رهایی و **آزادی** و **آزادگی** است، رستاخیز حیات است و زندگی.

پیامبر(ص) با رسالت عظیم و با تعهد سترگ بپا خاسته اسـت، و مسـوولیت بـزرگ برعـهدهٔ اوسـت، زنده کردن معنویت و انسانیت، و آنچه را که از انسانها تاراج کرده اند، آنها را برمیگرداند، واژهٔ «**منهم**» اشاره باین است که پیامبر(ص) از جنس بشر است، از خود همان توده های تاراج شده، بادردها، با آهـها، با سوزها و بافریاد های آنها دمساز و آشنا است، از مشکلات روحی و جسـمی و فکـری آنـها، از فقـر و مظلومیت و درماندگی آنها خبر دارد، مظلوم را می شناسد و از قساوت ظالمان و ستمگران آگـاه اسـت،

پیامبر(ص) از میان همان توده هایی است که با رنج و مظلومیت و درد و سوز بزرگ شده اند، اما **میهنش** نه عرب و نه عجم بلکه سراسر دنیا است، **نژادش** با انسانیت پیوند دارد و **ملیتش**، اخوت است.

پیامبر چگونه حیاتی به ارمغان می آورد؟

اصولا ، زندگی رحمت عظیم پروردگار شمرده میشود، و هر لحه ایکه آدمی حیات بسر میکند، بدون تردید از نعمت بی انتهای خداوند نوازش میشود، بقول سعدی؛

«هرنفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون برمیآید مفرح ذات پس در هر نفسی دونعمت است و برهر نعمت شکری واجب!»

از دست و زبان که بر آید کز عهدهٔ شکرش بدر آید!

مقایسه میان مرگ مجازی و مرگ معنوی

زمانیکه آدمی پدرود حیات میگوید و (**مرگ ظاهری**) او را در می یابد از ین نعمت عظیم الـهی یعنی حیات و زندگی محروم میشود و وجودش به جسدی مبدل میگردد که هیچگونه اراده و اختیاری از خویشتن ندارد، نه چشمش در اختیارش است ونه گوشهایش، نه دستهایش و نه پاهـایش و همهٔ اندام و اعضاء درسکون و سکوت ورکود مطلق فرو رفته اند، اگر تمامی اعضا و اندام او را پارچه پارچـه کننـد، هیچگونه عکس العملی از او به ظهور نمیرسد، و اگر تمامی ثروتهایش را به تاراج برند، هرگـز واکنشی نشان نمیدهد.

ازسوی دیگر او اسیر و محکوم دخمه و گور است و با عوامل ذیل رویاروی:

۱. مرده ها درگورها، درتاریکی مطلق فرورفته اند.
۲. محیط گورها، فاقد اکسیجن است.
۳. مارو ومور و گژدم و امثال آن وجود مرده ها را به تاراج می برند.
٤. جسد ها در درون گور ها به استحاله میروند و تمامی موهبت های وجودی، بتدریج همرنگ خاک میشوند و به نابودی میگرایند.

اما در(**مرگ معنوی**)، آدمی از رحمت شناخت محروم میگـردد؛ پـروردگـار بـزرگـش را بـه بوتـهٔ فراموشی می سپارد، با فراموش کردن خدا، آدمی بمرگ مهیب میرسد، و از یاد بردن خدا، نابودی ایمان و تعهد است، وقتی ایمانش را از دست داد، اسیر و بـردهٔ غیر میگـردد و همـهٔ اراده و اختیـارش را از او میگیرند، قدرت و توانایی او را سلب می کنند و جهان برای او گورستان میگـردد، محیـط و فضـای ایـن گورستان را تاریکی وحشت و ترور و ظلم و احجاف و تعدی و تجاوز انباشته است و تـاهر جـایی کـه سیطرهٔ ظالمان و ستمگران و دشمنان خداوند حاکم باشد، محیط پر از وحشت و تاریکی و جاهلیت وبیم

وهراس و رعب میگردد، دراین محیط و فضا و جوپر از وحشت و ظلمت است و، اکسیجن برای تنفس نیست، همه از یکدیگر می ترسند، زبانها لال میشوند، هرلحظه بیم زندان و کشتن و بستن قوت میگیرد، همه بر یکدیگر اعتماد و باور شانرا از دست میدهند، فضای اختناق، نفس ها را در حلقومها خفه مینماید، حتی اعضای یک خانواده، از یکدیگر شان بهراس می افتند، پدر از فرزندش میترسد که مبادا جاسوس بیگانه باشد و فرزند از پدرش که مبادا او را در ازای ناچیزی بفروشد و همهٔ موهبت ها را تاراج کند، همه برخون یکدیگر تشنه هستند و به اندک ترین بهانه یی تیغ انتقام بررخ یکدیگر می کشند و خونهای یکدیگر را میریزند.

در چنین محیط وحشت و اختناق همهٔ موهبت ها بتاراج میروند، همهٔ معیار ها به نابودی کشانیده میشوند، زالوها و طفیلی ها همچون مور و مار و گژدم همهٔ شیره ها و عصاره های انسانی را می مکند و می جوند، **اقتصاد** را نابود می کنند، **فرهنگ** رامسخ مینمایند و تاریخ را به بیراهه می کشند، ثروتها و دارایی های وجودی و فطری را چپاول مینمایند و همهٔ موهبت ها را به یغما می برند.

آنانیکه دراین گورستان زندگی، زیست مینمایند، از پرواز و تحرک می مانند، زیرا بال پرواز آنها را کنده اند، اختیار و قدرت و هیبت و صلابت آنها را سلب کرده اند، و هیچگونه موهبتی برای آنها باقی نگذاشته اند، در این چنین محیط زشت و تیره، نمو و تکاملی موجود نیست، آدمها استحاله می کنند، استعدادها و صلاحیت ها نابود میشوند، عاطفه ها می میرند، چراغهای علم و معرفت کم نور گردیده کشته میشوند و آدمی از درون می پوسد و نابود میگردد.

وهمین است، **(مرگ معنوی)**، مرگ افراد و جوامع، در چنین محیطی، **همه مرده اند** و هیچگونه واکنشی، تحرکی، تلاشی و تقلایی وجود ندارد، انسانها جسد هایی هستند که راه میروند، میخورند و می نوشند و شهوت میرانند، می کشند و کشته میشوند، در چنین محیطی همه برده اند اسیر و حلقهٔ عبودیت غیر خدا را برگوش می کشند، در مقابل صلهٔ ناچیزی برادرانش را می کشد، درازای پول اندکی ناموسش را حراج می کند، بخاطر یکه از خویش هیچگونه اراده و اختیاری ندارد، هرچه بگویی بآن گردن می نهد و هرگز صدایش را برنمیآورد. درچنین محیطی که همه مرده اند، همه خدای را فراموش کرده اند، همه برده و اسیر اند، همه اختیار و صلاحیت و اقتدار شان را از دست داده اند، اقتصاد و تاریخ و فرهنگ و اخلاق و شرف را از آنها گرفته اند و همه موهبت های فطری و وجودی شان بتاراج رفته است، مردی شگفت، از میان آنها برمیخیزد و آیات وحی تلاوت میکند.

یتلوا علیهم آیاته؛ در مغز ها و اندیشه ها جرقه ایجاد میشود، افکار و تعقل شگفته می شوند پرده های غفلت دریده می شوند، **(یتلوا)** از مادهٔ تلاوت است و در لغت بمعنی چیزی را پی در پی آوردن میباشد، جریان وحی، شستشوی افکار از پلیدی، برنامهٔ منظم و مستمر و متداوم تعلیم و تفهیم و **(یزکهیم)** آنها را تطهیر می کند، تمامی ذرات وجود، همه سلول ها و حجرات از پلیدی ها شستشو می شوند،

تزکیه در لغت بمعنی نمو دادن است، تطهیری که تکامل می کند، تطهیری که زنده است و نشو ونما دارد، همهٔ پلیدی های جهالت و ظلمت و تیرگی و پلشتی را نابود میکند، همهٔ شیاطین و میکروبهای موذی و لجن زا را به اضمحلال می کشد و از نهانخانهٔ وجود میراند و ده ملیون ملیارد سلول و حجرهء بدن را تصفیه و پاکسازی میکند. (دانشمندان علوم طبی عقیده دارند که تعداد مجموعی سلولهای بدن یک انسان نارمل بالغ به طور نسبی از ده ملیون ملیارد حجره تشکیل یافته است که از ترکیب یک (spermatozoid) مرد و یک (ovum) یا تخمهٔ زن بمیان آمده اند و جالب اینکه برای شمارش این ده ملیون ملیارد حجره، در حالیکه در هر ثانیه، یک تودهٔ هزار دانه یی آنرا کنار بگذارند، بیشتر از سه صدسال وقت لازم است وشگفت تر اینکه نشو ونما و تکثر و تکامل این ده ملیون ملیارد حجره در ظرف کمتر از سی سال در بدن یک انسان با اندام و اعضای متوسط به اکمال میرسد.) و جلا و پرورش و تنمیه مینماید و از افکار الهی تغذیه شان میکند و از نور و صفای وحی و ایمان مستنیر شان میسازد و همه را تحرک و تلاش و پویش وامیدارد، **تزکیه**، تکامل و پرورش جسمی و فکری انسان است، در جنبه های **علمی** و **عملی**، تزکیه، افکار پلید را از وجود تطهیر میکند و کشور تن را جاروب مینماید و اندیشه های بشری را از سهو و خطا تعدیل نموده و اندیشه های الهی را که هیچگونه سهو و خطایی در آن ها نیست در حریم وجود راه میدهد.

نیم شخصیت آدمی را عقل و خرد میسازد و نیمی را امیال و غرایز، برای صیقل کردن عقل و خرد، آدمی به «**تعلیم**» ضرورت دارد وبرای تعدیل کردن غرایز و امیال و آرزوها به «**تربیت**» نیاز دارد و تربیت چیزی را از ادنا به اعلی رساندن است و تزکیه پرورش است و تربیت.

ویعلمهم الکتاب والحکمه، تعلیم که بوسیله(**یتلوا**) آغاز گردیده است و پی در پی تفهیم شده است «**علما**» آدمی را برای بیداری و هوشیاری و آمادگی مستمر و مستدام آماده میسازد و برنامهٔ منظم را برای فراگیری تعلیم و تربیت «**گوشزد**» مینماید و کتاب «**عملا**» برنامه تعلیم و تعلم را در مقابل«**چشم**» بشریت می گشاید، و «**حکمت**» بوسیله تربیت و تزکیه پدیدار میشود وجایگاه آن ضمیر و دماغ و دل آدمی است، «**کتاب**»، اشاره به مجموعهٔ ایدیالوژی الهی است که از همهٔ فرامین و قوانین و احکام الهی پرده برمیدارد و صراط مستقیم را برای بشریت نشان میدهد و «**حکمت**»، همهء علوم و دانشها و اسرار و علل نتایج احکام است که بوسیلهٔ تعلیم و تربیت بار آمده است و «**حکیم**» کسی است که هم **علم** دارد و هم **ایمان** -**هم تخصص** دارد و هم **تعهد** و هم **دانش** دارد و هم **بینش**، هم **قال** را می شناسد و هم **حال** را، حکیم با **عالم** فرق دارد، **عالم** کسی است که **علما** می داند و امکان دارد که **عملا** نداند و حکیم کسی است که هم **علما** میداند و هم **عملا** می فهمد بگونهٔ مثال، استادی در دانشگاه است و علوم اتمی را درس میدهد، اما امکان دارد که بمب اتمی ساخته نتواند، اما **حکیم**، استادی است که هم علوم اتمی را میداند و هم بمب اتمی می تواند بسازد **حکیم**، طبیب حاذق است، هم **درد** را میداند و هم

درمان را و عالم کسی است که درد را بداند، اما از درمان عاجز آید آنانیکه جانشین پیامبر اند، **حکیم** اند، **العلماء ورثهء الانبیاء** ، **عالم** دراینجا حکمت را از پیامبر به میراث برده است، هدف ازین سخن گهربار پیامبر عالمانی اند که بازیور حکمت آراسته اند و قدمهای شان را برجای پای پیامبر می گذارند، چنین علمایی معادل انبیاء بنی اسرائیل اند «**علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل**». کتاب با حکمت رابطه دارد و علم با حکمت توام است وقتی علم با حکمت توام گردد، در درون **دل** جایگاه می سازد و هر گاه علم فاقد حکمت باشد، خودش را **بردماغ** میزند و بی امر فرمانروا به امر و نهی می پردازد، حکمت اوج علم و دانشمندی است و تخصص رابا تعهد پیوند میزند، آنانیکه تنها به علم رسیده اند اما از حکمت فاصله دارند، وسیله را گرفته اند اما هدف را نمی دانند، علم و سیله است و حکمت هدف.

پیامبر هم معلم بود و هم مربی، هم آموزش دهنده بود و هم پرورش دهنده، او از میان **امیین** برخاست و آیات وحی بر گوشهای آن ها فروخواند و آفاق را با انفس آنها وصل کرد، و تمامی ذرات جان آدمی را در جریان وحی الهی به تطهیر کشید، و در مقابل چشمان بینای بشریت کتاب و ایدیالوژی را گذاشت و آنها را با علم وحکمت آشنایی بخشید، و از آنها چنان انسانهای زنده ای ساخت که خوردترین افراد آن ها«**حکیم**» بودند، اصولاً دین مقدس اسلام میخواهد که همه آحاد امت اسلامی، افراد حکیم و صالح بار بیایند.

حکمت معانی زیادی دارد که از آنجمله است:

۱. معرفت و شناخت اسرار جهان هستی.
۲. آگاهی از حقایق کتاب الله.
۳. رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل.
٤. معرفت و شناسایی خداوند[ج].

گفت **حکمت** را خدا، خیر کثیر ... هرکجا این خیر را بینی بگیر
علم، حرف و صوت را شهپر دهد ... پاکی گوهر به ناگوهر دهد
علم را بر اوج افلاک است، ره ... تا زچشم مهر بر کندد نگه
نسخهٔ او نسخهٔ تفسیر کُل ... بستهٔ تدبیر او تدبیر کل
دشت را گوید حبابی ده، دهد ... بحر را گوید سرابی ده، دهد
چشم او بر واردات کاینات ... تا به بیند محکمات کاینات
دل اگر بندد **بحق**، **پیغمبری** است ... ورزحق بیگانه گردد، کافریست
علم رابی **سوزدل** خوانی شر است ... نور او تاریکی بحر و بر است
عالمی از غاز او کور و کبود ... فرودینش برگ ریز هست و بود

بحر و دشت و کوهسار و باغ و راغ   از بم طیاره ی او داغ داغ
سینهٔ افرنگ را ناری از اوست   لذت شبخون و یلغاری از وست
سیر واژونی دهد، ایام را   می برد سرمایهٔ اقوام را
قوتش ابلیس را یاری شود   نور، نار از صحبت ناری شود
کشتن ابلیس کاری مشکل است   زانکه او گم اندر اعماق دل است
خوشتر آن باشد، **مسلمانش** کنی   کشتهٔ **شمشیر قرآنش** کنی
از جلال بی جمالی الامان   از فراق بی وصالی الامان
علم بی عشق است از **طاغوتیان**   **علم با عشق** است از **لاهوتیان**
بی محبت علم و حکمت مرده یی   عقل تیری بر هدف ناخورده یی

«محمداقبال رح»

اهداف اصلی پیامبران (ع):

خداوند بزرگ اهداف اصلی بعثت پیامبران را در قرآن معظم به نحو احسن بیان فرموده اند که اگر بطور عموم این اهداف والا و مبارک را طبقه بندی کنیم به نتایج شگفت ذیل میرسیم:

اول:- اهداف والای تعلیم و تربیت برای هوشیار سازی و بیداری دماغها و اندیشه ها و افکار که در آیات مبارکه(۱۲۹ سوره بقره و ۲ سوره جمعه) از آنها تذکار بعمل آمده است.

دوم:- شکستن زنجیر های اسارت و بردگی و رقیت و عبودیت غیر ورهانیدن مظلومان و برهنه پایان تاریخ و سر کوبی استثمار گران، ظالمان، ستمگران و دشمنان بشریت، که در آیت ۱۵۷ سورهٔ مبارکه (اعراف) از آن تذکار بعمل آمده است.

ویضع عنهم اصرهم والا غلال التی کانت علیهم.

«پیامبر اسلام بارهای سنگین را از دوش آنان برمیدارد و غل ها و زنجیر ها یرا که بر دست و پا و گردن شان بود می شکند.»

سوم:- اجرای قسط وعدل در میان افراد و جوامع انسانی است که در آیت ۲۵ سورهٔ مبارکهٔ حدید از آن تذکر بعمل آمده است:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب، ان الله قوی عزیز.

«مارسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و بآنها کتاب(آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است و منافعی برای مردم، تا خداوند(ج) بداند چه کسی او ورسولانش را یاری می کنند، بی آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.»

چهارم: - یکی دیگر از اهداف والای پیامبران تکمیل ارزشهای اخلاقی است، پیامبر بزرگ اسلام میفرمایند:

انی بُعثتُ لاتمم مکارم الاخلاق.

«من برای تکمیل فضایل اخلاقی مبعوث شده ام.»

به این ترتیب:

۱. تعلیم و تربیت و علم و حکمت، **هدف فرهنگی** بوده که از **(رستاخیز فکری)** پیامبر(ص) پرده برمیدارد.

۲. شکستن زنجیرهای اسارت، **هدف سیاسی** بوده که از **(رستاخیز سیاسی)** پیامبر(ص) پرده برمیدارد.

۳. اجرای قسط و عدل، **(هدف اجتماعی)** بوده که از **(رستاخیز اجتماعی)** و پدید آوردن جامعه نیکو ومتمدن پرده برمیدارد.

٤. تکمیل ارزشهای اخلاقی، از **اهداف انسانی** و **اخلاقی** و **وجدانی** برای بشریت پرده برمیدارد.

هنگامیکه این اهداف والای الهی که افراد و جوامع را به سوی عظمت و تمدن و پیشرفت و تعالی رهنمون میسازد، از سوی **دشمنان فطرت**، از سوی **مشرکین**، **ملحدین**،**منافقین** و **استعمارگران، شیطانها و طاغوتها** دچار رکود و موانع و مقاومت گردد، از **اهداف نظامی** و از **انقلاب دفاعی (جهاد)** استفاده بعمل میآید که خدای قهار و مهربان از آن به حدید**(آهن)** وبأس شدید**(قوت فوق العاده)** تعبیر نموده است، تابدینوسیله، ایدیالوژی و **قسط و عدل** و **مکارم اخلاقی** در جوامع پیاده گردد **و توازن اجتماعی، سیاسی، فرهنگی** و اخلاقی روی کار گردد، در حقیقت اهداف اصلی پیامبر از آغاز تا به انجام دو موهبت به بشریت عرضه میدارد.

در یک دست بشر **کتاب** میگذارد و در دست دیگرش شمشیر.

ایجاد یک جامعهء ایده آل(مدینهء فاضله) به اساس تخصص وتعهد

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، به اساس دستورات خداوندی وفرامین وحی، موفق به ساختن یک جامعه ایده آل ویک مدینهء فاضله،بگونهٔ ملموس وحقیقی آن گردیدند که یاران گرامی شان رضوان الله علیهم اجمعین توانستند این خط الهی را ادامه بدهند وجهان بشریت رادچارشگفتی وحیرت بسازند-آنهانشان دادند که ساختن وپدید آوردن یک جامعهء الهی که در آن قسط وعدل، علم وایمان، دانش وبینش، تخصص وتعهد، شکستن زنجیر های اسارت وبردگی از گردنها وپا ها ودستهای مظلومان تاریخ وتکمیل ارزشهای والای اخلاقی، ایجاد امنیت کامل، اقتصاد پر بار، تحرک وتلاش وپویش، ازجملهء محالات نبوده ونظر به فرامین وفرمول های تخطی ناپذیر قرآن وایدیالوژی اسلام در هر زمانه ودر هر عصر ومکان وبرای هر نسل، به سهولت قابل تطبیق واجرا می باشد.

جامعهء انسانی والهی ایکه پیامبربزرگ اسلام بگونهء علمی وعملی ایجاد کردند، از جملهء وقایع شگفت آور ودل انگیز اسلام است که در تاریخ بشریت نظیر وهمتایی ندارد و درطول سده ها ودر درازای تاریخ افکار واندیشه های **دانشمندان، جامعه شناسان، سیاستمداران، روان کاوان، مورخین، محققین، پژوهشگران،تحلیل گران، مفسران، اقتصادی دانان، نظامیان، مکتبه های فکری** وتمامی **نهاد های علمی وفنی** را به شگفتی وحیرت فرو برده است. جامعه یی که پیامبر(ص) می سازد وقرآن دستور می دهد، درا نتهای اوج تمدن وتعالی شکوهمندی است وسینه وحوصلهء آن بقدری فراخ وگسترده است که تمامت کاینات را درخویشتن پذیرا می باشد، چنان فرمول متقن وقانون فنا ناپذیری است که هم درگذشته، هم در حال وهم درآینده صد درصد قابلیت انطباق درآن موجود بوده وخواهد بود، پیشرفت وترقی وتعالی بشر درهر زمینه وپدید آمدن تکنالوژی مدرن وآنچه که هنوز پدید نیامده اند ونسل های آتیه به در یافت آن مؤفق خواهند شد- زمینهٔ تطبیق این فرمول قرآنی را می تواند آسانتر بسازد و آرزوی رسیدن بشر به یک جامعه وحکومت دلخواه وایدآل را خوبتر مهیا کند، پیامبر **(ص)** جامعه یی در محور توحید ساخت، قلب ها، چشمها، گوشها وزبانها رابه **حق** آشنا کرد، دماغها را چنان تربیت کرد که جز حق به چیز دیگری فکر نکنند و فرمان نرانند، چشمها را چنان با حقایق آشنا ساخت که جز حق چیز دیگری نه بینند، گوشها را چنان آماده ساخت که جز **حق** چیز دیگری نشنوند وزبانها را چنان گویا کرد، که جز **حق** چیز دیگری نگویند، پا هاودستها واندام ها را چنان بفعالیت وا داشت که

جز صراط **حق** وطریق **حق** نروند ونپویند، ودلها وقلب ها را درسینه ها چنان تربیت کرد که جز برای **حق** نه تپند. وهمین بود رمز کامیابی پیامبراسلام ویاران وفادارش که قبایل وحشی وبدوی را در مدت اندک از چوپانی رمه ها وگله ها وگوسفندان به امامت وپیشوائی ورهبری جهان وجهانیان برکشید، ودین خدا را قبیله به قبیله بُرد ومهیب ترین دشمنان خداو بشریت را به خضوع وخشوع واداشت ولجوج ترین افراد وجوامع را بآسانی وسهولت درهم شکست وگلبانگ حق وعدالت وتوحید را در همه جاطنین انداز کرد. باظهور اسلام **جنگ حق وباطل** وارد مرحلهء نوین خویش گردید، **آوای حق**، فریاد حق تکبیر حق پرده های گوش ستمگران را درید، دشمنان این دین را ستین که باظهور اسلام درهمهء قرنهاوسده ها چه درگذشته وچه درحال وچه درآینده سرنوشت شان را تیره وتار می دیدند واکنون نیز می بینند و درآینده نیز فر جام تلخ را درانتظار نشسته اند، عنادسهمگین بادین مبارک اسلام بسته اند قرنها ونسل ها عوض می شوند اما اسلام همان چهرهء راستینش را دارد، دشمنان این آئین بزرگ به انواع گونه گون چهره مبدل مینمایند ومیخواهند صدای حق وگلبانگ توحید را درگلو ها خفه نمایند واز مرگ سخن بگویند واز نابودی واضمحلال.

پدیدار ساختن یک جامعهء نمونه:

قرآن میفر ماید: **اهدنا الصراط المستقیم**

صراط الذین انعمت علیهم، غیر المغضوب علیهم ولاالضالین. - (فاتحه- ۷-۶)

«ما را به راه راست هدایت فرما- راه آنها که برآنان نعمت دادی، نه آنها که برایشان غضب کردی ونه گمراهان.»

این آیات مبارکهء سورهٔ فاتحه، خط مشی وفرمولی است معجزه انگیز، برای ساختن افراد وجوامع ایدآل وناب اسلامی، ایجاد مدینهء فاضله ومتمدن و مترقی یی که در جهان نظیر وهمتائی ندارد وپیامبربزرگ اسلام که درود خدا براو باد این فر مول ودستور الهی را درعمل پیاده کرد وجامعه یی استثنائی ومنحصر بفر دو حیرت انگیزی ساخت که تابه امروز بشریت را مات ومبهوت کرده است واین دستورو قانون فنا ناپذیر را تقدیم بشریت به ویژه امت اسلامی کرد تامطابق بآن شیرازهٔ زندگانی شانرا بسازند- طیف این فر مول و قانون مکمل ومتقن به اندازیی وسیع وگستر ده است که می تواند، از تنظیم وساختن یک اجتماع کوچک همانند یک **خانواده** گرفته تاتنظیم وساختن یک اجتماع بزرگ به اندازهٔ **تمامت کرهٔ زمین** مورد استفاده قرارگیرد وطریق زندگی وحیات وسعی وعمل وتلاش وپویش وعلم وحکمت را به آدمی نشان بدهد وطریق مبارزه وصبر واستقامت وبرد باری رابه نحواحسن بر ملاکند. پروردگار بزرگ درآیت فوق از چند اصل اساسی یاد مینماید.

۱- هدایت

۲- صراط مستقیم
۳- نعمت
٤- غضب
۵- ضلالت

هدایت:

منظور از هدایت تنها (رهنمائی) ظاهری نیست، بلکه راه بُردن ورهبری کردن است که مفهوم «تبعیت» و «پیروی عملی» (نه منحصراً لفظی) درآن ملحوظ میباشد، اعراب قبل از اسلام کسی را **(هادی)** می شناختند که به عنوان **«بلد»**، جلو قافله حرکت میکرد وکاروان وکاروانیان را از صحاری و بیاتهای بی نام ونشان بسوی منزل مقصود می بردند، به این ترتیب در این دعا، علاوه بر آگاه کردن ومطلع ساختن ذهنی، دستگیری ومساعدت ورهبری وامامت وپیشوایی درطی طریق تقاضا میگردد.

صراط مستقیم

اما «**صراط**» در لغت به معنی راه راست ومستقیم است که هیچگونه کجی واعوجاجی درآن وجود ندارد، راست بودن یابه اصطلاح سیده بودن، درمفهوم صراط توأم است واینکه بازهم بالفظ مستقیم توصیف شده است، برای تاکید واذعان بیشتر بوده است.

در زبان عربی کلمات زیادی معنای (راه) را افاده مینمایند، بگونهء مثال،**سبیل**، **طریق**، **شریعه**، **مذهب**، **مسلک**، **جاده** وغیره، اما صراط که اصل آن «رومی» است، به جاده های اصلی ویابه تعبیر امروزی، **(شاهراهها)** اطلاق میگردد، درمفهوم ریشه یی این کلمه که از (سراط) گرفته شده، نوعی جذب وجلب وبلعیدن نهفته است_ گوئی رهرو را بسوی خود می کشد و به مقصد نزدیکتر می کند، خالا اگر (صراط)، مستقیم هم باشد، کوتاه ترین فاصله رابین بنده وخالق بر قرار می کند.

«**صراط مستقیم**» در اسلام جهان بینی است وطریق عملی هدایت که تمامت دین الهی وایدیالوژی وکتاب ومیزان وقسط را در بر میگیرد- **صراط مستقیم** «راه توحید و یکتا پرستی است»- راهی، خطی وجاده ئی که روشن ونورانی بوده واز ازل آغاز گردیده وتا ابد ادامه دارد، در صراط مستقیم، آدمی توصل به خدا میجوید، پس «**صراط مستقیم**» وسیله وابزار راه یابی است.

ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم (آل عمران- ۱۰۱)

«وهر کس به خدا تمسک جوید، به راه راست وصراط مستقیم هدایت خواهد شد.»

(راه توحید)، شناخت رب وعبادت انحصاری اوست، عبادتی که کوچکترین شرك وناخالصی در آن راه نداشته باشد، معنی عبادت برخلاف آنچه معنی ظاهری آن است تنها پرستش نیست، بلکه حالتی

از تسلیم وانقیاد است که انسان، دل وجان خویشرا رام دیگری کرده باشد، چنین حالتی فقط سزاوار ذات پروردگار یگانه است.

صراط مستقیم، راهیست که آدمی خودش را درآن گم نمی کند، زیرا در جاده یی براه افتیده است که بسوی خدای یکتا، هر آن کشیده میشود وهر لحظه شوق وتمایل راه پیمودن دراو تهییج میگردد، باهر گام کایناتی را زیر پامیگذارد وبه جهان های نوین وبکری راه می یابد، در صراط مستقیم، آدمی خسته وناتوان نمیگردد، بلکه باهر گام خویش بسوی زندگانی جدید قدم میگذارد، **صراط مستقیم**،شاهراهی است که مسافر درآن به فرجام وسر نوشت مسافرتش به گونهء کامل آگاهی دارد و منزل مقصود را میداند و برایش مبهم ونامفهوم جلوه نمیکند.

صراط مستقیم، ازحرکت وتلاش وپویش پرده بر میدارد وضد سکون ورکود ودلمردگی است، پس صراط مستقیم، پیام حیات وزندگی دربغل دارد واز انسانهای زنده وپرتحرک شلوغ گردیده است.

صراط مستقیم ازحرکت به پیش سخن میزند وبرگشت ورجعت درآن مفهومی ندارد.

آنانیکه جلو میروند، زند گی میکنند وآنان که عقب گرد مینمایند می میرند ودر زیر پاله می شوند.

صراط مستقیم همان آئین ودین استوار پروردگار بزرگ است که تمسک بآن، آدمی را به پروردگار قریب وقریب تر می سازد:

قل اننی هدینی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملته ابراهیم حنیفاً وماکان من المشرکین

(انعام- ۱٦۱)

بگو (ای پیامبر)، همانا مرا پروردگارم به راه راست هدایت کرده است، دینی استوار که همان شیوهٔ ابراهیم حنیف که هر گز از مشرکین نبود، می باشد.»

اهد ناالصراط مستقیم، درخواست هدایت است به راه راست واین درخواست زمانی امکان دارد که آدمی بیک آگاهی ذهنی منطقی ومسلم رسیده باشد، ضعف ونا توانی خودش را درک وبه توانائی وعظمت خالق بی نیاز وبی انباز خویش از عمق دل متیقن باشد، پیمودن راه راست را وسیلهٔ کامیابی وموفقیت بداند.

اهدناالصراط المستقیم، تواضع وخشوع وخضوع آدمی است برای توصل به رحمت بیکران پرودگار بزرگ، ونشاندهندهٔ آنست که آدمی، موجودیست صدمه پذیر که اگر بدامان رحمت ولطف عمیم خدای قادر متعال نیاویزد، تثبیت نمی گردد، وراه را از چاه درک نمی کند و درتوفان حوادث نابود میگردد.

صراط مستقیم، بیانگرآنست که راه رسیدن به خدا، راه راست است وراه راست و مستقیم بیش از یکراه نیست، زیرا دریکسوی این خط **آدمی** قرار دارد و درسوی دیگر آن خدا، ومیان هر دو فقط یک خط مستقیم وجود دارد، که نزدیکترین راه راتشکیل میدهد وهر خطی که آدمی را از خدا دُورکند،

خط های انحرافی است و به این جهت هر چیزیکه آدمی را بیشتر ازپیش به خدانزیـک سازد، در(**خـط توحید**) میآید وهر آن چیزیکه آدمی را خدا دورتر بسازد، در(**خط شرک**) طبقه بندی میگردد.

با درخواست هدایت، آدمی به تسلیم وانقیاد میرسد، ودرمقابل ایزد متعال به کرنش می افتد، تسـلیم در برابر خدا، به آدمی پشتوانۀ امن وسلامتی از عوامل ضدالهی اعطاء مینماید یعنی آدمی به **اسـلام** میر سد که همان امن وسلامتی است.

درصراط مستقیم، آدمی از علم آغاز میکند وبه ایمان دست می یابد، پس صراط مستقیم، راه «**علم وایمان**» است، راه «**دانش وبینش**» وطریق «**آگاهی وتعهد**».

درصراط مستقیم، آدمی بتدریج جلو میرود واز **ادنا** بسوی **اعلی** راه می سپارد، پس **صراط مستقیم** طریق تربیت وپرورش است و آدمی با هرگامی که به جلو میگذارد بـه علم وایمـانش افزوده میگـردد، **صراط مستقیم** خطی است که از **صفر** آغاز میشود وتا **لایتناهی** امتداد می یابد وعجبا که کوتاه ترین راه رسیدن به خداوند در منطق اسلام، از **صفر** تا **لایتناهی** است، یعنی از **آغازین** گرفته تا **فـر جـامین** واز **ازل** گرفته تا **ابد** درحضور خدایش قرار دارد وهرلمحه ایکه آدمی اراده کند بـاخداوند درارتبـاط قـرار میگیرد.

صراط مستقیم، خـط جبری نیسـت بلکـه خـط اختیاری اسـت، آدمـی خـودش انتخـاب میکنـد و درخواست هدایت درصراط مستقیم برای آنست که آدمی درانتخاب خودش دچار لغزش واشتباه نشـود وبه موجودی پناه می برد که هیچگونه لغزش واشتباهی از او صا درنمی شود.

انعمت علیهم: مصداق های عینی ونمونه های عملی والگو های واقعی مکتب هستند که درصـراط مستقیم خوش درخشیده اند وقرآن مجید برای بشریت راه کسانی را تعلیم میدهد که بگونـۀ کـامل بـهره مند ازین نعمت جاودانی و موهبت سـرمدی شده انـد تـادیگران سرمشق خویـش در پیمـودن صـراط مستقیم، قرار دهند، یعنی اگر اهل علم هم نباشـند بایستی بـه عملکردمعلمیـن نگـاه کننـد وایـن ذکـر را وردزبان آنها نموده تاهر روز چندین مراتبه درنماز های یومیه پیمودن راهی را کـه نعمـت داده شـدگـان طی کرده اند، آرزو کنند.

درینجا سوال ایجاد میشود که این مصداقهای عینی والگو های واقعی مکتب چه کسانی هستند و راه اینها چه راهی است؟

هر چند نعمات پروردگار متنوع وبیشمار وبرخورداران آن همۀ بند گان اند، اما قرآن بطـور اخـص، بند گان برگزیده یی راشایستۀ نعمت پرودگار معرفی کرده است که راهنما وهادی خوبی برای شـناخت (**صراط الذین انعمت علیهم**) می باشند.

یکی **سورۀ مریـم** اسـت آیـت ۵۸ کـه پـس از یـاد آوری «مراتـب ایمـان» و(اخـلاص) ده تـن از پیامبران، را در جملهء «کسانی که خداوند بآنها نعمت داده» معرفی مینماید:

اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریه آدم و...

«آنها کسانی هستند که بر آنها خداوند نعمت داده است، از پیامبران نسل آدم و...»

دیگری **سورهٔ نساء** است که علاوه بر **پیامبران، صدیقین** (تصدیق کنند گان وپیروان راستین انبیاء)، **شهدا** (گوا هان حق ونمونه ها والگو های عملی مکتب) و**صالحین** (اصلاح گران اجتماعی علیه مفاسد وشایسته کاران امت) را به آنها منضم نموده است:

ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا. (نساء- ٦٩)

«هرکس از خدا ورسول اطاعت کند، پس چنین کسانی همراه کسانی خواهند بود که خدا بآنها نعمت داده، از پیامبران و صدیقین، شهداو صالحین وچه خوب رفیقانی هستند اینها.»

انعمت علیهم الگو های «**حزب الله**» هستند، نمونه های واقعی مکتب اسلام واین الگوها نشاندهندهٔ آنست که قرآن میخواهد تعلیم دهد، ساختن افراد نمونه وکامل در اسلام از جملهٔ محالات نیست وهر کسی میتواند با الگو قرار دادن آنها، خودش را نمونهٔ بارز مکتب بسازد وخط مشی وقدم های آنها را تعقیب کند واز خاک تابه افلاک واز صفر تالایتناهی بال پرواز وجولان بیابد. **انعمت علیهم** گروههای الهی واسلامی هستند که فقط در اندیشه وافکار وعلم وایمان و تخصص وتعهد ودانش وبینش باهم وجه اشتراک دارند واید یالوژی الهی را باهم نیکو ترین وگرامی ترین رفیق وبرادر ساخته است.

انعمت علیهم، ها دیان بادیه های هدایت ورستگاری هستند و«**هادی**» آنست که از راه ومنزل مقصود بگونه کامل آگاهی داشته باشد، یعنی «**علما**» بداند که راه چگونه است و منزل مقصود درکجاست و «**عملا**» بتواند دیگران را نیز با خود به سر منزل مقصود بر ساند، به این ترتیب **انعمت علیهم**، پیشوا یان، رهبران وقایدین و امامان وپیشقراولان راه«**علم وعمل**» هستند. هم خود میدانند وهم بدیگران می فهمانند، هم تخصص دارند وهم تعهدو هم دانش دارند وهم بینش، آنکه علم را درعمل پیاده کرده بتواند حکیم است و **انعمت علیهم**، حکیمان واقعی بشریت هستند، هم درد رامی دانند وهم درمان را.

انعمت علیهم گروههای منسجم، متحد ویکپارچه هستند ودر میان خویش رشته های عمیق عشق ومحبت، دوستی و رفاقت، عاطفه وایثار واحسان واخوت بر قرار کرده اند. آنچه بخود می پسندند، بدیگران می پسندند، درد واندوه دیگران را، درد واندوه خود، ومسرت ونیکبختی دیگران را، مسرت وکامیابی خود میدانند، درعرصهٔ عاطفه وایثار واحسان ورفاقت ودوستی به مرحله ئی رسیده اند که حتی از قربانی جانهای شان نیز دریغ نمی ورزند «**وحسن اولئک رفیقا**».

انعمت علیهم، درمحیط وفضای رفاقت واخوت وبرادری وایثار واحسان وعاطفه و امانت ودیانت ومسوولیت ووفابعهد، ستونها واستوانه های محکم وخدشه ناپذیر خانه و کاشانهٔ دین الهی را ساخته اند،

خانه یی وسر پناهی که از باد وباران نبیند گزند، **سقفی** برای زندگانی شرافتمندانه، **سنگری** برای مبارزه ومقاومت وایستادگی ودفاع وپرخاش وقیام، **مسجدی** ومعبدی برای عبادت وپرستش وستایش خالق یگانه وبی همتا، مصطبه یی برای حکمرانی وسیادت وسیاست، **محکمه** یی برای قضاوت وعدالت وبرپایی قسط ومیزان، **مدرسه** و **دانشگاهی** برای اشاعهٔ علم ودانش وتخصص وفرهنگ و آموزش وپرورش و...

انعمت علیهم درچهار تهداب وبنیاد اساسی، درچهار کتگوری، درچهار صف وپایگاه متقن واصولی، نظر به استعداد وصلاحیت وموهبت ها وجوهره های وجودی وفطری خویش در جه بندی وطبقه بندی شده اند که همه درمسیرفنا نا پذیر توحید ودر صراط مستقیم **(علم وایمان)** طی طریق مینمایند:

۱- **نبیین؛** فرستادگان راستین وصدیق پروردگار توانا که از میان توده های انسانی بر خاسته اند وحامل **نبوت** و **رسالت** هستند وپیام ایزد متعال را برای بشریت میر سانند، وبرای احیا فکری وانقلاب عظیم الهی در میان توده ها، قیام کرده وبپا خاسته اند، اولین تهاجم انبیا علیهم السلام ورسولان الهی بر **شرک** و **مظاهر شرک** وبت پرستی وکفروبدعت آغازمیگردد، که با درهم کوفتن آن، اصل **(توحید)** ویگانه پرستی را برای افراد وجوامع تشریح وابلاغ مینمایند ونخستین گام را برای هدایت ورهبری مردم ودعوت به صراط مستقیم بر میدارند، وحی الهی را برای بشریت رسانیده وجوامع وافراد را به «**علم وایمان**»،« **دانش وبینش**» و «**تخصص وتعهد**» فرا میخوانند وکتاب ومیزان وقسط و**(جهاد) با حدید** را به ارمغان میآورند وبه اذن پروردگار، روح جدید درکالبد مرده وقلب های پژمردهٔ انسانها می دمند وآنها را به تحرک وفعالیت درمیآورند.

همانگونه که دربحث های گذشته متذکر شدیم، پیامبر (ص)حامل وحی الهی است وباقیام او، رستاخیز عظیم علمی، تربیوی، اخلاقی و تاریخی ومعنوی رونما میگردد، با کوبیدن شرک وارزش های دروغین، ونفی هر گونه عوامل ضد الهی واثبات توحید وبرپائی پیام واندیشه های مبارک دینی وفطری، افراد وجوامع را در مقابل خود قرار میدهد وبابه سوی خود می کشاند وبا این «**نفی واثبات**»، تحرک بمیان میآید وجوامع وافراد بدوگروه مجزا میشوند، آنانیکه درکنار پیامبر (ص)می ایستند، **فرزندان توحید** اند که برای خیرونیکی وفلاح ورستگاری تعهدمی نمایند وآنانیکه از کنار پیامبر (ص)می گریزند **مشرکین** و **کافرین** و**ملحدین** و**منافقین** اند. که برای شروبدی وطغیان والحاد وپرخاش، تصمیم قاطع میگیرند وعزم را جزم مینمایند که با پیامبر(ص) وبا اید یالوژی الهی به محار به بر خیزند بافطرت وهمهٔ معیار های انسانی و واقعی بجنگند و سوگند یاد مینمایند که درطول تاریخ ودر درازای زمانه ها، فرزندان توحید را اغوا وگمراه بسازند.

پیامبر(ص)که **امام، پیشوا ورهبر وقاید** جامعهٔ توحیدی است، فرزندان توحید را در **(حـــزب الله)** منسجم میسازد، حزبی که فلاح ورستگاری آنرا خداوند بزرگ نوید داده است وقرآن غلبه وسیطرهٔ آنـرا تسجیل کرده است:

اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون (مجادله-۲۲)

«آنها حزب الله اند، بدانید حزب الله پیروز است».

مشرکین ومنافقین نیز افراد گمراه وپیروان سیه کارشانرا در مقابل **(حزب الله)** به پرخاش وقیام در آورده، بسیج مینمایند که قرآن از آن بنام **«حزب شیطان»** یاد کرده وچـهرهٔ دروغیـن وکثیـف آنـان را افشاء می کند وآنان را زیانکار میخواند.

اولئک حزب الشیطان الاان حزب الشیطان هم الخاسرون. (مجادله- ۱۹)

«آنها حزب شیطان اند، بدانید حزب شیطان زیان کارانند.».

به این ترتیب باقیام وبعثت ورستاخیز پیامبر **(ص)**دو گروه درجامعـه پدیـد میـآیند ودر طول تـاریخ درمقابل هم قرار میگیرند وچرخ زمانه به حرکت در میآید، یکی گروه های اصیل وواقعی اسلامی که بـا اید یالوژی وجهان بینی توحید وتشکیلات الهی آراسته اند ودیگری گروههای ضد اسلامی کـه باجـهان بینی غیر الهی واید یالوتژی شرک وکفر وعصیان ولجاجت تجهیزشده اند قرآن ازیـن گروهـهای اصیـل اسلامی که **حزب الله** را ساخته اند به **(انعمت علیــهم)** تعبیر مینمـاید واز گروهـهای ضـد اسـلامی کـه **حزب شیطان** راتأسیس کرده اند به **(مغضوب علیهم)** تعبیر میکنـد. وآنـرا کـه تمـایل ورجحـان بسـوی ضلالت وبیدینی وهوا های نفسانی ودیگر ارزش ها دروغین ومقطعی دارند بنام **«ضـالین»** یـاگروهـهای **«غیر اسلامی»** یاد کرده است.

پیامبر، پیام خدا را که حیات وزندگانی درابعاد فکری ومعنوی است برای تمام بشریت ابلاغ میکنـد وسعی فراوان دارد تا **«ضالین»** را از گمراهی به سوی هدایت ورستگاری وصـراط مسـتقیم بکشـاند و از سیطرهٔ مغضوب علیهم ایشان را رهائی بخشد و مغضوب علیـهم را زیـن گیر وتحـت سـیطرهٔ اسـلام در آورد. درحقیقت دو فاکتور **(ظلمت ونور)** است، یابه عبارهٔ دیگر، (کفر واسلام)، **مغضوب علیهم** سیطرهٔ ظلمت افراشته اند وبر ضد نور یا **انعمت علیهم** می جنگنـد وبشـریت را بـه ضلالـت وگمراهـی ودنـائت وشرک وعصیان می کشند وسایهء کفرو تاریکی ونابینائی را گسترش میدهند و پیامبر**(ص)** بابسیج کردن **انعمت علیهم** یا سپاهیان نور وروشنائی وبصیرت بر آن ظلمت ها وتاریکی ها شبیخون میزند وگروههای استعمار زده واستحمار شده وبگمراهی کشیده شده را از اسارت ظلمـت رهـائی بخشـیده در چشـمهٔ نـور وروشنائی تزکیه می کند وبه آنها علم وحکمت ودانش وبینش و تخصص وتعهد می آموزاند...

پیامبر (ص)برای اینکه یک حزب واقعی الهی بسازد که هیچگاه از باد وبـاران نیننـد گزنـد- وچنـان افرادی را تربیه کند که همه الگو واسوه ونمونهء کامل ایدیالوژی الهی باشند، مرحله سهمگین وخطیر را

آغاز میکند، یعنی دستور وفرامین الهی را درعمل پیاده میسازد، از مرحلهٔ **«علمی»** به مرحلـه **«عملـی»** داخل میشود- **علم** را به **ایمان** وصل میکند، **تخصص** را با **تعهد** پیوند میزند، **دانش** را درخدمت **بینش** میگیرد، واین مرحلهٔ دشوار، کار پیامبرانـه است واستعداد الـهی وصلاحیـت هـای خدائـی مـی خواهـد وازهمین جاست که اساس کار گذاشته میشود:

چواستعداد نبود، کار از اعجاز نگشاید
مسیحا کی تواند ساخت بینا،چشم سوزن را

«بیدل»

و پیامبر گرامی اسلام درین مرحله دشوار، با موفقیت وسر فرازی عظیـم درخشیده انـد ومسـوولیت ورسالت شان را مافوق تصور بشر به منصه شهود درآورده اند. ساختن بزرگترین شهر هـا وکارخانـه هـا ومدرنترین تأسیات نظامی وسیاسی ممکن است آنقدر دشوارنباشد که عقل وفکرو اندیشه های انسانی را – کسی بتواند رام بسازد. ساختن انسانی که پیامبرگونه فکـر کنـد، کـار دشـوار وسـتر گـی اسـت کـه از حوصلهء مردان واقعی تاریخ دانسته میشود، **پیامبر (ص)** بعد از مرحله تهاجم بر شرك ومظاهرآن، مرحله دوم را که تهاجم بر نفق وپراگند گی واضداد است آغاز مینمایند، همانگونه که قبـلا نوشـتیم، **«شـرک ونفق»** وجوه مشترك دارند واصل های انحرافی هستند که درطول تاریخ وزمانه ها وعصر ها وسـده هـا به انواع گونه گون چهره مبدل مینمایند، دیروز هم بودند، امروز هم هستند و فر دانیز خواهند بود، باحیله ها وتر فند های شیطانی وطاغوتی، زمانی با ماسك دین ومذهب وعلم وایمان وتخصص وتعهد دروغیـن جای شان را دردرون توده ها را باز مینمایند وضربات سهمگین وکشندهٔ شانرا برپیکر اسلام وارزش های واقعی وموهبت های راستین فرود میآورند.

پیامبر (ص) دراین مرحله، تمامی دماغها، حجرات وسلول ها ونهانخانهٔ دل وجان آدمـها را از لـوث هر گونه شرك ونفق وآلودگی وفساد، تخلیه وتزکیه کردند وبـه عـوض آن تمامی سـلولها وحجـرات، دماغها وقلب ها وتراو شات فکری وروحی آنـها را بـا ایدیـالوژی الـهی وتوحیـدی انباشـتند، آنچنانکـه همانندپیامبر (ص)فکر میکردند وهر چیزیکه پیامبر(ص)میگفت بآن عمل میکردنـد واز عمـق دل وضمـیر بآن ایمان وباورداشتند واز همین جاست که **فلسفهٔ ایمان به پیامبر** (ص)واضح میگردد کـه چـرا از دیـد گاه اسلام روی آن ابرام شده است.

درحقیقت اسلام، قبول کردن. ظاهرو باطن شریعت وصراط مستقیم اسـت وایمـان وتصدیـق آوردن واعتقاد داشتن به این که اسلام دین حق والهی است.

ایمان ظاهر، اقرار است و**ایمان باطن**، تصدیق- و**اقرار** برای خلق است وتصدیق برای حق. بهمین جهت، بنده یی اگر در میان مـردم، اقـرار آورد،بـه ظاهر، از جملـهٔ مسـمانان میگـردد و او را کـافر نمـی گویند، اگر چه اعمال دیگر را بجانیاورد واگر اقرارنیاورد، خلق او را کافر دانند واگر **تصدیــق** نیـاورد،

خدای اوراکافر داند جایگاه اقرار، زبان است وجایگاه تصدیق، دل.پس به این ترتیب هر مؤمنی مسلمان است وهر مسلمان مؤمن نیست.

به این جهت،پیامبر (ص) درکنار خویش افرادی تربیه کرد که هم برزبان اقرار داشتند وهم بردل، **تصدیق**، یاران وحواریونی که همانند پیامبر (ص)فکر میکردند و همانند پیامبر(ص)، عملکرد شان بود، این یاران با وفا «**صدیقین**» بودند.

۲- صدیقین: آنانیکه راست گفتار وراست کردار اند، صدق، صیغهٔ مبالغه است، یعنی سراپار استی ودرستی، «**صدیق**» کسیکه در راستی وصداقت الگو است و تمامت وجود او با صداقت وراستگاری عجین شده است و **صدیقین** به کسانی میگویند که زبانهای شان با دلهای شان، راست باشد، تمامی سلولها وحجرات و اعضا وجوارح بدن در گرو زبان اند اگر زبان حق بگوید همه، درستکار و راستکار باشند واگر زبان، کفر بگوید، همهٔ اعضاء واندام و حجرات وسلول ها در آتش عصیان و کفران خواهند سوخت. **قلب** آدمی، جایگاه ایمان وروح متعالی است وفر مانروای کشور وجود، **وزبان**، سخنگو وترجمان **دل** است، به عباره دیگر، **دل**، جایگاه ایمان و **زبان**، بیانگر **ایمان** است.

صدیق؛ با **زبان** و**دل** پیوند عمیق دارد، آنچه دردلش است، بر زبانش جاری است وآنچه برزبان میآورد، از دل به استعاره میگیرد، **صدیقین**، قلبهای پرتپش ونورانی اجتماع توحیدی اندو سخنگویان ومبلغین امانت کار پیامهای الهی، وآنانیکه دلهای شان بازبانهای شان هماهنگ نیست، به تعبیر قرآن دلهای شان بیمار است، (**فی قلوبهم مرض**» واینها **منافقین ومکذبین** اند که بر زبانهای شان جز دروغ وکذب ونیرنگ وحیله وتزویر چیز دیگری نیست ودر طول تاریخ ودر درازای زمانه ها جز پخش کردن وپراگنده ساختن افکار واندیشه های شیطانی ودروغین وبیماری زای روحی وذهنی کاری ندارند.

راستگوئی، امانت در**گفتار** است و امانت، راستی وصداقت در**کردار**، **وصدیق** کسی است، که **امانت** نگه میدارد هم در**گفتار** وهم در**کردار** وسخن راست، امانت است وسخن دروغ، خیانت. صدیق، امین است، ومنافق، خاین.

پیامبر(ص)، صدیق، تربیت کرد، یارانی که امین بودند، یارانی که امانت الهی را باگفتار وکردار شان تحقق میدادند وامانت را مسوولیت می دانستند وبابسیج این نیرو های **فکری وفرهنگی وعلمی وتبلیغی**، اسلام را داخل مرحله خطیر **تاریخی وسیاسی** آن گردانید، تراکم وتجمع صدیقین درکنار پیامبر(ص) دشمنان الهی را لرزه براندام کرد، زیرا به وضوح میدیدند که اسلام در حالت نضج گرفتن وتکامل کردن است، افرادی درکنارپیامبر (ص)حلقه زده اند که بخاطر اید یالوژی الهی برهمه چیزی می شورند وازهیچ نیروی ا هریمنی به اندازهٔ ذره یی هراس ندارند، ودرراه آرمان وعقیدهٔ اسلامی حتی از سرومال وجانهای شیرین شان می گذرند، وقتی(**بلال حبشی**) را روی سنگهای سوزان مکه، به شکنجه می کشیدند، تا از **مکتب پیامبر** (ص)بگذرد، او چنان با مهابت، **احد، احد، احد** میگفت، که پرده های

گوش **مشرکین ومنافقین** و ستمکاران را میدرید، آوای توحید که ازدلهای صدیقین بر میخواست وبرزبانهای گرامی آنان جاری میشد، پژواک سهمگین وپر صلابتی بود که دشمنان الهی را به جنون می کشید.

اصولا نا هماهنگی **(زبان ودل)** بشر درطول تاریخ ودرهمهٔ زمانه ها وعصر ها، باعث بروز سیاستهای شیطانی وفجایع خانمان بر انداز وتوطئه های وحشتناک گردیده است که یاد آوری آنها پشت تاریخ ووجدان انسانیت را میلرزاند، **پیامبر (ص)** دراولین تهاجم اید یالوژیکی وسیاسی وفکری خویش «**مشرکین**» را دچار رعب وهراس کرد وتمامی اندیشه ها وافکار وعقاید پوشالی آنها را بی اساس ثابت نمود وفکر نوو اندیشه نو وتعقل جدید به بشریت اعطاء کرد واز سوی دیگر باتربیت وپرورش ذهنی وفکری وایدیالوژیکی وسیاسی یاران گرامی اش، «**صدیقین**» رابه منصه ظهور در آورد و باهمیاری آن ها دومین تهاجم اید یالوژیکی وسیاسی اش را بر پیکر «**منافقین**» وارد گردانید وچهره های قلابی ودروغین آنها را بررخ انسانهای غافل وتحت ستم کشید و ماسک از صورتهای آنها برداشت وبه اثبات رسانید که **مشرکین** ودشمنان اسلام بهر رنگی که در بیایند از نگاه های تیز بین وآگاه **موحدین** بدور مانده نمی توانند.

این دوتهاجم ایدیالوژیکی وسیاسی، توفان مهیبی را درار کان ارزش های دروغین وکاذب وسردمداران سیه کار آن بپاکرد وافراد وجوامع را عمیقا به تفکر وتدبر وقیام و پر خاش واداشت، تابه سرنوشت شان بیندیشند، یابه سوی «**حزب الله**»جذب شوند ویا به سوی «**حزب شیطان**» بگریزند.

۳- شهدا: جمع شهید وشهید درلغت از مادهٔ شهود، به معنای «**حاضر**» و«**ناظر**» یعنی حاضر درصحنه است ومی نگرد، گواه است وگواهی دهنده است، «**خبر دهندهٔ راستین وامین است**» وهمچنین به معنی «**آگاه**» ونیز بمعنی «**محسوس ومشهود**» ویا «کسی که همهٔ چشمها او رامی پاید» وبالاخره بمعنی «**نمونه**»، «**الگو**» و«**سرمشق**» آمده است.

ازمبحث بالا به این حقیقت شگفت میرسیم که«صدیقین» بعد از مقام متعالی پیامبر (ص)،دومین مقام عظیم الشان را در اسلام احراز کرده اند، به عبارهٔ دیگر، موهبت صدق وراستی بعد از موهبت نبوت، دومین درجه ورتبه را از آن خود ساخته است.

وشهدا، همان «صدیقین» هستند، یاران وفاداری که درهمه حال با پیامبر (ص)تعهد بسته اند، تعهدی عمیق که درسخت ترین مراحل ودر خطیر ترین بر هه نیز بآن پابند و وفادار می باشند، وبیاری پیامبر(ص) می شتابند واز کیان اسلام واز ایدیالوژی ومکتب، دفاع وحراست مینمایند، حتی اگر دراین راه جانهای شیرین شان رانیز از دست بدهند.

شهادت «مرحله عملی» صدق وراستی است، گفتار شهیدان درکردارشان جان می یابد وقابل لمس میگرددو صدیق، شهید است، وبآن چه که گفته است، شهادت داده است و شهید، شهادت می دهد

تافکر وسخنش را واید یالوژی اش را تثبت کنـد پـس **شهادت**، مـرگ نیسـت، بلکـه فرهنگ است و ایدیالوژی ومکتب وجهان بینی.

شهید باشهادتش دوچیز برای بشریت به ارمغان میآورد، **پیام** و**رستاخیز**؛

پیام شهید، فکر است واندیشه وفرهنگ، فرهنگی که تقدس دارد وبرای آن بزرگترین موهبت، کـه حیات وزندگی اش است، به قربانی نشسته است، ووقتی می بنید، این فرهنگ و ایدیالوژی را که بر تر از حیات است، نابود می کنند، محومینمایند، وتحت الشعاع قرار میدهند وسعی مینماینند کـه دماغـها وقلبـها وافکار واندیشه ها را درهم بکوبند وازین موهبت الهی تهی بسازند و وجدان نسل ها را در همه عصر هـا به تحجرو رسوب ورکود بکشند، ناگهان **مرد صدیقی** بپابر میخزد وباقربانی خویـش، همـهٔ ذهنیت هـا، دماغها، قلبها و وجدانها را متوجه خود می سازد **وشهید**، یعنی کسیکه همـه چشـمها بـه اوسـت، او همـه چشمها و همه افکار واندیشه ها را متوجه خود وهدف خود میسازد وفکر واندیشه وآیدیـالوژی را زنـده مینماید، پس **شهید**، سرا پافکر واندیشه وتعقل می شود وبـرای همیشـه شـاهد ومشـهود ومرئـی میگـردد وخود به یک جهان بینی وبه یک الگو وسرمشق مبدل میگردد.

واین پیام است، پیامی که توده ها را متوجه حقیقتی بس بزرگ میسازد، حقیقتی که دشمنان فرهنگ وایدیالوژی را افشاء وسیه روی مینماید وماسک از چهره های پلید آنها بر میدارد وعمق ضمیر وعملکرد آنها را برای همه کس مبرهن میسازد.

ریختن خون **شهید**، گواه مظلومیت اوست ودژخیمی قاتل او، **شـهید**، قلبش را کـه جایگـاه ایمـان است ومنبع حیات وزندگی، تقدیم جامعه ئی می کند که از ایمان تهی شده اند واز حیات وزندگانی نفی گردیده اند، او با ایثار قلبش - روح ایمان درقالب ملتـی وامتـی مـی دمـد ودر رگـهای خشـکیده ومـردهٔ جامعه، خونش را به جریان درمیآورد وحیات وزندگی وتلاش وپویش وحرکت بار میآورد وآنـها را بـه قیام ورستاخیز می کشاند. از سوی دیگر، **شهید** باشهادتش، از قیام وانقلاب وپر خاش پرده بر میدارد واز جاری شدن خون واز جهاد بی امان، **شهید** با اهدای قلبـش واهـدای خونـش درپیکـر خشـکیده وتکیـدهٔ ملتی به رکود کشیده شده، پرده از ایمان بزرگش بر میدارد زیرا او با نفی خود، دیگران را اثبات می کند باشهادت خود به زندگی دیگران گواهی میدهد وبا ارائه پیامش، آرمان خود را برملا می کند، آرمان او **علم** و**دانش** و**ایدیالوژی** اوست واهدای حیات وزندگانی اش **باور** و**ایمان** و**تعهدش**.

شهید نشان میدهد که **علم** و**آرمان** او رابه **تجلی ایمان** رسانیده است، پیام او تداعـی کننـدهٔ **علـم ودانش** اوست و**رستاخیزش** بیانگر **ایمان وبینش** او.

شهید، باشهادتش آخرین مدارج **ایثار واحسان** را بررخ بشریت مـی کشـد، او دراه ایمـان وهـدف ومسوولیت، از **ایثار** بزرگترین موهبت که حیات وزندگانی اوست دریـغ نمـی ورزد وازسـوی دیگـر تـا آخرین مرحلهٔ زندگی اش **ایثار** را فراموش نمـی کنـد، وهـر لمحهٔ زنـدگی شـهید، **ایثـار** اسـت، پـس

شهادت، ایثار مطلق است، درغزواتی که درصدر اسلام بظهور پیوسته است، نمونه های این ایثار به نحواحسن چنان متبارز بوده که تابه امروز از جملهٔ عجایب معنوی بشریت شمرده میشوندو واین موهبت افتخار مکتب اسلام است که چنین فرزندانی تربیت کرده است که درتاریخ بشر نظیر وهمتایی ندارند، بگونهء مثال درغزوهٔ احد، هنگامیکه برای زخمی ها آب میر ساندند، مجروحی که درحالت نزع بود آب طلب کرد، همینکه خواستند، برای او جرعه یی آب بنوشانند، مجروح دیگری طلب آب کرد، مجروح اولی پشنهاد کرد که نخست برای دوستش آب بدهند، خواستند که برای او آب بدهند، دیگری خواهش آب نمود ومجروح دومی پیشنهاد کرد که برای آندیگری اولتر آب بدهند وهمینگونه آب به شخصی دیگری حوالت می شد تابه مجروح دهم رسید، زمانیکه خواستند باو آب بدهند، مشاهده کردند که او جان به جان آفرین سپرده است، خواستند بر گردند وبه مجروح قبلی آب بنوشانند، دیدند او نیز به شهادت رسیده است وهمینگونه تمام آن ده نفر، بدون آنکه قطره یی آب نوشیده باشند، به شهادت رسیده بودند.

درآن لحظاتی که آدمی همه چیز را فراموش می کند وعطش، رگ وپی ومغز استخوان آدمی را می سوزاند وحتی حاضراست که تمامی ثروتهایش را بگیرند وفقط به او جرعه یی آبی بذل نمایند، درآن لحظات خطیر وحساس، **شهید**، برادر همرزم وهم پیمان، هم فکر وموحدش را فرا موش نمی کند واین فقط فرهنگ شهادت است که چنین شخصیت های افسانوی واسطوره یی بارمیآورد.

شهادت، شکست نیست، بلکه پیروزی است، ورسیدن به اهداف متعالی ومافوق تصور، **شهادت**، مرگ تحمیلی نیست بلکه فرهنگی است که انتخابش کرده اند واین انتخاب، آرمان است ورسیدن به این آرمان، پیروزی است، آنکه شهادت را انتخاب میکند از فر جام همهء کار ها ورویداد هاآگاهی دارد وباشعور ومنطق وآگاهی این راه شگفت را می پیماید، تاپیروز شود.

شهید، باشهادتش نمی میرد، بلکه باردیگر تولد می شود، زندگانی جدیدی را آغاز میکند، زندگانی ایکه ابدی است. **شهید**، اگر خیانت وجنایت را نابود نتواند خاین وجانی وخبیث را به همه افشاء مینماید. چهره های کریه وبدمنظر آنان را بررخ همه می کشد ونقاب از صورتهای دروغین آنها بر میگیرد وعملکرد های پلید آنها را نشان مید هد. **شهادت**، مرگ وفنا ونابودی نیست، بلکه زنده کردن مکتب، ایدیالوژی وقسط ومیزان است، **شهید**، روح پرخاش را درتاریخ علیه ستمگران زنده می کند وبانفی خویشتن حق را ثابت می سازد، شهادت، فریاد خونین وقاطع (لا) است درمقابل تمامی سردمداران جوروستم وشهید تاآخرین قطرهٔ خون خود قاطعانه می ایستد وکرنش درمقابل غیرخدا درقاموس اندیشه های او جای ندارد.

شهیدان، باجاری ساختن خونهای شان سیل می سازند که توفنده وسهمگین است و«**مغضوب علیهم**» ، «**ضالین**»، «**نفاثات فی العقد**» ودیگر عوامل ضد الهی وسر دمداران وجنود شیطان را از

سرراه خود وانسانهای دیگر، جاروب می کنند، وبه گودال تاریخ میریزند وهر جا، حتی نقشی از آنها باشد، باخونهای گرم خویش می شویند وتطهیر وتزکیه مینمایند وجامعه را از لوث وجود آنها تصفیه وپاکسازی می کنند وشرایط را طوری عیار میسازند که همه درکمال صلح وسلم وامن وامان زیست نمایند، جامعه یی که شهیدان بودیعت میگذارند، جامعه ایست که همهٔ افراد آن **صالحین** ونیکو کاران اند وخوردترین فرد دراین جامعه «**حکیم**» وخرد منداست.

٤- صالحین: انسانهای به تمام معنی شایسته والگوو نمونه، افرادی که تمامی وجودشان از اخلاق وسنت پیامبر (ص)ودستورات الهی ساخته شده است واین اعمال صالحه را در میان افراد وجوامع انسانی پیاده میسازند.

صالحین؛ افرادی که هم خودیکپارچهء کامل از «**عمل صالحه**» اندو هم موظف اند این اعمال صالح را دراجتماع تطبیق نمایند ودیگران رانیز بگونهء خود بار بیاورند- همه را الگو ونمونه و تجسم واقعی مکتب اسلام بسازند.

صالحین، شخصیت های بی همتائی هستند که با (**علم وایمان**)، (**تخصص وتعهد**)و **دانش وبینش** بگونهٔ کامل آراسته اند وافراد نخبهٔ مکتب اسلام و وارثین حقیقی سنت پیامبر، اخلاق پیامبر (ص) ونهضت ورستاخیز پیامبر گرامی اند.

صالحین رجال فوق العاده یی اند که از تمامی مواهب انسانی والهی بهره منداند وعصاره وجوهره های تعالیم والای مکتب اسلام، افکار واندیشه ها ودماغهاو قلبهای آنان را انباشته است. **صالحین**، یعنی حکیمان امت اسلام، انسانهای برجسته یی که مسوولیت جانیشنی پیامبر (ص)ورهبری وامامت وپیشوایی افراد وجوامع را بعهده دارند.

صالحین، آنانی اند که می توانند شایستگی وبرازندگی آنرا بیابند **تا** «**امانت الهی**» و «**حکومت اسلامی**» وفر مانروائی وسیاست وتدبیر به ایشان سپرده شود.

صالحین، باپروردگار بزرگ، با پیامبر گرامی وبا قرآن حکیم، **تعهد** صادقانه دارند وبرای برپایی عدل وقسط ومیزان واشاعه فرهنگ اسلام وتربیت وتزکیهٔ افراد و جوامع، موظف به مجاهدت وقربانی وایثار وفداکاری هستند.

صالحین، پیشقراولان امر به معروف ونهی عن المنکرو ساختن اجتماعی پاک وشایسته والهی اند، ساختن، مدینهٔ فاضله یی که معیار برتری انسانها درآن برپایهٔ (**تقوی**) گذاشته شده است، **تقوی** یعنی (**علم وایمان**)، یعنی تمسک به قرآن وسنت، کتاب، الله votروش وعملکردپیامبر (ص)وپیروی ومتابعت ازین ارزش های ملکوتی وحفظ وحراست ایدیالوژی اسلام وتطبیق آن برافراد وجوامع.

عملکرد صالحین، به اندازه یی حساس وقابل تامل ودقت است که **کوچک** ترین **سهل** انگاری شان می تواند سرنوشت ملتهاو توده ها را به مخاطره اندازد، عملکرد صالحین بایستی همانندعملکرد

پیامبر(ص) صدیقین وشهدا باشد، واین موضوع مبرهن میسازد که افراد صـالح بایستی بگونهٔ شخصیت های حکیم ودانشمندان خبره باشند، درسیاستهای داخلی وخارجی ودرعکس العمل های انفسی وآفـاقی ودر جهاداصغر واکبر، عصاره والگو وسر مشق امت اسلامی باشند، زیرا وارثین پیامبراند ومسـوول پیاده کردن مکتب و ایدیالوژی وتطبیق کتاب وقسط ومیزان.

صالحین، چون زمام امور حکومت ودولت اسلامی وسرنوشت تـود هـا را بعـهده میگیرند، بایستی دشمنان پیامبر(ص)، دشمنان ایدیالوژی ودشمنان توحید را به گونهٔ کامل بشناسند، **مشرکین و منـافقین ومغضوب علیهم وضالین** را که هر لحظه وهر لمحه به رنگی درمیآیند وبرای ضربه زدن بـه ارزش هـای الهی ازهیچگونه ترفند وحیله یی دریغ نمی ورزند، به طور واقعی وبا آگـاهی وحکمـت وتدبیر از مسیر امت اسلامی کنار بزنند وهمهٔ آحاد امت اسلامی را از طینت پلید آنها آگاه و واقف بسازند، وبرای ایجاد یک جامعهٔ پاک ونمونه از سیاست وعقیده **(حب فی الله)** وبرای درهم شکستن کفار ومشرکین ودیگر عوامل شرکی وستون پنجم از سیاست وعقیده **(بغض فی الله)** به نحواحسن استفاده برند، درمقابل کفار، **(قسی القلب)** ودربین خویش **(مهر بان)** باشند. ازسوی دیگر زمانیکه **صالحین** موظف میشوند تـا زمـام امور را بدست بگیرند وحکومت اسلامی را مطابق به سنت پیامبر (ص)ودستورات قرآن تأسیس نمـایندو در مرحله حساس وخطیر تاریخی قرار میداشته باشند واین مرحلهٔ حساس وسرنوشت ساز بایستی باتد بـیر وحکمت سپری گردد، زیرا **مشرکین و منافقین، نفاثات فی العقد وستون پنجـم** ودیگـر عوامـل ضـد الهی که فعالیت های شان محدود شده است، به طرق دیگری همچون تهمت ها، تکذیب ها، بهانـه هـا، محاصره های اقتصادی، محاصرهای اجتماعی، سبوتاژ ها، آزار ها، اذیت ها، ترور ها، قتل هاو غارت هـا وغیره دست می یازند ومبادرت به تهاجم فرهنگی و ایجاد انرشی مینمایند تا به نحـوی از انحـاء انقـلاب اسلامی وحکومت صالحان را تهدید ومتزلزل بسازند، واگر اساسات وزیر بنا ها بگونـه کـامل عیـار شـده باشند وهمانند پیامبر (ص)افراد مکتبی ومجهز وآراسته با افکار واندیشه های الهی تربیت شده باشند بدون تردید این مرحله حساس تاریخی به سـهولت مـی گـذرد وقـدرت وسیطرهٔ فرزنـدان توحیـد، روز بـروز منسجم ترشده وحکومت صالحان، جامعهٔ مترقی، متمدن ویکپارچه وتوحیدی بار میآورند.

سیطره صالحین بدین طریقه امر حتمی وتغییر ناپذیر اسـت وحتـی پـروردگـار جـهان، حکمروایـی صالحین را بر تمامت کرهٔ زمین، تضمین نموده وبشارت داده است:

ان الارض یرثها عبادی الصالحون (انبیاء- ۱۰۵)

«..بندگان صالح من وارث (حکومت) روی زمین خواهند شد.»

واژه **(ارث)**به چیزی تطبیق میشود که بدون معامله و داد و ستد به کسی انتقال کرده باشد و همچنین **(ارث)** گاهگاهی درقرآن مجید به تسلط وپیروزی یـک قـوم صـالح برقـوم ناصـالح ودر اختیـار گرفتـن

مواهب وامکانات آنها گفته شده است، چنانچه درآیه ۱۳۷ سورهٔ اعـراف دربـارهٔ بنی اسـرائل وپـیروزی شان بر فرعونیان چنین میخوانیم:

واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها.

«ماشرق وغرب زمین را به ارث آن قوم مستضعف دادیم.»

اما درمورد بندگان صالح (**صالحین**) باید گفت؛ اضافه گردیدن بند گان، به خدا، مساله **«ایمـان»** و**«تعهد»** آنها را بر ملامی کند وباتوجه به کلمـه «صـالحون» کـه معانی گسـترده و مفـاهیم وسـیعی از شایستگی ها از نطر (**علم وتخصص**) و(**دانش**) و(**تقـوا**) و(**قـدرت**) و(**قـوت**) و (**سیاسـت**) و(**تدبیر**) و(**نظم**) و(**درک اجتماعی**) آنها را نشان میدهد، پروردگار به بشریت تفهیم می کند که شرط پـیروزی وسطیره برتمامت کرهٔ زمین بدون تردید بادو عنصر **«علم وایمان»** امکان پذیر است، ومستضعفان جهان تا این دواصل را زنده نسازند وبا این دواصل خود شان را وملت وجامعهء شانرا آراسته نسازند، هیچگـاه زمین درسیطرهٔ آنها نخواهد آمد. وبرشرق غرب تسلط نخواهند یافت.

وازهمین جاست که رمز ناکامی حکومت ها، دولت ها وملت های مسلمان امروزی را بگونه کـامل می توانیم درک کنیم که چگونه سنت پیـامبر(**ص**) را بـه فراموشـی سـپاریده انـد وچگونـه از دسـتورات ومعجزات والای قرآن بـزرگ، سـر بـاز میزنند وملتهای اسـلامی درمجمـوع چگونـه از مواهـب (**علـم وایمان**)، (**دانش وبینش**) و(**تخصص وتعهد**) تهی شده اند، تسلط وسیطره بر شرق وغرب چه، که حتی بر سرزمین اصلی وموطن آبایی خویش نیز مسلط نیستند وچنان اسیر وبرده شده اند که دردست دشـمنان خداومغضوب علیهم وضالین وخط های انحرافی، چونان موم به هرشکلی درمیآیند.

از جانب دیگر ناگفته نبـاید گذاشـت کـه درهمهٔ آیات خجسته قـرآن کـه درمـورد عمـل صـالح ویاصالحان ذکری بعمل آمده است موضوع **«ایمان»** شرط اصلی آن شمرده شده است، زیرا کسب علم ودانش وتخصص بدون داشتن ایمان و تعهد، خطر ناک بـوده وبجـای سـازندگی، ویرانـی وتباهی بـار میآورد وشمشیری میشودکه بدست دیوانه یی باشد زیرا عمل صـالح سـوای ایمـان وایمـان سـوای عمـل صالح بی ارزش است.

کتاب مجسم:

پیامبران (نبیین) کتاب مجسم الهی اند، کتابی که بیانگر همه چیزی است بیانگر **ایدیالوژی، هدایت، رحمت وبشارت**، بیـانگر آنهمـه موهبـت هـا وارزش هـای لایتنـاهی ایکـه آدمـی را در سـریر انسانیت می نشاند وفرد وجامعه را بسوی روشنائی ها، علم وایمان، تخصص وتعهد ودانش وبنیش دعوت مینماید وآنچه **پیامبر** (ص)دستور میدهد قرآن (**کتاب**) بآن تأکید کرده است وآنچه **پیـامبر (ص)**از آن منع می کند که **قرآن** از آن نهی فرموده است وبنابه تصریح کلام مجید:

وما آتاکم الرسول فخذوه ومانها کم عنه فانتهوا (حشر-۷)

«آنچه پیامبر (ص)به شما دستور میدهد اجراکنید وآنچه شما را از آن نهی می کند، باز ایستید.»

قرآن، وحی است و**سخن پیامبر** (ص)نیز **وحی، قرآن** هدایتگر است وپیامبر(ص) نیز **هادی وهدایت** گر. **قرآن، نوراست** و **پیامبر**(ص)نیز **سراج منیر**؛ قرآن، جهان بینی واید یالوژی وشناخت است و **پیامبر** (ص)نیز قرآن مجسم، آنچه دربطون قرآن است، درقلب پیامبر (ص)حک شده است. پیامبر (ص)بابعثت ورستاخیزش انقلاب فکری وعلمی میآورد و**قرآن** نیز بابعثت پیامبر، رستاخیز علمی وفکری برای بشریت ارمغان میآورد.

پیامبر (ص)با رستاخیز فکری اش مردم را به شاهراه هدایت سوق می دهد وخدارا بآدمی معرفی میکند وآدمی را به خدا میر ساند و**قرآن** نیز کتاب هدایت است، از خدا به انسان میآورد وانسان را به خدا معرفی میکند. **پیامبر** (ص)بشر را آگاه میسازد وعلم میدهد وبه سوی ایمان وتعهدروانه اش می کند، **قرآن** نیز باحرکت علمی آغاز میشود وهدفش درفرجام، دادن ایمان به انسان است.

هدایت مجسم

یاران **پیامبر**(ص) همه هدایت یافتگان اند که از تربیت پیامبر وقرآن بزرگ از «**علم به ایمان**» واز «**تخصص به تعهد**» رسیده اند، وایمان در تمامی ذرات جانشان خانه کرده است ، اینها «**صدیقین**» اند، **صدیقین** آنهائی اند که صادقانه برزبان اقرار وبردل تصدیق دارند، ظاهر شان من وباطن شان مومن است وهر کلامی که پیامبر(ص)میآورد ازعمق ضمیر برزبانهای شان جاری میشود که «صدق یارسول الله» واین اوج هدایت وتربیت است، فکر واندیشه وعملکرد شان، هماهنگ باقرآن وسنت است وباندازهٔ ذره ئی از صراط مستقیم به بیراهه نمیروند، چون به اوج آگاهی وعلم وهدایت رسیده اند، «صدیقین» «هدایت مجسم» اند که می توانند همچون پیامبر(ص)، امت ها را به سر منزل مقصود رهنمون شوند.

رحمت مجسم

«**شهدا**» تجسمی از رحمت بی انتهای پروردگار اند که بانفی خود شان، ملتی را از اسارت وبردگی غیر نجات می بخشند، قلبهای شان را که مملو از ایمان و باور و تعهد است در پیکر جامعه پیوند میزنند وجامعهٔ مرده وفرورفته دررکودورسوب وسکوت را به تحرک وتپش وجولان وامیدارند، **شهدا** چراغهای روشنی هستند که در میان ظلمت ها فروزان می شوند وچهره های کریه وبد منظر دشمنان خداو بشریت را به همگان واضح وافشاء می نمایند و ماسک از صورتهای دژخیمان تاریخ بر میدارند وپیام و قیام وپر خاش وانقلاب را قبیله به قبیله میر سانند، باریختاندن خون های گرامی شان، **مغضوب**

علیهم وپیشقراولان جوروجفا را به گودال تاریخ دفن مینمایند وبا ایثار جانهای شان، **(کتاب وهدایت)** را جاری وساری نگه میدارند.

بشارت مجسم:

«صالحین» بشارت مجسم مکتب اسلام اند، عصاره ونتیجه وفرجام مکتب شمرده میشوند، وساختن مدینهء فاضله وجامعهٔ شایسته ومترقی مدرن وتوحیدی بعهدهٔ اینها است تا کاروپیکار، **نبیین، صدیقین** وشهدا را ادامه بدهند وزنده نگهدارند وافراد وجوامع را به **«علم وایمان»** و**«تخصص وتعهد»** مستمر ومتداوم بشارت دهند. و**صالحین** سعی وافردارند تا جامعه وافراد- ایمان خود را از دست ندهند، وقتی ایمان تضعیف گردد، چراغ علم، کم نور میگردد وجهان در تاریکی وظلمت فرو میرود. به این اساس **(انعمت علیهم)** چهار الگو می سازد که هریک تجسم یک واقعیت الهی شمرده می شوند:

نبیین، تجسم کتاب والگوی ایدیالوژی. **«قرآن مجسم»**

صدیقین تجسم هدایت والگوی صداقت، **«هدایت مجسم»**

شهدا تجسم رحمت والگوی ایثار، **«رحمت مجسم»**

صالحین تجسم بشارت والگوی رهبری، **«بشارت مجسم»**

وقرآن این معجزهٔ ابدی پیامبر بزرگ اسلام دراین مورد چنین میفر ماید:

وجئنا بک شهیداً علی هولآء ونزّلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیءٍ وهدیً و رحمته وبُشری للمسلمین (نحل-۸۹)

«...وتو را گواه آنها قرار میدهیم وما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیزاست ومایه هدایت ورحمت وبشارت برای مسلمانان»

- **(تبیاناً لکل شیءٍ)** بیان وآگاهی همه چیز است که سمبول والگوی واقعی آن کتاب و پیامبر **(ص)**اند.

- **(هدی)** هدایت وراهیابی است که بعد از آگاهی حاصل میشود وسمبول والگوی واقعی آن صدیقین اند.

- **(ورحمته)** آنچه اسباب ومایه رحمت است که این رحمت بعد از آگاهی وراهیابی، آدمی را به مرحله عملکرد داخل میسازد وسمبول والگوی واقعی آن **شهدا** وایثار گران حقیقی اند.

- **(وبشری للمسلمین)** عصارهٔ عملکرد واقعی وصالحی است که آدمی را به بزرگترین نعمت های دنیوی واخروی نوید وبشارت میدهد والگوی واقعی آن، **صالحین** امت اند.

نبیین، بشریت را با اید یالوژی وعلم وآگاهی تربیت می کنند تابه مرحلهٔ صالحین که رسیدن به قلهٔ ایمان است راه بیابند واین موضوع نشان میدهد که آغاز، علم است وفر جام، ایمان و **علم** بسوی **ایمان**

جلو میرود واین در صورتی است که **علم** در صراط مستقیم براه افتد تا به قلهٔ **ایمـان** بال گشاید واگر صراط، مستقیم نباشد، **علم** به بیر اهه میرود و رسیدن به قلهٔ **ایمان** ناممکن میگردد.

خطوط انحرافی:

خطوطی که رسیدن «**علم**» را به قله «**ایمان**» مانع میشوند، خطوطی که ضد **ایدیـالوژی** وجهان بینی مکتب توحید اند، خطوطی که آدمی را با تمامی موهبت هـا وارزش هـای وجـودی وجوهـری اش درحضیض مذلت، بدبختی وتیره روزی سوق میدهند، خطوطی که هـر قـدر در آن جلـو بـروی ظلمـت وتیره گی وجهل درآن مضاعف میگردد؛ سردمداران خطوط انحرافی که برضد **(صراط مستقیم)** عمـل مینمایند به تعبیر قرآن؛ **مغضوب وضالین** اند:

مغضوب وضالین: آنانیکه مورد غضب ولعن ونفرین پرورد گـار بـزر گ واقـع شـده انـد، وقـرآن از دوستی با این گروههای ضدالهی به شدت بشریت را بیم میدهد؛

یا ایهاالذین آمنو لاتَتَولوقوماً غَضِبَ الله علیهم. (ممتحنه_ ۱۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید.»

مغضوب علیهم چه کسانی هستند؟، مفسرین صریحاً آنها را قوم **«یهود»** می دانند **فبـاء وبغضـب علی غضب** (بقره_ ۹۰)

«خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را (یهود) را فرو گرفت»

وهمینگونه خشم پرورد گار در مورد **منافقان ومشر کان** نیز آمده است:

ویعذب المنافقین والمنافقات والمشر کین والمشر کات الظانین بالله ظـن السـوء علیـهم د ائـره السوء وغضب الله علیهم ولعنهم واعدلهم جهنم (فتح_ ٦)

«خداوند مردان وزنان منافق ومردان وزنان مشر ک وآنها راکه دربارهٔ خداگمان بد می برنـد، مـورد غضب وخشم خویش قرار میدهد وآنها را لعن می کند واز رحمت خویش دور میسازد، وجهنم را بـرای آنان آماده ساخته است.»

همچنان آنهائی که به میل واراده خویش، **کفر** و**فسق** و**فجور** و**فساد** را پذیرا می شوند، مورد خشم وغضب الهی قرار میگیرند.

ولکن من شرح بالکفر صدراً فعلیهم غضب من الله (نحل_۱۰٦)

«آنهائی که سینه های خویشرا برای کفر گسترده ساختند، غضب پروردگار بر آنهاست.»

همینگونه قتل عمد مؤمن **(تروریزم)**، فرار از جهاد، تمایل قلبی به کفرو شـر ک، طغیـان در روزیـها وامثال آنی موجب بر انگیختن غضب الهی شمرده شده است وعاملین آنها **مغضوب** دانسته میشوند.

به اینترتیب گروههای **یهود، مشرکین ومنافقین** وکفاری که بگونه شعوری بر ضد اسلام قد علم مینمایند درجمله **مغضوب** رده بندی میشوند.

مغضوبین، آنانی اند که از عمق قلب، دشمنی واقعی با دین خدا **وهمه معیار های فطری دارند، عناد ولجاجت** وسر پیچی از احکام وفرا مین الهی در تمامی ذرات جان شان عجین گردیده است و بیشتر سعی دارند که به هروسیلهٔ ممکن، در هر زمان و درهر مکان ضربات سهمگین شان را بر **پیکراسلام ومؤ منین** وموحدین وارد بیاورند واز هیچ وسیله دراین طریق دریغ نه نمایند.

اما گروه «**ضالین**»، گروهی هستند، که نسبت به **مغضوب** درسطح پائینتر قراردارند وحدت وشدت آنها را ندارند، گمراهی اینها، گمراهی عادی وطبیعی است، مفسرین این گروه را ناظر به قوم **(نصارى)** میدانند، که نسبت به یهود بی تفاوت تروسهل انگار تر می باشند.

مغضوبین گروههائی هستند که زمام إختیار شروفساد را به عهده دارند ودر گمراهی **ملت ها وافراد** وجوامع با **تفکر** و **تعقل** وبا **توطئه** ودسیسه وبا **ترفند** و**حیل وسیاست** و **تدبیر** عمل مینمایند، چهره هر چیز را کج ومعوج میسازند و در هر هیأت ودر هر لباس، خود شان را جامیزنند، گاهی بگونهٔ علنی وزمانی بگونهٔ مخفی وزمانی در لباس دوستی وگاهی باچهره شرعی ودینی در جامعه حضور می یابند واهداف پلیدخویش را دنبال مینمایند.

مگر **ضالین** آنانی اند که به گمراهی خود شان بسنده می کنند سعی ندارند دیگران را به گمراهی بکشانند، اگر تمام جهان گمراه شود، ویا تمام مردم دنیا هدایت شوند، هیچگونه واکنشی از خویش نشان نمیدهند ودر مقابل آن بی تفاوت هستند.

ضالین، تمایل قلبی به سوی گمراهی دارند وبیشتر در صفوف مغضوبین خود شان را می چسپانند، در حقیقت، **ضالین**، پایگاه انفعالی دارند وهمچون موم دردستهای **مغضوبین** اسیر هستند وبیشترین لشکر یان وجنود **مغضوبین** را تشکیل میدهند.

مغضوبین، اکثرا نیروی تفکر شانرا در راه اهداف شرانگیز بعهده میگیرند **وضالین** هیچگاه خاصیت دینامیک ومتحرک مغضوب علیهم راندارند وبیشتر پرده های جهل عادی بر چشمهای **آنها** افتیده است واز اسرار ورموز توطئه های **مغضوبین** آگاهی ندارند واگر به آگاهی واقعی برسند وپرده های غفلت از مقابل چشمان آنها کنار برود، ممکن است، هدایت شوند ودر گروههای هدایت شده ورستگار داخل شوند ویا ممکن است در گمراهی خویش مصر باقی بمانند.

مغضوبین اکثرا رهبری کنندهٔ تمامی دسایس وتوطئه ها برضد معیار های فطری می باشند وضالین از جمله پیروان وطرفداران ظاهری آن هاشمرده میشوند.

اینکه **مغضوب** را به گروه **یهود** منسوب می کنند، بخاطر عناد وکینهٔ **این قوم لجوج** درمقابل دین **الهی** بوده است که درگذشته لجوج بوده اند، امروز نیز دشمنی ژرف میورزند وآینده نیز بر سرعناد

وکین باقی خواهند ماند واین یکی از معجزات بزرگ قرآن است که از طینت خبیث وآشتی ناپذیراین قوم به بشریت گوشزد مینماید، اما دراینجا سوال ایجاد میشود که چرا قرآن بجای اینکه مستقیما نام **«یهود»** را بگیرد، از آن تعبیر به **مغضوب** کرده است؟ این موضوع نیز یکی دیگر از ابعاد اعجاز آور وحیرت انگیز قرآن بزرگ را برای بشریت باز گو مینماید، زیرا قرآن برای یک عصر معین ویا برای یک قوم بخصوص نازل نشده است بلکه برای همهٔ اعصار وهمهٔ اقوام و انسانها شرف نزول یافته است، اگر بجای مغضوب علیهم، **(یهود)** وبجای **ضالین**، **نصارا** ذکر میگردید، معانی ومفاهیم آیت مقید می شدند و افرادیکه یهود ونصارا نبودند، اما طینت یهود ونصارا داشتند درمفهوم آیت گنجانیده نمیشد، به این جهت، **«مغضوب علیهم وضالین»** که بگونه **مطلق** آمده اند، تمامی افراد انسانی راکه طینت زشت، پلید، مشرب اهریمنی وضد فطری وتمایل به بدی وپلشتی دارند واز هر گروه وقومی در هر عصروهر زمانه یی که قرار دارند، خواه یهود ونصارا باشند یاعرب ویاعجم می توانند درمفهوم ووسعت خویش بگنجانند، به این جهت **«مغضوب علیهم»** و **«ضالین»** از جمله الفاظ وکلمات معجزه آفرین قرآن بوده که مفاهیم بیشماری رادرذهنیت بشرتداعی می کنند.

مغضوبین سر دمداران یهود را درهر عصر و زمانه تشکیل میدهند، در صدر اسلام، همزمان بابعثت پیامبر، به پرخاش علنی علیه دین خدادر آمدند و پیامبر(ص)رنجهای بیشمار ازین دشمنان سرسخت ولجوج متحمل شدند، **یهود**، مطابق به شرایط وظرف زمان، چهره مبدل مینمایند وهدف اصلی آنها ضربه زدن به دین مبارک اسلام است، یکی از توطئه های **یهود** اینست که دین اسلام را به عناوین گو ناگونی تقسیم مینمایند تاپیروان آنرا دچار پراگندگی وتشتت نمایند واولین تهداب اسلام را که توحیداست، به زعم خود شان مخدوش نمایند، گاهی اسلام را به **«اسلام عقیدتی»**، زمانی به **«دین غیر سیاسی»** توجیه نموده، تبلیغات وسیعی براه می اندازند تامسلمان را به ضلالت وگمراهی وتضاد واختلاف بکشند و با پخش سرمایه وپول و وسایل یکی را بجان دیگری بیندازند ودر مجموع از حرکت سریع ودینا میک اسلام جلوگیری نمایند و**یهود**، گاهی سری وزمانی علنی به سبو تاژ وتو طنه میپردازند وامروز با چهره های **صهیونیزم** و **سرمایه داری**، درجهان عرض اندام کرده اند وجز دشمنی علنی وزور گفتن، هیچگونه منطقی را نمی شناسند، اگر مسلمانان امروز همانگونه که قرآن دستور میدهد و پیامبر (ص)بآن عمل نموده ست، قاطعانه علیه دسایس وتوطئه های یهود وصهیونیزم جهانی بایستند، به سهولت می توانند، یهود را درمحاق بکشانند.

مغضوبین، بادیده درایی، با منطقی گمراه کننده وبا علم وایدیالوژی جهنمی علیه خداوند به مجادله بر میخیزند تا مردم رابه ضلالت وگمراهی بکشانند واز راه خداوند دور نمایند «**لیضل عن سبیل الله**» (حج-۹) مجادله آنها، تبلیغات سوء وباطلی است که برای پیشبرد بر نامهء گمراه سازی راه اندازی شده است.

مغضوبین که راهیان راه باطل هستند، به تعبیر قرآن بمانندکف های روی آب ظاهر میشوند که حیات زودگذر وفانی دارند و باصبروپایداری موحدین، **بزودی کنار میروند و حق همچـون آب زلال و** مصفا باقی میماند که تشنه کا مان را سـیراب، جـهان را شاداب وحیات وزنـدگـی **وفعالیث** وحرکـت **وتازگی وطر اوت بار میآورد، باطل کـه چنان کفـهای روی آب انـد، پـوچ، میان تـهی وکـم ظرفیت**، بالانشین و پر سروصدا می باشند که خاصیت **استکباری** دارند **وحق** که چونان **آب زلال** انـد متواضـع، کم سروصدا، اهل عمل، پر محتوی، سنگین، پروقار وباوزن می باشند.

مغضوبین، هیچگاه متکی به خود نیستندو همیشه باحیله ونیرنگ از آبـروی **«حـق» مـدد میگیرند** وسعی میکنند خود را درلباس حق جابزنند واز حیثیت اواستفاده برنـد تاسـخن **آنـها را بـاور کننـد، زیـرا تاراستی** درجهان نباشد، کسی **دروغ** را باور نمی کند، **تاجنس خـالصی** در دنیـا نباشـد، کسـی فریـب **جنس قلابی** را نمی خورد،

مغضوبین، میدانند که ۲+۲ مساوی به چهار است، مگر درمنطق آنها ۲+۲ مساوی **به عـددی میشـود غیر از چهار و بخاطریکه دیگران را اغفال** کنند وموانع را از سرراه خویش **بردارند، ماسک (۲+۲=٤) را بر چهره میگذارند**، وقتی از مـانع گذشتندو برهـدف خویـش پـیروز گردیدنـد، ماسـک **را از چـهره بـر میدارند وبازهم منطق آنها ۲+۲=۵** یاهر عدد دیگری می شود و همین است رمز پیروزی **مؤقت وزودگذر** مغضوبین.

مغضوبین، بخاطر رسیدن به هدف، **انرشی** ایجاد می کنند و جامعه را آشفته میسـازند زیـرا تـاوقتی آب،گل آلوداست، میتوان ماهی گرفت زمانیکه آرامش بعداز توفان بر قرار گـردد وکـف هـا نـاپدیـدو اجسامی که بآب مخلوط هستند، ته نشین شوند، معیار هاو ضابطه هـا درجامعـه آشـکارا میگـردد، دیگـر باطل وپیروان باطل جایی برای خویشتن نمی یابند وبسرعت کنار میروند و رسوب مینمایند و زمین گیر میشوند. **مغضوبین** هر لمحه به **شکلی** وهرلحظه به **لباسی** در می آیند تا اگر در یک چهره شناخته شوند درهیأت دیگر آنها را تشخیص ندهند، اگر دریک لباس آنها را شناختند، درجامهٔ دیگـر نتواننـد آنـها را بشناسند.

ای بساآدم که ابلیسی کند — ای بسا شیطان که ادریسی کند!
رنگ او نیرنگ وبود او نمود — اندرون او چو داغ لاله دود
پاکباز و کعبتین او دغل — ریمن و غدر و نفاق اندر بغل
«اقبال لاهوری رح»

مغضوبین، از قیام وپرخاش وجوشش وغلیان موحدین به شدت هر اسان میگردند وشرایط ومحیط را چنان برخویش تنگ می بینند که دیگر قدرت نگهداری شان را از دست میدهنـد واز متـن جامعـه بـه بیرون پر تاب میشوند، زیرا اینها که راهیان راه باطل هستند همچون کف های روی دیگ، به خـارج سـر

میروند وبه بیرون می افتند – واین خود دلیلی است براین حقیقت که **حق** بایستی همیشه در متن جامعه به **حرکت**، **جوشش وغلیان** باشد تا **باطل** را از خود دور کند، زیرا در هر عصر، ودر هر زمانه ودر هر مکان ومقام، **باطل** درمقابل **حق**، حضور بهم میر ساند ودست به مجادله میزند.

مبارزه برضد **مغضوبین** فطرت من است وجهاد او بایستی مستمرو مستدام باشد تاکمر باطل را درهم شکند زیرا دستیابی به لعل وگوهر، فرو رفتن در اعماق اقیانوسها وشکافتن سینه های کوه ها را ایجاب می کند و تحمل رنجهای طاقت فرسایی را نشاند هی مینماید، زیرا هر جائی که **گل** است، درکنار آن **خار** است وهر جائی که گنج است، درکنار آن مار است وهر جائی که **نوش** است درکنار آن **نیش** است، وهر کجا **پیروزی** است، درکنار آن **سختیها** و پرابلم هاست.

سازش با **مغضوبین**، آدمی را به ضلالت وگمراهی و رسوایی می کشاند ومقابله با **مغضوبین**شخصیت والای آدمی را به تجلی درمیآورد، اگر مغضوبین نه رزمند، بایستی با **مغضوبین** رزمید، زیرا **شمشیر** از سودن درسنگ، **بران** تر و برنده تر میشود.

بزم بادیو است آدم را وبال　　رزم با دیو است، آدم را جمال
خویشرا بر اهرمن باید زدن　　تو همه تیغ، او همه سنگ فسن

«اقبال لاهوری»

جنگ وجهاد با **مغضوبین** درهمه عرصه ها وزمینه ها بایستی تا قایم شدن رستاخیز قیامت ادامه داشته باشد، «**الجهاد ماضا الی یوم القیامه**» زیرا مبارزه با **مغضوبین**، آزمایش الهی است، تا آهن درکوره گداخته نشود، به شکل دلخواه درنمی آید، مقابله با طاغوت، استعداد ها وصلاحیت های خفته آدمی را از قوه به فعل میرساند وبار ور مینماید وجهان را تازگی وطراوت می بخشد. پس به این جهت پیکار علیه مغضوبین، مؤقت وموضعی نیست وهمیشه درطول اعصارو قرون ادامه می یابد، ونظر به شرایط وظرف زمان این مبارزه به انواع گوناگون در می آید، مبارزۀ علمی وفنی وامثال آن...

مغضوبین، برای رسیدن به اهداف شوم خویش، **آتش تعصب و فرقه گرائی** را در میان اجتماعات دامن میزنند، زیرا اساس کار شان را روی **مفکورۀ شیطان** بنانهاده اند، شیطانی که گفت: من از آتشم وآدم از خاک، وخود را بر تر از آدم دید، خاک ونژاد و قوم را باید دوست داشت، ودوست داشتن تعصب نیست، مگر هنگامیکه قوم وقبیله ونژاد را درستمگری وعصیان یاری دهند، **تعصب** بارمیآید، تعصب وعصبیت دراصل از مادۀ «**عصب**» به معنی پی هائی است که مفاصل را بهم ارتباط میدهد، پس هر گونه ارتباط وبهم پیوستگی را،تعصب وعصبیت نامیده اند، مگر معمولا این لفظ درمفهوم افراطی ومذموم آن بکار میرود، آنجا که **اشرار** قوم را **بر تر از نیکان** بدانند وخون خویشرا سرخ تر از خون دیگران. عصبیت، باتکان عصبی رابطه دارد، کوچکترین حادثه یی، عصب را دگر گون میسازد ورگ های گردن را برجسته مینماید. دفاع افراطی از قوم وقبیله ونژاد و وطن سرچشمۀ بسیاری از جنگها

درطول تاریخ بوده است وعاملی برای انتقال خرافات وزشتیها تحت عنوان آداب وسنن وقبیلـه ونـژاد بـه اقوام دیگر شده است. یک شخصیت متعصب بد ترین افراد قبیله اش را زیبا می بیند و بهترین افراد قبیلـه دیگررا، زشت وشوم، به تعبیر دیگر تعصب نژادی پرده ئی است از خودخواهـی وجـهل واز **«حمیـت جاهلی»** که برروی افکار ودرک وعقل انسان قرار میگیرد وقضاوت سالم را خدشه میزند.

مغضوبین، همیشه از فرمان خدا (ج) اباء می ورزندو راه **استکبار** می پویند واین عقیده وخط شیطان است که از فرمان پروردگار اباء ورزید وتکبرنمود **«ابی واستکبر»** واین غرور وتعصـب واستکبار او را در مقابل پروردگار به عصیان واداشت، اعتراضی که او را به کفر کشانیده ومطرود درگاه نمود.

پس به این ترتیب، **مغضوبین**، تحت سلطه شیطان اند واز دیدگاه اعتقاد، رهـبری وخـط مشـی او را پذیرفته اند واز نظر عمل، شیطانرا شریک خدا، دراطاعت قرارداده اند وعملا پیرو فرمان اویند!

مغضوبین، به ایجاد فساد و فتنه در جامعه عشق میورزند، فساد می کنند تا جوامع از محور فطری آن خارج گردد، انرشی تولید شود، امنیت نابود گردد وصلح وسلم ازمیان برداشته شـود، گـاهی ایـن فسـاد، بگونه جنگ با خدا و پیامبر (ص)تبارز میکند:

انما جزاء الذین یحار بون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا... (مائده-۳۳)

«کیفر آنها که باخدا و پیامبر (ص)به جنگ برمیخیزند ودرروی زمین دست به فساد میزنند...»

منظور از محار به باخداو رسول همانا محار به وستیز بابند گـان خداونـد مـی باشـد، زیـرا **قلـدران، گردن کشان، بدمعاشان، راکت پراگنان** وهمهٔ آنهانیکـه حقـوق عبـاد الله را پامـال مـی نماینـد وحـق زندگی را از آنان میگیرند وبمـال وجـان وننـگ ونـاموس آنـها تعـدی وتجـاوز روا میدارنـد، گویـی بـا خداورسول می جنگند وفرامین ودستورات گرامی آنها را حاشا مینمایند و این تاکید اسلام است دربارهٔ حقوق انسانها ورعایت امنیت آنان.

ازسوی دیگر گاهی این **فساد** بگونه **قتل عام** ها ونـابود کـردن **بـاغ هـا** واراضـی زراعتـی حـادث میگردد:

واذاتولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لایحب الفساد. (بقره -۲۰۵)

«هنگامیکه روی بر میگردانند (واز نزد تـو خـارج میشـوند) کوشـش در راه فسـاد درزمیـن میکننـد وزراعتها و چار پایان را نابود می سازند. (با اینکه میدانند) خدا فساد را دوست نمیدارد.»

مغضوبین، از هیچ کاری صرفه نمی کنند وبـرای ضـر بـه زدن بـه مسـلمانان، **ضـر بـات اقتصـادی** مدهشی بار میآورند، زمین های زراعتی ومواشی را بیر حمانه نابود مینمایند، درختها وتاکها را از بیخ وبن بر می کنند، قریه ها وروستا ها وشهر ها را به خاک تیره می نشانند وفساد بزرگ وهمه جانبه حادث مـی سازند تاکمر ملتها وامتها را چنان خم نمایند که تا سال های سال آنرا راست کرده نتوانند..

از جانب دیگر این فساد بگونه شکستاندن همهٔ میثاق ها وپیمانها یی است که خداوند بآن دستور داده است:

ویقطعون ما امرالله به ان یوصل ویفسدون فی الارض. (بقره _۲۷)

«پیوند هایی را که خدا دستور داده قطع مینمایند ودرجهان فساد می کنند»

این افراد فاسقی که خداوند به ایشان چشم داده است تا بآن حقایق را بنگرند، گوش داده است تا صدای حق رابشنوند، وعقل وتدبیر ورای داده است تا از آن در مسیر حق بهره بگیرند، مگر با کمال تأسف که از همهٔ این موهبت ها در طریق شروفساد استفاده مینمایند، گویی پیمان خدا را نقض می کنند، از سوی دیگر پیوند ها یی را که شامل صلهٔ رحم، رابطهٔ خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوند های اجتماعی، پیوندو ار تباط بارهبران الهی که همگی پیوند ها ورابطه های الهی اند، حاشا مینمایند، اینها خدا را فراموش کرده وسراز اطاعت او بر تافته اندو حتی، نسبت به عزیزان واقارب خویش رحم وشفقت ندارند وبرای کا مجویی ولذتها ومنافع شخصی خویش همه را قربانی نموده اند واینکه جامعه به کجا کشانیده میشود، برای آنها فرقی نمی کند، هدف شان بهرهٔ بیشتر وکامجویی افزو نتراست، بدیهی است که این طرزفکروعمل چه فساد هائی درجامعه بودجود میآورد.

از جانب دیگراین فساد گاهی بگونه بهم ریختن نظام عالم هستی وجهان آفرینش تعبیر گردیده است:

لوکان فیهمآ الهه الا الله لفسد تا (انبیا –۲۲)

«اگر در زمین وآسمان غیرازخداوند یگانه (الله)، خدا یان دیگری بودندفاسد می شدند.

مغضوبین، که شامل مشرکین اند، به انباز انگاری عقیده دارند، نه تنها بت پرستان که همه آنانیکه برای خدا شریک وهمتایی، فرزندی وتثلیثی قایل هستند، برضد توحید ویگانه پرستی قدم علم نموده اند وپراگند گی واختلاف وتضاد وناهماهنگی را دامن میزنند واین باعث فساد در زمین میگردد واگر به زعم باطل آنها چند خدائی بر مقدرات کاینات حاکم می بود، بدون تردید، تضاد فکری این خدا یان، تصادم واصطکاک بار میآورد؛ نه تنها زمین که تمامی کاینات به نابودی وفساد کشیده میشدند،_ به این جهت ، شرک وانباز انگاری، فسادی به وسعت بر هم زدن تمامی کاینات ایجاد مینماید **مغضوبین**آرزومند فساد وتباهی درهمهء نظام هستی و آفرینش هستند زیرا فساد آن ها همچون بیماری واگیر ومسری، زندگی اجتماعی انسانها را فلج مینماید واین بیماری وحشتناک از یک گروه به گروه دیگر وازیک نسل به نسل دیگرانتقال وسرایت میکند ودر روی زمین گسترش می یابد، بهمین جهت نخستین اهداف پیامبران الهی را تهاجم شدید وکوبیدن بی امان مظاهر شرک وانباز انگاری در جوامع تشکیل میداد تا این فساد بزرگ را قلع وقمع نموده توحید ویکتا پرستی را جانشین آن ساخته بشریت حال وآینده را از فساد وتباهی وگمراهی نجات دهند.

مغضوبین، چون مایوس از رحمت حق اند، بهمین دلیل دست به هر جنایت وتوطئه ودسیسه میزنند، واگر ملیونها انسان را به خاک وخون بکشند وهزاران شهر و قریه واماکن را نابود نمایند وبه توپ وخمپاره وراکت ببندند، هرگز خم به ابرونمی آورند، گویی این عمل را جزء مسوولیت ووظیفهٔ وجدانی خویش دانسته، وخود را برای این کار مناسب میدانند.

مغضوبین، اکثرا باوسایل تبلیغی تمام عیار مجهز می باشند وبرای مجروح کردن اعتماد عمومی وکشتن روح اجتماعی وتوجیه جنایات سهمگین شان ومخدوش کردن ذهنیت عامه وایجاد شکوک وشبهات ومتزلزل کردن تفاهم ووحدت فکری ملتها، **تهاجم عظیم فرهنگی** را آغاز مینمایند ودست به ایجاد **شایعه** های بی اساس ودروغین میزنند، مطالبی را جعل مینمایند ویاتحلیل ها وتفاسیر نادرستی از اوضاع واحوال جاری روی دست میگیرند وبوسیله بلند گو های خویش بدست نشر می سپارند واضطراب وتشویش ونگرانی و یأس ونا امیدی را درمردم ایجاد مینمایند ومحیط امن وامان را بآشوب وبلوامی کشانند.

مغضوبین، در طول قرون واعصار حضور بهم میرسانند وهمچون شیطان وسوسه می کنند تالباس های تقوی واطاعت وبندگی را ازتن انسانها بیرون نمایند، فرمان خدا را بگونه دیگر تأویل مینمایند تا انسانها را درگمراهی بیفگنند، واز صفای قلب وضمیر انسانهای پاک ومؤمن استفاده می برند وباچهرهٔ خیر خواهی ودوستی در میان افراد نفوذ میکنند، تا آنها را از «صراط مستقیم» بدرنمایند، آنها (**مسجد ضرار**) می سازند تایگانگی را به بیگانگی مبدل کنند وبخاطریکه به نحو احسن بتوانندمؤمنین را گمراه بسازند – سوگند های دروغین به آن علاوه مینمایند واز بذل ثروت ومال وکمک های بلاعوض نیز دریغ نمی نمایند وبا حربهٔ مذهب ودین، منافقانه برضد مذهب ودین در هراجتماع ودر میان توده های مسلمان برای شان جا باز مینمایند، و باشناخت از گرایشهای مذهبی یک ملت، از همان طریق برای اغفال آنها دست به سیاست شیطانی میزنند و**نیروی مذهب** را بر **ضد مذهب** استعمال مینمایند.

به نام طالب وملا ومولوی ومجاهد وامیر ورهبروحضرت وپیرو امثال آن، دین زدائی میکنند وفرهنگ نفاق را در میان آنها عام میکنند ودستهای شان را به خون بیگناهان رنگین میسازند اصولا فلسفهٔ پیامبران قلابی ومذاهب باطل همین بوده ست که ازین راه گرایشهای مذهبی مردم را درمیسر دلخواهشان بیند ازند، ظهور قادیانی ها، بهائی ها و امثال آن برای همین منظور راه اندازی گردیده است، دریک کشور مسلمان پدید آوردن ده ها حزب وگروه وساز مان اسلامی بگونه نام نهاد، بدون تردید، توطئه استعمار وسیاست مغضوبین می باشد، زیرا درکنار مسجد قبا، مسجد ضرار می سازند و تفرقه وتشتت وانرشی و اصطکاک وتصادم را بار میآورند، در هر کشوری ودرهر خطه ایکه همهٔ مردم آن مسلمان هستند وبنام یک کشور وسر زمین اسلامی یاد میشوند، پدید آوردن ساز مانهای متعدد بظاهر نامنهاد اسلامی استعمال نیروی مذهب برضد مذهب است ومغزهای متفکر مغضوبین آنها را تأسیس کرده اند.

مؤمنین بایستی دیو ها را در لباس فرشته بشناسند و گرگها را در لباس چوپان! وخلقی ها را درلباس ملاو طالب وپرچمی ها ودوستمی ها وشعله یی ها را درلباس مجاهد.

مغضوبین، زمانی به هیآت **فرعون** در میآیند، که مظهر قدرت وحکومت وسیادت و حکمرانی می باشند و چنان هوا های نفسانی برآنها غلبه یافته است ودیو کبرو غرور، آنها را دردست خویش اسیر کرده است که خود بیک طاغوت تمام عیار مبدل شده اند ودعوای خدائی می کنند وکوس (**لمن الملک**) را بصدا در میآورند، وسعی بلیغ می نمایند تاجهان را به استضعاف بکشانند، مردان را بکشتار گاه برند و زنها را زنده نگهدارند بخاطریکه زنهاقدرت مقابله ندارند وضعیف وناتوان اند، زراعتها را نابود کنند وهزاران باغ وراغ ومرتع وتاکستان را باتش خشم خویش بخاکستر مبدل نمایند.

مغضوبین، گاهی به هیات **قارون** در میآیند که مظهر ثروت وپول واقتصاد ودارائی می باشند، چنان ثروت اندوخته اند که کلید های خزاین شانرا چندین جوان نیرو مند انتقال داده نمی توانند، اینها شاهرگهای اقتصادی راسخت درچنگال خویش گرفته اند وجهان رابه گرسنگی وبردگی وغلامی سوق میدهند، قارونهای ثروتمند چنان **غرور** ومستی وعشق بی حدو حصر به سیم وزر دارند که دست به زشت ترین فجایع میزنند ودر مقابل خدا وپیامبر، به محار به ومجادله ومبارزه وستیز، قیام مینمایند. **قارونهای عصر ما**، امروز ملیون هاتن گندم را سالانه در دریا غرق مینمایند و صد هاتن مواد غذائی را نابود میسازند تا جهان را به گرسنگی وفقر وذلت بکشانند، قارونهای مستکبر از گرسنگی مردم جهان سوم وکودکان افریقائی وآسیائی که از سوء تغذیه قفسه های سینه های شان خود نمائی میکند، لذت می برند وبا حیله وتر فند وغبن وفریب وزور وقلدری، ثروتهای طبیعی وسنگهای قیمتی آنها را میدزدند، و**کارتل** های بزرگ و **تراست** های عظیم بار میآورند، وبنام **سرمایه داری** و**کمونیزم**، ثروت **فرد** اجتماع را درحلقوم خویش فرو میبرند ومارکیت های مشترک اقتصادی میسازند، چنان ثروت می اندوزند که کلید های خزاین شانرا چندین لاری و کامیون انتقال داده نمی توانند.

مغضوبین، زمانی به لباس **ها مان**، **بلعم باعورا** و**سامری** در میآیند که مظهر سیاست ومذهب وصنعت وفریب وخدعه واغفال اند وبا این ارزش هایی که بگونۀ دروغین است واز تدبیر وحکمت شیطانی ریشه میگیرد، ملتها را به بردگی وذلت وپستی می کشانند وقارونها و فرعونها را یاری میرسانند ودین وایدیالوژی الهی را به مضحکه وملعبه میگیرند و دستورات وفرامین خداوند را مندرس وکهنه تلقی نموده، مانع پیشرفت وتمدن وسیاست وسیادت میدانند و اینها اکثرا به چهره های «مترفین» و«ملاها» در اطراف فرعونها وقارون ها تجمع مینمایند و آنها را در سیاست های شیطانی وطاغوتی یاری رسانیده، مشوره می دهند، اینها اکثرا توطئه ها ودسایس بزرگی را با علم وتدبیر ومکر وحیله ونیرنگ طراحی میکنند وبوسیله پول وقدرت درمیان جوامع وملل مستضعف عملی منیماید وسیاست ومذهب واقتصاد را روی پایگاه های دروغین اساس میگذارند و با **سیاست دروغین**، **مذهب دروغین واقتصاد**

دروغین، جوامع را از درون پوچ ومیان تهی کرده، به نابودی واضمحلال می کشانند، سیاست مداران امروزی جهان اساس کار شان را روی **(شرک)** و «**نفاق**» پایه گذاری کرده اند وهر دو را بهم تلفیق نموده اند و نظر به شرایط وظروف زمان وجوو فضای سیاسی، عقیدتی واجتماعی کشور ها- افراد وجوامع دیگر را از درون نقب میزنند وبه خاک تیرهٔ مذلت می کشند وبگونهٔ **سرمایه داری، سوسیالیزم، کمونیزم، فرویدیزم، اگزیستانسیالیزم** وده ها مکتبه های فکری و الحادی وضدفطری والهی قدعلم مینمایند و ملتها را اغفال نموده ، ازصراط مستقیم بدر می کنند. **مترفین** و**ملا ها** یا به عبارهٔ دیگر **شکم گنده ها** وسیاستمداران جهان کفری به اندازه یی از حقیقت وراستی وخدا وقرآن و پیامبر **(ص)**نفرت دارند که باشیندن سخنان حق، انگشت ها درگوش می گذارند وجامه ها بررخ می کشند وبگونه «**سمعی وبصری**» نمی خواهند حتی برای لمحه یی با حقایق مواجه شوند، زیرا از راستی وحقیقت به شدت می ترسند واز آن بیم دارند وحتی باجاروجنجال میخواهند آب راگل آلوده سازند وچهرهٔ حقیقت را بپوشانند ومردم را فرصت ندهند که باحقایق آشنا شوند.

وقال الذین کفرو لا تسمعوالهذا القرآن والغوافیه لعلکم تغلبون. (فصلت- ۲۶)

«وکافران گفتند، گوش به این قرآن ندهید وبه هنگام تلاوت آن جنجال کنید تاپیروز شوید.»

وامروز این غوغا وجاورجنجال بگونه ایست که هرلحظه وهر لمحه فرصت های زندگی وحیات انسانی را به نحوی از انحاء بدست نابودی می سپارند ومردم را چنان در **لهو ولعب وعیاشی و فحاشی ومنکرات** مستغرق میسازند، که هر گز به تلاوت قرآن وکتاب الهی وصدای حق وحقیقت کسی گوش فرا نمی دهد، **رقاصی**. **بر نامه** های **مستهجن تلویزیونی، موسیقی** های مخرب، **معتاد کردن جوانان به مواد مخدر**، بر نامهٔ **استعماری کرکت** وامثال آن، ملیونها ملیون انسان را ازیاد خدا وذکر وتلاوت قرآن وشنیدن آیات وحی مانع می شوند، تبرج وعریانی را بگونه شرم آور وتکان دهندهٔ مروج می نمایند وکلوپهای فحاشی وبرهنگی وقمار وشراب را تأسیس مینمایند وفرهنگ **ویدیو و سینما وتیاتر** را به طور غیر فطری وضد فرهنگی آن عیار می سازند، وسر مایه های سرسام آوری را برای پدید آوردن فرهنگ تبرج به مصرف میر سانند، تاچگونه اندام زنان را برهنه بسازند وچگونه قشر جوان ومتحرک کشور های اسلامی را به فساد اخلاقی سوق بدهند و چگونه آنها را با این دسایس مدهش اعفال کنند واز موهبت های وجودی وجوهری تخلیه نمایند و آنگاه مقدرات آنها را دردستهای خویش بگیرند وبرجان وپوست ورگ وپی آنها سیطره بیابند.

مغضوبین، احساس صادق انسانها را اشباع کاذب مینمایند، به عربها می گویند که شما قوم بر ترونژاد بر تر درمیان مسلمانان هستید!تا **(جاهلیت عرب)** ویابه تعبیر دیگر «**عربیزم**» را بیشتر از پیش رونق بدهند وآن عناد ولجاجتی را که قبل ازظهور اسلام داشتند باردیگر احیاء نمایند، واز سوی دیگر به عربها اذعان می نمایند که شهر های شما مقدس است و پیامبراسلام از میان قوم شما به بعثت رسیدند

ودین الهی را برای رهنمائی وهدایت بشر به ارمغان آوردند، مگر این ترکها واین ملت های **عجم** می خواهند خود شان را تیکه داران اسلام جابزنند واین موهبت را از شمابد زدند وبنام پیشقرالان اسلام سیطرهٔ خویشرا بر تمامی کشور ها واز جمله برشهر های مقدس شما توسعه بدهند و به این ترتیب تخم نفاق واختلاف وتضاد ودشمنی را در میان **عرب** و**عجم** میکارند، واز پشت بر مسلمانان جهان خنجر میزنند.

ازسوی دیگر به **افغانها** میگویند که شما فوق العاده مردم شجاع ودلاور وجنگجو هستید وهیچگاه از دساتیر ملی وازشهای قبیلوی خویش کو تاهی نکرده اید وبرای رسیدن بمقصد تا آخرین قطرهٔ خون خویش به دفاع پرداخته اید تا بدینوسیله خود خواهی ها ، تکبر ها وجاهلیت ها وقوم پرستی هاونژاد پرستی ها را متحرک بسازندواین ملت را به برادر کشی وجنگ وستیز وتعصب ملی ونژادی سوق بدهندو در آتش کینه های دیرینه نیرو های آنها را درهم شکنند وهمینگونه به کشور های **آسیای میانه** میگویند؛ که جوانان شما در هنر رقص وپایکوبی استعداد شگرف وفوق العاده یی دارند وبویژه دوشیزگان وزنهای جوان خیلی هنر مندانه و ظریف میرقصند تا به این ترتیب، قشر اناث را از جاده عفاف واخلاق خارج نموده وبرای عیاشی وخوشگذرانی آماده سازند و جامعه را به فساد وفسق وفجور بکشانند.

به مردم سیاه پوست **افریقا** میگویند که شما مردم خیلی مقاوم، ماجراجو وصبور وسرسخت هستید واستعداد وهنر «**بکسنگ**» ومشت کوبی شما درهیچ قومی، وملتی سراغ شده نمی تواند تا به این ترتیب آنها را بجان یکدیگر اندازند وسد راه موهبت های معنوی ورشد ارزش های انسانی آنها شوند.

مغضوبین؛ پیشقراولان وپرچم داران «**نفاثات فی العقد**» هستند، آنانیکه در گره ها میدمند، آنانیکه به انواع حیل وتر فندو نیرنگ و باوسایل گوناگون جامعه را افسون وسحر می کنند وبر چشمها وگوشها وقلبها پرده می کشند.

«نفاثات» جمع تأنیث ومفرد آن «**نفاثه**» که صیغهٔ مبالغه از (**نفث**) است، یعنی «**بسیار دمنده**»

(**لفث**) دراکثر کتابهای لغت به معنی یکنوع دمیدن ثبت شده است که توأم باپراگنده شدن ذرات آب دهن می باشد ویابه عبارهٔ دیگر «**پف وتف**» می باشد. بسیاری از مفسران نفاثات را به معنی «**زنان ساحره**» وگروهی دیگر به معنی **زنان وسوسه گر** توجیه نموده اند، ساحران وجادو گران او رادی را میخواندند وبرگره هائی میدمیدند وبه اینتر تیب سحر میکردند.

همینگونه گفته اند که لفظ نفاثه مانند علامه است که برزن ومرد هر دو تطبیق میشود (زیرا (**تاء**) برای مبالغه بوده، نه برای **تأنیث**). بعضی ها نفاثات را به «**نفوس شریره**» ویا «**گروههای وسوسه گر**» تفسیر کرده اندوبه **سخن چینان**، **نمامان**، **شایعه سازان** و**جاسوسان** وغیره نیز اطلاق گردیده است.

وسحر عبارت از فریفتن، گرفتار ساختن، استمالت ودلجوئی، عقل وفکر کسی را ربودن، از کاری باز گرداندن ودور ساختن، زراندود کردن نقره، تباه نمودن، باطل را در لعاب حق پوشاندن، آنچه انسان **با حیله ونیرنگ** وتردستی بجا میآورد وآنچه برای انجام دادنش از غیر خدا، از ارواح پلید واز شیطان وطاغوت کمک میگیرد.

ساحران فنی ودانشی میآموختند که بوسیلهء آن میان زن وشوهر جدائی اندازند یعنی ازین فن ودانش، برای رسیدن بهدف نامقدسی که هماناگسستن رابطه ها وعقد های نیک مبارک بود، استفاده می بردند.

ساحران بیشتر سحرشان را درخفا انجام میدهند واراده وتصمیم وقصدشان برضد خیر و نیکویی و صلح ودوستی وآرامش و روابط فطری است وبا اعمال پنهانی که خواندن او راد ویژه ونا مفهوم وغیر مسموع است، بر گره ها وعقده ها مید مند.

عقده، عبارت از **گره**، یاگره زدن درنخ ویاریسمانی ویا به هر چیزی است که ایجاد رابطه کند ویا دوچیز را بهم پیوند دهدوتوحید نماید، دوسر ریسمان را گره میزنندتامحکم واستوار شود ورابطه تولید گردد، بهمین جهت **(رابطهٔ شرعی)** میان زن وشوهر را **(عقده النکاح)** وایجاب وقبول در معامله را **«عقدالبیع»** گفته اند، پس به این ترتیب **عقده** که جمع آن **عقد** است همان **عزم ها، اراده ها وتصمیم هائی** است که استوار می کنند ویا بر جا میسازندتارابطه های قوی ایجاد گردد.

ساحران وجادو گران درحقیقت میخواهند این رابطه ها راقطع کنند، اراده های استوار رامتزلزل سازندو عزم ها وتصمیم های آهنین راسست نمایند وایمانها را به غارت برند، باور ها را به بیراهه کشانیده شک وتردید وحسادتها ودشمنی ها وناکامی ها ایجاد نمایند وافکار واندیشه ها را درحیطه وسیطرهٔ خویش در آورند امیال واراده های پلید خویشرا بر آنها حاکم نموده در دامهای شیطانی خویش اسیر نمایند، زیرا سحرو افسون کار شیطان است:

ولکن الشیطان کفروالیعلمون الناس السحر

« ولی شیاطین کافرشدند، آنها بمردم جادویی می آموختند.»

پس به این ترتیب **ساحران** و**جادوگران** چون عمل شیطانی انجام میدهند، خود نوعی شیطان هستند، نمامان وسخن چینان که با سخنان فریبنده وتزئین شده وآراسته ، روابط را میان انسانها تیره وتار می سازند ودوستی ها را به دشمنی ها مبدل مینمایند نیز سحر می نمایند وعقلها وافکار را منحرف نموده درتصرف خو در میآورند.

میبدی درتفسیر کشف الاسرار میگوید: «مراد از «**نفاثات فی العقد**» زنهائی هستند که عقل مردان را به دوستی وعشق خود میر بایند» **وفخر رازی** درتفسیر کبیر میگوید: «زنان بخاطر نفوذ محبت های شان در قلوب رجال، درآنها تصرف مینمایند.»

کار همهٔ اینها **سحر**است، پرده کشیدن برچشمها وگوش ها وقلب ها، به تصرف درآوردن افکار واندیشه ها، سست کردن عزم ها، اراده ها، تصمیمها، نیت ها وقصد ها.**(زنان ساحر)** و **(گروه های وسوسه گر)- همه جا دوگران اند که بانواع حیل، دماغها را بردهٔ خویش می سازندولجام آدمی رابدست خویش می گیرند وآنها را افسون می کنند ومی برند هر جاکه دلخواهشان است.**

پروردگار بزرگ **(نیرنگ شیطان)** را درمقابل **(نیرنگ زن)** ضعیف قلمداد کرده است:

ان کید الشیطان کان ضعیفا (نساء - ۷۸)

«نیرنگ شیطان ضعیف است.»

وازقول عزیز مصر در آیه ۲۸ سورهٔ یوسف نیرنگ زنان را بزرگ وعظیم شمرده است:

قال انه من کید کن ان کیدکن عظیم

«گفت: این کار از مکر وفریب شما زنان است که مکر شماز نان، عظیم است.»

جادو گران وساحران عصر ما از زن، آنانیکه دست پرورده شیطان انـد، وسیلهٔ شگرف وشگفت ساخته اند، وهزاران هزار زنهای فاسد را به استخدام می کشند ودر سرویس های **جاسوسی واطلاعاتی** بسیج مینمایند، این زنان ساحر جاسوس در میان کشور ها داخل اسرار آمیز ترین دستگاههای دولتی واجتماعی می شوند وبالوندی وطنازی وافسونگری، دردل مردان جا باز مینمایند واسرار وراپور ها را بدست میآورند وسر نوشت مليونها مليون انسان را به فاجعه می کشند، تمامی سرویس های مخوف جاسوسی دنیا از **CIA**وKGB وامثال آن گرفته تا خوردترین وپیش پا افتاده ترین موسسهٔ اطلاعاتی دنیا، ازین زنان جاسوس که همهٔ آنها **نفاثات فی العقد** هستند ، انباشته می باشد، ازجانب دیگر زنهای مفسد، بزرگترین عامل فساد، شهوت رانی وعیاشی درکشور های جهان هستند ومليونها مليون نفر از مردان را در جهان از راه بدرمیبرند، از اندیشه های متعالی واز افکار والای انسانی والهی منحرف میسازند عزم ها واراده ها وهمت های بلند را نابود مینمایند وسر مایه های وجودی وموهبت های اخلاقی آنان را به منجلاب فساد می کشانند وچنان فجایع وجنایات وقتل وکشتار وتباهی وحوادث وجنگهای جانکاهی پدید میآورند که حتی شیطان انگشت بد هان میگردد.

به همین ترتیب **(نفاثات فی العقد)** مختص به زنهای جاسوس و وسوسه گروساحر نمی شود، بلکه هر آن چیزیکه سحر می کند وعقلها وفکر ها وعزم ها واراده ها را مسخ مینماید، ساحروجادو گراست؛ علامهٔ ثانیت در **نفاثات فی العقد** شاید به این جهت باشد که ساحر، آدمی رابه انفعال می کشد، پایگاه وموقعیت انسانرا انفعالی می کند وبعد مثبت او را به بعد منفی مبدل میسازد، از راه خیر به سوی شر سوقش مید هد، از صراط مستقیم، دردام مغضوب وخط های انحرافی هلش میدهد.**ساحران امروزی**، با اقتصاد شان سحر می کنند، باوسایل و ارتباط جمعی شان سحر می کنند با جراید وروز نامه ها ومجلات شان سحر می کنند، بازبان وبیان وقلمهای شان سحرمی کنند، باپیشرفت ها وترقیات علمی شان سحر می



کنند، عقلها وافکار و اندیشه های ساکنان کرهٔ زمین را میر بایند، عزم ها واراده های آنها راسست مینمایند و در دامهای شیطانی خویش اسیرمی کنند، اینها همگی **«نفاثات فی العقد»** هستند.

سفارت خانه ها، قنسولگریها ونمایند گی های **سیاسی** و **کلتوری** و **فرهنگی** در جهان که بایستی روی زمینه های انسانی واخوت وبرادری وحسن مودت وهمکاری کوشان وساعی باشند، بر خلاف همه اینها با مصارف سر مایه وهزینه های سرسام آور، بشریت را درخلای اراده وعزم وهمت قرار می دهند، افکار و عقل ها واندیشه های انسانها را لجام میزنند و درمحور ارا ده های شیطانی خویش میچر خانند، اینها همه **نفاثات فی العقد** هستند که زمینه های **جاسوسی، نقب زنی ، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی** وبالاخره **تهاجم نظامی** را به تدریج روی دست می گیرند وملتی وکشوری را حتی به خاک نیستی می نشانند، این همه NGOها، اینهمه مؤسسات نامنهاد خیر یه واینهمه انجمن های سیاسی حقوق بشر، مؤسسات کمک رسانی به مهاجرین ، دفاتر ریفیوجی وامثال آن که درلباس دوستی وباظاهری آراسته وباچهره حق بجانب جلو می آیند همه اینها **نفاثات فی العقد** هستند که بانواع حیل، اراده ها را می شکنانند وایمانها را به تاراج میبرند وعقاید را متغیر می سازند وافراد را به جاسوسی ونما می وسخن چینی وامیدارند.

کشور های استعماری، بافراهم ساختن ابزار ووسایل فساد وتباهی وشهوترانی وترویج فحشاء و منکرات، سالونهای قمارو شراب وبرنامه های تلویز یونی وامثال آن ملیونها ملیون انسان را **سحر** می کنند وازراه راست واندیشهٔ درست باز میدارند وباعمال ناروا وناشایسته می کشانند.

قدرت های نیرومند مادی، ساز مان ملل متحد، سرویس های جاسوسی جهان، KGB،CIAمافیای بین المللی وتمامی نهاد های استعماری واستثماری جهان در ردیف **(نفاثات فی العقد)**، صف بندی میشوند، که با ایجاد زمینه ها، طرحها، دیزاین ها وبابه استعاره گرفتن نیروهای مادی ومعنوی، رابطه های انسانی، اخلاقی، فرهنگی وملی را می شکنانند ونفاق واختلاف وتضاد فکری وملی را حادث میسازند، وبخاطر تحکیم وسیطرهٔ شان بر نژاد ها، واقوام وملت ها وجمعیت ها، باهزاران وسوسه، وشیطنت، اغفال وتطمیع، عقل ها واندیشه ها واراده ها را در تسلط میآورند وملتها را بجان هم می اندازند ووحدت ویکپارچگی وتساندو همبستگی آنها را درهم میریزند.

تولی وتبری(دوستی و بیزاری):

به اینترتیب، الفاظ معجزهٔ آسای قرآن، همچون «صراط مستقیم»، «انعمت علیهم»، «مغضوب علیهم» و«ضالین» بگونه یی که قابل فهم وپذیرش باشند بیان گردید، این الفاظ وکلمات مبارک پروردگار معظم، ، دارای مفاهیم عمیق وعمیق تر دیگری نیز می باشند وممکن است باگذشت و مرور زمان مفاهیم جدید دیگری نیز بخود اختصاص دهند وچهره ها وهیأتهای نوینی درعرصه تاریخ

وزندگی انسانی پدید بیایند که هر کدام درقالب وجایگاه خویش مطابق به فر مول لایتغیر قرآنی بیفتند، پروردگار بزرگ با نشان دادن **صراط مستقیم** والگو های نورانی این راه هدایت که **انعمت علیهم** هستند، بشریت را امر میدهند که از آنان پیروی واطاعت نمایند که کلید خوشبختی ورمز کامیابی دنیاوآخرت بنزد آنان است واز سوی دیگر بابر ملاکردن چهره های سیاه وکدری همچون **مغضوب علیهم وضالین** به جامعهء بشری هشدار میدهند که مایهٔ همه بدبختی ها وذلت ها وپستی ها وشکست ها ونا مرادی های دنیا وآخرت، همین ها هستند، واز جهت دیگر **صراط مستقیم وانعمت علیهم**، جنبهٔ ایجابی دارند واز مقوله **«ولایت»** شمرده می شوند ومغضوب علیهم وضالین که جنبه سلبی دارند، از مقوله **«برائت»** می باشند که به این ترتیب پروردگار بزرگ درهمین مختصر دوبُعد **«تولی وتبری»** و«امربمعروف ونهی عن المنکر» را بگونه فشرده وبه اختصار ویا فقط بگونهٔ یاد دهانی به بشریت تعلیم میدهند تاچه کسانی را دوست داشته باشند واز چه کسانی دوری نمایند.

از جانب دیگر ساختن یک جامعه چه کوچک باشدو چه بزرگ، با فر مولی که قرآن پیشنهاد می کند می توانند درهر زمانه ودر هر عصر و درجا و در هر مکان ودر هر مقام، پدید بیایند، چوکات واسکلیت ساختن یک مدینهٔ فاضله داده شده است وتطبیق آن باعلم وآگاهی وشرایط وزمان ومکان وباحکمت وتدبیر وایمان وتعهد عمیق به مکتب هستی بخش اسلام برعهده مؤمنین ووارثین پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد، علماء، دانشمندان واهل خبره ایکه صالح اند وحکیم وخرد مند هستند وبافکتور های علم وایمان، تخصص وتعهد ودانش وبینش مجهز می باشند.

همانگونه که تذکر دادیم تطبیق این فر مول درهر جامعه به هر اندازه یی که باشد به سهولت امکان پذیر است، بطور مثال اجتماع کوچکی چون یک (خانواده) را مدنظر میگیریم که درآن پدری، مادری وچند فر زندی زیست مینمایند؛ **پدر** که رئیس خانواده است، رهبری فامیل خویشرا بعهده دارد وبا پیروی از احکام ودستورات قرآن وسنت که همان **(علم وایمان)** است رهبری اش رامی سازد وبه اندازهٔ سرموئی از دستورات پیامبر (ص)سرپیچی نمی کند ودرکنار خویش خانم وفرزندان را بادادن علم وآگاهی وباور، همزبان وهمدل خویش بار میآورد که همانند اوتفکر می نمایند، همانند او دل را بازبان راست می نمایند وجز صدق وراستی و درستی وحقانیت به چیز دیگری نمی اندیشند، همه صدیق می باشند ودروغ ونفاق واختلاف وتضاد به اندازهٔ سرموئی در اندیشه های آنها خطور نمی کند، واینها می توانند در مقابل هر گونه عوامل وفاکتور هائیکه از بیرون ودرون اجتماع آنها را برهم میزند مقاومت وایستادگی وجهاد نمایند وهر کدام برای قلع وقمع صد ها وهزاران مشکلات اعم از مشکلات اقتصادی، مالی، فرهنگی وتربیتی وامثال آن ایثار وفدا کاری نمایند وجامعهٔ کوچک شان را از شر هرگونه عوامل مخرب وباز دارنده حفظ وحراست نمایند، جامعه یی که پدید میآورند، یک جامعه صالح است که همه بازیور علم وایمان آراسته هستند، خانواده یی که خوشبخت ترین خانواده ها محسوب میشوند هم

خداوند بآنها الطاف ومرحمت دارد وهم انسانها بدیده قدر وعزت بآنها می نگرند. وهمین گونه تطبیق این فر مول در ساحهٔ یک **زیاست**، در ساحهٔ یک وزارت ودر ساحهٔ یک **ریاست جمهوری** وهمین طور درساحهٔ تمامت **کرهٔ زمین**، به آسانی امکان پذیر است وبا دو اصل **تولا وتبری** وبا آگاهی وعلم ودانش وایمان وتعهد وبینش قابلیت انطباق می یابد.

الگوسازی پیامبر(ص) درمحور پنج بنای اسلامی

پیامبر صلی الله علیه وسلم جامعه ئی ساختند شگفت انگیز، مافوق تصور، بر تراز قیاس وخیال وگمان و وهم، که با الهام از دساتیر قرآن بزرگ وفرامین خدای عزوّجل ودرعمل کشیدن همهٔ معیار های واقعی واصیل، به منصهٔ شهود در آمده بود_ جامعه یی که همه در آن پیامبر گونه فکر میکردند، همه صدیق بودند، همه ایثار وفدا کاری داشتند وهمه افراد صالح وحکیم بودند، همه باعناصر علم وایمان وتخصص وتعهدودانش وبینش آراسته بودند.

درحقیقت پیامبربزر گوار خانه یی ساختند وسقفی بر افراستند تا همهٔ امت در زیر آن بیاسایند وزندگی نمایند- او خانهٔ حیات وزندگانی ساخت که همه باوسایل راحتی ومدرن، مجهز بود، او بهشتی ساخت بگونهٔ مجسم که ساکنان آن همه بهشتی بودند وبرای بشریت مبرهن کردند که ساختن مدینهٔ فاضله و بهشت برین درروی زمین از جملهٔ محالات نیست، بشریت درهر عصر وزمانه یی ودر هر مکان ومقامی می توانند منزل حیات بسازند که هیچگاهی از باد و باران صدمه نبینند واین درصورتی امکان دارد که همگی همدوش با پیامبر، هم فکر با صدیقین، همعنان با ایثار گران وهم عقیده باصالحین قدم بردارند و حرکت نمایند، خدای را پرستش کنندوبا غیر خدا برزمند، وتولا به خدا داشته باشندو تبری از دشمنان او...

بنای اول_ «توحید». یا رابطهء «خلق باخالق» بگونه علمی

توحید- شناخت خداوند، به تمامت معنی است، یعنی داشتن علم وآگاهی بگونهٔ واقعی از یگانگی خداوند، از قدرت قهار خداوند، از علم بیکرانهء خداوند، از خلاقیت از خالقیت، از الوهیت، از ربوبیت، از رحمانیت، از رحیمیت واز جلال وجمال وکمال خداوند، از حی بودن خداوند، ازتدبیر وحکمت وغنای خداوند وخلاصه از تمامی او صاف پرورگار بزرگ، **توحید** آن است که خدابی انباز است وهمه مخلوق خداوند اند واو معبودو مسجودهمه.

هنگامی که پیامبر عظیم الشان اسلام، آوای توحید را بلند کردند، انفجاری دردل ظلمت رخ داد ورستا خیزی آغاز گردید، بارقه های نور وروشنایی شگفت وپرده های سیاه جهل وکوردلی ونا بخردی از هم درید.

ظلمت جهل. که بر همه چیز پرده افگنده بود وهمه رنگها را بیرنگ ساخته بود، بانور توحید که روشنگر آسمانها وزمین بود، همه چیز موجودیت یافت وهمه چشمها بیناگردید وهمه رنگها رنگ هستی گرفت.

پیامبر با شعار توحید، سیمای جهان را عوض کرد، جوامع ظلمت زده را دچار رعشه ورعب گردانید ومظلومان تاریخ را نیروی تپش وتلاش وپویش ومژدهٔ نور وروشنائی بخشید؛ مشرکین، مغضوبین، ضالین ونفاثات فی العقد را لرزه براندام کرد.

«**قولوا لااله الاالله تفلحوا**»را دردل تاریکی سرداد وپتک محکم برتارک همهٔ ار باب الانواع باطل فرود آورد، وخدای واحد ویگانه وبی نیاز را که خالق همه کاینات است بـه انسان معرفی کرد وسلام وپیام خالق یگانه را به انسان رسانید واحساس صادق بشریت را اشباع صادق کرد.

پیامبر (ص)با بلند کردن آوای پرصلابت توحید،از انقلاب ودگر گونی وقیام ورستاخیز وحرکت وفعالیت وجهش وتپش پرده برداشت، برعلاوه اینکه از یگانگی خدای عزوجل ومالکیت بلا متنازعه او برای بشریت آگاهی میداد، باتشریح وتوضیح وبر ملاکردن دکترین توحید، یکی از اصل های لایتغیر فطرت را برای بشریت بازگو مینمود، اصلی که تمامی ذرات کاینات در محور آن میچرخد، اصلی که هیچگاه وحتی برای لمحه یی نمیشود از آن سرپیچی کرد، زیرا این اصل کلی درتمامی ابعاد کوچکترین ذره ودرتمامی ابعاد بزرگترین کتله بگونهٔ مستمرو جاری وساری است وانکار از آن، حاشا کردن فطرت است واوج جهالت ونادانی.

پیامبر (ص) حقیقت توحید رابگونهٔ کتاب هستی بخش قرآن بـه جامعهٔ بشری ارمغان کرد وتفصیلات و تشریحات واحکام وفرامین پروردگار توانا را دراین زمینه، باز گو نمود، کتابی که بگونهٔ مطلق قوانین خداوند عزوّجل را مبرهن میکرد، قوانینی که فنا ناپذیر بودند و بگونـه امر ونهی وبشارت وانذار بیان شده بودند.

پیامبر (ص) با بشارت توحید به بشریت فهمانیدند که رمزکامیابی آدمی، تابعیت عام وتام از یک سلسله اصول لایتغیر است، اصولی که همیشه باتمسک بآن، آدمی به نتیجهء مثبت ومنطقی میرسد، دستیابی بشر امروز نیز، با نواع گونه گون اختراعات واکتشافات وساینس وتکنالوژی ودیگر عرصه های علم و دانش، بدون تردید نتیجهء پیروی واطاعت وتابعیت از یک سلسله قواعد، اصول وضوابطی است که تخطی ناپذیر هستند واگر آن اصول وضوابط به منصهٔ اجرا در نیایند، هر گز کاری از پیش برده نخواهد شد واین حقیقت آنقدر مبر هن واساسی است که هیچکسی نمی تواندازآن انکار نماید، زیرا جدوجهد بشر، در طول تاریخ، در تمامی ساحات علم ودانش فقط برای دریافت یک سلسله قواعد وضوابط علمی ومنطقی بوده است که تخطی ناپذیر هستند تـا بـا استعاره گرفتن آن، موانع ومشکلات عدیده را از سر راه خویش وبشریت بردارند. بهمین جهت پیامبر بزرگوار اسلام دستیابی انسان ها را برای

رسیدن به قلهٔ خوشبختی باتقدیم کتاب آسمانی، که همه اصول وقوانین لایتغیر بودند، آسان نمود، همانگونه که بدون از پیروی وتبعیت واطاعت از قانونی واصولی، بشر نمی تواند نرد بان ترقی وتعالی را بپیماید، بهمین ترتیب بدون از عملکرد وپیروی واطاعت از فرامین، قوانین واصول لایتغیر خداوند، هیجکسی شاهد پیروزی وموفعیت را درآغوش نخواهد گرفت، وپروردگار بزرگ **معیار عمل** را در پرتو توحید جاودانی ساخت وشعاع عملکرد مؤمن را که از اصول لایتغیر خداوند پدید آمده اند، تالایتناهی بال وپرداد، واز دیدگاه توحید، **عملکرد** آدمی را چونان **مخلوق زنده** ارزیابی کرد، موجود زنده یی که اثرات آن در دنیا باعث تحرک، تکامل وپیروزی آدمی میگردد ودرجهان دیگر ملاک ومحک سرافرازی ونجات دانسته میشود، وبهمین ترتیب، **عملکرد** آدمی را، دارای **ابعاد** و **وزن** تلقی کرد وبآن ارزش مضاعف قایل شد ورمز نجات دنیا وآخرت را باو عطیه کرد، اسلام، عمل نیکو وصالحی را که بعد از مرگ آدمی نیز دارای اثرات خوشگوار وبیدار گر باشد، خیر مستمر ومستدام دانست، که حتی مرگ نیز نمی تواند جلو حرکت وتکامل آنرا سلب نموده سد بسازد، بخاطری که اعمال نیکو که منبعث از پیروی و اطاعت خالصانه قوانین الهی باشد همچون موجود زنده یی است که تلاش وپویش دارد ونفس می کشد وجاودانه میزید واثر ات آن هزاران نسل دیگر را همچون انسانهای صالح وحکیم به سر منزل مقصود رهنمون میگردد.

بهمین جهت ایدیالوژی توحید یک اصل لایتغیر وتر دید ناپذیر بوده که بدون درنظر داشت آن **(فرد و جامعه)** پیروز شده نمی تواند- توحید در اسلام جهان بینی است وطیف آن، آنقدر وسیع و گسترده میباشد که هرگز درمخیلهٔ آدمی نمی گنجد، به عباره دیگر توحید، بنیان اساسی همه علوم ودانشهاست، هر مکتبهٔ فکری، از یکسو قواعد وضوابط بخصوص خود را دارد وازسوی دیگر روابط منطقی با علوم دیگر نیز می تواند بر قرار کند، اما توحید چنان مکتبهٔ فکری است که هیچ علمی در کاینات وهیچ حرکتی، سعی وتلاشی از آن بدور مانده نمی تواند وخمیره وجوهرهٔ هر علمی وهر حادثه یی از آن سر شته شده است ودر ابعاد وسیع ونامتناهی بآن همراه است، هر علمی وهر مکتب فکری ایکه با توحید عجین نباشد، باطل وگمراه کننده خواهد بود، انواع واقسام گونا گون **احتراعات واکتشافات** که امروز درجهان پدیدآمده اند ویا پدیدار می شوند وایجاد میگردند بدون تردید، خود آگاه ویا ناخود آگاه از تیزس و**دکتورین توحید** که یک اصل است، استفاده بعمل آمده است؛ ایجاد- **تلویزیون، رادیو، یخچال، کامپیوتر**، وقس علیهذا... تماماً درمحور اصل توحید ساخته شده اند؛ بگونه مثال برای ایجادتلویزیون وغیره اولاً طرح آن پیشنهاد میگردد بعداً مطالعات عمیق در زمینهٔ علوم مختلف به انجام میرسد، تمامی قوانین الکترویسته، نور، صوت، تصویر وغیره بصورت کامل وهمه جانبه در نظر گرفته میشوند، سپس صدها قوانین واصول دیگری که آنها را در ارتباط هم قرار میدهند ودر میان آنها یک **وحدت وهماهنگی** وانسجام منطقی ومثبت را بر قرار می کنند، ارزیابی می شوند وممکن است برای

ایجاد چیزی، حتی افکار چند نسلی باهم توحید گردند که اینها همه وسایلی است برای رسیدن به اهداف مورد نظر هر انسانی بخصوص دانشمندان، افکار وعصارهٔ ذهنی انسان های دیگر را دردل ودماغشان متمرکزمینمایند و یا در مجموعه یی توحید مینمایند و گرد میآورند، زیرا مرکزیت بخشیدن افکار، توحید کردن افکار است وتوحید کردن افکار، ایجاد کردن فکر جدیدی است، بهمین جهت قرآن بزرگ آیات خجسته اش بشریت را بیشتر از پیش به تفکرو تعقل ترغیب وتشویق مینماید، آنهمه نشانه های روشنی که از دیدگاه قرآن آدمی را به تفکرو تعقل وامیدارد، بدون تردید، عظمت وحکمت خالق قادر توانا را مبرهن می سازد، شک نیست این **(نشانه های روشن)**، اصول و قواعدی باشند که اگر آدمی درشعاع وحدت فکری وتمرکز عقل وخرد بآنها دست یازد، سرنوشت او را دگرگون وجامعهٔ او را به شاهراه ترقی وتکامل سوق دهد وازهمین جاست که رمز تمامی ترقی وتعالی و اختراعات واکتشافات بشر که هر کدام آیتی از آیات پروردگار بزرگ است برملا میگردد، زیرا تا افکار پراگنده باشند، هیچ کاری از آنها ساخته نیست ووقتی در ارتباط هم قرار بگیرند ووحدت بپذیرند، باعث تحرک وابتکار وتکامل میشوند.

بدینترتیب،پیامبر بزرگ اسلام، باآشناساختن بشر به توحید، به عبارهٔ دیگر شناساندن خدای واقعی به انسان،احساس صادق آدمی را اشباع صادق کردند وآدمی را به منبعی توصل بخشیدند که منبع همهٔ جوشش ها، همهٔ نعمت ها وهمهٔ رحمت هاست ومستجمع تمامی صفات کمالیه وجمالیه، تاآدمی ازین منبع لایتناهی کسب فیض کندوبه سر منزل مقصود ومراد برسد، به این جهت **«توحید»** کلید همهٔ **تعالی ها، تمدنها ، اختراعات، اکتشافات** وپیشرفتهای محیر العقول بشریت درطول سده ها وزمانه ها وعصر ها وهمه مکانها ومقامها می باشد و عبودیت، تجسم واقعی از پیروی کردن واطاعت کردن اصول لایتغیر خداوند می باشد.

۱- صولی که آدمی را به صراط مستقیم وشاهراه تکامل وتعالی جلو می برد واز خاک به افلاک میر ساند.

پیامبر (ص) با اذعان وسیع اصول توحید، آنانیرا که قواعد واصول لایتغیرخداوند را می شکستاندند، وبگونه **مشرکین، منافقین، مغضوبین، ضالین ونفاثات فی العقد**، لجاجت وعنادعمیقی علیه اصول فطری واوامرو نواهی پروردگار به خرچ میدادند وسعی میکردند در هر زمینه ودرهر ساحه، چه ابعاد فکری، چه ابعاد سیاسی چه ابعاد **علمی** وچه ابعاد **اقتصادی، نظامی، تاریخی، ملی، نژادی، فرهنگی** وغیره، اصول لایتغیر فطرت و قوانین مسلم الهی را زیر پابگذارند وتشتت وپراگندگی وهرج ومرج وانرشی وتوطئه ودسیسه ایجاد نمایند، به سختی مورد تهاجم قرار داد وقاطعانه برضد آنها واژهٔ (نه) و (لا) را سرداد وآنها را بر جا های شان میخکوب کرد، وتوحید را درابعاد سیاسی آن به شدت روی دست گرفت، بخاطر درهم شکستن جاهلیت ملی، قومی ونژادی، همه آحاد انسانی را که مخلوق خداوند ودر

قوانین آفرینش مساوی وبرابر بودند، از دیدگاه اسلام ودین توحیدی **(برادر)** خطاب کرد، سلمان فارسی، صهیب رومی، اوویس قرنی، بلال حبشی، ابوذر غفاری ومحمد عربی را باهم پیوند داد وبرا درخطاب کرد، خونها را مشترک اعلام کرده وقلبها را باهم متصل کرد ونشنلیستی همه را **«توحید»** نامید تفوق وبرتری را درمیان آنها **«تقوی»** یعنی علم وایمان، تخصص وتعهد ودانش وبینش به حساب آورد وعرب وعجم را با این معیار توحیدی به محک و سنجش درآورد و (اجتماع توحیدی) ساخت.

حکومت های ظالم وستمگر را اخطار کرد، وحاکمیت خدا را اصل اعلام نمود وکنگره های کسرا های جوروستم را تا اقصانقاط دنیا به لرزه درآورد، وبرهنه پاهای مظلوم تاریخ را به اریکه قدرت وخلافت زمین کشانید ومدینهٔ فاضله و **(خلافت وحکومت توحیدی)** را روی کار آورد.

بامعیار هاوضوابط الهی وآسمانی دخل وخرج مؤمنین را کنترول نمود، حتی که حبیب فرد فرد امت اسلام را به محاسبه می کشید، اسراف وتبذیر وولخرجی را به شدت جلوگیری کرد و از اعمال شیطان دانست، رباوسود واحتکار وامثال آنراحرام ومطلقاً قدغن اعلام کرد، انفاق وزکات رااز مسوولیت دینی امت اسلام معرفی کرد بدینوسیله بیت المال مسلمین را از حیف ومیل وتاراج وچپاول به حراست کشید ویک **«اقتصاد توحیدی»** را درجامعه رونما ساخت.

وبه همین ترتیب همهٔ امور انسانی را از دادوستدو تجارت، مسایل اجتماعی وعلمی وروانی، اخلاقی فرهنگی وامثال آن درمحور توحید چرخانید وجامعه شایسته و نیگو وتوحیدی پدید آورد.

به همین جهت، **پیامبر** (ص)**سمبول والگوی عملی توحید** درجامعهٔ انسانی بود وبا صورت وسیرت وباگفتاروکرداردشان توحید را به بشریت تعلیم دادند.

پیامبر (ص)**بنای اول ونخستین** ستون اسلام هستند، بنایی که با محتوای توحید سرشته شده اند، بنایی که تمامی بارمکتب، اید یالوژی وجهان بینی توحید را بدوش می کشند، بنایی که توصل بآن، امن وسلامتی را مژده میدهد وآدمی را درپناه خداوند قرار میدهد، تا ازشر هر چه عوامل ضد الهی است درامان قرار گیرد.

مگر درداودریغا، زمانیکه انسان ها این موهبت عظیم خداوند را به باد فراموشی سپردند ودر عمق ومحتوای توحید تامل نکردند، وفقط بگونه شعار میان تهی بآن اقرار کردند ودل های خویش را بروی عوامل ضدالهی گسترده ساختند، درحقیقت، آئین پیامبر(ص)را ازاساس ویران کردند، نخستین بنای اسلام را درهم شکستند **مشرکین، منافقین، مغضوبین، ضالین** ونفاثات فی العقد برآنها چیره شدند، اخوت وبرادری آنها را بدشمنی صعب مبدل کردند وبه فرقه ها، نژاد ها، ملیت ها، قومیت ها، سیاه ها، سپید ها، عربها، عجم ها،پشتون ها، تاجیک ها، ازبکها، هزاره ها، وغیره تجزیه شان کردند، از همهٔ کامیابی ها وسرفرازیهای دنیاو آخرت آنها را مانع گردیدند، کلید تعالی وترقی وپیشرفت را از آنها دزدیدند ودر زنجیر های برتری طلبی، زبانی وملی وامثال آن- به اسارت شان بردند.

دشمنان امروز دشمن توحید اند وسعی فراوان می کنند وهزینه های سرسام آوری به مصرف میر سانند تارشته های اخوت وبرادری و وحدت وتساند وهمبستگی **اجتماعی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی، فکری وفرهنگی** مسلمانان را درهم بریزند و از رحمت وهدایت خداوند واز ایدیالوژی وجهان بینی اسلام و از عملکردپیامبربزرگوار اسلام بدورشان نگهدارند.

چون توحید، ضد شرک وانباز انگاری است و پیامبر **(ص)**با سلاح توحید برفرق مشرکین و دشمنان خداوند کوبیدند و اسلام را بایک حرکت علمی وانقلابی به جهانیان معرفی کردند و نشان دادند که اسلام دین سازش نیست وباکفار ومشرکین ودشمنان توحید سرجنگ دارد تا آنها منطق اسلام را بپذیرند ودست از لجاجت وعناد وخود خواهی وخود بر تر بینی بردارند ودرمقابل اصول فنا ناپذیر الهی خاشع وخاضع گردند. بهمین جهت مشرکین وعوامل ضد توحیدی درطول تاریخ، چنان از توحیدمیترسند که به تعبیر قرآن «**گوره خران از شیر**». زیرا تمامی منافع وقدرت وسلطه وسیطرهٔ شان را درخطر می بینند وبرای اینکه خود شان را حفظ کنند، دشمنی با توحید را جزء زندگی شان قرار داده اند ودرهر لمحه وهر لحظه یی که توان آنرا داشته باشند، ضربات شان را بر پیکر مسلمانان فرود میآورند وبا انواع حیل ودسیسه وترفند، حتی سعی مینمایند خاصیت دینامیک و انقلابی اسلام را کم نوروبی محتوا جلوه بدهند، وهر صدایی که آوای توحید را بلند نماید، بوسیلهٔ عوامل وگماشتگان منافق خویش، با زدن تا به ها و بر چسپ های رنگارنگ همچون، **اخوانی**، بنیاد گرا، **وهابی** وامثال آن ذهنیت ها را مشوب می سازند وبنای اول اسلام را بباد مسخره میگیرند.

بنای دوم- «نماز» یارابطهٔ خلق باخالق بگونه عملی

قبل ازینکه در رابطه با بنای دوم اسلام یعنی «**نماز**» واردبحث شویم، لازم است اولا **(هدف آفرینش وخلقت انسان)** را از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم.

هدف از آفرینش انسان وکاینات چیست؟ سوالیست که همه می پرسند ودرطول تاریخ ودر درازای زمانه ها افکار بشریت را بخود معطوف داشته است وهر کسی به زعم خویش سخنانی گفته اند وحجت هایی آورده اند ویکتعداد داعیان دروغین فلسفه وعلم، **هدف وغایت خلقت را کاملا بیهوده ولاطایل** تلقی کرده خود را راحت نموده اند مگر هر گز نتوانسته اند اذهان آدمی را بگونهٔ دلخواه شان اقناع نمایند.

میآئیم وقرآن را ورق میزنیم، کلام بزرگ الهی را، فر مان فنا ناپذیر واصول لایتغیر خداوندی را که خالق همهٔ کاینات وپرورش دهندهٔ انسان است، خداوند متعال درسورهٔ ذاریات، آیات۵۶-۵۸ میفر مایند:

وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون- ما ارید منهم من رزق وما اریدان یطعمون ان الله هوالرزاق ذوالقوه المتین.

«من جن وانس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند- من هر گز از آنها نمیخواهم که بمن روزی دهند ونمیخواهم مرا اطعام کنند- خداوند روزی دهنده وصاحب قوت وقدرت است.»

ازین کلام بزرگ الهی به حقایق ذیل میرسیم:

- خداوند خالق مطلق است.
- خداوند معبود مطلق است.
- خداوند رزاق مطلق است.
- خداوند غنی مطلق است.
- خداوند قادر مطلق است.
- هدف خلقت عبودیت تمطلق است.

عبودیت تام هما نا پرستش واقعی پروردگار است که می تواند طیف گسترده یی داشته باشد، چون تمامی خیرو بر کات، ومجموع همهٔ نیکی ها بسوی پروردگار بزرگ بز میگردد، فلهذا عملکرد به انواع متنوع خیرات، عبادت محسوب میشوند- هر آن چیزیکه صرفا رضای پروردگار بزرگ درآن مضمر باشد واز عمق دل و از روی صدق واخلاص جامهٔ عمل بپوشد،در فرهنگ اسلام عبادت محاسبه میگردد- بنابه قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم- حتی لبخندو تبسمی که از روی اخلاص وفارغ ازهر گونه ریاوتظاهر، برای دوستی انجام گیرد، صدقه نامیده شده وصدقه خود عمل خیراست که خیر درفرجام عبادت دانسته میشود.

به اینترتیب عبودیت دراشکال وانواع گستردهٔ آن، خودیک جهان بینی است. عبودیت، آنگونه که درمتون لغت آمده است- اظهار آخرین درجهٔ خضوع دربرابر معبود است وبهمین دلیل، تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام واکرام را درحق بنده کرده باشد واوکسی جز خدا نیست، عبودیت نهایت تسلیم وتذلل دربرابر ذات پاک اوست، پرستش بی قیدوشرط وفر مانبر داری مطلق درتمامی زمینه ها وعبودیت کامل یاپرستش تام آنست که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد وجز درراه او گام برندارد وهر آنچه غیر اوست، فراموشش کند، حتی وجود خویشتن را....

چون خداوند (**غنی مطلق**) است، پس از هر کس وهر چیز مستغنی است، به این جهت محتاج به غیر خود نیست به عبودیت وپر ستش بند گان نیز هر گز نیازی ندارد واز روی کمبود ویاضرورت، انس وجن را نیافریده است تااو راعبادت کنند، بلکه هدف پروردگار از خلقت وآفرینش درنظر گرفتن کمبود واحتیاج انسان ها بوده است واین انسان های خلق شده هستند که به معبود وخالق خود نیاز مبرم دارند واگر بندگان را به عبودیت خویش فرامیخواند، برای این نیست که سود ونفع برد بلکه برای آنست که میخواهد بر آنها بذل وبخشش نماید. بدون تردیداز فرا خوانی ودعوت بند گان به عبودیت، هدف وحکمت فوق العاده عظیم ماورای فکر واندیشهٔ انسان در نظر بوده است، چون خداوند از هر جهت

کامل وبی نهایت دربی نهایت است ومتکی بذات گرامی خود، پس مفاد ونقطه عطف این هدف به سوی موجودات وبه ویژه به انسانها بر میگردد، هر سودی که از عبودیت متصور است، محصول عملکرد خود انسان است وآدمی با به استعاره گرفتن این رحمت نامنتها به شاهراه کمال وتعالی گام بر میدارد، پس نتیجتا، عبودیت وپرستش ایز دمتعال بگونه مطلق به نفع انسانها پیریزی شده است، آنکه بیشتر سربر آستان رب العالمین بساید به کمال بیشتر دست می یازد.

این انسان است که نیاز مند آفریده شده است، اینهمه رزق وروزی ونعمت بی حدو حصر برای او هدیه گردیده است، این زندگی مستعار را به او هدیه کرده اند، ابرو بادو مه وخورشید وفلك را درحلقهٔ چاکری او کشیده اند، تمامی کاینات را بخاطر او جامهٔ هستی پوشانیده اند، تمامی وسایل وابزار شناخت را دراختیار او قرار داده اند، برای انسانی که موجودی بی نهایت ضعیف، در هزاران زندان نیاز مندی واحتیاج، اسیراست- با ملیونها ملیون مشکل دست به گریبان است- اگر به او روشنائی اعطاء نکنند، درشاهراه ظلمتها راه گم میگردد اگر به او عقل وفراست وتدبیروراى وسیاست بذل ننمایند، دربحبوحهٔ روزگار، نابود میگردد.

به این جهت خداوند او را به عبادت خود دعوت کرده است، تا او را درکنف حمایت خویش قرار دهد، تا او را درپر تو رحمت خویش گرم کند. مهرومحبت خدا بر انسان، مافوق همهٔ عشق ها و محبت هاست، خداوند این مخلوق ضعیف خویشرا دوست دارد، میخواهد او را از ادنابه اعلی رساند و**عبودیت** یعنی توصل به وجودی که ما فوق همهٔ موجودات است، نه شریکی دارد ونه انبازی، همهٔ قوتها وقدرتها درید قدرت اوست، منبع وسر چشمهٔ تمامی نعمت ها ورحمت هاست، از هر چیزی آگاهی دارد وبه هر چیز بصیراست، همه چیز را می بیند وهر چیز را می شنود، دروازهٔ رحمت وپذیرش او برخ همگان باز است وخوان نعمت او همهٔ جاگسترده، هر لمحه وهر زمانیکه او را بجویند می یابند و درهر مقامی که او را بطلبند، می توانند.

آدمی چونان باطری خشکی است که اگربه او انرژی ندهند، پوسیده خواهد شد و**عبودیت**، چارج کردن است، **عبودیت** آدمی را درپر تورحمت الهی گرم می کند وبه او حیات وانرژی و قوت میرساند در اندام ضعیف ومرده وکرخت او حرکت وجولان ایجاد می کند. پس **عبودیت** بقای آدمی را تضمین می کند و درشاهراه تکامل جلوش میراند- هدف آفرینش یعنی **عبودیت** و **عبودیت** یعنی تکامل مستمر ومستدام ورسیدن آدمی به سرچشمهٔ بقاء- به سرچشمهٔ فیاض وزلال ودرخشان- رسیدن به جوار مبدء یی که نعمت آفرین است وآدمی دراین مقام از نقص به کمال میر سد واز اسارت به رهایی قدم میگذارد.

درحقیقت **عبودیت** بر علاوهٔ ماهیت دنیامیک خویش، آدمی را بـه تفکروتعقل وامیدارد. دریچه های شناخت و «**علم ایمان**» را برخ او می گشاید، بفلسفهٔ پراســرار اینکـه از کجا آمـده است و بکجا میرود پی می برد وبیک اصل کلی که قربت وایمان بسوی معبودیگانه است علم می یابد.

شناخت خداوند، اوج بلوغ فکری است، اسرار خلقت را بـه او فـاش مـی سـازد وموقعیـت خویشرا دراین جهان آب وگل در می یابد، خودشناس وخدا شناس میگردد ومعنی واقعـی **عبـد** بـودن را درک مینماید.

(عبد) درلغت عرب به انسانی میگویند که سر تاپا تعلق به مولا وصـاحب خـود دارد، اراده اش تـابع اراده او وخواستش تابع خواست اوست ودر برابر او، مالك وصاحب هیچ چـیزی نیسـت واگـر هـر چـه دارد، آنهم از اوست وعبد در اطاعت معبود خود هرگزسستی به خود راه نمیدهد.

مگرشگفتا که **عبودیت** دراسلام برخلاف معنی ظاهری اش سمبول انقیاد وبردگی نیسـت، بمفـهوم در بند کشیدن، اسیر بودن ووابسته بودن نیست، بلکه سراپار هایی وآزادگی اسـت، کسـیکه عبـد اسـت، آزاد است وساحه جولان وطیران او چنان وسیع است که در مقیـاس فکـرو اندیشـه نمـی گنجـد. تمـامی کاینات از آن خداست واو **عبدی** است که در تمامت کاینات رها شده است. وقتی بآغـاز سورهٔ اسـراء میرسیم، به این حقیقت شگرف بگونه سمبولیک از زبان قرآن پی می بریم:

سبحن الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصلی....

«منزه است خداوندی که دریک شب بنده اش را از مسجد الحرام تامسجد الاقصی برد....»

پیامبر بزرگ اسلام دعوت به سفر بهت انگیز معراج شـده اسـت، معـراج یعنـی عـروج انسـانی کـه بمفهوم وسیع کلمه «**عبد**» پروردگار است، پیامبر **(ص)**بگونـهٔ مطلق **عبـد** خداسـت، (عبدمطلـق) یعنـی انسان کامل، پیامبر **(ص)** در**عبودیت** الگوست، اوتمامت دین است وتمامت اسلام، او شاهد است وقرآن مجسم و تمامی امت، اتباع او، تمامی سلول های وجود شریفش بـا توحیـد عجیـن گردیـده اسـت واز او انسان کاملی ساخته است، انسان نمونه وقابل تقلید وپیروی واطاعت، او به **عبد** بودن احساس شـرف مـی کند، خدا او را **عبد** خویش خطاب میکند واین **عبـد** کـامل کـه پـروردگـار از او راضـی اسـت، عـروج میکند، او **عبد** است، یعنی **آزاد** وسیر تکاملی او تمامی کاینات را دربرمیگیرد،از جـهان آب وگـل رهـا میشود وهمهٔ تعلقات مادی درهم میریزد وچنان جلو میرود واوج میگیرد که اگر مقرب ترین فرشته یکسر موی بر تر پرد، فروغ تجلی بسوزد پرش و این قلهٔ تکامل است وهـدف آفرینـش رسـیدن آدمـی بـه قلـهٔ تکامل، قربت به کمال مطلق. صبغهٔ الهی گرفتن واو صاف ملکوتی والهی کسب کردن است.

چه شگرف است پیشرفتهای محیر العقول بشر در ساحهٔ علم وتکنالوژی، مگر جـالب اینجاسـت کـه هنوز نتوانسته است در مورد دو همسایهٔ زمین یعنی **زهره ومریخ**، اطلاعات قانع کننده داشته باشد ونظام شمس که آخرین سیارهٔ آن شش ملیار دکیلو متر از آفتاب بعید واقع شـده اسـت، دریـک مـدار سرسـام

آور، پیر امون خور شید میچرخد؛ وهمین نظام شمس در میان «**کهکشان شیری**» گوئی به مثابهٔ نقطه یی جاخوش کرده است و «**کهکشان شیری**» درمیان انبوه کهکشانها خود بمثابهٔ نقطه یی عرض اندام میکند. واز اینجا به این حقیقت عجیب میر سیم که سیر تکاملی انسان از دید گاه اسلام چقدر ما فوق تصور بشر است، انسانی که کوچکترین است ودر مقابل کاینات. وجود وعد مش یکسان تصور میشود، وقتی«**عبد کامل**» شد، تمامی کهکشانها درجنب پرواز او کوچک ونا چیز جلوه می کنند.

پیامبر (ص) که **عبد کامل** است، باشهود ظاهری وبا طنی، به نظارهٔ آیات وعظمت معبود یگانه درکاینات میپردازد وتابد آنجا حضور بهم میر ساند که فاصله میان او ومعبودش بنابه تصریح قرآن به اندازهٔ **دوکمان** یاکمتر میشود واز همین لحظات هیجان انگیز قرآن بزرگ چنین پرده بر میدارد:

فاوحی الی عبده ما اوحی. (نجم- ۱۰)

«آنچه وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد.»

بازهم پیامبر بزرگ اسلام درآن دقایق شگفت «**عبد**» خطاب شده است واین است اوج شرف انسانی وهمین است اوج مدارج تکامل و رسیدن درجوار الهی، همکلام شدن با خالق انس وجن.

دستاورد پیامبر(ص) ازین عروج آسمانی وملکوتی، فضیلت **پنج بار نماز** روزانه برای بشریت بود، که این خودبه وضوح گواهی میدهد که هدف خلقت عبودیت است ورسیدن بمدارج عظیم الشان تکامل- یابه عبارهٔ دیگر هدف خلقت، شناخت خداوند ورسیدن به سرچشمه توحیداست.

«**نماز**» زیبا ترین طریقه پرستش وعبودیت است، هر حرکتی در **نماز**، بگونهٔ سمبولیک پرده از اسرار شگفت بر میدارد- نماز کوتاه ترین طریقهٔ رسیدن به توحید است، با آغاز **نماز**، آدمی بر صراط مستقیم قرار میگیرد که درآنسوی آن معبودیگانه قرار دارد، وقتی آدمی دستهایش را به نرمی گوشها بلند می کند، تسلیم شدن عام وتام خود را بدر گاه ایزد توانا اعلام میدارد واین جز اسلام، چیز دیگری نیست، اسلام دین سلامتی است، وقتی آدمی خودش را به خدایش تسلیم کرد، تضمین وتثبیت شد، با نیرویی پیوست که ماقوق همهٔ قدرتها ونیرو هاست واز هر چه عوامل ضد الهی است، به سلامت رست.

وقتی به (**تکبیر تحریمه**) پرداخت، هر چه که غیر خداست بر خویش، حرام کرد وبدور انداخت. زمانیکه زبان به (**الله اکبر**) گشود، تمام جهان بینی اسلام را درذهن تداعی کرد، زیرا این کلمات حیرت انگیز که (**خدا بزرگ**) است، تمامت آیدیالوژی است، بزرگی وعظمت خداوند ما فوق تصور و تفکر بشر است ولایتناهی است.

زمانیکه آدمی به **نماز** می ایستد- رو به محراب وقبله می کند، **قبله** همان هدف است که برای رسیدن بآن **هدف** آفریده شده است- **محراب** از حرب گرفته شده، مؤمن حرب می کند، با هر چه عوامل ضد الهی است و باهر چه شیطان وطاغوت واستکبار ومشرک ومنافق ومغضوب وضالین ونفاثات فی العقد است؛ مؤمن در **محراب**، یعنی در**سنگر الله** قراردارد،سنگری که هیچگاه درهم نمی شکند،

سنگری که پناهگاه امن است، مؤمن برای رسیدن بهدف، با صبرومبارزه ومقاومت وپایداری وایثار وفدا کاری باید قد علم کند- از هیچ چیزی نهراسد، جز ذات یگانه ایکه همه چیز دریدِ **قدرت** اوست.

نماز،علاج همهٔ نا بسامانی های روحی وروانی است، مؤمن چون بوسیلهٔ نماز با خدا رابطه میگیرد، رابطه با موجودی که به تعبیر قرآن «**الله ولی الذین آمنوا**»، سر پرست ونگهبان وحامی مومنین است. به اینترتیب، پشتوانه یی می یابد ما فوق همهٔ دلگرمی ها، ودردل احساس آرامش وطئمانیت خاطر میکند، وتجلیات **ایمان** درضمیرش تازه میگردد.

نماز، دعاونیایش است، رمز خود سازی، دعوت انسان به توبه واصلاح اشتبا هات گذشته. **توبه** آنست که آدمی از معصیت پشیمان شده باشد، پشیمانی از معصیت، دست یافتن آدمی به علم وآگاهی است وپوزش خواستن از خدا، تقاضای ایمان وتجلی **تعهد**.

نماز،اوج تذلل است، بدر گاه ایزدیکتا، بخاک افتیدن است وجبین نیاز سائیدن به پیشگاه معبودی که خالق عالمیان است، وبه اینترتیب نماز، **کبر** و**غرور** و**خود خواهی** و**تبختر** و**برتربینی** را درهم می شکند.

نماز، آدمی را از غفلت بدر می کشد ورمز حیات وغایهٔ آفرینش او را برایش یاد دهانی می کند و روزانه ۵ بار به او اخطار مینماید که هوشیارو آگاه وبیدار باشد، مبادا مورد تهاجم عوامل ضدالهی قرار گیرد وموهبت حیات وزندگانی او بیهوده وهدر رود.

نماز، پرواز روح آدمی است، از چاز چوبهٔ عالم مادی، واز سکون ورکود وتفسدر هایش می کند بیام ملکوت عروجش میدهد، با فرشتگان وپاکان وصالحین ومقربین درگاه پروردگار قرینش مینماید واین حالت به آدمی ملکات اخلاقی، صفای باطنی و**آرامش روحی** و **روانی** بودیعه میگذارد.

نماز، عبادتی ونیازی **صادقانه** و**خالصانه** بدرگاه خالق بی همتاست، آدمی در نمازنیتش صادقانه است ، گفتارش بی آلایش است، اعمالش خالصانه است، بدنش مصفا است، لباسهایش پاک است، سجاده اش مطهر است وتکرار این عمل در روز، باو از صفا وصمیمیت، از اخلاص وصدق واز پاکی وصفایی روح پرده بر میدارد.

نماز، عمود، ستون وبنای دین است، اگر این بناء استوار ومحکم باشد، دین استوار وپابر جاست واگراین عمود، شکسته شود، دین پاشیده میشود.

نماز، باخشوع وخضوع، ازیگانگی زبان وضمیر پرده برمیدارد واز تجلای اخلاص وصداقت. وآدمی را بر ضد منافقت و دورنگی ودو رویی می شوراند.

نماز- رابطهء مستمر ومستدام با خداوند است وبآدمی گوشزد میکند که از غیر او تبری کند ودوری جوید.

نماز، ارتباط خلق با خالق است، اگراین ارتباط گسسته شـود، رابطهٔ آدمی با خدایش خدشه بر میدارد وخدا فراموش میگردد- وقتی خد . فرا موش شد، همهٔ اعمال آدمی حبط و حاشا میگردد.

نماز، بیانگر نظم و دسپلین وانظباط است، او قات نماز- آداب رکوع وقیام وقعود- ترتیب صفوف وامثال آن همه دال بریک نظم ودسپلین تمام عیار بوده که بآدمی گوشزد مینماید پیشبرد زندگی سوای نظم ودسپلین امری محال است.

نماز، باجماعت، از رابطهء **(فرد واجتماع)** سخن میزند، از پیشوای عادل وملتی مطیع، از رهبری و فر مانروایی واز وحدت ویکپارچگی، امام، قاید است ومقتد یان، جامعه، امام، جامعه را رهبری می کند، امام، پیام خدای را به گوش جامعه میر ساند و جامعه باتمامت نیرو وقوا بآن عمل مینمایند.

جامعه، در نماز، روی **عدالت** استوار است، ومعنی عدالت آنست که هر چیز درجای خودش قرارگیرد، افراد متجرب که از علم و ایمان تخصص وتعهد آراسته اند در صفوف اول قرار دارند- بعد از آن جوانان قرار میگیرند که با نیرو وتوان خویش چرخ تاریخ را جلو می برند واز افراد متخصص ومتعهد فر مان می برند، بعد از آن کود کان رده بندی میشوند که از جوانان وبزرگان تبعیت مینمایند ودر صفوف آخر زنها می توانند منسجم شوند، تامرد ها وافراد اکتیف وفعال را مدد بر سانند.

نماز، نشان میدهد که زنها می توانند، در اجتماع سهم بگیرند ودر فعالیت های اجتماعی، مذهبی، سیاسی واخلاقی بسیج شوند واین درصورتیست که موقعیت زن را دراجتماع نظر به اوضاع وشرایط جاری تعیین نمائیم، تا عدالت تأمین گردد، جامعهٔ اسلامی، زن را درحاشیه قرار نمیدهد، بلکه موقعیت او را عادلانه تعیین مینماید؛ اگر زن درصف اول ویادر متن جامعه قرار گیرد، رشته های جامعه درهم میریزد وجامعه به سوی انحطاط وانرشی وپراگندگی واختلاف سوق داده میشود. وهمینگونه، نفی زن درجامعه نیست ویکی از حقوق الهی او بباد فراموشی قرار میگیرد.

نماز- بیانگرآنست که درجامعهٔ اسلامی فقط یک رهبر وقاید حکمر وایی میکند وهمهٔ آحاد انسانی اعم از زن ومرد، پیرو جوان وکودک وبر نا موقعیت وجایگاه بخصوص خود شان را درجامعه احراز کرده اند.

آنانیکه شراب میخورند، واز مال حرام وغذای حرام اعاشه واباطه میشوند وآنانیکه بر مسند قدرت، ظلم وستمگری روامیدارند وآنانیکه زکات را نمی پردازند، نماز های شان باطل وبیهوده است وهیچگاه شرف قبولی نمی یابد و بر چهره های شان پس زده میشود! **نماز،** آنگاهی مقبول است که آدمی خودش وجدانا به قضاوت بنیشند که آیا نماز، او را از فحشا ومنکر واز غصب اموال دیگران وازظلم وبربریت، دروغ و بهتان وحسد وامثال آن باز داشته است یا نه؟ اگر جوابش مثبت بود نماز او قبولی یافته است واگر جواب منفی بود، نماز او مردود است.

نماز، محکی است برای قبولی همهٔ اعمال نیک آدمی، اگر نماز مقبول باشد، بدون تردید همهٔ اعمال پسندیدهٔ آدمی شرف قبولی می یابند. وبقول یکی از بزرگان، اگر سری به دوسیه های جنایتکاران زده شود به وضوح مبر هن میگردد که عاملین آنها نماز نخوانده اند وتارکین صلوه اند. پس به اینتر تیب **نماز** از احترام حقوق دیگران به آدمی گوشزد میکند وبه او حلم وعاطفه وایثار واحسان ومعدلت را به ارمغان میآورد.

نماز، تمامی مدارج تکامل را از عدم تا لایتناهی بگونهٔ سمبولیک درخویش می پروراند و نشان میدهد که خلقت وآفرینش انسان، بیهوده ولاطایل وبی جهت نیست، او فقط برای عبودیت وپرستش خدای واحد وقهار آفریده شده است ومنافع این عبودیت مجددا برخود آدمی برمیگردد،طیف این ایدیالوزی باندازه ئی وسیع وشگفت است که دنیا وآخرت را دربر میگیرد وابعاد آفرینش را از عدم تالایتناهی گوشزد آدمی میکند وباسه نمایش عمده، آدمی را به این واقعیت آشنامی سازد:

اول- نمایش عدم:

نمایش عدم از آنجا آغاز میگردد که آدمی درخانه ویا درمسجد نشسته است، آرام وساکت وبی سروصدا، گویی که نیست، گوئی که وجود ندارد.

دوم- نمایش وجود وخلقت:

ناگهان این فضای سکوت وآرامش را آوای روحبخش **«قد قامت الصلوه»،«قد قامت الصلوه»** پر بار ونورانی ومعطر میکند- به یکبارگی گوئی درهمه روح دمیده میشود وجسم هاجان میگیرند، حرکت ها، تپش ها وتلاش ها وسروصدای زندگانی آغاز میگردد، آدمی از کتم عدم به عالم هستی میآید وبه قیام ورستاخیز وا داشته می شود، نبض حیات می تپد وزندگی باجوش وخروش وولوله آغاز میشود، فراز ونشیب تبارز می کنند وحیات ادامه می یابد- انسانها در مسیر زندگی براه می افتند؛ گروهی راه طاغوت وشرک واله پرستی ومنافقت می پویند، ودر دامهای مغضوب، ضالین ونفاثات فی العقد گیر میآیند- گروهی دیگر راه ضالین و گمراهان را باولع تمام طی طریق می کنند وگروهی وجمعیتی مؤمن وموحد ویکتا پرست، به صراط مستقیم براه می افتند وهر کسی روان ودوان است...

آدمی به رکوع میرود- صحنهٔ پیری وکهولت وفرجام جوانی وبلوغ فکری وپختگی جسمی وروحی را به نمایش درمیآورد- بعد به سجده می افتد- صحنهٔ مرگ وخاک شدن وتذلل آدمی وسرانجام عمررا به نمایش میگذارد.

سوم- نمایش رستاخیز:

دراین نمایش، آدمی بر میخیزد- بار دیگر بپامی ایستد، قیام می کند، صحنهٔ بهت انگیز قیامت ورستاخیز، حیات بعد ازمرگ وبعث بعد الموت را به نمایش در می آورد- بارکوع وسجود مجدد،

آدمی به این حقیقت شگرف میرسد که دریوم رستاخیز، همهٔ موجودات وهمهٔ مخلوقات، درمقابل **پروردگار** بزرگ شان، درحضور خدائی هستی بخش وحیات آفرین شان، خاضع وافتاده اند ودر برابر عظمت **«الله»**- همگی، حتی پیامبران وفرشتگان وهمهٔ انسانها وموجودات، تعظیم میکنند وبخاک می افتند.

آدمی در **تشهد**- از رستگاران ونجات یافتگان به گواه مـی نشیند- آنانیکه، «الله» را پرستیدند وبه یکتائی او شهادت **علمی** و**عملی** دادند وبرای او شریک و انبازی قایل نشدند وبه محمد صلی الله وعلیه وسلم به چشم **رسول** نگریستند واو را «**عبد**» وپیام آور «**الله**» دانستند.

ابعاد نماز، این آئین دل انگیز پرستش وعبودیت، در تمامی عرصه ها، بویژه عرصه های **فکری، فلسفی، اجتماعی، سیاسی** و**عبادی** به اندازه یی گسترده وبهت آور وکوبنده وسازنده است که اگر سالیان دراز به تحقیق وپژوهش وکاوش کشیده شوند، هنوز حق مطلب بگونهٔ واقعی ادانخواهد شد. بهترین وپرشکوه ترین سخن درمورد نماز حدیث گهر بار پیامبربزرگ اسلام است که فرموده اند:

الصلوه معراج المومن

«نمار معراج آدمی است.»

نماز، عروج آدمی به قلهٔ توحید وتکامل ومعرفت است، عبودیت تام است، درزیبا ترین وقشنگترین فرم، نماز رابطهٔ خلق باخالق است ، بگونه عملی، در**منطق نماز** همه عبد پروردگار اند وهیچ فردی بر فرد دیگر بر تری ندارد، جز از طریق تقوی وعلم وایمان، خاص وعام بر معیار پرهیز گاری سنجیده می شوند، همه می توانند درکنارهم قرار گیرند، سیاه وسپید، شیخ و شاب، ثروتمند ونادار، رئیس ومرئوس، شاه وگدا، افغانی وایرانی، پشتون وتاجک، ازبک وهزاره و... **نماز** همهٔ رنگها را باصبغهٔ الهی می شوید، در**فرهنگ نماز** همه بایستی، رنگ الهی بگیرند، **با قیام نماز** هر مؤمنی می تواند، روزانه پنج بار، عروج کند وبه معراج نایل آید وهمین است بزرگترین موهبهٔ کردگار، موهبتی که برای همه بذل گردیده است، موهبه ایکه از بریانی عدالت وبخشش بی انتهای اسلام برای همه پرده بر میدارد. **عروج با نماز**، از خاک تا خدا توان جولان یافتن است، تزکیه شدن از لجن وبه روح متعالی پیوستن است، از ظلمت به نور گریختن است.

درنماز حجابها برداشته میشوند وموجودادنا درمقابل موجود اعلی قرار میگیرد- **عبد** درمقابل **معبود** وآیات وحی تلاوت میشوند، عبد بامعبود سخن میزند وهمین است، معراج، سخن گفتن باخالق انس وجن و**معراج** خود بگونهٔ کامل تجسم **عبودیت** است.

سوره مبارکه فاتحه که ازهفت آیت تشکیل شده، درقرآن بنام «**سبع المثانی**» از آن تذکار بعمل آمده است، هفت آیتی که تکرار می شوند، هر مؤمن روزانه بده ها بار آنرا تکرار می کند، این آیات را نباید کم وکاست خواند، بلکه بگونهٔ مکمل آنرا درنماز تلاوت کرد، درغیر آن نماز تکمیل نمیشود،

هفت آیت سورهٔ فاتحه ویژهٔ نماز است واین هفت آیت، هفت عنوانی است که تمامت قرآن تفصیل آنست، اگر جن وانس دست بدست هم میدادند که فشرده یی از قرآن را ترتیب کنند، هر گز توفیق نمی یافتند.

خداوند حکیم تحفهٔ گرامی یی ازقرآن را بگونهٔ فشرده بنام (**سورهٔ الفاتحه**) به بشریت بذل فرمودند وبحر را درکوزه ریختند، تا هر کسی بتواند از تمامت قرآن سهمی بردارد واز آن بنوشد وسیراب گردد.

❖ آدمی باآغاز «**الحمد لله رب العالمین**» دست رد برسینهٔ تمامی ارباب الانواع باطل میزند وبانیروی پر صلابت ایمان به (الله) پایگاه های همهٔ خدایان دروغین را درهم می شکند و از الوهیت خداوندی یاد مینماید که خالق همهٔ گیتی وکاینات است وپروردگار جهان هاست، جهانهایی که ایجاد شده اند، پدید میآیند وخلق میشوند. بهمین جهت با نام مقدس «**الله**» وجود خدای توانا که درقدرت و توانائی ما فوق هرگونه تصور واندیشه وخیال است وشریک وانبازی ندارد وخالق ومالک همهٔ جهانیان است، بیاد میآید، و به آدمی تلقین میکند که بایک رستاخیز وبایک انقلاب بزرگ که همهٔ کاینات وجهانها را دربرمیگیردبایستی بپا ایستاد شد ودرمقابل هرگونه عوامل ضد الهی، وخدایان دروغین مجددانه رزمید. چون (**الله**) خالق است، تداعی **خالقیت** پروردگار درذهن آدمی ، انسان را باین نتیجه میر ساند که خالق حی ولا یموت، او را، از کتم عدم به عالم هستی کشیده است، نطفهٔ متعفن وبی ارزشی را که با لباس عزت واکرام وانعام ملبس ساخته وبه اوصبغهٔ (**احسن تقویم**) داده است، باتداعی خلقت انسان، آفرینش ملیاردها انسان دیگر که برروی کرهٔ زمین **خلق** شده اند، چه درگذشته، چه درحال وچه در آینده ، بار دیگر ذهن آدمی را به حیرت شگرف فرومیبرد وعظمت وهیبت **خالقی** را به نمایش در میآورد که ما فوق تصور واندیشه است، بهمین گونه آفرینش، هزاران اقسام دیگر مخلوقات خداوند که درآب وهوا وخشکه زندگی مینمایند واز رحمت **خلقت** نوازش شده اند وفرا تر از آن **خلقت** و**آفرینش** تمامی کاینات و کهکشانها وستارگان ونظام های هستی، عالم فرشتگان و دیگر موجودات شگفت آور که عقل بشر هنوزازدرک آن عاجز است، واینها همه، آدمی را درمقابل اینهمه خلاقیت متحیر ومبهوت میکند وچاره یی ندارد، جز اینکه سر سجودونیاز وعبودیت بدر گاه خالقی بساید که از **رحمت خلقت** او را ودیگران را نوازش فرموده است. **حادثهٔ خلقت** انقلاب شگرف وملموسی است که تابه امروز عقلها واندیشه ها را مات ولال کرده است وخود سرآغاز رحمت بی انتهای پروردگار است. ولفظ مبارکهٔ (**الله**) از **خلقت** ومرحلهٔ **تولد انسان** پرده بر میدارد.

❖ زمانیکه آدمی نام (رب العالمین) را برزبان جاری میسازد- **ربوبیت** پروردگار رابیاد میآورد، **مربی** وپرورش کنندهٔ خود را، خداوندی که باو جامه هستی پوشانید وسپس **تربیه وپرورش ونشو ونما**

وتنیمهٔ او رابعهده گرفت، بارزق وروزی فراوان او را نوازش کرد، وجسم وروحش را پربار وشگوفا ساخت ووجود ضعیف وناتوان او را درمقابل صعب ترین وسخت ترین حوادث محافظه فر مود وبه او قدرت وتوانائی ونیرو وجوش جوانی بخشید، شاخ وجودش را پر برگ وبار ساخت وبا سرا فرازی تمام درمقابل نبرد زمان پیروزش نمود ومسیر تاریخ را به ارادهٔ او متغیر گردانید.

آدمی وقتی به این منطق میرسد ومی بیند که بلیونها بلیون موجود دیگری که بارحمت خدای توانا از موهبت حیات وآفرینش نوازش شده اند وهمانند او پرورش وتربیه وتنمیه ونشوونماز مینمایند وبا ارادهٔ پروردگار به تدریج از **ادنا** به **اعلی** میر سند، چنان از عظمت پروردگار بزرگ سرشار میشود که بی محابا جبین نیاز بدرگاه ایزد توانا می ساید.

نام مبارکهٔ (رب)تداعی کنندهٔ مرحلهٔ پر شلوغ وپر غوغای **کودکی تاجوانی** است، مرحله یی که نمووانکشاف وتربیهٔ جسمی وروحی آدمی دراوج تکامل است وآدمی از دریای لایتناهی **رحمت ها ونعمتهای** پروردگار سیراب میگردد.

❖ **(الرحمن الرحیم)** پرده از **رحمت** های بی انتهای پروردگار برزگ بر میدارد، **رحمت** ها ومهر بانی هایی که برخاص وعام باطیف لایتناهی بذل کرده میشوند.

(الرحمن)- یکی از اوصاف خدای نهایت مهر بان است که مهر بانی او بز جمیع بشریت بخشش واعطاء میگردد- **الرحمن** صیغه مبالغه است اوج رحمت ومهربانی پرودگار را نشاند هی میکند، **الرحمن** یعنی نهایت مهر بان زیرا «با ران رحمت بی انتهایش برهمه جا رسیده وخوان نعمت بی حسابش برهمه جاگسترده است.» از نعمت حیات همه بهره مندند و از زمین وآب هوا وآفتاب او همه استفاده میبرند، از نعمت عقل وتفکر وتدبیر ورای همه بهره وراند واز تربیت وپرورش او همه مستفید گردیده اند، وصف رحمت ومهر بانی بی انتهای پروردگار که به **الرحمن** تبلور یافته است، درسرای آب وگل بر همه بخشش وبذل گردیده است هم مؤمن وهم کافر ازین رحمت بی انتها استفاده می برند. **الرحمان**، صفت عام است وازین رحمت بی انتها دراین مقطع زندگی و در دار دنیا همهٔ بشریت مستفید ونوازش شده اند، این صفت عظیم خداوند که آخرین مرحلهٔ بلوغ فکری واوج تکامل روحی آدمی را به نمایش در میآورد. **رحمت** خداوند که با **خلقت** آدمی آغاز شده بود باتوصیف **الرحمن** به اوج تلالوی خود میرسد، آدمی با استفاده ازین رحمت **درآزمایش** قرار میگیرد تااستعداد ها وصلاحیت ها شگوفا شود و جهان بینی آدمی در پیمودن راه طو لانی که در فر جام به بی نهایت میرسد، آماده و مستعد می شود، رمز مقاومت ومبارزه وتعیین خط مشی وآگاهی از رمز حیات را درک مینماید، این امتحان وآزمایش کلاسهایی است برای تربیت وتکامل که آدمی با پرورش روحی وجسمی درصراط مستقیم براه افتد_ آزمایش، آدمی را بیک خود آگاهی عمیق رهبری می کند، ماهیت فطری عوامل وعناصر تکاملی وضد تکاملی را به اویاد میدهد ودید او را درشناخت وآگاهی را سخ تر مینماید تا با استفاده ازین تجارب

عملی درزندگی ودر شعاع تفکرو تعقل سر نوشت وآیندهٔ خود را با دستها وعملکرد خود رقم زند. باجسم ورروحش بزرگترین موهبت های بشری را بودیعه گذارد وسرنوشت خود وحتی هزاران هزارانسان دیگر را متلاطم سازد، این مرحله، پختگی جسم ورروح ومسوولیت انسان است وبگونهٔ سمبولیک از مرحلهٔ **جوانی** تا **کبر**سن رانشان میدهد، آدمی وقتی به این فرهنگ میر سد که از آب بد بوی متعفن به این مرحلهٔ متعالی در**پرتو رحمت** خدای مهر بان قدم گذارده وهمانند خود بلیونها بلیون مو جودات دیگر رادرذهن واندیشه ارزیابی می کند، بی اختیار درمقابل این رحمت بی انتها خجل میشود و چاره یی ندارد جز اینکه سر سجود ونیاز وعبودیت بدرگاه ایزد مهربان بساید.

❖ (**الرحیم**) صفت دیگری از او صاف خدای نهایت مهر بان است که به گونهٔ خاص ویژهٔ مؤمنین است، درآن جهان دیگر که آدمی فقط با اعمال خویش می تواند راه نجات را پیدا کند، اگر معادلهٔ اعمال او اندکی بهم خورده باشد، هیچ راه نجاتی نیست، جز **رحمت خاص** پروردگاری که خطاپوش است واین **رحمت خاص** درشفاعت پیامبر (ص)وقرآن بزرگ وشهدای ارجمند، تجلی وتبلور یافته است که باذن خدای نهایت مهر بان جامهٔ عمل می پوشد واین هم درصورتیست که آدمی دراین سرای آب گل محب پیامبر (ص)وقرآن ودین بزرگ اوباشد، زیرا مسالهٔ شفاعت تأثیر عمیق تربیتی دراین دنیا دارد وبدینوسیله از **رحمت خاص** پروردگار بهره مند میشوند وشاهد نجات را درآغوش میگیرند، این مرحله، تداعی کننده مرحله **پیری وافتادگی** آدمی می باشد، که همه صلاحیت ها واستعداد ها را از دست داده است، وقادر به هیچ کارسازنده یی نیست، وبه کمک ومهر بانی دیگران ضرورت مبرم احساس میکند، وقتی آدمی به این رحمت بی انتهای پروردگار می اندیشدکه درسخت ترین وتکان دهنده ترین موقعیت به نجات او می شتابد، چنان قلبش فشرده می شود که بیدرنگ سر سجود وجبین نیاز وعبودیت بدرگاه ایزد مهر بان می ساید.

❖ (**مالک یوم الدین**)- صاحب روز جزاء اسم توصیفی دیگری از پروردگار بزرگ، او مالک وصاحب روز محشر است، روزیکه از اعمال آدمی درشعاع دین، پرسیده میشود، روزیکه فر مان داده میشود-(**اقراء کتابک**) بخوان عملکردت را، بخوان چیزی را که رقم زده ای، روزی که سخت سهمگین وکوبنده است، روزی که از نعمات، احسانها ورحمت های بی انتهای خداوند که بربشریت بذل شده است، پرسیده میشود وکفه های ترازوی اعمال بالاو پائین میروند و آخرین سرنوشت انسانها را با خود بالاو پائین می کشند، مالک آنروز بگونهٔ ویژه پروردگار بزرگ است **ومالک یوم الدین،** معاد وروز آخرت رانشاندهی میکند واز **آخرین لحظات زندگی انسان** واز **مرگ** آدمی پرده برمیدارد روزیکه آدمی ازین جهان به جهان دیگری رخت سفر می بندد درآنروزیکه همهٔ چشمها به رحمت وبخشش مخصوص ایزد متعال دوخته شده است وهیچ نیرویی نجات بخش نیست جز خدای

قادر وتوانا وازهمین جاست که آدمی به آخرین نقطه میر سد،از سکرات **موت** واز دهشت آنروز مو ،براند امش راست میگردد، قلبش میلرزد وبی اختیار صدا بر میداردکه:

ایاک نعبدوا وایاک نستعین، خاص ترا عبادت میکنیم وخاص از تو استعانت می طلبیم. **وهمین معراج نماز است،** عروج فکر وبلوغ آگاهی انسان، رسیدن به سر منزلی که جز خدا هیچکس نجات دهنده نیست، رسیدن به سرچشمهٔ بقا، به منبعی که فنا دراو راه ندارد وهمه چیز دریدقدرت اوست، رسیدن به توحید، یعنی **خود شناسی وخداشناسی.**

بهمین جهت، بعد از تداعی معاد، درذهن آدمی، روال سوره دگر گون میشود، خداخودطریقهٔ نجات را برزبان بشر جاری میسازد وبه او یاد میدهد که چگونه راه رستگاری را جستجو کند، طریقهٔ نجات جزاز راه عبودیت امکان پذیر نیست وعبودیت خودبه تنهائی کار سازنیست، اگر هدایت واستعانت خدای مهر بان وعشق وایمان واقعی که از عمق دل وضمیر به جوشش آمده باشد، بابشر توأم نباشد- آدمی باید از ایزد یکتا بخواهد که او را درصراط مستقیم هدایت و رهبری کند وهدایت یافتگان آنانی هستند که زبانهای شان بادل های شان راست است واز روی اخلاص وصداقت عام وتام سر به عبودیت خداوند بزرگ میگذارند.

فرهنگ نماز:

نماز، آدمی را به یک فرهنگ شکوهمند میر ساند، فرهنگی که به تمامت معنی خیرو نیکویی است. چون غایهٔ خلقت- عبودیت است ونماز زیبا ترین فرم عبودیت، محسوب میگردد که تمامی اسرار خلقت از **عدم تالایتناهی** را درخویش گنجانیده است از ازل آغاز می کند وبسوی ابد- ره می سپارد، یعنی از **ادنا** بسوی **اعلی** بال می گشاید، پس نماز، آدمی را بسوی تکامل رهنمون میسازد، ورابطهٔ او رابا**کمال مطلق** مساعد مینماید، و**هدف از نماز،** ساختن **انسان کامل** است، انسانی که در«**علم وایمان**» بمدارج بلند تربیت وپرورش رسیده باشد ودر همه احوال خدای را شاهد وناظر خویش بداند وتمایل او همیشه بسوی **عناصر تکاملی** باشد، عناصریکه او را بیشتر به کمال مطلق قریب تر میسازد واز عناصر ضد تکاملی بیزار مینماید واورا متخلق به اخلاق الهی میسازد.

قرآن میفر ماید:

ان الصلواه تنهی عن الفحشا ءوالمنکر.

«نماز (آدمی را) ازفحشا ومنکر بازمیدارد.»

وهمین **فرهنگ نماز** است، فرهنگی که او را باخدا رابطه داده است، وزرق وبرق، وجذابیت وتزئین وکشش فحشاومنکرات هر گز نمی تواند مسیر اورا دگر گون سازد، فرهنگی که بآدمی نیرومی بخشد تا علیه اعمال شیطانی برزمد ودیگران رانیز از فحشا ومنکر باز دارد، آنانیکه به این فرهنگ رسیده اند

درجلوت وخلوت، باخدای شان تعهد بسته اند ودرظاهر وباطن از خدای شان شرم میدارند **وزبانهای** شان با **دلهای** شان **راست** است، آنچه میگویند، بآن عمل مینمایند، پس به اینترتیب، **نماز**، خالصانه ترین **وصادقانه** ترین آئین عبودیت است، و هیچ عبادتی به اندازه نماز بنزد خدا ارجمند نیست واولین پرسش درصحرای محشر ازین آئین دل انگیز است.

آنانیکه نماز میخوانند، مگر به فحشاو منکر نیز تمایل دارند وبآن مبادرت می ورزند، بدون تردید نماز آنها صادقانه نیست نماز آنها ازعمق دل وضمیر ووجدان شان ریشه نگرفته است واز روی اخلاص وجذبات معنوی وعشق به پروردگار برنخاسته است، اینگونه افراد، چراغ ایمان دردلهای شان کم نوراست ونماز های آنها به گونۀ عادت درآمده است واز مزا یای عبادت تهی می باشد وادای نماز همچون دود کردن یک سگرت بآنها تشفی خاطر میدهد اینها باخدای شان **غبن** روامیدارند وبا پروردگار شان **دروغ** میگویند، آنچه دردلهای شان نهفته دارند، برزبانهای شان تراوش ندارد، نماز های اینها صبغۀ سیاسی و ریایی دارد ونظر به شرایط واوضاع وحالات اجتماعی تغییر میکند، زمانی که درمیان اجتماع هستند اجبارا نماز میخوانند ووقتی درخلوت وتنهائی باشند، هر گز سر بر سجدۀ پر وردگار خم نمی نمایند.

وازهمین جاست که درک مینمائیم، پیامبر (ص)چرا درکنار خویش افرادی تربیت کرد که همه **(صدیق)** بودند؟ وجهان بینی نماز درتمامی ذرات جسم وجان آنها نفود کرده بود واز منتهای اخلاص و صدق دل وعمق ضمیر سر بر آستان حق می سائیدند وحتی جانهای عزیز شان را برای زنده ماندن این ایدیالوژی ایثار وقر بانی می کردند.

عبودیت بایستی خالصانه وصادقانه باشد، بخاطریکه خداوند **(حق)** است و **«حقیقت مطلق»** ونماز آدمی را به **(حق)** میرساند یعنی به موجودیکه **حقیقت مطلق** است.

امروز که باتأسف تمامت دنیا دگر گون شده است وبدبختی های مدهشی جهان را به شدت تهدید مینماید ومستأصل وبیچاره کرده است، بخاطر آنست که **(بجای ایدیالوژی حق)** فرهنگ **دروغ وکذب ومنافقت** را رایج نموده اند وهمه **دروغ** میگویند وبر محو **دروغ** میچرخند، وهمه سعی میورزند تا به نحوی از انحاء چهره (حق) را بپوشانند وبا ترفند وتز ویرو نیرنگ وحیله و دروغ دیگران را مجاب بسازند، سخنان شان را با **دروغ** بیارایند و با اعمال **دروغین** دراغفال انسانها بکوشند و بارزشهای کاذب **ودروغین** برچشمها وگوشها ودل های انسانها پرده بیفگنند وهمۀ وسایل وابزار را بر محور های پوچ ومیان تهی **ودروغین** به حرکت دربیاورند. بشرامروز همۀ ارزشهایش را دروغین ومقوایی ساخته است وبا عینک کذب ودروغ بر ماهیت اشیاء مینگرد وسعی میکند با **دروغ ترین** ایدیالوژی مجهز باشد واندیشه ها وافکار وتعقل خود را در**مسیر دروغ** بکار اندازد،با **سیاست دروغین**، دنیا را مستأصل بسازد، باحکومت های **قلابی ودروغین** ، مجری ارزشهای کاذب ودروغین باشد، باتجارت دروغین واقتصاد

دروغین، ملتها را ورشکست وبیچاره بسازند ووسایل ارتباط جمعی شانرا درخدمت فرهنگ دروغین، تبلیغ دروغین وپروپاگند دروغین بسیج نمایند،انجمن های دروغین، مؤسسات دروغین، برنامه های دروغین، طرحهای دروغین، کمکهای دروغین را براه اندازند وبر سرمردم کلاه بگذارند، **(سازمان ملل متحد)** بگونهٔ دروغین ایجاد نماینده وقطع نامه های دروغین صادر نمایند:!

سیاستمدار دروغین، دانشمند دروغین، روحانی دروغین، رهبر دروغین وقاید دروغین تربیت نموده، رساله های دروغین، کتابهای دروغین، نشرات دروغین، جراید دروغین، تفسیر ها وتحلیل های دروغین وگمراه کن بچاپ برسانند، تا بدینطریق ذهنیت ها ودماغها، عقل ها و تفکرات انسان ها را در مسیر دروغ وکذب ومنافقت وحیله ونیرنگ سوق بدهند، وبر تعقل ها لجام بزنند.

انتخابات دروغین، کابینهٔ دروغین، رئیس جمهور دروغین، قانون اساسی دروغین، رهبری دروغین، تفاهم دروغین معاهدات دروغین، روابط دروغین- ومذاکرات دروغین را روی کاز آورده وکشور هاوملتها وتوده ها را اغفال نموده به اسارت بکشانند.

درعصرما، همه چیز روی هرم های دروغ وکذب وریا ومنافقت وشیطنت وخیانت میچرخند و فرهنگ دروغ چنان عام وگسترده است که همه زبان بدروغ می گشایند، از درگاه تادر بار دروغ می گویند، عوام به دروغ متوسل می شود خواص از دروغ مدد میگیرد، متعلم ومحصل از گفتن دروغ ابا ندارند ومعلم واستاد ومربی با ایدیالوژی دروغ زندگی مینمایند- دکاندار دروغ میگوید، طالب را دروغین بار میآورند وملا راقلابی، طالب ها را خلقی میسازند وخلقی ها راطالب وبر زبان هردو دروغ رابودیعه می گذارند، ملا- دین پیامبر (ص)را بگونهٔ دروغین تأویل می کند وتجاوز بیگانگان را جایز میشمارد، رئیس ومرئوس وما مورومدیر وامیر ووزیر وشاه وگدا، کودک وپیروبر نا، دروغ میگویند، زنها، مردها، مادرها، پدر ها وفرزندان دروغ میگویند، همه تزویر میکنند، بهتان می بندند، سوگند های دروغین میخورند وقضاوت های دروغین میکنند وبر چهرهٔ حقایق پرده می کشند.

وعده ها دروغین، عملکرد ها دروغین، لبخند ها دروغین،تبسم ها دروغین، برخورد ها، نشست ها، حرکتها، شب نشینی ها، عروسی ها، پیک نیک ها، مهمانی ها، دعوتها، سیالی ها، شریکی ها، همه تظاهری همه مقوایی، همه کاذبانه، همه دروغین وریائی، همه سعی میکنند که تزویر کنند، نیرنگ بازند، خود شان را آنچه که نیستند جلوه دهند، تبختر کنند، باد به غبغبه بیندازند و به اصطلاح بر جان یکدیگر زنند.

فرهنگ ریاو دروغ وکذب ومنافقت وکلاه برداری چنان طیف گسترده بخود گرفته است که تمامت جهان را درنوردیده وساکنان کرهٔ زمین را دریک خلای بی اعتمادی وبی یقینی وعدم مصونیت وامن وسلامتی قرار داده است، وآدمها را خود آگاه ویاناخود آگاه درمسیر های ظلمانی وبیفروغ نیرنگ ها، دروغها، حیله ها، ترفند ها، مکر ها، سیاست ها، غبن ها، منافقت ها، روان ودوان ساخته است، زیرا

همه می بینند وهمه می نگرند که چگونه،امریکا دروغ میگوید، روسها دروغ می گویند، انگلیسها دروغ می گویند، فرانسوی ها، آلمانی ها، چینائی ها و..... دروغ می گویند، کشور های اسلامی بدروغ متوسل می شوند، بایدک کشیدن نام مقدس اسلام، چگونه برضد اسلام عمل مینمایند، با اعماروتزنین وبر پائی مساجد، چگونه برضد جهان بینی مسجد قد علم میکنند و بانشر وطبع قرآن بزرگ که بامنتهای زیبائی ونفاست وهنرمندی تهیه شده است، چگونه برضد دساتیروفرامین قرآن، باظرافت وهنر مندی، قیام مینمایند وباغوغا بر آوردن دفاع از پیامبر (ص)و نوامیس پیامبر، چگونه برضد سنت خجسته او بر میخیزند وآئین او را تضعیف مینمایند.

خلاصه، دروغ وهمهٔ مظاهر دروغ، جامعه ها، نسل ها، تاریخها وزمانه ها را دگر گون ومنقلب نموده وبه حضیض مذلت وتیرگی وفلاکت سقوط میدهد وهدف آفرینش را برای بشریت سیه روزی وظلمت وبدبختی جلوه گرمیسازد درحالی که **نماز**، این آئین دل انگیز پرستش با کمال صداقت وراستی واخلاص، آدمی را درشاهراه تکامل براه می اندازد وهدف آفرینش را که صعود به قلهٔ معرفت وتوحید مطلق ورسیدن به سرچشمهٔ بقا وحقیقت محض است به او می فهماند وازهمین جاست که به خقانیت دین مبارک اسلام میر سیم وبه **پیامبر راستین**(ص) که یارانش را باچه فرهنگ صادقانه وخالصانه وراستین به بشریت معرفی کردند وبا حقانیت وراستی وصداقت وایثار وعلم وحکمت وتخصص وتعهد ودانش وبینش آراسته گردانیدند وازمیان همه **حضرت ابابکر** «صدیق» رضی الله وتعالی عنه را بر کشیدند والگوی صداقت وراستی واخلاص قرار دادند.

هیچ مرحله یی، متعالی تروشکو همند تر از صدق وراستی بعد از مرحلهٔ نبوت نیست، زیرا نبوت را با حقانیت می توان شناخت وکذب ودروغ بعد از مرحلهٔ کفر است وآنانیکه بسوی دروغ ومنافقت ورياوكذب وخيانت وغصب امانت كشيده ميشوند، ازمدار توحید فرارمیکنند وفاصله میگیرند و**نماز** آخرین مدایح صدق وراستی واخلاص را بعد از توحید به نمایش درمیآورد- درحقیقت نماز، طریقهء عملی توحید بوده که آدمی را هر چه بیشتر به سوی تکامل یعنی توحید ویکتا پرستی وحق وحقیقت جلومیراند- لقب متعالی وپرشوکت «**صدیق**» به حضرت **ابوبکر صدیق** رضی الله تعالی عنه، نشانگر آن است که ایشان بعد از مقام پیامبر (ص)درعبودیت وعروج بمقام تکامل وبقا درمیان خلایق **الگو** ونمونه بودند- چون **نماز دومین بنای اسلام** است، ابوبکر نیز **دومین شخصیت** ارج مند بعد از پیامبربزرگ اسلام محسوب میشوند، از طرف دیگر چون نماز بعد از توحید، اولین تجلی عملی ایمان آدمی را به نمایش می گذارد واو را درمیان خلایق مؤمن معرفی مینماید، ابوبکر صدیق(رض) نیز نخستین فرد درمیان امت اسلامی بودند که به حقانیت اسلام و پیامبر بزرگوار اسلام ایمان آوردند، درحقیقت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه، الگوی عملی نماز اند، دومین ستون واستوانهٔ استوار دین مبین اسلام که با صدق واخلاص پیریزی شده است.

بنای سوم- «زکات» یا رابطه خلق باخلق

آیت ۲۵۵ سورهٔ مبارکهٔ بقره بنام «**آیت الکرسی**» درمیان مسلمانان شهرت بهم رسانیده است، درمورد اهمیت وعظمت آیت الکرسی احادیث وروایات زیادی است که ما بخاطر جلو گیری ازاطالهٔ کلام از آن ها صرف نظر میکنیم.

آیت الکرسی با «**الله لا اله الا هوالحی القیوم**» آغاز میشود وتوحید را درسایهٔ دو نام نیکو و نورانی «حی وقیوم» تبین مینماید. **یکی حیات** وسرچشمهٔ فنا ناپذیر آن ودیگری بر پادارندگی مستمر ومستدام حیات درجلوه هاورنگهای متنوع آن.

(حی) بمعنی زنده است واین کلمه مانند هر صفت مشبهه دیگر دلالت بردوام دارد، حیات خداوند حقیقی است، زیرا حیات او عین ذات اوست وعارضی ومؤقتی نبوده ونه از دیگری وام گرفته شده است. درآیت ۵۸ سورهٔ فرقان میخوانیم:

وتوکل علی الحی الذی لایموت:

«برذات زنده ایکه هرگز نمی میرد، توکل کن»

حیات پروردگار، حیات کامل وحقیقی است که از ل تاابد ادامه دارد و اما حیات انسان بخصوص دراین جهان که آمیخته با مرگ است، نمی تواندحیات حقیقی باشد، زیرا این حیات مؤقتی وعارضی است.

حیات پروردگار بمعنی وسیع وواقعی کلمه، عبارت است از «**علم** »و «**قدرت**»، بنابر این وجودی که دارای علم وقدرت بی پایان است، حیات کامل را دارد، حیات خداوند مجموعهٔ **علم وقدرت** اوست ودر حقیقت بواسطهٔ علم وقدرت موجود زنده از غیر زنده تشخیص داده میشود، اما نمو وحرکت وتغذیه وتولید مثل از آثاز موجوداتی است که ناقص، ومحدود ودارای کمبود های هستند که بوسیله تغذیه وتولید مثل وحرکت آنرا تأمین می کنند، اما آن کس که کمبودی ندارد این اموردرمورداو مطرح نیست.

اما «**قیوم**» صیغهٔ مبالغه از مادهٔ «**قیام**» است، بهمین دلیل بمعنی وجودی است که قیام او بذات اوست وقیام همهٔ موجودات به وجود اوست وبه عبارهٔ دیگر تمام موجودات جهان هستی به او متکی هستند، زیرا قیام به خلقت وتدبیر موجودات جهان همهٔ این امور راشامل میشود. اوست که روزی میدهد، اوست که زنده میکند، اوست که می میراند، اوست که هدایت میکند، بنابر این صفت خالق ورازق وهادی ویحی ومانند آن همه در «**قیوم**» جمعند.

خداوند چگونه قیوم است؟ آنچنان قیومی که:

له مافی السموت ومافی الارض.

«آنچه درآسمانها وزمین است منحصرا از آن اوست.»

این جملهٔ قرآن **مالکیت عام وتام** پروردگار بزرگ را بر ملا می کند، همهٔ ملکیت ها، همهٔ دارائی ها و **همه ثروتها** وهمه **هستی** ها درتمامت زمین وآسمان از آن خداست، بنابر این آنچه را بشر دراختیار دارد واز آنها استفاده می کند، ملک حقیقی اونیست، فقط مدتی بامراعات شرایطی که از ناحیهٔ مالک وصاحب حقیقی تعیین شده است، حق تصرف درآنها دارد و ازین رو **مالکان معمولی** موظف اند، شرایطی را که از ناحیهٔ مالک حقیقی تعیین شده است کاملا مرا عات کنند، وگرنه مالکیت آنها، باطل وتصر فات شان غیر مجاز خواهد بود، شرایط تصرفات در ملک خداوند همان است که درقوانین اسلامی بمردم ابلاغ شده است.

توجه به این مطلب درواقع یک عامل تربیتی است، زیرا انسان با این عقیده که هر چه دارد، درحقیقت از خودش نیست وهمهٔ آنها چندروزی دردست او عاریه است، بطور مسلم این عقیده او را از تجاوز به حقوق دیگران، واستثمار وا حتکار وحرص وطمع وبخل، تبختر وجمع آوری بیحدوحصر ثروت وامثال اینها که ممکن است دراثر دنیا پرستی شدید، درانسان پیدا شود، باز میدارد وانسان را چنان تربیت میکند که به حقوق مشروع خویش راضی باشد.

همینگونه درآغاز سورهٔ مبارکهٔ آل عمران که با «**الم- الله لا اله الا هوا لحی القیوم**» آغازمیگردد وبدنبال آن زمینهٔ **حیات معنوی** وبر پائی نفسانی انسان را درسایه صفات «**حی وقیوم**» درپیروی از آنچه خداوند برای هدایت او نازل کرده است سراغ مید هد.

الله الا اله لا هوالحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصد قالمابین یدیه وانزل التوره والانجیل من هدی للناس وانزل الفرقان....

باید متذکر شدآنچه در آیت الکرسی (درسوره بقره) آمده است ، جلوه های تکوینی «**حی وقیوم**» است که درآسمانها وزمین وادارهٔ کرسی وسیع آن باعلم واحاطهٔ کامل پروردگار یکتا مشاهده میگردد، در حالیکه درسورهٔ آل عمران جلوه های تشریعی این دونام نورانی راکه نزول کتاب های آسمانی نورافشانی کرده، نشان میدهد.

به این ترتیب درسوره بقره **حیات مادی** موجودات (آسمانها وزمین) وبر پائی قیام وحرکت آنها راکه وابسته به اراده وقدرت حکیمانهٔ پروردگار است یاد آوری میکند ودرسورهٔ آل عمران **حیات معنوی** امت هاوقیام وحرکت ورستاخیز آنها را در راه «حق وعدالت» از طریق نزول کتابهای هدایت وارسال انبیاء متذکر میگردد- درحقیقت اسماء نورانی «**حی وقیوم**» آدمی را به رمز حیات وقیام وحرکت، آشنا میسازد واین «**حیات وقیام**» درسایه ما انزل الله میسر می باشد.

سر چشمه های **(حیات وحرکت)** که از قلهٔ بلند اسماء (حی وقیوم) نشست میگیرد- دراین بخش، **(حیات وحرکت اقتصادی)** (ملکیت) یک جامعه اسلامی را مورد نظر قرار مید هد، چنین ترتیبی بر خلاف اولویتی است که معمولا به اقتصاد، به عنوان زیر بنای تحولات اجتماعی داده میشود، دراینجا

اقتصاد به عنوان روبنای یک جامعه ونتیجه ومحصول معتقدات آن مطرح میگردد و **(جهان بینی)** مقدم بر آن قرار می گیرد، بدلیل اینکه، **مناسبات اقتصادی** مردم مستقیما به **اخلاقیات** وآرمانهای آنها بستگی پیدا می کند، اگر مرد می با آموزشهای توحیدی فقط خدا را **(حی وقیوم)** شناختند، نه زیر بار طاغوتها وجباران روز گار رفته و آنها را جاوید وگردانندگان واقعی امور می دانند ونه زندگی دنیا را دایمی گرفته، خود را قایم به ذات می بینند که یکسره به جمع مال ودنیا پرستی بپردازند.

از جانب دیگر حکمت بالغهٔ خدا برآن قرار گرفته است که جوامع انسانی ازنگاه تقسیمات مالی واقتصادی بدوگروه «**دارا ونادار**» مجزا شوند وهر دو گروه درآزمایش قرار بگیرند، تامطابق به تدبیر ودرایت وتفکر وتعقل خویش صلاحیت ها واستعداد های شانرا بکار اندازند وبایکدیگر روابط منطقی بر قرار نمایند.

رابطهٔ **خلق باخالق** آنست که **خالق** به **خلق** بذل کرده است ورابطهٔ **خلق باخلق** آنست که مواهب خداوندی را **امانت** دانسته بدیگران **انفاق** نمایند، یعنی در دارائی ها وثروتهای افراد غنی ودارا، که بدون تردید بخشش وبذل پروردگار است، همه شریک هستند، زیرا انسان خلیفهٔ خدا درزمین بوده مسوولیت دارد مواهب مادی ومعنوی الهی را درراه خدا بمصرف بر ساند. این موضوع ازیک جهت به آدمی، آرامش روحی وروانی میسر آورده واورا از بخل وکینه حسد وحرص واسراف وتبذیر پاک میگرداند واز سوی دیگر فاصله هاوخلیج های طبقاتی را از میان بر میدارد وعدالت وقسط ومیزان واخوت واحسان وایثار را رونما ساخته وبمر حلهٔ اجرا و عمل در میآورد.

تقسیم شدن افراد جوامع به دو گروه «**غنی وفقیر**» عدالت اجتماعی وعدالت اقتصادی جوامع را دچار بحران کرده واز دیر باز، بشر برای حل این پرابلم، تدابیری سنجیده است وقوانینی را به منصهٔ عمل درآورده است تااگر بتواند **عدالت اجتماعی** و**اقتصادی** را درجوامع بر قرار سازد، مکتب ها ومفکوره های متعددی برای زدودن این معضله عرض اندام کرده اند، که از آنجمله مفکورهٔ **سر مایه داری** و**کمونیزم** می باشد که خواسته اند مطابق سلیقه های خویش عدالت اجتماعی واقتصادی را رونما سازند.

سرمایه داری باقبول ملکیت های خصوصی وفردی، سعی بر آن داشته است که مالیات سنگین وتکس های شدید عاید بسازد، تا از تراکم ثروت بدست افراد جلوگیری نماید، این موضوع سبب شده است که افراد ثروتمند بیشتر از پیش به **استعمار اقتصادی** مبادرت بورزند وسر مایه های هنگفتی را گرد بیاورند وسیاست اقتصادی ظالمانه ئی را روی دست بگیرند، نه تنها فاصله ودرز طبقاتی را درجهان عمیق تر و وسیع تر ساخته اند، بلکه اقشار فقیر وغریب را بیشتر از پیش به خاک تیره نشانیده اند وتصادم واصطکاک شدیدی را میان گروههای دارا نا و دار حادث شده اند. این همه **تراست ها**، **کارتل ها**، **بازار های مشترک اقتصادی**، **استاک اکسچینج** ها وامثال آن بدست این سر مایه داران ستمگروظالم

قرار گرفته اند که باسیاستهای غیر متوازن اقتصادی در فقیر ساختن انسانهای کرهٔ زمین بویـژه کشـورهای جهان سوم رول وحشیانه شانرا ایفاء مینمایند.

اما **کمونیزم**، ظاهرا «جامعه» را محترم میشمارد وتمامی افراد را درخدمت ماشین جامعه استخدام مینماید، هر کسی بایستی برای جامعه کار کند، افـراد بیمار ومعیـوب وبیکار بایسـتی از جامعـه مطـرود شوند. آدمی، درکمونیزم بمنزلهٔ یک پرزهٔ ماشین اهمیت پیدا می کنـد، همـه آحـاد انسانی زحمـت مـی کشند ومطابق به استعداد خویش یکمقدار مزد دریافت مینمایند و تمامی سر مایه را درجیب دولـت مـی ریزند، زندگی درکمونیزم، از صبح تا شام دویدن است و جان کندن، وباندازهٔ بخور ونمیر زیست کردن. این تلاش همه جانبه بالاخره دولت را به **اژدهائی** مبدل میسازد که تمامی هستی ها وسرمایه های مـادی ومعنوی افراد جوامع را بلعیده است، درحقیقت دولت کمونیسـتی تمـامی جامعـه را بلعیـده است وخـود بگونهٔ مالک تمام عیار عرض اندام کرده است وکوس لمن الملک را بصدا درآورده است، به اینتر تیـب مفکوره پلید کمونیزم فقررا ازجامعه ریشه کن نکرده بلکه تمامی آحاد انسانی را به فقـر مـادی ومعنـوی سوق میدهد وروح جامعه را در مجموع می کشد، یکسو دولتی پدید میآید که همهٔ سر مایه هـای ملـت ها رابغارت برده است ودرسوی دیگر ملتهائی عرض اندام مینمایند که به زنجیر استعمار کشـی۷ده شـده اند وفقرو درماندگی وذلت واسارت به نابودی شان کشانیده است.

به اینتر تیب سر مایه داری وکمونیزم نه تنها برضد عدالت **اجتماعی، اقتصادی وسیاسی واخلاقی** وامثال آن میرزمند بلکه در به انرشی کشیدن هر چه بیشتر جوامع وایجاد شگافهای عمیق طبقـاتی وبـروز فقرو در ماندگی وبیماری وفلاکت و استعمار واستثمار واستحمار ملتها وکشور ها رول خائنانهٔ شان را به نحواحسن به منصهٔ اجرا درمیآورند. در سر مایه داری، مار های خوش خط وخالی عرض وجود مینمایند که به جز گزیدن ومکیدن وتفاله کردن کاری ندارند و در کمونیزم اژد های مـهیب ورعـب انگیزی بـه جلوه در میآید که هر چیز رادرکام خویش فرو میبرد ونابود مینماید.

موضوع بسیار اساسی درشکست ونا کامی سرمایه داری وکمونیزم که دومکتب اقتصـادی درجـهان شمرده میشوند، همانا **انکار ایمان** ویا از بر نامه کشیدن **بینش وتعهدو امانت ومسوولیت وجدانی** مـی باشد، این مکاتب مادی به وجود خدای هستی بخش ومالک وخالق زمیـن هـا وآسـمانها هـر گـز ایمـان وباورندارند، ومالک بلامتنازعهٔ تمامی مواهب مادی درکرهٔ زمین، فقط خود شان را میدانند وچنین تصور دارند که فقط برای خوردن و چریدن وآشـامیدن آفریـده شـده انـد، تمـامی علوم، وقوانیـن وتخصـص وتکنیک آنها سوای تعهد وبینش وایمان سیر مینمایند. ایمـان وتعـهد- علـم وتخصـص را مسیر درسـت وفطری اعطاء مینماید، زمانیکه ایمان وتعـهد انکـار وحاشاشـوند، علـم وتخصـص، بگونـهٔ لاابـالی وغیـر فطری، سیر مینمایند، درست همانند آنکه شمشیر را بدست دیوانه ویاتفنگ را بدست انسان بی مسوولیتی

قرار بدهیم تاهرچه دلش بخواهد بآنها انجام دهد، بدیهی است که فجایع بزرگ وغیر قابل جبیره پدید میآید.

اسلام با درنظر داشت اینکه جامعه بدو قطب ثروتمند وفقیر مجزا شده است واین موضوع می تواند، فاصله های عمیق ومدهش طبقاتی را پدید بیاورند، تضاد ها، اختلافات ودشمنی ها دامن زده شوند، جنگها، قتل ها، چپاول وغارتها به منصهٔ ظهور درآیند، امن وامان ورفاه عامه وحتی حق زندگی کردن دریک جامعه به مشکل روبرو شود، برای ازاله این پرابلمهای مدهش، قوانین ومعیار های حساب شده وکاملی را برای بشریت عرضه میدارد که کاملا فطری بوده وروح اخوت وبرادری راتازه میکند **وعدالت اجتماعی** و**عدالت اقتصادی** را بگونهٔ کامل در جامعه پیاده می سازد، ملکیت های شخصی، سر مایه ها وثروتهای انفرادی وجمعی ودولتی را بطور کامل تضمین مینماید وامنیت وصلح وسلم وپیشرفت وترقی وتمدن را بری بشریت نوید مید هد. دین مقدس اسلام در اولین اقدام خویش برای ازالهٔ این پرابلم، سعی مینماید، تابه نحو احسن تضاد وفاصلهٔ طبقاتی را از میان بر دارد وفقیر را باغنی آشتی دهد وثروتها وسرمایه های خدادادی را از رکود ورسوب وانجماد رهائی بخشد وهمچون خون دررگهای جامعه به گردش وجریان وا دارد وحیات وزندگی وتلاش وتپش وپویش را پدید بیآورد.

درفزیک، قانونیست بنام عملیه آزموس (Osmose)، اگر دریک ظرف دو محلول غلیظ ورقیق موجودباشند که بوسیلهٔ یک پرده، نیمه قابل نفوذ ازهم جدا شده باشند بعد از مدتی مالیکول های محلول رقیق به تدریج از پرده نیمه قابل نفوذ به سوی محلول غلیظ هجرت مینمایند واز آنطرف، مالیکول های محلول غلیظ به سوی محلول رقیق می گذرند واین عملیه تازمانی ادامه پیدا می کند که غلظت هر دومحلول باهم معادل شوند، درحقیقت قوانین اسلامی نیز چنان پیریزی شده اند که همچون عملیه آزموس ثروتها را از تراکم دریک دست مانع می شوند به طریقه های مختلف آنها را درجریان می اندازند تاهمگی دریک سطح معادل باهم حیات بسر ببرند و**عدالت اجتماعی** بگونه کامل تأمین گردد وروح برادری واخوت وایثارواحسان احیاء گردد.

برنامه های اسلامی عبارتست از **انفاق، زکات، صدقه، خیرات، تحریم ربا** خواری بگونهٔ مطلق ووجوب پرداخت **مالیات اسلامی** از قبیل **زکات** و**خمس**، **عشر**، **تشویق** به **انفاق**، وقف، قرض الحسنه وکمک های مختلف مالی.

همانگونه که تذکاردادیم، قوانین اسلامی همه **فطری** هستند، مثلا «**انفاق**» یک قانون عمومی وفطری درآفرینش است، آفتاب هم برای خودش زندگانی میکند وهم برای دیگران واز پر تو بی دریغش به همهٔ گیتی انفاق مینماید، قلب آدمی هم برای خودش کار مینماید وهم برای تمامی جسم و آنچه دارد برای تک تک سلول ها وحجرات بذل وانفاق میکند وهمینگونه، دماغ، شش ها، گرده ها

وجگر، چشمها، گوش ها وهمهٔ اعضای بدن آدمی از نتیجهٔ کار خویش دایما بطور لاینقطع انفاق وبذل وبخش مینمایند واصولا زندگانی اجتماعی بدون انفاق هیچگونه مفهومی ندارد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم میفرمایند:

«آن شخص مؤمن کامل نیست که همسایه اش گرسنه باشد.»

اسلام میخواهد که آدمی حتی از شکمهای گرسنهء همنوع خویش مطلع باشد، **همسایه یی که** گرسنه خوابیده باشد واو از آن اطلاعی نداشته باشد، بیم نقص ایمان او میرود، این موضوع نشان میدهد که مسلمانان چگونه دراخوت وبرادری وایثار واحسان ودلسوزی ودلجوئی باید عمل نمایند واز آن چیزیکه دارند همسایه وهمنوع خویشرا بی نصیب نگذارند وبذل وانفاق نمایند.

بازهم درحدیث دیگری پیامبربزرگوار اسلام میفر مایند:

«در قریه ئی اگر شخصی از گرسنگی هلاک شود، تمامی باشند گان آن قریه در هلاکت او سهیم خواهند بود...»

این مفاهیم گهر بار احادیث پیامبر (ص)چنان عظیم وانقلابی وتکان دهنده هستند که آدمی دچار بهت وحیرت میگردد، موجودیت یک فرد گرسنه درجامعه اسلامی **توازن** و**تعادل** آن جامعه را برهم میزند وسیر کردن یک گرسنه وهمینگونه علاج ومداوای یک بیمار وبپا ایستاده کردن یک فرد مسکین وفقیر، **تعادل** و**توازن** جامعهٔ انسانی را مجددا بر قرار میسازد، سخنان پیامبر (ص)وحی اند، وکلام وحی ازلی وابدی بوده وهیچگاه کهنه ومندرس نمیگردند، ازین احادیث چنین بر میآید که موجودیت افراد فقیر ممکن است ومسکین وگرسنه وبیمار وجا مانده ووامانده، خطر بزرگ ومدهش برای جوامع محسوب میشوند که اگر به اسرع وقت دراعاشه واباطه وبپا ایستاده کردن آنها مبادرت نگردد، ممکن است جامعه را ازمحور آن خارج نماید، از جانب دیگر فقر وسیلهٔ وابستگی گردیده وآدمی رابه گناه وآلودگی وفسق وفجور، دزدی وکلاهبرداری وقطاع الطریقی وقتل وغارت وچپاول بکشد وروسیاهی دنیا وآخرت را به ار مغان آرد، اصولا یک ملت فقیرنمی تواند سر بلندو با افتخار زندگی نماید وبهمین ترتیب اثرات تباه کن فقر می تواند جامعه ئی را از میسر طبیعی آن خارج کند.

اگر زنان شکم آدمی نباشد سیر   حدیث وموعظه دروی نمی کند تأثیر

«سعدی»

قرآن دین اسلام را «**دین وسط**» نامیده است، «**دین وسط**» به این جهت که این آئین آسمانی، **عدالت وتعادل وتوازن** را بر قرار می سازد، عقربهٔ ترازوبایستی کاملا درحد وسط قرار بگیرد تاتعادل وتوازن دوبال تراز برقرارگردد وحق بر ملا شود، اگر به اندازهٔ ذره ئی عقربهٔ ترازو به طرف چپ ویا بطرف راست تمایل داشته باشد، تعادل وتوازن بر هم خورده است وعدالت تأمین نشده است، بهمن

جهت موجودیت فقر در میان جوامع، حتی اگر یکنفر فقیر باشد، تعادل جامعه رابه خطر مواجه می گرداند.

بهمین لحاظ، **زکات** دراسلام، فاصلهٔ طبقاتی را از میان بر میدارد وجوامع را متوازن میسازد وعدالت راتأمین مینماید.

«**زکات**» از مادهٔ تزکیه به معنی **(طهارت وپاکیزگی)** است، وقتی زکات مال ودارائی و ثروت **(چه مادی وچه معنوی)** پرداخته شوند، مال باقیمانده تطهیر وتزکیه میگردند.

زکات یک مالیهء اسلامی است که حکومت اسلامی موظف به جمع آوری وتنظیم آن می باشد، تابه بیت المال ویا به خزانه وبانک اسلامی تسلیم داده شود.

زکات، درعهد پیامبر (ص) وشیخین به سطح دولت وحکومت، ازمردم وصول میگردید، مگر در عهد عثمان (رض)، هنگامیکه فتوحاتِ مسلمانان بیشتر گردیدوبلاد بیشماری داخل قلمرو اسلامی گردیداعلام شد که زکات اموال ظاهری اشخاص وصول گردد وزکات اموال مخفی وغیر ظاهری را خود اشخاص به حیث یک مکلفیت ایمانی ووجدانی شان بپر دازند زیرا بیم آن میرفت که برای اماکن شخصی، دکانها، گدام ها وغیره تلاشی صورت گیرد واین موضوع، آبرو وحیثیت افرادرا مخدوش سازد وباعث ایجاد فتنه گردد.

بهمین ترتیب، **زکات**، مالیات بر درآمدوتولید ومالیات بر ثروتهای راکد را شامل میشود واین مکلفیت درردیف عبادات قرار گرفته واستوانه سوم اسلام محسوب میگردد و زکات با نماز توأم آمده است وهم شرط قبولی نماز، پر داخت زکات گفته شده است. «**اصحاب رده**» که بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وسلم سراز فرمان باز زدند واز دادن زکات ابا ورزیدند، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه علیه آنها جنگید وگفت، قسم بخدا اگر زکات تسمه ایکه پای شتر را بآن ببندندواسلام آنرا روا داشته باشد، حصول ننمایم، هر گز دست از جنگ بر نمیدارم.

زکات، اصل مالکیت فردی را حفظ وحراست میکندوشگاف طبقاتی را از میان بر میدارد، اگر مردم از ادای زکات سر باز زنند، این فاصله وشگاف طبقاتی وسیع گردیده وفاصله میان گروهها- آنچنان مدهش میگردد که اموال اغنیاء یابه عبارهٔ دیگر ملکیت های فردی درخطر افتند، وجامعه بسوی انرشی وبیعد التی های اجتماعی سوق داده شوند، به این جهت، پرداخت نکردن زکات جنگ ومحاربه با خدا ورسول پنداشته شده ورابطهٔ **خلق با خالق** ورابطه **خلق باخلق** را بر هم میزنند.

زکات، چون بخاطر خداوند داده میشود، بدیهی است که گیرندهٔ اصلی زکات خداوند است پس به این ملحوظ دروقت گرفتن زکات ودادن زکات بایستی نهایت اخلاص وصداقت وادب مراعات گردد.

از جانب دیگر، هیچ جامعه نی سراغ نمیشود که درآن افراد غریب، فقیر ومسکین وانسانهای بیمار وقحطی زده واز کار افتیده ، بیتمان بی سرپرست، معلولین امثال آن وجودنداشته باشد، به این لحاظ بنابه

تصریح قرآن واحادیث پیامبر (ص). زکات برای فقراء- مساکین وعاملینی که پول زکات را جمع آوری مینمایند، برای آزاد ساختن بردگان، برای اداء قروض مسلمانانی که توان پرداخت راندارند وآبرو وحیثیت وکیان آنها درمخاطره قرار دارد،در راه تقویه دین الهی، اعم از تمامی راههائیکه به گسترش وتقویت آئین الهی می انجامد، از مسالهٔ جهاد گرفته تا برنامه دعوت وتبلیغ وانقلاب فرهنگی وتعلیمی، برای واماندگان در راه که به نحوی از انحاء سر مایه های شان فروکش کرده ویا مورد تهجم قطاع الطریقان واقع شده اند واز شهر وده ومقصد وهدف ومنزل مقصود بدور افتیده اند.

باید متذکرشد (**فقیر**) آنانی هستند که دست گدای بدیگران دراز نمی کنند واشخاصی اند که آبرو ومناعت نفس شان اجازه نمیدهد که از غربت وافلاس وتنگدستی به ناله در آیند و**مساکین**، کسانی هستند که مجبور شده اند برای اعاشه واباطهٔ خود وفرزندان شان سوال نمایند- همچنین کار مندان حکومت اسلامی، داد رسان، قضات وامثال آن که در ساز مان بخشیدن این فریضهٔ الهی، از روی اخلاص وصداقت زحمات شبا نروزی را متقبل می شوند وهمینگونه افراد معیوب ومعلول وسر بار جامعهٔ اسلامی که ضرورت مبرم به حمایت وحراست ودلسوزی وایثار واحسان دارند که قرآن از آنها به **(مولفته القلوب)** تعبیر مینماید اینها کسانی هستند که مالک اصلی زکات شمرده می شوند وهمینطور از سر مایه زکات برای جهاد و مجاهدین راه اسلام که دربرابر هجوم دشمنان دین مبین بمبارزه ومجاهده می پردازند، هم برای پیشبرداهداف فکری وفرهنگی وتعلیمی و واماندگان در راه ومسافرین بی توشه ودور از منزل، مصرف صورت میگیرد.

از مطالب بالا مبرهن میگردد که پول زکات اگر بگونهٔ واقعی جمع آوری گردد به تنهائی می تواندعظیم ترین مشکلات جامعهٔ اسلامی را به سهولت حل بسازد وتمامی آحاد انسانی را درزیر چتر اقتصادی خویش جابدهد واین چیزیست که **زکات** فقط یکی از اقلام بیت المال دولت اسلامی شمرده می شودو درحالیکه دولت، برای تقویه بنیهٔ مالی خویش سکتور های مختلف اقتصادی را می تواند روی دست بگیرد.

درعصر (**عمربن عبدلعزیز**) خلیفهٔ اموی که به «**عمر ثانی**» ملقب گردیده است، وقتی پول زکات را از بلاد پهناور اسلامی جمع آوری کردند، باشگفتی مشاهده کردند که هیچگونه افراد فقیرومسکین ویا کسانیکه مستحق به گرفتن وقبول کردن زکات باشند، پیدانشدند، نخست دستپاچه گردیدند که مبادا درتکنیک کار شان اشتباهی موجودبوده باشد، اما بعدا متحقق گردید که تمامی آحادامت اسلامی به وظایف الهی شان به نحو احسن عمل نموده اند و هیچ فرد مظلومی در جامعه باقی نمانده است وهمه در طیف وچتر ایثار واحسان امت اسلامی قرار گرفته اند- بناء مجبور شدند از پول زکات برای رهائی بردگانی که جنگها به غنیمت امت اسلامی درآمده بودند اقدام نمایند، بردگان وقتی مشاهده کردند که باوجود عدم پذیرش کیش اسلام، مسلمانان باصرف هزینه در رهایی آنها از اسارت اقدام مینمایند، متیقن

گردیدند که دین اسلام، دین نجات و آزادی است، بناء جوقه جوقه به دین مبارک اسلام مشرف شدند واین آئین نجات بخش را پذیرفتند وایمان آوردند.

این واقعهٔ تاریخی نشان میدهد که تطبیق فرامین اسلام از جملهٔ محالات نیست، وقتی فرامین ودستورات اسلام به منصهٔ عمل درآیند، اعجاز مینمایند، معجزه ایکه همه می توانند درهر عصروز مان شاهد وناظر آن باشند.

دین مبارک اسلام میخواهد ثروت درجامعه همچون خون دربدن جریان داشته باشد، آنانیکه ثروتهای عظیم بدست میآورند وآنها را درجریان وتبادل ودادوستد اقتصادی قرار نمی دهند، گوئی، از رسیدن خون درعروق وشرائین جامعه جلوگیری مینمایند، اینها جنایتکاران بزرگی هستند که باحیات توده ها وملتها بازی میکنند وتورم شدید اقتصادی و**انفلاسیون** را بار آورده، نرخ اشیاء را درمارکیت مضاعف می سازند وکمر افراد فقیرومظلوم جامعه را درهم می شکنند وگرسنگی وقحطی واحتکار راسبب میشوند، وجامعه را از مسیر فطری آن خارج نموده، تعادل وتوازن اجتماعی واقتصادی وفکری وسیاسی وفرهنگی آنرا بر هم میزنند.

اسلام، ثروت اندوزی را که بگونهٔ غیر فطری آن، تعادل جامعه را بر هم میزند، جدا تقبیح مینماید وبهمین جهت ثروت اندوزی را که بگونهٔ گنجینه ها ودفینه ها باشد، «**کنز**» می نامد، ثروتهائی که دریک دستِ جامعه تراکم کرده ومقدرات اقتصادی افراد را دچار بحران ساخته است وشگاف طبقاتی را وسیع نموده وفاصله میان فقیرو غنی را بار آورده است.

اسلام ثروتی را اصل میداند که درآن خیر فردو جامعه مطمح نظرباشد، فساد وبی بند و باری وشگاف طبقاتی را بار نیاورد ومایه تبختر وخود بر تر بینی انسان وتحقیر دیگران نشود ودرراه تعالی فرد وجامعه وخشنودیِ پروردگار بزرگ به مصرف برسد وبوسیلهٔ آن دنیای پاکیزه وآخرتی شایسته به انسان ارمغان آورد، پیامبرصلی الله علیه وسلم میفر مایند:

«ثروتی که زکات آنرا بپردازی کنزنیست.»

بخاطریکه زکات، بقیهٔ مال را تطهیر وپاکیزه میگرداند،، همانگونه که دربحث های گذشته گفته ایم تزکیه عبارت ازتطهیری است که نمو داشته باشد، بیماری که از میکروب تطهیر می شود، صحت او روبه بهبود میرود، درحقیقت، تزکیه، تطهیر ی است که نموونکشاف میکند، همینگونه مال وثروت، تنها ابعاد مادی ندارند، بلکه ابعاد معنوی نیز دارند، شخصت انسان، عزت وشرف انسان، کشور وسیاست وفرهنگ و تاریخ انسان نیز درجملهٔ ثروت های معنوی بشمار میآیند، وقتی تزکیه صورت بگیرد، همهٔ ثروتهای آدمی، چه مادی باشند وچه معنوی تطهیر می شوند، تطهیری که جان دارد ونمو وانکشاف مینماید،.

زکات، آدمی را از رذایل اخلاقی، ازحرص، از طمع، از بخل وامساک وتبختر پاکیزه میسازد وموهبت های ایثار واحسان وفداکاری ودلسوزی ونوعدوستی و احترام به حقوق دیگران را درآنها

پرورش ونمو و انکشاف میدهد، مفاسد و آلودگی هائیکه در جامعه بوسیلهٔ فقرو تنگدستی ایجاد شده است تطهیر می شوند وفواصل طبقاتی، دشمنی ها ، کینه ها وحسادتها ومحرومیت ها، از جامعه رخت بر می بندد، روح اخوت وبرادری وایثار و احسان، تازه می شوند- در حقیقت، **زکات** هم فرد را تطهیر میکند وهم جامعه را وتوحید وهم بستگی واخلاق وفضیلت را درجامعه نمو و انکشاف میدهد وچرخ اقتصادی وپیشرفت وتعالی وتمدن را به حرکت درمیآورد وتکامل راسبب میشود.

از جانب دیگر به تصریح فر موده پیامبر(ص) «لکل شئ زکاه» برای همهٔ نعمت ها چه مادی باشند وچه معنوی، زکات داده میشود مثلا- اموال، ثروتها، مسوولیت ها، استعداد ها، صلاحیت ها، فرهنگها، میراث های تاریخی، دانشمندان، فرزندان وحتی وجود خود انسان نعمات بی بدیل پروردگار هستند که بایستی زکات شان داده شود وتطهیر وتزکیه شوند.

پیامبر(ص)میفرمایند «برای هر چیزی زکات است وروزه زکات وجود انسان است»

به این ترتیب زکات، دراسلام، ابعاد وسیع ولایتناهی دارد وهمهٔ ثروتها ونعمت های **مادی و معنوی** را شامل میشود واز همین جاست که درک مینمائیم فلسفهٔ زکات چقدر همه گیر وجهان شمول است ووقتی بآن عمل شود، هیچ انسان مظلومی که از نگاه مادی ومعنوی درتکلیف است. بی سرنوشت بی توشه باقی نمی ماند وعدالت اجتماعی وتعادل وتوازن اقتصادی، بگونه کامل ومتقن آن درجامعه بظهور میرسد.

اسلام ربا **وسود خوری** را حرام مطلق میداند وآنرا به مثابه مجادله با خدا ورسول تلقی میکند وبر علیه آن حکم جنگ وجهاد را صادر فرموده است، بخاطریکه رباخوران، تعادل وتوازن اقتصادی واجتماعی جامعه رابشدت صدمه میزنند واز پول وثروت شان اژدهائی میسازند که همهٔ هستی ها رابلع می کند، زیرا ربابه مفهوم دیگر عبارت از «**استعمار اقتصادی**» است که بیرحمانه عواطف وپیوند های انسانی راسست وپوک ومیان تهی نموده، بذرکینه هاودشمنی ها را دردلها فرومی پاشد. رباخوار، جز سود ومنافع مالی اش به چیز دیگری نمی اندیشد وحتی برای رسیدن به سود های بزرگ از قتل وکشتار وتباهی نیز هراس ندارد، بدهکار به نزد اوبه پشیزی ارزش ندارد، درحقیقت رباخوار، پولش را قرض میدهد تاشخص مقروض را مستأصل وبیچاره سازد، مقروضی که درچنگال رباخوار اسیر است، شب وروز زحمت می کشد، تلاش وتقلا میکند، مگرهمهٔ منافع ونتیجهٔ کارش را تسلیم رباخوار میسازد؛ وازهمین جاست که تخم کینه ها، نفر تهاو بدبینی ها دردلها جوانه میزند ودشمنی ها وجنگها وجدال ها را پدیدار میسازدوحتی قتل وکشتار وتباهی راحادث میکند ویا بدهکار را چنان فشار روز افزون رباخوار دلتنگ وکم حوصله مینماید که دست به انتحار و خودکشی میزند.

ثروت اندوزی مایهٔ **استکبار، فرعونیت وخود برتر بینی** می شود واستکبار بر همه چیز پشت پا میزند وافراد وجوامع رابه فسادعمومی سوق میدهد، بخصوص فساد اقتصادی واستعمار اقتصادی را پدید میآورد.

حکومت های ظالم وستمگر واستکباری که عامل فساد وتباهی درمیان جوامع هستند، یکی از فساد های آنها، **فساد اقتصادی** وبر هم زدن قسط وعدالت درروابط مالی می باشد، درچنین رژیمهائی از یکسو توده های مردم، فقیر وگرسنه می شوند واز سوی دیگر طبقهٔ ثروتمندواشخاصی که باستفاده از روابط ناسالم اقتصادی همچون ربا بر شاهرگهای مالی جامعه حاکم شده اند، پایدار مـی شوند، درقرآن آیتی است اعجاب آرو وتکان دهنده وفکر برانگیز، آنجا که درمورد« **قارون**» این ثروتمند مغروربنی اسرائیل میگوید:

ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم، وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنو ابالعصبته اولی القوه. (قصص-۷٦)

«قارون از قوم موسی بود، اما بر آنها ستم کرد- ما آنقدر از گنجها به او دادیم که حمل کلید ها (ویاخزینه های) آن برای یک گروه زورمند مشکل بود.»

این آیت مبارکه نشان میدهد، ثروتمندانی که تهی از تعهد وایمان باشند، جز ستم وتجاوز به حقوق دیگران کاری ندارند، نه مذهبی را می شناسند، نه به پیامبری باور دارند ونه خون ونژاد وقوم وقبیله را ارج می نهند، آنها فقط به ثروت شان واندوخته ها وگنجینه های شان عشق میورزند واگر به فر مودهٔ پیامبراسلام، یک دره ئی ازطلا وجواهرات بدست بیاورند، حرص وآز آنها فروکش نکرده، طلبگار وادی دیگرهستند وآنقدر ثروت می اندوزند که حتی حمل کلید های خزاین آنها را، جوانان برومند نمی توانند این آیت مبارک، همهٔ عصر ها وهمه نسل ها را به تفکر واندیشه دعوت میکند، یک عالم دین، بایستی قارونهای عصر خویش را بشناسد وعملکرد استعماری آنها را کاملا درک کند تابه مفهوم این آیت پی ببرد. امروز که شیوه های سرمایه داری وکمونیستی برجهان حاکم هستند وشاهر گهای اقتصادی جهان را تحت تسلط خویش درآورده اند، به وضوح مشاهده میکنیم که چگونه جهان رابه استعمار واستثمار کشیده اند، اسراف، تبذیر وربا ودیگر شیوه های غیر سالم اقتصادی ملتها وامت ها را در کرهٔ زمین به تباهی وبر بادی رسانیده است وبه نحوی از انحاء ثروتها ودارائی های مادی و معنوی ملت ها را به تاراج میبرند وخزاین وگنجینه های شانرا افزایش می دهند که حتی حمل کلید های آنها را لاری ها وکامیونهای بزرگ هم نمی تواند این همه جنگهاو این همه بیماری ها ، اینهمه سوء تغذیه ها، این همه نا امنی ها، اینهمه قتل ها، کشتار ها، ویرانی ها، بردگی ها، اسارتها، افراد وجوامع را در روی زمین به سختی می کوبد وعدالت اجتماعی واقتصادی وسیاسی وفرهنگی وفکری آنها را به نابودی کشانیده است وجهان در دوقطب دارا و نادار، مستکبرو مستضعف وظالم ومظلوم منقسم گردیده است

وشگافهای طبقاتی، بی‌عدالتی های اجتماعی، کلاهبرداری ها، توطئه ها ودسیسه های مدهشی را سبب شده است.

نکته دیگری که دراین آیت مبارک خود نمائی میکند عبارت از آنست که مال وثروت بطور مطلق مذموم شمرده نشده ، ایرادی که به قارون گرفته میشود اینست که او بجای احسان وایثار وانفاق وکمک مالی بدیگران، برعکس ، به وسیلهٔ ثروت خود، به حقوق آنها تجاوز کرده که در«**فبغی علیهم**»مسجل شده است واین تجاوز وتعدی واستعمار اقتصادی موجب فساد وبهم خوردن عدالت اقتصادی درجامعه گردیده که از آن به «**ولاتبغ الفساد فی الارض**» تعبیر شده است، **ثانیا** قارون با اتکاء وپشتوانهٔ ثروت خود، فخر فروشی، خودبر تر بینی واستعلاء میکند وبا نازیدن به مال ومکنت، دیگران را تحقیر مینماید، **ثالثا**، بجای اینکه این نعمت خدادادی را در راه خیر وفلاح ورستگاری وتمدن و ترقی و تعالی و شرف و اخلاق وانسانیت به استعاره بگیرد راه کفران وضلالت وشروفساد واستعمار واستثمار را می پیماید.

قارونهای عصر ما نیز به انواع حیل وترفند، به حقوق ملتهای مظلوم وفقیر کرهٔ زمین تجاوز وتعدی روامیدارند وبا (**استعمار اقتصادی**) کمر ملت ها وکشور های نادار را درجهان می شکنانند وتعادل وتوازن مالی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، اخلاقی، تاریخی، وجغرافیائی را برهم میزنند، و به وسیلهٔ ثروتهای سرسام آور شان فساد های بزرگ ایجاد مینمایند، گاهی ملتی را به بردگی واسارت می کشانند، گاهی موهبت های مادی ومعنوی آنها را بـه غـارت مـی برنـد، وزمانی برخلاف آراء وعقاید وفرهنگ ومقدسات دینی ومذهبی والهی آنها قد علم مینمایند وسیطره وسیادت وبر تری وبالادستی خود. شانرا بر آنها تحمل میکنند وزمانی جنگهای مهیب وخانمان براندازی را پدید میآورند که درلهیب آن حتی چندین نسل متوالی به خاکستر سیاه مذلت وبدبختی می نشینند.

قارونهای عصر ما، دشمنان ایثار احسان، عدل ومواسات واخوت وبرادری هستند وبا **دالـر وروبـل وکلدار ویور** و **پوند** و**فراونک** شان بذر نفاق ودشـمنی وکنیـه توزی را در میـان **ملتهای فقیر** ونادار وتهیدست می افشانند وبا انواع توطئه ها ودسایس، آتش افـتراق وبرادرکشی وقتل وغـارت وتباهی را دامن میزنند وفاصله **های طبقاتی، نژادی، قومی، ملی ولسانی** را پدید میآورند وسرنوشت ملیونها ملیون انسان را دگرگون میسازند وحیات نسل ها وفرزندان آنها را به شدت تهدید مینمایند وجوامع را از مدار تعادل وتوازن بیرون می کشند **وتعادل اجتماعی، تعـادل اقتصـادی، تعـادل سیاسـی، تعـادل نظامی، تعادل فرهنگی، تعادل فکری، تعادل اخلاقی وتعادل ذهنی** وغیره را بیر حمانه برهم میزنند وتشتت وپراگندگی وفساد سهمگین را با طیف وسیع حادث میکنند که حتـی تـا قرنـهای متوالـی پشت بشریت را به سختی میلرزاند.

پیامبرصلی الله علیه وسلم فر موده اند:

وبالعدل قامت السموات والارض.

«وآسمانها وزمین روی عدالت (تعادل وتوازن) استوار اند.»

همهٔ ذرات گیتی وهمهٔ اجسام وهمهٔ موجودات وهمهٔ هستی های مادی ومعنوی در کاینات روی اصل تعادل وتوازن وعدالت مطلق استوار وپابر جا اند، زیرا تعادل وتوازن باعث نمو وانکشاف وحرکت وتلاش وجوش وخروش وتپش وپویش می شوند وحیات را جلوه ورونق وتازگی می بخشند، اگر اندکی درارکان این تعادل وتوازن خدشه یی وارد آید، بدون تردید حیات، وحرکت وتپش وپویش به خطر ژرف مصادف شده وحوادث مرگبار وغیر قابل جبیره پدیدار میگردد، عدالت یا تعادل و توازن یک اصل لایتغیر وفطری ایست، که درمیان، کوچکترین کتلهٔ کاینات وهمینگونه درمیان اجزای بزرگترین کتلهٔ کاینات، حکمفر مائی مینمایند، بگونهٔ مثال الکترونهائی که دراطراف هستهٔ اتم می چرخند دارای چارج (-) یا قوه دافعه اند و پروتون هایی که درهستهٔ اتم موقعیت دارند دارای چارج (+) یا قوهء جاذبه هستند، قوه دیگری بنام **نیروی فرار از مرکز** سعی مینماید که الکترونها را از همنوائی وهماهنگی با پروتونها باز دارد، مگر فطرت، چنین ساز ماندهی کرده است که اگر قوهٔ جاذبه صد باشد، قوه دافعه نیز صد عمل نماید، یعنی هردو قوه را که جاذبه ودافعه اند متعادل ومتوازن ساخته است، قوهٔ فرار از مرکز هر آن کوشش می ورزد که الکترونها را از مدار جدا سازد، مگر در هر قسمت دست نیرومند تعادل وتوازن، مانع از فرار الکترونها میگردد واین حادثه سبب می شود که الکترونها درمدار معین دراطراف پروتونها به حرکت وتلاش وپویش درآیند وحیات وزندگی آغاز گردد، از جانب دیگر دراطراف آفتاب سیاره های عطارد وزهره وزمین ومریخ ومشتری و غیر درحرکت اند که درمیان آنها نیز قوه های دافعه وجاذبه باطیف بزرگ عمل مینمایند اگر قوهٔ دافعه بزرگ تر از قوهٔ جاذبه باشد، بدون تردید سیاره های اطراف آفتاب بوسیلهٔ قوه فرار از مرکز از مدار شان جداشده ودرفضای لایتناهی کاینات با ستاره هاوسیاره های دیگر متصادم می شوند واگر قوهٔ دافعه کوچکتر از قوهٔ جاذبه باشد، بدون کوچکترین تردیدی، سیاره هابدرون آفتاب جذب شده، بشدت متصادم می شوند وسیستم نظام شمس درهم می پیچد وهمینگونه درمیان تمامی کهکشانها ونظام های کاینات اصل تعادل وتوازن به قوت خویش حکمفر ماست واگر اندکی خدشه درسیستم تعادل آنهارو نماگردد، بدون شک نظام کاینات درهم میریزد وجهان به نقطهٔ پایان میرسد.

از جانب دیگر، درحلول سال نوکه شب وروز درحال تعادل وتوازن قرار میگیرند وموسم به اعتدال در میآید، گیاهان وبذر هاسراز خاک بدر مینمایند، درختها به شکوفه می نشینند، وباغ وراغ ومرتع به سبزی وخرمی وشگوفائی میرسند، آب وهواو فضا، هماهنگ وهمنوامی شوند وذره ذرهء جهان درتپش وپویش وتلاش وحرکت براه می افتند وزندگی وطراوت وشادابی به ارمغان میآورند، همه وهمه بوسیله تعادل وتوازن پدیدار میشوند، بهمین ترتیب، اسلام میخواهد، انسانها وهمهٔ موجودات جهان هستی را

دریک حالت تعادل وتوازن رهبری کند واز افراط وتفریط باز دارد، اخلاق آدمی را متوازن سازد، شخصیت آدمی را متعادل نماید، شهوات انسانی را به حالت تعادل درآورد، طرز بر خورد ونشست وبر خاست و خورد ونوش، دادوستد، تفکروتعقل وتمامی موهبت های معنوی ومادی آدمی رادریک حالت متوازن ومتعادل عیار نماید، وحتی جیب فرد فرد آدمی را به کنترول می کشد وفاکتور های اسراف وتبذیر را درهم می شکند تا استعداد هاوصلاحیت ها شگوفا شوند وجهان بکام آدمی بچرخد ودنیای حرون در سیطره وسلطهٔ انسانی لجام زده شود.

بهمین جهت، **زکات**، تعادل وتوازن درهمهٔ ابعاد مادی ومعنوی را بر قرار میسازد ودست نیرو مندی است که هرگز اجازه نمی دهد موهبت های مادی ومعنوی از مسیر اصلی آن جدا شوند وبه قطب های مخالف پراگنده گردند، پرده نیمه قابل نفوذی است که میان حق وباطل حایل قرار میگیرد وآنچه که حق است بآن اجازهٔ عبور میدهد وآنچه که باطل است از ورود آن قدغن بعمل میآورد، وزندگی وحیات وتپش وپویش را، ونمو وتزکیه وتطهیر راسبب میشود وشگوفانی وترقی وتحرک وتمدن را درهمه عرصه ها پدیدار میسازد، **زکات**، حق رابه حقدار میسپارد وعدالت را بر پامینماید واغنیارا بافقرا آشتی میدهد، اقتصاد جامعه را درتوازن قرار میدهد، از تراکم پول دردستها جلو گیری میکند، استعمار اقتصادی را نابودمیکندو غرور وخود خواهی وخود برتر بینی واستعلاء را به اضمحلال می کشاند وخشوع وخضوع وفروتنی ومسوولیت رابه آدمی میآموزد وارتباط انسانها را روی اصول اخوت وبرادری ونوع پروری وانسانیت وایثارو احسان وانفاق وبذل وبخشش استوار میسازد.

مگر آنانیکه **زکات** رانمی پردازند، گوئی با تمامی معیار های فطری والهی به سیتزوجدال بر میآیند، تعادل وتوازن جامعه را برهم میزنند وبیر حمانه هر چیز را ازمدار واقعی آن به خارج پر تاب میکنند و تشنج وانرشی وبحران وویرانی را حادث مینمایند، وکاینات را به فساد وتباهی می کنند، ایثار واحسان را می کشند ورابطه های سالم را منقطع می نمایند، وامنیت وصلح وسلم را نابود میسازند.

آنانیکه **زکات** را نمی پردازند، دشمنان پاکی و طهارت اند وچنان درلجن فرورفته اند وچنان درپلیدی وپستی غوطه ور اند که هرگز آوای مظلومی وفریاد گرسنه یی را نمی شنوند واز حالت زار وزبون دیگران تکان نمی خورند، بر چشمهای شان پرده های آز وحرص و خود خواهی وتبخترکشیده شده وجز تحقیر واهانت وسر زنش ونکوهش دیگران به چیز دیگری نمی اندیشند وجز اسراف و تبذیرو ربا، کاری ندارند وجز عیاشی وفحاشی ولهولعب وظیفهٔ ئی نمی شناسند.

آنانیکه ثرونها دردستهای شان تراکم کرده است، چنان از مدار انسانیت واخلاق وشرف عاری شده اند که حدی برآن تصور شده نمی تواند ودر فضای تیره وظلمت بار، حرص وآزوبخل وخود خواهی واستعلا وفرعونیت سر گردان هستند، امروز تمامی سردمداران کشور های ثروت مند که جهان را در چنگال غرور وخود خواهی خویش به استیصال کشیده اند، بدون تردید فرزندان نامشروع استعلای

قارونی هستند، که با وسیلهٔ زروزور وتزویر براریکه های قدرت تکیه زده اند ودنیا را در زیر سُم ستوران شان لگد مال میکنند، اینها همه ازدایره های تعادل وتوازن به خارج پر تاب شده اندوبی محابا باهر چیزی به تصادم درمیآیند، وشیرازهٔ کاینات را درهم میریزند، اینها همه از مدار رحم ومروت، از مدار ایثارواحسان،از مدار اخلاق وعزت وشرف واز مدار همهٔ موهبت های انسانی والهی بدرجسته اند وباهر چیزی گلا ویز می شوند وباهمه کس سرجنگدارند، می کشند، می درند ومی برند، وهمچون اژدهائی گرسنه وخون آشام، هستی ها را به غارت می برند، باغها ومراتع حیات را به خاکستر می کشند.

وقتی عدالت درجامعه ئی نا بود گردد، همهٔ آحاد آدمی به سوی مرگ ونیستی وبه سوی ظلمت وتیرگی وپلیدی وپستی پلشتی پرتاب میشوند، پاکی وطهارت، وشرف وعزت وننگ وعفاف به مخاطره می افتد، مهرو عطوفت، مهر بانی وبذل وبخشش وایثار واحسان واخلاق به فاجعه کشیده میشوند وجای آنها را ظلم وبربریت، قتل وغارت، وحشت وترور، عیاشی وفحاشی واسراف وتبذیر میگیرد، همهٔ رابطه های فطری وانسانی والهی گسسته میشوند وقانون جنگل وتنازع بر همه جا سیطره می یابد. وازهمین جاست که به این حقیقت بزرگ وشگفت میر سیم که پیامبرصلی الله علیه وسلم ظهور مینمایندتاآدمی را درمحور های تعادل وتوازن وعدالت مادی ومعنوی رهنمائی فر مایند، از افراط بازش گیرد واز تفریط بازش دارد ودین وسط به او هدیه فر ماید، شخصیت آدمی رامتعادل سازد، اخلاقش را تزکیه کند، ثروتش را توازن استوار بخشد، شهوتش را تعدیل نماید وموهبتهای وجودی وفطری او را درصراط مستقیم وحدوسط براه اندازد، خشم وغضب او را درمسیر فطری والهی سوق دهد. و پیامبر (ص)زکات را به بشریت شناساند، تزکیه را درهمهٔ ابعاد مادی ومعنوی اش وعدالت وداد گستری را که اخلاق الهی است، بدون از تزکیه آدمی به عدالت نمیرسد وسررشته هر دو جهان روی عدالت وتعادل وتوازن است، درآن جهان نیز خداوند قاضی روزجزاست تا عدالت را به تمامت معنی تجسم بخشد.

پیامبرکه درود خدا براو باد الگوی های تزکیه وتعادل وتوازن ساخت وامت را باعدالت مطلق آشنائی بخشید تا در میان خویش با قسط وعدل در رابطه باشند وبر ترین الگو را به بشریت معرفی کرد حضرت **عمر فاوق** رضی الله وتعالی عنه را، حضرت **عمر عادل**، شخصیت بی همتائی که استوانهٔ اسلام است ودر معدلت و داد گستری شهرهٔآفاق ودر شناخت حق وباطل انسان مافوق تصور، در مهر بانی وایثار واحسان بی بدیل، درقاطعیت وتدبر فرید همهٔ اعصاروزمانه ها.

حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه، الگوی مجسم زکات اند، بنای سوم اسلام، شخصیتی میسازد که حق را به حقدار می رساند ودر شناخت حق وباطل، فاروق اعظم است وسر زمین ها را ازلوث گناه وکفرو عصیان وبدعت و پلیدی وپلشتی تزکیه مینماید.

چون تعادل وتوازن یا به عبارهٔ دیگر عدالت بر همهٔ ذرات کاینات حاکم است، به این جهت اوج معدلت ودادگستری، همنواشدن باهمهٔ ذرات کاینات است وسیطره یافتن آدمی بر همهٔ آفاق وانفس

حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه، با عدل وداد بر سرزمین های بزرگی سیطره یافتند و باپیروزیهای **«فتح الفتوح»** ابر قدرت جهنمی فارس را درهم کوبیدند ودین خدا را برای تزکیه وتطهیر مادی ومعنوی انسانها قبیله به قبیله بُردند، او بردوش مبارک شان آردوروغن وهیزم برای یتیمان می بردند وبادستهای خویشتن برای ایشان حلوامی پختند وبرد هان ایشان می گذاشتند وشبها بر کوچه کوچه پرسه میزدند واز حال انسانها خود شان رامطلع میکردند، درحالیکه عظیم ترین امپراتوری دنیا را درسیطرهٔ اسلام در آورده بودند واز بیم تیغ معدلت وداد گستری ایشان پشت همهٔ جباران تاریخ به سختی میلرزید.

بنای چهارم - «روزه»

چهارمین استوانهٔ دین مبین اسلام روزهٔ ماه مبارک رمضان است.

«رمضان» مشتق از «رمض» بوده که بمعنی تپش وگرمی شدیدمی باشد، گرمی ایکه درآن اوج تابش خورشید در روز بوده و سنگریزه ها وریگ ها راداغ وملهتب میسازد، بگونه ایکه آدمی با پا های برهنه بر آن رفته نمی تواند وجوف پرندگان از شدت حرا رت گرم میشوند وعطش سوزان بر موجودات چیره میگردد.

بعضی ها گفته اند که رمضان، گنا هان را حریق نموده ونابود میکند، صاحب (کشاف) میگوید که معنی اصلی رمضان اینست که آدمی درگرمی شدید وسخت، سوختن وتکلیف را برداشت نماید ووجه تسمیهٔ آن اینست که در این ماه روزه گرفته میشودوگرمی وحرارت گرسنگی وسوزندگی تشنگی تحمل میگردد.

ازجانب دیگر علم طب نیز به اثبات رسانیده است که دراکثر بیماری های میکروبی و انتانی وحتی صدمه ها وجراحات غیر انتانی، حرارت بدن به گونه شگرفی بلند میرود وبه اصطلاح آدمی تب (Fever) مینماید، اصولاً بلند رفتن حرارت بدن وپدیدار شدن تب یکی از میکانزم های دفاعی بدن در مقابل هجوم وحملهٔ میکروبها می باشد، تابدینوسیله شرایط حیات وفعالیت تخریبی میکروبها وموجودات موذی بر هم زده شوند ومیکروبها استحاله پذیرفته، حریق گردند وصحت وسلامتی آدمی اعاده گردد وبدینگونه زمانیکه صحت وسلامتی اعاده شود، تا مدت های زیادی، آدمی از شربیماری وتعب ناشی از آن ، آسوده میگردد ونیروی فعالیتهای حیاتی بدن نارمل میشود- **رمضان** نیز جامع بزرگترین وشکوهمند ترین رحمت ها وبرکت های بیکرانه پروردگار مهر بان بوده وهر خیروبرکتی وهر پیشرفت وتعالی مادی ومعنوی ایکه درطول سال بهر کسی بذل میگردد، شمه ایست از افق بیکرانهٔ رحمت هاو برکتهای این ماه گرامی وعظیم القدر، زیرا کامیابی وپیروزی دراین ماه، سبب، کامیابی وپیروزی تمامت سال است، وعدم موفقیت وبهره مند نگردیدن از رحمت های بی دریغ پروردگار دراین ماه، سبب تفرقه وشکست ومشکلات وپرابلمهای مادی ومعنوی درتمام سال می باشد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم میفر مایند:

اذاکان اول لیله من شهر رمضان صفدت الشیا طین ومرده الجن...

به این مفهوم که «با آغاز ماه مبارک رمضان، تمامی شیطانهاو موجودات سرکش وموذی به زنجیر کشیده میشوند.»

این حدیث پیامبر (ص) بشارتیست بزرگ برای همهٔ انسانها، همه عصر ها همه نسل ها، تا ازین بر هـهٔ حساس به نحواحسن استفاده برند وانقلاب ودگرگونی شگرفی درکشور جسم وجان خویش بر پاسازند، ماه شکو همندی که درآن بگونهٔ مطلق تجلیات وانوار رحمت های بی افق الـهی بر تمامت کاینات درجوشش است، دروازه های رحمت ومغفرت پروردگار بررخ همـه انسـانها گشوده گردیده و دروازه های جهنم مسدود شده اند، موجودات شرانگیز وشرافروز وشر آموز در زنجیر هـا وسلاسل به اسارت کشیده شده اند، واوج تلالوی رحمت های خداوند، بگونهٔ **«شب قدر»** که با هـزار مـاه برابری میکند درمتن این ماه گنجانیده شده که تا طلوع فجر برای همه خط امان میدهد، وقرآن با تمام ابهت وبـزرگی خویش در این ماه شرف نزول یافته است.

بدون تردید این بذل وبخشش بی انتهای پروردگار که بگونه مـاه مبارک رمضان تبلـور میکند از عظمت وشکوه منحصر بفرد این ماه پرده بر میدارد وازهمین جاست که پیامبر (ص)درحدیث قدسی میفر مایند؛ که خداوند فر مؤده است:

والصوم لی وانا اجزی به این مفهوم که «روزه از من است وپاداش آن نیز بر عهده من است.»

زیرا اندازهٔ این رحمت های بی پایان را فقط خداوند بی نیاز میداند، هرحرکت واقدام خیری دراین ماه به ده ها وصدها مراتبه اجر داده میشوند، همهٔ اعمال آدمی درماه مبارک رمضان گوئی جان میگیرند و حیات جاودانی می یابند و خودشانرا درحد اعلی عـزت وتمکین تثبیت مینمـایند، گنا هـان وسیئات آدمی می سوزند ونابود میشوند وذره ذره وسلول سلول وجود به تزکیـه وتطـهیر میرسندو پلیدی هـا وپلشتی ها محو میشوند وآدمی تولد دوباره می یابد تولدی که درچشمه های زلال ونورانی رحمت های گستردهٔ پروردگار به شستشو رسیده اندنه تنها آدمی که شعاعات بیکرانـهٔ رحمت هـای ایـزدی، تمـامی ذرات جسم وجان کاینات را از لوث هر گونه آلودگـی هـا وپلیـدی هـا تصفیـه، تزکیـه وتطـهیر میکنـد وکاینات درانوار لا یتنا هی این رحمت ها شستشو گردیده، غسل داده میشوند، زیرا همه جانزول رحمت است وتلالوی روح وهمه غرق در دریای تجلی وروشنائی.

در اینجا ممکن است ایـن اشکال وارد آیـد کـه بـا دربنـد کشیدن شیاطین وموجـودات دوزخـی وشرانگیز، انسانها نبایستی به گناه وآلودگی در این ماه متعالی وپر بر کـت کشـانیده شـوند، مگـر بـازهم انسانها به نافر مانی وگناه ومعصیت مبادرت میورزند، این صدور معاصی ونوب از کجا نشئت می کنند؟

علماء ودانشمندان زیادی از جمله علامه قرطبی در (معارف السنن) وعلامه توربشتی (درفتح الملهم) جوابهائی ارائه کرده اند واسباب وعوامل ذنوب ومعاصی در این ماه را سوای شیاطین، امیال وآرزو های نفسانی، رفاقت وهمراهی دوستان گمراه، عادات قبیح وخبث درونی دانسته اند وهمینگونه دربند گردیدن شیاطین را کنایه از نزول رحمت بی انتهای پروردگار قلمداد نموده اند.

مگر حقیقت آنست که خداوند تبارک وتعالی با نزول ماه مبارک رمضان اراده بآن دارد تا جودی کند که انسانها سودی کنند، در بند کشیدن شیاطین وعوامل شیطانی، یکی از خصوصیات ویژه این ماه گرامی است که برای آدمی مواقعی طلائی ومنحصر بفردی فراهم میآورد تا بیشترین وعظیم ترین نفع را کمائی کند، کشور وجود او که بوسیلهٔ شیاطین متنوع اشغال گردیده بودند، دیگر به گونهٔ کامل از اسارت آنها آزاد میشوند وتمامی سلولها وحجرات بدن که به ده ملیون ملیارد سلول بالغ میگردند، به آزادی واستقلال میرسند، شیاطین متنوعی که سنگر ها وقلعه های پولادین وجهنمی بر خطه های قلب ودماغ آدمی بناء کرده ولجام تفکر وتعقل وعملکرد او را به دست خویش گرفته بودند اینک به زنجیر ها وسلاسل کشیده شده اند، شیاطینی که برچشمهاو گوشهاوزبانها سیطره داشتند ودستها وپا هاوسیستم ها واندامها رابه بردگی کشیده بودند، دیگر باذلت وخواری وزبونی مجبور به ترک کردن آنهمه سنگر ها وقلعه های دوزخی شده اند.

ماه مبارک رمضان فرار سیده است وبا تلالوی رحمت ها وبشارتهای پروردگار بزرگ دشمن را به حریق ورسوایی کشیده است وانسان را از سلطهٔ شیاطین آزاد کرده، چه رحمتی بزرگتر وشکوهمند ترا زین که زمام انسان رابه خود اوسپرده وبدون جنگ وخونریزی سردمداران جوروفساد وعوامل شروبدبختی وپلیدی وپلشتی را از کشور وجود رانده است ومصطبهٔ دل ودماغ را به تسلط انسان درآورده است، تا باتفکر سالم وباتعقل الهی از موهبت های وجودی اش استفاده کند. بدیهی است با آغاز ماه خجستهٔ رمضان، آدمی از شر عوامل شیطانی به یمن رحمت و مهربانی پروردگار، آزاد میگردد، مگر باز سازی واحیاء مجدد کشور پهناور وجود که در اثر تهاجم وتجاوز دشمن ازلی وفطری ومتمرد، به ویرانه بی مبدل گردیده است، کاروپیکار صادقانه ومخلصانه وشبانروزی را ایجاب میکند، آنهمه سنگر ها وقلعه های طاغوتی وشیطانی که سخت رعب آور وهراس بر انگیز اند بایستی منهدم گردند وبه عوض آن ها چنان سنگر ها وقلعه های مستحکم ودفاعی ساخته شوند وچنان باوسایل علمی وعملی تجهیز و آراسته گردند وچنان با پاسداران شجاع ونیرومند ومتعهد وبا ایمان حراست شوند، که دشمن ستمکارو بی ضمیر وشیاطین انسی وجنی هر گز نتوانند به این سنگر ها وقلعه ها یورش برند ورخنه نمایند وازهمین جاست که به فلسفهٔ عمیق وژرف **رمضان** پی می بریم وبه مفهوم واقعی صوم وپرهیز وروزه وتقوی علم می یابیم.

از جانب دیگراگر شخص بیماری را درنظر بگیریم که بتازگی از شر میکروبها وعوامل موذی وویران گر، رهائی یابیده است و دوره نقاهت را در بستر میگذارند، او جبراً مکلف است تا مدتی استراحت کند و دارو ها وپر هیز ها را نظر به تجویز داکتر استفاده نموده مرعی داردتانیرو های ضایع شده جسمانی اش را مجدداً بدست آورد، **(دورهٔ نقاهت)** دوره ایست که وجود شخص بیمار از میکروبها، **تطهیر** شده اند، مگربیمار به اثر مبارزهٔ وجود وتهاجم میکروبها وعوامل موذی به سختی درهم کوبیده شده است واین درهم شکستگی از ظواهر بیمار کاملاً مشهود است، درحقیقت میکروبها رانده شده اند اما اثرات وپیامد های ناگوار آن هنوز در وجود بیمار باقی مانده است وبا این مثال می توانیم به اشکال بالا، جواب قناعت بخشی ارائه نمائیم، در ماه مبارک **رمضان**، شیاطین وعوامل متمرد وشیطانی از وجود، رانده می شوند، مگر اثرات ناهنجار آنها تا مدتی بر جسم وجان آدمی حاکم میباشند. به این لحاظ ظهور عصیان وتمرد که خاصهٔ شیطان است می تواند اثرات شیطانی ایجاد کند، وفلسفه عمیق روزه نیز همین موضوع است که آدمی در مقابل این اثرات شیطانی بمبارزه برخیزد، شیاطینی که بر کشور وجود فر مانروائی داشتندوبر همهٔ حواس واعضاء وسیستم هامسلط بودند، بایستی اثرات سؤ و ویرانگر آنها خنثی و خانه ها ولانه ها وسنگر ها وقلعه های آنها درهم شکسته شوند، **دستها** باید روزه بگیرند، **پا ها** باید روزه داشته باشند، **چشمها** باید روزه بگیرند، **گوش** ها باید روزه بگیرند، **زبانها** روزه بگیرند، **دماغها** روزه بگیرند، **دل ها**، **ضمیر** ها، **نهاد** ها، **افکار** و**تعقل** و**اندیشه**، **نیت ها**، همه وهمه باید روزه داشته باشند، **(جهاد اکبر)** باید آغاز گردد وده ملیون ملیارد حجره وسلول باید روز بگیرند وبمبارزهٔ بی امان ولاینقطع بسیج شوند، تا اثرات شیطانی را به استحاله کشانیده بی اثر نمایند.

روزه، یعنی تقوٰی، دوری جستن، امساک کردن، پرهیز نمودن و وقایه کردن همهٔ حجرات وسلول های بدن از اثرات سوء، القاآت شیطانی، وآنچه که پلید است و پلیدی زاست.

روزه، جواب رد است در مقابل هر عاملی که به عصیان و گناه و گمرهی دعوت میکند، واژهٔ قاطعانهٔ (لا) است ودر مقابل تمامی شیاطین انسی وجنی ایکه به نحوی از انحا شرانگیز وشرآموزاند، **روزه**، مقاومت است ومبارزه، برای خود سازی وتولدی دوباره، درس مقاومت وایستادگی وپرخاش است به همهٔ سلولها وحجرات انسانی، به همه سیستم ها وارگانهاواعضا وجوارح.

روزه، پیام عدل است ومساوات، انقلاب است ودگرگونی، صبر است وایثار واحسان، **روزه**، شناخت است وآگاهی از طینت پلید هر آنچه که شرانگیز وشر آموز وشرافروزاند، وایمان است وتعهد وپایداری وبا ورو عقیدهٔ محکم ومتین واعتماد وطئمانیت خاطر از فر جام ومنزل مقصود.

پروردگار بزرگ بشریت را درماه گرامی رمضان بر خوان نعمت خویش صلای عام میدهد وبرای تزکیه وتخلیه وتصفیه وتطهیر ونشو نمای مادی ومعنوی وجسمی وروحی او سهولت های ما فوق تصور مهیا میسازد و درویران کردن بارو ها وحصار ها وسنگر های ذلت وپستی ودنائت ودر انهدام قلعه هاو

حصن هاو لانه های شروفساد وگمراهی وبدبختی وتیره روزی، به او کمک های بیدریغ ولایتناهی روامیدارد وبا بذل رحمت های بیکرانهٔ خویش آدمی را در مسیر خود سازی واحیاء مجدد انسانی یاری تمام عیار میر سائد واو را از مایوسی ونا امیدی نجات می بخشد و راه طولانی او را کوتاه نموده، برای او **«شب قدر»** اعطاء میکند که بهتر از هزار ماه ارزش عبادت وخود سازی دارد وبه او تفهیم مینماید که استعداد وصلاحیت رسیدن به عالیترین درجات کمال ممکن را داراست وظرفیت پذیرش هزار ماه را دریکشب دارد وراه صد ساله را در یکروز می تواند طی کند.

ماه رمضان، ماه قرآن است، نزول وحی و **روح الهی «الذی انزل فیه القرآن،»** چون قرآن پیام هدایت و کتاب خود سازی و روزه وتقواست،پس **ماه رمضان،** ماه تعلیم و تربیت و پرورش است، ماه آموزش تخصص وتعهد است و**رمضان** مکتب است ومدرسه ودانشگاه ، باهدایت ورهنمائی قرآن آدمی به انقلاب فکری وفرهنگی میرسد. وبه روزه دار میفهماند که چگونه با علم وآگاهی ودرایت وهدایت وحکمت وفرقان به جهاد عظیم خود سازی ومبارزه ومقاومت وایستادگی وصبر و پرخاش درمقابل تمامی شیاطین انسی وجنی وموجودات سرکش ومتمرد ونا فرمان وطواغیت وهوا های نفسانی وهمر هان گمراه ومنافق ومشرک برزمد وبه ستیزو مقابله بر خیزد.

رمضان به آدمی تلقین میکند که چگونه باید تطهیر شد وچگونه نورانیت وپاکی کسب کرد و چگونه درس تطهیر وتزکیه داد و انفس را چگونه متحرک وپرتلاش واکتیف بار آورد وچگونه آفاق را از لوث گناه وعصیان وکفر ومذلت وتاریکی وظلمت شستشو کرد. **رمضان** بآدمی میفهماند، تازمانیکه عوامل شیطانی، طواغیت واستکبارو هوا های نفسانی و وسواس خناس از درون آدمی واز ضمیرو وجدان انسانی رانده نشده اند، ولجام آدمی بدست تفکرو تعقل وتدبر واقعی سپرده نگردیده، ودیدهٔ بصیرت بر روی حقایق گشوده نشده است، توقع رحمت های الهی امر محال ونا ممکن بوده وآدمی به سر منزل مقصود نخواهد رسید. رمضان، درس تشنگی وگرسنگی وپرهیز وامساک میدهد وچشم بصیرت ودیدهٔ دل را نور وروشنایی می بخشد، واز حقایق مکتوم واسرار درون پرده بر میدارد وآدمی را به جهان گرسنگان وتشنه کامان می برد وطعم تلخ گرسنگی را به او می چشاند وانقلاب شگرف وملموس در روح وروان او ایجاد می کند، واز آتش فقروگرسنگی وازلهیب سوزان تشنگی که دردل ملیونها ملیون انسان حریق بپاکرده است، - آگاه گردیده و **علم وتخصص** می یابد وبه او طریقهٔ ایثار واحسان وبذل وبخشش وانفاق وادای زکات وصدقه وامثال آنرامی آموزد وپیوند او را با انسانها روی اخوت وبرادری استوار میسازد.

رمضان، باتلقین وتجربهٔ گرسنگی وتشنگی، گرمی وسوزندگی وتشنگی و گرسنگی صحرای محشر ورستاخیز را برای آدمی تداعی میکند وتعهد وایمان وباور آدمی رابه معاد ومالک یوم الدین صیقل مینماید، **رمضان** – غرور وتبختر را درهم می شکند، روح آدمی را تلطیف مینماید وعزم وارادهٔ او

را استوار ومستحکم میسازد وغرایز وامیال وشهوت وغضب وخشم را تعدیل نموده در مسیر مثبت و سازندهٔ آن هدایت میکند وبعد اخلاقی را وسعت می بخشد.

رمضان به آدمی یاد میدهد که او اشرف مخلوقات است ومی تواندزمام نفس سرکش را بدست گیرد وبر هوسها وشهوات خویش سیطره بیابد و رمز زندگی انسانی را دریابد وبر زندگانی حیوانی که در بندو زنجیر و کاهدان و اصطبل است پشت نماید واز **ادنا** بسوی **اعلی** و از **حیوانیت** بسوی **انسانیت** بال گشاید وبه جهان فرشتگان راه یابد.

رمضان، درس مساوات واعتدال وتوازن برای افراد اجتماع ارائه میکند،اغنیاء را از آتش گرسنگی فقرا آگاهی می بخشد، وبه آنها میفهماند که نسبت به همنوع وبرادر فقیر خویش ادای حق نمایند، از غذا وثروت خویش بآنها بذل کنند وصدقه دهند ومیان فقیر وغنی اخوت وبرادری و برابری ومساوات را حاکم میسازد وآدمی را با تجربه کردن گرسنگی بر ضد گرسنگی می شوراند و فاجعه های بزرگ ناشی از فقرو گرسنگی را به سهولت از اله مینماید.

رمضان، فلسفهٔ رستگاری انسان را به نحو شایسته وشگفت انگیزی بر ملا می کند وبه آدمی میفهماند که رستگاری انسان هر گز در گروپندارها وخیال های بیهوده نیست و نه مال و ثروت ومقام وقدرت می تواند آدمی را رستگار سازد و نه اعمال وعملکرد دیگران باعث رستگاری آدمی می شود، بلکه رستگاری انسان فقط با پاکسازی وتعالی روح وجان، در پرتو «علم وایمان» و«دانش وبینش» امکان پذیراست، بدبختی وتیره روزی انسان وشکست ونا کامی آدمی هیچگاه معلول قضاو قدر اجباری وسر نوشتهای الزامی وفعالیتهای این وآن نبوده، بلکه تنهاوتنها به خاطر آلودگی به گناه وانحراف از مسیر تقوی می باشد.

رمضان به آدمی اخطار میکند که بردگی نفس، سبب بردگی انسان در همهٔ ابعادمادی ومعنوی بوده وتقوی وتهذیب نفس، سبب حکومت آدمی برجهان هستی در ابعاد مادی ومعنوی میگردد به این لحاظ، **رمضان** تفسیر سورهٔ یوسف است، سوره ایکه مبارزه با نفس را در برترین داستان به بشریت گوشنردمی کند وسیطره یافتن آدمی را به همه انواع نعمت ها، در همهٔ ابعاد مادی ومعنوی وسلطه وغلبهٔآدمی را دربر قراری حکومت جهانی والهی. زیراحرص وشهوت پادشاهان را برده می سازد ومبارزه وصبر وایستادگی در مقابل آن، آدمی را بر سریر عزت واکرام می نشاند.

رمضان، هلاک نفس را به ودیعه نمی آرود بلکه تعدیل واصلاح واعتدال آنرا مطمح نظر قرار میدهد به تعبیر قرآن که میفر ماید:

ونفس وما سوا ها (شمس —۷)

«سوگند به نفس آدمی وآنکس که آنرا منظم ومرتب ساخت»

(نفس) هم جسم است وهم جان و **(سواها)** از مادهٔ تسوید، تنظیم وتعدیل قوای روحی وجسمی انسان را بر ملا می کندوچون نفس به گونهٔ نکره آمده است و از سوی دیگر بآن سوگند نیز یاد شده است، در هر دوصورت عظمت واهمیت نفس مطمح نظر بوده است، اگر لجام نفس با «**علم وایمان**» به تسلط وکنترول در نیاید بدون تردیدنفس وهوا های نفسانی به اژدهای مهیب و دوزخی پرلهیب مبدل خواهند شد که همهٔ هستی ها را به غارت برده وجهان وکاینات ودنیا و ما فیها را خواهند بلعید واز انسان موجودی وحشتناک وفوق العاده مهیب وخطر ناک ووحشی خواهند ساخت که بدیل وهمتای او درمیان موجودات جهان سابقه نه خواهد داشت و جز پروردگار جهان هیچ موجودی برآن غلبه نخواهد یافت:

دوزخ است این نفس ودوزخ اژدهاست
کاو به دریا ها نگردد کم وکاست
هفت دریا را درآشامد هنوز!
کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگدل
اندر آیند واندر و زار وخجل
هم نگردد ساکن از چندین غذا
تاز حق آید مراو را این ندا
سیر گشتی سیر. گوید نی هنوز
اینت آتش اینت تابش اینت سوز
عالمی را لقمه کرد و در کشید!
معده اش نعره زنان هل من مزید
حق قدم بروی نهد از لامکان
آنگه او ساکن شود از کن فکان
(مولوی)

وبا چنین نفس اماره وسرکش وحرون جهادی وپیکاری سهمگین ضرورت است، جهادی که ما فوق همهٔ پیکار ها ومبارزه هاست و «**جهادی اکبر**»، جهادی که فقط با دو عنصر **علم و ایمان** می توان بر آن پیروز شد وکمر شیطان درون را درهم شکست و این جهاد با تقوی و روزه وپر هیز آغاز **میگردد.**

رمضان، روزه را به ارمغان میآورد وبر نامهٔ نفس را بر هم میزند، آنهمه حجرات وسلول هائیکه در خدمت نفس اجیر گردیده بودند و در تمام سال بطوردایم ولاینقطع مشغول کارو فعالیت بودند، اینک نفسی به راحت می کشند وفعالیت های شانرا تا اندازه زیاد تعطیل مینمایند، از سوی دیگر رمضان به روزه دار اخطار میکند که در هنگام **(افطار وسحری)** درخوردن غذا افراط وزیاده روی نکند، زیرا از

یک جهت مانع استراحت معده وملحقات آن میگردد وازسوی دیگر از اثرات بهداشتی وصحی نتیجهٔ قناعت بخش حاصل نمی کند واز همه مهمتر اینکه به **روشن بینی** و **بصیرت درونی** دست نمی یابد واز حال و **احوال فقرا** واز **طعم تلخ گرسنگی** وازحریقی که در شکم های **پا برهنگان ومظلومان وگرسنگان** است، مطلع نمیگردد، زیرا امروز علم طب به اثبات رسانیده است که اکثریت بیمارهای مدهشی که جهانیان را بمرگ ونیستی تهدید مینمایند به اثر پرخوری وزیاده روی در غذا در نوشیدنی ها حادث گردیده اند که به اثراین افراط و زیاده روی ، افراط در عیاشی وشهوترانی وقساوت قلب وبی مهری پدیدار گردیده که **نابینائی ضمیر** و درون را نشاند هی میکند حیات وزند گانی بشریت را دچار تلاطم میسازد. افراط در شکم پرستی. حجرات وسلول ها وارگانها وسیستم ها را دچار خستگی وعدم کفایه ساخته، بسیاری مواد گرفته شده، جذب نمی شوند وبصورت چربی های مزاحم در نقاط مختلف بدن تراکم مینمایند، مخصوصا در پیرامون و قسمت خارجی ارگانها همچون **شکم، قلب، گرده ها، جگر** و در **درون اوعیه ها وشرائین** ترسب میکنند، وقشر سخت وفشرده ایرا بار میآورند، که این حادثه مخصوصا در مورد قلب و شرائین سخت نگران کننده وخطر ناک می باشد، زیرا از حرکت متداوم قلب جلوگیری می کنند وهم به جریان خون ضربه مهلک وارد میآورند، که عکس العمل آن بازهم قلب را دچار بحران وتهدید مینماید. ویا این مواد اضافی بگونهٔ **«قند اضافی»** درجریان خون با قی میمانند، که بعدا در میان عضلات ودیگر اعضاء، **لجن زار های متعفنی** برای پرورش انواع میکروبهای عفونی پدید میآورند.

روزه وپرهیز به اسرع وقت این مواد اضافی وجذب نشده را می سوزاند وبه بدن موقع مساعد میسازد تا این ذخیره های مزاحم واین با تلاق های پر عفونت را تخلیه وتصفیه ومصرف نماید.

دانشمندان طب وعلوم پزشکی، امراضی را که بوسیلهٔ پرخوری پدید میآیند، درمان آنها را فقط از طریق پرهیز وروزه، و **تقوی** (وقایه) امرمسلم ومسجل میدانند، از آنجمله روزه را برای درمان کم خونی یا (Anaemia)، ضعف روده ها، التهاب بسیط ومزمن تومور ها و دملهای خارجی وداخلی، تو بر کلوز، اتیرو اسکلروزس، رو ماتیزم، نقرس، استسقاء، عرق النساء- خراز یا (ریختگی پوست)، بیمار یهای چشم، مرض شکر یا دیابیتس،بیمارهای جلدی،بیماریها کلیوی، بیماریهای جگر، مرض چاقی وهمینگونه بیماریها سرطان، سفلیس، طاعون، ایدز، وانواع بیماریهای دیگرو مرض ها وعرض ها همچون فشار خون، استماء یانفس تنگی، وامثال آن تجویز میکنند ومبحثی را درطب بنام طب وقایوی یا (Cmmunity Medicine) تدریس مینمایند که مدهش ترین امراض عفونی و غیر عفونی، ومحیطی رافقط بوسیلهٔ وقایه وپرهیز و**تقوی** و روزه میتوانند مهار کنند و به در مان بکشانند.رمضان **فرهنگ تقوی** را بودیعه میآورد وتقوی را که تمامت دین است برای نجات بشریت پیشنهاد مینماید- **تقوی** از (وقایه) گرفته شده ومعنی سعی وکوشش وجدوجهد در حفظ ونگهداری چیزی است ومنظور از **تقوی** در قرآن مجید- نگهداری

وحفاظت جسم وجان از هر گونه آلودگی ومتمرکز ساختن همهٔ نیروها درامورری است که رضـای خدا درآن مضمر باشد.

آغاز تقوی با علم و آگاهی وشناخت است وفر جام آن دست یابی به ایمان وتعهد و بینش وبیناشدن چشم بصیرت، تا آدمی علم وتخصص وتدبیر آگاهی نیابد، هرگز نمی تواند سرمایه هـای وجـودی ومـو هبت های مادی ومعنوی اش را از گزند حوادث واز تطاول شیاطین انسی وجنی وقایـه ومحافظه کنـد وچون با این وقایه مسیر درست وصراط مستقیم را در می یابد ورضایت و خوشنودی خداوند را حـاصل میکند، به ایمان وتعهد وبینش میر سد، زیرا **تقوی** آدمی را از علم به ایمان واز دانـش بـه بینـش رهـبری میکند.

بهمین ترتیب تقوی، روح وجسم را درپوشش حفاظتی قرار میدهد وسنگرو حصـار وبـرج وبـاروی مستحکم در مقابل حمله وتجاوز ویورش عوامل شیطانی وطاغوتی واستکباری پدید میـآورد، بعضـی هـا **تقوی** رابه «**خوف**» تعبیر کرده اند، خوف از خداوند، که سبب پرهیز و دوری جستن از گناه وآمادگـی لازم برای مقابله ومبارزه با عوامل ضد الهی میگرددو درعرف شرع، **تقـوی** بـه معنـی خویشـتن داری در برابر معصیت و گنا هان است و کمال و عروج تقوی آنست که آدمی از مشتبهات نیز احتنـاب ورزد.به تعبیر دیگر **تقوی** یک نیرو وملکهٔ کنترول کنندهٔ درونی است که انسـان را دربرابـر طغیـان وسـر کشـی های شهوات وفریب خوردن واغوا شدن وغـافل گردیـدن در مقـابل بـرق وزرق وتزئیـن شیاطین حفـظ وحراست میکند ونقش تر مز نیرومندی را داراست کـه ماشین وجـود را در پرتگاهـها محافظـه واز تنـد رویهای خطر ناک باز میدارد، بعضی ها تقوی را به حالت کسی تشبیه کرده اند کـه ازیـک سـرزمین پـر خار عبور میکند وسعی میورزد دامن خود را کاملا بر چیند و با تأنی واحتیاط گام بر دارد تا مبا دا نـوک خاری در پایش بخلد و یادامنش را بر گیرد، در حقیقت تقوی، رهبری و امامت را به نیروی عقل وتدبـیر می سپارد تا بوسیلهٔ آن بتوان انفس را اداره کـرد ودر **آفـاق** بـا احتیـاط جلورفت، ازیـن تشـبیه اسـتفاده میگردد که **تقوی** این نیست که انسان انزوا ورهبانیت اختیار کند، بلکـه بـاید دردل اجتمـاع باشـد واگـر جامعه آلوده بود، خود را حفظ کند.

رمضان به آدمی می فهماند که در مقابل **هوی های نفسانی** به مقاومت بر خیزد ونیروی عقل وتـد بیر ودر ایت وحکمت را تابع خواسته های شهوی ونفسانی نسازد، زیرا اگر عقل تابع **هویٰ وهوس** های شیطانی نفس گردد، بدون تردید نه تنها زمین واهلش که حتی آسمانها را نیز به فساد و تباهی می کشـد، بخاطر اینکه **هوی های نفسانی** هر کس مختلف و متباین است وهرکسی از هوسـها بـرای خویـش بتـی تراشیده است وهر که ازین بت های ساخته شدهٔ خویش فر مان ببرند، انرشی وفساد پدیدار میگردد وجز شر ک و تضاد واختلاف چیز دیگری به ارمغان نمی آورد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم میفر مایند:

ما عبد تحت السماء اله ابغض الی الله من الهوی.

«هرگز در زیر آسمان، معبودی مبغوض ازهوای نفس تر نزد خدا پرستش نشده است.»

بت های معمولی، موجودات بی خاصیت اند، ولی **بت های هوی وهــوس**، جاندار واغوا کنند وسوق دهنده بسوی انواع گنا هان وانحرافات میباشد زیرا هوی های نفسانی، اخلاق شیطان است، زشتی ها را درنظر انسان زینت مید هند تا آنجاکه آدمی به اعمال زشت خود مباهات میکند وپایگاه شیطان جزء **هوی پرستی** نیست، همان چیزی که شیطان بخاطر آن سقوط کرد واز صف فرشتگان ومقام قرب الهی مطرود ومردود گردید.

هوی پرستی، عقل را به زنجیر می کشد، نیروی هدایت وشناخت را که درک صحیح حقایق است از انسان میگیرد و او را تا مرحلهٔ مجادله با خدا ورسول سوق میدهد و برضد فرامین خداوند می شوراند وهمچون شیطان دریک لحظهٔ کوتاه تمامی زحمات عمر را بباد فنا میدهد.

پس به این ترتیب معیار سنجش انسانی نه براساس قوم وقبیله ونژاد وثروت ومال ومکنت وگنجینه وخزینه وموقف های سیاسی واجتماعی وعلمی وتاریخی واقتصادی ارز یابی می شوند، بلکه بر اساس **تقوی** و پرهیزگاری **(ان اکر مکم عندالله اتقکم)** «حجرات_١٤»، به عبارهٔ دیگر با فاکتور های علم وایمان وتخصص و تعهد، بررسی میشوند، بهترین وبرترین وسیله وزادو توشه برای رسیدن به اهداف متعالی و مافوق تصور، **تقوی** دانسته می شود **(وتزود وفان خیر الزاد التقوای)** «بقره- ١٩٢»- اگر چه تقوی از درون می جوشد، مگر برون آدمی را نیز جذاب وپرکشش و پرابهت وپروقار وپرهیبت مینماید، زیرا شعاعات ایمان از همهٔ روزنه ها به بیرون سر می کشند، **تقوی** ظاهر آدمی را، همچون لباس فاخری درشکوهمند ترین هیأت در برمیگیرد، همانگونه که روح در جسم قرار میگیرد **(ولباس التقوی ذلک خیر)** (اعراف- ٢٦).

ظهور پیامبران واولین دعوت آنها برای هدف متعالی **تقوی** وپر هیز گاری راه اندازی شده است و علو مرتبت **تقوی** باندازه ئی پرابهت وبلند و با عظمت است که خدا، خودش را (اهل تقوی) میداند **(هو اهل التقوی واهل المغفره)** (مدثر- ٥٦)

تقوی نور الهی است که هر جا بتابد، علم ودانش میآ **فریند (واتقوا الله ولعلمکم الله)** (بقره ٢٨٢)، نیکی وا حسان وایثار، با تقوی وپر هیز گاری، دوستی وقرابت صمیمی دارد **(و تعاونوا علی البرواتقوی** وفجور وفسق وفساد، فاکتور هائی اند که پر ضد تقوی وپر هیز کاری نشانه میروند **(فالهمها فجــور ها وتقوا ها)** (شمس- ٨) وهر عملی که از روی اخلاص وایمان وصداقت ونیت پاک سرچشمه گرفته باشد در ردیف تقوی ارزیابی میگردد **(لمسجد اسس علی التقــوی)** (توبه _ ١٠٨)، معدلت وداد گستری نیز قریب **تقوی** است **(اعدلوا هواقرب للتقوی)** ومنزل و ماوای تقوی در نهانخانهٔ دل آدمی می باشد **(اولئک الذین امتحن الله قلوبهیم للتقوی)** (حجرات – ٣).

رمضان که **ماه تقوی** وپرهیز گاری است، آدمی را با تمرین وممارست این موهبهٔ الـهی بـه **جـهاد اکبر** یا مبارزه با نفس فرا می خواند و**دیدهٔ بصیرت** و**چشم دل** او را بروی حقایق بینامی نماید واو را از شعار به عرصهء عمل میآورد واز حاشیه به متن مـی بـرد واسـرار ورمـوز ودقـایق درون را بـرای او افشـاء مینماید ومعیار بخشی حق از باطل رابه او اعطاء میکند.

یاایهالذین آمنوا ان تتقوالله یجعل لکم فر قانا. (انفال ۲۹)

«ای کسانیکه ایمان آورده اید، اگر تقوی الهی پیشه کنید واز گنا هان بپر هیزید، خداوند وسیلهٔ یی برای شناخت حق از باطل برای شما قرار میدهد.»

شناخت حق از باطل کارساده یی نیست، شناخت حق وباطل ایمان وتعهد وبینـش لازم دارد، خیلی هاهستند که حق وباطل را تشخیص میدهند ویا در تشـخیص حـق از بـاطل اشتباه مـی کننـد، مگـر بنـابر خواهش و منافع شخصی، خود خواهی و خود برتری بینی، امیال وآرزو ها ی سرکش نفسانی وبـردگـی فکری واسارت درچنگال شیاطین وعمال طـاغوتی، بـاطل را مـی پذیرنـد وحـق را حاشـا میکننـد، وایـن موضوع نشان مید هد که ایمان به حق وحقیقت در نهانخانهٔ وجود آنـهار شـدنکرده است وبـا اینکـه بـه عواقب نا فر جام با طل علم دارندو یا به نزد شان مغشوش است، مگر باطل را مـی پذیرنـد، وبـدون کـدام واکنشی تسلیم باطل میشوند، در حقیقت **چشم ظاهر** شان بیناست، مگر چشم باطن و **دیدهٔ ضمیر** شان فاقد بینائی است یا کم نور وکدر است، با ممارست وتمرین تقوا و پرهیز گاری یابه عباره دیگر، مبارزه با هوا های نفسانی وعوامل شیطانی، حجاب های ضخیمی که مـانع بـزرگ شـناخت بردیـدهٔ ضمیـر آدمـی است همچون هوسهای سرکش، آمال وآرزو های دور ودراز واسارت درچنگال مـاده وزرق وبـرق دنیـا وهزاران هزار عوامل شرانگیز دیگر، به تدریج کنار میروند و **دیدهٔ ضمیر** روشـنانی اش را بـاز مـی یـابد وحقایق را آنچنانکه هست درک مینماید وراه خود را به سوی اهـداف بـزرگـی کـه درپیـش دارد جلـو میبرد وازهمین جاست که فر یاد خاموش هزاران هزار انسان مظلوم را می شنود ولهیب سوزان گرسـنگی را که معده ها را می سوزاند مشاهده مینماید، عمق ضمـیر دشـمنان بشـریت را درک میکنـد، **توطنـه هـا ودسایس استعمار را،** که چگونه فکر ها واندیشه ومغز ها را به بردگی واسارت می برند، می بیند ولمـس می کند، تزئین وفریبندگی شیطانها را می شناسد، حرفها، سخن ها و دروغها را حلاجی میکند، از خیانت چشمها، گوشها وزبانها می فهمد و از اشاره ها، ایماها، لبخندها ، خنده ها، ؤژست ها، پی بـه کنـه درون انسانها، آدمها وشیطانها می برد، افراد وجوامعی را که بر هرم های هواو هوس وشهوت وعیاشی واسراف وتبذیر وبی بند وباری می چرخند کاملا می بیند ومی شناسد، دستگاه های تبلیغاتی آنـها را کـه درمسیر دامن زدن به همین هوسها وهوا های شیطانی گام بر میدارند، ارزیابی می کند، روز نامه هاو پـامفلت هـا، جراید، مجلات، بلیوپرنت ها، رادیو ها، بلند گو ها، تریبون ها، استیج ها، سن ها، صفحه هـای تلویزیـون پرده های فلم ها، کیبل ها، دش ها، انترنت وتمامی وسایل ارتباط جمعی را که در خدمت هوی وهـوس

وفاسدساختن چشم ها، گوشها، دل ها، مغزها، دست ها، پاها واندام ها به استعاره گرفته اند، می شناسد واز مقاصد واهداف پلید آنها حقایق تلخ را درک میکند و به سازش ها، به سکوت ها وبه زبانهای قفل شده وبه شخصیت های بی خاصیت، به علما ودانشمندان تر سو وبزدل آشنائی می یابد.

با تاسف وتالم می بیند که چگونه بنام **(رضایت مردم وخواسته های انسانها)** زننده ترین بر نامه های فحاشی وضد اخلاقی را از شبکه های تلویز یونی پخش ونشر میکنند و درآن زنهاودختران و جوانان را به تبرج ، عریانی وفحشای علنی می کشانند، تابدینوسیله با تزئین این اعمال ضدالهی ملیونها ملیون خانواده را از جادهٔ عفاف واز مسیر اخلاق وشرف تهی سازند وبنام **(آزادی)** چگونه بی بند وباریها، جلفی ها، لجام ها، تشویق به مواد مخدره و اعتیاد به سگرت، موسیقی پاپ وجاز، رقص های زنها، دختران، بچه های نوبالغ وغیره رارشد مید هند وترویج میکنند وچگونهٔ تجمل وفیشن ومود و امثال آنرا نشانهٔ **(شخصیت)** آدمی معرفی میکنند، تا بدینوسیله این اعمال ننگین را تزئین نمایند **ودیده وضمیر** و وجدان وتفکر و تعقل انسانها را نا بینا بسازند تا از درک حقایق واز تشخیص واقعی واز پی بردن به رموز ودقایق خلقت وحیات، محروم بمانند.

بدیهی است که درچنین جوامعی که ایمان را حراج کرده اند وبه مضحکه وملعبه گرفته اندو سیطرهٔ شیطان را عام نموده اند، تمیز حق از باطل وخوب ازبد، برای اکثریت توده های مردم، مشکل وحاد ومغشوش میگردد واین بی تقوایی وعدم پرهیز گاری وهوسرانی های بی لجام، **فقدان تشخیص** ویا **سوء تشخیص** را بار میآورد وذهن ها وافکار وتعقل نسل ها به ویژه نسل جوان وخام ونپخته را به لجن وفساد میکشد، وازهمین جاست که به فرهنگ وفلسفهٔ عمیق رمضان و موهبت روزه پی می بریم وبه رحمت های بیکرانهٔ پروردگار که دراین ماه برای بشریت بذل میگردد تابا انوار خویش اینهمه پلیدی های ذهنی وفکری وجسمی وروحی را تزکیه وتطهیر نماید ومدت یکماهی را که چقدر مناسب و شایسته و متوازن انتخاب شده است ما هی که هر روز آن آدمی را به **پیـام وانقلاب الـهی** دگرگون میسازد، ماهی که هرشب آن آدمی را به قیام وتفکرو تدبر دعوت میکندماهی که درآن تمامت قرآن برای تذکر، برای تفکر، برای تدبر برای تعقل، برای خود سازی وتولد دوباره در نماز های ویژه تراویح تکرار میشوند وبشریت را به **تقوای فکری** به **قوای فرهنگی** به **تقوای علمی**، به **تقوای روحی، به تقوای سیاسی، به تقـوای اجتمـاعی. بـه تقـوای اقتصـادی**، وغیره دعوت میکند ویک انقلاب ودگرگونی شگرفی در انفس وآفاق انسان ایجاد مینماید، اثرات **شـیطانی وطـاغوتی و اسـتکباری** به استحاله کشیده می شوند بذر حلم وحیاو وقاروتواضع وشکستگی و اخلاق وسجایای الهی درضمیر ودل وجان پاشیده میشوند واعتدال درجسم وجان پدیدار میگر دند.

به اینترتیب فلسفهٔ به زنجیر کشیدن شیاطین که رحمت بی بدیل وبیکرانهٔ پروردگار توا نا است جامه عمل می پوشد، زمانیکه شیاطین وموجودات متمرد وسرکش ونا فرمان بعد از خاتمه رمضان به رهایی

دست می یابند، ومیخواهند به سنگر ها وحصار ها وبرج و بارهـا و خنـد قـها وبـا تلاقـها و بـه قلعـه هـای مخوف ومغاره ها ومغاکهای رعب آورشان مراجعه کنند، مشاهده مینمایند که به سر زمین دیگری آمـده اند که همه چیز بآنها بیگانه واجنبی است وچنان تر تیبات وتجهزات شگرفی عیار و آماده هستند که حتی ده هاکیلو متر دور تر سایهٔ شیطانها وعوامل شیطانی ومتمرد را به گلولـه می بندنـد، همـه درسـنگر هـای دفاعی مدرن وفولادین آماده فر مان وحکم وگوش بزنگ وشیپور بسر می برند وهیچ رخنهٔ وهیچ روزنـه یی نه از طریق زمین ونه از طریق فضا برای نقب زدن بدرون کشور تـن، پیدا کـرده نمـی تواننـد، رعـب وهراس ازدستگیری و اعدام به شدت آنها را لرزه برا ندام میسازد وبه حکـم اجبار عقـب گـرد مینمـایند وهزیمت میکنند، مگر آنانی که نتوانسته اند به عمق فلسفهٔ رمضان برسند ومفهوم روزه و پرهیز وامسـاک را به گونهٔ واقعی درک کنند، هیچگاه از جر یان رحمت های بیدریغ پرورد گـار سـودی کسـب نکـرده اند،وفقط چندروزی دهان شانر از خورد ونوش باز گرفته اند ودر افطار وسحری چنان انواع گونـه گـون نعمت ها را تناول کرده اند، که هیچگاه معده ها وشکم هـای شـان احسـاس گرسـنگی وسـوزش نکـرده است به اینترتیب از آتشی که رگ رگ وجود گرسنگان همنـوع او را سـوخته اسـت، بوئـی نبرده انـد وتکانی نه خورده اند. ضمیر ووجدان شان به بینائی وبصیرت نرسیده است اگر بـرد هـان هاوشـکم هـای شان قفل گرسنگی زده اند، مگر روزنهٔ چشمها وگوشها و دماغهای شان را برای پذیرش هرگونـه اثـرات شیطانی بازگذاشته اند،از غیبت و حسدودروغ وبهتان وخشم وغضب وغبـن ودو روئـی وتلبیـس بـاز نـه ایستاده اند از وهرگز به مفهوم خود سازی، وتواضع وکسب حلم وحیاو وقـار وشـرم وراسـتی واخـلاص نیندیشده اند، چنین افرادی فقط در ماه مبارک رمضان،بابستن دهان های شان، خود شانرا در رنج وتعـب بیهوده انداخته اند ورمضان را باعث تکلیف وزحمت شان انگاشته اند، زمانی که رمضان سپری گردیده است وشیاطین وعوامل شیطانی مجددا رجوع کرده اند، سنگر ها وقلعه هـا وتأسیسـات شـان را دروجـود اینها همانگونه پابر جاواستوار یافته اند که درغیاب آنها، هیچ چیزی دست نخورده است وپای هیچ کسی درآنجا ها نرسیده است وهمه چیز را در هاله ئی از گـرد وغبـار یافتـه انـد کـه حکـایت از سـلامتی لانـه وکاشانه های شان در دوران زندانی شدن میکند، شیاطین با تعجب وشگفتی وحیرت، بی درنگ ، مواضع قبلی شان را اشغال مینمایند وازین شانسی که بآنها دست داده اسـت، غـرور وتبخـتر مـی کننـد وازینکـه درغیابت آنها شهروندان و آحاد جامعه کشـورتن بـه خـواب خـر گوشـی وغفلـت وتـن آسـانی مشـغول بودندوچشم ضمیر آنها روشنایی نیابیده است تادست به کود تا وانقلاب وتهاجم بزنند نفس به راحت می کشندو برای اینکه خطر هوشیار شدن وبیدار شدن آنها را بیشتر از پیش از خود دفع کرده باشند، تجـاویز وترتیبات حادتری را روی دست میگـیرند کـه اگـر مـدت هـای مدیـدی نیـز دور باشـند، بـازهم سـنگر هاوحصار های شیطانی آنها پابر جاواستوار باشد.

و پیامبر که درود خدا به او باد، باگفتار و کردارش، چنین درس آسمانی وپیام ملکوتی به بشریت میدهد ودر کنارش به هزاران انسانهای نمونه وپیشتاز تربیت وپرورش مینماید که **چشم وجدان** و **دیدهٔ دل** وضمیر شان به **بینائی وروشنائی** رسیده است وبه **فراست شگفت** دست یافته اند که ریشه هر حادثه یی رابا **نور ایمان** می نگرند وهر چیر را با **محک ایمان** تجربه می کنند، برجسته ترین و عظیم ترین الگو که درجامعهٔ بشریت تقدیم کردند که استوانه وبنای چهارم اسلام وسمبول و الگوی رمضان وفلسفهٔ شگفت روزه وتقوی بودند، حضرت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه بود، شخصیت بی بدیلی که **ذالنورین** بودند یعنی با یشان دو عنصر **(علم وایمان)** بذل گردیده بود و باحلم ووقار و حیا آراسته بودند واز تواضع وشرم وکرم پر بار **ودیده باطن شان روشن وبینا.**

همانگونه که قرآن در ماه مبارک رمضان شرف نزول یافت و بر قلب پاک پیامبر (ص)مرور گردیدو حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه نیز **جامع قرآن** مجید هستند واین کتاب خجسته ومبارک ومبین را مطابق به فر مان پیامبر (ص)ترتیب وتنظیم نمودند و برای اولین بار برای بشریت بگونهٔ کتاب به ثبت رسانیدند، ترتیب وتنظیم قرآن همانگونه که در**(لــوح محفـوظ)** نوشته شده، محفوظ گردیده واین موضوع ما را به این نکتهٔ ظریف رهنمائی میکند که بدون تردید **دیدهٔ باطن** و**چشم بصـیرت** یار سوم پیامبر (ص)که سمبول ورع وپارسائی وپر هیز وتقوی هستند، **ما فوق** تصور به بینائی وروشنائی رسیده بود که درتنظیم وترتیب قرآن هرگز اشتباهی از آنها سر نزده است.

بنای پنجم حج بیت الله

همانگونه که تذکار دادیم، پیامبرصلی الله علیه وسلم، با اصول اسلامی برای بشریت منزل وماوای حیات وزندگانی ساختند، منزلی که بابنا های استوار ومحکم وتهدابهای قوی ونیرومند بر افراشته گردیده بود. بدیهی است که خانه ها ومنازل مسکونی را اصولا روی چهار تهداب ویا چهار پایه ویا چهار دیوار بناء مینمایند، سقفی که در زیر آن حیات وزند گانی در جریان است، بایستی روی چهار استوانه وتهداب برا فراشته شده باشد، پیامبر (ص)نیز منزل زیست وحیات معنوی انسانرا بادوعنصر علم وایمان وتخصص وتعهد روی تهداب های **(توحیـد، صلـوه ، زکـات وصیـام)** بر افراشتند که با **(خداشناسی)** و**(خود شناسی)** عجین بود، وتوده های عظیم بشریت باچنین فر مولی می توانستند، درطول اعصاروزمانه هابرای شان خانه، ماوا و منزل حیات وزندگانی یابه عبارهٔ دیگر خانه دینی بسازند که هم خود پیروز باشند وهم خداوند از ایشان راضی باشد.

مگر بنای دیگری نیز در اسلام وجوددارد، که بنام بنای پنجم یا حج بیت الله یاد میگردد؛ **«بیت»** بمعنی خانه ومنزل و کاشانه است، خانه ومنزلی که انسانها به امر خداوند بزرگ برپا کرده اند، خانه ایکه خالصانه وصادقانه برای رضایت خداوندیکتا ساخته شده است؛ خانه ایکه مأمن امن است، خانه ایکه

درآن همهٔ آمال وآرزو های آدمی متحقق میگردد، این خانه، خانهٔ پروردگار است، خانه ایکه در وازه آن بررخ تمامی بشریت مؤمن باز است مشروط به اینکه بتوانند خود شان را به این خانه بر سانند، واستطاعت کافی در اختیار داشته باشند.

ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل عمران- ۹۷)

«بر هر فردی که توانائی داشته باشد، که به سوی پروردگار بر ود، حج خانه اش فرض است.»

این آیت عظیم قرآن نشان میدهد که **(حج بیت الله)** بر مؤمنین فرض است، درصورتی که استطاعت وتوانائی او اجازه اش بدهد واگر این توانائی ونیرو واستطاعت برایش میسر نبود، برای او حرجی نیست، **درحقیقت (توحید وصلوه وزکات وصوم)** برای او کافی است ومی تواند با این عناصر، سقفی وسر پناهی برای حیات جاودانی دنیا وآخرت ایجاد نماید، این موضوع مبرهن میسازد که الگوی عملی ومجسم چهار رکن **(توحید وصلوه وزکات وصیام)** بگونهٔ **بیت الله** تبلور یافته است وزیارت این خانهٔ الهی تجدید ایمان وبیعت دوباره است. مرور کردن جهان بینی اسلام از «**توحیدتا صیام**» و از «**خداشناسی** تا **خود شناسی**» وحج بیت الله، انسانی را که به «خود شناسی» رسیده باشد مجددا به «خداشناس» رهنمون میسازد، پس «**بیت الله**» بایستی خانهٔ مردم نیز باشد.

ان اول بیت وضع للناس للذی ببکته مبارکا وهدی للعالمین (آل عمران ۹۶)

«نخستین خانه ئی که برای مردم (ونیایش خداوند) قرار داده شد در سر زمین مکه است که پربرکت ومایهٔ هدایت جهانیان است.».

بیت الله، یعنی (**خانهٔ خدا**)، خانه ایست که برای مردم وبوسیلهٔ مردم وبسودجامعه وبشریت در نقطه ایکه مرکز اجتماع ومحلی پربرکت است، ساخته شده است، یعنی آنچه که بنام خدا وبرای خداست، درخدمت مردم وبندگان خداست، برای خدا، محسوب میشود، به همین جهت هرگونه رابطهء انسان با انسان که رضایت و خشنودی پروردگار درآن مدنظر باشد، عبادت دانسته میشود، زیرا این رابطه بخاطر خدا بوده است، ازجانب دیگر، خداوند خواسته است بخاطر بزرگداشت وعظمت این خانهٔ مقدس، آنرا به خود نسبت دهد، تا همهٔ بشریت متوجه عظمت ومعنویت این خانهٔ گرامی شوند وآنرا قبلهٔ خویش قرار دهند.

بیت الله را **کعبه** نیز میگویند یعنی خانه ایکه بگونهٔ **مکعب** است یعنی از چهار ضلع استوار گردیده است، وهر ضلع را «**رکن**» می نامند یابه عباره دیگربیت الله از چهار رکن اساسی استواراست که همان (توحید و صلوه وزکات وصوم) می باشند.

معمار کعبه حضرت ابراهیم ع است که به همیاری فرزند گرامی اش حضرت اسماعیل ع از سوی خدا مأمور ساختن آن شد.

ابراهیم ع الگو ونمونهٔ توحید وانسان کامل بود، انسانی که همهٔ ارزش ها وموهبت های وجودی الهی در روح جسم ومبارکشان تجمع کرده بود واز اویک انسان نمونه وقابل تقلید بار آورده بود، مردم بایستی از وپیروی میکردند، چون خطر شرک وشخصیت پرستی همیشه درطول تاریخ در کمین انسانها نشسته است، به این جهت خداوند، پیروی از ابراهیم (ع) را در روکردن به خانه یی که اوبرای زنده نگهداشتن خدا پرستی وتوحید بپاکرد، قرارداد تا تجلی ارزش های والایی را که دروجود ابراهیم (ع) متبلور شده بود در مناسک ، آداب وشعایر این خانهٔ الهی یاکعبته الله بیابند.

کعبه، قبله است و**قبله** رسالت جهانی مسلمانان را در رو آوردن به این خانه که **جهت گیری وسمت یابی** و**جبهه گیری** است نشان میدهدو **منظور از قبله**، تنها جهت جغرافیایی بخصوص نیست وروکردن بآن تنها جوانب جسم وصورت وچهره را به آن گرداندن نمی باشد، بلکه **قبله** جهت وهدفی است که روی (**روح وجان**) ودرون وضمیر ووجدان خویشرا بآن متوجه سازیم وسمت وسوئی است که راه زندگی وحیات را توجیه می کند. ازین جهت، آنچه مردم، آنرا **کعبهٔ آمال** قرار داده وبآن اقبال مینمایند، می توان قبلهٔ آن ها دانست.

خداوند، کعبه راقبلهٔ بشریتی میسازد که تعهد شان، بدوش کشیدن بار رسالت جهانی «**امت وسط**» بوده، قبله ایکه از محدودهٔ مفاخر **قومی**، **نژادی** ، **لسانی**، **جغرافیائی** وغیره فراتررفته ومتناسب وهماهنگ با هدفهای جهانی والهی می باشد.

تغییر قبله از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام نشان میدهد ، که یهود، بیت المقدس را بیشتر از صبغهٔ بر تری نژادی وقومی می نگریستند و بر مسلمانان بدیده تحقیر می دیدند. باتغییر آن ، به بشریت تفهیم گردید تاهمهٔ از تعصبات قومی ونژادی فراتر رفته، متوجه ارزشهای برتر توحیدی گردند.

خانه، جای امن وآرامش وآسایش دانسته میشود، پس (**خانهٔ کعبه**) مرکز امن وامان، وپناهگاهی کاملا قابل اطمینان برای تمامی بشریت ومردم جهان بوده همانگونه که خانواده یی زیر سقفی زندگانی مینمایند، خداوندمیخواهد همهٔ بشریت همچون خانواده یی در پیوند باین خانه در امن وسلامتی وروابط انسانی والهی زیست نمایند، نه تنها انسانها بلکه حیوانات وپرندگان این شهر مبارک که در آن کعبه واقع است در سلامتی وامن و امان بسر برند وهیچکسی مزاحم آنها نگردد.

واژهٔ حج، در اصل بمعنی «**مقصد**» است، بهمین جهت جاده وراه را «**محجــه**» بروزن (**مـوده**) میگویند، زیرا آدمی را به **مقصد** میر ساند وهمینگونه دلیل وبر هان را «**حجت**» میگویند زیرا **مقصود** رادربحث روشن میسازد- اما اینکه بجا آوردن مراسم، آداب وشعایر بیت الله را «**حج**» میگویند، برای این است که به هنگام حرکت وبرای شرکت در این مراسم قصد زیارت خانهٔ خدا می کنند.

فریضهٔ حج، عبادت است ، مفاد ومنافع این عبادت به خودانسان بر میگردد، **واو را تربیت وپرورش روحی، ذهنی، فکری، اجتماعی، سیاسی وعقیدتی** میدهد، زیرا خداوند ازهمه چیزی بی نیاز است **غنی بالذات** می باشد.

همه ساله بیت الله مبارک، ملیونها انسان را از سراسر جهان بسوی خود **می کشاند، واین جاذبه برابهت وعظیم** واستثنایی است، این جاذبه،ایمان وتعهد وبینش به خداوند عزوجل وعشق بزرگ به **مکتب والای** اسلام می باشد که خانهٔ قلبها را انباشته و نورانی کرده است و خرد وبزرگ، زن ومرد، **پیروجوان وشیخ** وشاب را از هر قبیله ونژاد وملیت وباهرلسان وزبان وبیان، از سپید وسیاه، **از عرب وعجم واز شرق وغرب** واز جنوب وشمال، لبیک گویان، عاشقانه در مدار خویش **می کشد وبه حرکت وتلاش وپویش وچر خش** می اندازد و باتمام ذرات کاینات، همنوا، هم فکر، همرنگ **وهم فطرتش** می کند.

حج، یک هجرت است، یک هجرت بزرگ، یک سفر الـهی ویک میدان گستردهٔ خود سازی **ویک جهاداکبر** در تمامی ابعاد آن، **حج** آدمی رادگرگون میکندروح وفکرش رابه انقلاب آشنا می **سازد و باجلوه های** سر مدی ذات پاک خداوند آشنایش مینماید تارحمت های بی کرانهٔ **او را درروح وجان خود لمس** کند.

حج، انسانها را درکنارهم قرار میدهد وبابنیان مرصوص وصفوف فشرده **بسوی هدف وغایهٔ خلقت وبسوی تکامل** رهبری شان مینماید، (انماالمومنون اخوه) را **به نمایش وبه تجلی در میآورد واین اصل را عینیت می بخشد**، وهمه را برادر وخواهر یکدیگر خطاب مینماید و به این ترتیب مؤمنین را به مثابهٔ یک **خانواده** واحد در میآورد.

حج، فواصل طبقاتی، **نژادی** ، لسانی، **قومی، اجتماعی، فکری، فرهنگی، سیاسی، جغرافیائی ، تاریخی ، اقتصادی** وغیره را درهم میریزد و**شرق وغرب وجنوب وشمال وآسمان وزمین** را باهم **گره میزند وهمه** را در محور توحید وعقیده وباور وتعهد وبنیش میچر خاند و وحدت عام وتام را کاملا **به منصهٔ شهود** پیاده مینماید.

حج، همه را باصبغه ی الهی رنگ می سازد وهمهٔ **رنگها را بیرنگ** مینماید، وبا «احرام»، **تعینات مادی را میشکند**،آدمی را از امتیازات **ظاهری**، از **مدال** ها از درجه ها از منصب ها، از لباسهای **رنگارنگ از زر** و زیور ، از **تجمل وفیشن ومود وامثال** آن به یکبارگی سبکبار وراحت وآسوده **میکند، عوامل** وفاکتور هائیکه به ذهن وفکر و روح وجسم او **رنگ سیاهی** وتیرگی زده است، همه را **می شوید**، وجسم ها را با پارچهٔ سپیدی می پوشاند و بفلسفهٔ **فرجام زندگی**، به حقیقتی که همیشه فر **اموشش** کرده است، ذهن وفکرو دماغ او را متوجه میسازد، **ومعاد** را برایش **تداعی میکند**، **ازدحام روز قیامت را** برایش به نمایش در میآورد وتکان شگفت وانقلاب بزرگ در ذهن وروحش پدید میآورد **وبدینطریق** دستش را می گیرد وازجهان ماده واز اسارت لذتهای زودگذر ومؤقتی وپوک و میان تهی،

بیرونش میآورد و او را درعالمی از نورو صفاو صمیمیت وروحانیت و در خشش وتجلی فرومی برد وروح خود سازی وتزکیه وتطهیر را دراو می دمد وچشم بصیرت و درون نگری او را می گشاید.

حج، درهر قدم، ذهن آدمی را باز میکند، کتاب خاطرات مردان الهی را ورق میزند و سرگذشت قهرمان توحید، معمار کعبه وبت شکن تاریخ را به خوانش میگیرد وآنهمه رنجها، وزحمات طاقت فرسای حضرت ابراهیم خلیل الله را درافکار تداعی میکند و آدمی را می برد وآن محیط پرظلمت وخفقان آور را همچون پردهٔ فلم از مقابل چشمانش عبور میدهد و ابراهیم(ع) را به او نشان میدهد که چگونه یک تنه، علیه همهٔ جباران زمانش بپا ایستاده میشود و باهمهٔ طاغوت واستکبار وفرعون ونمرود در پهنهٔ تاریخ چلینج میدهد وبا منطق رسا ومستدل وبا سخنان کوتاه ومعجزه آفرین، زبانها وبیانهای آنها را لال میسازدوبرده های فکری، توده های جاهل وقشر های استحمار شده ومستضعف را **فکر جدید، منطق جدید، وبیان جدید**، اعطاء میکند، دماغها واندیشه ها وتعقلها را به انقلاب و عصیان وپرخاش ودگرگونی وامیدارد و با کوتاه ترین **پیام، قیام** میآفرینند، قیامی که همیشه دردل تاریخ می جوشد و سردمداران جور وفساد را به حریق ورسوائی می کشد.

حج، ازلحظاتی پرده بر میدارد که ابراهیم(ع) برای سخن حق و درهم شکستن **ارباب الانواع** وبت های کفر ومذلت مورد خشم نمرود وسیاستمداران جهنمی وجامعهٔ استحمار شده و سازش کار قرار میگیرد وبرای نابودکردن این مرد اسطوره یی وفوق العاده و برای زهر چشم نشان دادن به جامعه، و برده شده، او را در میان آتش پر تاب مینمایند، مگر آتش به فرمان ایزد یکتا سرد وسلامت میگردد، واین موضوع به آدمی میفهماند که عقیده به توحید و باور به قدرت خدای عالمیان وخالق کاینات درسخت ترین وحساس ترین مرحلهٔ زندگی نجات دهنده است، واز سوی دیگر طبیعت جهنمی وچهره های دوزخی تمامی سردمداران شرک و کفر ونفاق را برای آدمی افشاء میکند که دشمنی عمیق در طول تاریخ علیه عقیده وایمان وتعهد الهی ورزیده اند و می ورزند وانسانها بایستی ابراهیم وار علیه آنها بایستند واز سخت ترین مجازات وقساوتهای آن ها هراسی بدل راه ند هند، خداوند همهٔ آنها را به ذلت وخواری وسیه روزی وشکست وهزیمت می کشد.

حج، با مروز کردن زندگی ابراهیم(ع) به بشریت میفهماند که امروز نیز می توانند حتی در میان جامعهٔ آتشین و دوزخی، زندگانی بهشتی بسازند، مشروط به اینکه همهٔ ذرات وسلول های جسم وروح شانرا همانندابراهیم موحد بسازند، وموحدانه فکر کنند وموحدانه عمل نمایند، بدون تردید همهٔآتشها برایشان گلستان میگردد. این بزرگترین وفنا ناپذیر ترین درس توحیدی است که **حج** به آدمی اعطاء میکند زیرا دین برای مقطعهای بخصوصی نازل نشده است و برای تمامی عصر ها و تمامی زمانه ها وتمامی نسل ها شرف نزول یافته است. **حج**، باز هم کتاب زندگانی ابراهیم راورق میراند واز هجرت او سخن میزند، وبآدمی می فهماند که دشمنان فطرت وصاحبان زرو زور وتزویر، و آدمهای برده و جاهل

وآنانیکه دوزخی اندو دماغهای معیوب دارند هیچگاه، حتی برای لمحه یی شخصیت ها وانسانهای اصیل وگرامی وبافراست و بامنطق را قبول نمی نمایند وشرایط زیست وحیات وزندگی را برای ایشان دشوار وغیر قابل تحمل میسازند، به این لحاظ پروردگار به بندگان مخلص وصدیق خویش امر مهاجرت، وترک خانه وکاشانه وآنهمه علایقی که آدمی را زمین گیرو برده وذلیل می سازد، صادر فرموده است، مهاجرت به انسان می آموزد که بایستی بافطرت همنواگردید، از رسوب وسکوت بایستی رهاشد، نه تنها هجرت را از بیرون که بایستی از درون آغاز کرد، ازهمهٔ عوامل رسوبی، ازهمهٔ آنچه بردل وجان زنگار می پاشد وتیرگی وظلمت به ارمغان میآورد، از گنا هان بایستی هجرت کرد، از کفران وناسپاسی واز جهالت ونا دانی واز دروغ ونفاق وبی ضمیری و بی وجدانی باید رهاشد، دوری جست ومجرت کرد، ابراهیم(ع) باهجرتش و پیامبر بزرگ اسلام باهجرتش به بشریت می فهمانند که دین خدا، جنبهٔ منطقوی ندارد ومحدود به محیط ومکان معینی نیست، همهٔ منطقه ها وهمهٔ مکانها سر زمین اسلام است، هجرت، شعاع زیست وحیات مؤمن را تالایتناهی وسیع وگسترده میسازد وکنگره های کاخ قدر تمندان طاغوتی را به لرزه در میآرود.

حج، از سعی وتلاش وتقلای «**هاجر**» در میان دوکوه صفا ومروه برای آدمی حکایت میکند که زندگانی سوای سعی وتلاش وحرکت وپویش وبدون تحمل رنج وزحمت وبدون قبول کردن فراز ها و نشیب های روز گار امر ناممکن است، هاجر «اسماعیل(ع)» را بدنیا آورده است، ودرجستجوی آب که رمز صفائی وپاکی وتزکیه وتطهیر وروشنی ونور است، رمز بقا وحیات و زندگانی است، سخت مضطرب ودر حال تلاش است، وبالاخره به گونهٔ آب «زمزم» که تابه امروز در حال جوش وخروش است پدیدار میگردد، **حج**، بدینطریقه، آدمی را به رمز کامیابی وبفر جام تلاش وسعی وجهاد که هما نا دست یافتن به تطهیر و پاکی وحیات وروشنائی است آگاهی وشناخت میدهد واز ایثار واحسان وفداکاری وقر بانی ومهربانی مادری پرده بر میدارد که الگو ونمونهٔ ملیونها ملیون مادر فداکار در طول تاریخ بشریت بوده و درمتن زندگانی انسانها مطرح هستند و بدون سعی وفداکاری آنها حیات وزندگی به نابودی واضمحلال کشانیده میشود.

حج، آدمی را در «**منی**» به عظیم ترین وپرمهابت ترین وتکان دهنده ترین فلسفهٔ حیات وزندگانی آشنا می سازد، سخن از «**ذبح عظیم**» واز قربانی وفداکاری بیدریغ واوج تکامل وبصیرت آدمی است، ابراهیم(ع)درآزمایش سهمگین قرار گرفته است، درخواب باومتواتر الهام شده است که اسماعیل(ع)، یگانه فرزند عزیزش را که تازه عنفوان جوانی را می آغازد به قر بانگاه برد و تیغ بران را بر گلویش بفشرد؛ چه رغبت آورو چه تکان دهنده! ابراهیم(ع) از همین جاست که به قهر مانی میر سد؛ این موضوع همهٔ انسانها را دچار بهت وحیرت می کند، امروز اگر کسی در برابر این آزمایش قرار گیرد که رضایت وخشنودی خداوند واطاعت بی قید وشرط او را می پذیرد ویا فرزندش را قربانی می کند، در میان ایندو کدامیک

راتر جیح میدهد، خدا را یا یگانه فر زندش را که درحساس ترین مرحله، زندگانی اش قرار گرفته است، حتما ناکام خواهد شد.

بدون تردید با خدایش می برد و به هیچ قیمتی فرزندش را به قر بانی نمی گزیند و صد ها وهـزاران دلیل وبر هان وحجت میگوید وبهانه های متنوعی می تراشد و ازهمین جاست که به عظمت ابراهیم(ع) وبه بزر گی اسماعیل(ع) پی می بریم، آنها رضایت و خشنودی خدای شان را تر جیح مید هند زیرا کـاملا مـی دانند که پروردگار مهر بان، مافوق تصور وگمان وخیال وو هم شان، رحمن ورحیم است وجز خیر ونفع ومفاد آدمی چیز دیگری نمی پسندد و در این آزمایش حکمت های عظیم وسترگی را نهفته میدانند کـه مافوق تعقل وتفکر شان می باشد، خداوندفدیهٔ این فدا کاری آنها را گوسفندی میفر ستد، تا قربانی کنند وشکرانهٔ پروردگار بزرگ شان را اداء نمایند.

قر بانی اسماعیل(ع)، اوج خرد، ایمان وتعهد وبینش ابراهیم را به نمایش در میآورد، تعـهدی کـه در ذره ذره وجود او خانه کرده است وقلب او را انباشته است، به همین جهت بـه تعبیر قـرآن، خداونـد بـه اوقلب سلیم ارزانی کرده، قلبی که به اندازهٔ ذره یی بیماری شک وتردید درآن وجود نـدارد، از جـانب دیگر، این حادثه، آدمی را به این نکته متوجه میسازد و به تفکر و اندیشه می کشد که ابرا هیم(ع) چگونه فرزندی تربیت وپرورش می کند که همانند خودش فکر میکند و جـهان بینی پـدرش را باتمـامت نـیرو درک می نماید و به اندازهٔ ذره یی سراز خط فر مان پروردگار بدر نمی نماید وکوچکترین بهانه ئی نمی آورود، چقدر شجاع است که پاهایش سست ولرزان نمیگردد، حتی در مسیر راه کـه شیطان میخواهـد قلبش را بلر زاند وپا هایش را متز لزل بسازد، به فر مان پدر بر او سنگ میزند، وهنگامیکه برای قربانی می خوابد، میخواهد به پدرش بفهماند که او را بطرزی قراردهد که چشمان پدر برنگاه های او تلاقی نکنـد، مبادا که مهر و عاطفهٔ پدری مانع قر بانی او گردد؛ حـج، آدمی را درمنی بـه هـزاران حقیقت شگفت آشنایی می بخشد و به ، اخطار می کند هر چیزی که برایش چنان عزیز گردیده که میخواهـد خدایـش را بفر اموشی بسپارد، بایستی آنرا به قر بانی بنشیند، وبخاطر رضایت پرورد کار از آن دست شوید ، مبـادا که این وابستگی به ارزش های دنیایی برای او بت گردد، میسر زندگی وحیات او را متغـیر ود گـرگـون سازد، وبه تدریج از محور توحید به فرسنگها او را دور سازد.

حج، درجمرات، بازهم آدمی را درلحظـات هیجـان واضطـراب قـرار میدهـد، وسـاوس شـیطانی و عوامـل شـیطانی ، سـعی دارنـد آدمـی را از راه بـدر برنـد ومیسـر آدمـی را از توحیـد جداسازند، عقـل وتدبیروتفکر او رالجام برنند واز فرمـان واطـاعت پـروردگـار دورش سـازند، - آدمی بایسـتی همچـون اسماعیل این شیطانها، این طاغوتها واین عوامل ووساوس شـیطانی را کـه هرلحظـه بـه رنگـی در میـآیند وباسخنان گیرا و تزئین شده، قصد تـاراج ایمـان او را دارنـد، بشناسـد، سـخنانش را ارزیـابی کنـد واو را

«رمی» کند. این طاغوتها واین شیطانها بایک سنگ کوچکی به شکست وهزیمت ونا کامی میر سند، میگریزند وفرار مینمایند.

حج، درجمرات به آدمی میفهماند که درراه خود سازی وجهاد اکبر ودراه ایمان وعقیده وتعهد وبنیش، مبارزه و مقاومت وپایداری در مقابل شیطانها، عوامل شیطانی، وساوس و اثرات شیطانی. امرناگزیر و مسجل است. زیرا شیطانها در همهٔ ابعاد شیطانی شان بر همه کس یورش می برند، حتی پیامبر ان نیر باو ساوس شیطانی مبارزه داشته اند وچون مسوولیت رهبری جوامع بعهده آنها سپرده شده بود، هیچ شیطانی بر آنها چیره نگردیده است، زیرا ایمان درلانه های قلب های پاک آنها به گونهٔ کامل رسیده واز جانب پروردگار حمایت می شدند.

همه شیاطین انسی وجنی بایستی رمی وسنگسار شوند، درهم شکسته شوند ونابود گردند، زیرا پیروزی ورسیدن بمقصد در غیر آن نا ممکن است.

حج، آدمی را لحظه به لحظه وقدم بقدم با ابراهیم (ع) واسماعیل(ع) و هاجر همگام میسازد، وکتاب مبارزه وفلسفهٔ مقاومت وایستادگی وتعهد وایمان آنها را ورق میزند وگوشزد حاجی می کند، گوئی انسان امروز را در متن زندگی انسان دیروز قرار میدهد، فواصل زمانی ومکانی را درهم می شکند وحاجی را درعمل همچون ابراهیم واسماعیل وهاجر درعرصهٔ زندگانی به جریان وحرکت وپویش وامیدارد وبا اخلاق وایمان وتعهد آنها آشنا میسازد تاتاثیر بپذیرند وانسانهای الگو ونمونه شوند.

حج، آدمی را درعرفات، به عرفان میر ساند وبه او موقع فراهم میکند تا درصنع وعظمت وقدرت او صاف وتدبیر پروردگار به تفکرو تعقل بپر دازد، به خود آید و رمز حیات وزندگانی را دریابد، از کجا آمده است و به کجا میرود؟ وبرای چه جامهء هستی یابیده است.

حج، درمشعر، آدمی را به شعور ودرک وبکار انداختن تدبیر ورا ی وعقل ووجدان وضمیر دعوت مینماید ودر مکه ومسجد الحرام وخانهٔ کعبه ودر محل طواف وغیره جا ها، تاریخ عظیم الشان دین مبارک اسلام در ذهن آدمی تداعی میگردد وآن خاطرات گرامی پیامبر بزرگ اسلام ویاران صدیق وراستین و و فادارش، قلبها را فشرده میسازد، شور وهیجان والتهاب وحرکت ایجاد مینماید،آن همه مجاهدتهای بزرگ و آن قربانی های بیدریغ، در روح و فکر و اخلاق حاجی، انقلاب ایجاد مینماید، همه جا را با ولع تمام می پاید وهمهٔ وجودش چشم میشود وجستجو میکند تا اثری از پیامبر(ص) ویاران گرامی ایشان بیابدو هر لحظه گونی چهره خجسته پیامبر(ص) را می بینند، آوای ملکوتی وحی را می شنود ونزول جبرئیل را مشاهده می کند، باطنین روح نواز اذان وگلبانگ آسمانی، بلال را به خاطر می آورد، مظلومیت او راو اندام سیاه چرده او را که قلبی به روشنایی خورشید داشت و سنگهای سوزان مکه را که آن جسم واندام بهشتی ونازنین را به شکنجه می کشید واز فر یاد، احد، احد،احد او تکان میخورد، شور والتهاب وجذبه وعشق وایمان او مضاعف میگردد ودرروح وجان خویش، دگر گونی وانقلاب می

یابد و به گونه غیر قابل توصیف ورق زندگانی اش بر میگردد. وصفحهٔ زرین ونوینی در حیات او آغاز میشود، گوئی او دو باره متولد می شود. او خودش را درصدر اسلام می یابد، در سرزمین ملکوتی، در سرزمین وحی والهام وانقلاب با صحابه ویاران پیامبر(ص) خودش را محشور وهمفکر وهمرزم وهمسنگراحساس میکندو نامرد می های مشرکین را بیاد میآورد، قلبش درهم میریزد، ووقتی به چهرهٔ مصمم وارادهٔ استوار پیامبر(ص) ویاران صدیق و راستین او متوچه می شود، طمانینت خاطر وآرامش قلبی او را دربر میگیرد، هرلحظه فضا و زمین از آوای دل انگیز وحی پر می شود، صدای چکاچک شمیشر های غازیان را می شنود وقر بانی های بیدریغ صحابه را در میدانهای جنگ مشاهده میکند، اوج ایثار واحسان وفدا کاری را به نظاره می نشیند، می بنید طومار زمان در نوردیده شده، زمانها ومکانها در هم آمیخته شده اند ، امروز خودش را صدر اسلام می بیند و هر گز خودش را جدا وسوا وبدورافتاده تصورنمی کند، خاطرهٔ غزوهء احد، شهادت دندان مبارک پیامبر(ص)، غزوه خندق وشکست فجیع مشر کین وپیروزی مسلمانان. تدبرو دانانی سلمان فارسی وعشق وشور و جذبه و ولولهٔ موحدین، او را به وجد میآورد وبی محابا بدور خانه کعبه به طواف در میآید، از دنیا و مافیها می برد و پروانه وار در محور توحید می جوشدو میخروشدومی چرخد.

حج، بیت الله را به حاجی نشان میدهد، خانه ایکه به هر سوی آن روکنی، به سوی خدارو کرده یی ، در هر جاخدا را می یابد ودر هر طرف لجه های رحمت وجلوه های مغفرت پروردگار را مشاهده میکند، می بیند هر جهت. جهت خداست، هر طرف قبله است وهر طرف روشنائی و رحمت است و **بیت الله** را بنائی می یابد که با توحید وصلوه وزکات وصیام بپا ایستاده شده است وبمفهوم حج فکر میکند و به سیل خروشان انسانهای مو حدی که پروانه واردر اطراف این خانه لبیک گو یان مصروف طواف وعبادت هستند، **حج** را بنائی می یابد مستحکم، فنا ناپذیر، دفاع از خانهٔ دین، صفوف مر صوص وفشردهٔ انسانها که هر کدام بیشتر از جان شان به این خانه عشق می ورز، ودر امنیت وسلامتی این خانه کوشان هستند و هر که میخواهد از دیگری سبقت گیرد و خدا را قدرتمند ترین موجود هستی و ما فوق همهٔ قدرتها و نیروها می بیند، سلطه وسیطرهٔ خدا را بر همه چیز ساری وطاری مینگرد وهمه قدر تها را درجنب قدرت او حقیر ونا بود میداند، و وقتی به جوش وخروش وجذبات وعبادات موحدین می نگرد، روح ایمان وتعهد وبینش وتوجه به قدرت وعظمت واو صاف پروردگار بزرگ در او تازه می شود و زمانی که به سیل توفندهء همفکران وهمکیشان و همرزمان وهمرهان نگاهش گره میخورد به این حقیقت میر سد که **حج**، بیانگر قدرت نمانی مسلمانان جهان است، و قدرت نمائی را در توحید مسلمانان به نظاره می نشیند، تو جه به خلق را روح سیاست وقدرت می بیند وعبودیت و قدرت نمایی را با هم عجین وآمیخته می یابد و می بنید که **دیانت سیاست** شده است **وسیاست دیانت**، حج را عامل موثری می ابد برای وحدت ویکپارچکی فکری. علمی وعملی وسیاسی صفوف مسلمانان، مسلمانانی که از هر قشرو

گروه ونژاد وملیتی واز هر سر زمینی عاشقانه در اینجا کشیده شده اند وحصار ها ومرز های جغرافیائی وتعصبات وتحجرات ملی ونژادی و زبانی را در هم شکسته اند و در صفوف توحید منسجم شده اند و در محراب وسنگر «الله» قرار گرفته اند، می بیند، **حج**، سانسور ها را شکسته است، هیچ نیروی جهنمی وهیچ قدرت نظامی نتوانسته است بر زبانها و بیانها وعقیده ها قفل سکوت بزنند، و**حج**، زنجیر های اسارت و بردگی واستعمار را در هم شکسته است وانسان مو حد، آزاد است وحر.

حج، مسلمانان را در تماس هم قرار مید هد، افکار، نظر یات، آراء، فرهنگها وتمدنها واستعداد ها وصلاحیت های انسانها را وجه مشترک مید هد و برای انتقال فرهنگی زمینه مساعد و مناسب ایجاد مینماید وچون از هر جنس، از هر نژاد واز هر ملیتی وهر کشوری به هم گرد آمده اند، در انتقال فرهنگی و مکتب اسلام هر کدام حصه میگیرندو به اینتر تیب **حج**، به مسلمان میفهماند که دین برای همهٔ بشریت است، فر هنگ اسلام و دساتیر جاودانهٔ آن باید به تمام جهان انتشار بیابد و همهٔ دماغها وافکار واندیشه ها بایستی با این آئین الهی تماس بر قرار کنند واز فکر واندیشه اسلامی مستفید گردند وبرای سهولت کارو تماس مستمر با تمامی بشریت کنگره های علمی وفر هنگی ایجاد نمایند واز وسایل ار تباط جمعی برای نشر فر هنگ اسلامی و کوش، تحقیق وتدقیق پهلو های فر هنگ ومکتب اسلام استفاده اعظمی بکنند و بر ضد تجاوز فر هنگی وفکری مشر کین و کفار جهانی از آن استفادهٔ به عمل آورند،تـا ایمانها راصیقل دهند و صلاحیت هاو استعداد های نسل جدید را به صراط مستقیم به جریان وادارند.

حج، برای سهولت مالی واقتصادی جوامع مظلوم روح ایثار و برادری واحسان وانفاق را بر قرار میکند، غني وفقیر ودارا و نادار ورئیس ومرئوس و شاه وگدا را در کنارهم منسجم میسازد وزمینهٔ آگاهی از حال واحوال یکدیگر را مساعدمینماید و به آدمی می فهماند که اگر با بذل وایثار و از خودگذری پایه های بانک جهانی اسلامی و بازار های مشترک اقتصادی اسلامی را پدید بیاورند، همهٔ آحاد نادار وفقیر کشور های اسلامی را زیر چتر کمکهای اقتصادی خویش قرار خواهند داد و قدر تمندی وشکوفائی ورسیدن به تمدن وتعالی را مسجل خواهند کرد وزمینه های تجاوزات اقتصادی واستعمار کشور هاو اجتماعات ضد اسلامی را جلوگیری خواهند نمود.

وبدینتر تیب **حج**، وزیارت بیت الله آدمی را در هر قدم و درهر گام و درهر لمحه ودر هر لحظه ، به تفکر واندیشه وتعقل رهبری میکند، طو مار زمانها و مکانها را در هم می پیچد وانسان امروز را با انسان دیروز در یک مسیر براه می اند ازد وهمهٔ تاریخ را به لحظات تبدیل میکند، لحظاتی که سخت هیجان انگیز وحادثه آفرین اند وآدمی این حوادث را به **«تجربه»** می نشیند و در هر گامی که بر میدارد «**علم**» می یابد و به فلسفهٔ ورموز حیات وزندگانی آشنا میشود، همه چیز را بگونه عینی می بیند و همه چیز را بگونه واقعی لمس می کند و از دریچهٔ **حج**، معاد را مشاهده می کند، صحرای محشر را، کفن به دوشان

را، **دنیا** را درکنار **آخرت** می بیند و **آخرت** را درکنار **دنیا و دنیا** و **آخرت** را آمیخته بهم، هر **آغازش** را **پا یان** می یابد و هر **پایانش** را **آغاز**، فرجام زندگی را و آغاز زندگی را مشاهده مینماید.

آدمی اگر در صفاست و یا در مروه، اگر در منی است و یا درجمرات، اگر در عرفات است ویا درمشعر، اگر در مسجد الحرام است و یا در طواف، اگر در مکه است و یا درمدینه، اگر درمسجد نبوی است و یادر آستانه غار حرا، در هر قدم، به روشنائی ولجه های رحمت پروردگار غرق میشود، و ناگزیر از تفکر و تدبراست. صحنه ها، عرصه ها، خاطرات. چهره ها همه وهمه همانند فلم از جلو چشمان او عبور میکند، افکار واندیشه های او را با معنو یات وفلسفهء عمیق این همه تپ وتلاش ها همطر از می سازد، دماغها را به کنکاش و کاوش در میآرد و بگونه سمعی وبصری به او درسهائی از سعی وکوشش وجهاد، از مبارزه و مقابله وایستادگی، از معرفت ودرک وشعور واز فر جام حیات وزندگی واز قیام ورستاخیز وبعثت واز ساختن وعملکرد و دریافتن طرح های منطقی وعلمی واساسی برای پیشبرد اهداف ومقاصد متعالی والهی وبر پاداشتن یک خانه ومنزل و ماوای امن میدهد، در حقیقت، فلسفهٔ **حج** به آدمی علم وخرد و **تدبیر وسیاست وتخصص ودانش وآگاهی وشناخت** عرضهٔ میدارد، وقتی به این مقصد و مأمول توفیق می یابد، دیگر اوخدایش را وخالق هستی آفرین وحکیم را با **دیدهٔ دل** بمشاهده نشسته است وتعهد و ایمان او به عین الیقین رسیده است. علم وخرد و دانش وتد بیر و آگاهی، **زمام عقل آدمی** را به آدمی می سپارد وهمین است رمز موفقیت دنیا و آخرت، حاجی وقتی از**حج** بر میگردد که **بمقصد** رسیده است، او به انسانی مبدل شده است که یک تنه می تواند با تمامی عوامل ضد الهی برزمد، زیرا او را از کوره راههای دشوار حیات وآزمایش وتجر به عبور داده اند.

بدیهی است سر بلندی وعظمت وابهت ملتها در صورتی امکان دارد که خود شان را به بزرگترین نیرو و قدرت متکی بسازند و درهمه حال از او مدد بگیرند و به قدرتی تکیه کنند که فنا وزوال در او راه ندارد وتنها در برابر او سر سجود وتعظیم وکرنش فرو آرند، که اگر چنین کنند، ازهیچکسی ترس ووحشتی نخواهند داشت و پیداست که چنین مبدء ئی جز آفرید گار بزرگ نمی تواند باشد وهمین تکیه گاه، خداونداست **لاتعبدون الا الله**، از جانب دیگر درعالم ظاهر هر ملتی وقومی که پشتوانهٔ سیاسیٔ ونظامی واقتصادی نیرو مندی داشته باشد، مردم از آنهاحساب میبرند، پس اگر به خدائی که مافوق همهٔ قدرتهاست متکی شوند بدون تردید کامیاب وسرا فراز اند و **فلسفهٔ حج** این موضوع را باز تاب میدهد فلسفهٔ علم و دانش وسیاست و تعهد وبنیش و قدرت را، تا با این بنای مستحکم به حراست ایمان و زکات و صوم پرداخته گردد.

وپیامبر صلی الله علیه وسلم در کنارش افراد خرد مند، آگاه وبادانش تر بیت کرد که بدو فاکتور علم وایمان مجهز بودند وسرنوشت دنیا، ملتها، تمدنها وفرهنگها و تاریخها را دگر گونه کردند وطرح ودید وجهان بینی نوینی بنیاد گذاشتند.

یتمی که ناکرده قرآن درست کتب خانهٔ هفت ملت بشست

ودر میان همه، شخصیت والائی را به جامعهٔ انسانی معر فی کردند که **الگوی علــم** ودانـش وخـرد وتدبیر و سیاست وتیغ وشمشیر و مبارزه وفتح مبین بودند، این شخصیت گرامی یـار چـهارم پیامبر**(ص)** **حضرت علی کرم الله وجهه بودند** که بدون تردید الگوی عملی فلسفهٔ حج می توانند محسوب شوند.

پیامبر**(ص)** در مورد علی(رض) میفرماید:

«من شهر علمم وعلی دروازهٔ آن»

بدون تردید تا کلیدی نباشد کسی به اسرار درون گنجینه پی نمیبرد، تا در وازهٔ گشوده نشود کسـی بد رون خانه راه نمی یابد، بهمین ترتیب علی دروازه شهر علم ودانش وخرد است، علم و دانش در همـهٔ ابعادآن و**حج** نیز در وازه علم ومعرفت است، آدمی وقتی ازین دروازه وارد میشود به جهان نور ورحمت وتدبیر وسیاست وعلم وعر فان دست می یابد واز خود شناسی بـه خداشناسی واز خداشناسی بـه خـود شناسی قدم میگذارد، شناخت علی نیز، راه یافتن به اسرار و رموز علم ودانش لدنی پیـامبر**(ص)**است، بـه این ترتیب، علی سمبول والگوی مجسم فلسفهٔ حج وبنای پنجم دین مبارک اسلام شمرده میشوند.

نتیجه گیری:

- از تشریح مباحث ارکان وبنا های دین مبین اسلام باین نتیجه میر سیم که همه چیز در محور **توحید** میچرخند ورابطهٔ انسان و تمامی ذرات کاینات با **توحید** بر قرار است وپیامبران بزرگ **الهی** از آدم تـا خاتم فقط برای شناسائی توحید فرستاده شده ودرسنگر الله قرار گرفته اند، هر عاملی وهر حادثـه ایکـه بخواهد ویاسعی کند تا رابطهٔ فطری انسان با انسان ومخلوق را با پرورد گار برهـم زنـد ویاخدشـه وارد نماید، عوامل ضدالهی وضد فطری شمرده میشوند واز جانب دیگر تمامی سعی وتلاش دین وپیـامبران الهی برای شناساندن وعمل کردن به دساتیر توحید است، به ایـن جـهت، دیـن، تمـامت توحیـد است وتوحید، تمامت دین است.
- از سوی دیگر، **(صلوه ونماز)** که بهترین فرم عبودیت است، طریقهٔ عملی توحید را بر ملا می کنـد وآدمی را به «**حقیقت مطلق**» و به عبارهٔ دیگر به «موجود حقیقی» و به **«حــق»** میر ساند، چـون خدا **(حق مطلق)** است ودین نیز از حق مطلق وحقیقت مطلـق منبعـث گردیـده اسـت بـه ایـن **لحـاظ** **صلوه ونماز** نیز تمامت دین است.
- **فریضهٔ زکات**، که فواصل طبقاتی وبیعد الیتهای اجتماعی وامثال آنرا از میـان بـر میـدارد وتعـادل و توازن وعدالت وقسط ومیزان رادر همهء ساحات زندگانی بر قرار میکند، نیز تمامت دیـن اسـت، زیـرا خداوند دین اسلام را، **(دین وسط)** نامیده است ودین وسط دین عدالت است وهمینگونه **ماه مبارک** **صیام** که ماه تقوی وپرهیز ونزول رحمت های بیکرانـهٔ پـروردگـار شـمرده میشـود وقـرآن بـا تمـامت

عظمت وبزرگی خود، در این ماه شرف نزول یافته است ورمضان حاوی ودر برگیرندهٔ این کتاب سترگ **الهی** میباشد و چون **قرآن** تمامت دین است، پس **رمضان** نیز تمام دین را در بر گرفته است.

* **فریضهٔ حج**، تکرار ویاد دهانی وهمینگونه عملکرد به همهٔ اساسات دین است وحج، جلوه های **عملی** وعینی دین را به نمایش در میآورد پس فریضهٔ **حج**، تمامت دین شمرده میشود.

از جانب دیگر توحید رابطه هر فرد با خالق حقیقی است و بنای اول اسلام(**فرد**) را معرفی میکند **وبنای پنجم که حج بیت الله** است تمامی گروهها، قشر ها، ملیت ها، نژاد ها وامت های گونه گونی را **بدور خانهٔ توحید** فرا میخواند ورابطهء (**جامعه**) باخالق را بر ملا مینماید به عباره دیگر اولین بناء (**فرد**) رانشان **می دهد** وآخرین بناء (**جامعه**) را ونماز وصلوه رابطهٔ عملی **خلق** با **خالق** را به نمایش در میآورد.

همینگونه زکات رابطه **فرد** با **فرد** و **انسان** با **انسان** است **ورمضان** چون بینائی ضمیر میآورد وچشم **بصیرت را روشنائی** می بخشد، ازیک جهت رابطه **فرد** با **خلایق** رانشان مید هد وارتباط انسانها را بایکدیگر.

از سوی دیگر، توحید، اید یالوژی وجهان بینی وشناخت ورسالت است و صلوه- اوج اخلاص **وصداق** وراستی وحقانیت **وزکات**، عدل انصاف واحسان وایثار واز خودگذری، **صوم**، پرهیز وتقوی **وخود سازی وحج**، علم ودانش وخرد وتخصص. به عبارهء دیگر بنای اول، ایمان وتعهد وبینش را نشان **مید هد** وبنای آخر، علم وآگاهی وشناخت را وهمینگونه بنای اول (**خداشناسی**) است وبنای آخر(**خود شناسی**)، بنای اول از **خدا** سخن میزند وبنای آخر از **انسان**.

از جانب دیگر بنای اول **عقیده** است، بنای دوم **فرد وجامعه** است، بنای سوم اقتصاد وجهاداصغر (**جهاد بالمال**) است، بنای چهارم **خود سازی** وجهاد اکبر(**جهاد بانفس**) است وبنای پنجم سیاست **وتدبیر وسیطره و قدرت و** عمران وآبادی است.

در فر جام چنین نتیجه میگیریم: در سر زمینی ودرجامعه ایکه ایمان وعقیده ورسالت و جهان بینی و **اید یالوژی وخط مشی** (**توحید**) صداقت وراستی، (**نماز**) عدالت وقسط ومیزان، عدم فاصله های **طبقاتی، اخوت**، برادری عاطفه، محبت و دلسوزی و دستگیری (**زکات**) حلم وحیاو تواضع وشرم **واحسان وایثار** وخودسازی وتلاوت قرآن وتذکر وتفکرو تد بر وتدین(**صوم**) وعلم ودانش وفرهنگ وسیادت و سیطره وقوت و نیرو وعمران آباد سازی (**حج**) حکمفر ما باشد، به عباره دیگر(**علم وایمان**) و(**تخصص وتعهد**) و(**دانش وبینش**) سیطره داشته باشند، آن سرزمین، بهشت وآن جامعه بهشتی اند **وبسوی تکامل، ترقی** وتمدن ورشد وکمال گامزن می باشند وپیامبر صلی الله علیه وسلم چنین جامعه **نیکو وچنین** مدینهٔ فاضله را ایجاد کردند که زنده بود وحرکت داشت.

تیکه داران قلابی سیاست یا «مشرکین و منافقین»

در فبروری ۱۹۹۷ رادیو صدای امریکا، بر نامهٔ تحقیقی أی پیرامون بنیاد گرائی اسلامی در نشرات شبانهٔ خویش که ویژهٔ فارسی زبانان بود، پخش میکرد، دراین برنامه که سه شب متوالی را در بر گرفت، جمعی از دانشمندان و متخصصین و صاجنطران علوم اجتماعی وسیاسی دانشگاههای امریکا و اروپا اشتراک داشتند، در نتیجه، چنین استنباط کردند که «**دین**» در مجموع یک امر اعتقادی محض بوده وفاقد بیس سیاسی می باشد و بنیاد گرائی اسلامی جز اینکه تروریزم را ارمغان آرد، دستاورد دیگری برای بشریت ندارد در اخیر بر نامه یکی از محققین اعلام کرد:

«آنانیکه سعی دارند بدانند، سیاست، در اسلام وجود دارد یاخیر، ازین به بعد دیگر بخود زحمتی راه ندهند و قرآن را مطالعه ننمایند، من تمامی قرآن را بدقت مرور کرده ام ودر هیچ جای این کتاب، با کلمهٔ سیاست و مفاهیم شبیه بآن روبرو نشده ام وفقط دریکی دو جای، قرآن برای پیروانش دستور به مشوره میدهد که مفهوم (مشورت) با سیاست، فرق کلی دارد.»

اینها همه تلاش های مذبوحانهٔ دشمنان دین مبین اسلام است که با تمامت قواء سعی میورزند این دین آسمانی را بگونهٔ دیگری توجیه کنند و ذهنیت های خام و نارساو غافل را به انحراف و گمراهی بکشانند.

قابل یا آوری است که دین مقدس اسلام جز حق چیز دیگری نمیگوید و از همان آوان ظهورش تا به امروز در مجادله با توطئه ها ودسایس دشمنان حق وحقیقت بوده است، از مضحکه و ملعبهٔ آن گرفته تا محاصره اقتصادی وتحمیل جنگهای شدید و تجزیهٔ سر زمین های اسلامی وتغییر رسم الخط والفباء وشیوع بی بند وباری وغیره در مورد آن دریغ نور زیده اند، گاهی سحرش خواندند و زمانی شعرش، گاهی اقتصاد اورا ناقص دانستند و زمانی ادعا کردند، سیاستی درآن وجود ندارد.

گرنبیند به روز شب پره چشم　　　چشمهٔ آفتاب را چه گناه

مگر قرآن این کتاب پُرابهت آسمانی با چه کلام متینی میفر ماید:

یریدون لیطفؤا نور الله با فواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون (صف-۸)

«آنها میخواهند نور خدا را بادهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خور را کامل میکند، هر چند کافران خوش نداشته باشند.»

هر گونه سخن پراگنی، هر گونه لفاظی و حرافی و هر نوع تبلیغات وپروپاگند های زهراگین که از دهن های مسموم وزبانهای نا پاک و دماغهای معیوب، از پشت تربیون ها، رسانه ها و را دیو های بین المللی بر ضد اسلام و دین خدا پخش ونشر می گردند، از دید گاه اسلام جز بیرون ریختن وپف کردن مقداری باد میان تهی و بیهوده چیز دیگری نیست آنها هر گز نمی توانند آوای حق و اید یالوژی حق را

که نورا بدی وسر مدی است، خا موش سازند و خاسف نمایند، نور مظهر حیات وزندگی ور مز وحدت ویکپار چگی است، و دشمنان اسلام سعی میورزند تا بزعم خود شان نور خدا را که مافوق همهٔ نور ها و روشنائی هاست با تبلیغات ودروغ پراگنی های خویش به محاق بکشانند و بادست جلو آفتاب را بگیرند تا ظلمت وتیرگی که رمز پراگندگی و مرگ و نابودی است بر جهان حکمفر ما گردد. مگر به بیراهه رفته اند، نور خدا بر همهٔ ظلمتها چیره میشود و بر تمامی ذرات کاینات صفاو درخشندگی و حیات می بخشد.

(سیاست) در قاموس کفار جهانی بمعنی هر گونه تدبیر وخدعهٔ شیطانی آمده است، خدعه ونیرنگهائی که بوسیله آن سیطره وتسلط شانرا بر انسانها، کشور ها وسر زمین ها تسجیل میکند، سیاست ازدیدگاه آنها رسیدن به اهداف و مقاصد شیطانی با وسایل نامقدس ویا به استعاره گرفتن وسایل مقدس برای برآوردن اهداف نا مقدس می باشد، لینن میگوید:

«برای رسیدن بهدف در صورت امکان باید از ناموس هم گذشت ».

(سیاست) علم است، تدبیر و چاره جوئی است، برای تشکیل حکومت ورسیدن بقدرت، از دیدگاه کفار و دشمنان اسلام هر گونه تدبیرو چاره جوئی که به بر باد رفتن ننگ وناموس ملیون ها انسان و به خاک و خون کشیدن ملیونها افراد و به نا بودی تمامی کرهٔ زمین نیز بینجامد، تا آنها به سیطره وقدرت بر سند، سیاست نا میده میشود، زیرا این علم را به لجن کشیده اند ووسیلهٔ ئی ساخته اند برای درهم شکستن ونابود کردن وبرای مقاصد شر انگیز استفاده کردن، واین سیاست از دیدگاه اسلام- منفور ومردود و محکوم است، اسلام میخواهد این «**علم**» را درشعاع «**ایمان**» برای تدبیرو چاره جوئی ایکه در آن خیر همهٔ انسانها ورضایت پروردگار توانا مدنظر گرفته شود، به استفاده بگیرد. به این لحاظ سیاست اسلامی تماماً دیانت بوده و دیانت بطور کلُ سیاست دانسته میشود.

در میلاد خجستهٔ آن سالار پیامبران، وقایعی تکوینی به ظهور پیوست که دربعثش همه تشریع گردیدند، بگونهء مثال سر نگون شدن بت های کعبه در میلاد پیامبر(ص) نشان دهندهٔ آن بود که شرک وبت پرستی وهمهٔ ارزش های دروغین نابود شودو بجای آن توحید ویگانه پرستی جاگزین گردد، زوال ونفی شرک، اثبات توحید بود، که دربعثت پیامبر(ص)، اساس رسالت را گذاشت، یعنی **توحید، ایمان، تعهد، بنیش و رسالت.**

- خاموشی آتشکدهٔ فارس، نشانده محیط تیره وخفقان آور وظلمت آفرین بود که از کوردلی، و جهالت توده ها حکایت میکرد، که بایستی این محیط خفقان آورجاهلیت واین پرده های تیره و تارو ظلمت افزا برچیده می شد، به این منظور، نزول اولین آیات وحی از **انقلاب علم ودانش** و**تخصص** آغاز گردید، تا توده های جاهل و نادان واستعمار شده را از ظلمت به نور رهبری کند و به پیشرفت وترقی و تمدن بر ساند.

- درهم شکستن مهره های کنگرهٔ کسری در میلاد پیامبر(ص)، جهت و بُعد سیاسی پیامبر(ص) ودین مبین را بگونهٔ سمبولیک آشکاراساخت، قصرها، کاخهاو لانه های جور وستم بایستی سرنگون می شدند و دشمنان بشریت از مصطبه ها بزیر کشیده می شدند و از تخت ها به تخته ها می نشستند تا حکومت های حقیقی به منصهء شهود در می آمدند وافراد صالح وحکیم که با زیور (علم وایمان)، (تخصص وتعهد) و (دانش وبیش) آراسته بودند بر سریر حکمروائی واقتدار ومسوولیت وامانت الـهی تکیه میزدند و با به استعاره گرفتن این وسیله در پیاده کردن هدفهای الهی سعی وتد بیرو سیاست می ورزیدند. بهمین جهت پیامبر(ص) دراولین فر صت بعد از بعثت شان دست به تأسیس حکومت زدند و همانگونه که دانستیم (مدینهٔ فاضله) ساختند که درجهان بشری نظیر وهمتائی نداشت.

پیامبر(ص) باعناصر (علم وایمان) و (تخصص وتعهد) و (دانش وبینش) بر هنه پایان زمانه ها ومظلوم ترین افراد تاریخ را (**بشارت**) دادند وستمگران وظالمان ودژخیمان عصر هاوز مانه ها را بشدت **«انذار»** کردند که تا به امروز پشت آنها را به سختی میلرزانند و صدا های مشمیز کننده ئی از آنـها بگوش میر سد.

پیامبر(ص) با تدبیرو آگاهی و حکمت وبصیرت، افراد را بسیج کرده و از هر کدام الگو ها، نمونه ها وپایگاه های واقعی وانسانهای متعالی وعظیم ساختند که کاملاً با عناصر (علم وایمان) مزین ومجهز وآراسته بودند و آنگاه بابزر گترین سردمداران جوروستم به تصادم درآمدند و سرزمین ها را از لوث کفر وگناه وعصیان وبدعت وشرک ونفاق و انباز انگاری تزکیه وتطهیر کرده و با دو ابر قدرت عصر در**شرق** و**غرب** یعنی **روم** و**فارس** چلینج دادند ولرزه بر کنگره های پوشالی آنهاافگندند و مدینهٔ فاضله و جامعهٔ نیکو پدید آوردند.

در حقیقت سیاست و تدبیر اسلامی و بر پائی حکمرانی دینی، برای تطبیق (علم وایمان) امر لازمی ووسیلهٔ فوق العاده موثر وحیاتی شمرده میشود زیرا توصیه های اخلاقی و موعظه های محض به تنـها ئی نمی تواند عدالت وداد گستری را درجامعه پیاده سازد و دست زورمندان وسلطه گران را از گریبان بشریت مظلوم کو تاه کند. سیاست و ادارهء حکومت در اسلام جهاد است تا با هیبت و قدرت بر پوزهٔ دشمنان اسلام بکو بد واصول فنا ناپذیر خدا را برای تمامی آحاد انسانی حفظ و حراست کند. واز همین جاست که (**دین وسیاست**) یا (**علم وایمان**) دو عنصر تفکیک ناپذیر شناخته می شوند اگر**دین** را از **سیاست** جدا سازیم، گوئی **ایمان** را فاقد **علم** ساختیم وچنین دین وایمانی که بدون علم باشد، دین وایمان دروغین خواهد بود،و فرهنگ نفاق را بوجود خواهد آورد و اگر **سیاست** را از**دین** جدا سازیم، گوئی **علم** را از مدار ایمان برانداختم که چنین سیاست وعلمی فاقد بیس تعهد بوده و (**فرهنگ شرک**) را بمیان خواهد آورد وسیاست مبدل به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خود کامگان خواهد گردید.

تحلیل وقایع سیاسی افغانستان را از زمان سلطنت محمد ظاهر شاه تا عروج طالبان بخاطری بررسی کردیم تا مردم مظلوم افغانستان به این حقیقت بر سند که چگونه استعمار داخلی و بین المللی فاکتور های «علم وایمان»و «تخصص وتعهد» را ببازی گرفتند بافر هنگ شرک ونفاق جامعهٔ عظیم افغانستان را درهم شکستند و اکنون نیز دارند با همین فر هنگ همهٔ موهبت ها را به تاراج میبرند!

خطر و تهدید بزرگ «**مشرکین**» و«**منافقین**» بیشتر در آن است که هر دو میخواهند به نحوی از انحاء (**ایمان**) افراد و جوامع را به غارت برند تعهدات ملت ها و توده ها را نابود کنند، باور ها را به لجن بکشانند، و فاکتور های اعتماد و اطمینان را مخدوش نمایند، شک و تردید و تزلزل و بی یقینی و عدم اعتماد و اطمینان را در میان افراد و جوامع پدیدار بسازند، زمانیکه افراد و جوامع از موهبت ایمان و باور و تعهد و اعتماد و اطمینان تهی گردند، بی امنی ها، انرشی ها و دشمنی ها راهشان را همچون سیل کوبنده و توفانی در میان توده ها باز میکنند و همه، معیار ها و موهبت ها را به سختی در هم می کوبند و فضای تیره و ظلمانی جهل و ترور و وحشت را برهمه، زوایای زندگانی انسانی حاکم میسازند.

از سوی دیگر یگانه اختلاف عمده، مشرکین و منافقین در نحوه، پیاده کردن مرام و تکتیک کار شان می باشد.

«**مشرکین**» چهره های بارز و شناخته شده بوده که بگونه، علنی با وسایل دست داشته، شان عمل مینمایند، چون فاقد ایمان و تعهد هستند و هراسی از پروردگار بزرگ در وجود شان نیست پس با وقاحت و گستاخی با هرچه معیار های اصولی، فطری، انسانی و الهی است میرزمند و باقوه، قهریه، نسل ها و توده را از راه بدرمینمایند و به عباره، دیگر بازور و اکراه در اغوای انسانها می کوشند و یگانه هدف و مرام آن ها تهی کردن دل ها و دماغها از موهبت ایمان و تعهد است، واکنش افراد جامعه در مقابل مشرکین، تند و تیز و حاد میباشد و بیدرنگ مقاومت و مبارزه و پایداری و استقامت توده ها در مقابل آنها پدیدار میگردد، واین مقاومت و پرخاش افراد جامعه مستقیماً با درجات ایمان و تعهد آنها تناسب دارد، اگر ایمان و باور و تعهد افراد در درجه های متعالی قرار داشت بدون تردید، مشرکین را به هزیمت و شکست فضیحت بار مواجه نموده، سیه روی و متواری میسازد، اگر ایمان توده ها در درجه های پائین قرار داشت، مغلوب و مقهور مشرکین گردیده، مقاومت و پرخاش فروکش خواهد کرد، مگر با کمال شگفتی که پیروزی مشرکین برجسمها و بدنهای انسانها تسجیل میگردد، اما سیطره، آنها بردل ها و دماغها هرگز متحقق نمیشود و این موضوع سبب میگردد که مشرکین همیشه از افراد و جوامع در بیم و هراس زندگانی نمایند.

ناگفته نماند که **درجات ایمان** و تعهد افراد و جوامع- التصاق صمیمی با شناخت و **آگاهی** و **علم** و **تخصص** آنها دارد، شناخت و آگاهی از موهبت ایمان و شناخت و آگاهی از عملکرد مشرکین و

دشمنان خداوند. هرقدر این شناخت متعالی باشد بهمان اندازه، ایمان در درجات بلند قرار میداشته باشد و ایمان بلند، مقاومت بی بدیل را پدیدار میسازد.

بهر صورت، زمانیکه مشرکین در مقابل ایمان بلند توده ها زمین گیر شوند، به سهولت چیره عوض کرده، به هیأت منافقین در می آیند.

و اما «**منافقین**» چهره های مخفی و پوشیده هستند و ماسکهای متنوعی برصورت کشیده اند و با حیله و نیرنگ و ترفند دست بعمل میزنند و مزورانه اقدام می کنند و برایمان توده ها یورش می برند- عکس العمل افراد و جامعه در مقابل منافقین، انفعالی بوده، سست و تدریجی و آهسته و کند می باشد و مقاومت و مبارزه و پرخاش را در نطفه خنثی میکند، منافقین با فاکتور های کذب و ریا و دروغ جلو می آیند و افکار و اندیشه ها و تعقل را ببازی میگیرند و این موضوع سبب میگردد که باور ها به بازی گرفته شوند و مردم خود بخود اغواء گردند، زیرا به سهولت این عناصر محل هزار چهره یی را تشخیص داده نمی توانند، منافقین حتی در درون خانه ها و خانواده ها جای شان را باز میکنند و به هیات برادر و فرزند و اقوام نزدیک عرض اندام مینمایند، در حقیقت پیروزی برمشرکین بمراتب آسانتر از پیروزی برمنافقین می باشد، زیرا منافقین از درون نقب میزنند و همچون موریانه از درون موهبت ها را میجوند و تفاله مینمایند.

بهمین جهت پیامبر بزرگ اسلام با اعلام «**توحید**» قویترین و سهمگین ترین ضربه را بر «**مشرکین**» وارد آورد و با منطق الهی، آنها را مجاب ساخت، مگر در مبارزه با «**منافقین**»، افراد دیگری را نیز در کنار خود بسیج کرد و الگوها و شخصیت های «**صدیقین**» تربیت کرد- یعنی افرادی ساخت که سراپا «**ضد منافقین**» بودند و منافقین را به تمامت معنی می شناختند و در شناختن منافقین متخصص بودند و آنگاه با همیاری آنها دومین ضربه را بر پیکر منافقین وارد آوردند و آنها را کاملاً افشاء وزمین گیر کردند.

مبارزه برضد منافقین سوای«علم و ایمان»، «تخصص و تعهد» و «دانش و بینش» از جملهء محالات است، زیرا«مشرکین» را فقط با تشعشع «ایمان و توحید» می توان شناخت و به حریق و رسوایی کشانید، مگر«منافقین» را فقط از طریق علم و آگاهی و تخصص که ریشه در ایمان دارد می توان شناسایی کرد، تجربه نمود و قاطعانه ضربه زد و زمین گیر ساخت، پیروزی بر «منافقین» اوج (علم و ایمان) بوده و تسجیل هویت مؤمن است.

«**مشرکین و منافقین**» در درازنای زمانه ها و در طول سده ها و قرنها با چهره های متنوع و با عملکرد های گونه گون در متن زندگی انسانها حضور داشته اند و اهداف نامقدس خویشرا که عبارت از پاشیدن بذرنفاق و به بیراهه کشیدن باورها و غافل ساختن انسانها و امت ها بوده است به منصهء شهود در آورده اند.- تضاد مشرکین و منافقین با موحدین ریشهء عمیق تاریخی دارد- این تضاد و گریز و آویز در

گذشته ها موجود بود، امروز نیز وجود دارد و آینده نیز وجود خواهد داشت، بهر اندازه ایکه موحدین با فاکتور های (علم وایمان) و (تخصص و تعهد) و (دانش و بینش) آراسته باشند، بهمان اندازه مشرکین و منافقین در حاشیه قرار میگیرند و به هر اندازه ایکه موحدین با فاکتور (علم و ایمان)پشت نمایند، بهمان اندازه مشرکین و منافقین جری تر و جدی تر میشوند و ضربات جبران ناپذیر بـر پیکر مؤمنین وارد می آورند.

در عصر ما - روسها و تمامی بلاکهای طرفدار آن، با **فرهنگ شرک** عرض اندام کردند که بالاخره با پایمردی مجاهدان و غازیان افغانستان بمرگ فضیحت بار مواجه و در مقابل انظار جهانیان به نابودی و ذلت کشیده شدند و اما **امریکایی** ها و تمامی بلاک غرب و حواریون آنها دارند با **فرهنگ نفاق** برجهان یورش می برند.

در افغانستان نیز خلقی ها و پرچمی ها و شعله یی ها و گروههای طرفدار آن با فرهنگ شرک تبارز کردند و رهبران و قایدین تنظیم های نامنهاد اسلامی بافرهنگ نفاق فاجعه آفریدند.

هردو، با (شرک و نفاق) دمار از روزگار مردم در آوردند، مشرکین نیز به سلک منافقین در آمدند و با بازی گرفتن باورها و ایمانهای مردم افغانستان، یقین ها را به شک تبدیل کردند و اعتماد عمومی را جریحه دار ساختند. مشرکین و منافقین از بس دروغ گفتند و بر سر مردم کلاه گذاشتند و با چهره ها و هیأتهای متنوع در انظار ظاهر شدند و احساس صادق انسانها را اشباع کاذب کردند، دیگر جایی برای اسلام و اسلامیت در جامعه باقی نگذاشتند. امروز اگر هر کسی دعوی اسلام و برپایی دین و خدمت و خدمت گزاری کند و اگر بخواهد که صادقانه نیز در راه برقراری دین الهی ایثار و فداکاری داشته باشد، باو به نظر شک و تردید نگریسته میشود و هـرگز مورد اعتماد و اطمینان و باور قرار نمیگیرد، زیرا باعملکرد مشرکین و منافقین، ایمان و باور و تعهد توده ها به غارت رفته است.

از جانب دیگر، افرادی که در رده های پایینتر دست دوم و سوم و چهارم و غیره و ارزیابی می شدند، امروز نیز با فرهنگ نفاق و در سلک منافقین وارد گود رقابت شده اند و چنان از راه دوستی و رفاقت و همنوایی جلو می آیند و چنان با طرحهای تزئین شده و غافلگیرانه در اغفال مردم افغانستان می کوشند و چنان آنها را در بردگی غیر و عبودیت بیگانگان رهبری می کنند، که گویی دارند به یکی از وظایف انسانی و اخلاقی شان عمل مینمایند!

فرهنگ وطنفروشی و جابجا شدن در سازمانهای جاسوسی بیگانگان را جزء شخصیت انسانی شان میدانند و با حیله ها و ترفند ها و برپایی برنامه ها و سمینار ها و ساختن انجمن ها و حرکت های قلابی و فرمایشی، سعی وافر در بیراهه کشانیدن مردم و اغفال توده ها مینمایند. و برای کلام کردن خویش چنان سخنان پوچ و مبتذل و بی محتوی و تکراری و قالبی ارائه میدارند و چنان چهره های حق بجانب و معصوم به خویش میگیرند که گویی اینها هر گز در فاجعهء بزرگ ملت افغانستان دست نداشته اند و

همین گونه برای دلخوشی کشورهای استعماری، از منتهای ذلت و غلامی و بردگی سخنان دیکته شده و فرمایشی را از طریق وسایل ارتباط جمعی به گوش مردم میرسانند و تجاوزات آنها را امر موجه جلوه میدهند.

اگر اندکی با دید عمیق وژرف به این جراید و روزنامه ها و مجلات نگاه کنید و به این چهره های ظاهرا جذاب و روحانی و مؤقر خیره شوید و بآن بیانیه ها و سخن ها و نوشته ها و سرمقاله ها، دقیق بنگرید- به این همه کتابها، رساله ها، تاریخها و تحلیلها عمیقا متوجه شوید، بااین عبا ها و قباها و زیش ها و عینک ها- تأمل کنید- به سهولت می توانید در شعاع (علم و ایمان)، چهره های مسخ شده، زبانهای مسموم و دماغهای معیوب را تشخیص داده ارزیابی نمائید که چگونه با وقاحت و گستاخی و با بانگ رسا، احساس صادق انسانها را اشباع کاذب مینمایند و ازین خلای وحشتناک فکری و فرهنگی و عقیدتی برای پیشبرد مقاصد و اهداف پلید کشورهای استعماری استفاده می برند و برای دریافت صلهء ناچیزی از بیگانگان، بآرمانهای ملت مظلوم افغانستان بازی مینمایند.

منافقین امروزی، بیشتر با نقاب اسلامی در انظار ظاهر می شوند، و با عبا و قبا و ریش های انبوه و تلفظ کلمات عربی درگمراه کردن و اغفال نمون ملت بهت زده و افسون شده نقش شان را ماهرانه ایفاء مینمایند، مگر بیخبر از آنکه پروردگار بزرگ در سورهء منافقون، آیت نخستین چنان درس جاودانی و فرمول متقن برای شناخت و ارزیابی منافقین ارائه میدارد و چنان پرده از چهره های کثیف و بدمنظر آنان برمیدارد، تا همهء انسانها در همه عصر ها و زمانه ها به آسانی و سهولت بتوانند به کنه ضمیر این دشمنان خدا پی ببرند و خود و جامعهء شانرا از گزند آنها محافظه نمایند:

اذا جآء ک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله- والله یشهد ان المنافقین لکاذبون

«هنگامیکه منافقان نزد تو می آیند؛ میگویند ما شهادت میدهیم که حتما تو رسول خدایی - خداوند میداند که توقطعا رسول او هستی- ولی خداوند شهادت میدهد که منافقان درغگو هستند.»

منافقان؛ چون سخنان حق را اجبارا بوسیلهء زبانهای شان ارائه میدارند، بدون تردید این سخنان حق راست است، مگر دروغ میگویند به این معنی که این سخنان حق را از عمق ضمیر و قلب و وجدان شان برملا نکرده اند، زیرا زبانهای شان، با دلهای شان راست نیست وفقط؛ برای اغفال توده ها آنرا ارائه کرده اند- بگونهء مثال فتوی صادر مینمایند، حدیث خجستهء پیامبر را قلقله میکنند و آیات پرشکوه خداوند را میخوانند و در پشت تربیون ها سخنان جذاب الهی و یا فرمایشات پیامبر بزرگ اسلام را بیان میدارند و حتی تحلیل ها و تفسیر های شیرین و حیرت انگیزی ایراد مینمایند که همگی راست و حق است مگر دروغ میگویند، بخاطریکه هرگز بآن اعتقاد وباور ندارند و هیچگاه بآن عمل نمی نمایند و

فقط برای «**اغفال**» توده ها از آن سپر ساخته اند و در پشت این سپر چهره های کثیف و مشمئز کنندهء شانرا مخفی کرده اند.

این ها همه مهره های استعمار اند که با دقت و وسواس از سوی بیگانگان متحرک می شوند و حرکت های قلابی و دروغین و اغفالگرانه براه می اندازند و با عناوین جذاب و تزئین شده مردم تشنه و بهت زده و افسون شدهء افغانستان را بآرزوی رسیدن بآب، به مرداب سراب می کشانند و جز حراج ننگ و ناموس میهن و چپاول ملت مظلوم افغانستان دیگر وظیفه یی ندارند، و اسلام در طول حیات خویش، شدید ترین ضربات را بیشتر ازین چهره های دروغین قلابی و این منافقین بی ضمیر و بدنهاد متحمل شده است، زیرا این شخصیت های هزار چهره یی هستند که با نواع ترفند و نیرنگ وحیله، باور ها و ایمانها را به غارت میبرند و برسر انسانها کلاه می گذارند و به شدت **اغفال** مینمایند.

همانگونه که در مباحث گذشته یاد آوری کردیم؛ **بیدار شدن از خواب عمیق** آسانتر است، نسبت به **هوشیار شدن از غفلت متداوم**. و از سوی دیگر واضح گردید که مرگ ظاهری، «**خواب ابدی**» در قبال دارد و مرگ معنوی -«**غفلت مستمر و مستدام**» را به بار می آورد.

به این ترتیب به نتیجه میرسیم که «**منافقان**» مردم را «**اغفال**» میکنند و بازیرکی و هوشیاری، آنها را به غفلت مستمر و مستدام می کشانند، به عبارهء دیگر توده ها را بیک (**مرگ حقیقی و معنوی**) سوق میدهند، هوشیار شدن مجدد این توده ها جز بایک رستاخیز عظیم فکری و الهی امکان پذیر نیست تا به انسانها (**علم**) بدهد و (**ایمان**) و (**تخصص**) بدهد و (**تعهد**) و با سر انگشت حکمت و تدبیر، خوب را ازبد، سره را از ناسره، حق را از باطل، راست را از دروغ و مؤمن را از منافق باز شناسد و هر کسی را در معیار عملکرد او و با افعال و کردارش ارزیابی نماید.

ارمغان پیامبر(ص) و عملکرد طالب!

شکستن بت های بامیان:

در ظهور و میلاد پیامبر صلی الله علیه وسلم دانستیم که اولین ارمغان، شناخت توحید است و دومین ارمغان - انقلاب عظیم فکری و علمی و فرهنگی، تاجوامع غفلت زده و در تاریکی نگهداشته شده و به عبارهء دیگر توده هاییکه به (**مرگ معنوی و حقیقی**) دچار شده اند به بینایی و بصیرت و حیات مجدد برسند و سومین ارمغان، تأسیس حکومت و پدید آوردن قدرت سیاسی است، تا خدا و انسان با هم متعارف شوند آدمی، اساس تمدن های سترگ و غیر قابل تصور را پیریزی نماید.

در حقیقت پیامبر بزرگ اسلام سه ارمغان بزرگ و بهت انگیز تقدیم بشریت کردند که برای ساختن دنیا و آخرت تمامی آحاد انسانی کافی و شافی بود.

- **نخستین ارمغان** که از سرنگونی بت ها در میلاد و از شکستن آنها در بعثت، پرده برمیداشت، **(بعد عقیدتی)** دین مبین را به اساس توحید و شناخت پروردگار توانا که نور آسمانها و زمین است برای بشریت برملا میکرد. نوری که همهء ظلمت های مادی و معنوی را می شست و جهان و کاینات را روشنایی می بخشید و حیات و زندگانی و تپش و پویش را مژده میداد. و اساس رسالت پیغمبر(ص) را نشاندهی میکرد.
- **دومین ارمغان** که از خاموشی آتشکدهء فارس در میلاد و از حرکت علمی در آغاز بعثت سخن میگفت، **(بعد اجتماعی)** دین مقدس را در محور توحید و اساس رسالت بر هرم های علم و دانش و فرهنگ و تخصص و درک و آگاهی و شناخت بیان مینمود، تا توده ها و قشر های ظلمت زده و اغفال شده را هوشیار و بیدار ساخته به انقلاب و جوشش و طغیان و حرکت وادارد. پیامبر(ص) که خود پیام آور نور بودند و به تعبیر قرآن **«سراج منیر»** نامیده می شدند، بدست فرد فرد انسانها، چراغی از علم و دانش و هدایت بذل کردند تا در کوره راههای قرون و اعصار راه گم نشوند و راه را از چاه و گوهر را از خزف بتوانند درک نمایند و با تدبیر و تفکر و تعقل جلو بروند.
- **سومین ارمغان** که از فروریزی کنگرهء کسری درمیلاد و از ساختن مدینهء فاضله در بعثت مژده میداد، **(بعد سیاسی)** دین مبارک اسلام را در پرتو دو نور الهی یعنی **(علم و ایمان ودانش و بینش)** و همینگونه **(بشارت و انذار)** برای بشریت نشاندهی میکرد تا (**حیات** و **حرکت**) جنبهء عملی و ملموس بخود بگیرد و ابعاد عقیدتی و اجتماعی به منصهء شهود پیاده گردند.

پیامبر(ص) با این سه ارمغان بگونهء **(علمی و عملی)** ملیارد ها انسان را در مرور سده ها و قرنها به شاهراه هدایت کشیدند و مسیر تاریخ را دگرگون کردند و روح جدید در کالبد آدمیت دمیدند. **فرهنگ بت پرستی، فرهنگ جاهلیت** و **فرهنگ فرعونیت** را کاملاً در هم شکستند و انسانها را به عبودیت خدای توانا ودادگر فراخواندند و احساس صادقانهء انسانها را اشباع صادقانه کردند.

اما دشمنان دین مقدس اسلام که امروز به هیأت منافقین، چهره های حق بجانب به خود گرفته اند؛ در اغفال مردم افغانستان از هیچگونه ترفندی دریغ نمی ورزند میخواهند با کج و معوج جلوه دادن خط پیامبر ، احساس صادق انسانها را اشباع کاذب نمایند و با درهم شکستن بت ها، فرهنگ بت پرستی و شرک را بگونهء نوینی قایم بسازند، و با دفاع از قرآن و دساتیر وحی، کاذبانه برضد قرآن، مردم را بشورانند و بادم زدن از علم و دانش و شناخت، محیلانه دروازه های علم و دانش و مکتب و مدرسه را بررخ فرزندان افغانستان ببندند و بادست جلو آفتاب را بگیرند و ظلمت و کوری و تیرگی و پراگندگی را مروج نمایند، و بنام حکومت قرآن و شریعت غرای محمدی، سیطره یهود و نصاری را برکشور خونبار افغانستان بسط و گسترش بدهند.

درهم شکستن بت های بامیان بدست طالبان که از طریق رسانه های گروهی جهان، بگوش مردم دنیا طنین انداخت، یکی از جدید ترین ترفند ها و نیرنگهای حساب شدهء استعمار بین المللی بود که درستاوردی به جز از پرپر شدن قرآن بزرگ و سوختن این کتاب مقدس بدست های ناپاک کفار و دشمنان قرآن، چیز دیگری ببار نیاورد، و بجای زدایش فرهنگ بت پرستی، برعکس فرهنگ پوسیدهء بت پرستی را در ذهنیت های بیمار و مسموم، احیاء کرد و تشنج و انرشی را در میان مسلمانان جهان برانگیخت، استعمار میخواست، بدینوسیله مسلمانان کشورهای هند، سری لانکا، نیپال، کوریا و جاپان و غیره را که در اقلیت بسر می برند، مورد خشم و تجاوز ارادتمندان و پیروان بودا قرار بدهد و دو صد ملیون نفوس مسلمان هند را در مقابل هفتصد ملیون هندوی متعصب و متحجر و بت پرست قرار دهد، تا دمار از روزگار مسلمانان در آورند و ننگ و ناموس مسلمانان را به تاراج برند، و همینگونه در کشورهای دیگر، مساجد و اماکن مقدس مسلمانان را مورد تاراج و تهاجم و بیحرمتی قرار بدهند.

شکستن بت های ۵۳ متری و ۳۵ متری در بامیان، برای آن راه اندازی گردیده بود، تا در ذهنیت های هندوهای متعصب، در هم شکستن بت عظیم سومنات را بوسیلهء سلطان محمود غزنوی (رح) بار دیگر تداعی و آنها را برای گرفتن یک انتقام تاریخی از مسلمانان تحریک و تهییج نماید.

دراینجا سوال ایجاد میشود که چرا سلطان محمود غزنوی (رح) برای شکستاندن مجسمهء سومنات راه طولانی و دشواری را پیمود، و بت های بامیان را که در کشور خودش و در کنار غزنی قرار داشت منهدم نکرد؟

همانگونه که مبرهن گردید، شکستن بت ها بدست پیامبران و فرزندان توحید از حضرت ابراهیم (ع) گرفته تا سلطان محمود غزنوی (رح) فقط برای در هم شکستن **فرهنگ نـا مقـدس بـت پرستی** و شرک و بیدینی به منصهء شهود در آمده است، آنها با بت ها و مجسمه ها نه بل با فرهنگ بت پرستی در همهء ابعاد آن مبارزه داشتند و دستاورد های عظیم و خیره کنندهء آن، ملیارد ها انسان را در کرهء زمین به نور ایمان مشرف ساخت و دین خدا را قبیله به قبیله برد، این مسلمانان هند و پاکستان و بنگله دیش ودیگر کشورهای جنوب آسیا، دستاورد در هم شکستن بت خانهء سومنات بوده است، که از عبودیت و پرستش غیر خداوند به یمن تیغ گهر بار آن مرد عظیم تاریخ بشری به نور ایمان مشرف شدند و امروز استعمار نوین میخواهد انتقام وحشتناک از آنها بستاند.

محمود غزنوی برخطهء خراسان اسلامی سیطره داشت و امپراتوری بزرگی را در محور توحید میچرخانید و فرزندان افغانستان همه بت شکن بودند و فرهنگ عظیم اسلام را به اقصاء نقاط جهان انتقال میدادند، به این جهت به شکستن بت های بامیان ضرورتی دیده نمی شد، دانشمندان سترگ اسلامی با دستاورد های عظیم فرهنگی و علمی شان در آنزمان به اوج اعلای **علم و ایمان** صعود کرده بودند که تا به امروز فرزندان مسلمان در تمامت دنیا از آن میراث های گرانبها مستفید می شوند.

باید ناگفته نگذاریم که اطاعت بی قید و شرط هر موجودی غیر از خدا در قاموس اسلام معادل به بت پرستی دانسته میشود، اطاعت باید در چارچوبهء اطاعت خدا در آید و پیروی از دستورات انسانی تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا در تضاد و مخالفت نباشد- در **عصر جاهلیت**، اجسام جامد و بیروح را بت می ساختند و می پرستیدند و در **جاهلیت عصر ما**، انسانها را بت می سازند و سربر سجود او میگذارند، این **بت های ذیروح** خطر ناکتر و مهیب تر از **بت های بیروح** و منجمد هستند- بت های دیروزی فاقد عقل و تدبیر و درایت و سیاست بودند، اما بت های امروزی با تدبیر و تفکر و تعقل عمل مینمایند و این موهبت را در اسارت کشیدن، در استضعاف و در استعمار و استثمار انسانها به عاریت می گیرند. نه تنها برتفکر و تعقل آدمها لجام میزنند، بلکه اقتصاد آنها را، سرزمین آنها را ، ناموس آنها را، تاریخ و جغرافیای آنها را و سرنوشت و آیندهء آنها را در یَد قدرت خویش می گیرند و در محور خواسته های شیطانی خویش میچرخانند.

پیامبر(ص)، توحید و یگانه پرستی را اصل اول قرار داد و مبرهن کرد که تمامی کاینات و موجودات آن فقط در محور خدای واحد و یگانه میچرخند و با این اقدام دست رد برسینهء تمامی ارباب باطل زد و یکی از ابعاد سیاسی توحید در اسلام همین موضوع است، نبرد بی امان در مقابل تمامی الهه ها و ارباب و خدایان دروغین، آنانیکه در طول تاریخ به انواع گونه گون در می آیند، گاهی بگونهء فرعون و زمانی به هیأت **نمرود** و **شداد** و **هامان**، زمانی بت پرستی به شهوت پرستی و عبودیت هواهای نفسانی در می آیند و زمانی برق و زرق مال و ثروت و مکنت و دارایی و اقتصاد و زراندوزی می شوند، وگاهی به صورت **چنگیز** و **لینن** و **استالین** و **گورباچف** و **برژنف** و **موسولینی** و **هتلر** و **آتیلا**!. بت های امروزی هر لحظه تغییر هیأت می دهند، گاهی بل کلنتن می شوند و زمانی **جورج بوش**، **ببرک کارمل**، **حفیظ الله امین**، **تره کی** و امثال آن! دریغا که خلقی را بت می سازند و پرچمی را بت دیگر، گاهی این ترفند را به شکل مجاهد در می اورند و زمانی به چهرهء طالب و ملا و مولوی، گاهی امیر میشود و گاه وزیر، زمانی پروفیسور و رهبر و قاید و امثال آن و هر یکی برای استیلا و سیطرهء خویش به انواع دروغها، حیله ها و نیرنگها متوسل می شوند، تابرموهبت های فکری و عقلی ودماغی آدمها لجام بزنند و سرنوشت انسانها را در حیطهء تصرف خویش در آورند.

به این ترتیب با در هم شکستن بت های تاریخی بامیان فرهنگ بت پرستی را خواستند رشد بدهند، و نفرت مشرکین و دشمنان اسلام را علیه مسلمانان مضاعف بسازند، وهم خواستند احساس صادق انسانها را اشباع کاذب نمایند، و از سوی دیگر سند های تاریخی جهل و بی عقلی ملت های پیشین را محو و نابود کنند، اسنادیکه عبرت برای بشریت و انسان امروزی بود.

مسلم از سر نبی بیگانه شد　　باز این بیت الحرم بت خانه شد
از منات ولات و عزی و هبل　　هریکی دارد بتی اندر بغل!

شیخ ما از برهمن کافر تراست　　　زانکه او را سومنات اندر سر است

(اقبال)

افغانستان را چگونه احیاء کنیم؟

از مباحث گذشته به این حقیقت تلخ میرسیم که با کمال تأسف **مشرکین** و **منافقین** به ایادی دشمنان افغانستان و استعمار نوین، کشور بخون خفتهء مارا سخت در هم کوبیده اند و هنوز هم دارند به شدت در چور و چپاول و غارت آن سرمی شکنانند، ملت افغانستان را چنان سحر و افسون و اغفال کرده اند که هرگز در مقابل هر عملی از خویشتن واکنشی نشان نمیدهند، و چونان موم در دستهای پلید استعمار به هر شکلی و به هر هیاتی در میآیند، افتخاراتش را نابود میکنند، سرمایه های مادی و معنوی او را غارت مینمایند، فرزندانش را به جوخه های اعدام می برند، دروازه های علم و دانش و تدبیر و تعقل را برخ او می بندند، تعهد و ایمان و باور او را چپاول مینمایند و ظلمت و تیرگی و سایهء شوم فقر و تهی دستی و عسرت و تنگدستی را برآنها چیره می سازند، تا اورا به سجود یهود و هنود و نصاری و کفار و دشمنان اسلام در آورند، همه چیز را برایش بگونهء دروغین و مسخ شده و مقوایی جلوه میدهند و احساس صادقانهء آنها را اشباع کاذبانه مینمایند.

باکمال تألم که همهء راهها و مسیرها را برخ او بسته اند و این ملت بزرگ را در زاویه و در حاشیه قرار داده اند. ملت افغانستان نابود شده است و افغانستان را کشته اند این ملت و این کشور بایستی مجدداً تولد شود، **تولد افغانستان جدید**، جز بیاری پروردگار توانا امکان پذیر نیست، و از همین جاست که به عظمت و قدسیت دین خجستهء اسلام پی می بریم، دینی که فقط برای **تجدید حیات** و زندگانی شرف نزول یافته است و مرگ در قاموس او مفهوم دیگری دارد.

باصراحت می توانیم ادعا کنیم که با الهام **از میلاد** عظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم ملت افغانستان نیز می تواند با شناخت واقعی خداوند یعنی**(ایمان و تعهد و بینش)** و با شناخت جامعه و افراد یعنی**(علم و تخصص و دانش)** میلاد جدیدی راآغاز کند و ظهور نوینی را به تجربه بنشیند و با این دوعنصر برپوزهء هر **چه مشرکین و منافقین** است بکوبد و برویرانه های مدهش و بر آتشهای افروخته شدهء نمرودی بهشت برین و باغ و مینو پدید بیاورد.

لازم بیاد آوری است که اکثریت آحاد کشورهای اسلامی منجمله افغانستان مسلمان هستند، مگر مؤمن کامل نیستند، **مسلمان** آن است که اسلام را بپذیرد و برزبان به داشتن ایمان اقرار کند و این ایمان ظاهری است که او را کافر نمی گویند- اینگونه افراد در تصدیق قلبی خویش سهل انگار بوده و جدی نمی باشند، بطور مثال، اگر نماز را اداء ننمایند و یا یکی از ارکان اسلام را بباد فراموشی بسپارند و یا دست به فحشا و منکرات و گناه و عصیان بزنند، هیچکس بآنها چیزی نمی گوید و اگر کسی بر آنها

خشمگین نیز شود، بجز از یک ملامتی کوتاه و زودگذر فراتر نخواهد بود و قاضی و عسس و محتسب نیز با یک اقرار ظاهری زبان او، تا پهء الحاد و بیدینی را براو نمیزنند و اورا مسلمان میدانند بخاطری که از عمق درون و قلب و ضمیر او خبر ندارند و از همین جاست که **منافقین** و **مشرکین** به نحو احسن استفاده می برند و خود شان را در جامهء مسلمان می آرایند و از درون برمتن امت اسلامی نقب میزنند و در اغفال انسانها سعی میورزند زیرا زمانی، مردم آنها را کافر میدانند که اقرار برزبان نیارد، پس ایمان ظاهر – اقرار برای خلق است.

مگر **مؤمن** آنست که اسلام را با تمامت معنی بپذیرد و برزبان اقرار آورد و بردل کاملا تصدیق، آنچه در عمق دل دارد، برزبان او جاری است و آنچه برزبان دارد از عمق ضمیر و نهاد او برخاسته است، گفتار و کردارش نه برای **خلق** بلکه برای **حق** است، پس به این ترتیب هر مسلمانی ممکن است مؤمن نباشد، اما هر مؤمنی کاملا مسلمان است.

از جانب دیگر **مسلمان** چون **تصدیقش اندک** است، بیشتر **فریب** میخورد و در دامهای مشرکین و منافقین اسیر میگردد و **مؤمن** چون **تصدیقش کامل** است، هرگز فریب مشرکین و منافقین را نخورده بلکه آنها را مجاب و یا متواری میسازد.

برای حسن ختام، سخنی از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وسلم نقل می کنیم که در آخرین ایام مبارک عمر گرامی شان برای امت اسلامی ثبت تاریخ کردند:

«برای شما دو چیز را بودیعت گذاشتم که اگر بآن چنگ بزنید، گمراه نمی شوید: یکی«**قرآن**» و دیگری «**سنت**».»

(قرآن) همان کتاب جاودانی الهی که سمبول (توحید و ایمان و تعهد) است و **(سنت)** همان طریقه و راه و روش و علم و آگاهی و تخصص که پیامبر(ص) در شعاع قرآن پیموده اند.



مآخذ:

ترجمهء قرآن مجید — شاه ولی الله دهلوی

تفسیر نمونه — آیت الله ناصر مکارم شیرازی و جمعی دانشمندان

تفسیر نوین — استاد تقی شریعتی

تفسیر عرفانی منسوب به خواجه عبدالله انصاری — میبدی

نظم قرآن — عبدالعلی بازرگان

مکتوبات امام مجدد الف ثانی

تبیین اللغات لبیان الآیات — دکترمحمد قریب

درس ترمذی — مولانا محمد تقی عثمانی

هر میلاد یک انقلاب است — سید حبیب شاه

شهید — دکتر شریعتی

کلیات علامه اقبال لاهوری

گلستان سعدی

دیوان مولانا جلال الدین بلخی

تحلیل وقایع سیاسی از سقوط سلطنت تا اجرا آت طالبان — عبدالحمید مبارز

دههء قانون اساسی — صباح الدین کشککی

افغانستان یک درس و یک آزمایش — فاروق اعظم

اردو و سیاست — جنرال نبی عظیمی

جراید و مجلات دورهء جهاد

روزنامه های جنگ، Muslem, the nation و غیره

و بعضی کتابها و رساله های دیگر.

